



(مجموعه خلفای راشدین)

حسن مجتبی رضی الله عنه
(بررسی و تحلیل زندگانی خلیفه پنجم)

مؤلف :

علی محمد الصلابی

دکتر علی محمد صلابی

حسن مجتبیٰ (تحلیل وقایع زندگی خلیفہ پنجم)

محمد ابراہیم کیانی

□ ویراستار: خانم عبداللہی

□ ناشر: انتشارات حرمین

□ صفحہ آرا: خانم عبداللہی

□ تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

□ سال و نوبت چاپ: ۱۳۸۶ - اول

□ قیمت:

□ شابک:

☎ مرکز پخش: زاہدان، توحید ۹، درب سوم شمالی ☎ ۲۴۳۱۲۱۰

◀ حق چاپ و نشر محفوظ ▶

صلى الله عليه وسلم

فهرست عناوین

عنوان	صفحه
فهرست عناوین	۱
یادداشت مترجم	۱۱
مقدمه‌ی مؤلف	۱۳
فصل اول: حسن بن علی <small>علیه السلام</small> از ولادت تا خلافت	۲۷
مبحث اول: اسم، نسب، کنیه، لقب و خانواده‌ی حسن <small>علیه السلام</small>	۲۹
اسم، نسب و کنیه‌ی حسن <small>علیه السلام</small>	۲۹
میلاذ حسن <small>علیه السلام</small> ، نامگذاری وی و لقبش	۲۹
اذان گفتن رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> در گوش حسن <small>علیه السلام</small>	۳۳
مالیدن خرما و امثال آن به کام نوزاد	۳۴
تراشیدن موی سر حسن <small>علیه السلام</small> و عقیقه کردن رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> برایش	۳۵
ختنه کردن حسن بن علی <small>علیه السلام</small>	۳۸
ام فضل، دایه‌ی حسن بن علی <small>علیه السلام</small>	۳۹
تحلیلی پیرامون ازدواج حسن <small>علیه السلام</small> و روایات وارد شده در این زمینه	۴۱
فرزندان امام حسن	۴۹
شرح حال مختصر برخی از فرزندان امام حسن <small>علیه السلام</small>	۴۹
۱- زید بن حسن بن علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small>	۴۹
۲- حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small>	۵۰
برادران و خواهران حسن بن علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small>	۵۱
۱- حسین بن علی <small>علیه السلام</small>	۵۱
۲- محسن بن علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small>	۵۲
۳- ام کلثوم بنت علی بن ابی طالب رضی الله عنهما	۵۳

- ۵۳ ۴- زینب بنت علی بن ابی طالب رضی الله عنهما
- ۵۴ ۵- عموها و عمه‌های حسن بن علی علیه السلام
- ۵۴ ۱- طالب بن ابی طالب
- ۵۵ ۲- عقیل بن ابی طالب
- ۵۵ ۳- جعفر بن ابی طالب
- ۵۵ ۴- ام‌هانی بنت ابی طالب
- ۵۶ ۵- جمانه بنت ابی طالب
- ۵۶ دایمی‌ها و خاله‌های حسن بن علی علیه السلام
- ۵۷ ۱- زینب بنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
- ۶۲ ۲- رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
- ۶۴ ۳- ام‌کلثوم بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
- ۶۷ **مبحث دوم: فاطمه‌ی زهراء، مادر حسن بن علی علیه السلام**
- ۶۷ ۱- مهریه و جهیزیه‌ی فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها
- ۶۸ ۲- وقتی فاطمه به خانه‌ی بخت رفت
- ۶۹ ۳- جشن عروسی فاطمه رضی الله عنها
- ۶۹ ۴- وضعیت زندگانی علی و فاطمه رضی الله عنهما
- ۷۱ ۵- زهد و شکیبایی فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها
- ۷۲ ۶- محبت و غیرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به فاطمه رضی الله عنها
- ۷۴ ۷- صداقت لهجه و راستگویی فاطمه رضی الله عنها
- ۷۴ ۸- فاطمه، سردار و بانوی زنان دو جهان
- ۷۵ ۹- فاطمه‌ی زهراء و میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
- ۸۰ ۱۰- وفات فاطمه‌ی زهراء
- ۸۵ **مبحث سوم: جایگاه و منزلت حسن علیه السلام در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم**
- ۸۵ مهر و محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حسن علیه السلام

- ۹۴..... شباهت حسن بن علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۹۶..... حسن و حسین رضی الله عنهما سرور و آقای جوانان بهشت
- ۹۷..... حسن و حسین، دو گل خوشبوی رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۹۸..... حسن علیه السلام، سردار و آقای دو جهان
- ۱۰۱..... دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حسن و حسین رضی الله عنهما
- ۱۰۱..... احادیثی که حسن بن علی علیه السلام روایت کرده است
- ۱۱۱..... شمایل و اوصاف زیبای پیامبر صلی الله علیه و آله به روایت حسن بن علی علیه السلام
- ۱۲۹..... آیه‌ی مباحله و نصرانیهای نجران
- ۱۳۱..... آثار تربیت خانوادگی بر حسن بن علی علیه السلام
- ۱۳۲..... ویژگی‌ها و شرایط لازم برای یک پدر مربی
- ۱۳۳..... تأثیر جامعه بر تربیت و شکل‌گیری شخصیت حسن علیه السلام
- ۱۳۵..... مبحث چهارم: حسن بن علی در دوران خلفای راشدین علیهم السلام**
- ۱۳۵..... حسن بن علی در دوران خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه
- ۱۳۵..... موضع ابوبکر رضی الله عنه در قبال فاجعه‌ی وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۳۸..... ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده
- ۱۴۷..... بیعت علی بن ابی‌طالب با ابوبکر
- ۱۵۲..... تأکید ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه
- ۱۶۱..... موضع ابوبکر رضی الله عنه در قبال جهاد با مرتدان
- ۱۶۴..... حسن بن علی علیه السلام در دوران خلافت عمر فاروق رضی الله عنه
- ۱۶۸..... اثرپذیری حسن بن علی علیه السلام از دانش سیاسی و راهبردی خلیفه‌ی دوم
- ۱۷۲..... گفته‌ی عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب در مورد عمر رضی الله عنه
- ۱۷۲..... حسن بن علی علیه السلام در دوران خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه
- ۱۷۶..... تحلیلی بر آنچه گذشت
- ۱۷۶..... ۱- تعداد اعضای مجلس تعیین خلیفه و نامهای آنان
- ۱۷۶..... ۲- روش انتخاب خلیفه

- ۳- مهلت مقرر برای رایزنی به منظور انتخاب خلیفه ۱۷۷
- ۴- تعداد آرای کافی برای انتخاب خلیفه ۱۷۷
- ۵ - داوری یک داور در صورت وجود اختلاف ۱۷۸
- ۶ - سربازان الهی، بر جریان انتخاب خلیفه، نظارت می‌کنند و مسئولیت برقراری نظم و جلوگیری از هرج و مرج را برعهده می‌گیرند ۱۷۹
- ۷- جواز تولیت شخصی شایسته با وجود فردی که از او شایسته‌تر است .. ۱۷۹
- ۸ - شگرد عمر[ؓ] در نحوه‌ی تعیین جانشین ۱۸۰
- ۹- مجلس شورا، بزرگترین تشکل و نهاد سیاسی ۱۸۰
- روش عبدالرحمن بن عوف در اداره‌ی شورا ۱۸۱
- ابطایل و دروغ‌های دشمنان در مورد ماجرای شورا ۱۸۵
- ۱- متهم نمودن صحابه[ؓ] به اعمال تبعیض در امر تعیین خلیفه ۱۸۶
- ۲- حزب بنی‌امیه و حزب بنی‌هاشم ۱۸۷
- ۳- سخنانی که به دروغ به علی بن ابی طالب[ؓ] نسبت داده‌اند ۱۸۸
- اعتقاد حسن بن علی[ؓ] درباره‌ی خلافت عثمان[ؓ] ۱۸۹
- حضور حسن[ؓ] در لشکر اعزامی عثمان[ؓ] برای فتح آفریقا ۱۸۹
- موضع پدر حسن، علی بن ابی طالب و سایر صحابه در مورد فتنه‌ی ای که به شهادت عثمان منجر شد ۱۹۰
- عملکرد حسن بن علی و پدرش رضی‌الله‌عنهما در اثنای محاصره ۱۹۵
- حسن بن علی[ؓ] در دوران خلافت پدرش ۱۹۹
- خروج امیرمؤمنان علی[ؓ]، از مدینه به سوی کوفه ۲۰۰
- پیشنهاد حسن بن علی[ؓ] به پدرش ۲۰۱
- تأثیر حسن بن علی[ؓ] در خروج مردم کوفه به حمایت از پدرش ۲۰۲
- مذاکرات صلح ۲۰۴
- نقش عبدالله بن سبا و پیروانش در جنگ جمل ۲۰۵
- تعداد کشته‌شدگان جنگ جمل ۲۰۷

- فرمان علی علیه السلام پس از فروکش کردن آتش جنگ و آنچه انجام داد ۲۰۸
- تأثر علی علیه السلام از کشته شدن طلحه رضی الله عنه ۲۰۸
- موضع علی علیه السلام درباره‌ی قاتل زبیر رضی الله عنه ۲۰۹
- علی علیه السلام، عایشه‌ی صدیقه را با عزت و احترام، باز گرداند ۲۰۹
- ندامت و پشیمانی از جنگ ۲۱۰
- جنگ صفین ۲۱۱
- نهی امیرمؤمنان علی علیه السلام از ناسزاگویی به معاویه رضی الله عنه و لعن و نفرین شامیان، پس از جنگ صفین ۲۲۱
- تأثیر شهادت عمار بن یاسر رضی الله عنه در جنگ صفین بر مسلمانان ۲۲۳
- موضع حسن رضی الله عنه در قبال این جنگ‌ها ۲۲۸
- شهادت امیر مؤمنان، علی علیه السلام ۲۳۰
- وصیت علی به حسن و حسین علیهما السلام ۲۳۱
- سخنرانی حسن رضی الله عنه پس از شهادت پدرش ۲۳۷
- واکنش معاویه رضی الله عنه نسبت به خیر شهادت علی علیه السلام ۲۳۷
- فصل دوم: خلافت حسن بن علی علیهما السلام ۲۴۰**
- مبحث اول: به خلافت رسیدن حسن بن علی علیهما السلام ۲۴۲**
- اول: نقدی بر نکات مورد استناد اهل بدعت در کتاب‌های اهل سنت پیرامون اعتقاد به دوازده امام ۲۵۴
- دوم: مدت خلافت امیرالمؤمنین حسن رضی الله عنه و اعتقاد اهل سنت درباره‌ی خلافتش ۲۵۶
- مبحث دوم: مهم ترین صفات و ویژگی‌های حسن رضی الله عنه، و زندگانی اجتماعی وی ۲۷۴**
- اول: مهم ترین صفات و ویژگی‌های حسن رضی الله عنه ۲۷۴
- علم و دانش والای حسن رضی الله عنه ۲۷۴

- اعتقاد امیر مؤمنان، حسن علیه السلام درباره‌ی الله تعالی، نظام هستی، زندگانی و بهشت و جهنم ۲۷۶
- عبادت‌گزاری حسن علیه السلام ۲۸۷
- زهد حسن بن علی علیه السلام ۲۹۷
- سخاوت و گشاده‌دستی حسن علیه السلام در زمینه‌ی انفاق ۳۰۳
- حلم و بردباری حسن علیه السلام ۳۰۹
- تواضع و فروتنی حسن علیه السلام ۳۱۲
- آقایی و ارجمندی حسن بن علی علیه السلام ۳۱۳
- شمایل و ویژگی‌های ظاهری حسن علیه السلام ۳۱۵
- دوم: فرازی از زندگانی اجتماعی حسن علیه السلام ۳۱۶
- رد عقیده‌ی رجعت توسط حسن علیه السلام ۳۱۶
- رسیدگی به نیازهای مردم ۳۲۰
- ازدواج حسن با دختر طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه ۳۲۲
- ازدواج حسن علیه السلام با خوله بنت منظور ۳۲۲
- حسن علیه السلام مادران مؤمنان (همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) را نمی‌دید ۳۲۳
- غیرت حسن علیه السلام نسبت به خویشاوندی‌اش با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۳۲۳
- نماز خواندن حسن علیه السلام بر جنازه‌ی اشعث بن قیس ۳۲۴
- رفتار حسن علیه السلام با کسی که به او بدی کرد: ۳۲۵
- ادب و بزرگ‌منشی حسن علیه السلام در هم‌نشینی با دیگران ۳۲۵
- اخلاق نیک حسن علیه السلام در میان مردم ۳۲۶
- تیله‌بازی حسن علیه السلام با دوستانش ۳۲۶
- پرهیز حسن علیه السلام از زیاده‌گویی ۳۲۷
- بداهه‌گویی و حاضر جوابی حسن بن علی علیه السلام ۳۲۸
- احترام ابن عباس به حسن و حسین علیه السلام ۳۲۹
- تعریف و ستایش عبدالله بن زبیر از حسن علیه السلام ۳۳۰

- آنچه میان حسن و حسین رضی الله عنهما گذشت ۳۳۱
- گرامی ترین مردم از ناحیه‌ی پدر، مادر، پدربزرگ، مادربزرگ، دایی، خاله، عمو
و عمه ۳۳۱
- محبت وافر مردم به حسن علیه السلام و برادرش حسین علیه السلام ۳۳۱
- فرازی از سخنان، سخنرانی‌ها و اندرزهای حسن علیه السلام ۳۳۲
- شرحی مختصر بر این سخن ارزنده‌ی حسن علیه السلام ۳۳۲
- برخی از حقوق و آداب همسایه‌داری در اسلام ۳۸۰
- مبحث سوم: مهم‌ترین شخصیت‌های پیرامون حسن بن علی علیه السلام ۴۰۰**
- ۱- قیس بن سعد بن عباده علیه السلام ۴۰۱
- ۱- سریه‌ی ابو عبیده بن جراح علیه السلام به سیف‌البحر ۴۰۳
- ۲- فتح مکه ۴۰۶
- ۳- در دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه ۴۰۷
- ۲- ابو محمد، عیدالله بن عباس بن عبدالمطلب هاشمی ۴۲۷
- ۱- زنان و فرزندان عیدالله علیه السلام ۴۲۷
- ۲- سن و سال عیدالله علیه السلام و دیدارش با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۴۲۸
- وفات عیدالله علیه السلام ۴۳۷
- ۳- عبدالله بن جعفر بن ابی طالب هاشمی ۴۳۸
- همسران و فرزندان عبدالله ۴۳۹
- بازگشت جعفر بن ابی طالب به همراه خانواده‌اش از حبشه و عزیمت به مدینه
..... ۴۴۰
- کشتی‌سوارانی که افتخار دو هجرت نصیبشان شد ۴۴۰
- شهادت جعفر بن ابی طالب در مؤته ۴۴۱
- از امروز به بعد، به خاطر برادرم گریه نکنید ۴۴۲
- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبدالله را بر مرکب خویش سوار می‌کند ۴۴۳
- دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای فرزندان جعفر ۴۴۳

- بیعت عبدالله علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۴۴۴
- نگرانی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فرزندان جعفر علیه السلام ۴۴۴
- چگونگی رویارویی با مشکلات ۴۴۴
- شکایت شتر به نبی اکرم صلی الله علیه و آله ۴۴۴
- سلام کردن ابن عمر رضی الله عنهما به عبدالله بن جعفر علیه السلام ۴۴۵
- اشتیاق وافر امیر مؤمنان علی علیه السلام به تعلیم عبدالله بن جعفر علیه السلام ۴۴۶
- جوانمردی و سخاوت و بخشنندگی عبدالله بن جعفر علیه السلام ۴۴۶
- مبحث چهارم: صلح حسن بن علی علیه السلام با معاویه رضی الله عنه ۴۶۰**
- مهمترین مراحل صلح ۴۶۳
- مرحله اول ۴۶۳
- مرحله دوم ۴۶۶
- مرحله سوم: تلاش برای ترور حسن علیه السلام ۴۶۷
- مرحله چهارم ۴۶۸
- مرحله پنجم ۴۶۹
- مرحله ششم: گفتگوی نمایندگان حسن بن علی و معاویه رضی الله عنهما ۴۷۱
- مرحله هفتم: اقدامی دیگر برای ترور حسن بن علی علیه السلام ۴۷۵
- واکنش سپاه حسن علیه السلام در قبال صلح ۴۷۸
- واکنش فرمانداران و فرماندهان دوران علی مرتضی علیه السلام در قبال صلح ۴۸۰
- مرحله هشتم: کناره‌گیری حسن بن علی علیه السلام از خلافت و واگذاری زمام امور
به معاویه رضی الله عنه ۴۸۱
- مهمترین عوامل و انگیزه‌های صلح ۴۸۵
- ۱- در نظر گرفتن مصلحت امت اسلامی و چشم‌دوختن به نعمت‌های جاویدان
و همیشگی خداوند تعالی ۴۸۵

- ۲- این سخن رسول خدا ﷺ که فرموده است: (إن ابني هذا سيد و لعل الله أن يصلح به بين فئتين عظیمتين من المسلمین) ۴۹۲
- ۳- جلوگیری از پایمال شدن خون مسلمانان ۴۹۳
- ۴- ایجاد وحدت و یکپارچگی در میان امت اسلامی ۴۹۶
- ۵ - شهادت امیرالمؤمنین علی ؑ ۵۰۲
- ۶ - شخصیت معاویه ؑ ۵۰۳
- شرایط صلح ۵۱۵
- اول: عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم ﷺ و سیرت خلفای راشدین ؑ ۵۱۶
- دوم: پرداختن میزان مشخصی مال (پول) ۵۲۳
- سوم: تضمین امنیت جانی مسلمانان ۵۲۵
- چهارم: چگونگی انتخاب جانشین معاویه ؑ ۵۲۸
- موضع معاویه ؑ در مورد قاتلان عثمان ؑ ۵۳۸
- نتایج صلح ۵۳۹
- ۱- وحدت و انسجام امت اسلامی تحت رهبری یک نفر ۵۳۹
- ۲- تداوم فتوحات مسلمانان ۵۴۳
- ۳- زمین گیر شدن خوارج ۵۴۷
- پایان دوران خلافت راشدین ۵۴۸
- آیا معاویه ؑ یکی از خلفای دوازده گانه به شمار می رود؟ ۵۵۲
- آیا کناره گیری حسن بن علی ؑ از خلافت، به علت ضعف و ناتوانی بود؟ ۵۵۴
- بی رغبتی حسن ؑ به ریاست و فرمانروایی ۵۶۱
- استقرار حسن بن علی ؑ در مدینه، پس از صلح ۵۶۶
- رابطه ی حسن ؑ با معاویه ؑ، پس از برقراری صلح ۵۶۷
- رابطه ی معاویه با حسن، حسین و ابن جعفر ؑ ۵۶۸

- ۵۷۱..... بررسی اتهام وارد شده بر معاویه رضی الله عنه، در زمینه‌ی مسموم کردن حسن رضی الله عنه.....
- ۵۷۶..... واپسین روزهای زندگانی حسن رضی الله عنه.....
- ۵۷۷..... وصیت حسن به حسین رضی الله عنهما.....
- ۵۷۸..... تفکر و تدبیر حسن رضی الله عنه در نشانه‌های قدرت خداوند.....
- ۵۸۰..... آخرین سخنان حسن رضی الله عنه.....
- ۵۸۵..... خاکسپاری حسن رضی الله عنه در قبرستان بقیع.....
- ۵۸۸..... درآمدی بر سال وفات حسن مجتبی رضی الله عنه.....
- ۵۹۱..... کتاب‌نامه‌ی مؤلف.....

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یادداشت مترجم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على رسول الله محمد و على آله و صحبه أجمعين
و من تبعهم بإحسان إلى يوم الدين

دین اسلام، بزرگ‌ترین هدیه‌ی خداوند، به انسان‌هاست؛ تردیدی نیست که مسلمانان، این ارمغان الهی را از طریق اصحاب رسول خدا ﷺ، دریافت نموده‌اند و از این‌رو اگر سیمای زشتی از یاران پیامبر اکرم ﷺ، ارائه شود، به طور قطع، حقانیت اسلام زیر سؤال می‌رود. این، همان نکته‌ای است که دشمنان اسلام، به آن پی بردند و یکی از مهم‌ترین فعالیت‌ها و شیوه‌های تبلیغاتی خود بر ضد اسلام را در تحریف سیمای نگهبانان این آیین راستین، متمرکز نمودند. دوری مسلمانان از سرمایه‌ی عظیم و گران‌بهای تاریخ درخشان اسلام از یک‌سو، و دسیسه‌های دشمنان بدخواه و خودباختگی مسلمانان ناآگاه در برابر تهاجم تبلیغاتی دشمن در زمینه‌ی تحریف تاریخ اسلام از سوی دیگر، یکی از مهم‌ترین عوامل انحطاط مسلمانان به‌شمار می‌رود. دشمنان اسلام که از قتل و کشتار اهل ایمان، نتیجه‌ی دلخواه خویش را نگرفتند، جبهه‌ای دیگر در برابر اسلام و مسلمانان گشودند تا فکر و فرهنگ و عقیده‌ی مسلمانان را مطابق خواسته‌ها و اهداف شوم خویش، شکل دهند. آنان، در این راستا، هزینه‌های زیادی نمودند و برنامه‌های فراوانی چیدند. البته به خواست خدای متعال، نتیجه‌ای جز حسرت و افسوس، عایدشان نخواهد شد؛ اگر:

۱- مسلمانان، به عقیده‌ی ناب اسلامی، باز گردند و گردونه‌ی زندگی خویش را بر اساس آموزه‌های آیین راستین اسلام، بچرخانند.

۲- علما و اندیشمندان مسلمان، به جای آنکه دین و فعالیت‌های دینی را حرفه و منبع درآمد خویش قرار دهند، از تمام ظرفیت‌ها و امکانات موجود، در راستای احیای تفکر دینی، توأم با حرکت و خیزش و دعوت و جهاد، استفاده کنند و در برابر جریان‌های جاهلی

قرن حاضر، جبهه‌ی نیرومند اندیشه‌ی اسلامی را فعال نمایند و با سلاح علم و ایمان، نقشی دوباره در ساختن تاریخی درخشان، ایفا کنند.

۳- علما و اندیشمندان، روش‌های تهاجم فرهنگی، سیاسی و اخلاقی دشمنان اسلام را شناسایی نمایند و با توجه به نیازهای کنونی امت اسلام، بدور از هرگونه خودسری و تعصب بر دیدگاه‌های فقهی برآمده از تقلید، به نشر عقیده‌ی ناب اسلامی بر اساس فهم سلف این امت، پردازند و مصالح اسلام را بر منافع مذهب، ترجیح دهند.

۴- نویسندگان، صاحبان قلم، دانشمندان علوم اسلامی و همه‌ی کسانی که خود را در بیداری اسلامی و پیوند مسلمانان با رویکرد پیشینیان نیک‌سیرت این امت، سهیم می‌دانند، بکوشند تا اصل ولاء و براء، احیا گردد و یکایک مسلمانان، دریابند که غنای دینی آنان، این اجازه را به آنها نمی‌دهد که به نام نوگرایی، دست دوستی به سوی دشمنان اسلام دراز کنند و دانسته یا ندانسته، روش زندگانی آنان را معیار و سنجه‌ی زندگی خویش قرار دهند.

بنده، قصد آن ندارم که با چیدمان کلمات و واژه‌ها، به شرح وظایف مسلمانان و علمای آنان پردازم؛ بلکه خود را کوچک‌تر از این می‌بینم. زیرا هم درد امت مشخص است و هم درمانش. اینک که ترجمه‌ی کتاب گران‌سنگ دکتر صلابی در موضوع سیرت حسن مجتبی علیه السلام را تقدیم خوانندگان فارسی‌زبان می‌کنم، نه به رسم مترجمان، بلکه با انگیزه‌ای درونی و به صورتی ناخواسته، تصمیم گرفتم تا با نگارش چند سطر، به خود و خوانندگان این کتاب یادآوری نمایم که ما، مسلمانیم و مسؤولیتی بزرگ در قبال اسلام داریم؛ چنانچه شناخت اسلام و شناساندن غنا و توانمندی اندیشه‌ی اسلامی، هدف اصلی سیرت‌نگاری است.

چه خوبست اینک که خون فرزندان اسلام و قلم علمای امت، از آینده‌ی درخشان اسلام و مسلمانان، خبر می‌دهد و نغمه‌ی فتح و پیروزی زود هنگام مسلمانان، در گوش وجدان‌های بیدار، طنین‌انداز شده، سروده‌ی زیر را زمزمه کنیم که:

«گذشت دوره‌ی خفتن... و روزگار تغافل کنون نشانه‌ی صبح است این سپیده‌ی آفاق
و وقت، وقت شتاب است و روز، روز تکاپو و قرن، قرن تلاش است و نسل، نسل تحرک
تو، ای برادر و خواهر! مباد... آنکه بخوابی مباد... آنکه بمانی»

محمد ابراهیم کیانی

بیرجند - ۱۳۸۶/۵/۲۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه ی مؤلف

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ وَأَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

خداوند متعال می فرماید:

﴿يَتَّيِبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾

(آل عمران: ۱۰۲)



«ای اهل ایمان! آن چنان که باید و شاید، از خدا بترسید و شما (همواره سعی کنید، غفلت نکنید تا اگر مرگتان به ناگاه فرارسد)، نمیرید مگر که مسلمان باشید.»

﴿يَتَّيِبُهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا

زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ

وَالْأَرْحَامَ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١٠١﴾ (نساء: ۱)

«ای مردم! از (خشم و عذاب) پروردگارتان بترسید؛ پروردگاری که شما را از یک انسان آفرید و همسرش را از نوع او خلق کرد و از آن دو، مردان و زنان زیادی (برروی زمین) منتشر ساخت. و از (خشم و عذاب) خدایی بترسید که همدیگر را به او سوگند می دهید و پرهیزید از این که پیوند خویشاوندی را نادیده بگیرید. همانا خداوند، مراقب شما است.»

﴿يَتَّيِبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ

أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ فَتَقَدَّرَ فَازٌ فَوْزًا عَظِيمًا

(احزاب: ۷۰ و ۷۱)



«ای مؤمنان! از خدا بترسید و سخن حق و درست بگویید (که در نتیجه) خداوند، اعمالتان را شایسته می‌گرداند و گناهانتان را می‌آمرزد و هر کس که از خدا و پیامبرش، اطاعت کند، قطعاً به کامیابی بزرگی می‌رسد.»

فَيَا رَبُّ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا يَنْبَغِي لِجَلَالِ وَجْهِكَ وَعَظِيمِ سُلْطَانِكَ، لَكَ الْحَمْدُ حَتَّى تَرْضَى
وَلَكَ الْحَمْدُ إِذَا رَضِيتَ

این کتاب، ادامه‌ی پژوهشی است که در موضوع سیرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین آغاز کردم. در این مجموعه، سیرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با نام الگوی هدایت و نیز سیرت خلفای راشدین علیهم السلام را به نگارش در آورده‌ام و اینک در کتاب پیش رویتان، به شرح حال پنجمین خلیفه یعنی حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما و تحلیل وقایع زندگانی وی از تولد تا شهادتش می‌پردازم. نخستین مبحث این کتاب، به بیان نام، نسب، کنیه، صفت و لقب حسن بن علی علیه السلام می‌پردازد و در همین مبحث بیان می‌گردد که شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله، حسن علیه السلام را به بدین اسم، نامگذاری کرد و در گوشش اذان گفت و موی سرش را تراشید و برایش عقیقه فرمود. همچنین در این کتاب به بیان این موضوع پرداخته می‌شود که ام‌فضل رضی الله عنها به این نوزاد عزیز شیر داد. در ادامه از ازدواج حسن بن علی علیه السلام و تعداد همسرانش و روایاتی که در این زمینه آمده، بحث می‌شود و مجموعه‌ی روایاتی مورد بررسی قرار می‌گیرد که خاستگاه این پندار قرار گرفته که حسن علیه السلام زنان زیادی را به ازدواج خویش در آورده و آنها را طلاق داده است. این کتاب، پیرامون فرزندان، برادران، خواهران، عموها، عمه‌ها، دایی‌ها و خاله‌های حسن و نیز مادر بزرگوارش فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها بحث می‌کند و موضوع مهریه، جهیزیه، عروسی، چگونگی زندگانی، شکیبایی و نیز محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله با فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها و همچنین غیرت ایشان نسبت به این بانوی بزرگوار را مورد بررسی قرار می‌دهد و از راستگویی و صراحت گفتار دخت گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و جایگاه رفیعش در دنیا و آخرت سخن می‌گوید. در این کتاب همچنین از روابط حسنه‌ی فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها با ابوبکر صدیق رضی الله عنه سخن به میان می‌آید و موضوع میراث رسول اکرم صلی الله علیه و آله تبیین و تشریح می‌گردد و سپس به مسأله‌ی وفات فاطمه‌ی زهرا می‌پردازد. این کتاب، به جایگاه والای حسن علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند و میزان محبت پدر بزرگ بزرگوارش، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به حسن و نیز چگونگی مهرورزی به کودکان را به تصویر می‌کشد و رهنمود نبوی در زمینه‌ی محبت به فرزندان را نمایان می‌کند

و پیرامون بازی و شوخی با کودکان، بوسیدن و در آغوش گرفتن آنها و نیز نثار مهر و محبت و هدیه به فرزندان، مطالبی ارائه می‌دهد و سپس درباره‌ی احادیثی بحث می‌کند که به شباهت حسن بن علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره نموده و به روایاتی می‌پردازد که حسن و حسین رضی الله عنهما را سرور و آقای جوانان بهشت معرفی کرده است. در این باب به حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله اشاره می‌گردد که فرموده است: (هما ریحانتای من الدنیا) یعنی: «حسن و حسین، گل‌های خوشبوی من در دنیا هستند». همچنین در این کتاب روایتی آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ملاء عام و در حضور جمع زیادی از مردم، حسن علیه السلام را آقا و سرور معرفی نمود و بدین نکته اشاره فرمود که خدای متعال، حسن علیه السلام را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان قرار می‌دهد. احادیثی که حسن بن علی علیه السلام از جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده، بخش دیگری از این کتاب را به خود اختصاص داده است. از دیگر مطالب مورد بحث در این کتاب، نصوصی است که در فضایل و مناقب حسن علیه السلام آمده است؛ از قبیل: آیه‌ی تطهیر و حدیث کساء (که به حدیث آل عبا مشهور است). در این مبحث آیه‌ی تطهیر و اختلافاتی را که بر سر این آیه در میان اهل سنت و اهل تشیع وجود دارد، مورد بررسی قرار داده‌ام و آن را بر اساس روش علمای گذشته‌ی اهل سنت و فهم کسانی که در خیر القرون می‌زیسته‌اند، توضیح داده‌ام. آیه‌ی مباحله و نمایندگان مسیحیان نجران و نیز ارتباط حسن علیه السلام با این آیه، از دیگر مباحثی است که مورد بررسی قرار گرفته است. در این میان آثار تربیت خانوادگی و نیز پدیده‌های اجتماعی، در رشد و پرورش فردی و اجتماعی حسن علیه السلام را بیان نموده‌ام.

همچنین یک مبحث جداگانه به زندگانی حسن علیه السلام در دوران خلفای راشدین اختصاص داده و از جایگاه و موقعیت وی در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه و مهمترین حوادث اثرگذار آن دوران بر رشد فکری و فرهنگی حسن مجتبی رضی الله عنه و نیز از میزان بهره‌بری او از آن دوران شکوفا سخن گفته‌ام. ناگفته نماند که در این مبحث دستاوردها و آموزه‌های حسن علیه السلام از دوران سایر خلفا نیز بیان شده است. به عبارتی در این مبحث از میزان فراگیری و دانش‌اندوزی حسن علیه السلام در پهنه‌ی فقه سیاسی و معارف اسلامی و رابطه‌ی صمیمی و تنگاتنگ وی با خلفای راشدین، مطالبی ارائه کرده و موضع حسن علیه السلام در قبال جنگ جمل و صفین را بررسی نموده و از شهادت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و وصایا و رهنمودهایش به حسن و حسین رضی الله عنهما سخن به میان آورده‌ام. از این رهگذر فرمان علی رضی الله عنه مبنی بر ممنوعیت مثله

کردن قاتلش و نیز سخنرانی حسن علیه السلام پس از شهادت پدرش و همچنین واکنش معاویه رضی الله عنه در قبال شهادت علی رضی الله عنه بیان شده و موضوع بیعت با حسن رضی الله عنه و بطلان انتصاب وی از سوی پدرش پردازش گردیده و این موضوع، روشن و واضح گشته که حسن رضی الله عنه بر اساس شورا و مشورت مسلمانان به خلافت رسیده است. در ادامه‌ی این مبحث از مدت خلافت امیرالمؤمنین حسن رضی الله عنه و نیز از اعتقاد اهل سنت سخن گفته‌ام که معتقدند حسن رضی الله عنه پنجمین خلیفه از خلفای راشدین می‌باشد. چرا که دوران خلافتش، کامل‌کننده‌ی مدت زمانی است که با آن، سی سال دوران خلافت راشدین، تکمیل می‌گردد؛ چنانچه در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدین نکته اشاره شده که دوران خلافت، سی سال است و پس از آن ساختار سیاسی حکومت مسلمانان، به نظام سلطنتی تبدیل می‌شود. در روایت ترمذی رحمه الله از سفینه غلام آزادشده‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: (الخِلافةُ فی أمتی ثلاثون سنةً ثم ملک بعد ذلک) ^۱ یعنی: «خلافت در امت من سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می‌باشد». ابن کثیر در شرح این حدیث می‌گوید: «سی سال با خلافت حسن بن علی رضی الله عنهما تکمیل می‌گردد. حسن رضی الله عنه در ربیع الاول سال ۴۱ هجری خلافت را به معاویه رضی الله عنه سپرد و این واقعه، دقیقاً سی سال پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاد. چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ربیع الاول سال ۱۱ هجری وفات نمود و این، یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد». ^۲ از این رو حسن رضی الله عنه پنجمین خلیفه از خلفای راشدین است. ^۳ امام احمد رحمه الله حدیث سفینه را با این الفاظ آورده است: (الخِلافةُ ثلاثون سنةً ثم یكون بعد ذلک ملک) ^۴ یعنی: «خلافت (پس از من) سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می‌باشد». ابوداود رحمه الله چنین روایت کرده است: (خِلافةُ النَّبِيِّ ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُلْكَ أَوْ مُلْكَهُ مِنْ يَشَاءُ) ^۵ یعنی: «خلافت (پس از) نبوت، سی سال است و پس از آن، خداوند، پادشاهی را به هر کس که بخواهد، می‌دهد». پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تنها دوران خلافت خلفای اربعه و مدت زمان خلافت حسن رضی الله عنه در سی سال

۱- تحفة الأحمدي (۳۹۵/۶-۳۹۷)؛ حدیث، حسن است.

۲- البداية و النهاية (۱۳۴/۱۱)

۳- مآثر الإنافة (۱۰۵/۱)؛ مرویات خلافة معاوية، خالد الغيث، ص ۱۵۵

۴- فضائل الصحابة (۷۴۴/۲) سند آن، حسن است.

۵- صحيح سنن ابی داود (۷۹۹/۳)؛ سنن ابی داود (۵۱۵/۲).

خلافت مورد اشاره می‌گنجد؛ از این رو تمام علما، در شرح این حدیث، بدین نکته تصریح کرده‌اند که چند ماهی که حسن بن علی علیه السلام پس از وفات پدرش بر مسند خلافت نشست، جزو خلافت مورد اشاره و بلکه تکمیل‌کننده‌ی سی سالی است که در حدیث بدان تصریح شده است. اینک سخن برخی از علما در این زمینه را نقل می‌کنیم:

۱- قاضی عیاض رحمه‌الله: در سی سال مذکور، تنها دوران خلافت خلفای اربعه و چند ماهی می‌گنجد که با حسن بن علی علیه السلام بیعت شد و منظور از آنچه که در حدیث آمده: (الخلافة ثلاثون سنة)، سی سال خلافت پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد که در سایر احادیث، تفسیر و تبیین شده است: (خلافة النبوة بعدی ثلاثون سنة ثم تكون ملكا)^۱

۲- ابن ابی العز حنفی، در شرح العقیة الطحاویة می‌گوید: خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو سال و چند ماه بود؛ خلافت عمر رضی الله عنه ده و نیم سال به طول انجامید و عثمان رضی الله عنه دوازده سال خلافت کرد و خلافت علی رضی الله عنه چهار سال و نه ماه طول کشید و حسن رضی الله عنه شش ماه بر مسند خلافت نشست.^۲

۳- ابن کثیر: دلیل اینکه حسن رضی الله عنه یکی از خلفای راشدین می‌باشد، حدیثی است که در مبحث معجزات و نشانه‌های نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نقل از سفینه غلام آزادشده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده‌ایم که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: (الخلافة بعدی ثلاثون سنة)^۳ یعنی: «خلافت پس از من، سی سال خواهد بود». سی سال، با خلافت حسن بن علی علیه السلام تکمیل می‌شود.^۴

۴- ابن حجر هیتمی می‌گوید: حسن بن علی علیه السلام بنا بر فرموده‌ی صریح جد بزرگوارش، یکی از خلفای راشدین است؛ وی، پس از شهادت پدرش، با بیعت مردم کوفه، به مدت شش ماه و چند روز بر مسند خلافت نشست. او، خلیفه‌ی برحق و پیشوای عادل بود و در واقع صداقت فرموده‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را تحقق بخشید که فرموده است: (الخلافة بعدی ثلاثون

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم (۲۰۱/۱۲).

۲- شرح الطحاویة، ص ۵۵.

۳- البدایة و النهایة (۱۳۴/۱۱)

۴- مرجع سابق.

سنة^۱ یعنی: «خلافت پس از من، سی سال خواهد بود». آری، شش ماه خلافت حسن بن علی^{علیه السلام} مکمل سی سال خلافت راشدین می‌باشد.^۲

اینها، برخی از اقوال علما درباره‌ی حسن مجتبی^{علیه السلام} است که او را در شمار خلفای راشدین می‌دانند. از این رو اهل سنت، بر این باورند که حسن بن علی^{علیه السلام}، خلیفه‌ی برحق بوده است که با خلافت او، سی سال مورد اشاره در مورد خلافت نبوت کامل می‌شود.^۳

در این کتاب، یادآور شده‌ام که برخی از خطبه‌ها و سخنرانی‌های منسوب به امام حسن^{علیه السلام} درست نیست و در این راستا برخی از اقوال علما در پاره‌ای از کتابها را نقل نموده‌ام؛ همچون کتاب الأغانی از ابوالفرج اصفهانی که در شمار کتابهایی قرار دارد که سیمای زشتی از تاریخ صدر اسلام، به تصویر می‌کشند. این کتاب، کتابی ادبی، افسانه‌پرداز، غنایی و طنزپرداز و بی‌اساس است و اصلاً کتابی معتبر در زمینه‌ی علم، تاریخ و فقه نمی‌باشد؛ هرچند که نزد برخی از ادیبان و تاریخ‌نگاران، از نام و آوازه‌ی نسبی برخوردار شده است. بنده، در کتاب پیش رویتان، اقوال و دیدگاه‌های علما، درباره‌ی ابوالفرج اصفهانی را آورده و این نکته را روشن کرده‌ام که وی، از نگاه اهل علم، ثقه و قابل اعتماد نیست و اساساً علما، روایات و گزارش‌های او را ضعیف و غیر قابل اطمینان دانسته‌اند. بدین سان بنده، بر پایه‌ی دلایل علمی ثابت کرده‌ام که کتاب الأغانی ابوالفرج اصفهانی به هیچ عنوان نمی‌تواند یکی از منابع و مراجع تحقیقی و پژوهشی در زمینه‌ی ادبیات و تاریخ باشد؛ چراکه این کتاب در زشت‌نمایی تاریخ اسلام، تأثیر زیادی داشته و از این رو باید از این کتاب و امثال آن اجتناب کرد. البته دیدگاه ما اهل سنت نسبت به کتاب نهج البلاغه نیز چندان مثبت نیست؛ زیرا ما بر این باوریم که می‌توان بر این کتاب، از لحاظ سند و متن، خرده گرفت. چراکه نگارنده‌اش، آن را پس از سه و نیم قرن، بدون هیچ سندی، به امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام} نسبت داده است. بنابراین دیدگاه علمای اهل سنت را درباره‌ی نهج البلاغه نقل کرده‌ام.

خلاصه اینکه از دیدگاه ما، باید نسبت به مطالب نهج البلاغه درباره‌ی صحابه^{علیهم السلام} آگاه بود. همچنین کسی که می‌خواهد از نهج البلاغه استفاده کند، باید مسایل اعتقادی و احکام شرعی و مطالبی را که در این کتاب در مورد صحابه^{علیهم السلام} آمده است، با داده‌های کتاب خدا و سنت

۱- الصواعق المحرقة علی أهل البدع و الزندقة (۳۹۷/۲)

۲- عقیده أهل السنة فی الصحابة (۷۴۸/۲).

۳- همان.

رسول اکرم ﷺ ارزیابی نماید تا مواردی را که با این معیارها، مطابقت دارد، بپذیرد و از نکات مخالف با کتاب و سنت، پرهیزد. از اینکه بگذریم از نگاه ما، پژوهشگری که می‌خواهد در تحقیقات علمی و موضوعی‌اش، رضای خدا و جنبه‌ی بی‌طرفی را رعایت نماید، نمی‌تواند صرفاً به چنین کتابهایی اعتماد و بسنده کند.

در کتاب پیش رویتان، مهمترین صفات و ویژگی‌های حسن ﷺ و نیز زندگانی اجتماعیش را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و کوشیده‌ام تا این نکته را ثابت و روشن کنم که حسن ﷺ به حق یکی از شخصیت‌های قیادی و پیشوایان برجسته و بی‌نظیر به‌شمار می‌رود. آری! حسن ﷺ به صفات و ویژگی‌های یک پیشوای ربانی آراسته بود که از آن جمله می‌توان به آینده‌نگری وی و درک صحیحش از حوادث و رخدادها و نیز توانمندی والایش در عرصه‌ی قیادت و رهبری اقشار مختلف جامعه و اراده‌ی استوارش در راستای به‌انجام رساندن اهداف والا و ارزشمندش اشاره کرد. این ویژگی‌ها را ضمن تحلیل و بررسی برنامه‌های اصلاحی بزرگش به همراه سایر صفاتش، توضیح داده‌ام؛ صفاتی از قبیل: میزان علم و دانش وی از کتاب و سنت، عبادت‌گزاری خاشعانه‌اش، زهد و تقوای وافرش در حکومت و امور دنیوی، گشاده‌دستی و سخاوتش بدون تبعیض در میان فقیر و ثروتمند، بزرگ و کوچک و دور و نزدیک.. نهاد آن بزرگوار، با بذل و بخشش و سخاوت‌مندی به رضای خدای متعال، سرشته شده بود. گویا منظور شاعر، همین شخصیت بزرگوار بوده که درباره‌اش چنین سروده است:

إنی لتطربنی الخلال کریمه	طرب الغریب بأوبه و تلاق
و یهزنی ذکر المروءة والندی	بین الشمائل هزة المشتاق
فإذا رزقت خلیقة محموده	فقد اصطفاک مقسم الأرزاق
فالناس هذا حظه مال و ذا	علم و ذاک مکارم الأخلاق

یعنی: «خصلت‌های پسندیده‌ی سخاوت و بخشش، مرا آن‌چنان شادمان می‌کند که مسافر هنگام بازگشت از سفر غربت و دیدن عزیزانش شادمان می‌شود. یادآوری مردانگی و سخاوت از میان سایر خصلت‌ها، مرا همچون انسان مشتاق به وجد می‌آورد. اگر به تو خلق و خوی پسندیده‌ای، داده شده، باید بدانی که تقسیم‌کننده‌ی روزی‌ها، تو را برگزیده است.

نصیب برخی از مردم، مال و ثروت است و نصیب برخی هم علم و دانش و بعضی از آن‌ها نیز خلق و خوی‌های پسندیده، نصیبشان می‌گردد».

از دیگر صفات حسن مجتبی علیه السلام که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته، حلم و بردباری و تواضع و فروتنی آن بزرگوار است. همچنین به شرح سیادت و آقایی وی پرداخته و معنا و مفهوم سیادت و آقایی را از خلال سیرتش، توضیح داده و بیان کرده‌ام که سیادت، به معنای ریاست و چیرگی محض و خونریزی و غلبه بر دیگران و پایمال کردن حقوق انسان‌ها نیست؛ بلکه سیادت و ریاست راستین و ارزشمند، عبارت است از: صیانت و پاسداری از حقوق و اموال دیگران و از میان بردن کینه و دشمنی.. از این رهگذر بیان کرده‌ام که صلح حسن مجتبی علیه السلام با معاویه رضی الله عنه به قصد جلوگیری از ریختن خون مسلمانان، وی را به اوج آقایی و سیادت رسانید.

بنده کوشیده‌ام تا شیوه‌ی نوشتارم را به گونه‌ای قرار دهم که با زندگی اجتماعی حسن مجتبی علیه السلام و حضور وی در جامعه، همراه شوم و به بیان و پردازش چند و چون فعالیت‌هایش برای رویارویی با مفاسد پردازم. در این میان سایر فعالیت‌های اجتماعی حسن علیه السلام بیان شده است؛ از جمله: فعالیت چشمگیرش برای رفع نیازهای مردم، غیرتش نسبت به نسب و الایش به عنوان نو‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، چگونگی برخوردش با کسانی که به او بد کردند، خوش اخلاقیش در میان مردم و اجتناب از بیهوده‌گویی و پرحرفی. در ادامه تعریف و تمجید سرآمدان جامعه‌ی اسلامی نسبت به حسن علیه السلام و برخی از گفته‌هایشان را در مورد وی آورده‌ام. همچنین فرازی از گفته‌ها، سخنرانی‌ها و اندرزهای امام حسن علیه السلام را آورده و به شرح پاره‌ای از آنها پرداخته‌ام تا بیشتر مورد استفاده‌ی جامعه‌ی کنونی ما قرار بگیرد. مبحث جداگانه‌ای نیز به مهمترین اطرافیان حسن بن علی علیه السلام اختصاص داده‌ام؛ از جمله:

- قیس بن سعد بن عباده خزرجی رضی الله عنه؛ وی، یکی از زیرک‌ترین و کاردان‌ترین افراد دورانش و بلکه یکی از فرماندهان لشکر حسن علیه السلام و نخستین کسی بود که با ایشان بیعت کرد.

- عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه؛ او، یکی از کارگزاران علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه بود که پس از شهادت ایشان، یکی از فرماندهان سپاه حسن بن علی علیه السلام گردید. وی، در برخی از کتاب‌های تاریخ، در معرض دروغ و بهتان قرار گرفته و سیمای زشتی از او به تصویر کشیده

شده است؛ از این رو به شرح حالش پرداخته‌ام تا شخصیت راستین و مواضع حقیقی او را نمایان کنم.

- عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب علیه السلام از دیگر شخصیت‌های مهمی است که یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مشاوران حسن علیه السلام بشمار می‌رفت. امام حسن علیه السلام با عبدالله علیه السلام در مورد صلح با معاویه رضی الله عنه مشورت و رایزنی کرد. عبدالله علیه السلام به حسن مجتبی علیه السلام پیشنهاد کرد که با معاویه رضی الله عنه صلح نماید و ایشان را به این کار تشویق نمود.

با توجه به رویکرد مهمی که این دسته از یاران حسن بن علی علیه السلام داشته‌اند، مناسب دیدم که شرح حال مختصری از اینها ارائه دهم و این کار، با روش پژوهش من در موضوع سیرت حسن بن علی علیه السلام کاملاً همسو و هماهنگ است؛ چراکه معتقدم از این طریق می‌توان به برخی از ویژگی‌های اساسی دوران حسن بن علی علیه السلام پی برد.

بنده، موضوع صلح امام حسن علیه السلام با معاویه رضی الله عنه را بررسی کرده و آن را یک برنامه‌ی اصلاحی بزرگ و ارزشمند برشمرده‌ام؛ از این رو این مسأله را از زاویه‌ی اصلاح طلبانه‌ی حسن بن علی علیه السلام بررسی نموده و در این راستا به مهمترین مراحل صلح و رخدادهای هر مرحله پرداخته‌ام. در این میان اساسی‌ترین عوامل و خاستگاه‌های صلح حسن و معاویه رضی الله عنهما را بیان کرده‌ام؛ از جمله: علاقه و رغبت امام حسن علیه السلام به رضایت و خواست خدای متعال؛ میل و اشتیاق وافر وی به جلوگیری از ریختن خون مسلمانان و حفظ وحدت و یکپارچگی امت اسلامی و نیز تحقق برنامه‌ها و اهداف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و... همچنین آن دسته از اقوال و سخنان حسن بن علی علیه السلام را توضیح داده‌ام که سبب و انگیزه‌ی برقراری صلح گردید؛ سخنانی که نشان‌دهنده‌ی درک و فهم عمیق وی، از شریعت اسلام است.

در ادامه‌ی این مبحث، شرایط صلح حسن بن علی علیه السلام با معاویه رضی الله عنه و نتایج و دستاوردهای آن را آورده و با دلایل تاریخی ثابت کرده‌ام که حسن بن علی علیه السلام بر خلاف تصور برخی از تاریخ‌نگاران، خلافت را از موضع قوت و قدرت، به معاویه رضی الله عنه سپرد و نه از روی ضعف و ناتوانی.

شکوه حسن بن علی علیه السلام از خلال اقدامات و مواضع روشن و توانمندش در عرصه‌های مختلف زندگانی نمایان می‌شود که از مهم‌ترین آنها می‌توان به برنامه‌ی اصلاحی وی و توانمندی‌اش در اجرای آن، اشاره کرد. آری! بسیاری کسانانی که دیدگاه‌ها و برنامه‌های اصلاحی خوب و سازنده‌ای دارند، اما از اجرای آنها در دنیای مردم، ناتوان هستند.

بنده در این کتاب برخی از دروغ‌های تاریخی را برملا نموده‌ام؛ از جمله:

برخی از مورخان چنین می‌پندارند که حکومت اموی در دوران معاویه رضی الله عنه به شکلی عمومی و فراگیر اقدام به ناسزاگویی به امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه نمود. اینجانب، با دلایل و شواهد تاریخی، بطلان این پندار یا سخن ناشایست را ثابت نموده و روشن نموده‌ام که آنچه برخی از کتاب‌های تاریخ، در این زمینه آورده‌اند، نادرست است؛ هرچند که برخی از نسل‌های بعدی، بدون دلیل و نقد و بررسی عالمانه به گونه‌ای این پندار نادرست را پذیرفته‌اند که گویا یکی از جریان‌های قطعی و غیرقابل انکار تاریخ می‌باشد و اصلاً نیازی به بررسی علمی و نقد و مطالعه از لحاظ سند و متن ندارد! قطعاً میزان نادرستی این پندار، برای برخی از پژوهشگران کوشا نمایان است و آنان، به خوبی می‌دانند که شواهد تاریخی، نشان می‌دهد که در دوران معاویه رضی الله عنه نه تنها هیچ اهانتی به امیرالمؤمنین صورت نگرفته، بلکه در آن دوران، علی رضی الله عنه و خاندان پاکش، شدیداً مورد احترام معاویه رضی الله عنه و سایر مسلمانان بوده‌اند. از این رو برخی از برجسب‌ها و دروغ‌های ناروای بعضی از کتاب‌های تاریخ، مبنی بر دسیسه‌ی معاویه رضی الله عنه و فرزندش را برای مسموم کردن حسن رضی الله عنه شرح داده و ثابت کرده‌ام که این مسأله، هم از لحاظ سند و هم از لحاظ متن، قابل اثبات نیست. بنده، پس از بررسی این مطالب، سمت و سوی نگارش کتاب را با اقامت حسن بن علی رضی الله عنه در مدینه همراه کرده و به شرح وقایع زندگانی او در مرحله‌ای پرداخته‌ام که امام الفت و وحدت امت اسلامی و مدار یکپارچگی آنان گردید. شاعر چه خوب سروده است:

مریم از یک نسبت عیسی عزیز	از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمة للعالمین	آن امام اولین و آخرین
آنکه جان در پیکر گیتی دمید	روزگار تازه آیین آفرید
پادشاه و کلبه‌ای، ایوان او	یک حسام و یک زره سامان او
مادر آن مرکز پرگار عشق	مادر آن کاروان سالار عشق
آن یکی شمع شبستان حرم	حافظ جمعیت خیر الامم
تا نشیند آتش پیکار و کین	پشت پا زد بر سر تاج و نگین
وان دگر مولای ابرار جهان	قوت بازوی احرار جهان
در نوای زندگی سوز از حسین	اهل حق حریت آموز از حسین

سیرت فرزندها از امهات	جوهر صدق و صفا از امهات
مزرع تسلیم را حاصل بتول	مادران را اسوه‌ی کامل بتول
بهرمحتاجی دلش آنگونه سوخت	با یهودی چادر خود را فروخت
نوری و هم آتشی فرمانبرش	گم رضایش در رضای شوهرش
آن ادب پرورده‌ی صبر و رضا	آسیاگردان و لب قرآن‌سرا
گریه‌های او ز بالین نیاز	گوهر افشاندی بدامان نماز
اشک او برچید جبریل از زمین	همچو شبنم ریخت برعرش برین
رشته‌ی آیین حق زنجیر پاست	پاس فرمان جناب مصطفی است
ورنه گرد تربتش گردیدمی	سجده‌ها بر خاک او پاشیدمی!

من، به ارتباط خوب حسن بن علی علیه السلام و معاویه رضی الله عنه پس از برقراری صلح و واپسین روزهای حیات آن امام بزرگوار پرداخته و فرازی از وصایا و رهنمودهایش به حسین رضی الله عنه را آورده‌ام و پس از آن به میزان تدبر و تفکر حسن رضی الله عنه در ملکوت و قدرت الهی اشاره کرده و از شهادت و خاکسپاری او در قبرستان بقیع سخن گفته‌ام.

سیرت حسن بن علی رضی الله عنه برای ما اهمیت برخوردار است رهبر از آینده‌نگری را روشن‌تر می‌سازد تا بتواند با کمک و عنایت الهی راه آینده‌ای نیک را پیماید. حسن رضی الله عنه از نگرشی عمیق و اصلاحی نسبت به مسایل و نیز قدرت اجرایی بالایی برخوردار بود و فقه و شناخت دقیقی برای اولویت‌بندی مسایل مختلف و درجه‌بندی آنها از خلال شناخت امکانات، موانع، شرایط، خاستگاه‌ها و دستاوردها و نیز چگونگی رویارویی و تعامل با انواع چالش‌ها داشت. از این رو برایمان، فقه و بینش روشنی در پهنه‌ی اختلاف و همچنین شناخت مصالح و آسیب‌های اجتماعی به جای نهاد و برنامه‌ای روشن در عرصه‌ی مفاهیم و برنامه‌های دینی و چگونگی برخورد با چالش‌ها و مشکلات و چیرگی بر هواها و خواسته‌های نفس، فراروی ما قرار داد. بنابراین کارداران مسلمانان، احزاب و گروه‌های فعال، مؤسسات و نهادهای مختلف، جنبش‌های اسلامی و تمام جمعیت‌ها و انجمن‌های جهان اسلام، به شدت نیازمند بازنگری و بررسی سیرت حسن بن علی رضی الله عنه هستند تا بتوانند با الگوبرداری از آن، شکاف‌های موجود در میان خود را از میان بردارند و بیش از هر زمانی با هم در راستای اهداف والای اسلامی، هماهنگ و همسو شوند و از درگیری‌های نابجا جلوگیری کنند تا جان و مال و توان امت،

در مسیر حق، متحد و یکپارچه گردد. خلاصه اینکه حسن علیه السلام یکی از خلفای راشدین است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله ما را به الگوبرداری از سیرتش رهنمون شده و فرموده است: (عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَ سُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِي)^۱ یعنی: «سنت من و سنت خلفای راشدین و هدایت یافته‌ی پس از من را بر خود لازم بگیرید».

چه بسا هر پژوهشگری از ضعف و نارسایی موجود در مورد شناخت سیرت امام حسن علیه السلام در حافظه‌ی امت شگفت زده می‌شود؛ همچنانکه از نقص و کمبود فقه و برنامه‌ی اصلاحی حسن مجتبی علیه السلام در فرهنگ ما، مات و مبهوت می‌گردد. خیزش و تکاپوی هر امتی، یکی از عوامل موفقیت آن امت است. در این راستا هیچ امتی نمی‌تواند نسبت به گذشته‌اش بی‌تفاوت باشد و از این رو باید گذشته‌اش را در خدمت زمان حالش درآورد و بر اساس آموزه‌ها و عبرت‌های گذشته و موفقیت‌های کنونیش برای آینده برنامه‌ریزی نماید. تاریخ، حافظه‌ی امت می‌باشد و تجربه‌های زیادی را در خود جای داده است؛ به عبارتی تاریخ، یادآور رویکردهای نمایان و حتی مبهم زندگانی امت و نیز خزانه‌ی ارزش‌ها و یادگارهایش می‌باشد و پایه و اساس نمادهایی است که در گذر زمان، نمایان و هویدا گشته و سیمایی به یادماندنی و ارزشمند از گذشته‌ی امت را برای همیشه‌ی تاریخ به تصویر کشیده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و همچنین خلفای راشدین، چنان سیرت و تاریخ ارزشمند و عظیمی از خود به یادگار گذاشته‌اند که شناخت عمیق و دقیق آن، مفید و آموزنده می‌باشد؛ این امت نیز از تاریخی درخشان برخوردار است که به مراتب بر تاریخ سایر ملت‌ها و اقوام، برتری وصف‌ناپذیری دارد؛ از این رو باید از این تاریخ درخشان، کمال استفاده را بنماییم و درس‌ها و نکات آموزنده و مفید و شیوه‌های درست را از آن، درآوریم و آن را مبنای یک زندگانی صحیح قرار دهیم و با الهام از داستان‌های قرآن، رهنمودهای نبوی و آموزه‌های تاریخی، دورنمایی روشن، همه‌جانبه و متناسب با واقعیت‌های کنونی امت، فراروی مسلمانان قرار دهیم تا نقش سرآمد و مؤثرش را در عرصه‌ی روشن‌گری و هدایت مردم ایفا نماید و این نکته را بیش از پیش در آینده‌ی امت اسلامی نمایان کند که پیام اسلام، جاودانه و همیشگی است. ما، باید پیش از آنکه از بابت کاستی‌ها و مشکلات خود تا درازمدت بگرییم و با چالش‌های جدی مواجه شویم، مسایل و واقعیت‌های خویش را با دیدگان باز بررسی نماییم.

۱- سنن ابی داود (۲۰۱/۴)؛ سنن ترمذی (۴۴/۵)؛ این روایت، حسن صحیح است.

بنده تا آنجا که توانسته‌ام، ابعاد گوناگون شخصیت امیرالمؤمنین حسن مجتبی‌علیه السلام را روشن نموده‌ام؛ چراکه زندگانی آن بزرگوار، صفحه‌ی درخشانی از تاریخ این امت است و خود او نیز یکی از پیشوایانی است که مردم در زندگی خویش، رهنمودها، گفته‌ها و کرده‌هایشان را ملاک عمل قرار می‌دهند. سیرت حسن بن علی علیه السلام از قوی‌ترین مصادر ایمانی است که عاطفه و احساس درست اسلامی به همراه فهم و شناخت صحیح از دین را به ارمان می‌آورد. بنابراین می‌توانیم با بهره‌گیری از سیرت حسن مجتبی علیه السلام به بینش درستی در فرهنگ اختلاف و همچنین درک مصالح و آسیب‌های اجتماعی در عرصه‌ی مفاهیم و برنامه‌های دینی و چگونگی برخورد با چالش‌ها و مشکلات و چیرگی بر هواها و خواسته‌های نفسانی دست یابیم و چگونه زیستن بر اساس آموزه‌های قرآن و رهنمودهای نبوی و اقتدا به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بیاموزیم تا بدین سان تمام حرکت‌ها و گام‌های ما در راه خدا، با شناختی عمیق و برخاسته از اقوال و افعال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اثرگذاری آن در حیات و خیزش امت در جهت ایفای نقش سازنده‌اش باشد. از این رو کوشیده‌ام تا پژوهش من، در زمینه‌ی سیرت، بدور از اشتباه باشد؛ البته ادعا نمی‌کنم که کارم، هیچ نقص و کمبودی ندارد. به هر حال من تنها به رضای خدای متعال و به امید اجر و پاداش او، این عمل را انجام دادم و به توفیق و یاری او بود که این پژوهش را به پایان رساندم. از خدای متعال می‌خواهم که این اثر را بپذیرد و آن را برای همگان مفید و سودمند بگرداند.

مجموعه‌ی تحلیل و بررسی وقایع زندگانی خلفای راشدین علیهم السلام را در تاریخ ۲۱ صفر ۱۴۲۵ هـ ق برابر با ۲۰۰۴/۴/۱۱ میلادی در ساعت ۲۱:۴۵ به پایان رساندم و این را از لطف و مرحمت همیشگی خدا بر خودم می‌دانم و امیدوارم که در این کار و پژوهش ارزشمند، برکت و قبولیت عنایت فرماید و همه‌ی ما را به همراهی با پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان، گرامی بدارد. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ

لَهُ مِنْ بَعْدِهِ ۗ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۲﴾ (فاطر: ۲)

«خداوند، (در خزائن) هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند (آن را ببندد و) از آن جلوگیری کند و خداوند، هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری نماید، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها و روان سازد و او توانا و حکیم است (و در هیچ کاری در نمی‌ماند و هیچ کاری را بدون حکمت انجام نمی‌دهد).»

با تقدیم این کتاب به خوانندگان گرامی، مجموعه‌ی سیرت خلفای راشدین را پیش رویشان می‌نهم و ادعا هم ندارم که در این مجموعه، هیچ اشتباهی از من سر نزده است؛ لذا گفته‌ی شاعر را تکرار می‌کنم که چنین سروده است:

و ما بها من خطا و من خلل أذنت فی إصلاحه لمن فعل
لکن بشرط العلم و الإنصاف فذا و ذا من أجمل الأوصاف
و الله یهدی سبیل السلام سبحانه بحبله إعتصامی

یعنی: «از لحاظ من ایرادی ندارد که هر کس بخواهد، اشتباهات و نواقص آن را اصلاح کند؛ البته به شرطی که این کار را از روی علم و انصاف انجام دهد. زیرا علم و انصاف، از زیباترین ویژگی‌ها هستند. خدای پاک و منزّه، به راه‌های درست، رهنمون می‌گردد؛ از این رو من، به ریسمان محکم الهی، چنگ زده‌ام».

خدا را سپاسگزارم که همواره و در تمام مراحل کارم، بر من منت نهاده و به من لطف شایانی نموده است. بنده، با توسل به اسما و صفات نیک و والای خداوند، از او می‌خواهم که انجام این پژوهش در موضوع سیرت خلفا را مخلصانه بگرداند و زمینه‌ی بهره‌بری بندگانش را از این اثر خجسته فراهم نماید و به اینجانب در قبال هر حرفی که در این موضوع نگاشته‌ام، اجر و پاداش عنایت کند و آن را در ترازوی نیکی‌هایم قرار دهد و تمام برادران گرامی‌ام را که در انجام این پژوهش ارزشمند، با تمام وجودشان مایه گذاشتند، از اجر و پاداش وافرش بهره‌مند نماید. همچنین انتظار دارم که خوانندگان گرامی، این بنده‌ی نیازمند و امیدوار به رحمت پروردگارش را در دعا‌های خود از یاد نبرند.

﴿ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ

أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأُدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴾

«پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاس گزار نعمت‌هایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی و توفیق ده تا کارهای نیکی انجام دهم که تو، از آن‌ها راضی باشی و مرا در پرتو مرحمت خود، از زمره‌ی بندگان نیک و شایسته‌ات بگردان».

و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و سلم، سبحانک اللهم و بحمدک

أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرک و أتوب إليك

فصل اول

حسن بن علی رضی الله عنه از ولادت تا خلافت

این فصل دربرگیرنده چهار مبحث می باشد:

- ۱- اسم، نسب، کنیه، لقب و خانواده‌ی حسن رضی الله عنه
- ۲- فاطمه‌ی زهراء، مادر حسن بن علی رضی الله عنه
- ۳- جایگاه و منزلت حسن رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
- ۴- حسن بن علی در دوران خلفای راشدین رضی الله عنهم

مبحث اول

اسم، نسب، کنیه، لقب و خانواده‌ی حسن علیه السلام

اسم، نسب و کنیه‌ی حسن علیه السلام

او، ابومحمد حسن بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف هاشمی قریشی مدنی شهید^۱ و نوه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و گل خوشبوی او در دنیا، و سید و سرور جوانان بهشت است؛ مادرش، فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و پدرش، امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده‌اند. حسن علیه السلام نوه‌ی ام‌المؤمنین خدیجه رضی الله عنها و پنجمین خلیفه‌ی راشد است.

میلاد حسن علیه السلام، نامگذاری وی و لقبش

بنا بر قول صحیح، حسن علیه السلام در رمضان سال سوم هجری به دنیا آمد و به قولی در ماه شعبان به دنیا آمده است. برخی هم گفته‌اند که پس از آن زاده شده است. لیث بن سعد می‌گوید: فاطمه رضی الله عنها، حسن بن علی علیه السلام را در رمضان سال سوم هجری و حسین بن علی علیه السلام را در شعبان سال چهارم هجری به دنیا آورد.^۲ احمد بن عبدالله بن عبدالرحیم برقی می‌گوید: حسن علیه السلام در نیمه‌ی ماه رمضان سال سوم هجری به دنیا آمد.^۳ ابن سعد نیز در طبقاتش، ولادت حسن علیه السلام را در همین تاریخ دانسته است.^۴ علی بن ابی طالب علیه السلام می‌گوید: زمانی که حسن علیه السلام به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته‌اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او حسن است». زمانی که حسین علیه السلام به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته‌اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او حسین است». زمانی که فرزند سوم به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته‌اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او محسن است» و سپس افزود: «من آنها را

۱- سیر أعلام النبلاء (۲۴۶/۳).

۲- نسب قریش (۲۳/۱)؛ الدوحة النبویة ص ۷۱.

۳- الذریة الطاهرة از دولابی، ص ۶۹.

۴- طبقات (۲۲۶/۱).

همانند فرزندان هارون عليه السلام نامگذاری کردم که نامشان، شبر، شبیر و مشبر بود.^۱ رسول الله ﷺ به قدوم این مولود نورسیده خیلی شادمان گشت و مردم، برای عرض تبریک، نزد پدر و مادرش می رفتند. سلف صالح ﷺ عادت داشتند که با تولد هر کودکی برای عرض تبریک نزد خانواده اش می رفتند. حسن بصری رحمه الله تولد نوزاد را بدین ترتیب تبریک می گفت: (بورک لك في الموهوب و شكرت الواهب، و رزقت برّه و بلغ أشده). یعنی: «فرزندی که به تو داده شده، مبارک و خجسته باشد و شکر خدا را به جای آوری و فرزندت به رشد و کمال برسد».

احکام و آداب نامگذاری نوزاد

ملاحظه می کنیم که رسول اکرم ﷺ هنگام نامگذاری حسن و حسین رضی الله عنهما از نامهای دوره ی جاهلیت و یا از نامهایی که معنا و مفهوم جنگ و خونریزی را در خود داشت، دوری فرمود و برای آنها نامهای نیکی انتخاب کرد که معانی و مفاهیم خوب و ارزشمندی دارد.^۲

رسول اکرم ﷺ لقب سید را بر نوه اش حسن ﷺ نهاده و فرموده است: (إن ابني هذا سيد و لعل الله أن يصلح به بين فئتين من المسلمين)^۳ یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست و خداوند، او را سبب صلح و سازش دو گروه از مسلمانان قرار خواهد داد». از رهنمود رسول الله ﷺ به یک نکته ی بسیار مهم پی می بریم و آن، اینکه باید نامهای خوب و زیبایی برای فرزندانمان انتخاب کنیم. این در واقع رهنمودی برای همه ی پدران و مادران است تا اسمی خوب از لحاظ تلفظ و معنا برای فرزندانشان در قالب شریعت و زبان عربی انتخاب نمایند؛ به گونه ای که تلفظ آن اسم، بر زبان آسان باشد و معنا و مفهوم خوبی در خود داشته و بدور از هر آن چیزی باشد که شریعت، حکم حرمت یا کراهت آن را داده است. برای این منظور باید از شخص آگاهی مشورت گرفت تا انتخاب اسم برای فرزند از هر لحاظ خوب و پسندیده صورت گیرد. زیرا یکی از حقوق فرزند، این است که پدرش، برای او مادر نیکی انتخاب نماید و برایش اسم خوبی برگزیند و ادب و تربیت نیکویی برای وی به ارث بگذارد.

۱- مسند احمد (۹۸، ۱۱۸/۱)؛ صحیح ابن حبان (۴۱۰/۱۵)؛ سند حدیث، صحیح است.

۲- الحسن بن علی و دوره سیاسی، فیتخان کردی، ص ۱۶.

۳- بخاری (۳۰۶/۲).

علماء، رعایت موارد زیر را در نامگذاری فرزندان مستحب و جایز دانسته‌اند:

۱- مستحب بودن نامگذاری فرزندان به نامهای عبدالله و عبدالرحمن. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (إِنْ أَحَبَّ أَسْمَاءُكُمْ إِلَيَّ اللَّهُ: عبدالله و عبدالرحمن).^۱ یعنی: «محبوبترین نامهای شما در نزد خدای متعال، عبدالله و عبدالرحمن است».

این دو اسم، مشتمل بر صفات عبودیت و بندگی است و خدای متعال در قرآن کریم به صورت ترکیب اضافی، این اسمها را آورده است. به عبارتی در قرآن کریم لفظ عبد در کنار دو اسم نیکوی خداوند یعنی الله و الرحمن آمده است:

□ آیه ۱۹ سوره ی جن:

﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾

□ و آیه ۶۳ سوره فرقان:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ﴾

همچنین خدای متعال، دو نام نیکش یعنی الله و الرحمن را در آیه ۱۱۰ سوره اسراء با هم آورده و فرموده است:

﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾

«بگو: (خدا را) با (ندای یا) الله و یا رحمان، به کمک بطلبید؛ خدا را به هر کدام (از اسمای حسنی که) بخوانید، (مانعی ندارد و خداوند)، دارای نامهای نیکوست».

رسول خدا صلی الله علیه و آله نام پسرعمویش را عبدالله نهاد. نام حدود سیصد نفر از صحابه نیز عبدالله بوده است و اولین فرزندی که از مهاجران بعد از هجرت به مدینه به دنیا آمد، فرزند زبیر بود که نامش را عبدالله گذاشتند.^۲

۲- گذاشتن نامهای پیامبران بر فرزندان؛ چراکه پیامبران الهی، برترین انسانها هستند و اخلاقشان، بهترین اخلاقها و رفتارشان، پاکترین رفتارها بوده است و نهادن نام آنها بر فرزندان، باعث می‌شود که انسان به یاد آنها و ویژگی‌های نیکشان بیفتد. علما بر جواز نامگذاری فرزندان به نام پیامبران اجماع کرده‌اند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نام یکی از پسرانش را

۱- مسلم، حدیث شماره ۲۱۳۲

۲- تسمیة المولود، نوشته‌ی بکر عبدالله ابوزید، ص ۳۳.

ابراهیم نهاد. بهترین اسم، از میان نامهای پیامبران، نام پیامبر بزرگوار اسلام محمد مصطفی ﷺ است.^۱

۳- نامگذاری فرزندان به نام یکی از اصحاب رسول الله ﷺ و یا سایر صلحا. در این باره می توان زبیر بن عوام رضی الله عنه را الگو قرار داد که نام نه تن از شهدای بدر را بر فرزندانش نهاد و آنها عبارتند از: عبدالله، منذر، عروه، حمزه، جعفر، مصعب، عبیده و خالد.

۴- نامگذاری فرزند بر اساس یکی از ویژگی های واقعی او؛ در این باره باید شرایط و آداب خاصی را رعایت کرد. لذا اگر صفتی شرعی در شخصی وجود داشته باشد، می توان وی را بر اساس آن صفت، نامگذاری کرد. البته چنین نامی باید هم از لحاظ ساختار و معنای زبانی و هم از لحاظ شرعی، خوب و پسندیده باشد. لذا در این چارچوب نمی توان اسمی انتخاب کرد که با شرط مذکور مطابقت ندارد؛ بلکه باید اسمی که بر این اساس انتخاب می شود، هم انگیزه ی واقعی و راستینی داشته باشد و هم درست و شرعی باشد. چنانچه این مسأله از عملکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت شده است.

بر اساس دلایل شرعی، نامگذاری فرزند به هر یک از صورت های زیر حرام است:

۱- مسلمانان بر این اتفاق نظر دارند که هر اسمی که به صورت ترکیب اضافی عبد و نام یک مخلوق باشد، حرام است. به عبارت دیگر جایز نیست که نام کسی مرکب از واژه ی عبد و نام مخلوق باشد؛ همچون نام عبدالرسول، عبدالنبی، عبدالحسین و عبدالامیر و امثال آن.^۲ چراکه تمام آفریده ها و بندگان خدا، هر چند دارای مقام والایی باشند، باز هم مخلوق و نیازمند خدایند و در برابر عظمت و جبروت الهی، هیچ و ناچیزند و تنها خدای متعال، سزاوار عبادت و بندگی می باشد؛ از این رو انتخاب نام هایی که بندگی را به مخلوق نسبت می دهد، جایز نیست.

۲- انتخاب نام های غیر عربی و بیگانه ای که مخصوص کافران است. مسلمان پایبند و مسلمانی که نسبت به دینش، اطمینان خاطر دارد، از انتخاب چنین اسم هایی دوری می کند و به هیچ عنوان سراغ چنین اسم هایی نمی رود. اما متأسفانه امروزه، این فتنه، آن چنان فراگیر شده که عموم مردم، بدون توجه به ارزش های اسلامی، نام های عجیب و غریبی بر فرزندان شان می گذارند که برگرفته از فرهنگ اروپایی ها و آمریکایی ها و سایر کفار می باشد.

۱- تسمیة المولود، نوشته ی بکر عبدالله ابوزید، ص ۳۵ و ۳۶.

۲- نامهایی از قبیل: پیرداد، محمدبخش و... نیز جزو نامهای ناروا است. (مترجم).

چنین عملی، نشانه‌ی ضعف ایمان و شکست و خفت کسانی است که در برابر فرهنگ کفار، سر تسلیم فرود آورده‌اند. گفتنی است: تقلید از کافران در نامگذاری اولاد، اگر صرفاً از روی هوا و هوس و یا کم‌عقلی باشد، باز هم گناه بزرگی است.^۱

اذان گفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله در گوش حسن علیه السلام

زمانی که حسن علیه السلام به دنیا آمد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در گوش وی، اذان گفت.^۲ به گفته‌ی دهلوی، حکمت این کار، به شرح زیر است:

- ۱- اذان، یکی از شعایر و نشانه‌های اسلام است.
- ۲- اذان، یک اعلام و بلکه رسانه‌ای مهم و رسا می‌باشد.
- ۳- از آن جهت در گوش نوزاد، اذان گفته می‌شود که این بانگ، همواره در گوشش طنین‌انداز باشد.

۴- اذان گفتن، باعث فرار کردن شیطان می‌شود و از آنجا که شیطان، تلاش می‌کند تا نوزاد را از همان آغاز تولدش، بیازارد، لذا در گوش نوزاد اذان می‌دهند تا شیطان، نتواند به وی نزدیک شود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (ما من مولود یولد إلا و الشیطان یمسه فیستهل صارخاً من مس الشیطان إیاه إلا مریم و ابنها)^۳ یعنی: «هر نوزادی که به دنیا می‌آید، شیطان، او را اذیت می‌کند و از این بابت، نوزاد، شروع به جیغ زدن می‌نماید جز مریم و پسرش». همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (إذا نودی للصلاة أدبر الشیطان و له ضراط حتی لا یسمع التأذین)^۴ یعنی: «هنگامی که برای نماز اذان داده می‌شود، شیطان فرار می‌کند تا صدای اذان را نشنود، در حالی که از عقب او، هوا بیرون می‌شود».

ابن قیم رحمه‌الله در بیان حکمت اذان دادن در گوش نوزاد، اضافه بر این گفته است:

۱- شیخ بکر بن عبدالله ابوزید در کتاب تسمیة المولود، به خوبی در این باره بحث کرده است؛ برای این منظور، ر.ک: تسمیة المولود، نوشته‌ی بکر بن عبدالله ابوزید، ص ۴۷.

۲- سنن ابی‌داود، شماره‌ی (۵۱۰۵)؛ سند این روایت، ضعیف است و در میان روایانش، شخصی به نام عاصم بن عبیدالله وجود دارد که ابن‌معین، او را ضعیف دانسته و بخاری، درباره‌اش گفته: احادیث ناشایستی دارد.

۳- روایت بخاری، حدیث شماره‌ی ۴۵۴۸.

۴- روایت بخاری، حدیث شماره‌ی ۶۰۸.

۵- از آن جهت، در گوش نوزاد اذان می‌دهند که از همان ابتدا، کلمات و جملاتی در گوش انسان، طنین‌انداز شود که مشتمل بر بیان عظمت و کبریایی پروردگار و نیز حاوی جملاتی باشد که برای ورود به اسلام، باید آنها را بر زبان آورد. بدین ترتیب اذان گفتن در گوش نوزاد، به معنای تلقین شعار اسلام به وی، از همان آغاز ورودش به دنیاست؛ همان‌طور که هنگام رحلتش از دنیا نیز به او کلمه‌ی توحید را تلقین می‌کنند.

۶- شکی نیست که اثر اذان گفتن، به قلب و دل نوزاد می‌رسد و بر او اثر می‌گذارد و اگر چنین نباشد، حداقل، فایده‌ی دیگری دارد و آن، اینکه:

۷- شیطان، با شنیدن اذان، فرار می‌کند و به نوزاد نزدیک نمی‌شود؛ هرچند که وی در کمین متولد شدن نوزاد است تا برای همیشه با انسان همراه شود و از همان آغاز تولدش، او را بیازارد. آری! با هر انسانی از همان آغاز ولادتش شیطانی همراه می‌شود؛ اما چنانچه در گوش نوزاد، اذان گفته شود، شیطان ضعیف می‌گردد.

۸- حکمت دیگر اذان دادن در گوش نوزاد، این است که دعوت دادن و فراخواندن او به سوی خدا و عبادت الله و دین اسلام، بر فراخوان و وسوسه‌ی شیطان، مقدم گردد تا بدین ترتیب فطرت پاک الهی که بنده‌اش را بر اساس آن سرشته، بر وسوسه‌ی شیطان، همچنان مقدم بماند.^۱ بدین سان از سنت و رهنمود رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌آموزیم که اذان دادن در گوش راست نوزاد و اقامه گفتن در گوش چپ مستحب است تا نخستین چیزی که به گوش نوزاد می‌رسد، دعوت باشد که پس از توحید و اقرار به یگانگی الله، مهمترین رکن اسلام است.

مالیدن خرما و امثال آن به کام نوزاد

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «نوزادان را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آوردند و ایشان، برای آنها دعای خیر می‌کرد و به کامشان خرما می‌مالید».^۲ بدون تردید رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حسن رضی الله عنه دعای خیر کرده، او را نوازش نموده و به کامش خرما مالیده است. نوازش نوزاد و دعای خیر برای او و همچنین مالیدن خرما یا همانند آن، به کامش، پس از گفتن اذان در گوشش، صورت می‌گیرد و بهتر است که این کار را مسلمان صالح و شایسته‌ای انجام دهد تا با

۱- منهج التربية النبویة للطفل، نوشته‌ی محمد سوید به نقل از تحفة المولود از ابن قیم، ص ۵۴ به تحقیق: فواز احمد زمزلی.

۲- صحیح مسلم، حدیث شماره‌ی ۲۸۶.

عملکرد صحابه رضی الله عنهم مشابهت و همانندی پیدا کند که نوزادانشان را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می بردند تا برایشان دعای خیر کند و خرما به کامشان بمالد. البته در صورتی که خرما وجود نداشته باشد، می توان چیزی شیرین، به کام کودک مالید. این کار، حکمت های زیادی دارد؛ از جمله:

- ۱- خرما همانند شیر مادر، حاوی تمام ویتامین های مورد نیاز کودک است.
 - ۲- حس چشایی کودک، ضعیف است و با مالیدن خرما به کامش تحریک و بلکه تقویت می شود و دهان و زبانش را تحریک می نماید و بدین سان نوزاد، بهتر می تواند پستان مادرش را برای مکیدن شیر بگیرد.
 - ۳- معده، مواد قندی را خیلی زود جذب می کند؛ از این رو مالیدن خرما، هیچ گونه مشکل معدوی برای نوزاد ایجاد نمی کند.^۱
- دکتر فاروق مساهل در مقاله ای تحت عنوان (توجه اسلام به تغذیه کودک) می نویسد:
- «مالیدن خرما یا هر چیز شیرین به کام نوزاد، یکی از معجزات پزشکی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که بشریت، چهارده قرن از آن زمان را در پی کشف راز این عمل سپری نموده و اینک برای پزشکان، مشخص شده است که مهمترین عامل مرگ و میر تمام کودکان و بویژه نوزادان و شیرخواران، دو مورد است:
- کمبود یا فقر قند خون.
 - پایین آمدن درجه حرارت بدن هنگامی که در فضای سرد قرار می گیرند.^۲

تراشیدن موی سر حسن علیه السلام و عقیقه کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله برایش

جعفر بن محمد به نقل از پدرش می گوید: فاطمه رضی الله عنها موی سر حسن و حسین را در هفتمین روز ولادتشان، تراشید و سپس موها را وزن کرد و به اندازه ی وزن آن، نقره صدقه داد.^۳ مجموعه ی طرق احادیثی که در این باب روایت شده، صحیح می باشد.^۴ دهلوی رحمه الله در شرح این حدیث می گوید: «سبب صدقه دادن نقره، این است که کودک، دوران

۱- موسوعة تربية الأجيال المسلمة، ص ۶۸.

۲- منهج التربية النبوية، ص ۶۴

۳- طبقات (۲۳۱/۱)؛ سند این روایت، مرسل است.

۴- موسوعة تربية الأجيال، ص ۷۲.

جینی را پشت سر نهاده و وارد مرحله‌ی طفولیت شده و این، نعمتی است که باید شکرش را بجای آورد و بهترین شکرگزاری، همان است که احساس می‌شود عوض نعمت، ادا می‌گردد». اما چرا در این مورد، نقره برای انفاق مشخص شده است؟ در پاسخ باید گفت: زیرا اگر طلا، جایگزین نقره می‌شد، صدقه دادن طلا از هر کسی ساخته نبود و اگر چیزی غیر از نقره تعیین می‌شد، با توجه به وزن موی سر نوزاد، چندان ارزشی نداشت.^۱

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای حسن رضی الله عنه یک قوچ و برای حسین رضی الله عنه نیز یک قوچ عقیقه کرد».^۲

در روایت دیگری آمده است: «برای هر کدام دو قوچ عقیقه کرد».^۳ ابورافع می‌گوید: «زمانی که حسن رضی الله عنه به دنیا آمد، مادرش، می‌خواست برای او دو قوچ عقیقه کند، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (لازم نیست برایش عقیقه کنی؛ بلکه موی سرش را بتراش و به اندازه‌ی وزن آن، نقره صدقه کن). زمانی که حسین رضی الله عنه نیز متولد شد، مادرش، همین کار را کرد».^۴

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن جهت فاطمه را از عقیقه کردن برای حسن و حسین منصرف کرد که این کار، اسباب زحمت دخترش را ایجاد نکند. این، بدان معنا نیست که برای حسن و حسین، عقیقه نشده است. چنانچه روایتی که از علی رضی الله عنه نقل شده، این نکته را تأیید می‌کند؛ علی رضی الله عنه می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای حسن رضی الله عنه یک گوسفند عقیقه کرد و فرمود: (ای فاطمه! موی سرش را بتراش و به اندازه‌ی وزن آن، نقره صدقه کن). ما، موی سر حسن رضی الله عنه را وزن کردیم؛ وزنش، یک درهم یا کمتر از آن شد».^۵ از فاطمه رضی الله عنها نیز روایت شده که وی، برای حسن و حسین عقیقه کرده و به مامای آنها، ران گوسفند و یک دینار داده است.^۶ شاید فاطمه رضی الله عنها این بذل و بخشش را بلافاصله پس از تولد فرزندانش کرده و عقیقه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای حسن رضی الله عنه در هفتمین روز ولادتش بوده است. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو قوچ سپید و سیاه برای حسن رضی الله عنه عقیقه کرد و به مامای وی، یک ران بخشید و موی سر

۱- حجة الله البالغة (۲/۳۸۵).

۲- سنن ابی داود، حدیث شماره‌ی ۲۸۴۱ با سند ضعیف.

۳- سنن نسائی (۷/۱۶۶)، باب کم یعق عن الجارية، با سند صحیح.

۴- مسند احمد (۶/۳۹۲) با سند ضعیف.

۵- سنن ترمذی، حدیث شماره‌ی ۱۵۱۹؛ این روایت، حسن غریب است و سند آن، متصل نیست.

۶- تحفة المولود، ص ۵۵، نوشته‌ی ابن قیم.

حسن علیه السلام را تراشید و به اندازه‌ی وزن آن، صدقه داد و آنگاه به سرش نوعی ماده‌ی خوشبو مالید و فرمود: «ای اسماء! مالیدن خون، از رسوم دوره‌ی جاهلیت است».^۱ یک سال پس از تولد حسن علیه السلام، حسین علیه السلام به دنیا آمد.

عقیقه، نوعی قربانی برای خدا به شکرانه‌ی تولد نوزاد است. دهلوی رحمه‌الله می‌گوید: «مستحب است کسی که استطاعت دارد، برای نوزاد پسر، دو گوسفند عقیقه نماید و دلیل اینکه برای پسر بچه دو گوسفند و برای دختر بچه، یکی عقیقه می‌کردند، این بود که پسر، بیشتر به کار پدر و مادرش می‌آمد و برای آنان مفیدتر بود و از این رو به شکرانه‌ی نعمت بیشتری که به آنان داده شده بود، دو گوسفند عقیقه می‌کردند. عقیقه، پیش از ظهور اسلام در میان عرب‌ها مرسوم بود و رسمی جدی و جافتاده، به‌شمار می‌رفت که مصالح دینی، شخصی و اجتماعی زیادی در خود داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این رسم را ماندگار کرد، بدان عمل نمود و مردم را نیز به انجام آن، تشویق و ترغیب داد؛ البته کیفیت آن را دگرگون ساخت. بریده علیه السلام می‌گوید: «ما، در زمان جاهلیت برای نوزادان خود یک گوسفند می‌کشتیم و از خون آن، بر سر نوزاد می‌مالیدیم و پس از آن سرش را آغشته به زعفران می‌کردیم».^۲ بدین سان به علم و دانش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پی می‌بریم و درمی‌یابیم که هرگاه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسم و عاداتی مشاهده می‌کرد که در آن، منفعتی برای مردم وجود داشت و در عین حال بدور از انحراف و کج‌روی هم نبود، نه آن رسم را به‌طور مطلق مباح می‌شمرد و نه آن را اساساً منع می‌نمود؛ بلکه جنبه‌ی مفید آن را تأیید می‌کرد و از موارد نادرست آن باز می‌داشت. چنانچه در مورد عقیقه همین کار را کرد و ضمن تأیید آن، از مالیدن خون حیوان عقیقه به سر نوزاد منع کرد و این، حکمت و رهنمودی نبوی است که شایسته‌ی توجه و تأمل می‌باشد.

۱- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، نوشته‌ی ابوالعباس طبری، ص ۲۰۷.

۲- مستدرک حاکم (۲۳۸/۴)؛ بنا بر شروط شیخین، صحیح است و ذهبی نیز، صحت آن را تأیید کرده است.

ختنه کردن حسن بن علی علیه السلام

جابر رضی الله عنه می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حسن و حسین رضی الله عنهما عقیقه کرد و آنها را در هفتمین روز ولادتشان ختنه نمود.^۱ محمد بن منکدر می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله حسین رضی الله عنه را در هفتمین روز ولادتش ختنه نمود.^۲ ختنه کردن، یکی از مسایل فطری و از سنت های انبیاء علیهم السلام است. ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (الفطرة خمس: الختان، والإستحداد و قص الشارب و تقليم الأظافر و نتف الأبط)^۳ یعنی: «پنج عمل، از سنت انبیاست: ختنه کردن و نظافت موهای زائد زیر ناف و کوتاه کردن سبیل و گرفتن ناخن ها و کندن (تراشیدن) موهای زیر بغل».

احکام ختنه و فواید و حکمت های آن

ختنه کردن، زینت و پیرایه ی دین حنیف است و برای موحدان، به منزله ی غسل تعمید مسیحیان می باشد که بر سر و روی کودکان خود آب می ریزند و به گمان خود، آنان را از آلودگی ها پاک می کنند و آنگاه می گویند: اینک نصرانی شد. خدای متعال، برای موحدان، پیرایه ی دین حنیف را به جای مراسم غسل تعمید در آیین مسیحیان، مشروعیت بخشید و علامتش را ختنه کردن، قرار داد. خدای متعال، می فرماید:

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صِبْغَةً﴾ (بقره: ۱۳۸)

«(خداوند، ما را با آیین توحیدی و ایمان راستین، زینت داده و) این، رنگ و زینت خداست و چه کسی بهتر از خدا (می تواند) بیاراید و بپیراید؟»

آری! منظور از رنگ و زینت خدا، آیین توحیدی و ایمان راستین است که دل ها را با شناخت و معرفت خدا و محبت به او و نیز با اخلاص و بندگی، زینت می دهد و زینت و پیرایه ی جسم و بدن مسلمان، ختنه کردن و نظافت موهای زائد زیر ناف، کوتاه کردن سبیل، گرفتن ناخن ها، کندن (تراشیدن) موهای زیر بغل، مسواک زدن، استنجاء و گردانیدن آب در دهان و بینی است.^۴ یکی از نکات ظریف در مورد ختنه، گفته ی خطابی است که: «ختنه

۱- سنن بیهقی (۳۲۴/۸)؛ سندش، ضعیف است.

۲- بخاری، حدیث شماره ی ۶۲۹۷.

۳- صحیح مسلم، حدیث شماره ی ۲۵۷.

۴- موسوعة تربية الأجيال، ص ۷۵.

کردن هر چند در شمار سنت‌های انبیاء ذکر شده، اما از دیدگاه بسیاری از علما واجب است. چرا که ختنه کردن، علامت و نشانه‌ی آیین حنیف است و بدین وسیله مسلمان و کافر، از هم تشخیص داده می‌شوند؛ از این رو اگر شخص ختنه‌شده‌ای در میان تعدادی کشته وجود داشته باشد، بر او نماز جنازه می‌خوانند و او را در قبرستان مسلمانان دفن می‌کنند.^۱

ام فضل، دایه‌ی حسن بن علی علیه السلام

ام فضل رضی الله عنها می‌گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: ای رسول خدا! من، در خواب دیدم که یکی از اندام شما در خانه‌ی من است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه، بچه‌ای به دنیا می‌آورد که اگر خدا بخواهد تو نگهداری و شیر دادن او را بر عهده خواهی گرفت». ام فضل رضی الله عنها می‌افزاید: روزی آن کودک را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردم و او، روی آن حضرت ادرار کرد؛ من با دستم به او زدم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا، بر تو رحم کند؛ آرامتر! فرزندم را آزردی». گفتم: لباست را به من بده تا آن را بشویم. فرمود: «نه، فقط بر آن آب پاش؛ زیرا باید بر ادرار پسریچه آب پاشید و ادرار دختر بچه را باید شست».

ام فضل، همان لبابه بنت حارث است که همسر عباس بن عبدالمطلب صلی الله علیه و آله بود. وی، لبابه‌ی کبری است که پیش از هجرت مسلمان شد. ابن سعد می‌گوید: ام فضل، نخستین زنی است که پس از خدیجه رضی الله عنها ایمان آورد.^۲

ام فضل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث روایت کرده و پسرانش عبدالله و تمام و همچنین غلام آزادشده‌اش عمیر بن حارث و نیز کریب آزادشده‌ی عبدالله بن عباس و عبدالله بن حارث بن نوفل و عده‌ای دیگر، از او روایت نموده‌اند. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی مؤمن بودن چهار خواهر گواهی داد و فرمود: چهار خواهر، باایمان هستند: ام فضل و میمونه -خواهر پدری و مادری ام فضل- و اسماء و سلمی خواهران پدری ام فضل که این دو از زنی

۱- منهج التریبة النبویة للطفل، ص ۶۹.

۲- طبقات ابن سعد (۲۷۷/۸)

خثعمی به نام عمیس بودند.^۱ ام فضل خاله‌ی خالد بن ولید^{رضی الله عنه} بود.^۲ مادر خالد لبابه صغری دختر حارث هلالی بود.^۳

درباره‌ی مادر ام فضل، گفته‌اند که وی، از گرامی‌ترین خویشاوندان ام‌المؤمنین میمونه رضی الله عنها بوده است. عباس^{رضی الله عنه} با ام فضل ازدواج نمود و حمزه^{رضی الله عنه}، سلمی خواهر ام فضل را به ازدواج خویش در آورد. جعفر بن ابی طالب^{رضی الله عنه} نیز با خواهر پدری و مادری سلمی یعنی اسماء ازدواج نمود. اسماء رضی الله عنها پس از جعفر بن ابی طالب^{رضی الله عنه} به ازدواج ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} درآمد و پس از ابوبکر^{رضی الله عنه}، علی بن ابی طالب^{رضی الله عنه} با اسماء ازدواج کرد.^۴ ابن عمر^{رضی الله عنهما} می‌گوید: ام فضل، از زنان گرامی و برجسته‌ای بود که رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} به دیدنش می‌رفت.^۵ در صحیح بخاری آمده است که مردم درباره‌ی روزه داشتن رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} در روز عرفه شک داشتند. ام فضل، یک لیوان شیر برای رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرستاد و آن حضرت^{صلی الله علیه و آله و سلم} آن را نوشید و بدین سان مردم فهمیدند که پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله و سلم} روزه نیست.^۶ ام فضل رضی الله عنها به پسرش که سوره‌ی مرسلات را تلاوت می‌کرد، گفت: «پسر! تو با تلاوت این سوره مرا به یاد این انداختی که رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} در نماز مغرب برای آخرین بار این سوره را تلاوت نمود». ^۷ ام فضل، در زمان خلافت ابوبکر^{رضی الله عنه} و پس از آن در زمان خلافت عمر فاروق^{رضی الله عنه} تا پایان خلافت عثمان^{رضی الله عنه} زنده بود و شوهرش عباس^{رضی الله عنه} پیش از او وفات یافت.^۸ لبابه (ام فضل) شش پسر و یک دختر برای عباس^{رضی الله عنه} به دنیا آورد: *فضل که کنیه‌ی این زن و مرد بر اساس نام همین فرزندان، ام فضل و ابوالفضل است. *عبدالله که فقیه این امت می‌باشد. *وعبدالله که او نیز فقیه بود. *معبد. *قثم. *عبدالرحمن *و ام حبیبه.

عبدالله بن یزید هلالی درباره‌ی ام فضل رضی الله عنها چنین سروده است:

ما ولدت نجیبة من فحل بجبل نعلمه و سهل

۱- موسوعة عظماء حول الرسول، خالد العک (۲۱۶۲/۳).

۲- سیرة آل بیت النبی الأطهار، مجدی فتیحی، ص ۳۱.

۳- الاستیعاب، ذیل شرح حال شماره‌ی ۶۱۰.

۴- الإصابة فی تمييز الصحابة (۴۵۰/۸).

۵- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب (۱۹۰۸/۴).

۶- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی ۱۶۶۱.

۷- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی ۷۶۷.

۸- الإصابة فی تمييز الصحابة (۴۵۱/۸).

کستة من بطن ام الفضل أكرم بها من كهلة و كهل
عم النبي المصطفى ذی الفضل وخاتم الرسل و خير الرسل^۱

یعنی: «ما در هیچ کوهسار و بیابانی سراغ نداریم که هیچ زن نیک‌نژادی از شوهرش همچون ام‌فضل شش شکم زاییده باشد. ام‌فضل، چه زن خوبی است و همچنین شوهرش ابوالفضل، واقعاً مردی گرامی است؛ هم او عموی آخرین و بهترین و برگزیده‌ترین پیامبر خداست.»

تحلیلی پیرامون ازدواج حسن علیه السلام و روایات واردشده در این زمینه

مورخان، تعدادی از همسران حسن علیه السلام را نام برده‌اند؛ از جمله: خوله‌ی فزازی، جعده بنت اشعث، عائشه‌ی خثعمی، ام‌اسحاق بنت طلحه بن عبیدالله تمیمی، ام‌بشیر بنت ابی مسعود انصاری، هند بنت عبدالرحمن بن ابی‌بکر، ام‌عبدالله بنت شلیل بن عبدالله برادر جریر بجلی، زنی از بنی ثقیف، زنی از بنی عمرو بن اهِیم منقری و زنی از بنی شیبان از خاندان همام بن مره. برخی از روایات، شمار همسران حسن علیه السلام را کمی بیش از این تعداد، نام برده‌اند و همان‌طور که روشن است تعداد زنان حسن علیه السلام بر خلاف برخی از روایات بی‌اساس، چندان زیاد نبوده و بلکه با عرف آن زمان تناسب دارد. در این میان برخی، تعداد زنان حسن علیه السلام را هفت نفر، برخی، شمار آنها را نود زن! و بعضی، تعدادشان را دویست و پنجاه زن و حتی برخی سیصد زن، گفته‌اند! البته روایات دیگری نیز در این زمینه آمده است. ناگفته پیداست که این روایات، بی‌اساس و دروغ می‌باشد. اینک به بررسی برخی از این روایات می‌پردازیم:

۱- روایت نخست، روایتی است که ابن ابی‌الحدید و دیگران، آن را از علی بن عبدالله بصری مشهور به مدائنی، متوفای سال ۲۲۵ هـ.ق گرفته‌اند. وی، از آن دست راویان ضعیفی است که اساساً محدثان و حدیث‌شناسان، روایات آنان را بی‌پایه و غیرقابل قبول می‌دانند. چنانچه امام مسلم رحمه‌الله از روایت حدیث از مدائنی، خودداری کرده^۲ و ابن عدی، او را در الکامل، ضعیف قرار داده و درباره‌اش گفته است: وی، در حدیث قوی نیست و روایت‌هایی دارد که شمار کمی از آنها، مسند و دارای سند معتبر است.^۳

۱- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب (۱۹۰۸/۴).

۲- میزان الإعتدال (۱۳۸/۳).

۳- لسان المیزان (۲۵۲/۴).

۲- دومین روایت در این زمینه، روایتی است مرسل و می‌دانیم که مرسل،^۱ از نوع روایات ضعیف می‌باشد.

۳- اما روایت سوم و چهارم، در کتاب قوت القلوب نوشته‌ی ابوطالب مکی آمده است؛ گفتنی است: این امر، سبب ناراستی نگارنده‌ی این کتاب نیست و نمی‌توان بدین خاطر ابوطالب مکی را اساساً رد کرد، اما در هر حال روایات بی‌اساسی که اینجا در زمینه‌ی کثرت ازدواج‌های حسن علیه السلام آمده، برگرفته از این کتاب است. با آنکه ابوطالب مکی، به عنوان زاهد و واعظی سرآمد و مشهور، شناخته شده می‌باشد، اما در کتاب قوت القلوب، مسایل ناشایستی آورده^۲ و احیائی نقل کرده است که هیچ اصل و اساسی ندارند.^۳ وی، در این کتاب، نوشته است که حسن بن علی علیه السلام، دویست و پنجاه زن یا سیصد را در ازدواج خود درآورده است. او، علاوه بر این می‌نویسد: علی علیه السلام از این بابت رنج می‌برد و زمانی که حسن علیه السلام زناش را طلاق می‌داد، علی علیه السلام از خانواده‌ی آنان خیلی شرمنده می‌شد و همواره می‌گفت: حسن علیه السلام مردی است که زنان را طلاق می‌دهد؛ لذا به او زن ندهید. یک بار مردی از طایفه‌ی همدان به امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: ای امیرالمؤمنین! بخدا قسم که حسن علیه السلام هر چه زن خواسته باشد، به او می‌دهیم تا هر کدامشان را که بپسندد، نگه دارد و از هر کدامشان که خوشش نیامد، جدا شود. علی علیه السلام از این گفته‌ی آن مرد همدانی شادمان گشت و چنین سرود:

لو كنت بواباً علی باب الجنة لقلت لهمدان ادخلوا بسلام

یعنی: «اگر من، دربان بهشت باشم، به طایفه‌ی همدان می‌گویم: وارد بهشت شوید».

چه بسا حسن علیه السلام به یکباره چهار زن را در نکاح خود درمی‌آورد و چهار زن را هم به یکباره طلاق می‌داد.^۴

۱- حدیث مرسل به روایتی گفته می‌شود که آخر سندش بعد از تابعی ذکر نشده باشد و از دیدگاه جمهور محدثان و بسیاری از علمای اصول فقه، ضعیف و غیر قابل استناد می‌باشد. برای تفصیل بیشتر، ر.ک: نزهة النظر، ص ۴۳؛ الباعث الحثیث، ۳۹.

۲- لسان المیزان (۳۳۹/۵).

۳- البدایة والنهاية (۳۴۱/۱۱).

۴- قوت القلوب (۲۴۶/۱).

خلاصه اینکه اینها، روایات نادرست و بی اساسی است که به کلی قابل استناد و درخور ملاحظه نیست. همچنین در مورد ازدواج حسن علیه السلام داستان‌هایی نقل شده که سند آنها به شدت ضعیف است. از جمله:

۱- روایت هذلی از ابن سیرین

هند بنت سهیل بن عمرو^۱ همسر عبدالرحمن بن عتاب بن أسید^۲ بود. وی زمانی که به ازدواج عبدالرحمن بن عتاب درآمد، دوشیزه بود. اما عبدالرحمن، پس از مدتی هند بنت سهیل را طلاق داد و سپس عبدالله بن عامر کریز^۳ با او ازدواج نمود و عبدالله بن عامر نیز پس از مدتی هند را طلاق داد. معاویه رضی الله عنه نامه‌ای به ابوهریره رضی الله عنه نوشت و از او خواست تا از هند، برای یزید خواستگاری کند. حسن بن علی رضی الله عنه ابوهریره رضی الله عنه را دید و از او پرسید: کجا می‌روی؟ ابوهریره رضی الله عنه گفت: می‌روم تا هند بنت سهیل بن عمرو را برای یزید بن معاویه خواستگاری کنم. حسن رضی الله عنه گفت: نزد هند بنت سهیل، یادی هم از من بکن. ابوهریره رضی الله عنه نزد هند رفت و ماجرا را برایش بازگو کرد. هند گفت: به نظر تو کدام یک را انتخاب کنم؟ ابوهریره رضی الله عنه گفت: حسن را. و بدین ترتیب حسن رضی الله عنه با هند ازدواج کرد. عبدالله بن عامر شوهر سابق هند به مدینه آمد و به حسن رضی الله عنه گفت: من، امانتی نزد هند دارم و سپس نزد هند رفت و در حالی که حسن رضی الله عنه به همراهش بود، مقابل هند نشست. همانجا بود که حال ابن عامر بد شد. حسن رضی الله عنه به ابن عامر گفت: اگر می‌خواهی، به خاطر تو از او بگذرم، اما شما دو

۱- هند بنت سهیل بی عمرو بن عبدش: پدرش در سال فتح مکه مسلمان شد و بنا بر آنچه که در کتاب نسب قریش، ص ۴۲۰ آمده، هند ابتدا همسر حفص بن عبدزعمه بود که برایش فرزندی به دنیا آورد؛ آنگاه به ازدواج عبدالرحمن بن عتاب درآمد و سپس عبدالله بن عامر با او ازدواج نمود و پس از عبدالله بن عامر، حسن بن علی رضی الله عنه با وی، ازدواج کرد. (بنابراین آنچه که مؤلف در متن مبنی بر دوشیزه بودن هند در زمان ازدواج با عبدالرحمن بن عتاب آورده، جای بحث دارد. مترجم).

۲- عبدالرحمن بن عتاب بن اسید: پدرش از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم والی مکه بود. عبدالرحمن در جنگ جمل در سپاه علی رضی الله عنه بود و در این جنگ کشته شد. نگا: انساب قریش، ص ۱۹۳.

۳- عبدالله بن عامر بن کریز بن ربیع از بنی عبدش: وی، پسر دای عثمان بن عفان رضی الله عنه بود و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمد. ابن حبان، قاطعانه گفته است که وی، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیده است.

نفر، محلی^۱ بهتر از من نمی یابید که شما را برای همدیگر حلال کند! عبدالله بن عامر گفت: امانت مرا بده؛ آنگاه هند بنت سهیل، دو جعبه جواهر را آورد و آنها را گشود و از یکی از آنها، مستی جواهر برداشت. هند بنت سهیل همواره می گفت: آقاترین این سه نفر، حسن علیه السلام است و سخاوتمندترینشان، ابن عامر و عبدالرحمن بن عتاب نیز از همه ی آنها برای من دوست داشتنی تر می باشد.^۲ در میان راویان این روایت، شخصی به نام هذلی وجود دارد که از او روایت های بی اساسی نقل شده و روایاتش، متروک است. ذهبی رحمه الله می گوید: درباره ی ضعیف بودن وی، اجماع شده است.^۳

۲- روایت سحیم بن حفص انصاری از عیسی بن ابی هارون مزنی

حسن بن علی علیه السلام با حفصه بنت عبدالرحمن بن ابی بکر^۴ ازدواج کرد؛ منذر بن زبیر نیز دلباخته ی حفصه بود، این موضوع به اطلاع حسن علیه السلام رسید؛ از این رو حسن علیه السلام حفصه را طلاق داد. منذر بن زبیر از حفصه خواستگاری کرد، اما حفصه جواب رد داد و گفت: منذر مرا بدنام کرده است. پس از آن، عاصم بن عمر بن خطاب^۵ از حفصه خواستگاری نمود و با وی ازدواج کرد. منذر باز هم به خاطر دلباختگی به حفصه کاری کرد که باعث شد عاصم بن عمر، حفصه را طلاق دهد. منذر بار دیگر از حفصه خواستگاری نمود. به حفصه گفتند: با او ازدواج کن تا بدین سان مردم دریابند که او به تو تهمت می زده است. لذا حفصه با منذر ازدواج کرد و بدین ترتیب مردم دریافتند که منذر، به خاطر دلبستگی به حفصه، به او تهمت می زده است. پس از آنکه منذر با حفصه ازدواج کرد، حسن علیه السلام به عاصم بن عمر گفت: بیا تا به اتفاق هم نزد منذر برویم و از او برای ملاقات حفصه اجازه بگیریم. حسن و عاصم نزد حفصه رفتند؛ حفصه بیشتر به عاصم می نگریست و بیش از آنچه که با حسن علیه السلام سخن می گفت، با عاصم صحبت می کرد. حسن علیه السلام به منذر گفت: دست حفصه را بگیر و او نیز

۱- محلل، کسی است که با زنی که با سه طلاق از شوهرش جدا شده، ازدواج می کند تا او را برای شوهر اول، حلاله کند در حدیث صحیح آمده است: (لعن الله المحلل و المحلل له)؛ یعنی: «خداوند، لعنت کند کسی را که حلاله می کند و کسی را که به خاطرش حلاله می شود». الإرواء، شماره ی ۱۸۹۷.

۲- طبقات کبری (۳۰۳/۱).

۳- دیوان المتروکین و الضعفاء، ص ۳۵۲.

۴- حفصه بنت عبدالرحمن بن ابی بکر از عمه اش عایشه و از خاله اش ام سلمه، حدیث، روایت کرده است.

۵- عاصم بن عمر بن خطاب علیه السلام از تابعین مدینه است که در سال ۷۰ هـ درگذشت. تقریب التهذیب (۱/۳۸۵).

چنین کرد. روزی حسن علیه السلام به برادرزاده حفصه یعنی ابن ابی عتیق - عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن - گفت: آیا می آیی تا به اتفاق هم به عقیق برویم؟ ابن ابی عتیق گفت: آری. آن دو با هم به عقیق رفتند و گذرشان به خانه‌ی حفصه افتاد. حسن علیه السلام نزد حفصه رفت و تا مدتی با هم صحبت کردند و آنگاه بیرون آمد. حسن علیه السلام پس از مدتی، دوباره به ابن ابی عتیق گفت: آیا به عقیق می آیی؟ ابن ابی عتیق گفت: چرا نمی گویی: آیا نمی آیی تا به نزد حفصه برویم؟

در سند این روایت، راویانی وجود دارند که من در کتابهای جرح و تعدیل، شرح حالشان را نیافتم. البته متن ناشایست این روایت، بیانگر ضعف آن است.^۲

۳- روایت حاتم بن اسماعیل از جعفر بن محمد از پدرش که علی علیه السلام فرموده است: حسن علیه السلام آنقدر ازدواج می کند و طلاق می دهد که می ترسم عداوت و دشمنی قبایل را برای ما به جا نهد.^۳ این روایت، مرسل ضعیف است.^۴ آن دسته از روایات تاریخی که درباره‌ی تعداد زنان حسن علیه السلام آماری موهوم ارائه داده اند، از لحاظ سند، به ثبوت نرسیده و از این رو قابل اعتماد نیستند. بویژه که این روایات، از چند لحاظ قابل رد هستند؛ از جمله:

۱- اگر این روایات صحیح باشد، باید حسن بن علی علیه السلام تعداد زیادی فرزند داشته باشد؛ آن هم تعدادی که با شمار این همه زن، در تناسب باشد. حال آنکه تعداد فرزندان حسن علیه السلام اعم از دختر و پسر را بیست و دو تن گفته اند و این تعداد با توجه به شرایط آن زمان کاملاً منطقی و مناسب است؛ هر چند بکلی با تعداد زنان وی که در روایات بی اساس آمده، هیچ تناسبی ندارد.

۲- آنچه که از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده، بی اساس بودن روایات تاریخی را در زمینه کثرت زنان حسن علیه السلام نمایان تر می کند. روایت شده که امیرالمؤمنین علی علیه السلام همواره بر منبر بالا می رفت و می گفت: به حسن علیه السلام زن ندهید که او آدمی است که بسیار طلاق

۱- نام یک وادی در حومه‌ی مدینه است که مزارع و باغهای زیادی دارد.

۲- مرجع سابق (۳۰۵/۱).

۳- مرجع سابق (۳۰۱/۱).

۴- همان.

می‌دهد.^۱ این گفته‌ی امیرالمؤمنین علی علیه السلام دو مطلب را می‌رساند: *یا علی علیه السلام، از آن جهت بر روی منبر به دیگران توصیه نمود تا به حسن علیه السلام زن ندهند که پیشتر شخص حسن علیه السلام را از زن گرفتن باز داشته، اما گویا حسن علیه السلام به حرفش گوش نسپرده و این امر، علی علیه السلام را بر آن داشته که بر فراز منبر از مردم بخواهد تا به حسن علیه السلام زن ندهند و *یا اساساً علی علیه السلام از همان ابتدا این مطلب را روی منبر مطرح کرده و پیش از آن، در این زمینه به حسن علیه السلام چیزی نگفته است. هر دو حالت، بعید و غیر ممکن به نظر می‌رسد؛ زیرا:

۱- حالت اول از آن جهت غیر ممکن به نظر می‌رسد که حسن علیه السلام از پدرش حرف شنوی داشت و اهمیت نیکی و احترام به پدر و مادر را درک می‌کرد. لذا امکان نداشت که نسبت به حرف پدرش بی‌خیال و بی‌پروا باشد.

۲- حالت دوم نیز چندان درست به نظر نمی‌رسد. زیرا از شخصیتی همچون علی بن ابی‌طالب علیه السلام نمی‌توان انتظار داشت که بر فراز منبر از عملکرد فرزندش اعلان نارضایتی نماید و به او در حضور دیگران سرکوفت بزند؛ قطعاً چنین کاری، روابط خانوادگی و روابط پدر و فرزند را تحت تأثیر منفی قرار می‌دهد. علاوه بر این اگر کار حسن علیه السلام درست بوده، پس چه دلیلی وجود دارد که علی علیه السلام بر فراز منبر، به نکوهش حسن علیه السلام پردازد و اگر این کار درست نبوده، پس چطور امکان داشته که شخصیتی همچون حسن علیه السلام چنین کار ناشایستی را مرتکب شود؟! بنابراین شکی نیست که چنین روایاتی ساخته و پرداخته‌ی دشمنان حسن بن علی علیه السلام است تا سیمایی زشت از او به تصویر بکشند^۲ و کارنامه‌ی درخشانش در زمینه‌ی ایجاد وحدت و یکپارچگی در میان امت را کم‌رنگ و بی‌اهمیت جلوه دهند. آری! این، عادت و رویه‌ی راویان دروغگو برای زشت نشان دادن سیمای مصلحان و تاریخ درخشان امت اسلامی است. بدین سان اهمیت علم جرح و تعدیل و بیان میزان صحت و سقم روایات نمایان می‌گردد و نقش ارزنده‌ی محدثان و حدیث‌شناسان در این زمینه، هویدا می‌شود. بنابراین پیشنهاد ما به تمام تاریخ‌پژوهان این است که در نقد و بررسی تاریخ صدر اسلام، توجه و دقت زیادی داشته باشند تا بتوانند روایات صحیح و نادرست را از یکدیگر بازشناسند و خدمت ارزشمندی به امت اسلامی ارائه دهند و به اشتباه آن دسته از آقایانی که در تحقیقاتشان، به روایات ضعیف و موضوع اعتماد نموده‌اند، دچار نشوند.

۱- قوت القلوب (۲/۲۴۶).

۲- حیاة الإمام الحسن (۲/۴۵۱).

۳- دروغ بودن موضوع کثرت زنان حسن علیه السلام از این روایت بیشتر هویدا می شود که: پس از وفات حسن بن علی علیه السلام تعدادی زیادی زن پابرنه و سرلخت به دنبال جنازه اش به راه افتادند و فریاد و فغان می کردند که: ما همسران امام حسن علیه السلام هستیم! ناگفته پیداست که این روایت، دروغ و بی اساس می باشد. اصلاً قابل تصور نیست که تعداد زیادی زن پابرنه و سرلخت، در برابر دیدگان مردم فریاد بزنند و بگویند که ما، همسران حسن علیه السلام هستیم! اگر آنان برای اظهار تأسف و اندوه خود از وفات امام حسن علیه السلام چنین کرده اند باز هم کار بی مورد و نابجایی نموده اند و البته چنین چیزی محال است؛ زیرا زنان دستور یافته اند که حجاب خود را حفظ نمایند و از خانه هایشان بیرون نشوند تا چه رسد به اینکه با جمعیتی شلوغ و انبوه همراه شوند و با سرلخت و پای برهنه، شیون و فغان سر دهند. از این رو روایت یاد شده و امثال آن، از لحاظ سند، به ثبوت نمی رسد. از دیگر روایات دروغینی که جعلی بودن این گزارش های بی اساس را آشکارتر می سازد، این روایت است که:

حسن علیه السلام زنی را به نکاح خود در آورد و یکصد کنیز به عنوان مهریه اش تعیین نمود و همراه هر کنیز یک هزار درهم بود! خیلی بعید به نظر می رسد که حسن علیه السلام فقط به یکی از زنان این همه مال و ثروت به عنوان مهریه داده باشد. زیرا چنین کاری، نوعی اسراف و زیاده روی است که در اسلام از آن نهی شده است. در صورتی که اسلام، مهریه ی سبک را سنت و مشروع قرار داده تا شرایط ازدواج را آسان تر بگرداند و مشکلات فراروی جوانان در زمینه ی ازدواج را کاهش دهد. علاوه بر این محال است که شخصیتی همچون حسن بن علی علیه السلام بر خلاف سنت جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل نماید و یا راهی را در پیش بگیرد که با شریعت و آیین اسلام، در تعارض باشد. این روایت و امثال آن، از جمله روایات موضوعی است که جعلی بودن روایات وارد شده در زمینه ی کثرت همسران حسن علیه السلام را بر ملا می سازد. باید دانست که جز این روایات بی اساس، نمی توان دلیلی یافت که بر کثرت ازدواج حسن علیه السلام دلالت نماید؛ بویژه که بر همه ی این روایات از لحاظ سند و متن خرده گرفته شده و اساساً قابل استناد نیستند.^۲

۱- البدایة والنهائة (۱۹۷/۱۱).

۲- حیاة الإمام الحسن (۲/۴۵۲).

برای اینکه به میزان سوءاستفاده‌ی دشمنان از این روایات ضعیف و موضوع، پی ببریم، به نقل مطالبی می‌پردازیم که لامنس - یکی از خاورشناسان - درباره‌ی ازدواج حسن بن علی علیه السلام گفته و اتهاماتی نیز به حسن علیه السلام و یارانش وارد کرده است. وی، می‌گوید: «حسن علیه السلام جوانی اش را در حالی پشت سر گذاشت که آن را در ازدواج و طلاق سپری نمود و در این دوران با حدود یکصد زن ازدواج کرد. این اخلاق و رویه‌ی بی‌قید و بند حسن علیه السلام باعث شد تا به او برچسب مطلق (بسیار طلاق دهنده) بزنند و این لقب را بر او نهند. همچنین این رفتارش علی را گرفتار درگیری‌ها و مشکلاتی جدی نمود و ثابت کرد که حسن علیه السلام، انسانی اسراف کار است. زیرا او برای هر یک از زنانش، خانه‌ای با تمام امکانات و خدم و حشم، تدارک می‌دید. بدین سان مشاهده می‌کنیم که حسن علیه السلام در دوران خلافت علی علیه السلام که فقر و فاقه زیاد شده بود، به حیف و میل اموال می‌پرداخت»^۱.

کاملاً روشن است که لامنس، برای آنکه دروغ‌هایش را درست جلوه دهد، به روایاتی استناد کرده که همگی موضوع و بی‌اساس‌اند و در مورد کثرت ازدواج‌ها و طلاق‌های حسن علیه السلام نقل شده‌اند. لامنس گذشته از استناد به چنین روایاتی، خودش نیز شیطنت کرده و چیزهایی بر این روایات افزوده و دروغ‌هایی نیز سر هم کرده که کسی جز او، چنین دروغ‌ها و اتهاماتی را متوجه حسن علیه السلام ننموده است؛ از جمله:

۱- حسن علیه السلام، پدرش علی علیه السلام را گرفتار درگیری‌ها و مشکلاتی جدی کرد!

جالب است که هیچ یک از تاریخ‌نگاران و کسانی که به شرح حال علی علیه السلام و حسن علیه السلام پرداخته‌اند، به هیچ یک از این مشکلات و درگیری‌ها اشاره نکرده است.

۲- لامنس، ادعا کرده که حسن بن علی علیه السلام برای هر یک از زنانش، خانه‌ای با تمام امکانات و خدم و حشم تدارک می‌دید. لامنس، در حالی این ادعا را مطرح می‌کند که هیچ یک از تاریخ‌نگاران، چنین چیزی را گزارش نکرده‌اند و همین، بیانگر دروغ و بهتان این خاورشناس می‌باشد.

انجمن‌ها و کمیته‌های تبلیغی نصاری که به جنگ و مبارزه‌ی اسلام برخاسته‌اند، دست‌اندرکاران و دروغ‌پردازان اصلی این بهتان‌های بی‌اساس هستند تا از این طریق به اهداف شوم خود درباره‌ی اسلام دست یابند و سیمای راستین این آیین حنیف را زشت نشان دهند و ارزشهای ماندگار شخصیت‌های برجسته‌ی اسلامی را در خطر نابودی قرار دهند؛

۱- حیاة الإمام الحسن بن علی (۲/۴۵۵).

همان مردان و شخصیت‌های برجسته‌ای که چراغ هدایت و به سوی کمال را بر فراز کاروان بشریت، برافروختند و گلدسته‌ی تمدن را در جهان هستی، برافراشتند.^۱

فرزندان امام حسن

فرزندان امام حسن علیه السلام عبارتند از: حسن، زید، طلحه، قاسم، ابوبکر و عبدالله علیهم السلام. همه‌ی اینها به همراه عموی بزرگوارشان حسین علیه السلام در کربلا شهید شدند. سایر فرزندان حسن علیه السلام عبارتند از: عمرو، عبدالرحمن، حسین، محمد، یعقوب، اسماعیل، حمزه، جعفر، عقیل، و ام‌حسین. تنها حسن و زید فرزندان امام حسن علیه السلام دارای فرزند شدند و نسل آنان ادامه یافت؛ حسن دوم فرزند امام حسن علیه السلام صاحب پنج فرزند شد. حسن دوم فرزند حسن بن علی علیه السلام از خوله بنت منظور فرزای زاده شد. زید بن حسن نیز فرزندی به نام حسن داشت که نسلش تنها از ناحیه‌ی او ادامه یافت. زید بن حسن علیه السلام از ام‌بشر بنت ابی مسعود انصاری بدری، به دنیا آمد. وی، از سوی ابوجعفر منصور به امارت مدینه گماشته شد و او، پدر بانو نفیسه بود و فرزندانش، عبارت بودند از: قاسم، اسماعیل، عبدالله، ابراهیم، زید، اسحاق و علی علیهم السلام.

شرح حال مختصر برخی از فرزندان امام حسن علیه السلام

۱- زید بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام

مادرش، ام‌بشیر بنت ابی مسعود است و او، همان عقبه بن عمرو بن ثعلبه‌ی خزرجی است. زید، فرزندی به نام محمد داشت که مادرش، کنیز بود و البته نسلی از او نماند. زید، فرزندی به نام حسن نیز داشت که در زمان ابوجعفر منصور به عنوان امیر مدینه تعیین شد و مادرش، کنیز بود. زید، دختری به نام نفیسه داشت که ولید بن عبدالملک بن مروان با وی ازدواج نمود. نفیسه، در همان زمان که همسر ولید بود، درگذشت. مادر نفیسه، لبابه بنت عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بود.

عبدالرحمن بن ابی‌الموال می‌گوید: مردم را دیدم که به زید نگاه می‌کردند و از بزرگ‌منشی او شگفت‌زده شده بودند و می‌گفتند: پدر بزرگش، رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

۱- حیاة الإمام الحسن بن علی (۲/۴۵۵).

۲- حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام

مادرش، خوله بنت منظور فزازی بود. حسن بن حسن، صاحب فرزندی به نام محمد شد که مادرش رمله بنت سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بن عبدالعزی بود؛ عبدالله بن حسن در زندان ابوجعفر وفات نمود؛ ابراهیم بن حسن نیز همچون برادرش در زندان جان باخت؛ زینب بنت حسن که ولید بن عبدالملک بن مروان با او ازدواج کرد و سپس از او جدا شد؛ و ام کلثوم بنت حسن که مادرشان فاطمه بنت حسین بن علی بن ابی طالب بود و مادر او، ام اسحاق بنت طلحة بن عبیدالله بن تیم بود. از دیگر فرزندان وی، جعفر بن حسن، داوود، فاطمه و ام قاسم - قسیمه - و ملیکه را می توان نام برد که مادرشان حبیبه از خاندان ابی ابس از جدیله بود. حسن بن حسن، دختری به نام ام کلثوم نیز داشت که مادرش، کنیز بود.

شخصی در مورد اهل بیت، غلو کرد. حسن بن حسن به وی گفت: «وای بر شما! ما را به خاطر خدا دوست بدارید؛ لذا اگر از خداوند اطاعت کردیم، ما را دوست بدارید و اگر از خداوند نافرمانی نمودیم، با ما دشمنی نمایید».

فرد دیگری به حسن بن حسن گفت: شما، نزدیکان و خانواده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید. حسن گفت: «وای بر تو؛ اگر خداوند، نزدیکی و قرابت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بدون اطاعت و بندگی، دلیل رهایی از عذاب الهی قرار می داد، این امر، برای پدر و مادر پیامبر صلی الله علیه و آله مفید و کارساز واقع می شد که نسبت به ما، به ایشان خیلی نزدیکتر بودند. به خدا سوگند من از این می ترسم که عذاب ما نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله در صورتی که عصیان و نافرمانی کنیم، دوچندان گردد؛ البته امیدوارم که افراد نیکوکار ما، دو پاداش بیابند. لذا از خدا بترسید و در مورد ما جز حق و حقیقت نگویید؛ چرا که این امر، بهترین روشی است که هم شما را به منظورتان می رساند و هم برای ما خوشایندتر می باشد». و سپس افزود: «اگر آنچه که شما می گوید، جزو دین خدا باشد، در این صورت پدرانمان، در حق ما بد روا داشته اند؛ چرا که ما را از آن مطلع نکرده و در این مورد، در ما میل و رغبتی ایجاد ننموده اند».

شخصی به حسن بن حسن گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام فرمود که هر کس، من مولای اویم، پس علی، مولای اوست؟ حسن علیه السلام گفت: به خدا سوگند اگر منظورش، امارت و فرماندهی بود، حتماً همانند نماز، زکات، روزه‌ی رمضان و حج خانه‌ی خدا، به امارتش تصریح می کرد و آشکارا می گفت که علی، پس از من کاردار و امیر شماست. چرا که خیرخواه ترین مردم برای مردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. اگر بنا به گفته‌ی شما،

خدا و رسولش، علی علیه السلام را به عنوان کاردار مسلمانان، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله برگزیده‌اند، شخص علی علیه السلام بیش از همه در این مورد، خطا کار و مجرم است. زیرا او شخصاً فرمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله مبنی بر به عهده گرفتن جانشینی آن حضرت صلی الله علیه و آله را ترک گفته است.^۱ بدین سان موضع اهل بیت در برابر غلو و زیاده‌روی، نمایان می‌گردد.

برادران و خواهران حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام

اینک مختصراً به شرح حال خواهران و برادران پدری و مادری حسن بن علی علیه السلام می‌پردازیم:

۱- حسین بن علی علیه السلام: او، ابو عبدالله حسین بن علی بن ابی طالب و نوهی رسول خدا صلی الله علیه و آله و محبوب و گل خوشبوی آن حضرت صلی الله علیه و آله است. وی، پسر فاطمه دخت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد که در سال چهارم هجری به دنیا آمد و در دهم محرم سال شصت و یک هجری در کربلاء شهید شد.^۲ در مناقب و فضایل وی، احادیث زیادی، نقل شده است؛ از جمله: الف) یعلی عامری رضی الله عنه می‌گوید: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به قصد مهمانی‌ای که آن حضرت صلی الله علیه و آله را بدان دعوت کرده بودند، بیرون شده بودم. در مسیری که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مهمانی می‌رفت، حسین علیه السلام را دید که با تعدادی از بچه‌ها بازی می‌کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌خواست حسین علیه السلام را بگیرد که حسین شروع به جست و خیز نمود و به این طرف و آن طرف فرار می‌کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز (ضمن تعقیب و گریز) با او می‌خندید تا اینکه او را گرفت و یکی از دستانش را پشت سر حسین علیه السلام و دست دیگرش را زیر چانه‌ی وی قرار داد و او را بوسید و فرمود: (حسین منی و أنا من حسین، أحب الله من أحب حسیناً، حسین سبط من الأسباط)^۳ یعنی: «حسین از من است و من، از حسین؛ خداوند، دوست بدارد هر آن کس را که دوستدار حسین است. حسین، یکی از نوادگان (جوانمرد من) است».

در این حدیث، فضیلت حسین علیه السلام به خوبی بیان می‌شود. چرا که به محبت و دوست داشتن حسین علیه السلام ترغیب می‌دهد. گویا رسول خدا صلی الله علیه و آله با نور وحی دریافت که بعدها چه اتفاقی برای حسین علیه السلام خواهد افتاد. از این رو بطور ویژه، از او یاد نمود و به وجوب دوست داشتنش و نیز حرمت جنگ با او و تعرض به وی، تأکید کرد؛ چنانچه فرمود: «خداوند،

۱- طبقات ابن سعد (۵/۳۱۹، ۳۲۰).

۲- البدایة والنهاية (۸/۱۵۲)؛ الإصابة (۱/۳۳۱).

۳- روایت احمد؛ فضائل الصحابة، شماره‌ی ۱۳۶۱؛ با سند حسن.

دوست بدارد هر آن کس را که دوستدار حسین است». محبت حسین علیه السلام به محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله می انجامد و محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله به محبت الله جل جلاله منتهی می شود.^۱

(ب) انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: سر حسین علیه السلام را نزد عیدالله بن زیاد^۲ آوردند و در تَشْتی گذاشتند. عیدالله، شروع به داخل کردن چوب دستی اش در چشم و بینی حسین علیه السلام کرد و در مورد زیبایی اش چیزی گفت. انس رضی الله عنه می گوید: حسین علیه السلام بیش از همه به رسول خدا صلی الله علیه و آله شباهت داشت و موهایش با گیاه و سمه^۳، خضاب شده بود.^۴

(ج) انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: سر حسین علیه السلام را نزد عیدالله بن زیاد آوردند. وی با چوب دستی به دندانهای پیشین حسین علیه السلام می زد و می گفت: من، او را زیبا می پنداشتم. انس رضی الله عنه می گوید: گفتم: به خدا، کاری می کنم که تو را خوش نیاید؛ من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که همان جایی را می بوسید که تو اینک با چوب دستی می زنی. عیدالله پس از شنیدن این سخن، از آن کار دست کشید.^۵

۲- محسن بن علی ابی طالب علیه السلام

این برادر حسن علیه السلام را تنها از طریق حدیثی می شناسیم که هانی بن هانی از علی بی ابی طالب رضی الله عنه روایت کرده است: علی بن ابی طالب رضی الله عنه می گوید: زمانی که حسن علیه السلام به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او حسن است». زمانی که حسین علیه السلام به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او حسین است». زمانی که فرزند سوم به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او محسن است» و سپس افزود: «من آنها را همانند فرزندان هارون علیه السلام

۱- تحفة الأحوذی (۲۷۹/۱۰).

۲- عیدالله بن زیاد بن ابیه، در سال ۵۵ هـ ق و در آن زمان، ۲۲ سال داشت و در سال ۶۷ هـ کشته شد. نگا: السیرة (۴۹/۵).

۳- وسمه، گیاهی است که از برگ آن برای خضاب، استفاده می شود.

۴- صحیح بخاری، حدیث شماره ۳۷۴۸.

۵- فضائل الصحابة (۲/۹۸۵)، حدیث شماره ۱۱۹۷ با سند حسن.

نامگذاری کردم که نامشان، شبر، شبیر و مشبر بود.^۱ چنانچه از ظواهر برمی آید، محسن در دوران کودکی وفات نموده است. از این رو برای ما روشن می شود که محسن در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله در گذشته و همین، نادرستی پندار برخی از غلات و درغگیان را برملا می سازد که معتقدند عمر رضی الله عنه به پهلوی فاطمه رضی الله عنها زده و موجب سقط جنین وی شده است.

۳- ام کلثوم بنت علی بن ابی طالب رضی الله عنهما

عمر فاروق رضی الله عنه از علی بن ابی طالب رضی الله عنه ام کلثوم را که دختر فاطمه دخت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز بوده، خواستگاری کرد و علی مرتضی رضی الله عنه نیز ام کلثوم را به ازدواج عمر رضی الله عنه در آورد. چرا که به عمر رضی الله عنه اطمینان داشت و مناقب و فضایش عمر رضی الله عنه مورد قبول علی رضی الله عنه بود و علی به خوبیهای عمر رضی الله عنه اذعان می کرد. اینکه علی مرتضی رضی الله عنه دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر رضی الله عنه در آورد، بیانگر این است که روابط آنها با یکدیگر محکم و استوار و خجسته بوده و همین روابط خوب و مبارکشان، دل دشمنان را می سوزاند و بینی هایشان را به خاک می مالد.^۲ ام کلثوم رضی الله عنها، دختری به نام رقیه و پسری به نام زید، برای عمر رضی الله عنه به دنیا آورد. روایت شده که زید بن عمر رضی الله عنه در درگیری و مشاجره ی یکی از طوایف بنی عدی بن کعب حضور یافت و شبانگاه به سوی آنها رفت تا درمیانشان صلح و آشتی برقرار کند. در این گیرودار، ضربه ای به سرش خورد و بلافاصله جان باخت. مادر زید، از بابت کشته شدن فرزندش، سخت اندوهگین شد و از این بابت، غش و ضعف کرد و همان دم، وفات نمود. بدین سان ام کلثوم و پسرش زید بن عمر، همزمان دفن شدند و عبدالله بن عمر بن خطاب رضی الله عنه، بر آنها نماز جنازه را ادا کرد.^۳ بنده در کتاب سیرت عمر بن خطاب رضی الله عنه، به تفضیل درباره ی ام کلثوم رضی الله عنها سخن گفته ام.

۴- زینب بنت علی بن ابی طالب رضی الله عنهما

زینب در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمد. وی، دختری خردمند، زیرک و نیک اندیش بود که پدرش، او را به ازدواج برادرزاده ی خود یعنی عبدالله بن جعفر رضی الله عنه در آورد. زینب رضی

۱- مسند احمد (۱/۱۱۸، ۹۸)؛ صحیح ابن حبان (۱۵/۴۱۰)؛ سند حدیث، صحیح است.

۲- الشیعة و اهل البیت، ص ۱۰۵.

۳- أسد الغابة (۷/۴۲۵)؛ نساء اهل البیت، منصور عبدالحکیم، ص ۱۸۵.

الله عنها برای عبدالله بن جعفر[ؑ] فرزندان به دنیا آورد و در صحنه‌ی کربلا حضور داشت و در میان اسیران (و بلکه آزادگان کربلا) به دمشق منتقل شد.^۱

۵- محمد بن حنفیه[ؑ]، برادر پدری حسن بن علی است؛ مادرش به نام خوله بنت جعفر در میان اسیران بنی حنیفه بود. محمد بن حنفیه[ؑ] فردی فاضل، دانشمند و عبادتگزار بود و در جنگ جمل، پرچم پدرش را به دست داشت. وی، تنومند و فرزانه بود. از محمد بن حنفیه[ؑ] نقل شده که گفته است: کسی که خوب، معاشرت نکند و از زندگی با دیگران بهره و چاره‌ای نمی‌یابد تا خداوند، برایش گشایش و برون رفتی قرار دهد، فرزانه نیست؛ همچنین گفته است: همانا خداوند، بهشت را بهای جانهایتان قرار داده؛ از این رو آن را جز در قبال بهشت، معامله و داد و ستد نکنید. و نیز فرموده است: کسی که به کرامت نفس برسد، دنیا در نگاهش هیچ ارزش و اعتباری ندارد. علاوه بر این فرموده است: هر آنچه که با آن، رضای خدا طلب نشود، نابود می‌گردد. محمد بن حنفیه[ؑ] در سال نود و سه هجری وفات نمود.^۲

عموها و عمه‌های حسن بن علی[ؑ]

۱- طالب بن ابی طالب: وی، مشرک بود و پس از جنگ بدر، از دنیا رفت. همچنین گفته شده که او، مکه را ترک گفت و پس از آن بازنگشت و هیچ خبری هم از او نشد و بدین ترتیب در زمره‌ی کسانی قرار گرفت که گم شده‌اند. طالب، رسول خدا^ﷺ را دوست داشت و درباره‌ی آن حضرت^ﷺ، سخنان مدح‌آمیزی از او نقل شده است. وی، با کراهت به همراه مشرکان در جنگ بدر حضور یافت. میان او و قریش هنگام حرکت به سوی بدر، بگومگویی صورت گرفت؛ قریشیان گفتند: ای بنی‌هاشم! به خدا سوگند، ما می‌دانیم که هرچند همراه ما بیرون شده‌اید، اما از درون با محمد^ﷺ هستید. از این رو طالب به همراه عده‌ای دیگر به مکه بازگشت و شعری سرود که در آن به تعریف از رسول خدا^ﷺ پرداخت و ضمناً برای کشتگان قریش که اجسادشان در چاه‌های بدر ریخته شد، مرثیه‌سرایی نمود.^۳

۱- الإصابة فی تمييز الصحابة (۱۶۷/۸).

۲- التبيين فی أنساب القرشيين، ص ۱۳۶.

۳- الجوهرة فی نسب النبی^ﷺ و أصحابه، برگرفته از المرتضى، نوشته‌ی ندوی ص ۲۳.

۲- **عقیل بن ابی طالب:** کنیه اش، ابویزید بود و تا فتح مکه، برای مسلمان شدن درنگ نمود. همچنین گفته شده که پس از حدیبیه اسلام آورده و در ابتدای سال هشتم هجری، هجرت نموده است. عقیل علیه السلام در جنگ بدر اسیر شد و عمویش، عباس، فدییه ی او را داد. در روایات صحیح، از او زیاد نام برده شده، اما نامی از او در غزوه ی فتح و حنین، به میان نیامده است. عقیل علیه السلام در جنگ مؤته حضور یافت. علت عدم حضور او در غزوه ی فتح و حنین، بیماری بوده است. ابن سعد، بدین نکته اشاره کرده، اما زبیر بن بکار به نقل از حسین بن علی علیه السلام روایت کرده که عقیل علیه السلام از آن دسته افرادی بوده که در جنگ حنین پایداری کردند. وی، در زمان خلافت معاویه رضی الله عنه درگذشت. در تاریخ بخاری با سند صحیح آمده است که عقیل در ابتدای دوران حکومت یزید^۱ در سن نود و شش سالگی وفات نمود.^۲

۳- **جعفر بن ابی طالب:** او یکی از پیشگامان مسلمانان بود و مستمندان را دوست داشت و با آنان نشست و برخاست می نمود و خدمتشان را می کرد. وی به حبشه هجرت کرد و نجاشی و پیروانش به دست جعفر علیه السلام مسلمان شدند. بنده در کتاب الگوی هدایت، در این باره به تفصیل سخن گفته ام. جعفر علیه السلام در جنگ مؤته در سرزمین شام، در برابر دشمن پایداری نمود و به شهادت رسید.^۳

۴- **ام هانی بنت ابی طالب:** او، دختر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. گفته شده که نامش، فاخته بوده؛ همچنین گفته اند: نامش، فاطمه بوده است؛ برخی هم نامش را هند دانسته اند. البته نام نخست، مشهور است. وی، همسر هبیره بن عمرو بن عائذ مخزومی بود که از وی، صاحب پسری به نام عمرو شد و از این رو کنیه ی هبیره، ابو عمرو گردید. ام هانی، در فتح مکه دو تن از قبیله ی بنی مخزوم را امان داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز امان دادنش را پذیرفت و فرمود: «ای ام هانی! ما نیز پناه دادیم به هر آن کس که تو امان دادی». از ام هانی در

۱- الإصابة فی تمییز الصحابة (۲/۴۹۴).

۲- المرتضى از ندوی، ص ۲۴.

۳- المرتضى، ص ۲۴.

کتابهای شش‌گانه‌ی حدیث و سایر کتابها روایاتی نقل شده است.^۱ ترمذی و برخی دیگر گفته‌اند: ام‌هانی تا پس از خلافت علی علیه السلام زنده بود.^۲

۵ - **جمانه بنت ابی طالب:** او، ام‌عبدالله بن ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب است که ابن‌سعد، در شرح حال مادرش فاطمه بنت اسد، نامی از او به میان آورده و او را در شمار دخترعموهای رسول‌خدا صلی الله علیه و آله قرار داده و گفته است: ... رسول‌خدا صلی الله علیه و آله سی و سق^۳ از محصولات خیبر را به او داد.^۴

دایی‌ها و خاله‌های حسن بن علی علیه السلام

همه‌ی دایی‌های حسن بن علی علیه السلام در خردسالی وفات نمودند و هیچ یک از آنان به سن بلوغ نرسید. آنان عبارتند از: قاسم و ابراهیم. زبیر بن بکار، عبدالله را نیز نام برده که به نامهای طیب و طاهر شناخته می‌شده است. عبدالله از آن جهت به نامهای طیب و طاهر شناخته می‌شد که پس از نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به دنیا آمد^۵ و بیشتر نسب‌شناسان همین را گفته‌اند. اما برخی بر این باورند که طیب و طاهر، نام دو فرزند دیگر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله است. آنچه مورد اتفاق است، اینکه عبدالله و طیب و طاهر، در مکه وفات نموده‌اند.^۶ تمام فرزندان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله از خدیجه رضی الله عنها به دنیا آمدند جز ابراهیم که از ماریای قبطی زاده شد. ماریای قبطی، همان کنیزی است که پادشاه مصر به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. وی، ماریا را زمانی به آن حضرت صلی الله علیه و آله هدیه نمود که ایشان، در سال ششم هجری، نامه‌ای به پادشاه مصر فرستاد و او را به اسلام فرا خواند. کنیه‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابوالقاسم بود؛ چرا که او، بزرگترین فرزند رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بود و پیش از همه‌ی آنها نیز در گذشته است. قاسم، پیش از نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مکه به دنیا آمد و در خردسالی درگذشت. برخی هم گفته‌اند: بزرگ شده و پس از آنکه به سن تشخیص رسیده، در گذشته است. همچنین گفته شده: پس از آنکه راهرو

۱- المرتضی، ص ۲۵.

۲- الإصابة فی تمییز الصحابة (۳۱۸، ۳۱۷/۹).

۳- نام واحدی است در پیمانه کردن غلات و محصولات کشاورزی.

۴- الإصابة (۲۶۰، ۲۵۹/۴)؛ المرتضی، ص ۲۷.

۵- الدوحة النبویة الشریفة، ص ۳۱.

۶- الإستیعاب (۲۸۱/۴).

شده، وفات نموده است.^۱ برخی گفته‌اند: قاسم، پس از آن درگذشت که می‌توانست سوار چارپا شود و آن را بتازد.^۲ اما خاله‌های حسن بن علی علیه السلام عبارتند از: زینب، رقیه و ام‌کلثوم رضی الله عنهن.

۱- زینب بنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

بزرگ‌ترین خاله‌ی حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام، زینب بود که مسلمان شد و هجرت نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زینب رضی الله عنها را خیلی دوست داشت. زینب، نخستین دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود که ازدواج نمود. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: ابوالعاص بن ربیع، از آن دست مردان مکه بود که در ثروت و تجارت و امانتداری، انگشت‌شمار بودند. وی، خواهرزاده‌ی خدیجه و فرزند هاله بنت خویلد بود. هاله، خواهر پدیری و مادری خدیجه رضی الله عنها بود. خدیجه موضوع خواستگاری ابوالعاص از زینب را با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در میان گذاشت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم طبق عادتش با خدیجه رضی الله عنها مخالفت نکرد؛ این موضوع پیش از آغاز نزول وحی بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم صورت گرفت. خدیجه، ابوالعاص را همچون فرزندش بشمار می‌آورد. زمانی که خدای متعال، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را به نبوت و پیغمبری، گرامی داشت، خدیجه و دخترانش به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردند و چون پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دعوتش را آشکارا برای قریشیان مطرح نمود، آنان، عاص بن ربیع را آوردند و گفتند: شما، محمد را آسوده‌خاطر کرده‌اید؛ دخترانش را به او بازپس دهید تا بدین‌سان، به آنان مشغول شود و از این بابت آزرده‌خاطر گردد. قریشیان به ابوالعاص بن ربیع گفتند: تو، همسرت زینب را طلاق بده؛ ما نیز در مقابل، هر زنی از قریش را که خواسته باشی، به ازدواج تو درمی‌آوریم. ابوالعاص در پاسخ پیشنهاد قریشیان گفت: «نه، به خدا سوگند که هرگز چنین کاری نمی‌کنم؛ من، دوست ندارم که به جای همسرم، هیچ زنی از قریش، همسرم باشد». رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همواره از این دامادش، به خیر و نیکی یاد می‌کرد.^۳ باری ابوالعاص، برای تجارت به شام رفته بود؛ وقتی به یاد زینب افتاد، چنین سرود:^۴

۱- الدوحة النبوية الشريفة، ص ۳۱؛ الذرية الطاهرة از دولابی، ص ۴۲.

۲- الدوحة النبوية الشريفة، ص ۳۱.

۳- سيرة ابن هشام (۲/۲۹۶).

۴- طبقات ابن سعد (۸/۳۲۸)؛ مستدرک حاکم (۴/۴۴).

ذکرت زینب لما ورکت إرما بنت الأمین جزاها الله صالحة
فقلت سقیالشخص یسکن الحرما و کلّ بعل سیثنی بالذی علما

یعنی: «وقتی به سنگهای چیده شده بر روی هم در مسیر راه، تکیه دادم، به یاد زینب افتادم و با خود گفتم: خداوند، به آن شخص که ساکن مکه است، جزای خیر دهد. خداوند، به دختر محمد امین علیه السلام، پاداش نیک دهد که زن خوب و شایسته‌ای است. هر مردی از بابت کسی که با او شناخته شده، مورد تعریف قرار می‌گیرد».

الف) وفاداری زینب به شوهرش: همان‌طور که ابوالعاص بن ربیع به زینب وفادار بود، زینب نیز به شوهرش وفادار بود. ابوالعاص در مکه از پذیرش اسلام، سر باز زد. زینب با آنکه مسلمان شد، اما همچنان به ابوالعاص وفادار ماند تا اینکه جنگ بدر اتفاق افتاد و ابوالعاص در صف کفار قریش قرار گرفت و اسیر شد. زمانی که اهل مکه، فدیهای آزادی اسیرانشان را به مدینه فرستادند، زینب نیز فدیهای آزادی ابوالعاص را فرستاد که در میان آن، گردنبندی بود که خدیجه رضی الله عنها هنگام ازدواج ابوالعاص و زینب، به زینب هدیه داده بود. ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن گردنبند را دید، شدیداً متأثر و غمگین شد و فرمود: «اگر صلاح می‌دانید اسیر زینب را آزاد کنید و مالش را به او بازگردانید». صحابه گفتند: باشد؛ ای رسول خدا! و سپس ابوالعاص را آزاد کردند و فدیهای ارسالی زینب را بازپس دادند.^۱

خوبست همین‌جا در عبارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به یارانش، وقفه‌ای داشته باشیم و بنگریم که این عبارت، چقدر سرشار از ادب و بزرگ‌منشی است؛ ادب و منشی که ما نیز باید خود را به آن آراسته سازیم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از ابوالعاص پیمان گرفت که به زینب اجازه دهد تا به مدینه هجرت نماید. چرا که زینب، از آن دست مستضعفانی بود که موفق به هجرت نشده بود. ابوالعاص به وعده‌اش عمل نمود و زینب را به مدینه فرستاد. زینب رضی الله عنها در مسیر هجرت به مدینه، به شدت آزمایش شد و در معرض اذیت و آزار قرار گرفت.^۲

۱- سیر أعلام النبلاء، ۴۷۲.

۲- تاریخ الإسلام، از ذهبی، المغازی، ص ۶۹.

ب) مسلمان شدن ابوالعاص (شوهر زینب)

پس از آنکه اسلام، میان ابوالعاص و زینب، جدایی انداخت، ابوالعاص در مکه اقامت نمود و زینب به مدینه و نزد پدر بزرگوارش رفت تا آنکه صبح پیروزی مسلمانان دمید. در این بحبوحه، ابوالعاص به قصد تجارت به شام رفت. در این سفر، علاوه بر سرمایه‌ی تجارتی خودش، مقداری از اموال برخی از قریشیان نیز با او بود که به وی داده بودند تا با آنها تجارت کند. زمانی که ابوالعاص از سفر تجارتی شام بازمی‌گشت، با سریه‌ای مواجه شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به قصد این کاروان گسیل نموده بود. دسته‌ی سپاهیان اسلام به کاروان ابوالعاص شبیخون زدند و اموال آن کاروان را به غنیمت گرفتند. ابوالعاص که گریخته بود، شبانگهان به خانه‌ی زینب دخت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رفت و به او پناهنده شد. زینب رضی الله عنها نیز به او پناه داد. ابوالعاص برای بازپس گرفتن اموال کاروانش، به مدینه رفته بود. هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای ادای نماز صبح به مسجد رفت و مردم پشت سر آن حضرت صلی الله علیه و آله صف بستند، زینب رضی الله عنها بانگ برآورد و گفت: «ای مردم! من، ابوالعاص بن ربیع را پناه دادم». وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را به پایان رساند، رو به مردم کرد و فرمود: «ای مردم! آیا شما هم آنچه را که من شنیدم، شنیدید؟» گفتند: آری. فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، من از این موضوع هیچ چیزی نمی‌دانستم تا اینکه همان چیزی را شنیدم که شما شنیدید...». آنگاه به خانه‌ی دخترش رفت و گفت: «ای دخترم! ابوالعاص را گرامی بدار و نباید به تو نزدیک شود که تو، برای او حلال نیستی». رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از آن به دنبال مجاهدانی فرستاد که در آن سریه حضور داشتند و فرمود: «این شخص، همانگونه که می‌دانید، از ماست و شما، اموال او را به غنیمت گرفته‌اید؛ پس اگر نیکی نمایید و مالش را به او بازپس دهید، ما همین را دوست داریم و اگر اموالش را به او بازپس ندهید، (تصمیم با خود شماست)؛ زیرا اموالی که به غنیمت گرفته‌اید، ارزانی خداوند به شما می‌باشد و شما به آن سزاوارترید». اصحاب رضی الله عنهم گفتند: «ای رسول خدا! ما، اموالش را به او بازپس می‌دهیم» و همین کار را نیز کردند؛ چنانچه شخصی، مشکی آورد و فرد دیگری، ظرف کوچکی که در آن آب می‌ریزند؛ حتی یکی از اصحاب، نیزه‌ای با خود آورد تا آن را به ابوالعاص بازپس دهد. ابوالعاص به قصد مکه، بار بست تا مال هر کس را به صاحبش برگرداند. او، به قریشیان گفت: «ای جماعت قریش! آیا کسی از شما هست که نزد من، مالی داشته باشد و هنوز آن را پس نگرفته باشد؟» قریشیان گفتند: «نه؛ خدا، به تو خیر

دهد. ما، تو را وفادار و بزرگوار یافتیم». ابوالعاص گفت: «من، گواهی می‌دهم که هیچ معبود برحقی جز الله نیست و شهادت می‌دهم که محمد، فرستاده‌ی خداست. به خدا سوگند که هیچ چیز مانع مسلمان شدن من در حضور رسول خدا ﷺ نشد جز اینکه من از این ترسیدم که شاید شما به من گمان بد برید و چنین بپندارید که من به خاطر خوردن اموال شما اسلام آورده‌ام. اینک که خداوند، اموالتان را به شما برگردانید و من از این بابت، آسوده‌خاطر شدم، اسلام آوردم». آنگاه به نزد رسول اکرم ﷺ در مدینه رفت.^۱ در روایت عامر شعبی و دیگران آمده است: زمانی که ابوالعاص بن ربیع به همراه اموال مشرکان، از شام بازگشت، به او گفته شد: آیا می‌خواهی اسلام بیاوری و این اموال، از آن تو باشد؟ چرا که اینها، اموال مشرکان است. ابوالعاص گفت: «خیلی بد است که مسلمان شدن خود را با خیانت در امانت آغاز کنم».^۲

ما، از این سخن ابوالعاص ﷺ، منش ارزشمند و بزرگی را فرا می‌گیریم که عبارتست از: امانتداری و آراستگی به مکارم و ارزشهای اخلاقی، حتی با غیر مسلمانان؛ بنابراین زینده‌ی مسلمان نیست که به هر سببی، در امانت خیانت نماید.

زمانی که ابوالعاص بن ربیع مسلمان شد و در محضر رسول خدا ﷺ حضور یافت، آن حضرت ﷺ همسرش زینب رضی الله عنها را با همان نکاح پیشین به او داد و دوباره آنها را عقد نکرد.^۳ در مورد پیوستن زینب و ابوالعاص به رسول خدا ﷺ در مدینه، روایات دیگری نیز آمده است. البته تمام این روایات، بیانگر وفاداری ابوالعاص ﷺ به رسول اکرم ﷺ می‌باشد و تمام این روایات نشان دهنده‌ی این موضوع است که زینب رضی الله عنها هنگام خروج از مکه به مقصد مدینه، با اذیت و آزار فراوانی از سوی مشرکان مواجه شد.^۴

ج) وفات زینب رضی الله عنها، و شمار فرزندان

عروة بن زبیر می‌گوید: شخصی، زینب دختر رسول الله ﷺ را به مدینه می‌برد؛ دو تن از قریشیان خود را به آنها رساندند و با آن شخص در گیر شدند و بر او غلبه نمودند. آن دو،

۱- التاریخ الإسلامی، از ذهبی، المغازی، ص ۷۰.

۲- دلائل النبوة از بیهقی (۱/۱۵۴).

۳- الدوحة النبویة الشریفة ص ۴۱.

۴- همان.

زینب رضی الله عنها را هل دادند و بدین ترتیب زینب رضی الله عنها روی تخته سنگی افتاد و بچه اش، سقط شد و خونریزی کرد. او را نزد ابوسفیان بردند. تعدادی از زنان بنی هاشم نزد ابوسفیان رفتند. ابوسفیان، زینب را به آنان تحویل داد. زینب رضی الله عنها پس از مدتی هجرت کرد و همچنان از آسیبی که به او رسیده بود، رنج می برد تا آنکه بر اثر همان آسیب، در گذشت. از این رو صحابه بر این باور بودند که زینب رضی الله عنها شهید شده است. زینب در آغاز سال هشتم هجری در گذشت.^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله در آماده سازی اسباب کفن و دفن زینب حضور داشت. ام عطیه رضی الله عنها می گوید: زمانی که زینب رضی الله عنها فوت نمود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ما فرمود: «شما شستنش را به صورت فرد قرار دهید: سه بار یا پنج بار، او را بشوید و در مرتبه ی پنجم از کافور یا چیزی همانند آن استفاده کنید و چون غسل دادنش را به پایان رساندید، به من خبر دهید.» ام عطیه رضی الله عنها می گوید: وقتی، کارمان تمام شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر دادیم. آن حضرت صلی الله علیه و آله لنگش^۲ را به سوی ما افکند و فرمود: «او را با آن بپوشانید»^۳

بدین سان به حجم مصیبت هایی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله متحمل شد، پی می بریم و درمی یابیم که این مشکلات و مصیبت ها، دامنگیر دخترانش نیز شده است. اما رسول اکرم صلی الله علیه و آله همچنان در مسیر دعوت شکیبایی ورزید. بدین ترتیب راه و روش غلبه و عزت اسلام را فرا می گیریم و می آموزیم که پیروزی اسلام، نیازمند شکیبایی و جانفشانی است.

زینب رضی الله عنها از ابوالعاص صاحب دو فرزند به نامهای امامه و علی گردید. علی در خردسالی در گذشت. همچنین گفته شده که علی در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله فوت نمود. آن هم زمانی که به سن تشخیص، نزدیک شده بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه، در حالی وارد مکه شد که علی را پشت سرش، روی ناقه نشانده بود. امامه نیز، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله خیلی عزیز بود. آن حضرت صلی الله علیه و آله در حالی که پیشنماز مردم بود، امامه را روی دوش خود می گذاشت. ابوقتاده انصاری رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که نماز می گزارد در حالی

۱- مجمع الزوائد هیثمی (۲۱۶/۹).

۲- ازار یا لنگ، پارچه ی بلندی بود که به دور کمر می بستند. (مترجم).

۳- صحیح مسلم، کتاب الجنائز (۶۴۸/۲).

که امامه بنت ابی العاص (نوهی دختری اش) را بر دوش خود گذاشته بود؛ وقتی به رکوع می‌رفت، او را می‌گذاشت و چون برمی‌خاست، او را برمی‌داشت.^۱

عائشه رضی الله عنها می‌گوید: نجاشی، مقداری زیورآلات به رسول اکرم ﷺ پیشکش کرد که در میان آنها انگشتری وجود داشت که نگینش، حبشی بود. رسول خدا ﷺ در حالی آن را گرفت که از آن رویگردان بود؛ آنگاه آن را برای دختر دخترش زینب، یعنی امامه، فرستاد و گفت: «ای دخترم! با این نگین، خودت را بیارای».^۲ در روایت دیگری آمده است: رسول خدا ﷺ در حالی به نزد خانواده اش رفت که با خود گردنبندی از جنس مهره‌های یمانی داشت و فرمود: «این گردنبند را به آن کس از شما خواهم داد که او را بیش از همه دوست دارم». همه بر این باور بودند که آن را به عائشه بنت ابوبکر رضی الله عنها خواهد داد؛ اما رسول خدا ﷺ دختر ابوالعاص را که دختر زینب نیز بود، صدا زد و با دست خود، آن گردنبند را به گردنش آویزان کرد.^۳ در چشم امامه، سفیدی چرکینی وجود داشت که رسول خدا ﷺ شخصاً با دست خود بر آن کشید و بدین سان، آن سفیدی چرکین از میان رفت. امامه برخلاف برادرش علی بن ابی العاص، زنده ماند و پس از آنکه خاله اش فاطمه‌ی زهرا، رضی الله عنها درگذشت، علی بن ابی طالب ﷺ با او ازدواج نمود. ابوالعاص بن ربیع، دخترش امامه را به زبیر بن عوام ﷺ سپرده بود. زبیر ﷺ نیز امامه را به ازدواج علی بن ابی طالب ﷺ در آورد. زمانی که علی ﷺ به شهادت رسید، امامه رضی الله عنها همسر وی بود. پس از شهادت علی ﷺ، مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب با امامه رضی الله عنها ازدواج نمود. امامه رضی الله عنها زمانی درگذشت که در ازدواج مغیره بن نوفل بود. امامه، از مغیره باردار شده و پسری به نام یحیی به دنیا آورده که در همان خردسالی درگذشته است و با مردن او، نسل زینب رضی الله عنها، پایان یافت و ادامه پیدا نکرد.

۲- رقیه بنت رسول الله ﷺ

بنا بر قول صحیح، رقیه پس از زینب، در زمانی به دنیا آمد که رسول خدا ﷺ سی و سه ساله شده بود. رقیه رضی الله عنها همزمان با مسلمان شدن مادرش خدیجه رضی الله عنها اسلام

۱- صحیح مسلم، حدیث شماره‌ی ۵۴۳.

۲- مسند احمد (۱۰۱، ۲۶۱/۶)، سندش، ضعیف است. الدوحة النبویة الشریفة، ص ۴۳.

۳- طبقات ابن سعد (۴۰/۸)؛ الإستیعاب (۲۴۵/۴)؛ الدوحة النبویة الشریفة، ص ۴۳.

آورد و همچون سایر مردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمود. پیشتر عقبه بن ابی لهب از او خواستگاری کرده بود، اما زمانی که سوره‌ی مسد، نازل شد، ابولهب به پسرش عقبه گفت: «اگر دختر محمد را طلاق ندهی، دیگر پسر من نیستی». رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز خواهان طلاق دخترش شده بود؛ همچنانکه رقیه نیز درخواست طلاق کرده بود. ام‌جمیل، مادر عقبه که قرآن، او را آتش‌بیار معرکه و هیزم‌کش خوانده است، به عقبه گفت: «رقیه را طلاق بده، چراکه او، بی‌دین شده است». بدین ترتیب عقبه بن ابولهب، رقیه رضی الله عنها را طلاق داد و بدین‌سان خدای متعال، رقیه را گرامی داشت و او از دست عقبه رهانید تا مایه‌ی خفت و خواری عقبه باشد. این جدایی در شرایطی اتفاق افتاد که عقبه و رقیه زندگی زناشویی خود را شروع نکرده بودند. عثمان بن عفان رضی الله عنه در مکه با رقیه رضی الله عنها ازدواج کرد و با او به حبشه و سپس به مدینه هجرت نمود. از این رو رقیه، جزو کسانی است که از فضیلت دو هجرت برخوردارند.^۱

رقیه رضی الله عنها در مدینه، پس از جنگ بدر وفات نمود. ابن شهاب زهری می‌گوید: عثمان بن عفان رضی الله عنه به خاطر پرستاری از همسرش رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله که دچار حصه شده بود، از حضور در جنگ بدر باز ماند. زمانی که زید بن حارثه، مژده‌ی پیروزی بدر را به مدینه آورد، عثمان رضی الله عنه از خاکسپاری رقیه رضی الله عنها فارغ شده بود. ابو‌عمر بن عبدالبر می‌گوید: علمای سیرت، در این مورد اختلاف نظر ندارند که عثمان رضی الله عنه به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه بدر حضور نیافت تا از همسرش رقیه پرستاری نماید و از این رو در غنایم و همچنین پاداش بدر سهم‌گرددید.^۲ رقیه رضی الله عنها در حبشه از عثمان رضی الله عنه باردار شد و پسری به نام عبدالله به دنیا آورد. از این رو کنیه‌ی عثمان رضی الله عنه را ابو‌عبدالله گفته‌اند. عبدالله، دو سال عمر کرد. همچنین گفته شده که عبدالله تا شش سالگی زنده بوده است؛ خروسی به چشمانش نوک زد. پس از آن، صورت عبدالله ورم نمود و به دنبال آن، عبدالله درگذشت. برخی گفته‌اند: رقیه، پیش از تولد عبدالله، از عثمان رضی الله عنه باردار شد؛ اما جنین سقط شد. به هر حال عبدالله به دنیا آمد و وفات نمود و پس از آن، رقیه تا پایان حیاتش باردار نشد.^۳

۱- الدوحة النبوية الشريفة، ص ۴۴؛ تفسیر قرطبی (۲/۲۴۲).

۲- الإستیعاب (۴/۱۹۵۲).

۳- الذرية الطاهرة از دولابی، ص ۵۳؛ الدوحة النبوية الشريفة، ص ۴۵.

ابن سعد در «طبقات» آورده است: «رقیه رضی الله عنها به همراه عثمان رضی الله عنه به سرزمین حبشه هجرت کرد. در نخستین هجرت، از عثمان رضی الله عنه باردار شد؛ اما آن دفعه، جنینش را سقط کرد و پس از آن، پسری به نام عبدالله به دنیا آورد که کنیه‌ی عثمان رضی الله عنه را به خاطر او، ابو عبدالله گفته‌اند.^۱ نسل رقیه رضی الله عنها با مردن عبدالله منقطع گردید.^۲

۳- ام کلثوم بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

سومین خاله‌ی حسن بن علی رضی الله عنه، ام کلثوم است که با کنیه‌ی خود، معروف شده و تنها نامی که برای او ذکر کرده‌اند، امیه می‌باشد که حاکم از مصعب زبیری نقل نموده است. ام کلثوم رضی الله عنها از فاطمه رضی الله عنها بزرگ‌تر بود.^۳ عقیبه بن ابولهب، ام کلثوم را به نکاح خود در آورده بود. چنانچه پیشتر گذشت، برادرش عقبه با رقیه عقد ازدواج بسته بود؛ اما هیچ یک از اینها زندگی زناشویی خود را با دختران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شروع نکردند. ابولهب و همسرش ام جمیل همانطور که به عقبه دستور دادند تا رقیه را طلاق دهد، از عقیبه نیز خواستند تا از ام کلثوم جدا شود. در روایتی آمده است که عقیبه، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و گفت: «من، دین تو را قبول ندارم و از دختری جدا شدم». آنگاه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حمله‌ور شد و پیراهن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را پاره کرد. وی، در آن زمان قصد مسافرت به شام را داشت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در واکنش این عملکرد عقیبه فرمود: «اما من از خدا می‌خواهم که یکی از سگانش را بر تو مسلط نماید». عقیبه به همراه سایر بازرگانان قریش، به سوی شام به راه افتاد تا آنکه در مکانی به نام (زرقاء) بار انداختند. آن شب، شیری در اطراف آنان دور می‌زد. عقیبه گفت: «ای وای بر من! به خدا سوگند این شیر همچنانکه محمد نفرین کرد، مرا خواهد خورد. محمد، در حالی که خودش در مکه است و من در شام هستم، مرا به کشتن داد». شیر، برجست و از میان کاروانیان، به سراغ عقیبه رفت و سرش را گاز گرفت و او را کشت.^۴ پس

۱- طبقات (۳۶/۸).

۲- الدوحة النبویة الشریفیة، ص ۴۵.

۳- الدوحة النبویة الشریفیة، ص ۴۶.

۴- المعجم الکبیر از طبرانی (۴۳۵/۲۲، ۴۳۶)؛ زهیر بن علاء در شمار روایان این حکایت قرار دارد که ضعیف است... الذریة الطاهرة، شماره‌ی ۷۶.

از آنکه عقیبه، ام کلثوم را طلاق داد، ام کلثوم در مکه با پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و پس از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه، با سایر افراد خانواده‌اش، هجرت نمود.^۱

ازدواج ام کلثوم رضی الله عنها:

سعید بن مسیب می‌گوید: رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله که همسر عثمان رضی الله عنه بود، در گذشت. در همان زمان، حفصه بنت عمر رضی الله عنه نیز بیوه شد. عمر رضی الله عنه به عثمان رضی الله عنه گفت: «آیا حفصه را می‌خواهی؟» عثمان رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود که قصد ازدواج با حفصه رضی الله عنها را دارد، از این رو هیچ پاسخی به عمر رضی الله عنه نداد. عمر رضی الله عنه این موضوع را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگو کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به عمر رضی الله عنه فرمود: «آیا بهتر از این را می‌خواهی؟ من، با حفصه ازدواج می‌کنم و بهتر از حفصه، یعنی ام کلثوم را به ازدواج عثمان رضی الله عنه در می‌آورم.»^۲ عقد ازدواج ام کلثوم و عثمان رضی الله عنهما در ربیع الاول سال ششم هجری صورت گرفت. عثمان رضی الله عنه در جمادی الثانی همان سال ام کلثوم را به خانه‌اش برد.^۳

یک بار رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه‌ی دخترش ام کلثوم رفت. ام کلثوم مشغول شستن سر عثمان رضی الله عنه بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دخترم! (تا می‌توانی) به ابو عبدالله نیکی کن؛ زیرا او در میان اصحابم بیش از همه، از لحاظ اخلاقی به من شباهت دارد.»^۴

وفات ام کلثوم رضی الله عنها:

ام کلثوم رضی الله عنها همسر عثمان رضی الله عنه بود تا اینکه در شعبان سال نهم هجری در گذشت. نماز جنازه‌اش را رسول خدا صلی الله علیه و آله بجا آورد و هنگام خاکسپاریش، در کنار قبرش نشست. انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که کنار قبر ام کلثوم نشسته بود و از چشمانش اشک می‌ریخت. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «چه کسی از شما دیشب با همسرش، همبستر نشده است؟» ابوطالحه رضی الله عنه گفت: «من». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پس تو وارد قبر شو». انس رضی الله عنه

۱- الدوحة والنبوة الشریفة، ص ۴۶.

۲- مستدرک حاکم (۹/۴۹/۴) با سند صحیح.

۳- سنن ابن ماجه، شماره‌ی ۱۱۰ با سند ضعیف؛ الدوحة النبویة الشریفة، ص ۴۷.

۴- مجمع الزوائد و منبع الفوائد (۸۱/۹)؛ هاشمی گفته است: در این حدیث، محمد بن عبدالله از مطلب روایت کرده که من، او را نمی‌شناسم و سایر راویان آن، ثقه و قابل اطمینان هستند.

می گوید: ابوطلحه رضی الله عنه برای گذاشتن میت، داخل قبر رفت. ^۱ اسماء بنت عمیس و صفیه بنت عبدالمطلب، ام کلثوم را غسل دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «او را سه بار یا پنج بار غسل دهید». ^۲ ابن سعد می گوید: علی بن ابی طالب، فضل بن عباس و اسامه بن زید رضی الله عنهم به همراه ابوطلحه رضی الله عنه، برای گذاشتن میت، داخل قبر ام کلثوم شدند و اسماء بنت عمیس و صفیه بنت عبدالمطلب، ام کلثوم رضی الله عنها را غسل دادند. ^۳

فرزندان ام کلثوم رضی الله عنها:

علماء، اتفاق نظر دارند که ام کلثوم بنت رسول الله صلی الله علیه و آله، فرزندی نزاده و از او هیچ فرزندی نمانده است. ^۴ البته جای بسی شگفت و تعجب است که برخی همواره کوشیده‌اند تا در مورد صحت نسبت دختران پیامبر صلی الله علیه و آله با آن حضرت خرده بگیرند و خدشه وارد کنند! آن هم در حالی که ادعای محبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را دارند. بویژه که قرآن کریم، سنت نبوی و تاریخ اسلامی، به اشاره و نیز آشکارا، از دختران رسول اکرم صلی الله علیه و آله یاد کرده‌اند؛ در رد چنین افرادی آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی احزاب کافی است که از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله با صیغه‌ی جمع یاد کرده و بدین سان تصریح نموده که آن حضرت صلی الله علیه و آله فقط یک دختر نداشته، بلکه چند دختر داشته است. خدای متعال می فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلًّا لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْنَّ مِنْ جَلْبِيبِهِنَّ ۚ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾

(احزاب: ۵۹)



«ای پیغمبر! به همسران و دختران خود و به زنان مؤمنان بگو که روپوش‌های خود را جمع و جور، بر خویش فرو افکنند و نزدیک کنند تا (از زنان بی‌بند و بار) باز شناخته شوند و در نتیجه مورد اذیت و آزار (اوباش) قرار نگیرند و خداوند، آمرزنده و مهربان است.»

۱- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی (۱۲۸۵).

۲- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی (۱۲۵۳)؛ الاستیعاب، شماره‌ی (۳۰۶۳).

۳- طبقات (۳۸/۸)؛ الاستیعاب، شماره‌ی (۳۵۶۳).

۴- طبقات ابن سعد (۳۸/۸)؛ الاستیعاب (۴۸۷/۴)؛ الإصابة (۴۸۹/۴)؛ مجمع الزوائد (۲۱۷/۹۱)؛ عیون الأثر

(۳۸۰/۲)؛ الدوحة الشریفه، ص ۴۹.

مبحث دوم

فاطمه‌ی زهراء، مادر حسن بن علی

مادر حسن علیه السلام، فاطمه دختر امام متقیان و سرور و آقای فرزندان آدم یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد. مادر فاطمه، رضی الله عنها خدیجه بنت خویلد بود. کنیه‌ی فاطمه رضی الله عنها، ام‌ابیها بوده است.^۱ فاطمه رضی الله عنها پیش از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و زمانی که آن حضرت صلی الله علیه و آله سی و پنج ساله بود، به دنیا آمد.^۲ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه رضی الله عنها را در سال دوم هجری، پس از جنگ بدر به ازدواج علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه در آورد. حسن، حسین، ام‌کلثوم، زینب و محسن، ثمره‌ی این ازدواج خجسته بودند. فاطمه رضی الله عنها شش ماه پس از وفات پدر بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت.^۳

۱- مهریه و جهیزیه‌ی فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها

علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه می‌گوید: فاطمه رضی الله عنها را از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستگاری کردند. همه‌ام به من گفت: آیا می‌دانی که فاطمه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستگاری کرده‌اند؟ گفتم: نه. گفت: چرا؛ واقعاً از او خواستگاری کرده‌اند. چرا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌روی تا فاطمه را به ازدواج تو در آورد؟ گفتم: مگر من چیزی برای ازدواج دارم؟! گفت: اگر تو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بروی، حتماً فاطمه را به تو خواهد داد. علی رضی الله عنه می‌گوید: به خدا قسم، او آن قدر مرا امیدوار کرد تا اینکه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و روبرویش نشستم و دم نزدم. به خدا سوگند که از جلال و هیبت آن حضرت صلی الله علیه و آله نتوانستم سخن بگویم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شاید برای خواستگاری فاطمه آمده‌ای؟» گفتم: بله. فرمود: «آیا چیزی داری که او را به ازدواج خود در آوری؟» گفتم: نه، بخدا. فرمود: «آن لباس رزمی را چه کردی؟» با خود گفتم: قسم به ذاتی که جان علی در دست اوست، آن زره، فقط چهارصد درهم ارزش دارد! رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه را به ازدواج تو در آوردم؛ پس آن زره را برایش بفرست تا برای تو حلال گردد». آری! این، مهریه‌ی فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله بود.^۴ جهیزیه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- أسد الغابة (۵/۵۲۰)؛ الإصابة (۴/۳۶۵).

۲- طبقات ابن سعد (۸/۲۶).

۳- حلیة الأولیاء (۲/۴۳، ۳۹). سیر أعلام النبلاء (۲/۱۱۸).

۴- دلائل النبوة از بیهقی (۳/۱۶۰) با سند حسن.

به فاطمه رضی الله عنها داد، عبارت بود از: یک روانداز، یک بالش پوستین که از گیاه اذخر پر شده بود.^۱ در کتابهای اهل تشیع، روایتی بدین مضمون آمده است: عثمان بن عفان رضی الله عنه در این ازدواج خجسته به علی رضی الله عنه کمک کرد. علی رضی الله عنه می گوید: لباس رزمی ام را برداشتم و به بازار رفتم و آن را به عثمان بن عفان رضی الله عنه به چهارصد درهم فروختم. وقتی چهارصد درهم را از عثمان رضی الله عنه گرفتم و زره را به او دادم، عثمان گفت: ای علی! آیا اینک زره، از آن من و چهارصد درهم از آن تو نیست؟ گفتم؟ بله، همین طور است. عثمان رضی الله عنه گفت: «این زره، هدیه‌ی من به تو باشد». بدین ترتیب زره و چهارصد دینار را گرفتم و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و آنها را جلوی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گذاشتم و ماجرا را برای ایشان بازگو کردم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای عثمان رضی الله عنه دعای خیر کرد.^۲

۲- وقتی فاطمه به خانه‌ی بخت رفت

اسماء بنت عمیس می گوید: زمانی که فاطمه را به خانه‌ی شوهر فرستادند، من حضور داشتم. صبح که شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشریف آورد و در زد و فرمود: «ای ام ایمن! برادرم را صدا کن». گفت: او، برادر توست و به او زن داده‌ای؟! فرمود: «بله، ای ام ایمن!» اسماء می گوید: علی رضی الله عنه به حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رویش آب پاشید و برایش دعا کرد و آنگاه فرمود: «فاطمه را به نزد من بخوان». فاطمه رضی الله عنها در حالی که سرش را از شرم و آرزم پایین انداخته بود و صدایش می لرزید، به حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هیچ مگو؛ من، تو را به ازدواج محبوب‌ترین فرد از میان خویشانم در آورده‌ام» و آنگاه روی فاطمه رضی الله عنها آب پاشید و برایش دعا کرد و سپس بازگشت؛ هنگام بازگشت، چشم مبارک به یک سیاهی افتاد؛ فرمود: کیستی؟ گفتم: منم. دوباره پرسید: «اسماء هستی؟» گفتم: آری. فرمود: «اسماء بنت عمیس؟» گفتم: بله. اسماء می گوید: آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایم دعا کرد.^۳

از این ماجرا به یک نکته‌ی مهم و ارزشمند اجتماعی پی می‌بریم و درمی‌یابیم که افراد جامعه باید در مناسبت‌های مختلف اجتماعی، با یکدیگر همکاری نمایند.

۱- صحیح السیره النبویه، ص ۶۶۷؛ مسند فاطمة الزهراء و ما ورد فی فضلها، به تحقیق: فؤاد احمد زمرلی، ص ۱۸۹.

۲- کشف الغمة از اربلی (۳۵۹/۱)؛ الشیعة و أهل البيت، ص ۱۳۸، ۱۳۷.

۳- فضائل الصحابة (۹۵۵/۲)، شماره‌ی (۳۴۲) با سند صحیح.

۳- جشن عروسی فاطمه رضی الله عنها

بریده می گوید: زمانی که علی علیه السلام فاطمه رضی الله عنها را خواستگاری نمود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «حتماً باید برای عروسی، جشن گرفت». سعد گفت: من، یک قوچ می دهم و تعدادی از انصار نیز مقداری ذرت برای او جمع کردند تا اینکه شب عروسی فرا رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری آب خواست تا وضو بگیرد و سپس آب وضویش را روی علی علیه السلام ریخت و دعا کرد: (اللهم بارک فیهما و بارک علیهما و بارک فی شبلهما)^۱ یعنی: «بار خدایا! ازدواج این دو را بابرکت بفرما و به آنها برکت عنایت کن و ثمره‌ی ازدواج آنها را مبارک و باعث خیر بگردان».

۴- وضعیت زندگانی علی و فاطمه رضی الله عنهما

زندگانی مشترک علی و فاطمه رضی الله عنهما که از محبوبترین افراد در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، در کمال زهد و پارسایی و سختی و شکیبایی سپری می شد. علی علیه السلام می گوید: چند روز در حالی بر ما گذشت که نه ما چیزی داشتیم و نه رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی داشت. در همین اثنا دیناری دیدم که روی زمین افتاده بود. با خود کلنجار می رفتم و متردد بودم که آن را بردارم یا نه. سرانجام از بابت مشقت و سختی معیشت و گذران زندگی، آن را برداشتم و با آن مقداری آرد خریدم. آن مقدار آرد را که خریده بودم، به فاطمه دادم و به او گفتم: این آردها را خمیر کن و نان بپز. فاطمه شروع به خمیر کردن آردها نمود. هنگامی که فاطمه، آردها را خمیر می کرد، موهای جلوی سرش به کناره‌های ظرف خمیر می خورد و این، از سختی زندگانی ما بود. به هر حال فاطمه، نان پخت. نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله رفتم و موضوع را برایش بازگو کردم. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «از آن نان بخورید؛ زیرا رزقی است که خداوند به شما ارزانی داشته است».^۲

شعبی می گوید: علی علیه السلام فرموده است: زمانی که با فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله ازدواج کردم، هیچ زیراندازی نداشتیم جز یک پوست گوسفند که فاطمه شبها، بر روی آن

۱- المعجم الکبیر، از طبرانی (۱۱۵۳)؛ فضائل الصحابه (۲/۸۵۸).

۲- کنز العمال (۷/۳۲۸)؛ المرتضی از ندوی، ص ۴۱.

می‌خواهید و روز نیز، علوفه‌ی شترمان را در آن حمل می‌کردیم و هیچ خدمتگزاری هم نداشتیم.^۱

مجاهد می‌گوید: علی علیه السلام فرمود: یک بار، به شدت گرسنه شدم؛ به قصد یافتن کار به مزارع و کشتزارهای اطراف مدینه رفتم. زنی دیدم که مقداری خاک جمع کرده بود. حدس زدم که برای گل کردن آنها به آب نیاز دارد. نزدش رفتم و با او قرار گذاشتم که به ازای هر دلو آبی که برایش بیاورم، یک خرما به من بدهد. شانزده دلو آب برایش آوردم تا اینکه دستانم تاول زد. در قبال کاری که کرده بودم، شانزده دانه خرما گرفتم و سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و ماجرا را برایش بازگو نمودم. آن حضرت صلی الله علیه و آله به همراه من از آن خرماها تناول فرمود.^۲

این روایت، بیانگر وضعیت سخت و شدیدی است که پدر حسن علیه السلام در مدینه گذراند؛ ما، می‌توانیم از این روایت، به روش شرعی رویارویی با سختی‌ها پی ببریم. چرا که علی علیه السلام به دنبال کسب و کاری شرعی رفت تا از دسترنج خود، چیزی خریداری نماید و در انتظار این نشست که نیکوکاری پیدا شود و به او کمک کند. درس دیگری که می‌توان از این روایت آموخت، قدرت و نیروی تحمل در برابر سختی‌هاست؛ چنانچه علی علیه السلام با وجودی که از گرسنگی رنج می‌برد و توان و نیرویش کاهش یافته بود، به آن کار سخت و طاقت‌فرسا تن داد. درس دیگری هم در این روایت وجود دارد که همان وفاداری به دوستان و از خودگذشتگی به خاطر آنان است. همانطور که علی علیه السلام پس از کار طاقت‌فرسا، مزدش را نگه داشت و دلش نیامد که به تنهایی، خرماها را بخورد؛ بلکه نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله رفت تا خرماها را با هم تناول کنند.^۳

یکی از مهمترین آموزه‌های این ماجرا، این است که فقر یا ثروت انسان، نشان‌دهنده‌ی محبت یا عدم محبت خدا با بنده‌اش نیست؛ بلکه معیار و ملاک اصلی در این زمینه، خداترسی و تقوایبستگی است که باید ملاک ارزیابی مردم باشد.

۱- کنز العمال (۱۳۳/۷)؛ المرتضی از ندوی، ص ۴۶.

۲- صفة الصفة (۳۲۰/۱)؛ الموسوعة الحدیثیة، مسند احمد (۱۱۳۵)؛ سندش منقطع و ضعیف است.

۳- التاریخ الإسلامی از حمیدی (۴۹،۵۰/۱۹).

۵ - زهد و شکیبایی فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها

زندگانی علی بن ابی طالب علیه السلام بدور از هرگونه پیچیدگی و تکلف بود؛ هرچند که اسباب مادی و ظاهری رفاه و آسایش در آن یافت نمی شد. حکایتی که در سطور بعدی خواهیم خواند، سختی زندگی فاطمه رضی الله عنها و موضع رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در آن زمان نمایان می کند که دخترش فاطمه از او درخواست خدمتگزاری کرد تا در کارهای خانه به او کمک نماید. علی علیه السلام می گوید: فاطمه رضی الله عنها از سختی کار با آسیاب، شکایت داشت. در همین بحبوحه تعدادی اسیر نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آوردند؛ لذا فاطمه رضی الله عنها به خانه‌ی پیامبر رفت، ولی او را نیافت؛ بلکه عایشه رضی الله عنها را دید و خواسته‌اش را با او در میان گذاشت. هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله به خانه‌اش آمد، عایشه رضی الله عنها او را از آمدن فاطمه رضی الله عنها باخبر ساخت. ما، به رختخواب رفته بودیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نزد ما آمد. می خواستم برخیزم که فرمود: «بلند نشوید». آنگاه بین ما نشست، طوری که سردی قدمهایش را بر سینهام احساس کردم و سپس فرمود: «آیا به شما، چیزی بهتر از خواسته‌تان نیاموزم؟ هرگاه به رختخواب رفتید، سی و چهار بار الله اکبر، و سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله بگوئید؛ این، برای شما از خدمتکار بهتر است»^۱.

این حکایت، برای ما روشن می سازد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله چگونه بحران‌های اقتصادی مدینه را از طریق اولویت‌بندی مشکلات و نیازهای اقتصادی اصحاب، حل و فصل می نمود. از این رو نیازهای اساسی اصحاب صغه را در رأس مسایل اقتصادی قرار می داد و از آنجا که نیاز علی و فاطمه رضی الله عنهما به خدمتگزار، چندان اساسی و هم‌ردیف مشکلات اهل صغه نبود، لذا راهکار دیگری برای آن ارائه نمود و رسیدگی به نیازهای اهل صغه را در اولویت قرار داد. پدر حسن علیه السلام یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام این رهنمود رسول اکرم صلی الله علیه و آله را آویزه‌ی گوشش کرد تا اینکه روزها، سپری شد و علی علیه السلام، امیر مؤمنان و خلیفه‌ی مسلمانان گردید. در آن زمان بود که آثار تربیت و رهنمود نبوی بر علی علیه السلام نمایان گردید و دامنش از دنیا و ظواهر فریبده‌ی آن، پاک ماند؛ هر چند گنج‌های زمین را در اختیار داشت. چرا که ذکر و یاد الله، سراسر قلب و وجودش را در بر گرفته و علی علیه السلام به این رهنمود نبی اکرم صلی الله علیه و آله پایبندی کرده بود. خودش می گوید: «به خدا سوگند از آن زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله این اذکار

۱- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی (۳۷۰۵)؛ صحیح مسلم، شماره‌ی (۲۷۲۸)؛ ترمذی، شماره‌ی (۳۴۰۸).

را به من یاد داد، آنان را ترک نکردم». یکی از یارانش پرسید: حتی شب صفین؟ فرمود: «آری، حتی شب صفین»^۱.

۶ - محبت و غیرت رسول خدا ﷺ نسبت به فاطمه رضی الله عنها

ثوبان رضی الله عنه می گوید: هرگاه رسول خدا ﷺ رهسپار سفر می شد، آخرین کاری که در مدینه می کرد، این بود که نزد فاطمه رضی الله عنها می رفت و اولین کسی که رسول خدا ﷺ پس از بازگشت از سفر، نزدش می رفت، فاطمه رضی الله عنها بود.^۲

ابو ثعلبه ی خشنی می گوید: هرگاه رسول خدا ﷺ از جنگ یا سفری بازمی گشت، ابتدا به مسجد می رفت و دو رکعت نماز می گزارد و سپس نزد فاطمه رضی الله عنها و آنگاه نزد همسرانش می رفت.^۳

عایشه رضی الله عنها می گوید: «هیچ کسی را ندیدم که از لحاظ وقار و متانت در نشستن و برخاستن، همچون فاطمه به رسول خدا ﷺ شبیه باشد». هرگاه فاطمه، نزد رسول خدا ﷺ می رفت، آن حضرت رضی الله عنه برایش بلند می شد، او را می بوسید و او را کنار خود، می نشاند. همچنین هرگاه رسول اکرم رضی الله عنه نزد فاطمه رضی الله عنها می رفت، فاطمه برای پدر بزرگوارش برمی خاست، آن حضرت را می بوسید و ایشان را کنار خود می نشاند.^۴ در روایت دیگری آمده است که دست آن حضرت رضی الله عنه را می بوسید.^۵

همین که عایشه رضی الله عنها، این حدیث را روایت می کند، بیانگر میزان محبت وی، به فاطمه ی زهرا رضی الله عنها می باشد؛ چنانچه او را در نشستن و برخاستن و در وقار و متانت، شبیه ترین شخص به رسول اکرم رضی الله عنه معرفی نمود.

اسامه بن زید رضی الله عنه می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: (أحبّ أهل بيتي إلى فاطمة) یعنی: «محبوب ترین فرد خانواده ام برای من، فاطمه است». باری علی رضی الله عنه تصمیم گرفت که بر سر فاطمه رضی الله عنها با دختر ابو جهل ازدواج نماید. رسول اکرم رضی الله عنه برای مردم سخنرانی کرد

۱- مسلم (۲۰۹۲/۴).

۲- مسند احمد (۲۷۵/۵)؛ الدوحة النبوية، ص ۵۶.

۳- الإستيعاب (۳۷۶/۴)؛ در سندش، ابو فروه رهاوی است که ضعیف می باشد. الدوحة النبوية، ص ۵۶.

۴- مسلم، شماره ی (۲۴۵۰)؛ صحیح سنن ابی داود، شماره ی (۵۲۱۷).

۵- سنن ابی داود (۵۲۱۷)؛ آلبانی، آن را در صحیح سنن ابی داود، صحیح دانسته است. (۹۷۹/۳).

۶- مسند طیالسی (۲۵/۲).

و ضمن سخنرانی اش، فرمود: (فاطمة بضعة منی فمن أغضبها أغضبنی)^۱ یعنی: «فاطمه، پاره‌ی تن من است؛ هر کس، او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است».

مسور بن مخرمه رضی الله عنه می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که بر فراز منبر می‌فرمود: (إن هاشم ابن المغيرة استأذونی أن ینکحوا ابنتهم علی بن أبی طالب، فلا آذن، ثم لا آذن، ثم لا آذن، إلا أن یرید ابن أبی طالب أن ینکح ابنتی و ینکح ابنتهم، فإنما هی بضعة منی، یریبنی ما أرابها، و یؤذینی ما آذاها)^۲ یعنی: «خانواده‌ی هاشم بن مغیره، از من اجازه خواسته‌اند تا دخترشان را به ازدواج علی بن ابی طالب رضی الله عنه درآورند؛ من، اجازه نمی‌دهم؛ من، اجازه نمی‌دهم؛ من، اجازه نمی‌دهم؛ من، اجازه نمی‌دهم مگر آنکه پسر ابوطالب بخواهد دختر مرا طلاق دهد و با دختر آنها ازدواج نماید. همانا فاطمه، پاره‌ی تن من است؛ هرآنچه، او را آشفته و بی‌قرار کند، مایه‌ی آشفستگی و بی‌قراری من است و هرآنچه، او را بیازارد، مرا آزار می‌دهد».

ترمذی رحمه الله به نقل از عبدالله بن زبیر رضی الله عنه آورده است: علی رضی الله عنه نامی از دختر ابوجهل به میان آورد؛ این موضوع، به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید؛ فرمود: (إنما فاطمة بضعة منی یؤذینی ما آذاها و یتعینی ما أتعبها)^۳

فضایل فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها:

بریده رضی الله عنه می‌گوید: «از میان زنان، فاطمه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از همه محبوب‌تر بود و از میان مردان، علی».^۴ این روایت با روایت عمرو بن عاص رضی الله عنه هیچگونه تعارضی ندارد. عمرو رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: چه کسی را بیش از همه دوست دارید؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «عایشه را». پرسید از میان مردان؟ فرمود: «پدر عایشه را».^۵

توضیح: منظور از روایت بریده رضی الله عنه، این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از میان زنان خاندانش، فاطمه و از میان مردان اهل بیت، علی رضی الله عنه را بیش از همه دوست داشته است. ابن العربی در

۱- بخاری، حدیث شماره‌ی (۳۷۶۷).

۲- بخاری، شماره‌ی (۵۲۳۰).

۳- فضائل الصحابة (۷۵۶/۲)، شماره‌ی (۱۳۲۷) با سند صحیح.

۴- مستدرک حاکم، کتاب معرفة الصحابة (۱۵۵۹/۳)؛ حاکم، سندش را صحیح دانسته و ذهبی، با او موافقت کرده است.

۵- بخاری، شماره‌ی (۴۳۵۸).

توضیح این حدیث می گوید: محتوب ترین شخص در نزد رسول خدا ﷺ، ابوبکر بوده است. همچنانکه آن حضرت ﷺ از میان همسرانش، عایشه؛ از میان زنان خانواده اش، فاطمه و از میان مردان خاندانش، علی ﷺ را بیش از همه دوست داشته است. بدین ترتیب، این احادیث، جمع می گردد و هیچ تعارضی میان آنها، به وجود نمی آید.^۱

۷- صداقت لهجه و راستگویی فاطمه رضی الله عنها

حاکم، با سندش روایت کرده که هرگاه ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها، فاطمه دختر پیامبر ﷺ را به یاد می آورد، می گفت: «هیچ کسی ندیدم که همچون فاطمه، راست گفتار و دارای صداقت لهجه باشد، جز پدرش».^۲

این فضیلت روشن و نمایانی از فاطمه ی زهراء رضی الله عنها است که ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها با عبارتی شیوا، آن را بیان می کند و فاطمه را در صداقت و راستگویی، شبیه ترین فرد به رسول اکرم ﷺ معرفی می نماید.^۳

۸- فاطمه، سردار و بانوی زنان دو جهان

احادیث صحیح بسیاری روایت شده مبنی بر اینکه فاطمه رضی الله عنها، بانوی بانوان دو جهان است. انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: (حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران و خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت محمد و آسیة امرأة فرعون)^۴ یعنی: «از میان زنان دنیا، چهار زن، از همه شایسته ترند: مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد ﷺ و آسیه همسر فرعون».

ابوسعید خدری ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: (فاطمة سيدة نساء أهل الجنة إلا ما كان من مریم بنت عمران) یعنی: «فاطمه، ارجمندترین بانوی اهل بهشت به استثنای مریم بنت عمران است». امام بخاری در باب فضایل فاطمه رضی الله عنها این حدیث را نقل نموده که

۱- عارضة الأحوذی (۱۳/۲۴۷، ۲۴۸)؛ العقيدة فی أهل البيت، ص ۱۳۷.

۲- مستدرک (۱۶/۳)؛ حاکم. آن را بنابه شرط مسلم صحیح دانسته و ذهبی، با او موافقت نموده است.

۳- العقيدة فی أهل البيت، ص ۱۳۶.

۴- فضائل الصحابة (۲/۲۵۵)، شماره ی ۱۳۲۵؛ آلبانی، آن را صحیح دانسته است؛ مشکاة (۳/۷۴۵).

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (فاطمة سيدة نساء اهل الجنة) یعنی: «فاطمه، والاترین بانوی بهشتی است».

۹- فاطمه‌ی زهرا و میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله

عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می گوید: فاطمه و عباس رضی الله عنهما نزد ابوبکر رضی الله عنه رفتند و سهم خود را از ارثیه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستند؛ آنان، خواهان زمین آن حضرت صلی الله علیه و آله از فدک و سهم ایشان از خبیر بودند. ابوبکر رضی الله عنه در پاسخ فاطمه و عباس رضی الله عنهما فرمود: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: (لانورث، ما ترکنا صدقة، إنما يأکل آل محمد من هذا المال) یعنی: «ما پیامبران، چیزی به ارث نمی گذاریم؛ آن چه از خود می گذاریم، صدقه است؛ خانواده‌ی محمد صلی الله علیه و آله فقط از این مال می خورند»^۱

به روایتی ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «من، عملی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می داده‌اند، ترک نمی کنم و آن را انجام می دهم؛ چرا که من از این می ترسم که اگر چیزی از رویه‌ی آن حضرت صلی الله علیه و آله را رها کنم، گمراه شوم»^۲

در روایتی آمده است که: زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله قصد کردند تا عثمان بن عفان رضی الله عنه را نزد ابوبکر رضی الله عنه بفرستند و سهم خود را از میراث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درخواست کنند؛ عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها به آنان فرمود: مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرموده است: (لانورث، ما ترکنا صدقة)؟ یعنی: «کسی از ما ارث نمی برد؛ آن چه ما پیامبران از خود می گذاریم، صدقه است»^۳

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (لا یقتسم ورثتی دیناراً ما ترکت بعد نفقة نسائی و مؤنة عاملی فهو صدقة)^۴ یعنی: «وارثان (بازماندگان) من، دیناری هم تقسیم نمی کنند؛ آنچه من، از خود به جای گذاشتم، بعد از نفقه‌ی همسرانم و پرداخت مزد کارگرانم، صدقه به شمار می رود».

۱- بخاری، شماره‌ی ۶۷۲۶

۲- مسلم، حدیثی به همین مضمون (شماره‌ی ۱۷۵۹) آورده است.

۳- بخاری، شماره‌ی ۶۷۳۰؛ مسلم، شماره‌ی ۱۷۵۸

۴- بخاری، شماره‌ی ۶۷۲۹.

احادیث صحیحی در این باب روایت شده و همه، این مضمون را در بردارد که کسی، از پیامبر ارث نمی‌برد. به همین خاطر ابوبکر صدیق رضی الله عنه میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله را صدقه به حساب آورد تا از فرموده‌ی آن حضرت صلی الله علیه و آله پیروی کرده باشد. او چنین فرموده است: «من، همان کاری را می‌کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده‌است و چیزی از آن را ترک نمی‌کنم.»^۱ یا فرمود: «به خدا سوگند، کاری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجامش دادند، وانمی‌گذارم و انجامش می‌دهم.»^۲ آن‌چه از این روایت معلوم می‌شود، این است که فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها با شنیدن فرموده‌ی پدرش، قانع شد. [ابن قتیبه رحمه الله می‌گوید: «کسی منکر این نسبت که فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها بر سر میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله با ابوبکر رضی الله عنه اختلاف پیدا کرده است؛ چرا که آن بانوی بزرگوار از فرموده‌ی پدرش بی‌خبر بود که کسی از پیامبران ارث نمی‌برد و به همین سبب نیز گمان می‌کرد که همانند هر فرزندی که در میراث پدرش سهمی دارد، او نیز از پدرش (رسول گرامی صلی الله علیه و آله) ارث می‌برد؛ اما با شنیدن فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله قانع شد و دیگر سهمی از میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله نخواست.»^۳ قاضی عیاض رحمه الله می‌گوید: «همین که فاطمه رضی الله عنها دلیل ابوبکر رضی الله عنه را درباره‌ی میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفت، نشان می‌دهد که در مورد ارث رسول خدا صلی الله علیه و آله این اجماع صورت گرفته که میراث آن حضرت صلی الله علیه و آله، حکم صدقه را دارد؛ فاطمه رضی الله عنها پس از شنیدن حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله از خواسته‌اش برگشت و اصلاً ثابت نشده که او و یا کسی از فرزندان، پس از آن خواهان میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله شده باشند؛ علی مرتضی رضی الله عنه در دوران خلافتش، عملکرد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را در پیش گرفت و میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله را تقسیم نکرد.»^۴

حماد بن اسحاق می‌گوید: «آن‌چه از روایات صحیح معلوم می‌شود، این است که عباس، فاطمه، علی و زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهان سهم خود از میراث آن حضرت صلی الله علیه و آله بودند؛ اما پس از آنکه ابوبکر رضی الله عنه و عده‌ای از صحابه رضی الله عنهم گواهی دادند که بنا به فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی از ایشان ارث نمی‌برد، قانع شدند. علاوه بر این اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نمی‌فرمود که کسی، از ما ارث نمی‌برد، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما حتماً میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله را تقسیم

۱- مسلم، شماره‌ی ۱۷۵۸

۲- بخاری، شماره‌ی ۶۷۲۶

۳- تأویل مختلف الحدیث، ص ۱۸۹

۴- نگاه کنید به: شرح صحیح مسلم از نووی (۱۲۰۳۱۸)

می کردند؛ چرا که سهم زیادی نصیب دخترانشان عایشه و حفصه رضی الله عنهما می شد. اما آنان، بنا به فرموده‌ی خود رسول خدا صلی الله علیه و آله میراث آن حضرت صلی الله علیه و آله را میان خانواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و از جمله عایشه و حفصه رضی الله عنهما تقسیم نکردند. اگر بنا، بر آن بود که کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله ارث ببرد، این افتخار بیش از همه از آن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بود که دخترانشان، از وارثان آن حضرت صلی الله علیه و آله بودند.^۱

اینکه برخی روایت کرده‌اند که فاطمه رضی الله عنها پس از درخواست ارثش، بر ابوبکر رضی الله عنه خشم گرفت و تا پایان حیاتش با او سخن نگفت، به دلایل زیر، غیرممکن است:

۱- بیهقی از طریق شعبی چنین روایت کرده است: ابوبکر رضی الله عنه به عیادت فاطمه رفت؛ علی رضی الله عنه به فاطمه رضی الله عنها گفت: «ابوبکر رضی الله عنه اجازه می‌خواهد که برای احوال‌پرسی نزدت بیاید.» فاطمه رضی الله عنها گفت: «تو دوست داری به او اجازه بدهم؟» علی رضی الله عنه فرمود: «آری.» فاطمه رضی الله عنها ابوبکر رضی الله عنه را به حضور پذیرفت؛ ابوبکر رضی الله عنه به حضور فاطمه رضی الله عنها رفت و کوشید تا رضایت فاطمه را جلب کند (و قانعش نماید که درباره‌ی ارث رسول خدا صلی الله علیه و آله به حق عمل کرده است) و چنین نیز شد.^۲ [چگونه امکان دارد که فاطمه رضی الله عنها تا پایان عمرش با ابوبکر رضی الله عنه سخن نگفته باشد؟! مگر نه این است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرموده است: «به خدا سوگند که من، نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله را از پیوند با نزدیکان خود بیشتر دوست دارم!»^۳ آنچه ابوبکر رضی الله عنه در مورد میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد، پیروی و اتباع از فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.^۴ ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: سند این روایت، قوی و خوب است و از ظاهر آن، چنین برمی‌آید که شعبی، این ماجرا را از شخص علی رضی الله عنه شنیده و یا این خبر، از کسی به شعبی رسیده که آن را از علی رضی الله عنه دریافت نموده است.^۵ بدین سان روشن می‌گردد که هیچ‌کدورتی میان فاطمه رضی الله عنها و ابوبکر صدیق رضی الله عنه نبوده و اگر هم در ابتدا مسأله‌ای میان آنها وجود داشته، برطرف گردیده و فاطمه رضی الله عنها

۱- البدایة و النهایة (۲۵۲/۵ و ۲۵۳)؛ مطالب داخل [] را عیناً از کتاب سیرت ابوبکر، نوشته‌ی صلابی و ترجمه‌ی اینجانب نقل کردم تا موضوع مورد بحث، روشن‌تر گردد. (مترجم).

۲- السنن الکبری از بیهقی (۳۰۱/۶)؛ أباطیل یجب أن تمحی من التاریخ، ص ۱۰۹

۳- بخاری، شماره‌ی ۴۰۳۶

۴- العقیدة فی اهل البیت بین الإفراط و التفریط، از دکتر سالم سحیمی، ص ۲۹۱

۵- البدایة و النهایة (۲۵۳/۵)

عنها در حالی دار فانی را وداع گفته که از ابوبکر رضی الله عنه راضی بوده است. بنابراین کسی نمی تواند ادعا کند که دوستدار فاطمه ی زهرا است مگر آنکه از افرادی که فاطمه ی زهراء رضی الله عنها از آنان راضی بوده، خرسند باشد.^۱

این روایت، با آنچه که عایشه رضی الله عنها روایت کرده، هیچ تعارضی ندارد؛ عایشه ی صدیقه رضی الله عنها می گوید: فاطمه رضی الله عنها برای ابوبکر رضی الله عنه پیام فرستاد و سهم خود را از ارثیه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست نمود؛ او، خواهان زمین آن حضرت صلی الله علیه و آله از فدک و سهم ایشان از خیبر بود. ابوبکر رضی الله عنه در پاسخ فاطمه رضی الله عنها فرمود: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: (لانورث، ما ترکنا صدقة، إنّما يأکل آل محمد من هذا المال) یعنی: «ما پیامبران، چیزی به ارث نمی گذاریم؛ آن چه از خود می گذاریم، صدقه است؛ خانواده ی محمد صلی الله علیه و آله) فقط از این مال می خورند.» ابوبکر رضی الله عنه در پاسخ این درخواست گفت: هیچ تغییری در وضعیت صدقه ی بجای مانده از رسول خدا صلی الله علیه و آله ایجاد نمی کنم و حتماً همان کاری را انجام می دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده است و چیزی از آن را ترک نمی کنم». بدین ترتیب ابوبکر رضی الله عنه از فدک و خیبر، چیزی به فاطمه نداد و به همین سبب فاطمه رضی الله عنها از ابوبکر رضی الله عنه آزرده خاطر شد و با او قهر نمود و تا پایان عمرش با وی سخن نگفت.^۲ عایشه رضی الله عنها، این ماجرا را بر اساس میزان خبری که از این موضوع داشته، روایت نموده و حدیث شعبی، نتیجه و برآمده از آگاهی بیشتر در این زمینه است که بیانگر ملاقات ابوبکر رضی الله عنه با فاطمه رضی الله عنها و سخن گفتن با او و جلب رضایت وی می باشد. گزارش عایشه رضی الله عنها، موضوع جلب رضایت فاطمه را منتفی می داند و بر عکس، روایت شعبی، ثابت می کند که فاطمه رضی الله عنها از ابوبکر رضی الله عنه خرسند شده و سپس در گذشته است. گفتنی است: علما، سخنی را که دال بر ثبوت است، بر قولی که بر نفی دلالت می نماید، مقدم می دانند؛ زیرا احتمال ثبوت، بیشتر می باشد تا عدم ثبوت که ممکن است ناشی از بی خبری راوی باشد؛ بویژه درباره ی این موضوع که همین طور نیز به نظر می رسد. چرا که عیادت ابوبکر رضی الله عنه از فاطمه رضی الله عنها یک مسأله ی کاملاً عادی بوده و با توجه به شرایط دینی و اجتماعی آن روزگار مسأله ی عجیبی به نظر نمی رسیده که نگاه عموم مردم را به خود معطوف نماید و یا خبرش در میان مردم، شایع شود و همگان، از آن اطلاع یابند. عیادت از

۱- الإیتصار للصحب و الآل، ص ۴۳۴.

۲- بخاری، شماره ی ۴۲۴۰.

بیمار، یک امر کاملاً عادی است که در این مورد نیز مردم، بدون آنکه به آن حساسیت ببخشند، از زاویه‌ی یک مسأله‌ی معمولی به آن نگریسته و هیچ ضرورتی برای نقل آن ندیده‌اند. فاطمه، اساساً از روی قصد با ابوبکر رضی الله عنه ترک سخن ننموده و امثال او، خیلی فراتر از این هستند که به فرموده‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مورد حرام بودن ترک سخن با برادر مسلمانان، بی توجهی نمایند. بنابراین عدم سخن گفتن فاطمه رضی الله عنها با ابوبکر رضی الله عنه کاملاً طبیعی و برخاسته از عدم ضرورت بوده است.^۱

قرطبی در توضیح حدیث عایشه رضی الله عنها می گوید: غم جانسوز وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه رضی الله عنها را به خود مشغول نموده و خانه نشینش کرده بود؛ از این رو عایشه از آن به قهر کردن فاطمه با خلیفه تعبیر نمود. حال آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (لا یحل لمسلم أن یهجر أخاه فوق ثلاث)^۲ یعنی: «برای هیچ کس جایز نیست که بیشتر از سه شبانه‌روز با برادر مسلمانش قهر نماید». فاطمه رضی الله عنها بیش از هر کسی از حلال و حرام، آگاه بود و بیش از همه از مخالفت با فرمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله اجتناب می نمود. بنابراین امکان ندارد از کسی که پاره‌ی تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و ارجمندترین بانوی زنان بهشت است، چنین عملی سر بزنند.^۳

۲- فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها در غم جانسوز وفات پدر بزرگوارش بود؛ مصیبتی که با رحلت برگزیده‌ترین بنده‌ی خدا، تمام مصایب را کوچک و ناچیز می نمود. در چنان موقعیتی که غم و اندوه، فاطمه رضی الله عنها را دربر گرفته بود و به خاطر بیماری، توان برخاستن از بستر را نداشت، کاملاً عادی بود که نتواند همچون گذشته بانشاط و فعال باشد؛ علاوه بر این خلیفه‌ی بزرگوار نیز مشغول سامان‌دهی به امور مسلمانان و جنگ با مرتدان بود؛ فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها می دانست که به زودی به پدرش می پیوندد؛ او بنا به فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داشت که نخستین فرد خانواده خواهد بود که رخت سفر از دنیا می بندد و به دیار باقی می رود. قطعاً در چنین شرایطی، کسی به دنیا نمی اندیشد تا چه رسد به فاطمه‌ی زهرا که بخواد به خاطر دنیا با کسی قهر کند! هیچ روایتی دال بر این نیست که ابوبکر و فاطمه رضی الله عنهما همدیگر را دیده و به هم سلام نکرده باشند. آری بنا به دلایلی که

۱- الإیتصار للصحب و الآل، ص ۴۳۴.

۲- بخاری، شماره‌ی ۶۰۷۷

۳- المفهم (۷۳/۱۲).

گفتیم، فاطمه رضی الله عنها ناگزیر شد خانه نشین شود که به همین سبب برخی، آن را به اختلاف وی با ابوبکر رضی الله عنه در مورد فدک مرتبط دانسته و از آن چنین تعبیر کرده اند که فاطمه با ابوبکر رضی الله عنه قهر نموده و بر او خشم گرفته است.^۱

[علاوه بر این تاریخ، نشان می دهد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در دوران خلافتش، بی آنکه بنا به فرموده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله احکام میراث را در اموال فدک یا باقیمانده ی خمس خیر اجرا کند، حق خانواده ی پیامبر صلی الله علیه و آله (اهل بیت) را از این اموال می داده است. از محمد بن علی بن حسین (امام محمد باقر) و هم چنین از زید بن علی چنین روایت شده که آن ها گفته اند: «از سوی ابوبکر رضی الله عنه هیچ ستمی به پدرانمان نشده و هیچ حقی از ایشان پایمال نگردیده است.»^۲

۱۰- وفات فاطمه ی زهرا

یکی از دلایلی که نشان می دهد روابط ابوبکر صدیق رضی الله عنه با فاطمه ی زهرا رضی الله عنها بسیار محکم و استوار بوده، این است که همسر ابوبکر رضی الله عنه یعنی اسماء بنت عمیس رضی الله عنها در دوران بیماری فاطمه ی زهرا از ایشان پرستاری می کرد و تا واپسین لحظات حیات دخت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در کنار او بود و در غسل و خاکسپاری وی مشارکت داشت. علاوه بر اسماء، شخص علی مرتضی رضی الله عنه نیز از فاطمه ی زهرا رضی الله عنها پرستاری می کرد و همسر ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز در امر پرستاری از فاطمه رضی الله عنها با او همکاری می نمود. فاطمه رضی الله عنها در مورد چگونگی کفن و دفن و خاکسپاری خود، سفارش هایی به اسماء نمود که اسماء نیز آنها را اجرا کرد. فاطمه رضی الله عنها به اسماء رضی الله عنها فرمود: «من، این را خیلی بد می دانم که هنگام خاکسپاری زنان، فقط پارچه ای روی آنها می اندازند و بدین ترتیب خوب پوشیده نمی شوند و اندام آنها قابل تشخیص می باشد». اسماء گفت: «ای دختر رسول خدا! آیا می خواهی چیزی به تو نشان دهم که در حبشه دیدم؟» آنگاه اسماء رضی الله عنها درخواست کرد تا تعدادی شاخه ی تر خرما بیاورند و سپس آنها را خم داد و روی آنها پارچه انداخت. فاطمه رضی الله عنها فرمود: «این، چقدر خوب و زیباست؛ بدین ترتیب زن و مرد از هم تشخیص داده می شوند (و برای میت زن، پوشش کافی ایجاد می گردد)».^۳

۱- أباطیل یجب أن تمحی من التاریخ، ص ۱۰۸

۲- شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغة؛ نگاه کنید به: المرتضی از ابوالحسن ندوی، ص ۹۰ و ۹۱. بیشتر یادآوری کردم که عبارت داخل [] برگرفته از کتاب سیرت ابوبکر، نوشته ی صلابی و ترجمه ی اینجانب می باشد. (مترجم).

۳- الإستیعاب (۴/۳۷۸).

ابن عبدالبر می گوید: «فاطمه رضی الله عنها نخستین زنی است که در اسلام، جنازه اش را بدین ترتیب پوشاندند و پس از او، جنازه ی زینب بنت جحش رضی الله عنها را نیز به همین صورت پوشاندند».

ابوبکر رضی الله عنه همواره از علی رضی الله عنه احوال فاطمه رضی الله عنها را می پرسید و بر خلاف پندار برخی، جویای حال وی بود. در دوران بیماری فاطمه رضی الله عنها، علی رضی الله عنه در مسجد مشغول نماز بود. پس از آنکه نمازش، به پایان رسید، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نزدش رفتند و گفتند: «حال دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله چطور است؟» علاوه بر این ابوبکر صدیق رضی الله عنه از همسرش اسماء رضی الله عنها نیز حال فاطمه ی زهراء را می پرسید؛ پیشتر گفتیم که اسماء، پرستار فاطمه بود و در دوران بیماریش، با تمام وجود از او پرستاری می نمود. روزی که فاطمه ی زهراء رضی الله عنها از دنیا رفت، تمام مردان و زنان مدینه گریستند و همچون روز وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله غم و اندوه، فضای شهر را پر کرد. ابوبکر و عمر رضی الله عنهما برای عرض تسلیت نزد علی رضی الله عنه رفتند و از او خواستند که آنها را برای نماز جنازه جلو نکند.^۱ گویا آن دو بزرگوار، تاب چنان مصیبتی را نداشتند و در توان خود نمی دیدند که نماز جنازه ی دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله را امامت دهند.

فاطمه ی زهراء رضی الله عنها شش ماه پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در شب سه شنبه سوم رمضان سال ۱۱ هجری وفات نمود؛ از علی بن حسین رضی الله عنهما چنین روایت شده که: «فاطمه رضی الله عنها بین نماز مغرب و عشاء وفات نمود؛ ابوبکر، عمر، عثمان، زبیر و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهم در آن جا حضور داشتند. هنگامی که جنازه اش را برای نماز گذاشتند، علی رضی الله عنه از ابوبکر رضی الله عنه خواست تا برای نماز جنازه جلو شود. ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «ابوالحسن! تو خود حضور داری.» علی رضی الله عنه گفت: «آری؛ ولی به خدا سوگند که کسی جز تو بر فاطمه رضی الله عنها نماز نمی گزارد.» ابوبکر رضی الله عنه نماز جنازه ی فاطمه رضی الله عنها را امامت داد و فاطمه رضی الله عنها شبانگاه به خاک سپرده شد. در روایتی آمده است: ابوبکر رضی الله عنه بر جنازه ی فاطمه رضی الله عنها نماز گزارد و چهار تکبیر گفت.^۲ البته روایت

۱- الشیعة و أهل البيت، ص ۷۷؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۵۵.

۲- المرتضی، نوشته ی ندوی، ص ۹۴؛ الطبقات الکبری (۲۹/۷).

ارجح همان است که امام مسلم رحمه الله روایت کرده که علی بن ابی طالب علیه السلام بر جنازه ی فاطمه رضی الله عنها نماز گزارده است.^۱

[رابطه ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه با اهل بیت و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، چنان رابطه ی دوستانه و احترام آمیزی بوده که هم زینبده ی ابوبکر رضی الله عنه می باشد و هم شایسته ی اهل بیت. رابطه ی دوستانه ی علی و ابوبکر رضی الله عنهما دو طرفه بوده و بر پایه ی همین دوستی، علی رضی الله عنه یکی از فرزندان را ابوبکر نامیده است.^۲ علاوه بر این علی مرتضی رضی الله عنه پس از وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه، سرپرستی محمد بن ابی بکر را بر عهده گرفت و او را همانند فرزندش سرپرستی کرد...^۳ اینکة برخی گفته اند: فاطمه رضی الله عنها به علی رضی الله عنه وصیت نمود که هیچ یک از کسانی که به او ستم کرده و حقش را خورده اند، در خاکسپاریش حضور نداشته باشد، روایت دروغ و بی اساسی است.

شعری از اقبال لاهوری در مورد فاطمه ی زهرا:

مریم از یک نسبت عیسی عزیز	از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمة للعالمین	آن امام اولین و آخرین
آنکه جان در پیکر گیتی دمید	روزگار تازه آیین آفرید
پادشاه و کلبه ای، ایوان او	یک حسام و یک زره سامان او
مادر آن مرکز پرگار عشق	مادر آن کاروان سالار عشق
آن یکی شمع شبستان حرم	حافظ جمعیت خیر الامم
تا نشیند آتش پیکار و کین	پشت پا زد بر سر تاج و نگین
وان دگر مولای ابرار جهان	قوت بازوی احرار جهان
در نوای زندگی سوز از حسین	اهل حق حریت آموز از حسین
سیرت فرزندها از امهات	جوهر صدق و صفا از امهات
مزرع تسلیم را حاصل بتول	مادران را اسوه ی کامل بتول

۱- مسلم، شماره ی ۱۷۵۹

۲- المرتضی از ندوی، ص ۹۸

۳- نگاه کنید به: المرتضی از ندوی، ص ۹۸

بهر محتاجی دلش آنگونه سوخت با یهودی چادر خود را فروخت
نوری و هم آتشی فرمانبرش گم رضایش در رضای شوهرش
آن ادب پرورده‌ی صبر و رضا آسیاگردان و لب قرآن‌سرا
گریه‌های او ز بالین نیاز گوهر افشاندی بدامان نماز
اشک او برچید جبریل از زمین همچو شبنم ریخت بر عرش برین
رشته‌ی آیین حق زنجیر پاست پاس فرمان جناب مصطفی است
ورنه گرد تربتش گردیدمی سجده‌ها بر خاک او پاشیدمی!

مبحث سوم

جایگاه و منزلت حسن رضی الله عنه در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از ولادت حسن بن علی رضی الله عنه خیلی شادمان گشت. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حسن رضی الله عنه را بغل می کرد، او را نوازش می نمود و او را به سوی خود صدا می زد تا وی را در آغوش بگیرد و با او بازی کند. حسن رضی الله عنه در دامان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تحت نظر و توجه ایشان پرورش یافت. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را از لحاظ تربیتی مورد ملاحظه قرار داد و بدین سان حسن رضی الله عنه علاوه بر شباهت ظاهری به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در رفتار و منش نیز شبیه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود. آری! حسن رضی الله عنه از جایگاه و محبت ویژه ای نزد جد بزرگوارش برخوردار بود؛ نه فقط از آن جهت که او، نوهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ بلکه بدین خاطر که در وجود حسن رضی الله عنه ویژگی های نیک، اخلاق والا و تواضع و فروتنی موج می زد. اینک به بررسی احادیث و همچنین مواردی می پردازیم که جایگاه و منزلت ویژه ی حسن رضی الله عنه در نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نمایان تر می سازد.

مهر و محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حسن رضی الله عنه

- ۱- ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (من أحب الحسن و الحسين فقد أحبني، و من أبغضهما فقد أبغضني)^۱ یعنی: «هر کس دوستدار حسن و حسین است، در واقع مرا دوست دارد و هر کس با این دو، بغض و دشمنی ورزد، با من دشمنی ورزیده است».
- ۲- عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نماز می خواند و حسن و حسین رضی الله عنهما روی پشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می رفتند تا اینکه مردم، آنها را دور کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کاری با آنها نداشته باشید؛ پدر و مادرم، فدای این دو؛ هر کس، مرا دوست دارد، باید این دو را نیز دوست داشته باشد»^۲.

۱- سنن نسائی، شماره ی ۸۱۶۸؛ شیخ عثمان خمیس در کتاب الأحادیث بشأن السبطين، ص ۳۱۲، این حدیث را حسن لذاته دانسته است.

۲- احادیث بشأن السبطين، عثمان خمیس، ص ۲۹۳؛ حدیث، حسن است.

۳- ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (اللهم انی أحبه فأحبه و أحب من یحبه)^۱ یعنی: «بارخدا یا! من، حسن را دوست دارم؛ پس تو نیز او و دوستان او را دوست بدار». ابوهریره رضی الله عنه می گوید: هیچ گاه نشد که حسن رضی الله عنه را نبینم و از چشمانم، اشک سرازیر نشود.^۲

۴- براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: حسن بن علی رضی الله عنه را بالای دوش رسول اکرم صلی الله علیه و آله دیدم؛ در آن حال رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: (اللهم انی أحبه فأحبه)^۳ یعنی: «بار خدا یا! من، حسن را دوست دارم؛ پس تو هم او را دوست بدار».

۵- علی رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین رضی الله عنهما را گرفت و فرمود: (من أحببنی و أحبّ هذین و أباهما و أمّهما کان معی فی درجتی یوم القیامة)^۴ یعنی: «هر کس مرا و این دو را و پدر و مادرشان را دوست بدارد، روز قیامت همراه من خواهد بود». ترمذی رحمه الله بدین شکل روایت کرده که در بهشت، با من خواهد بود.

۶- یعلی بن مره می گوید: حسن و حسین به سمت رسول خدا صلی الله علیه و آله با یکدیگر مسابقه می دادند؛ یکی از آنها زودتر از دیگری به آن حضرت صلی الله علیه و آله رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارکش را به گردن او انداخت و او را در آغوش گرفت و یکایک آنها را بوسید و سپس فرمود: (إنّی أحبّهما فأحبّوهما. أیها الناس، الولد میخله مجبنة)^۵ یعنی: «من، این دو را دوست دارم؛ شما نیز آنها را دوست بدارید. ای مردم! فرزند، مایهی بخل و ترس والدین است».

۷- اسرائیل می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: (من أحبّ الحسن و الحسین فقد أحبّنی و من أبغضهما فقد أبغضنی)^۶ یعنی: «هر کس، حسن و حسین را دوست بدارد، به

۱- مسند احمد (۲/۳۳۱، ۲۴۹)، با سند صحیح

۲- الدوحة النبویة الشریفة، ص ۷۴.

۳- صحیح مسلم، شماره ۲۴۲۲.

۴- روایت احمد؛ ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حدیثی غریب دانسته است. مسند احمد (۱/۷۷)؛ سند ترمذی، شماره ۳۷۳۴؛ سیر أعلام النبلاء (۳/۲۵۴).

۵- مسند احمد (۴/۱۷۲)؛ سنن ابن ماجه، شماره ۳۶۶۶؛ بوضیری در الزوائد گفته است: سندش، صحیح است و راویان آن، تقه می باشند؛ نگا: سیر أعلام النبلاء (۳/۲۵۵).

۶- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص ۲۱۵؛ مسند احمد (۵/۲۸۸)؛ تاریخ دمشق (۱۴/۲۶).

راستی که مرا دوست دارد و هر کس با آنها دشمنی و کینه داشته باشد، با من کینه و دشمنی ورزیده است».

۸- زهیر بن اقرم می گوید: شخصی از قبیله ی ازد گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که درباره ی حسن بن علی علیه السلام فرمود: (من أحبني فليحبه؛ فليبلغ الشاهد منكم الغائب) یعنی «هر کس، مرا دوست دارد، باید حسن را هم دوست داشته باشد؛ آن دسته از شما که حضور دارند، به کسانی که حضور ندارند، برسانند». آن شخص می گوید: اگر خواسته ی رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود، این حدیث را برای شما نقل نمی کردم.^۱

۹- اسامه بن زید رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا می گرفت و روی پایش می نشاند و حسن رضی الله عنه را هم روی پای دیگرش می نشاند و می فرمود: (اللهم إني أرحمهما فأرحهما) یعنی: «بار خدایا! من به این دو مهر می ورزم؛ تو نیز این دو را مشمول رحمت خویش قرار بده».

۱۰- ابوهریره رضی الله عنه می گوید: اقرع بن حابس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و آن حضرت صلی الله علیه و آله را دید که حسن یا حسین را می بوسید. وی، به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: او را می بوسی؟! من، ده فرزند دارم و هیچ یک از آنان را نمی بوسم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (إنه من لا یرحم لا یرحم) یعنی: «کسی که مهر و محبت نکند، مشمول محبت و رحمت قرار نمی گیرد».

۱۱- معاویه بن ابوسفیان رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان یا لبهای حسن رضی الله عنه را در دهان مبارکش گرفته بود و می مکید؛ برآستی زبان یا لبهایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را مکیده باشد، هرگز عذاب نمی شود.^۲ اینکه معاویه رضی الله عنه چنین حدیثی را روایت می کند، بیانگر محبت وی به حسن رضی الله عنه می باشد.

۱۲- ابوعباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن بن علی علیه السلام را روی شانهاش گذاشته بود. شخصی گفت: «بچه! سوار عجب مرکبی شده ای!» رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «او نیز عجب سوار کاری است!».^۳

۱- مستدرک (۱۷۳، ۱۷۴/۳)؛ سیر أعلام النبلاء (۲۵۳، ۲۵۴/۳)، با سند صحیح.

۲- الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان (۴۱۵/۱۵)؛ ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص ۲۱۶.

۳- مسلم، شماره ی ۲۳۱۸.

۴- مسند احمد (۹۳/۴) با سند حسن؛ سیر أعلام النبلاء (۲۵۹/۳).

۵- الشریعة، از آجری با سند ضعیف (۲۱۶۰/۵).

۱۳- جابر رضی الله عنه می گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم. دیدم که آن حضرت صلی الله علیه و آله در حالت چهار دست و پا، حسن و حسین رضی الله عنهما را روی پشتش سوار کرده بود و آنها را در خانه، به این و آن طرف می برد و می فرمود: (شتر شما، چه شتر خوبی است و شما هم چه بارهای خوبی هستید).^۱

۱۴- ابوهریره رضی الله عنه می گوید: با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می گزاردیم. وقتی آن حضرت صلی الله علیه و آله به سجده می رفت، حسن و حسین رضی الله عنهما روی پشتش می رفتند و چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله به سجده می رفت، آن دو همین کار را می کردند تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازش را به پایان رساند.^۲

۱۵- بریده رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال سخنرانی بود که حسن و حسین رضی الله عنهما در حالی که پیراهن قرمز پوشیده بودند و در حال راه رفتن، تعادل نداشتند و سکندری می خوردند، آمدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از منبر پایین آمد و آن دو را با خود، بالای منبر برد و فرمود: «واقعاً خدای متعال، راست گفته است که:

﴿ إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ ﴾ (تغابن: ۱۵)

«همانا اموال و فرزندان شما، فتنه و مایه‌ی آزمایش شما هستند».

و سپس افزود: «به این دو طفل نگاه کردم که راه می رفتند و سکندری می خوردند؛ لذا نتوانستم صبر کنم و بدین ترتیب سخنانم را بریدم و آن دو را با خود بالای منبر آوردم».^۳

۱۶- ابوهریره رضی الله عنه می گوید: یک روز همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به بازار بنی قینقاع رفتم؛ نه من چیزی می گفتم و نه آن حضرت صلی الله علیه و آله چیزی به من می گفت. پس از آن، بازگشت و به خانه‌ی فاطمه رضی الله عنها رفت و فرمود: «آیا بچه، آنجاست؟ آیا بچه آنجاست؟» منظورش، حسن رضی الله عنه بود. به گمانم مادرش او را نگه داشته بود تا او را بشوید و گردنبندی بر گردنش بیندازد. مدت زیادی نگذشت که حسن رضی الله عنه با شتاب و دوان دوان آمد و بدین ترتیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسن رضی الله عنه دست به گردن هم انداختند.^۴

۱- همان.

۲- الشریعه از آجری (۵/۲۱۶۰)؛ محمد بن عیسی بن حیان مدائنی، جز راویان آن می باشد که دارقطنی، او را ضعیف و متروک دانسته است.

۳- الشریعه از آجری (۵/۲۱۶۲).

۴- صحیح مسلم.

۱۷- باری ابوهریره رضی الله عنه حسن رضی الله عنه را در یکی از کوچه‌های مدینه دید و به او گفت: پدرم، فدایت؛ شکمت را برهنه کن تا آن را ببوسم؛ همانگونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که شکمت را می‌بوسید. حسن رضی الله عنه شکمش را برهنه کرد و ابوهریره رضی الله عنه نافش را بوسید.^۱

۱۸- سلمه بن اکوع رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسن و حسین، بر استر شهبای^۲ آن حضرت صلی الله علیه و آله سوار بودند؛ یکی، جلوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگری پشت سر آن حضرت صلی الله علیه و آله؛ افسار استر را گرفتم و آنها را به خانه‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بردم.

همه‌ی پدران باید از این چشمه‌ی روان، محبت و مهرورزی به فرزندانشان را بیاموزند. چشمه‌ی جوشانی که سرشار از رهنمود نبوی برای بیان کیفیت مهرورزی آن حضرت صلی الله علیه و آله به نوه‌اش حسن رضی الله عنه می‌باشد؛ رهنمودهای ارزشمندی که چگونگی پرورش روحی و روانی کودک و شکل‌دهی شخصیتش را به تصویر می‌کشد و به این پرسش مهم پاسخ می‌دهد که چگونه می‌توانیم احساس و عاطفه‌ی کودک را بنا نهیم و حق و حقوق عاطفی او را ادا کنیم تا آینده‌ای درخشان داشته باشد؟ احادیث مذکور، مجموعه‌ای از زیرساختها و اصول تربیتی را ارائه می‌دهد که با عملی کردن آنها، می‌توان در مسیر درست و روشن گام نهاد:

۱- بوسیدن کودکان و مهرورزی به آنان:

بوسیدن کودک، نقش بسزایی در برانگیختن احساسات و عواطف وی دارد و باعث فروکش کردن هیجان‌ها و اضطراب‌های درونی او و در نتیجه آرامش روحی و روانی وی می‌گردد؛ همچنین، بوسیدن کودک، ارتباط قوی و استواری مبتنی بر محبت و علاقه به یکدیگر را در میان کوچک و بزرگ برقرار می‌سازد و مهر و محبت قلبی نسبت به فرزند را هویدا می‌سازد و نشان‌دهنده‌ی تواضع و فروتنی بزرگسالان برای کوچکترها می‌باشد. آری؛ بوسیدن کودک، نور درخشانی است که به قلب کودک، گرما و درخشندگی می‌بخشد و به او شرح صدر می‌دهد و به رشد شخصیت وی در عرصه‌های اجتماعی و ارتباط با هم‌نوعانش کمک می‌نماید. بوسیدن کودک، افزون بر تمام این مزایا و فضایل، سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز

۱- مستدرک (۱۶۳/۳)؛ حاکم، آن را صحیح دانسته و ذهبی، با او موافقت نموده است.

۲- گویا از آن جهت به استر رسول خدا صلی الله علیه و آله شهباء می‌گفته‌اند که سفید، بوده است. (مترجم)

می‌باشد.^۱ خلاصه اینکه محبت و مهرورزی به کودکان، یکی از صفات ارزنده و والای رسول خدا ﷺ و بلکه شاهراه ورود به بهشت و دستیابی به رضایت الهی است.

۲- شوخی و بازی با کودکان:

شماری از احادیثی که پیشتر بیان شد، نشان دهنده‌ی شوخی کردن و بازی نمودن رسول خدا ﷺ با حسن رضی الله عنه و همچنین نحوه‌ی برخورد با کودک از طریق به آغوش گرفتن یا خندانیدن وی بود. صحابه رضی الله عنهم نیز رویه‌ی رسول خدا ﷺ در برخورد با کودکان را در پیش گرفتند و همچون آن حضرت رضی الله عنه با آنها شوخی و بازی می‌کردند. چنانچه عمر رضی الله عنه می‌گوید: «چه زیباست که مرد، در خانه‌اش همانند یک بچه رفتار کند؛ یعنی در صحبت و گشاده‌رویی و خوش اخلاقی و شوخی با کودکان، همانند خودشان عمل نماید». رسول خدا ﷺ همواره با حسن و حسین رضی الله عنهما بازی می‌کرد. طرز رفتار رسول خدا ﷺ با کودکان، از طریق بازی و شوخی، نیاز روحی و روانی آنها را اشباع و تغذیه می‌کرد و بدین‌سان رفتار آن حضرت رضی الله عنه با کودکان بدور از هر گونه جفاکاری و خشونت و بی‌توجهی به حقوق آنان بود.^۲

۳- هدیه دادن:

هدیه دادن، آثار و پیامدهای خوشایندی در روح و روان عموم انسان‌ها دارد و این اثرگذاری، بر روح و روان کودکان، بیشتر است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله اهمیت این کار مهم و اساسی را در شکل‌دهی روح و روان کودک و جهت دادن به آن و نیز رشد و پرورش آن، بیان نموده است. چنانچه پیشتر درباره‌ی هدیه‌ای که رسول خدا ﷺ به دخترخاله‌ی حسن بن علی رضی الله عنه یعنی امامه بنت ابوالعاص داد، سخن گفتیم. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: نجاشی، مقداری زیورآلات به رسول اکرم صلی الله علیه و آله هدیه نمود که در میان آنها، انگشتری وجود داشت که نگینش، حبشی بود. رسول خدا ﷺ آن را گرفت و هیچ علاقه‌ای به آن نداشت؛ آنگاه آن را برای دختر زینب، یعنی امامه فرستاد و گفت: «ای دخترم! خودت را با این نگین، بیارای».^۳

۱- منهج التربية الإسلامية للطفل، ص ۱۷۹.

۲- منبع پیشین، ۱۸۴.

۳- سنن ابن ماجه، شماره‌ی ۳۶۴۴؛ الدوحة النبوية الشريفة، ص ۴۳.

۴- دست کشیدن به سر کودک (نوازش کودک):

رسول خدا صلی الله علیه و آله کودکان را نوازش می کرد و دست مهربانی اش را بر سر آنان می کشید و بدین ترتیب کودکان، لذت مهر و محبت را احساس می کردند و به محبت بزرگان نسبت به خود، پی می بردند و درک می نمودند که بزرگترها، واقعاً به آنان توجه دارند. مصعب بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: عبدالله بن ثعلبه چهار سال قبل از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به دنیا آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در فتح مکه، سرش را نوازش نمود و برایش دعای خیر کرد. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود، عبدالله بن ثعلبه، چهارده ساله بود.^۱

۵ - رفتار خوب با کودک در ابتدای برخورد با او:

دیدن کودک و نشست و برخاست با او، امری عادی است که نخستین لحظه های آن، از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد. بنابراین اگر نخستین لحظات برخورد با کودک، درست و مناسب باشد، کودک می تواند به سخن گفتن ادامه دهد و جرأت می یابد تا باب گفتگو با بزرگترش را باز نماید. بدین سان این امکان برای بزرگترها نیز فراهم می گردد که از آنچه در دل کودک می گذرد، آگاهی یابند و به مشکلات و خواسته ها و آرزوهایش پی ببرند. همه ی این نتایج در صورتی بدست می آید که نخستین لحظات برخورد بزرگترها با کودک مناسب و خوب باشد. عبدالله بن جعفر رضی الله عنه می گوید: هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، ابتدا کودکان خاندانش را به دیدنش می بردند. باری آن حضرت صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از یک سفر، پیش از سایر کودکان مرا دید و مرا جلوی خود، بر مرکبش سوار نمود. آنگاه حسن یا حسین را آوردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را پشت سرش سوار نمود و بدین ترتیب در حالی که هر سه نفر ما سوار مرکب بودیم؛ وارد مدینه شدیم.^۲

۶ - توجه و رسیدگی به کودک:

چه بسا کودکی که به تنهایی، پای در کوچه و خیابان می نهد، گم می شود؛ اگر پدر و مادر، آدمهای بی خیالی نباشند، خیلی زود به نبودن و گم شدن فرزندشان پی می برند و در صدد یافتن او برمی آیند و برعکس، والدین بی خیال، خیلی دیر، متوجه گم شدن فرزندشان می شوند و به همین نسبت، برای پیدا کردن کودکان، دیر، اقدام می کنند. شتاب در پیدا

۱- مستدرک حاکم (۳/۳۷۹).

۲- مسلم، شماره ی ۲۴۲۸؛ سیر أعلام النبلاء (۳/۴۵۸).

کردن کودک گم شده، تأثیر بسزایی بر روح و روان کودک دارد. چرا که اگر مدت زمان گم شدن کودک، به درازا بکشد، ترس و هراس و گریه‌ی کودک نیز طولانی می‌گردد و به خاطر طولانی شدن دوری از والدین، آثار ناگواری بر روح و روان وی، برجای می‌ماند. به همین خاطر یک بار که حسن و حسین رضی الله عنهما گم شدند، رسول خدا ﷺ خیلی سریع به جستجوی آنان پرداخت و یارانش را برای این منظور بسیج نمود.^۱ سلمان رضی الله عنه می‌گوید: ما، پیرامون رسول اکرم ﷺ بودیم که ام‌ایمن رضی الله عنها آمد و گفت: ای رسول خدا! حسن و حسین گم شده‌اند. آن هنگام، خورشید بالا آمده بود. رسول اکرم ﷺ فرمود: «برخیزید و فرزندانم را پیدا کنید». هر شخص برای یافتن حسن و حسین به سویی رفت و من به همان سمتی رفتم که رسول اکرم ﷺ رفت. سرانجام حسن و حسین را در دامنه‌ی کوهی، در حالی یافتیم که به یکدیگر چسبیده بودند و یک مار که از دهانش شراره‌ی آتش بیرون می‌شد، روبروی آنها حلقه زده بود. رسول خدا ﷺ به سوی آن مار شتافت. آن مار به میان سنگ‌ها خزید. آنگاه رسول خدا ﷺ به سوی حسن و حسین رفت و آنها را از هم جدا کرد و دست نوازش بر سرشان کشید و فرمود: شما، چقدر برای خدا عزیز هستید! و سپس یکی از آنها را روی شانه‌ی راستش و دیگری را روی شانه‌ی چپش گذاشت. گفتم: خوشا به حالتان؛ چه مرکب خوبی دارید! رسول اکرم ﷺ فرمود: «آن دو هم سواران خوبی هستند و پدرشان، از آنها بهتر است»^۲ در این روایت ترس و هراسی که دامنگیر حسن و حسین رضی الله عنهما شده بود، آن چنان نمایان است که آن دو، از ترس مار به یکدیگر چسبیده بودند. همچنین در این روایت ملاحظه می‌کنیم که رسول اکرم ﷺ برای رفع ترس آن دو طفل، خیلی سریع وارد عمل شد و آنگاه آن دو را از یکدیگر جدا کرد و بر سرشان دست نوازش کشید و برایشان دعا نمود و آنها را بر شانه‌هایش گذاشت و از آنان تعریف کرد و فرمود: «آن دو، سواران خوبی هستند». همه‌ی اینها برخاسته از محبت وافر آن حضرت ﷺ به حسن و حسین رضی الله عنهما و توجه ویژه به آنان بود.^۳

۱- منهج التربية النبوية للطفل، ص ۱۸۶.

۲- معجم الطبرانی (۶۵/۳)، شماره‌ی ۲۶۷۷؛ المجمع (۱۸۲/۹)؛ یکی از روایانش، احمد بن راشد هلالی است که ذهبی در المغنی (۳۹/۱)، او را ضعیف دانسته است.

۳- منهج التربية النبوية ص ۱۸۷.

۷- بازی کردن بزرگان با کودکان:

رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن مقام والایش که پیغمبر خدا و پیشوای مردم بود، با حسن و حسین رضی الله عنهما بازی می کرد تا این درس بزرگ را به والدین بدهد که بازی کردن با بچه ها، یکی از پایه های اساسی در تربیت کودکان است. روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن علیه السلام را در برابر حسین علیه السلام تشویق می نمود و از حسن علیه السلام هواداری می کرد. ابوعباس می گوید: حسن و حسین در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله با هم بازی می کردند. آن حضرت صلی الله علیه و آله می گفت: حسن! بشتاب؛ حسین! او را بگیر. عایشه رضی الله عنها گفت: آیا از بزرگتر، هواداری می کنید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل علیه السلام می گوید: «حسین! او را بگیر». ^۱ در روایت ضعیفی از جعفر بن محمد به نقل از پدرش آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در محل گذاشتن جنازه ها نشست. در این اثنا حسن و حسین سر رسیدند و ترسیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن! آرام باش». علی علیه السلام گفت: «ای رسول خدا! آیا با وجود حسین علیه السلام هوای حسن علیه السلام را دارید؟» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «این جبرئیل است که می گوید: حسین! آرام باش». ^۲

موارد گوناگونی از بازی کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله با حسن و حسین را ملاحظه کردیم و بدین سان دریافتیم که باید در بازی کردن با کودکان تنوع داشت و در اثنای بازی، آنان را تشویق کرد تا نشاط و انرژی روحی و روانی آنان افزایش یابد و با لذت و بدون خستگی بازی نمایند و بدین ترتیب، نیاز جسمی و روحی آنها، به صورت همزمان رفع گردد. ^۳ گفتنی است: بازی کردن با کودکان، فواید جسمی، تربیتی، اجتماعی، اخلاقی، روحی و درمانی زیادی دارد. ^۴

شبهت حسن بن علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله:

۱- ابو خالد می گوید: از ابو جحیفه پرسیدم که آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده ای؟ گفت: آری؛ حسن بن علی علیه السلام بیش از همه به او شبهت دارد. ^۵

۱- سیر أعلام النبلاء با سند حسن (۲۶۶/۳).

۲- سیر أعلام النبلاء (۲۸۴/۳)؛ منظور از آرام باش، در اینجا، تشویق کردن و آفرین گفتن و کف زدن می باشد.

۳- منهج التربية النبویة للطفل، ص ۲۰۹ تا ۲۱۶.

۴- منبع پیشین، ص ۲۱۶.

۵- الطبقات الكبرى (۲۴۵/۱)؛ صحیح بخاری، شماره ی ۳۵۴۴.

۲- عقبه بن حارث می گوید: من، همراه ابوبکر رضی الله عنه بودم که گذرش به حسن بن علی رضی الله عنه افتاد؛ او را روی شانهاش گذاشت و گفت: «قسم می خورم که به پیامبر صلی الله علیه و آله شبیه است؛ نه به علی رضی الله عنه». علی رضی الله عنه آنجا حضور داشت و از شنیدن سخن ابوبکر رضی الله عنه خندید. به روایت دیگری، عقبه بن حارث می گوید: چند روز پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله همراه ابوبکر رضی الله عنه پس از نماز عصر بیرون شدم و علی رضی الله عنه در کنار ابوبکر رضی الله عنه راه می رفت. گذر ابوبکر رضی الله عنه به حسن بن علی رضی الله عنه افتاد که مشغول بازی با بچه ها بود. ابوبکر رضی الله عنه او را روی گردنش گذاشت و گفت: «قسم می خورم که شبیه پیامبر صلی الله علیه و آله است، نه شبیه علی رضی الله عنه» و علی رضی الله عنه نیز خندید. آری! از این روایت، محبت و همبستگی میان ابوبکر و علی رضی الله عنهما نمایان می گردد.

۳- هانی بن هانی به نقل از علی رضی الله عنه می گوید: «حسن رضی الله عنه از قسمت سینه تا سر، بیش از همه به رسول خدا صلی الله علیه و آله شباهت داشت و حسین رضی الله عنه از سینه به پایین».^۱

۴- عصم بن کلب می گوید: پدرم، به نقل از ابوهریره رضی الله عنه این حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله را روایت نمود که: «من رأنی فی النّوم فقد رأنی فإِنَّ الشیطان لا ینتحلنی» یعنی: «هر کس، مرا در خواب ببیند، به راستی مرا دیده است؛ چرا که شیطان نمی تواند خودش را به شکل من درآورد».

راوی می گوید: پدرم گفت: این حدیث را برای ابن عباس رضی الله عنهما نقل کردم و به او گفتم که من، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم. ابن عباس گفت: واقعاً او را در خواب دیدی؟ گفتم: آری، به خدا قسم پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم. ابن عباس گفت: حسن بن علی رضی الله عنهما را به خاطر داری؟ گفتم: آری، او را به خاطر دارم و طرز راه رفتنش را هم به یاد دارم. ابن عباس گفت: حسن رضی الله عنه به رسول خدا صلی الله علیه و آله شباهت داشت.^۲

۵- بهی، آزادشده‌ی زبیر رضی الله عنه می گوید: با هم در این رابطه صحبت می کردیم که کدام یک از اهل بیت، به رسول خدا صلی الله علیه و آله شباهت بیشتری دارد؟ در این اثنا عبدالله بن زبیر رضی الله عنه آمد و گفت: «من، به شما می گویم که محبوب ترین و شبیه ترین فرد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت صلی الله علیه و آله، چه کسی بود؟ او، حسن بن علی رضی الله عنهما بود؛ من، حسن رضی الله عنه را دیدم که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال سجده بود، پشت آن حضرت رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از پشتش پایین نمی آورد تا آنکه خود حسن رضی الله عنه از پشت ایشان، پایین می آمد؛ همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله در

۱- طبقات (۲۴۷/۱) با سند ضعیف.

۲- طبقات (۲۴۸/۱) با سند حسن.

حال رکوع بود که حسن علیه السلام به سمت ایشان آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پاهایش را باز کرد تا حسن علیه السلام از میان آنها عبور کند.^۱

۶- انس رضی الله عنه می گوید: هیچ کس، از حسن بن علی علیه السلام شباهت بیشتری به رسول خدا صلی الله علیه و آله نداشت.^۲ انس رضی الله عنه علاوه بر این می گوید: حسن بن علی علیه السلام از لحاظ سیما، بیش از همه به رسول خدا صلی الله علیه و آله شباهت داشت.^۳

۷- زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیماری وفات خود به سر می برد، فاطمه رضی الله عنها، حسن و حسین را نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله برد و گفت: ای رسول خدا! اینها فرزندان شما هستند؛ چیزی به اینها ارزانی کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هیبت و ارجمندی من، به حسن علیه السلام و جرأت و سخاوت من، به حسین علیه السلام می رسد».^۴

۸- ابن ابی ملیکه می گوید: فاطمه رضی الله عنها می گفت: پسر من، حسن علیه السلام شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است و شبیه علی علیه السلام نیست.^۵

۹- این افراد، شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند: جعفر بن ابی طالب، حسن بن علی، ابوسفیان بن حارث، قثم بن عباس، سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب.^۶

۱۰- هبیره بن بریم می گوید: از علی علیه السلام شنیدم که می گفت: کسی که دوست دارد به شخصی بنگرد که موها و همچنین قسمت گردن تا صورتش، بیشترین شباهت را به رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد، به حسن بن علی علیه السلام نگاه کند و هر کس، دوست دارد به شبیه ترین فرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله از لحاظ اندام پایین تر از گردن نگاه نماید، به حسین بن علی علیه السلام بنگرد.^۷

۱- طبقات (۲۴۹/۱) با سند ضعیف.

۲- الصحيح المسند من فضائل الصحابة، از عدوی، ص ۲۶۳.

۳- ذخائر ذوی القربی، ص ۲۲۱.

۴- الأحادیث الواردة بشأن السبطين، ص ۲۸۷؛ استاد عثمان الخمیس، به خاطر وجود محمد بن حمید و ابراهیم بن علی در سند راویان، این حدیث را ضعیف دانسته است.

۵- مجمع الزوائد (۱۷۶/۹).

۶- التبيين فی أنساب القرشيين، ص ۱۰۲.

۷- الشريعة از آجری (۲۱۴۶/۵).

حسن و حسین رضی الله عنهما سرور و آقای جوانان بهشت

۱- حذیفه می گوید: مادرم، از من درباره‌ی زمان آشنایی و ارتباط من با رسول خدا ﷺ پرسید و پس از آنکه جوابم را شنید، مرا دشنام داد. به او گفتم: بگذار، مغرب نزد رسول خدا ﷺ می‌روم و با او نماز می‌گزارم. آنگاه رفتم و نماز مغرب را به همراه ایشان ادا کردم. رسول خدا ﷺ پس از آنکه نماز عشاء را بجا آورد، به راه افتاد. پشت سر آن حضرت ﷺ به راه افتادم. رسول خدا ﷺ صدای پایم را شنید و پرسید: کیست؟ گفتم: حذیفه هستم. دوباره سؤال کرد: چه شده؟ ماجرا را برای پیامبر اکرم ﷺ بازگو کردم. ایشان فرمود: «خداوند، تو و مادرت را بیمارزد» سپس فرمود: «آیا شخصی را که پیشتر، نزد من آمد، دیدی؟» گفتم: آری. فرمود: «او، فرشته‌ای بود که قبل از امشب، به زمین نیامده بود؛ او، از خدا اجازه خواست تا به من سلام کند و من بشارت دهد که حسن و حسین، سرور و آقای جوانان بهشتند و فاطمه نیز ارجمندترین بانوی زنان بهشتی است».^۱

۲- ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: (الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنة)^۲ یعنی: «حسن و حسین، سرور و آقای جوانان بهشتی اند».

۳- در روایت دیگری از ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: (الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنة إلّا ابني الخالة عيسى و يحيى بن زكريا عليهم السلام)^۳ یعنی: «حسن و حسین، سرور و آقای تمام جوانان بهشت جز دو پسرخاله یعنی عیسی و یحیی بن زکریا هستند». استاد عثمان الخمیسی، ضمن بررسی طرق این حدیث، بدین نکته اشاره نموده که این حدیث، توسط شانزده تن از صحابه رضی الله عنهم روایت شده است.^۴ وی، می گوید: درباره‌ی این حدیث از امام احمد حنبل سؤال شد؛ فرمود: صحیح است.^۵ البته ابن کثیر در البداية والنهاية، این حدیث را آورده و گفته است: در تمام سندهایش، ضعف وجود دارد.^۶

۱- مسند احمد (۳۹۱/۵)؛ نگا: الأحادیث الواردة بشأن السبطين، ص ۱۷۶.

۲- الأحادیث الواردة بشأن السبطين، ص ۱۸۴.

۳- الشريعة، از آجری (۲۱۴۴/۵).

۴- الأحادیث الواردة بشأن السبطين، ص ۲۱۱.

۵- سؤال شماره‌ی ۱۲۴ المنتخب من العلل از خلال؛ المنتخب، نوشته‌ی ابن مقدسی می‌باشد.

۶- البداية والنهاية (۲۰۸/۸).

امام ذهبی می گوید: به چندین طریق، روایت شده که در مجموع همدیگر را تقویت می کنند.^۱

استاد الخمیس می گوید: در جمع بندی اقوال علما در مورد این حدیث، می توان نظریه ی ابن کثیر را برگزید و البته باید دانست که برخی از طرق روایت این حدیث، «حسن» و برخی هم «حسن لغیره» می باشد و بدین سان به گفته ی امام ذهبی، طرق روایت آن قوت می یابد. در نتیجه این حدیث آن چنانکه امام احمد، گفته است: «صحیح لغیره» می باشد.^۲

حسن و حسین، دو گل خوشبوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

شخصی عراقی، از ابن عمر رضی الله عنهما درباره حکم کشتن مگس توسط فردی که احرام بسته، سؤال نمود. ابن عمر رضی الله عنهما گفت: عجیب است که درباره ی حکم کشتن مگس سؤال می کنند، حال آنکه نوه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را کشته اند! در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (هما ریحانتای من الدنیا)^۳ یعنی: «حسن و حسین، دو گل خوشبوی من در دنیا هستند».

ابوبکره رضی الله عنه می گوید: حسن و حسین رضی الله عنهما را دیدم که روی پشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می نشستند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مشغول خواندن نماز بود، آنها را با دستش نگه می داشت و چون بر روی زمین، آرام می گرفت، آنان را رها می کرد و زمانی که نمازش را تمام کرد، آنها را روی پایش نشانید و سرشان را نوازش نمود و فرمود: (إن هذا سیّد و أرجوا أن یصلح الله عزوجل به بین فئتين عظیمتین فی آخر الزمان)^۴ یعنی: «این فرزندم آفاست و امیدوارم که خداوند، سرانجام توسط او، میان دو گروه بزرگ، صلح و سازش برقرار نماید». محمد بن حسین آجری می گوید: «منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسن رضی الله عنه بود».^۵

ابوبکره رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز می خواند و چون به سجده می رفت، حسن رضی الله عنه روی پشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوار می شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که سر از سجده برمی داشت، حسن رضی الله عنه را می گرفت و او را به آرامی روی زمین می گذاشت و چون آن

۱- سیر أعلام النبلاء (۲۸۳/۳).

۲- الأحادیث الواردة بشأن السبطین، ص ۲۱۲.

۳- صحیح بخاری، شماره ی ۳۷۵۳.

۴- صحیح ابن حبان، شماره ی ۶۹۶۴.

۵- الشریعة از آجری، ص ۲۱۵۷.

حضرت علیه السلام به سجده می‌رفت، حسن علیه السلام دوباره روی پشت ایشان می‌نشست. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آنکه نمازش را به پایان رسانید، حسن علیه السلام را گرفت و او را در دامانش نهاد و شروع به بوسیدنش کرد. شخصی گفت: آیا با این بچه چنین می‌کنید؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (إِنَّهُمَا رِيحَاتَايَ وَ عَسَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ)^۱ یعنی: «حسن و حسین، دو گل خوشبوی من هستند و شاید خداوند، توسط حسن، میان دو گروه از مسلمانان، صلح و سازش برقرار نماید».

حسن علیه السلام، سردار و آقای دو جهان

رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها در برابر دیدگان مردم و در انظار عمومی، به بیان منزلت و جایگاه والای حسن بن علی علیه السلام پرداخت. چنانچه در روایات بسیاری، این فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی حسن علیه السلام نقل شده که: (إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ) یعنی: «این فرزندم، سرور و آقا است». ابن عبدالبر رحمه الله می‌گوید: روایات صحیح، در زمینه‌ی این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد حسن بن علی علیه السلام به حد تواتر رسیده که فرموده است: (إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَبْقِيَهُ حَتَّى يَصْلِحَ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ)^۲ یعنی: «این فرزندم، سید و آقا است؛ چه بسا خداوند، او را نگه دارد تا او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ مسلمان بگرداند». این حدیث را جمعی از صحابه روایت کرده‌اند. در روایت ابوبکر آمده است: (وَ أَنَّهُ رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا). یعنی: «او، گل خوشبوی من در دنیا است». راوی می‌گوید: «من، نمی‌توانم بر کسی آقایی کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را سرور و آقا نامیده است».^۳

ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که بر فراز منبر می‌فرمود: (ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَ لَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يَصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ) یعنی: «این فرزندم، سردار و آقا است؛ چه بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ مسلمان بگرداند». ابوبکر می‌گوید:

۱- همان.

۲- مسند احمد (۵۱/۰۵)؛ بخاری نیز روایتی، نظیر این را نقل کرده است. (۲۴۴/۳).

۳- الإستیعاب (۴۳۷/۱).

در آن هنگام، حسن رضی الله عنه کنار رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله ضمن بیان این فرموده، گاهی به حسن نگاه می کرد و گاهی به مردم.^۱

ابن اثیر رحمه الله می گوید: گویا رسول خدا صلی الله علیه و آله به بردباری و شکیبایی حسن رضی الله عنه اشاره نمود. چنانچه در ادامه ی سخنش در بیان فضیلت حسن رضی الله عنه بدین نکته اشاره فرمود که خداوند، او را واسطه ی برقراری صلح و سازش در میان دو دسته ی بزرگ از مسلمانان قرار می دهد.^۲

در تحفة الأحوذی آمده است: «این حدیث، بیانگر این است که ریاست، ویژه ی شخص برتر نیست؛ بلکه رئیس، به کسی اطلاق می گردد که در رأس جمع زیادی از مردم قرار می گیرد. همچنین در این حدیث، به دو دسته ی بزرگ از مسلمانان اشاره شده است».^۳

در حدیث بخاری نیز به دو دسته ی بزرگ از مسلمانان اشاره شده است؛ مسلمانان در آن زمان که حسن رضی الله عنه واسطه ی صلح و سازش قرار گرفت، دو دسته بودند: یک دسته با حسن رضی الله عنه و دسته ی دیگر با معاویه رضی الله عنه. این، یکی از معجزات رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود؛ چراکه مطابق فرموده اش، توسط حسن رضی الله عنه دو دسته ی بزرگ از مسلمانان با هم صلح کردند.

اصل قضیه از این قرار بود که وقتی علی بن ابی طالب رضی الله عنه در اثر ضربه ی عبدالرحمن بن ملجم مرادی در شب شنبه نوزدهم رمضان سال چهل هجری، به شهادت رسید، مردم با پسرش حسن رضی الله عنه بیعت کردند. حسن رضی الله عنه مدتی را در اندیشه ی مسؤولیت خلافت سپری کرد و از آنجا که شاهد دودستگی مردم در این زمینه بود و مشاهده می کرد که عده ای، خواهان خلافت او هستند و عده ای نیز با معاویه رضی الله عنه همراه شده اند، برای ایجاد صلح و آرامش در میان مسلمانان و جلوگیری از ریختن خون آنها، در پنجم ماه ربیع الاول سال چهل و یک هجری، خلافت را به معاویه رضی الله عنه واگذار کرد. برخی ماه ربیع الثانی و بعضی هم جمادی الاول را تاریخ صلح امام حسن رضی الله عنه با معاویه دانسته اند. این صلح، حدود شش ماه پس از آغاز خلافت حسن بن علی رضی الله عنه بوقوع پیوست. آن سال را سال جماعت یعنی سال وحدت و یکپارچگی نامیدند و این، همان خبری بود که پیشتر رسول خدا صلی الله علیه و آله از وقوع آن خبر داده و فرموده بود: (لعل الله

۱- بخاری، شماره ی ۳۷۴۶.

۲- النهایة فی غریب الحدیث (۴۱۷/۳).

۳- تحفة الأحوذی (۲۷۷/۱).

آن یصلح به بین فئتين عظیمین^۱ یعنی «چه بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ بگرداند».

این حدیث، گذشته از آنکه بیانگر یکی از معجزات پیامبر ﷺ است، دلیلی بر فضیلت حسن بن علی^{علیه السلام} نیز می‌باشد. چراکه حسن^{علیه السلام} دست از خلافت و حکومت کشید؛ نه آنکه کم بیاورد و یا تن به ذلت دهد؛ خیر، بلکه از آن جهت که به خاطر رضای خدا و به منظور جلوگیری از ریختن خون مسلمانان، مصلحت امت را در واگذاری خلافت به معاویه^{رضی الله عنه} دانست و بدین سان مصلحت دین و دنیای مسلمانان را ترجیح داد.

سعید بن ابی سعید می‌گوید: همراه ابوهریره^{رضی الله عنه} نشسته بودیم که در همین اثنا حسن بن علی^{علیه السلام} آمد و به جمع ما سلام کرد و ما، جوابش را دادیم. اما ابوهریره^{رضی الله عنه} متوجه آمدن حسن^{علیه السلام} نشد. حسن^{علیه السلام} راهش را گرفت و رفت. به ابوهریره^{رضی الله عنه} گفتیم: این، حسن بن علی^{علیه السلام} بود که به ما سلام کرد. ابوهریره^{رضی الله عنه} بلافاصله برخاست و خود را به حسن^{علیه السلام} رساند و گفت: ای سرورم! به ابوهریره^{رضی الله عنه} گفتیم: چرا گفتی: ای سرورم؟ ابوهریره^{رضی الله عنه} گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «او، سرور و آقا است».^۲

از جابر بن عبدالله^{رضی الله عنه} روایت شده که گفت: «هر کس، دوست دارد به سرور و آقای جوانان بهشتی بنگرد، پس به حسن بن علی^{علیه السلام} نگاه کند».^۳

تعدادی زیادی از صحابه^{رضی الله عنهم}، حدیث آقا بودن حسن و حسین رضی الله عنهما در بهشت را روایت کرده‌اند؛ علت کثرت روایات، این است که رسول اکرم ﷺ بارها و در مجالس مختلف، این حدیث را بیان نموده است. برخی از اصحابی که این حدیث را روایت کرده‌اند، عبارتند از: عمر بن خطاب، علی بن ابی طالب، ابوهریره، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عمر، جابر بن عبدالله، اسامة بن زید، براء بن عازب، مالک بن حویرث و عزة بن ایاس و...^۴

۱- فتح الباری (۶۶/۱۳).

۲- مستدرک حاکم (۱۶۹/۳)؛ حاکم، آن را صحیح دانسته و ذهبی و طبرانی نیز صحت آن را تأیید کرده‌اند؛ هیشمی در المجمع (۱۷۸/۹)، گفته است: راویان آن، ثقة هستند.

۳- صحیح ابن حبان (۴۲۱/۱۵، ۴۲۲)؛ ابن کثیر، این روایت را در البدایة و النهایة آورده و گفته است: سندش، هیچ اشکالی ندارد.

۴- احادیث وارد شده از این راویان را نگاه: مجمع الزوائد (۱۸۳/۹)؛ المعجم الکبیر (۲۴/۳)؛ الدوحة النبویة الشریفه، ص ۸۱.

دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حسن و حسین رضی الله عنهما

ابن عباس رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حسن و حسین رضی الله عنهما بدین گونه دعا می کرد: (أُعِذُكُمْ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ وَ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامِئَةٍ)^۱ و سپس فرمود: «ابراهیم علیه السلام، اسحاق و اسماعیل علیهما السلام را به همین شکل به خدا می سپرد».^۲ این دعا، یکی از نسخه های منحصر به فرد طب نبوی برای کودکان است و یکی از ارکان توجه و رسیدگی به صحت و سلامتی اطفال، در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ چنانچه عملکرد رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای حفاظت حسن و حسین رضی الله عنهما نیز گویای همین مطلب است.^۳ در این حدیث، رسول اکرم صلی الله علیه و آله اهمیت دعای والدین، برای فرزندان را نمایان کرده و به بیان فواید و پیامدهای ارزنده ی دعای پدر و مادر پرداخته است؛ دعای آسایش و اطمینان و حفاظت و برکت برای فرزندان و والدین از یک سو و دعا برای حفاظت آنان از شیطان و حسادت از سوی دیگر، زمینه ساز تمام موفقیت هاست. علاوه بر این، دعا، بنا به فرموده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله مغز عبادت می باشد و بیانگر احساس نیازمندی انسان به خداوند و پناه بردن به او به عنوان یکی از مهم ترین اهداف و آموزه های اسلام است.

احادیثی که حسن بن علی علیه السلام روایت کرده است

مسلمانان، اتفاق نظر دارند که اساسی ترین علوم و معارفی که مسلمان را به رضایت خداوند، می رساند، قرآن کریم و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد. سنت، عبارتست از اقوال و افعال ثابت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله یا اعمالی که مورد تأیید ایشان قرار گرفته است. سنت، تنها از طریق نقل و روایت، سینه به سینه و نسل به نسل، به مسلمانان رسیده و از این رو اهل حدیث و کارشناسان این رشته ی مهم علم اسلامی، توجه ویژه ای به ثبت و ضبط روایان حدیث و شناخت آنان مبذول داشته و در این پهنه، اوضاع و احوال هر راوی را به دقت مورد بررسی قرار داده اند تا در این راستا به اطمینان خاطر در دو جنبه ی مورد اشاره ی زیر دست یابند و جایگاه هر راوی را مشخص نمایند:

۱- یعنی: «من، شما دو نفر را به وسیله ی کلمات کامل الله از بدی شیطان و از هر جانور زهردار و از زخم چشم به حفظ خدا می سپارم». روایت بخاری، شماره ی ۳۳۷۱.
 ۲- سنن ترمذی، شماره ی (۲۰۶۰)؛ حدیث، حسن صحیح می باشد.
 ۳- منهج التربية النبویة للطفل، ص ۲۴۸.

۱- عدالت: عدالت، از دیدگاه حدیث‌شناسان، بدین معناست که راوی، در طول حیاتش، از سلوک و رفتار درستی برخوردار بوده و وضعیت خوبی داشته باشد. شرط دیگر عدالت راوی، این است که ضمن انجام وظایف شرعی‌اش، از محرمات دوری کرده و به صفات کمال، آراسته باشد.

۲- حافظه‌ی استوار و درازمدت؛ بدین معنا که راوی، حافظه‌ی خوب و آماده‌ای در زمینه حفظ یا کتابت روایات و یا حفظ و نوشتن آنها داشته باشد. و این، یک مسأله‌ی مهم و شرط اساسی برای تمام راویان بجز اصحاب بزرگوار^{علیهم‌السلام} است. زیرا صحابه^{رضی‌الله‌عنهم} حاملان واقعی رسالت پیامبر اکرم^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} هستند که زیر نظر مستقیم آن حضرت^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} و با عنایت و توجه ویژه‌ی وی، پرورش یافته‌اند. از این رو خاندان رسول اکرم^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} از لحاظ روایت حدیث، مورد توجه و احترام خاص اهل حدیث بوده؛ و امیرالمؤمنین علی و فرزندانش حسن و حسین^{رضی‌الله‌عنهم} به عنوان یاران گرامی رسول خدا^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} فراتر از مطالعات و مناقشات علم حدیث می‌باشند. چنانچه:

۱- بقی بن معقل اندلسی (در گذشته به سال ۲۷۶هـ) در المسند خود که یکی از بزرگترین مسندها می‌باشد، پانصد و هشتاد و شش حدیث از امیرالمؤمنین علی^{رضی‌الله‌عنه} روایت نموده است.

۲- امام احمد بن حنبل (در گذشته به سال ۲۴۱هـ) در کتاب المسند خود که اینک در دسترس ماست، هشتصد و نوزده حدیث از علی^{رضی‌الله‌عنه} روایت کرده است.

۳- مؤلفان شش کتاب مشهور روایی، یعنی: بخاری، مسلم، ابوداود، نسائی، ترمذی و ابن ماجه، سیصد و بیست و دو حدیث از علی^{رضی‌الله‌عنه} روایت نموده‌اند که در این میان تعداد بیست حدیث، به صورت متفق و مشترک، توسط بخاری و مسلم روایت شده؛ نه حدیث علی^{رضی‌الله‌عنه} را امام بخاری در صحیح خود آورده و پانزده حدیث را هم امام مسلم، به تنهایی از علی^{رضی‌الله‌عنه} نقل نموده است. احادیث روایت شده از علی^{رضی‌الله‌عنه} در زمینه‌های مختلفی از قبیل: عقائد، احکام، تفسیر و سایر مسایل مربوط به حیات دینی و دنیوی مسلمانان می‌باشد.

شمار احادیثی که امیرالمؤمنین علی^{رضی‌الله‌عنه} روایت کرده، بیش از احادیثی است که سایر خلفای راشدین از رسول اکرم^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} نقل نموده‌اند و این مسأله از آنجا ناشی می‌شود که وفات علی^{رضی‌الله‌عنه} پس از همه‌ی خلفا بوده و راویان زیادی نیز از او روایت کرده‌اند و در زمان او تعداد زیادی از تابعین نیز در جستجوی علم و دانش بودند و به کثرت سؤال می‌کردند و به خاطر در گذر زمان، مسایلی پدید آمد که نیازمند بررسی از زاویه‌ی روایات و احادیث بود. بنابراین راویان زیادی در مورد بسیاری از مسایل نوپدیدار آن زمان، به نقل و روایت احادیثی

پرداختند که علی علیه السلام متناسب با مسایل آن روزگار برایشان روایت نمود. بدین ترتیب این شرایط برای حسن بن علی علیه السلام فراهم شد که از پدرش، در زمینه‌ی روایت حدیث، استفاده‌ی زیادی ببرد و به نقل بسیاری از احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله بپردازد. می‌دانیم زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود، حسن علیه السلام سن و سال چندانی نداشت؛ اما او نیز همچون بسیاری از اصحاب خردسال از قبیل ابن عباس رضی الله عنهما احادیث زیادی را از طریق پدر و مادرش روایت نموده است؛ چنانچه پسر امام حسن یعنی حسن بن حسن و نیز سوید بن غفله، ابوالحوراء سعدی، شعبی، هبیره بن بریم، اصبع بن نباته و مسیب بن نجبه، از طریق حسن بن علی علیه السلام روایاتی را نقل کرده‌اند.^۱ بقی بن مخلد در مسندش، تعداد سیزده حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را از حسن بن علی علیه السلام روایت کرده است.^۲ امام احمد نیز در مسند خود ده حدیث، به نقل از امام حسن علیه السلام آورده است. مجموع احیثی که در سنن اربعه از حسن علیه السلام نقل شده، شش حدیث می‌باشد. اینک به برخی از این احادیث می‌پردازیم:

۱- ابوالحوراء از حسن بن علی علیه السلام نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من آموخت که در قنوت وتر، این کلمات را بخوانم: (اللهم أهدنی فیمن هدیت و عافنی فیمن عافیت، و تولنی فیمن تولیت، و بارک لی فیما أعطیت و قنی شر ما قضیت، فإنک تقضی و لا یقضی علیک، إنه لا یذل من والیت، تبارکت ربنا و تعالیت)^۳ یعنی: «الهی! مرا در زمره کسانی قرار بده که آنها را هدایت کرده‌ای و مرا جزو کسانی قرار بده که به آنها عافیت عطا فرموده‌ای، الاهی! مرا جزو کسانی قرار بده که تو، یاور آنانی، و هر چه که به من عنایت فرموده‌ای، مبارکش بگردان، و مرا از قضای بد، حفاظت کن، تویی که حکم می‌کنی، احدی بر تو حاکمیت ندارد. همانا کسی که تو او را حمایت کنی، ذلیل و خوار نمی‌شود؛ پروردگارا! تو بابرکت و بلندمرتبه هستی».

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله توجه ویژه‌ای به حسن بن علی علیه السلام داشت تا محبت الله جل جلاله را در وجود وی نهادینه کند و او را با عبادت خدا و دعا و مناجات به درگاهش پیوند دهد؛ چرا که عبادت، دعا و همچنین ارتباط با خدای متعال، حقیقت توحید و

۱- سیر أعلام النبلاء (۳/۲۴۶).

۲- تلخیص فہوم أهل الأثر فی عیون التاریخ و السیر، از ابن جوزی، ص ۳۶۹.

۳- مسند احمد (۳/۱۶۸، ۱۶۷) با سند صحیح.

یکتاپرستی الله متعال می باشد که تحقق آن، یکی از وظایف فراروی هر مسلمانی است و این، مسؤولیت همه‌ی مسلمانان است که فرزندانشان را بر اساس توحید ناب و خالص تربیت کنند.

۲- هبیره می گوید: حسن بن علی علیه السلام برای ما سخنرانی کرد و فرمود: «دیروز، مردی، از میان شما رفت که نه پیشینیان، به علم و دانش او رسیده‌اند و نه آیندگان خواهند رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام پرچم می بست و او را برای جهاد گسیل می کرد، در حالی که جبرئیل علیه السلام سمت راستش و میکائیل علیه السلام سمت چپش بود و علی علیه السلام تا به پیروزی نمی رسید، از جهاد باز نمی گشت»^۱.

۳- عمرو بن حبیب می گوید: حسن بن علی علیه السلام پس از شهادت پدرش برای ما سخنرانی کرد و گفت: «دیروز، مردی، شما را ترک گفت که نه پیشینیان در علم و دانش از او پیشی گرفتند و نه آیندگان به علم و دانش او خواهند رسید. چه بسا رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای جهاد، اعزام می کرد و برای او، لوای جنگ را می بست و علی علیه السلام در حالی از جهاد بازمی گشت که فتح و پیروزی، نصیبش شده بود. علی علیه السلام هیچ درهم و دیناری از خود برجای نگذاشت مگر هفتصد درهم که آن را به منظور یک خدمتگزار برای خانواده اش نگه داشته بود»^۲.

۴- محمد بن علی می گوید: جنازه‌ای را از کنار ما می بردند. همه جز حسن علیه السلام برخاستند. حسن گفت: «این، چه کاری بود که کردید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط از آن جهت برای مرده برخاست که از بوی جنازه‌ی یهودی، اذیت شد»^۳.

۵- ابوالحوراء سعدی می گوید: به حسن بن علی علیه السلام گفتم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله چه به خاطر داری؟ پاسخ داد: به یاد دارم که من، یک بار، یکی از خرماهای زکات را برداشتم و آن را در دهانم گذاشتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از دهانم، بیرون کشید و در میان سایر خرماها گذاشت. شخصی گفت: چه ایرادی داشت اگر این خرما را می خورد؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ما، صدقه نمی خوریم». حسن علیه السلام افزود: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: (دع ما یریبک إلی ما لا یریبک، فإن الصدق طمأنینة، و إن الکذب ریبة) یعنی: «آنچه، تو را آشفته می کند و به شبهه می افکند، واگذار و به چیزی روی بیاور که تو را در شبهه و آشفتگی نمی اندازد؛ همانا،

۱- مسند احمد (۱۶۷، ۱۶۸/۳) با سند صحیح.

۲- مسند احمد (۱۶۷، ۱۶۸/۳) با سند صحیح.

۳- مسند احمد (۱۶۷، ۱۶۸/۳) با سند ضعیف.

راستی و صداقت، مایه‌ی آرامش خاطر است و دروغ، سبب شک و آشفتگی». حسن علیه السلام گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله این دعا را به ما آموخت که: (اللهم أهدني فيمن هديت و عافني فيمن عافيت، و تولني فيمن توليت، و بارک لی فیما أعطیت و قنی شر ما قضیت، فإنک تقضی و لا یقضی علیک، إنه لا یذل من والیت، تبارک ربنا و تعالیت) ^۱ یعنی: «الهی! مرا در زمره کسانی قرار ده که آنها را هدایت کرده‌ای و مرا جزو کسانی قرار ده که به آنها عافیت عطا فرموده‌ای، الهی! مرا جزو کسانی قرار ده که تو یاور آنانی، و هر چه که به من عنایت فرموده‌ای، مبارکش بگردان، و مرا از قضای بد، حفاظت کن، تویی که حکم می‌کنی، احدی بر تو حاکمیت ندارد. همانا کسی که تو، او را حمایت کنی، ذلیل و خوار نمی‌شود. پروردگارا! تو بابرکت و بلندمرتبه هستی».

از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین برمی‌آید که صدقه، برای خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روا نیست. صدقه، بر دو نوع می‌باشد: * صدقه‌ی فرض که همان زکات است. و * صدقه‌ی نفل. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ ﴾
(توبه: ۱۰۳)

«ای پیغمبر! از اموال آنان، زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را (از رذائل اخلاقی و گناهان و تنگ‌چشمی) پاک داری».

مفسران می‌گویند: منظور از صدقه در این آیه، زکات می‌باشد. البته در این مورد هیچ اختلاف نظری وجود ندارد که هر دو نوع صدقه، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله روا نبوده و زکات (صدقه‌ی فرض) همچنانکه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام بوده، بر خاندان آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز حرام می‌باشد. گفتنی است: در مورد حرام بودن صدقه‌ی نفلی بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله اختلاف نظر وجود دارد. از شافعی در این زمینه، دو قول نقل شده که صحیح‌ترین قول، بر حرمت می‌باشد. حرمت صدقه یا زکات برای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله برگرفته از حدیثی طولانی است که در بخشی از آن، آمده است: (إن الصدقة لا تنبغی لآل محمد، إنما هی أوساخ الناس) ^۲ یعنی: «صدقه، برای خاندان محمد صلی الله علیه و آله روا نیست، چرا که صدقه، چرک مال مردم است».

۱- مسند احمد (۳/۱۶۹، ۱۶۷) با سند صحیح.

۲- صحیح مسلم، شماره‌ی ۱۰۷۲.

امام نووی رحمه الله در شرح این حدیث می گوید: «منظور از اینکه صدقه، چرک مال مردم می باشد، این است که صدقه، در واقع وسیله‌ی پاک کردن اموال مردم و پاک نمودن وجود آنان از رذائل اخلاقی و گناهان می باشد. به عبارتی، حدیث بدین معنا می باشد که صدقه، وسیله‌ای برای پاک کردن آلودگی مال مردم است. چنانچه در آیه‌ی ۱۰۳ سوره‌ی توبه به این نکته اشاره شده است. این حکم، برای گرامی داشت خاندان رسول اکرم ﷺ و به خاطر جایگاه والای آنها صادر شد.^۱ به همین سبب خاندان رسول خدا ﷺ نه در زمان آن حضرت ﷺ و نه پس از آن، صدقه نمی گرفتند؛ بلکه از خمس غنایم، سهم خود را دریافت می کردند. خدای متعال، می فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾

(انفال: ۴۱)

«ای مسلمانان) بدانید که تمام غنایمی را که فراچنگ می آورید، یک پنجم (خمس) آن، متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیامبر) و ... است.»

علماء، در مورد اینکه بر چه کسانی به عنوان خاندان پیامبر ﷺ زکات حرام می باشد، اختلاف نظر دارند:

الف) ابوحنیفه، مالک و احمد، بر این باورند که صدقه، فقط بر بنی هاشم حرام است و آنها عبارتند از: خاندان علی، خاندان عباس، خاندان جعفر، خاندان عقیل و خاندان حارث بن عبدالمطلب. گفتنی است: فرزندان ابولهب از این حکم مستثنی هستند؛ چراکه حرمت صدقه برای بنی هاشم، برآمده از منزلت و جایگاه والای آنها و نیز بدان سبب می باشد که هم در دوران جاهلیت خود و هم پس از آنکه مسلمان شدند، پیامبر اکرم ﷺ را یاری دادند. برخلاف ابولهب که همواره درصدد آزاررسانی به رسول خدا ﷺ بود و به همین خاطر نیز فرزندانش، سزاوار این منزلت والا نشدند.^۲

برخی از علمای حنبلی، گفته اند: خاندان ابولهب نیز مشمول این حکم می شوند. چراکه آنها از تبار هاشم هستند.^۳ علاوه بر این عتبه و معتب فرزندان ابولهب، در فتح مکه مسلمان شدند و رسول خدا ﷺ از اسلام آوردن آنها خوشنود گردید و برای آنها دعا کرد. آن دو، در

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم (۱۸۳، ۱۸۷/۷)

۲- شرح فتح القدیر از ابن همام (۲۷۲، ۲۷۴/۲).

۳- الإنصاف از مرداوی (۲۵۵، ۲۵۶/۳).

غزوه‌های حنین و طائف، حضور یافتند و نسب‌شناسان بر این باورند که نسل عتبه و معتب، ادامه یافته است.^۱

ب) شافعی رحمه‌الله بر این باور است که صدقه، بر خاندان هاشم و مطلب، حرام است. دلیل امام شافعی، این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقط از خمس غنایم، سهمی را به بنی هاشم و بنی مطلب داده و برای هیچ یک از سایر طوایف قریش، سهمی از خمس در نظر نگرفته است. چنانچه امام بخاری از جبیر بن مطعم رضی الله عنه روایت می‌کند که می‌گوید: من و عثمان بن عفان رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتیم و گفتیم: ای رسول خدا! شما به بنی عبدالمطلب، مقداری از سهم خمس را عطا کردید و چیزی به ما ندادید؛ در حالی که ما و آنها، با شما نسبت یکسانی داریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بنی هاشم و بنی مطلب، یکسان هستند».^۲

حدیث مذکور، بر این نکته دلالت دارد که بنی مطلب همچون بنی هاشم در خمس غنایم سهم دارند و از آنجا که بنی هاشم، جزو خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند، بنی مطلب نیز به مثابه خاندان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بشمار می‌روند و به همین سبب، زکات، بر آنان حرام می‌باشد. سهمی که در خمس غنایم به آنان تعلق گرفته، جایگزین زکاتی است که بر آنان حرام شده و از این رو در حرام بودن زکات و به جای آن، استحقاق خمس، بنی هاشم و بنی مطلب، یکسان هستند.^۳

پیشتر، دیدگاه امام احمد رحمه‌الله را در این زمینه آورده‌ایم که وی، صدقه را فقط بر بنی هاشم، ناروا می‌دانست. گفتنی است: امام احمد، در مورد حرمت صدقه بر بنی مطلب، دو دیدگاه دارد: یکی آنکه زکات بر بنی مطلب، حرام است؛ بدین دلیل که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: (إنا و بنو المطلب لم نفترق فی جاهلیة و لا إسلام إنما نحن شیء واحد)^۴ یعنی: «ما و بنی مطلب، در دوره‌ی جاهلیت و پس از اسلام، از هم جدا نشدیم (و همواره با هم بودیم) و یکی، هستیم».

۱- التبیین فی أنساب القریشین، ص ۱۴۳.

۲- بخاری، شماره‌ی ۳۱۴۰.

۳- معالم السنن خطابی (۲۷۱)، الأم از شافعی (۶۹/۲)؛ المجموع از نووی (۲۴۴/۶).

۴- سنن ابی داود، شماره‌ی ۲۹۸۰.

امام شافعی در مسند خود، این حدیث را روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرموده است: (إنما بنو هاشم و بنو المطلب، شیء واحد)^۱ یعنی: «بنی هاشم و بنی مطلب، یکی هستند». آنگاه رسول خدا ﷺ انگشتانش را در هم کرد. چرا که بنی مطلب، همچون بنی هاشم سزاوار یک پنجم خمس هستند و زکات، بر آنان حرام می‌باشد.

دیدگاه دیگر احمد حنبل رحمه الله همچون دیدگاه امام ابوحنیفه و امام مالک است که گرفتن زکات را برای بنی مطلب، جایز می‌داند؛ بدین دلیل که بنی مطلب، در حکم عمومی و فراگیر آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی توبه داخل هستند؛ خدای متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ ﴾ (توبه: ۶۰)

«زکات، مخصوص مستمندان، بیچارگان و گردآورندگان آن است».

البته حکم این آیه، شامل بنی هاشم نمی‌شود؛ چرا که رسول خدا ﷺ فرموده است: (إن الصدقة لا تحل لمحمد و لا لآل محمد)^۲ یعنی: «صدقه، برای محمد ﷺ و خاندان محمد ﷺ، حلال نیست». بدین ترتیب، فقط بر بنی هاشم، ناروا می‌باشد. این دسته از فقها، قیاس بنی مطلب بر بنی هاشم را نادرست می‌دانند. زیرا بنی هاشم از لحاظ نسبت خویشاوندی با رسول خدا ﷺ، به آن حضرت ﷺ نزدیکترند و بنی مطلب، بدان سبب از یک پنجم خمس غنایم، بهره‌مند شدند که آن حضرت ﷺ را نصرت و یاری کرده بودند و نصرت و یاری، اساساً دلیل نمی‌شود که به آنان زکات، تعلق نگیرد.^۳

فقها همچنین درباره‌ی دادن زکات به خاندان پیامبر ﷺ در شرایطی که از یک پنجم خمس غنایم محرومند، سخن گفته و این موضوع را مطرح نموده‌اند که اگر خاندان پیامبر ﷺ به خاطر خالی بودن بیت‌المال از اموال فیء^۴ و غنیمت یا به سبب سلطه‌ی ستمگران بر اموال فیء و غنیمت، از سهم خود در یک پنجم خمس محروم شوند، در این صورت گرفتن زکات برای آنان چه حکمی دارد؟ برخی از علما، در این مورد بر این باورند که گرفتن زکات، برای آنان اشکالی ندارد؛ چنانچه امام ابوحنیفه رحمه الله در زمان خود

۱- سنن نسائی، شماره‌ی ۴۱۳۷.

۲- مسلم، شماره‌ی ۱۰۷۲.

۳- المغنی از ابن قدامه (۴/۱۱۲، ۱۱۱).

۴- فیء، به آن دسته از اموالی گفته می‌شود که بدون جنگ و درگیری، از سپاهان کفر، نصیب مسلمانان می‌گردد.

(مترجم)

پرداخت زکات به بنی هاشم را جایز می دانست؛ زیرا در آن زمان بنی هاشم از سهم خود در خمس محروم بوده اند.^۱

بعضی از علمای مالکی گفته اند: هر گاه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از سهم خود در بیت المال، محروم شوند و همین مسأله، زمینه ساز فقر آنان گردد، در این صورت پرداخت زکات به آنان و یا به عبارتی گرفتن زکات توسط آنها جایز است.^۲ در این باره ابوبکر ابهری^۳ می گوید: در چنین شرایطی، زکات و صدقه ی نفلی، برای آنان جایز می باشد.^۴

ابوسعید اصطخری، یکی از علمای شافعی، می گوید: اگر سادات، از سهم خود در خمس، محروم شوند، پرداخت زکات به آنان رواست؛ زیرا خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به سبب برخورداری از یک پنجم خمس، از گرفتن زکات نهی شده اند و چنانچه سهم خود از خمس را دریافت نکنند، دادن زکات به آنها، واجب می گردد.^۵ چنانچه در حدیث آمده است: (إنَّ لَكُمْ فِي خَمْسِ الْخَمْسِ مَا يَكْفِيكُمْ أَوْ يَغْنِيكُمْ) یعنی: «همانا سهم شما در یک پنجم خمس، به اندازه ای است که شما را کفایت یا بی نیاز کند». همانطور که روشن است در این حدیث، عامل بی نیازی از زکات، سهم یک پنجم خمس بیان شده و چنانچه عملاً این عامل وجود نداشته باشد، پرداخت زکات به سادات برای رفع نیازهای آنان، ایرادی ندارد. برخی از علمای حنبلی گفته اند: گرفتن زکات برای سادات در صورت محرومیت از یک پنجم خمس جایز است؛ چرا که چاره ای جز این برای رفع نیازهایشان، وجود ندارد.^۶ ابن تیمیه رحمه الله، همین نظر را دارد.^۷ اینک به ادامه ی احادیثی می پردازیم که حسن بن علی علیه السلام روایت کرده است:

۱- حاشیة ابن عابدین (۹۱/۲).

۲- بلغة السالک (۲۳۲/۱) حاشیة الدسوقی (۴۵۲، ۴۵۳/۱).

۳- او، محمد بن عبدالله بن محمد صالح ابوبکر تمیمی، یکی از شیوخ مالکی در عراق است که در سال ۳۷۵ هـ درگذشت؛ نگا: شذرات الذهب (۸۵/۳).

۴- المنتقی از باجی (۱۵۳/۲).

۵- المجموع از نووی (۲۴۴/۶).

۶- تفسیر ابن کثیر (۳۱۳/۲).

۷- الإختیارات (۱۰۴)؛ العقیة فی أهل البيت، ص ۱۸۶.

۸- مسند احمد (۱۷۰/۳).

۶- ربیعة بن شیبان به حسن بن علی علیه السلام گفت: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله چه به یاد داری؟» حسن علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به افاق نگهداری اموال زکات برد؛ از میان اموال زکات، خرمايي برداشتم و در دهانم گذاشتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (القها فإنها لا تحل لرسول الله و لا لأحد من أهل بيته)^۱ یعنی: «آن را از دهانت بیرون بیاور؛ همانا صدقه، برای رسول خدا و هیچ یک از اهل بیتش، حلال نیست.»

۷- ابوالحوراء می گوید: نزد حسن بن علی علیه السلام بودیم که از او سؤال شد: از رسول خدا صلی الله علیه و آله چه به خاطر داری؟ حسن علیه السلام گفت: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله راه می رفتم که از محل خرمن کردن خرماهای زکات، گذشت. یک خرما برداشتم و در دهانم نهادم. آن را از دهانم درآورد. شخصی گفت: چه ایرادی داشت اگر می گذاشتی که این خرما را بخورد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در جوابش بدین نکته اشاره کرد که ما، خانواده‌ی محمد هستیم و برای ما، صدقه، روا نیست. همچنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازهای پنجگانه را یاد دارم.^۲

۸- ایوب بن محمد می گوید: حسن بن علی علیه السلام و ابن عباس علیه السلام جنازه‌ای دیدند؛ یکی از آنها برخاست و دیگری برنخاست. آن یکی که برخاست، پرسید: مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله با دیدن جنازه بلند نشد؟ آن یکی گفت: بلی و نشست.^۳

آنچه گذشت، برخی از احادیثی بود که حسن بن علی علیه السلام روایت کرده است. به هر حال حسن بن علی علیه السلام یکی از اصحابی به شمار می رود که اهل فتوا نیز بوده و در جرگه‌ی تراز سوم صحابه قرار داشته است. محدثان، علمای صحابه را براساس میزان فتوهایشان به سه تراز تقسیم کرده اند:

۱- مکثر (کسانی که اقوال و فتوهای زیادی از آنان در دسترس است و به کثرت فتوا می داده اند).

۲- مقل (کسانی که اقوال و فتوهای اندکی از آنان در دسترس است).

۳- متوسط (کسانی که از لحاظ میزان روایت و فتوا، فروتر از گروه اول و فراتر از طبقه‌ی دوم قرار دارند).

۱- مسند احمد (۱۷۰/۳)؛ استاد احمد شاکر، آن را صحیح دانسته است.

۲- مسند احمد (۱۷۰/۳)؛ استاد احمد شاکر، آن را صحیح دانسته است.

۳- مسند احمد (۱۷۱/۳)؛ استاد احمد شاکر، آن را صحیح دانسته است.

ابن قیّم رحمه الله هر طبقه از علمای صحابه را نام برده است؛ از یکصد و سی و اندی صحابه اعم از مرد و زن، فتواهایی در دسترس است که از لحاظ تعداد این فتواها، به سه طبقه تقسیم می‌شوند:

الف) طبقه‌ی اول (مکثر): عبارتند از: عمر بن خطاب، علی بن ابی طالب، عبدالله بن مسعود، ام‌المؤمنین عایشه، زید بن ثابت، عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس علیهم السلام.
ابومحمد بن حزم می‌گوید: از فتواهای هر یک از اینها می‌توان، کتابهای زیادی به نگارش درآورد. چنانچه ابوبکر محمد بن موسی بن یعقوب بن مأمون، فتاوی‌ای ابن عباس علیه السلام را در بیست کتاب گرد آورده است. ابوبکر محمد بن موسی، یکی از امامان سرآمد در علوم اسلامی و حدیث بوده است.

ب) طبقه‌ی دوم (متوسط): ابو محمد می‌گوید: این دسته از صحابه علیهم السلام عبارتند از: ابوبکر صدیق، ام‌سلمه، انس بن مالک، ابوسعید خدری، ابوهریره، عثمان بن عفان، عبدالله بن عمرو بن عاص و عبدالله بن زبیر و ... علیهم السلام.

ج) طبقه‌ی سوم (مقل): از این دسته از صحابه، یک یا دو مسأله و یا اندکی بیشتر، روایت شده که عبارتند از: ابوالدرداء، ابوالیسر، ابوسلمه مخزومی، ابو عبیده بن جراح، حسن و حسین فرزندان علی بن ابی طالب، نعمان بن بشیر، ابی بن کعب، ابویوب، طلحه، ابوظلحه، ابوذر، ام‌عطیه، ام‌المؤمنین صفیه، ام‌المؤمنین حفصه و ام‌المؤمنین ام‌حبیبه علیهم السلام.

شمایل و اوصاف زیبای پیامبر صلی الله علیه و آله به روایت حسن بن علی علیه السلام

حسن بن علی علیه السلام می‌گوید: ^۲ از دایی‌ام هند بن ابی‌هاله در مورد شمایل زیبای رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. وی، در پاسخم چنین گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله زیبایی چشمگیری داشت و راست قامت و الامقام بود؛ چهره‌اش، مانند ماه شب چهارده می‌درخشید؛ میانه قامت بود؛ نه زیاده از حد بلندبالا و نه بیش از اندازه کوتاه‌قد. درشت‌اندام و قوی‌هیکل بود؛ گیسوانش، اندکی فرخورده و مجعد بود و هرگاه موهایش را روی پیشانی می‌ریخت، آنها را به چپ و راست شانه می‌کرد و فرق باز می‌نمود و چون گیسوانش را انبوه می‌گذاشت، از نرمی گوشش،

۱- اعلام الموقعین (۱/۱۳، ۱۲)؛ سیره عائشه، نوشته‌ی سلیمان ندوی، ص ۳۲۷.

۲- الشمائل از ترمذی، شماره‌ی ۶؛ روایت طبرانی و بیهقی.

نمی گذشت. سپید گندمگون بود و پیشانی بلندی داشت. ابروانش، کمانی و به هم پیوسته بود و در میان آنها مویرگی وجود داشت که وقتی عصبانی می شد، حرکت می کرد. بینی باریک و کشیده ای داشت و از او نوری، ساطع می شد که اگر کسی دقت نمی کرد، آن را ابر سفیدی می پنداشت و صورتش پر گوشت نبود. دندانهای پیشین آن حضرت علیه السلام، اندکی فاصله داشتند و از سینه تا نافش، یک رشته مو، کشیده شده بود. گردنی نقره مانند و صاف داشت که نه زیاده از حد لاغر بود و نه بیش از اندازه چاق و پر گوشت. خوش اندام بود؛ چنانکه شکم و سینه اش، در یک امتداد قرار داشت. سینه اش، پهن و عریض بود و اندامش، ورزیده. حد فاصل سینه و نافش، با رشته مویی به هم وصل می شد و سایر قسمت های بدنش، مویی نداشت و جاهای دیگر سینه و شکمش، بی مو بود، ولی دستان و شانه ها و بالای سینه اش، پر موی بود. ساعد و بازوی بلندی داشت و کف دستانش، پهن بود. قدمهایش نیز همانند کف دستانش درشت بود. مژگانی پر پشت و بلند داشت و گودی کف پاهایش زیاد بود. پاهایی نرم و هموار داشت که چون بر آن آب می ریخت، به سرعت از روی آن می لغزید. هنگام راه رفتن، به جلو متمایل می شد و پاهایش را از زمین می کند و باوقار و تند راه می رفت؛ به گونه ای که گویا از بلندی به سراشی می رود. قدمهایش را با قوت برمی داشت و آرام می گذاشت و هرگاه به کسی روی می کرد، با تمام اندامش به سوی او برمی گشت. همواره نگاهش به پایین بود و بیشتر به زمین نگاه می کرد تا به آسمان. بیشتر موارد، به نیم نگاه می اکتفا می نمود و هنگام راه رفتن، یارانش را جلوتر از خود قرار می داد و به هر کس که می رسید، بی درنگ سلام می کرد و آغازگر سلام بود.

حسن علیه السلام می گوید: به او گفتم: از چگونگی سخن گفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم بگو. وی، پاسخ گفت: بیشتر موارد ساکت بود و بدون ضرورت، سخن نمی گفت. در آغاز و پایان کلامش، نام خدا را بر زبان می آورد و سخنان جامع و کاملی می گفت و سخنانش، قول فصل بود و زیاده از حد فهم یا کمتر از آنکه قابل درک باشد، نبود. نه، درشتی می کرد و نه خود یا کسی را خوار می نمود. کوچکترین نعمت خدا را بزرگ می شمرد و هیچ نعمتی را ناچیز و نکوهیده نمی دانست خوردنی ها و نوشیدنی ها را نه نکوهش می کرد و نه تعریف. به خاطر دنیا و مسایل دنیوی خشم نمی گرفت و هرگاه حقی پایمال می شد یا مورد تعرض قرار می گرفت، هیچکس را یارای مقاومت در برابر خشم آن حضرت صلی الله علیه و آله نبود. هیچ گاه به خاطر خودش خشمگین نمی شد و هرگز برای خویش، انتقام نمی گرفت. هرگاه قصد اشاره کردن داشت، با

تمام کف دستش اشاره می کرد و هنگام اظهار تعجب و شگفتی دستش را پشت و رو می نمود و هنگام سخن گفتن، دستش را حرکت می داد و هرگاه به خشم می آمد، روی برمی گرداند و به رویش نمی آورد. در بیشتر موارد، خندیدن وی در قالب تبسم بود و قطرات اشک شادی همانند دانه های باران از زیر پلکهایش سرازیر می شد.

حسن علیه السلام می گوید: مدتی از بازگو کردن این ویژگی های پیامبر صلی الله علیه و آله برای حسین علیه السلام خودداری کرد و زمانی که این مطالب را برایش بازگو نمودم، دیدم که پیش از من، درباره ی شمایل رسول خدا صلی الله علیه و آله از هند سؤال کرده و پاسخش را شنیده است. همچنین دریافتم که حسین علیه السلام در مورد چگونگی ورود و خروج رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه اش از پدرمان علی علیه السلام سؤال کرده و به همه چیز درباره ی آن حضرت صلی الله علیه و آله پی برده است.

حسین علیه السلام می گوید: از پدرم درباره ی عملکرد رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از ورود به خانه اش، پرسیدم. وی، در پاسخ فرمود: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه اش می رفت، وقتش را به سه قسمت، تقسیم می نمود، بخشی را به (عبادت) الله اختصاص می داد، بخشی را به خانواده اش و قسمتی را هم به خودش و آنگاه بخش مربوط به خودش را میان خود و مردم تقسیم می کرد. و در همان وقت خواص صحابه رضی الله عنهم نزدش می رفتند و آن حضرت صلی الله علیه و آله هیچ چیزی را از آنان دریغ نمی کرد. عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این بود که در زمان اختصاص یافته به مردم، فضلا و سرآمدان را بر دیگران ترجیح می داد و بر اساس جایگاه دینی افراد، وقتش را در اختیار آنها می گذاشت و نیاز و خواسته ی یکایک آنان را برآورده می ساخت و به آنان مشغول می گشت و ایشان را به کارهایی و اموری داشت که مصلحتشان در آن بود و آنها را به مواردی رهنمون می گشت که شایسته ی آنان بود و سپس می فرمود: (لیبلغ الشاهد الغائب، و أبلغونی حاجة من لا یستطیع إبلاغها، فإنه من أبلغ سلطانا حاجة من لا یستطیع إبلاغها ثبت الله قدمه یوم القيامة)^۱ یعنی: «هر آن کس از شما که حضور دارد، به کسانی که حضور ندارند، برساند و به من نیاز و خواسته ی کسی را برساند که نمی تواند آن را به من برساند؛ چراکه هر کس، نیاز کسی را به سلطان برساند که خودش از رساندن آن به سلطان ناتوان است، خدای متعال، روز قیامت او را ثابت قدم می گرداند.» بزرگان صحابه رضی الله عنهم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می رفتند و پس از آن،

۱- علامه آلبانی رحمه الله می گوید: از ابلغونی تا آخر حدیث، به طریقی دیگر از علی علیه السلام روایت شده، اما سند آن ضعیف است. به همین سبب آلبانی، آن را در سلسله الأحادیث الضعیفة (۱۵۹۴) آورده است.

مجلس را ترک می کردند که علم و بهره‌ی زیادی کسب می نمودند و از مجلس او در حالی برمی خاستند که راهنمایان و نشان دهندگان خیر و نیکی شده بودند. حسین علیه السلام می گوید: از پدرم، درباره‌ی عملکرد رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خارج از خانه اش سؤال کردم. پاسخ داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله زبانش را جز برای گفتن سخنانی که مفید بود، در کام نگاه می داشت و یاران خود را با هم مأنوس می گردانید نه آنکه آنان را از هم دور سازد و یا باعث رنجش آنها گردد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگان هر قوم و قبیله‌ای را بزرگ می داشت و آنان را زمامدار قوم و قبیله شان قرار می داد و بی آنکه خوش اخلاقی و گشاده رویی اش را از آنان دریغ کند، از آنان پرهیز می نمود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله همواره جویای احوال یارانش بود و از آنچه در میان مردم می گذشت، پرس و جو می نمود؛ کارهای نیک را نیک می دانست و آن را تأیید می کرد و کارهای زشت را نکوهیده می دانست و از آن برحذر می داشت. از هیچ چیز غفلت نمی کرد که مبادا یارانش غفلت کنند یا خسته شوند. در همه حال آماده بود و در ارتباط با حق نه کوتاه می آمد و نه از آن می گذشت. کسانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست و برخاست بیشتری داشتند، نیکان و سرآمدان مردم بودند و بهترین شخص نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله کسی بود که خیرخواه تر از همه بود و والاترین منزلت را نزد وی، کسانی داشتند که بیش از دیگران با هم نوعانشان همدردی و همراهی می کردند.

حسین علیه السلام می گوید: از عملکرد پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام نشستن پرسیدم. پدرم در جواب گفت: بدون آنکه ذکر خدا بگوید، نه می نشست و نه برمی خاست. وقتی به مجلسی وارد می شد، همان جایی می نشست که در کنار آخرین نفر، خالی بود و همه را به این عمل توصیه می نمود و از لحاظ توجه کردن به هم نشینانش و سخن گفتن با آنها، سهم هر یک را می داد و طوری عمل می کرد که به هیچ یک از هم نشینانش، این احساس دست ندهد که آن دیگری، نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله گرامی تر از او است. هر کس برای عرض خواسته اش، رسول خدا صلی الله علیه و آله را ایستاده یا نشسته، معطل می کرد، آن حضرت صلی الله علیه و آله بیش از آن فرد شکیبایی می ورزید تا آن فرد کارش تمام می شد و هرگاه کسی از او حاجتی می خواست، تا آنجا که می توانست نیازش را برآورده می کرد و در غیر این صورت با گفتن سخن خوب و پسندیده، او را با رضایت کامل باز می گرداند. نرم خویی و اخلاق خوبش، شامل حال همه‌ی مردم می شد و برای همه، به مثابه یک پدر بود و همه‌ی مردم، نزد او از حقی مساوی و یکسان برخوردار بودند و مجلس و محفلش، مجلس علم و بردباری و امانت و شکیبایی و حیا بود و در آن،

صداها بلند نمی شد و عیب هیچ کسی بیان نمی گشت و آبروی هیچ کسی هدف عیبجویی دیگران قرار نمی گرفت. در محضر آن حضرت علیه السلام همه با هم برادر بودند و تنها ملاک برتری، تقوا بود و همگان در مجلس ایشان، فروتن و متواضع بودند؛ کوچکترها، احترام بزرگترها را نگه می داشتند و بزرگترها، به کوچکترها مهر و محبت می ورزیدند و نیازمندان را بر خود ترجیح می دادند و با غریبها انس و الفت می گرفتند و به آنها رسیدگی می کردند. حسین علیه السلام می گوید: از پدرم در مورد رفتار و منش رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان هم نشینانش پرسیدم. پدرم، پاسخ داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره گشاده روی و خوش اخلاق و نرم خوی بود و درشت خوی و سنگدل نبود. داد و فریاد نمی کرد و ناسزا نمی گفت و عیب جو و خرده گیر نبود و بخل و خساست نمی ورزید. نسبت به آنچه که خوشش نمی آمد، خود را به بی خبری می زد و هیچ کس را از خوبی خود، ناامید نمی کرد و در او یأس و ناامیدی نمی افکند. خودش، از سه چیز می پرهیخت: جر و بحث نابجا، زیاده گویی و پرداختن به کارهای بیهوده؛ مردم را نیز از سه چیز برحذر می داشت: کسی را سرزنش نکنند؛ به دنبال عیبجویی کسی نباشند و کسی را رسوا ن سازند. آن حضرت صلی الله علیه و آله فقط در مورد چیزی سخن می گفت که سخن گفتن در آن مورد را زمینه ساز اجر و پاداش می دانست و هرگاه سخن می گفت، هم نشینانش، آن چنان سر به زیر و خاموش می شدند که گویا پرنده، روی سرشان نشسته بود. همراهان ایشان، تنها زمانی سخن می گفتند که آن حضرت صلی الله علیه و آله ساکت می شد و هر کس در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گفت، دیگران سکوت می کردند تا سخنش را به پایان برساند. در برابر جفا و درشتگویی دیگران، صبر و شکیبایی می ورزید و یارانش دوست داشتند تا غریبان به مجلس آن حضرت صلی الله علیه و آله بیایند تا بدین سان با طرح سؤال از سوی افراد تازه وارد، زمینه ی بیشتری برای بهره مندی آنان از رهنمودهای رسول اکرم صلی الله علیه و آله فراهم گردد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «هرگاه، نیازمندی را دیدید که در پی حاجت خویش است، به او در برآوردن نیازش، یاری برسانید». آن حضرت صلی الله علیه و آله اجازه نمی داد که کسی از ایشان تعریف و تمجید نماید مگر آنکه در این زمینه، اعتدال و میانه روی را رعایت می کرد و به حق سخن می گفت و جلوی سخن گفتن کسی را نمی گرفت مگر آنکه از دایره ی حق و حقیقت تجاوز می نمود؛ در این صورت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن آن شخص را قطع می کرد یا برمی خاست و می رفت.

آیه‌ی تطهیر و حدیث کساء:^۱

منظور از آیه‌ی تطهیر، آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی احزاب است که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾

(احزاب: ۳۳)



«خداوند، قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد».

منظور از حدیث کساء، حدیثی است که ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت کرده است. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: یک روز صبح، رسول خدا ﷺ عبایی کتانی و سیاه بر تن داشت؛ در این اثنا حسن بن علی ﷺ آمد. رسول خدا ﷺ او را زیر عبا برد. سپس حسین بن علی ﷺ آمد. رسول اکرم ﷺ او را هم زیر عبا برد. آنگاه فاطمه رضی الله عنها آمد. پیامبر ﷺ او را نیز زیر عبا برد. وانگهی علی ﷺ آمد. رسول خدا ﷺ او را هم زیر عبا برد و سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾

(احزاب: ۳۳)



«خداوند، قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد».

اینکه عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها، راوی این حدیث است، بیانگر دروغ و افترای کسانی است که ادعا می‌کنند: صحابه، فضایل علی ﷺ را کتمان می‌کردند. آری؛ راوی این حدیث، عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنهاست؛ همو که برخی او را به بغض علی ﷺ متهم می‌کنند.^۲

آیه‌ی تطهیر در میان آیاتی قرار گرفته که مخاطبان آن، همسران رسول خدا ﷺ هستند؛ چنانکه خدای متعال، در آغاز و پایان این آیات، مادران مؤمنان را خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تُرَدُّنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ

أُمْتَعِكُنَّ وَأَسْرَحِكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٣٧﴾ وَإِنْ كُنْتُمْ تُرَدُّنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأَرْ

۱- کساء، نوعی جامه است؛ (عبا).

۲- حقبة من التاريخ ص ۱۸۷.

الْأَخْرَجَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٨﴾ يَنْسَاءَ النَّبِيَّ مَنْ يَأْتِ
 مِنْكُنَّ بِفَحِشَةٍ مُبِينَةٍ يُضَعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ ۚ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ
 يَسِيرًا ﴿٢٩﴾ * وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ
 وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣٠﴾ يَنْسَاءَ النَّبِيَّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ ۚ إِنَّ
 اتَّقِيْتَنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا
 ﴿٣١﴾ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى ۗ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ
 وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ
 الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٢﴾ وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ
 مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٣﴾ (احزاب: ۲۸-۳۴)

«ای پیغمبر! به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید،
 بیاید تا به شما هدیه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم. و اما اگر شما
 خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می‌خواهید (و به زندگی ساده از نظر مادی، و احياناً
 محرومیتها قانع هستید) خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده ساخته است.
 ای همسران پیغمبر! هر کدام از شما مرتکب گناه آشکاری شود (از آنجا که مفاسد
 گناهان شما در محیط تأثیر سوئی دارد و به شخص پیغمبر هم لطمه می‌زند) کیفر او دو
 برابر (کیفر دیگران) خواهد بود و این برای خدا آسان است. و هر کس از شما در برابر
 خدا و پیغمبرش خضوع و اطاعت کند و کار شایسته انجام دهد، پاداش او را دوچندان
 خواهیم داد، و برای او (در قیامت) رزق و نعمت ارزشمندی فراهم ساخته‌ایم. ای
 همسران پیغمبر! شما (در فضل و شرف) مثل هیچ یک از زنان (دیگر) نیستید. اگر
 می‌خواهید پرهیزگار باشید (به گونه‌ی هوس‌انگیز) صدا را نرم و نازک نکنید که
 بیمار دلان، چشم طمع به شما بدوزند. و بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگویید.
 (بدانگونه که مورد رضای خدا و پیغمبر اوست). و در خانه‌ی خود بمانید (و جز برای
 کارهایی که خدا بیرون رفتن برای انجام آنها را اجازه داده است، از خانه‌ها بیرون
 نروید) و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید (و اندام
 و وسایل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و
 زکات را بپردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمایید. خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را
 از اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد. و آیات خدا و سخنان

حکمت‌انگیز (پیغمبر) را که در منازل شما خوانده می‌شود (بیاموزید و برای دیگران) یاد کنید. بی‌گمان خداوند دقیق و آگاه است».

کاملاً روشن است که همه جای این آیات، همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخاطب قرار گرفته‌اند و تمام امر و نهی و وعید موجود در این آیات، متوجه آنان است. اما با این حال باید مشخص نمود که چرا با وجودی که مخاطبان آیه‌ی تطهیر، ازواج مطهرات هستند، اما در این آیه، صیغه‌ی مذکر بکار رفته است؟ باید گفت: اولاً در این آیه از آن جهت ضمیر مذکر آمده که بیان شود نفع این آیه، علاوه بر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله شامل افراد دیگری هم می‌شود که برخی از آنها مذکر هستند و این، یک قاعده و دستور زبان عربی است که چنانچه تعدادی زن و مرد گرد هم آیند، در مورد جمع متشکل از مذکر و مؤنث، قاعده‌ی مذکر بکار می‌رود. از این رو نمایان می‌گردد که علاوه بر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله افرادی که در حدیث نام برده شدند، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نیز در جرگه‌ی اهل بیت قرار می‌گیرند؛ آن هم بطور ویژه. چرا که در حدیث، نام آنان بطور خاص گرفته شده است. همچنانکه اهل بیت، به همین افراد مذکور خلاصه نمی‌شوند. بلکه افراد دیگری نیز در شمار اهل بیت قرار دارند. از جمله زنان پیامبر صلی الله علیه و آله. چنانچه یک بار از زید بن ارقم رضی الله عنه سؤال شد که آیا زنان پیامبر صلی الله علیه و آله از اهل بیت او هستند؟ زید رضی الله عنه در پاسخ گفت: زنان پیامبر صلی الله علیه و آله جزو اهل بیت او هستند و اما اهل بیت او که صدقه بر آنان حرام است، عبارتند از: آل علی، آل جعفر، آل عقیل، آل عباس.^۱

برخی، آیه‌ی تطهیر را به صورت بریده و بدون بیان اسلوب قرآنی آن، عکس می‌کنند و بی‌آنکه به مخاطبان اصلی آیه یعنی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله توجه نمایند، حدیث کساء را دلیل می‌گیرند و ادعا می‌کنند که اهل بیت، فقط و فقط عبارتند از: رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام که از آنها، به پنج تن آل عبا یاد می‌نمایند. شیعیان با همین روش استدلالی و با استناد به حدیث کساء که توسط عائشه و ام‌سلمه رضی الله عنهما روایت شده، بر این باورند که آیه‌ی تطهیر، دلیل عصمت علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام از تمام خطایا و گناهان بزرگ و کوچک می‌باشد. البته بنابر اعتقاد اهل تشیع، عصمت، یکی از شرایط امامت و بلکه از اساسی‌ترین باورهای شیعیان می‌باشد و از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای در اعتقادات آن برخوردار است و همین امر، باعث شده تا برخی از شیعیان، ویژگی‌ها و توانمندیهای علمی و عملی فراپیشری و نامحدودی برای امامان قایل شوند و حتی چنین پنداری در میان آنها

گسترش یابد که امامان، در برابر هیچ کس مسؤول نیستند و اصلاً امکان ندارد که از آنها خطایی سرزند؛ از این رو هر عملی که انجام دهند، نه تنها قابل نقد نیست، بلکه ایمان آوردن به آن و تصدیقش، واجب می‌باشد. این پندار، برآمده از آن است که اساساً یکایک افعال امامان را درست و نیک می‌دانند و بر این باورند که امامان، چیزهایی می‌دانند که دیگران نمی‌دانند. به همین سبب نیز ائمه، در تمام جنبه‌های زندگانی معصوم هستند و هیچ گناه بزرگ و کوچکی مرتکب نمی‌شوند و هیچ معصیتی از آنان سر نمی‌زند و اساساً بروز هر گونه خطا یا نسیان از آنان غیر ممکن است. چنانچه شیخ مفید، بدین نکته تصریح کرده و گفته است: امامانی که در مقام پیامبران قرار گرفته‌اند، در اجرای احکام و اقامه‌ی حدود و قوانین دینی و همچنین حفاظت دین و شریعت و تأدیب و آگاهی مردم، از عصمتی همچون عصمت پیامبران برخوردارند و امکان ندارد که از آنان گناه بزرگ و کوچکی سرزند و یا در هیچ یک از مسایل دینی، دچار اشتباه شوند و یا ذره‌ای از احکام دین را از یاد ببرند. این، اعتقاد عموم امامیه است جز تعداد اندکی از آنان.^۱

شیخ مفید در این زمینه دلایل خودش را ذکر نموده است که می‌توانید به اوائل المقالات وی مراجعه کنید. البته بنده نیز در کتاب سیرت علی بن ابی طالب علیه السلام در این باره به تفصیل سخن گفته‌ام.

اینک دلایل شیعیان را در مورد آیه‌ی تطهیر مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- روایت ام‌مؤمنین ام‌سلمه رضی الله عنها که به اشکال مختلف نقل شده است.

ام‌سلمه رضی الله عنها می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه‌ی من بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نیز حضور داشتند. برای آنها غذایی آماده کردم؛ آنان از آن غذا تناول کردند و سپس خوابیدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رواندازی، روی آنها انداخت و سپس گفت: (اللهم هؤلاء أهل بیتی، أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً) یعنی: «بارخدا یا! اینها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک نما». در روایت دیگری آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را روی قتیفه‌ای نشانید و سپس چهار گوشه‌ی آن را گرفت و آن را روی سر آنها کشید و سپس دست راستش را به دعا برداشت و گفت: (اللهم هؤلاء أهل بیتی، أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً) یعنی: «بارخدا یا! اینها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان دور

۱- اوائل المقالات، نوشته‌ی شیخ مفید، ص ۳۵.

کن و آنها را پاک نما». این دو روایت، همانند روایتی است که امام مسلم از ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها روایت کرده است. البته نمی‌توان بر اساس این دو روایت به طور قطع نظر داد که دیگران، جزو اهل بیت نیستند یا مشمول این فضیلت قرار نمی‌گیرند.^۱ روایات دیگری که از ام‌سلمه رضی الله عنها نقل شده، دال بر این است که این بانوی بزرگوار، همراه علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام، زیر عبا یا روانداز نبوده است؛ برخی از این روایات، ضعیف و برخی نیز صحیح هستند. یکی از این روایات، از این قرار است: زمانی که آیه‌ی تطهیر در خانه‌ی ام‌سلمه رضی الله عنها بر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شد، آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، فاطمه، حسن و حسین را فرا خواند و آنان را با رواندازی پوشانید؛ علی علیه‌السلام نیز پشت سر آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود؛ او را هم با رواندازی پوشانید و سپس فرمود: (اللهم هؤلاء أهل بیتی، أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً) یعنی: «بارخدایا! اینها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک نما». ام‌سلمه رضی الله عنها گفت: ای پیامبر خدا! من هم با آنها هستم. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: (أنت علی مکانک و أنت علی خیر) یعنی: «تو، بر جای خودت هستی و بهتری». گویا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیان نمود که ام‌سلمه رضی الله عنها اساساً جزو اهل بیت است و نیازی به این نیست که زیر کساء برود.

البته روایت درستی وجود دارد دال بر اینکه ام‌سلمه رضی الله عنها پس از آنکه افراد مذکور از زیر روانداز، بیرون آمدند، همانند آنها به زیر روانداز رفته است. شاید علتش، این بود که با وجود علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در زیر آن روانداز، برای ام‌سلمه رضی الله عنها درست نبوده که زیر روانداز برود و از این رو رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از بیرون آمدن علی علیه‌السلام و دیگران از زیر روانداز، ام‌سلمه رضی الله عنها را نیز زیر روانداز برده است. شهر می‌گوید: زمانی که خبر شهادت حسین بن علی علیه‌السلام به مدینه رسید، ام‌سلمه رضی الله عنها اهل عراق را لعن و نفرین نمود و گفت: خدا، آنان را بکشد که حسین را کشتند. خدا، لعنتشان کند که به حسین خیانت کردند و تنهایش گذاشتند. من رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دیدم که فاطمه رضی الله عنها بامدادان در حالی نزد ایشان آمد که دیگری پر از کاجی با خود داشت. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از فاطمه رضی الله عنها سؤال کرد: پسرعمویت کجاست؟ فاطمه رضی الله عنها گفت: در خانه است. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «برو و او را به اینجا بخوان و دو پسرت را هم با خود بیاور».

فاطمه رضی الله عنها رفت و در حالی که دست هر یک از پسرانش را گرفته بود، به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و علی علیه السلام نیز پشت سرشان می آمد تا اینکه در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین را روی دامانش نشانید و علی علیه السلام را سمت راستش و فاطمه را سمت چپش و آنگاه پارچه ای خیبری را که قطیفه بود، روی همه ی آنها کشید و با دست چپش زیرانداز را گرفت و با دست راستش دست به دعا برداشت و گفت: (اللهم هؤلاء أهل بیتی، أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً) یعنی: «بارخدا یا! اینها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک نما». گفتم: ای رسول خدا! آیا جزو اهل بیت شما نیستیم؟ فرمود: «چرا؛ زیر پارچه بیا». من، پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای پسرعمویش علی و نوه هایش و همچنین برای دخترش فاطمه دعا کرد، به زیر قطیفه رفتم. بدین ترتیب رسول اکرم صلی الله علیه و آله ام سلمه رضی الله عنها را نیز در شمار اهل بیت برشمرد.

ب) همین که مخاطبان آیات قبل و بعد آیه ی تطهیر، همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند، دال بر این است که آیه ی تطهیر، بر عصمت دلالت نمی کند.

خدای متعال می فرماید:

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلٌّ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّ وَأَسْرَحَنَّ سَرَاخًا جَمِيلاً ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْدارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيماً ﴿٢٩﴾ يٰنِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَعَّفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ ۚ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً ﴿٣٠﴾ وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيماً ﴿٣١﴾ يٰنِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ ۚ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٣٢﴾ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ ۚ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴿٣٣﴾ وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي

بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾

(احزاب: ۲۸-۳۴)

«ای پیغمبر! به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیاید تا به شما هدیه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم. و اما اگر شما خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می‌خواهید (و به زندگی ساده از نظر مادی، و احياناً محرومیتها قانع هستید) خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده ساخته است. ای همسران پیغمبر! هر کدام از شما مرتکب گناه آشکاری شود (از آنجا که مفاسد گناهان شما در محیط تأثیر سوئی دارد و به شخص پیغمبر هم لطمه می‌زند) کیفر او دو برابر (کیفر دیگران) خواهد بود و این، برای خدا آسان است. و هر کس از شما در برابر خدا و پیغمبرش خضوع و اطاعت کند و کار شایسته انجام دهد، پاداش او را دوچندان خواهیم داد، و برای او (در قیامت) رزق و نعمت ارزشمندی فراهم ساخته‌ایم. ای همسران پیغمبر! شما (در فضل و شرف) مثل هیچ یک از زنان (عادی مردم) نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید (به گونه‌ی هوس‌انگیز) صدا را نرم و نازک نکنید (و با ادا و اطواری بیان ننمایید) که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند. و بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگویید. (بدانگونه که مورد رضای خدا و پیغمبر اوست). و در خانه‌ی خود بمانید (و جز برای کارهایی که خدا، بیرون رفتن برای انجام آنها را اجازه داده است، از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید (و اندام و وسایل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمایید. خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد. و آیات خدا و سخنان حکمت‌انگیز (پیغمبر) را که در منازل شما خوانده می‌شود (بیاموزید و برای دیگران) یاد کنید. بی‌گمان خداوند دقیق و آگاه است.»

پرواضح است که همه جای این آیات، همسران پیامبر اکرم ﷺ مخاطب قرار گرفته‌اند و تمام امر و نهی و وعده و وعید موجود در این آیات، متوجه آنان است. این موضوع، درخور توجه است که چرا در آیه‌ی تطهیر، ضمیر مذکر بکار رفته، در صورتی که مخاطبان آیه زنان پیامبر ﷺ هستند، باید گفت: در این آیه از آن جهت ضمیر مذکر بکار رفته است که مشخص شود، این آیه علاوه بر زنان پیامبر ﷺ شامل افراد دیگری هم می‌شود که برخی از آنها مذکر هستند و این، قاعده و دستور زبان عربی است که درباره‌ی مجموعه‌ای که متشکل از مرد و زن است، قاعده‌ی مذکر بکار می‌رود. از این رو نمایان می‌گردد که علاوه بر زنان

پیامبر صلی الله علیه و آله افراد دیگری که در حدیث نام برده شدند، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نیز در جرگه‌ی اهل بیت قرار می‌گیرند و از همین بابت نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را دعا کرد؛ همانطور که همسر هر فردی، جزو اهل بیت او می‌باشد. در زبان عربی به هنگام احوال‌پرسی می‌پرسند: کیف اهلک؟ یعنی اهل تو چطورند؟ که منظور، همسران شخص می‌باشد. به عبارتی واژه‌ی اهل، در زبان عربی به همسر شخص اطلاق می‌گردد. همچنانکه خدای متعال می‌فرماید:

﴿ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ
إِنَّهُ حَمِيدٌ مُجِيدٌ ﴾ (هود: ۷۳)

«گفتند: آیا از کار خدا شگفت می‌کنی؟ ای اهل بیت (نبوت)، رحمت و برکات خدا شامل شما است (پس جای تعجب نیست اگر به شما چیزی عطا کند که به دیگران عطا نرموده است). بی‌گمان خداوند ستوده (در همه‌ی افعال و) بزرگوار (در همه‌ی احوال) است.»

ملاحظه می‌کنیم که در این آیه، ضمیر مذکر بکار رفته، در صورتی که مخاطب این آیه، ساره همسر ابراهیم علیه السلام می‌باشد و همین، دلیلی است بر اینکه همسر هر شخص، جزو اهل بیت اوست و این، کاملاً بدیهی و روشن می‌باشد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ
نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُتُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ
مِّنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴾ (قصص: ۲۹)

«هنگامی که موسی مدت را به پایان رسانید و همراه خانواده‌اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد، در جانب کوه طور آتشی دید. به خانواده‌اش گفت: بایستید. من آتشی می‌بینم، شاید از آنجا خبری (از راه) یا شعله‌ای از آتش برای شما بیاورم تا خویشتن را بدان گرم کنید.»

در این آیه نیز برای همسر موسی علیه السلام صیغه‌ی مذکر بکار رفته است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا

﴿وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا﴾ ﴿٥٥﴾

(مریم: ۵۵-۵۴)

«در کتاب (آسمانی قرآن) از اسماعیل بگو. آن کسی که در وعده‌هایش راست بود، و پیغمبر والا مقامی بود. او همواره خانواده‌ی خود را به اقامه‌ی نماز و دادن زکات دستور می‌داد و در پیشگاه پروردگار، مورد رضایت بود.»

بنابراین جای سؤال است که منظور از اهل بیت اسماعیل علیه السلام در این آیه چه کسی است که از ناحیه‌ی اسماعیل علیه السلام به ادای نماز، دستور داده می‌شد؟ این آیه، همانند آیه‌ی ۱۳۲ سوره‌ی طه است که خداوند متعال، به رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد:

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾

(طه: ۱۳۲)

«خانواده‌ی خود را به گزاردن نماز دستور بده (چراکه نماز مایه‌ی یاد خدا و پاکی صفای دل و تقویت روح است) و خود نیز بر اقامه‌ی آن ثابت و استوار باش.»

از آنجا که این سوره، مکی است، جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله یا حداقل خدیجه رضی الله عنها جزو اهل بیت آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌باشد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَأَسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ

﴿قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

(یوسف: ۲۵)

«(از پی هم) به سوی در (دویدند و) بر یکدیگر پیشی جستند، (یوسف علیه السلام) می‌خواست زودتر از در خارج شود و زلیخا می‌خواست از خروج او جلوگیری کند. در این حال و احوال، پیراهن یوسف علیه السلام) را از پشت بدرید، دم در به آقای زن برخوردند. (زن خطاب به شوهر خود) گفت: سزای کسی که به همسرت قصد انجام کار زشتی کند، جز این نیست که یا زندانی گردد یا شکنجه‌ی دردناکی ببیند.»

مخاطب در این آیه، عزیز مصر است و آنجا که سخن از اهل بیتش به میان می‌آید، کسی جز همسر عزیز مصر نیست. همانطور که واضح و روشن است.

(ج) دور کردن رجس (پلیدی) در واژگان قرآن، به معنای عصمت نیست.

راغب اصفهانی در المفردات، در توضیح رجس می گوید: رجس، به هر شیء پلیدی اطلاق می گردد. چنانچه گفته می شود: رجل رجسی؛ یعنی: مرد پلید. خدای متعال در آیه ی ۹۰ سوره ی مائده می فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْحَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ

مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ ﴿٩٠﴾ (مائده: ۹۰)

«ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتان (سنگینی که در کنار آنها قربانی می کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت آزمایی و غیگویی بکار می برید، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند (و ناشی از تزئین و تلقین) عمل شیطان می باشند. پس از (این کارهای) پلید دوری کنید تا رستگار شوید».

گفتنی است: واژه ی رجس در هیچ جای قرآن، به معنای گناه بکار نرفته تا دور کردن رجس به معنای دور کردن گناه و به عبارتی به معنای عصمت باشد.

(د) پاک کردن از پلیدی، به معنای اثبات عصمت برای هیچ کس نیست.

بیشتر بیان شد که واژه ی رجس، به پلیدی های محسوس و معنوی اطلاق می گردد و اساساً به معنای گناه و اشتباه نمی باشد. همین طور تطهیر و پاک نمودن به معنای عصمت نیست. خدای متعال، صرفاً اراده ی پاک نمودن اهل بیت را نکرده؛ بلکه اراده ی پاک کردن تمام مؤمنان را نموده است؛ چنانچه خطاب به یاران پیامبرش می فرماید:

﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ حَرَجٍ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ

نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦٠﴾ (مائده: ۶)

«خداوند نمی خواهد شما را به تنگ آورد و به مشقت اندازد، بلکه می خواند شما را (از حیث ظاهر و باطن) پاکیزه دارد و (با بیان احکام اسلامی) نعمت خود را بر شما تمام نماید، شاید که شکر (انعام و الطاف) او را (با دوام بر طاعت و عبادت) بجای آورید».

همچنین می فرماید:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَوَاتَكَ

سَكِّنُهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٣٠﴾ (توبه: ۱۰۳)

«ای پیغمبر! از اموال آنان (که به گناه خود اعتراف دارند و درصدد کاهش بدی ها و افزایش نیکی های خویش می باشند) زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را (از رذایل

اخلاقی، و تنگ چشمی) پاک داری، و (در دل آنان نیروی خیرات و حسنات را رشد دهی و درجات ایشان را بالا ببری، و برای آنان دعا و طلب آمرزش کن که قطعاً دعا و طلب آمرزش تو مایه‌ی آرامش (دل و جان) ایشان می‌شود (و سبب اطمینان و اعتقاد بیشترشان می‌گردد) و خداوند شنوای (دعای مخلصان و) آگاه (از نیات همگان) است».

و نیز فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ تُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَتُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ (بقره: ۲۲۲)

«بی‌گمان خداوند توبه‌کاران و پاکان را دوست دارد».

بدین ترتیب همچنانکه در قرآن از اراده‌ی الهی مبنی بر پاک کردن اهل بیت خبر داده شده، به اراده‌ی الله متعال برای پاک نمودن مؤمنان نیز تصریح شده است. بنابراین اگر منظور از پاک کردن، عصمت باشد در این صورت این فضیلت شامل حال صحابه رضی الله عنهم و تمام مؤمنانی می‌شود که خداوند، در قرآن از اراده‌ی خود برای پاک کردن آنان خبر داده است. همانطور که در رابطه با اصحاب پیشاهنگ در ساخت مسجد قبا فرموده است:

﴿فِيهِ رِجَالٌ مُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾

(توبه: ۱۰۸)

«در آنجا کسانی هستند که می‌خواهند (جسم و روح) خود را (با ادای عبادت درست) پاکیزه دارند و خداوند هم پاکیزگان را دوست می‌دارد».

این، در حالی است که به اتفاق تمام مسلمانان، صحابه رضی الله عنهم معصوم نیستند. خدای متعال در مورد سبزه و سیزده تن از اصحاب بدر می‌فرماید:

﴿وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْسَ

الشَّيْطَانِ﴾ (انفال: ۱۱)

«و از آسمان آب بر شما باراند تا شما را بدان (از پلیدی جسمانی) پاکیزه دارد و کثافت (وسوسه‌های) شیطانی را از شما بدور سازد».

همانطور که روشن است، خدای متعال، در این آیه با الفاظی اهل بدر را مخاطب قرار می‌دهد که تقریباً همانند الفاظی می‌باشد که اهل بیت را مخاطب قرار داده است. چراکه واژه‌ی رجز و رجس هم معنا هستند و در هر دو آیه از واژه‌ی یطهرکم استفاده شده که معنای آن مشخص می‌باشد. لذا سبک‌سری و ساده‌اندیشی است که تطهیر را در یک آیه به معنای عصمت بدانیم و این مفهوم را برای آیه‌ی دیگر قایل نباشیم.

البته جای تعجب است که برخی آیه‌ی تطهیر را در آل عبا منحصر می‌دانند و آنگاه تطهیر را به عصمت معنا می‌کنند و به آن دسته از آیاتی که در مورد تطهیر صحابه علیهم السلام از سوی الله جل جلاله نازل شده، بی‌توجه هستند و بلکه بر صحابه خرده می‌گیرند و آنان را به ارتداد متهم می‌نمایند؛ حال آنکه در قرآن کریم، آشکارا بیان می‌شود که خداوند جل جلاله قصد تطهیر صحابه علیهم السلام را نموده است.

باید دانست که منظور از اراده‌ی الهی در آیه‌ی تطهیر، اراده‌ی تشریحی است، نه اراده‌ی تکوینی یا تقدیری. بنابراین مفهوم آیه چنین می‌شود که خداوند، دوست دارد که پلیدی را از شما دور نماید.

علمای اهل سنت، اراده‌ی الهی را بردو نوع می‌دانند: اراده‌ی تشریحی (دینی) و اراده‌ی تقدیری (تکوینی).

اراده‌ی تشریحی، به مفهوم محبت و خرسندی می‌باشد. چنانچه خدای متعال می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ (بقره: ۱۸۵)

«خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست.»

همچنین می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ

تَمِيلُوا مِيلًا عَظِيمًا﴾ (TV) ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ

ضَعِيفًا﴾ (نساء ۲۷-۲۸)

«خداوند می‌خواهد توبه‌ی شما را بپذیرد (و به سوی طاعت و عبادت برگردد) و از لوث گناهان پاک و پاکیزه گردید) و کسانی که به دنبال شهوات راه می‌افتند، می‌خواهند که (از حق دور شوید و به سوی باطل بگرایید و از راه راست) خیلی منحرف گردید (تا همچون ایشان شوید). خداوند می‌خواهد (با وضع احکام سهل و ساده) کار را بر شما آسان کند. (چراکه او می‌داند که انسان در برابر غرائز و امیال خود ناتوان است) و انسان، ضعیف آفریده شده است (و در امر گرایش به زنان تاب مقاومت ندارد).»

اراده‌ی تکوینی، به معنای خواست و مشیت فراگیر الهی در مورد تمام موجودات هستی می‌باشد؛ آنچه در آیه‌ی ۲۵۳ سوره‌ی بقره، آمده، به همین اراده‌ی تکوینی اشاره دارد؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ (بقره: ۲۵۳)

«ولی خداوند آنچه را می‌خواهد (از روی حکمتی که خود می‌داند) انجام می‌دهد.»

همچنین می‌فرماید:

﴿وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ

يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (هود: ۳۴)

«هرگاه خدا بخواهد شما را (به خاطر فساد درون و گناهان فراوان) گمراه و هلاک کند، هرچند که بخواهم شما را اندرز دهم، اندرز من سودی به شما نمی‌رساند. خدا، پروردگار شماست و به سوی او برگردانده می‌شوید (و به مجازات خود می‌رسید).»

بنابراین معاصی، برخاسته از اراده‌ی تکوینی الله است؛ البته خدای متعال، معصیت را دوست ندارد و نه به آن راضی می‌شود و نه به آن دستور می‌دهد؛ بلکه از بابت معصیت خشم می‌گیرد و آن را ناپسند می‌داند و از آن باز می‌دارد. این، عقیده‌ی گذشتگان نیک است. به عبارتی پیشینیان نیک امت، اراده‌ی الهی به معنای محبت و رضایتش را از محبت وی که به مفهوم تقدیر و سرنوشت است، جدا می‌دانند و این نوع اراده، یعنی اراده‌ی تکوینی، لزوماً به معنای رضایت و محبت الهی نمی‌باشد. شکی نیست که خداوند، پلیدی را از فاطمه، حسن، حسین و نیز از زنان پیامبر ﷺ دور نموده است؛ اما منظور از آنچه که در آیه‌ی تطهیر در این زمینه آمده، اراده‌ی شرعی می‌باشد. یعنی: خداوند این را می‌پسندد و دوست دارد که پلیدی از این افراد دور باشد. به همین سبب نیز رسول اکرم ﷺ در مورد آنان دعا کرد و گفت: (اللهم هؤلاء أهل بيتي، أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً) یعنی: «بارخدا یا! اینها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک نما».

(ه) دعای پیامبر ﷺ بیانگر حقیقت مسأله‌ی تطهیر می‌باشد.

اگر آیه‌ی تطهیر، منحصر به آل عبا بود، لذا دیگر دلیلی نداشت که رسول خدا ﷺ روی عده‌ای قطیفه یا عبا بکشد و برای آنان بدین شکل دعا کند که: (اللهم هؤلاء أهل بيتي، أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً) یعنی: «بارخدا یا! اینها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان

دور کن و آنها را پاک نما». لذا دعا کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اهل کساء، بیانگر این است که آیه‌ی تطهیر در مورد زنان آن حضرت علیها السلام نازل شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اینکه علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نیز از فضیلت آن برخوردار شوند، دست به دعا برداشت و بدین منظور دعا کرد و خداوند متعال نیز دعای پیامبر صلی الله علیه و آله را در حق اینها پذیرفت و آنها را همانند زنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله پاک نمود.

و آنان که آیه‌ی تطهیر را دلیل عصمت می‌دانند، از آن استدلال می‌کنند که این آیه، گذشته از عصمت آل عبا، امامت آنان را نیز اثبات می‌نماید. می‌دانیم که فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها در کنار علی و حسن و حسین علیهم السلام، بدین آیه، گرامی گردیده است، حال آنکه بنا به اعتقاد همین‌ها، ویژگی‌های امامت برای زنان، ثابت نمی‌شود. بنابراین اگر این آیه، دلیل عصمت و امامت است، فاطمه رضی الله عنها باید علاوه بر عصمت، از مقام امامت نیز برخوردار باشد. حال آنکه چنین نیست. همچنین چه دلیلی وجود دارد که نه تن دیگر، مشمول این آیه باشند؟ در صورتی که بنا به اعتقاد خودشان، این آیه، مخصوص سه تن از دوازده امام معصوم می‌باشد که عبارتند از:

* علی بن ابی طالب علیه السلام .

* حسن بن علی علیه السلام .

* حسین بن علی علیه السلام .

آیه‌ی مباحله و نصرانیهای نجران

گروهی از مسیحیان نجران نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و گفتند: ما، پیش از شما مسلمان بودیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سه چیز، مانع مسلمانی شماست: پرستش صلیب، خوردن گوشت خوگ و اینکه می‌پندارید، خداوند، فرزندی دارد». در آن اثنا جر و بحث میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسیحیان نجران، بالا گرفت و حجاج نیز آنجا حضور داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنان باطل مسیحیان نجران را با دلایل محکم قرآنی، رد می‌کرد. گروه نجرانی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: چرا به عیسی علیه السلام دشنام می‌دهی و او را بنده‌ی خدا می‌دانی؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی؛ او، بنده‌ی خدا و پیامبر اوست و پدیده‌ی واژه‌ی الله (و فرمان کن) می‌باشد که خداوند، آن را به مریم بتول رسانید». مسیحیان نجران، عصبانی شدند و گفتند: آیا تاکنون دیده‌ای که

انسانی، بدون پدر به دنیا بیاید؟ اگر راست می‌گویی، یک نمونه بیاور. خدای متعال در پاسخ مسیحیان نجزان، چنین نازل فرمود:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ ﴿٦٠﴾ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٦١﴾

(آل عمران ۵۹-۶۰)

«مسأله‌ی (آفرینش) عیسی برای خدا، همچون مسأله‌ی (آفرینش) آدم است که او را از خاک بیافرید، سپس بدو گفت: پدید آی و (بی‌درنگ) پدید آمد. (این بیان درباره‌ی آفرینش عیسی) حقیقتی است از جانب پروردگارت، پس از تردید کنندگان مباش.»
این آیه، با بیان یک نمونه‌ی شگفت‌انگیز، تعجب و شگفتی در مورد مسأله‌ای را که کمتر شگفت‌آور بود، دلیل قاطعی در برابر مسیحیان قرار داد و آنان را بی‌جواب گذاشت. وقتی رسول اکرم ﷺ مجادله‌ی نیکو و موعظه‌ی حسنه را در آنان چندان کارساز نیافت، آنها را بنا به دستور خداوند، به مباحله فرا خواند؛ خدای متعال به آن حضرت ﷺ فرمود:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ﴾ ﴿٦١﴾

(آل عمران: ۶۱)

«هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره‌ی مسیح) به تو رسیده است (باز) کسانی با تو به ستیز پرداختند، بدیشان بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم فرزندان خود را فرا خوانید، و ما خود را آماده می‌سازیم و شما هم خود را آماده سازید، سپس دست دعا به سوی خدا برمی‌داریم و نفرین خدا را برای دروغگویان تمنا می‌نماییم.»

رسول اکرم ﷺ برای اجرای این فرمان الهی، به همراه حسن و حسین و فاطمه ﷺ بیرون شد و به آنها فرمود: «هرگاه من، دعا کردم، شما آمین بگویید». مسیحیان نجزان با یکدیگر مشورت و رایزنی کردند و از آنجا که در مورد حقانیت رسول اکرم ﷺ شک نداشتند و به یقین می‌دانستند که هرگاه پیامبری، با قومی مباحله نماید، حتماً آن قوم، هلاک می‌شوند؛ لذا ترسیدند و از مباحله و لعن و نفرین، خودداری نمودند و گفتند: هر حکمی که می‌خواهی، درباره‌ی ما صادر کن. رسول اکرم ﷺ نیز با آنان بر سر دو هزار جامه، مصالحه نمود و قرار بر

آن شد که یک هزار دست لباس را در ماه رجب به عنوان جریمه پردازند و هزار دست دیگر را در ماه صفر.

بدین سان سبب اصلی نزول این آیه روشن گردید و واضح گشت که نازل شدن آیه‌ی مباحله، هیچ ربطی به امامت علی بن ابی طالب علیه السلام ندارد. بنده در کتاب سیرت علی بن ابی طالب علیه السلام، این موضوع را شرح و بسط داده‌ام که می‌توانید به آن مراجعه نمایید.

آثار تربیت خانوادگی بر حسن بن علی علیه السلام

حسن بن علی علیه السلام در خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و به دست پدر بزرگش و نیز تحت نظر پدر و مادرش، پرورش یافت و مفاهیم و ارزشهای اسلامی را از پدر بزرگ و والدینش فرا گرفت. این موقعیت، تأثیر بسزایی در شکل‌دهی شخصیت توانمند حسن علیه السلام داشت و باعث شد که بر دستورات و آموزه‌های اسلام، پایبند گردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: (الناس معادن كمعادن الفضة والذهب، خيارهم في الجاهلية خيارهم في الإسلام) یعنی: «مردم، همانند معادن نقره و طلا هستند؛ آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند». کان وجودی حسن بن علی علیه السلام کم نظیر است؛ چراکه آن بزرگوار در جاهلیت پرورش نیافت؛ بلکه در خانه‌ی نبوت رشد و نمو نمود و همین، راز سیادت و آقایی اوست. خلاصه اینکه حسن بن علی علیه السلام از آنچنان اصالت و تربیت خانوادگی‌ای، برخوردار بود که هیچ کس از آن برخوردار نشده و نخواهد شد. زیرا پدر بزرگش، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم؛ پدرش، علی بن ابی طالب علیه السلام؛ مادرش، فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها و مادر بزرگش، خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها بودند. پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علی علیه السلام عهده‌دار تربیت حسن و حسین گردید و تعلیم و تربیت آنان را مستقیماً تحت نظر گرفت. امیرالمؤمنین علی علیه السلام ویژگی‌های یک مربی کامل را در خود داشت و شکی نیست که کنه فرموده‌ی الهی را دریافته بود که فرموده است:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوًا أَنفُسِكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ
عَلَيْهَا مَلَكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ

(تحریم: ۶)



«ای مؤمنان! خود و خانواده‌ی خویش را از آتش دوزخی برکنار دارید که افروزینه‌ی آن انسانها و سنگها هستند. فرشتگانی بر آن گمارده شده‌اند که خشن و سختگیر، و زورمند و توانا هستند. از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است، نافرمانی نمی‌کنند و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند.»

ویژگی‌ها و شرایط لازم برای یک پدر مری

۱- درک اهمیت تعلیم و تربیت و توجه ویژه به این موضوع:

علی علیه السلام توجه ویژه‌ای به تعلیم و تربیت فرزندانش حسن و حسین داشت و آستین همت را برای تعلیم و تربیت آنان بالا زده بود و بدین موضوع، اهمیت ویژه‌ای می‌داد و در این راستا به خاطر رضای خدا می‌کوشید تا آنها را بر اساس رهنمودهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بر مبنای اطاعت و بندگی الله جل جلاله پرورش دهد.

۲- الگوسازی برای فرزندان:

اگر وجود الگوی نیک و نمونه، مهم‌ترین مسأله در امر تربیت نباشد، حداقل یکی از مهم‌ترین مسایل در زمینه تعلیم و تربیت می‌باشد و این، ریشه در طبیعت و فطرت انسان دارد که می‌کوشد در زندگی‌اش، الگویی داشته باشد که از او الگوبرداری نماید. ابن خلدون می‌گوید: «تقلید و الگوبرداری کودک در سن پنج یا شش سالگی شدت می‌یابد و تا پایان دوران کودکی به صورت تدریجی و معتدلانه‌ای استمرار می‌یابد.»

۳- مهر و عطوفت و نرمی در جریان تربیت:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مهرورزی و بردباری آراسته بود و رفتاری نرم و محبت‌آمیز با حسن و حسین رضی الله عنهما داشت و منزلت و جایگاه آنان در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها را می‌دانست.

۴- میانه‌روی و اعتدال در برخورد با فرزندان و رعایت عدالت در میان آنان:

این ویژگی علی علیه السلام آنجا نمایان می‌گردد که در واپسین لحظات حیاتش و در زمانی که شربت آرزویش را سر می‌کشید و به مقام شهادت نزدیک می‌شد، فرزندان و یارانش را

نصیحت نمود و در تعلیم، تربیت و راهنمایی آنان، از آموزه ها و رهنمودهای قرآنی بهره گرفت؛ چنانچه خدای متعال، می فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿۱۳۰﴾ وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهَنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفَصَّلَهُ فِي غَمٍّ مِّنْ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ ﴿۱۳۱﴾﴾

(لقمان: ۱۳، ۱۴)

«(یادآور شو) زمانی را که لقمان در حال نصیحت و اندرز به پسرش، به او گفت: پسر عزیزم! چیزی را با خدا انباز مکن؛ شرک، واقعاً ستم بزرگی است. ما، به انسان درباره ی پدر و مادرش سفارش کرده ایم (که در حق ایشان نیکی کند؛ بویژه در حق) مادر (که) بدو حامله شده و هر دم، به ضعف و سستی تازه ای دچار گشته است. پایان دوران شیرخوارگی او، دو سال است (و در این دو سال نیز کودک، شیره ی جان مادر را می مکد. لذا سفارش ما به انسان این است که) هم سپاس گزار من باش و هم سپاس گزار پدر و مادرت. (و بدان که) بازگشت، به سوی من است.»

از این رهنمود قرآنی در می یابیم که پدران، باید توجه ویژه ای به تربیت فرزندانشان داشته باشند و این، همان چیزی است که در زندگی امیرمؤمنان علیه السلام نمایان گردید؛ چراکه او، همواره می کوشید دستورات خداوند تعالی را اجرا نماید و از نواهی اش دوری نماید. آنچه بیان شد، مهم ترین صفات و ویژگی های امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که کمک شایانی به او در تربیت حسن و حسین رضی الله عنهما نمود.

تأثیر جامعه بر تربیت و شکل گیری شخصیت حسن علیه السلام

محیط اجتماعی افراد، تأثیر به سزایی در شکل گیری شخصیت آنان دارد. حسن بن علی علیه السلام در دوران صحابه رضی الله عنهم و هم زمان با کسانی زیست که به دست رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرورش یافتند و جامعه ی آنان، آکنده از فضیلت، تقوا، شایستگی و ویژگی هایی بود که آن را از تمام جوامع، متمایز و برجسته گردانید. در جامعه ای که صحابه رضی الله عنهم می زیستند، توجه ویژه ای به فراگیری علم و دانش و عمل به کتاب و سنت، مبدول می گردید. از این رو حسن علیه السلام بهره ی وافری از جامعه ی وارسته و برجسته ی خویش برد. چراکه جمع زیادی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه زندگی می کردند و تعدادشان در مدینه، پس از وفات رسول

اکرم علیه السلام نیز زیاد بود. بنابراین جامعه‌ای که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آن زیست و هسته‌ی نخست آن به دست توانای آن بزرگوار شکل گرفت تا به انسان‌ها خیر و نیکی برساند، بهترین جامعه‌ای است که هیچ‌یک از جوامع بشری، قابل مقایسه با آن نیست. جامعه‌ی مدینه، شاهد نزول وحی بود و همواره در ارتباط مستقیم با صاحب دعوت قرار داشت و این امر، باعث شد تا آثار روانی و مفاهیم ایمانی ارائه شده از سوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله در یکایک صحابه رضی الله عنهم نهادینه گردد و آثار روحی و تربیتی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آنان نمایان شود. بنابراین جامعه‌ی مدینه، دل روان مردم را به سوی خود می کشانید و بر گفتار و رفتار آنان اثر می نهاد. چنانچه تأثیر زیادی در شکل‌گیری پرورشی و علمی حسن مجتبی علیه السلام به جای گذاشت.

مبحث چهارم

حسن بن علی در دوران خلفای راشدین

حسن بن علی در دوران خلافت ابوبکر صدیق

حسن و حسین رضی الله عنهما از منزلت و جایگاه ویژه‌ای نزد خلفای راشدین برخوردار بودند. ابوبکر، عمر، عثمان و علی، آن دو را خیلی دوست داشتند و با آنان به نیکی رفتار می‌کردند. عقبه بن حارث می‌گوید: چند روز پس از وفات رسول اکرم همراه ابوبکر پس از نماز عصر بیرون شدم و علی در کنار ابوبکر راه می‌رفت. گذر ابوبکر به حسن بن علی افتاد که مشغول بازی با بچه‌ها بود. ابوبکر او را روی گردنش گذاشت و گفت: «قسم می‌خورم که شبیه پیامبر است، نه شبیه علی». و علی لبخند می‌زد.^۱

حسن بن علی از رفتار و سیرت ابوبکر صدیق بسیار متأثر بود و از این رو نام یکی از فرزندانش را ابوبکر نهاد. روشن است که هیچکس نام شخص دیگری را بر فرزندش نمی‌گذارد مگر آنکه آن شخص را خیلی دوست داشته باشد. حسن از ابوبکر صدیق و دوران خلافتش، چه در حیات ابوبکر و چه پس از آن، چیزهای زیادی یاد گرفت؛ از جمله:

موضع ابوبکر در قبال فاجعه‌ی وفات رسول خدا

ابن رجب می‌گوید: زمانی که رسول خدا از دنیا رفت، مسلمانان را اضطراب و آشفتگی شدیدی دربرگرفت؛ عده‌ای از آنان به حدی حیران و سرگشته شدند که توان روحی و فکریشان از هم پاشید و به کلی قاطی کردند؛ فشار مصیبت بر بعضی هم به اندازه‌ای بود که توان ایستادن نداشتند و زیر بار اندوه خمیده گشتند؛ زبان برخی نیز چنان از این فاجعه‌ی بزرگ بند آمد که اصلاً نمی‌توانستند سخن بگویند؛ باور این مصیبت برای برخی به قدری شدید بود که به کلی منکر وفات رسول خدا شدند!^۲

ابن اسحاق می‌گوید: «با وفات رسول خدا مصیبت بزرگی بر مسلمانان وارد شد؛ فرموده‌ی ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها درباره‌ی مصیبت رحلت پیامبر اکرم چنین به من رسیده که: (با وفات رسول خدا برخی از عرب‌ها از دین برگشتند؛ یهودیان و نصاری

۱- نسب قریش (۲۳/۱)؛ بخاری (۹۳/۵).

۲- لطائف المعارف، ص ۱۱۴

گردن کشی کردند و نفاق و تزویر پدیدار شد؛ مسلمانان، با از دست دادن پیامبرشان همچون گوسفندانی شده بودند که در شبی تار و بارانی چوپانی نداشتند.^۱

قاضی ابوبکر بن العربی می گوید: «... با مرگ رسول خدا ﷺ وضعیتی آشفته و پریشان به وجود آمد؛ کمر مسلمانان شکست و بزرگ‌ترین مصیبت بر آنان وارد شد؛ علی رضی الله عنه در خانه‌ی فاطمه رضی الله عنها سر به زانوی غم نهاد؛ زبان عثمان رضی الله عنه به خاطر این مصیبت بند آمد و عمر رضی الله عنه چنان قاطی کرد که پرت و پلا می‌گفت و این کلمات بر زبانش جاری بود که: (رسول خدا ﷺ نمرده است؛ بلکه چون موسی علیه السلام به میعاد پروردگارش رفته و قطعاً باز می‌گردد و دست و پای کسانی را که می‌گویند ایشان وفات کرده‌اند، می‌برد.)^۲ زمانی که خبر وفات رسول خدا ﷺ به ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسید، بلافاصله خودش را از سنجح به مدینه رساند، به مسجد رفت و بی‌آن که با کسی سخن بگوید، وارد حجره‌ی عایشه رضی الله عنها شد و به سراغ رسول خدا ﷺ رفت و دید که بُردی یمنی (پاچه‌ای کتانی) به روی آن حضرت رضی الله عنه کشیده‌اند؛ ابوبکر رضی الله عنه پاچه را از صورت رسول خدا ﷺ کنار زد، ایشان را بوسید و گریست و رو به جسد مبارک فرمود: «پدر و مادرم، فدایت؛ به خدا سوگند که خداوند، تو را دو بار نمی‌میراند؛ موتی که برایت مقدر بود، فرا رسید.»^۳ ابوبکر رضی الله عنه به مسجد رفت؛ عمر رضی الله عنه ایستاده بود و می‌گفت که رسول خدا ﷺ نمرده است... ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای عمر! بنشین.» اما عمر رضی الله عنه هم چنان با فریاد و اضطراب سخن می‌گفت. ابوبکر رضی الله عنه برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند، چنین فرمود: «کسی که محمد رضی الله عنه را عبادت می‌کرده، بداند که محمد رضی الله عنه وفات کرده و هر کس، خدای متعال را می‌پرستیده، بداند که خداوند، زنده است و هرگز نمی‌میرد.» و سپس آیه‌ی ۱۴۴ سوره‌ی آل‌عمران را تلاوت نمود که:

﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ

أَنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ ۚ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا ۗ

وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿۱۴۴﴾

۱- ابن‌هشام (۳۲۳/۴)

۲- القواصم من العواصم، ص ۳۸

۳- بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی ۴۴۵۲

«محمد، تنها پیامبر است و پیش از او پیامبرانی آمده‌اند و رفته‌اند؛ پس آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، به عقب برمی‌گردید (و اسلام را رها می‌کنید)؟ و هر کس به عقب بازگردد (و کافر شود)، کوچک‌ترین زبانی به خداوند نمی‌رساند؛ و خداوند به سپاس گزاران پاداش خواهد داد.»

پس از سخنرانی ابوبکر رضی الله عنه مردم، باورشان شد که واقعاً رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرده‌است و پس از آن، زار گریستند.^۱

ابوبکر رضی الله عنه به استناد آیات قرآن، در جملاتی کوتاه مردم را از گیجی و سرگشتگی بیرون آورد و به زیبایی، فهم و شناخت درستی درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و وفات آن حضرت به مردم ارائه داد و برایشان تشریح نمود که تنها خدای یگانه و همیشه‌زنده، سزاوار عبادت است و بس. ابوبکر رضی الله عنه به مردم فهمانید که اسلام پس از وفات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نیز همچنان پابرجا و ماندگار است.^۲ ابوبکر رضی الله عنه ماندگاری اسلام را چنین بیان نمود که: «همانا دین خداوند، پابرجاست و کلمه و شریعت الهی والا و کامل؛ خدای متعال، ناصران دینش را یاری می‌رساند و دینش را عزت و سرافرازی می‌بخشد؛ اینک کتاب خدا در میان ما است؛ همان کتابی که نور است و مایه‌ی هدایت و بهبودی دل‌ها از گمراهی‌ها؛ کتابی که حلال و حرام را بیان نموده و هدایت‌گر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بوده است. به خدا سوگند ما از این نمی‌هراسیم که خلق خدا از هر سو برای جنگ با ما جمع شوند؛ چراکه شمشیرهای الهی (شمشیرهای مؤمنان مجاهد)، از غلاف بیرون است و ما هرگز آن را به زمین نمی‌گذاریم؛ بلکه همان‌طور که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله جهاد کردیم، پس از این نیز با مخالفان دین خدا خواهیم جنگید؛ پس هر کس سر بتابد و سرکشی کند، به خود ستم کرده است.»^۳

وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله مصیبتی بزرگ و آزمایشی سخت بود که در خلال آن مصیبت دردناک و پس از آن، شخصیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عنوان رهبری بی‌نظیر و پیشوایی بی‌مثال جلوه نمود.^۴ انوار یقین‌چنان در دل ابوبکر رضی الله عنه تابید که حقایق ایمانی در سراسر وجودش جای گرفت و حقیقت بندگی، حقیقت نبوت و حقیقت مرگ را برایش نمایان کرد تا حکمت و فرزانه‌گیش در آن وضع بحرانی پدیدار گردد و بتواند مردم را به سوی توحید سوق

۱- بخاری، کتاب فضائل الصحابة، شماره ۳۶۶۸

۲- استخلاف ابی‌بکر الصدیق، نوشته‌ی جمال عبدالهادی، ص ۱۶۰

۳- دلائل النبوة از بیهقی (۲۱۸/۷)

۴- ابوبکر رجل الدولة، نوشته‌ی مجدی حمدی، ص ۲۵

دهد و بگوید: «هر کس خدا را پرستش می کرده، پس بداند که خدا، همیشه زنده است و هرگز نمی میرد.» و توحید که هنوز در دل یاران پیامبر ﷺ تازه و راسخ بود، به اندک اشاره و یادآوری ابوبکر صدیق ﷺ برانگیخته شد و آنان را به حقیقتی بازگردانید که به خاطر مصیبت وفات پیامبر ﷺ از یاد برده بودند.^۱ عایشه ی صدیقه رضی الله عنها می فرماید: «به خدا سوگند که مردم، این آیه را فراموش کرده بودند تا این که ابوبکر ﷺ این آیه را تلاوت کرد و گویا مردم، آیه را از ابوبکر شنیدند...»^۲.

شکی نیست که این ماجرا، در حافظه ی حسن ﷺ ماند و یکی از درس ها و آموزه های ماندگار در ذهنش گردید. زمانی که رسول خدا ﷺ دار فانی را وداع گفت، حسن ﷺ، هفت یا هشت ساله بود. چنین سن و سالی، دوران رشد و باروری حافظه ی کودک است و ذهن کودک در این دوران، همچون ذره بینی است که تمام تصاویر و صحنه هایی را که مشاهده می نماید، با تمام جزئیات آنان، به حافظه می سپارد. حسن ﷺ، در آن زمان کودک تیزهوش و زرنگی بود که تمام رخدادهای آن دوران را به خاطر سپرد و آن چنان فهم و درک شایانی داشت که به تمام مسایل پی می برد. از اینرو جزئیات رویکرد ابوبکر صدیق ﷺ در ماجرای جانسوز وفات رسول خدا ﷺ را به یاد داشت و از این رو شدیداً تحت تأثیر عملکرد ابوبکر و موضع ارزنده و بی نظیرش در شرایط بحرانی وفات پیامبر اکرم ﷺ قرار گرفت و همین، یکی از زمینه های محبت وافرش به ابوبکر ﷺ گردید و باعث شد که نام یکی از پسرانش را ابوبکر بگذارد.

ماجرای سقیفه ی بنی ساعده

پس از آنکه صحابه واقعت وفات رسول خدا ﷺ را باور نمودند، انصار در سقیفه ی بنی ساعده در روز دوشنبه ۱۲ ربیع الاول سال ۱۱ هجری گرد آمدند تا از میان خود کسی را به جانشینی رسول خدا ﷺ برگزینند.^۳

انصار ﷺ پیرامون رئیس خزر جیان سعد بن عباده ﷺ جمع شدند؛ خبر اجتماع انصار در سقیفه ی بنی ساعده به مهاجرین رسید که با ابوبکر ﷺ برای انتخاب جانشین پیامبر ﷺ گرد

۱- استخلاف أبي بكر الصديق، ص ۱۶۰

۲- بخاری، کتاب الجنائز، شماره ی ۱۲۴۱

۳- التاریخ الإسلامی (۲۱/۹)

آمده بودند.^۱ برخی از مهاجران گفتند: بیاید با هم نزد برادران انصار برویم که آنان نیز در این امر، حق و سهمی دارند.^۲ عمر رضی الله عنه می گوید: «... سپس به راه افتادیم و در سقیفه‌ی بنی ساعده به جمع انصار پیوستیم؛ آنان در آنجا گرد آمده بودند و شخصی جامه به خود پیچیده، در میانشان بود (که به خاطر پوششی که داشت، شناخته نمی شد). پرسیدم: او کیست؟ گفتند: سعد بن عباد رضی الله عنه است. گفتم: او را چه شده (که چنین خودش را در لباس پیچیده)؟ گفتند: به شدت بیمار است. ما نیز در میان انصار نشستیم. پس از اندکی شخصی از آنان برخاست و پس از حمد و ثنای الهی چنین گفت: «ما ناصران دین خداییم و دسته‌ای بزرگ از اسلام؛ و شما نیز ای گروه مهاجران! جماعتی از ما مسلمانان هستید؛ اما عده‌ای از قوم و قبیله‌ی شما آمده‌اند تا ما را از اساس حذف کنند و سهم و حق ما را از خلافت نادیده بگیرند.» زمانی که آن شخص سکوت کرد، من آهنگ آن کردم تا در حضور ابوبکر رضی الله عنه سخنی بگویم که در پاسخ آن شخص آمده کرده بودم؛ اما تا حدودی در حضور ابوبکر رضی الله عنه مدارا می کردم. هنگامی که خواستم سخن بگویم، ابوبکر رضی الله عنه که صبر و حوصله‌ی بیشتری از من داشت، مرا به صبر و خودداری واداشت و سپس خود شروع به سخن نمود. به خدا سوگند ابوبکر رضی الله عنه هیچ سخنی بر زبان نیاورد مگر که سنجیده تر و آراسته تر از سخنانی بود که من قصد گفتنش را داشتم. او (در بخشی از سخنانش) چنین گفت: «آنچه، از فضایل و خوبی‌هایتان بیان کردید، قطعاً سزاوار و شایسته‌ی آن هستید. اما امر خلافت جز برای قریشیان مقرر نشده که قریش از لحاظ نسب و جایگاه قبیله‌ای از همه برتر است. من برای شما یکی از این دو نفر را می‌پسندم؛ با هر کدامشان که می‌خواهید، بیعت کنید.» و سپس دست من و ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه را گرفت. ابوبکر رضی الله عنه در آن وقت بین من و ابو عبیده رضی الله عنه نشسته بود. من هیچ یک از سخنان ابوبکر رضی الله عنه را ناپسند نپنداشتم جز همین سخن را که عهده‌داری خلافت را برای من پیشنهاد نمود؛ زیرا به خدا سوگند که من، این را بیشتر دوست داشتم که گردنم زده شود و به من پیشنهاد امارت بر قومی که ابوبکر رضی الله عنه در میانشان بود، داده نشود. چرا که اگر گردنم زده شود، در معرض معصیت قرار نمی‌گیرم...».

۱- عصر الخلافة الراشدة از عمری، ص ۴۰

۲- مرجع سابق، همان صفحه

شخصی از انصار گفت: «من، چون خرمابنی^۱ هستم که سرد و گرم روزگار چشیده (و بنا بر تجربه و جایگاه خود پیشنهادی دارم که قابل تصویب و اجراست)؛ یک نفر از ما (انصار) به عنوان امیر تعیین شود و یک نفر هم از شما ای قریشیان!» (عمر رضی الله عنه) می گوید: «همه بالا گرفت و سر و صدا به راه افتاد. من از آن ترسیدم که اختلاف در میان مردم گسترش یابد؛ بنابراین گفتم: ای ابوبکر! دستت را دراز کن و او نیز دستش را دراز کرد و با او بیعت کردم و مهاجران و انصار نیز با او بیعت نمودند»^۲.

در روایت احمد رحمه الله چنین آمده است: ... ابوبکر رضی الله عنه سخن گفت و تمام آیات و احادیثی را که در فضیلت انصار آمده، بیان نمود و گفت: «می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: (لو سلكَ النَّاسُ وادياً و سلكتَ الأنصارُ وادياً سلكتُ وادی الأنصار) یعنی: «اگر همه ی مردم، راهی را در پیش بگیرند و انصار، راه دیگری را؛ من به راه انصار می روم.» تو ای سعد بن عباده! نشسته بودی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: (قریش، ولأه هذا الأمر فبیر النَّاسِ تبع لیرهم و فاجر النَّاسِ تبع لفاجرهم) یعنی: «قریش، والیان و صاحبان این امر (زامداری امور مسلمانان) هستند؛ بنابراین بهترین مردم، از شایسته ترین آنها به نیکی پیروی می کند و بدترین و تبهکارترینشان نیز پیرو تبهکار و فاجر ایشان می باشد.» سعد بن عباده رضی الله عنه گفت: «راست می گویی. ما، وزیر هستیم و شما امیر»^۳.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه هیچ میل و رغبتی به امارت و ریاست نداشت. بی رغبتی ابوبکر رضی الله عنه برای پذیرش مسؤولیت خلافت، از سخنرانیش نمایان می گردد که در مورد قبول این مسؤولیت فرموده است: «به خدا سوگند که هیچ شب و روزی، آزمند امارت نبودم و هیچ گاه به آن رغبت نداشتم و هرگز - نه در نهان و نه آشکارا - از خدا نخواستم که مرا بر مسند امارت بنشانند. بلکه همواره از این می ترسیدم که مبادا به این آزمایش مبتلا شوم. من، در امارت (و فرمانروایی) هیچ آرامشی نمی بینم و آن را مسؤولیت بزرگی می دانم که بر گردنم نهاده شده و خود را در قبال آن ناتوان می دانم مگر آنکه خدای متعال، یاریم رساند و توانم بخشد تا از

۱- در متن، چنین آمده است: أنا جذیلها المحکک و عذیقها المرجب؛ جذیل و عذیق، به چوب ضخیمی گفته می شود که در میانه ی پشت شتر نصب می کنند تا بر آن تکیه دهند و مرجب، کنایه از برجستگی و سرآمد بودن، دارد. [مترجم]

۲- بخاری، کتاب الحدود، شماره ی ۶۸۳۰

۳- مسند أحمد (۵/۱)؛ الخلافة و الخلفاء از بهنساوی، ص ۵۰

عهدی این مسؤولیت بر آیم؛ اما باز هم دوست دارم که افرادی قوی تر از من به جایم بر این جایگاه می نشستند.»^۱

ابوبکر رضی الله عنه بارها در دوران خلافتش خواست تا در صورت وجود هرگونه مخالفتی از سوی مسلمانان نسبت به خلافتش، از این مسؤولیت کناره گیری نماید و بلکه بارها مردم را به این خاطر قسم داد تا در صورت وجود نارضایتی، از کارش استعفا دهد. باری خطاب به مردم فرمود: «ای مردم! شما را به خدا سوگند که اگر کسی از شما پیشیمان است که با من بیعت نموده، برخیزد (و بیعتش را پس بگیرد). علی بن ابی طالب رضی الله عنه در حالی که با خود شمشیری داشت، برخاست و به ابوبکر رضی الله عنه نزدیک شد؛ یک پایش را بر پله‌ی منبر نهاد و گفت: «به خدا سوگند که ما بر تو نمی شوریم و تو را کنار نمی زنیم؛ تو کسی هستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را (برای نماز) جلو کرد. پس چه کسی به خود جسارت می دهد که تو را پس بزند؟!»^۲

همه‌ی اینها، حقایقی است که حسن رضی الله عنه بر خلاف ادعای برخی، از ماجرای سقیفه فرا گرفت. ابوبکر رضی الله عنه تنها کسی نبود که به خلافت و عهده‌داری مسؤولیت‌های سنگین رغبتی نداشت؛ بلکه بی رغبتی به پُست‌ها و مسؤولیت‌ها، ویژگی مسلمانان آن دوره و آمیخته با روح و روانشان بود. بنابراین اندکی دقت نظر در گفتگویی که در سقیفه‌ی بنی ساعده جریان یافت، این نکته را روشن می سازد که گفتمان سقیفه، از چارچوب بی رغبتی صحابه رضی الله عنهم نسبت به دنیا، بیرون نبوده است. علاوه بر این گفتمان سقیفه، بیان گر اشتیاق وافر انصار رضی الله عنهم به تداوم و ماندگاری دعوت اسلامی در آینده و رایزنی در این باره می باشد؛ سقیفه، آمادگی انصار و بلکه تمام صحابه را برای ادامه‌ی جان‌فشانی در راه خدا نمایان می کند. انصار رضی الله عنهم آن هنگام که اطمینان یافتند با روی کار آمدن ابوبکر رضی الله عنه دعوت اسلامی تداوم می یابد، در بیعت و بستن پیمان با ابوبکر رضی الله عنه درنگ نکردند. با وجودی که ماجرای سقیفه، نمادی از وحدت و یک پارچگی صحابه رضی الله عنهم می باشد، برخی بدون بررسی دقیق و علمی گفتمان سقیفه، چنین می پندارند و می نگارند که صحابه رضی الله عنهم در سقیفه با هم اختلاف پیدا کردند. بدون تردید چنین پنداری، با روح آن دوره و امید و آرزوهایی که صحابه برای تداوم اسلام داشتند، هیچ گونه سازگاری و تطابقی نمی یابد. اگر این پندار را بپذیریم که گردهمایی اصحاب در سقیفه، به

۱- المستدرک (۳/۶۶)؛ حاکم رحمه الله این روایت را صحیح دانسته و ذهبی رحمه الله نیز در صحت روایت با او موافق است.

۲- الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۱۰۸

دودستگی مهاجرین و انصار انجامیده است، این پرسش ایجاد می‌شود که انصار با آنکه اهل مدینه بودند و از لحاظ توانایی و آمادگی برای رویارویی با مخالفشان در سطح بالایی قرار داشتند، چگونه به نتیجه‌ی سقیفه‌ی بنی‌ساعده تن دادند و با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند؟! و چگونه امکان دارد انصار، آن‌گونه که برخی پنداشته‌اند با مهاجران اختلاف پیدا کنند و در عین حال به خلافت ابوبکر رضی الله عنه تن دهند و حاضر شوند در لشکرش به شرق و غرب گسیل شوند و برای تثبیت ارکان و پایه‌های خلافتی که ابوبکر رضی الله عنه در رأس آن قرار داشت، مجاهده و جان‌فشانی نمایند؟!^۱ بازخوانی تاریخ آن دوران، بیانگر اشتیاق و تلاش وافر انصار رضی الله عنهم برای اجرا و انجام سیاست‌های خلیفه و از جمله جهاد با مرتدان (ازدین برگشتگان) می‌باشد. هیچ یک از انصار و بلکه هیچ یک از مسلمانان از بیعت با ابوبکر رضی الله عنه امتناع نکرد. پیمان برادری مهاجرین و انصار، بسی بزرگ‌تر و فراتر از تخیلات و گمان‌های کسانی است که با نگارش و پردازش روایاتی دروغین و مغرضانه می‌کوشند تا چنین وانمود کنند که مهاجران و انصار با هم اختلاف پیدا کردند^۲ یا ادعا نمایند که ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده، دسیسه‌ای از پیش طراحی شده بود که بر روح و روان حسن بن علی رضی الله عنه آثار منفی و ناخوشایندی نهاد.^۳

حقیقتی که حسن بن علی رضی الله عنه به آن دست یافت، این بود که بر خلاف پندار یا ادعای برخی از اراجیف پردازان، هیچ‌گونه بحران و اختلاف کوچک و بزرگی بر سر مسأله‌ی خلافت به وجود نیامده و تاریخ، هیچ گزارش قابل اعتماد و صحیحی ارائه نداده که بر دسیسه و هم‌دستی ابوبکر و عمر و ابو عبیده رضی الله عنهم در جریان سقیفه‌ی بنی‌ساعده دلالت نماید و اساساً اصحاب رضی الله عنهم ترس‌اتر و خداترس‌تر از آن بودند که چنین دسیسه‌ای نمایند تا قدرت و خلافت را در دست بگیرند.

بیشتر سخن حسن بن علی رضی الله عنه را آوردیم که به یادگیری نماز از رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره نمود. آری! حسن رضی الله عنه در مسجدالنبی صلی الله علیه و آله رفت و آمد داشت و از این رو به یاد داشت که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دوران بیماری‌اش ابوبکر رضی الله عنه را برای امامت نماز جلو کرده بود و نیز از چند و چون به خلافت رسیدن ابوبکر رضی الله عنه آگاه بود. بنابراین باور و اعتقاد حسن بن علی رضی الله عنه در

۱- مرجع سابق، ص ۱۰۹

۲- مرجع سابق، همان صفحه

۳- نمونه‌ای از این تلاش نابجا را می‌توانید در کتاب حیاة الإمام الحسن، نوشته‌ی باقر شریف قرشی، (۱/۱۲۳ تا ۱۳۹) ببینید.

مورد خلافت ابوبکر رضی الله عنه همان عقیده‌ی اهل سنت بوده و با توجه به پیشینه‌ی درخشان ابوبکر رضی الله عنه و نیز پیش‌نمازی وی در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خلافت صدیق رضی الله عنه را درست و شرعی می‌دانسته است. حسن رضی الله عنه با نگاهی تیزبینانه به جریان امامت ابوبکر رضی الله عنه در روزهای پایانی حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، فرمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در مورد امامت ابوبکر رضی الله عنه نوعی اشاره بدین نکته دانست که ابوبکر رضی الله عنه بیش از همه شایسته‌ی خلافت است. اهل سنت بر این اجماع کرده‌اند که ابوبکر رضی الله عنه بیش از همه سزاوار جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ چرا که فضیلت و پیشینه‌ی وی بر کسی پوشیده نیست و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در دوران حیات خویش، او را بر تمام صحابه مقدم قرار داد و امام جماعت نمود. صحابه رضی الله عنهم و از جمله حسن رضی الله عنه کنه این قضیه را دریافتند و بر خلافت ابوبکر رضی الله عنه اجماع کردند و هیچ‌یک از آنان، با خلافت ابوبکر رضی الله عنه مخالفت نورزید. عقیده‌ی ما، این است که امکان ندارد صحابه رضی الله عنهم بر گمراهی و ضلالتی، به اجماع و اتفاق نظر برسند. همه‌ی صحابه با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند و همواره از وی اطاعت و حرف شنوی داشتند و هیچ‌یک از آنان در مورد خلافت ابوبکر رضی الله عنه مخالفت نکرد.^۱ از سعید بن زید سؤال شد: «چه زمانی با ابوبکر رضی الله عنه بیعت شد؟» سعید پاسخ داد: «همان روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات نمودند؛ چرا که صحابه دوست نداشتند، مانده‌ی آن روز را در حالی سپری کنند که در جماعت نباشند».^۲

برخی از علما از قبیل: خطیب بغدادی^۳، ابوالحسن اشعری^۴، ابوالمعالی جوینی^۵ و ابوبکر باقلانی^۶، اجماع صحابه و سایر سرآمدان دینی اهل سنت و جماعت را در این باره نقل کرده‌اند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیش از هر کسی سزاوار و شایسته‌ی خلافت بوده است.^۷

حسن رضی الله عنه ارکان و پایه‌های خلافت اسلامی را شناخت و دریافت که خلافت اسلامی، بر اساس شورا و بیعت می‌باشد و مسلمانان بر این اجماع دارند که تشکیل خلافت، واجب است تا با تعیین خلیفه به امور مسلمانان رسیدگی شود، حدود و قوانین شرعی اجرا گردد و خلیفه،

۱- عقیده اهل السنة فی الصحابة (۲/۵۵۰)

۲- أباطیل یجب أن تمحی من التاریخ از ابراهیم شعوط، ص ۱۰۱؛ تاریخ طبری (۳/۲۰۷).

۳- نگا: تاریخ بغداد (۱۰/۲۳۰).

۴- الإبانة عن أصول الديانة، ص ۶۶.

۵- کتاب الإرشاد، ص ۳۶۱.

۶- الإنصاف فیما یجب إعتقاده و لایجوز الجهل به، ص ۶۵.

۷- عقیده أهل السنة و الجماعة فی الصحابة (۲/۵۵۰).

توانمندی‌های حکومت و مردم را برای گسترش دعوت اسلامی بکار بندد؛ برای حمایت دین و امت، جهاد را بپا دارد؛ حقوق مردم را تأمین کند و با عدالت و داد گستری، بیداد و ستم را ریشه کن کند و نیازهای ضروری آحاد جامعه را به خوبی برآورده سازد.^۱

به هر حال بزرگان و سرآمدان صحابه در سقیفه‌ی بنی ساعده با ابوبکر^{رضی الله عنه} بیعت کردند و روز بعد او را به عنوان خلیفه معرفی نمودند و بدین سان تمام امت، به طور عمومی با ابوبکر^{رضی الله عنه} بیعت کردند.^۲

حسن^{رضی الله عنه} از آنچه در سقیفه‌ی بنی ساعده گذشت، مجموعه‌ای از مبادی و قواعد حکومت دینی را آموخت که می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- تعیین خلیفه و کاردار از طریق انتخاب صورت می‌گیرد.
 ۲- بیعت، یکی از پایه‌ها و شیوه‌های انتخاب است که به حکومت، مشروعیت می‌بخشد.
 ۳- باید کسی را به عنوان خلیفه برگزید که دیانت و کفایتش در اداره‌ی امور، بیش از دیگران باشد؛ لذا سنجه‌ی صلاحیت در گزینش خلیفه، بر اساس ارزش‌های اسلامی، فردی و اخلاقی می‌باشد.

۴- خلافت، نباید موروثی باشد. به عبارت دیگر نباید مبنای انتخاب خلیفه را وراثت نسبی یا قبیله‌ای قرار داد.

۵- آنچه در سقیفه‌ی بنی ساعده در مورد شرافت قریش به میان آمد، مبتنی بر واقع‌نگری و دلایلی بود که باید به آن توجه می‌شد و اصلاً در انتخاب خلیفه هر شرافت و مسأله‌ای که با اصول اسلام تعارضی نداشته باشد، معتبر است و مورد توجه قرار می‌گیرد.

۶- فضای حاکم بر گفتمان سقیفه، بدور از هرج و مرج، دروغ، عهدشکنی و دسیسه‌گری بود و چنان سلامت و امنیتی در خود داشت که می‌توان آن را فرایند گردن نهادن صحابه در برابر نصوص شرعی دانست؛ چراکه نصوص شرعی، به عنوان اصول مذاکره بر گفتمان سقیفه حاکم شده بود.^۳

حسن بن علی^{رضی الله عنه} رهنمودهای نبوی و خلفای راشدین^{رضی الله عنهم} را به خوبی فرا گرفت؛ از اینرو هنگام واگذاری خلافت به معاویه^{رضی الله عنه} این شرط را برای وی مطرح کرد که همواره به کتاب و

۱- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص ۱۶۳.

۲- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص ۶۶.

۳- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص ۲۵۶.

سنت و روش خلفای راشدین علیهم السلام پایبند باشد. بدین سان واضح می گردد که حسن علیه السلام علم و دانش دقیقی از چند و چون خلافت در دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه داشته است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از آنکه مسؤولیت خلافت را بر عهده گرفت، خطبه‌ی شکوهمندی ایراد نمود که هر چند مختصر و کوتاه بود، ولی از باارزش‌ترین خطبه‌های اسلامی به شمار می آید؛ چراکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه در آن، به بیان اصول عدالت‌گستری و مهرورزی در تعامل میان حکومت و مردم می پردازد و بر این تأکید می کند که اطاعت از ولی امر و کاردار مسلمانان، منوط به این است که او، فرمانبردار خدا و رسول باشد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در این خطبه به صراحت، نقش جهاد را در سرافرازی امت بیان می فرماید و از فحشا و بدکاری بر حذر می دارد که مایه‌ی فساد، فروپاشی و ازهم گسیختگی جامعه می باشد.^۱

حسن بن علی علیه السلام، از خلال سخنرانی ابوبکر صدیق رضی الله عنه و اتفاقات پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مهمترین شاخص‌های ساختار حکومت در آغاز دوران خلافت راشدین پی برد که از آن جمله می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- قرآن کریم و سنت نبوی، مصادر قانون‌گذاری در حکومت ابوبکر صدیق رضی الله عنه
 ابوبکر صدیق رضی الله عنه در بخشی از خطبه‌ای که ایراد فرمود، چنین گفت: «تا زمانی که از خدا و رسول اطاعت کردم، از من اطاعت کنید و هرگاه از اطاعت خدا و رسول سر تافتیم، پس نباید از من فرمانبرداری نمایید».

۲- نظارت همگانی بر حاکم، حق شهروندی مردم در حکومت اسلامی
 ابوبکر صدیق رضی الله عنه در خطابه‌اش به مردم چنین فرمود: «اگر نیک و درست عمل کردم، مرا یاری رسانید و اگر عملکردم نادرست بود، مرا اصلاح کنید».

۳- عدالت و برابری در میان مردم
 ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جمع مردم چنین فرمود: «کسی که در میان شما ضعیف (و حق‌باخته) است، نزد من قوی خواهد بود تا به خواست خدا حقش را به او بازگردانم و هر کس که در میان شما قوی است (و حق دیگران خورده) نزد من ضعیف خواهد بود تا به خواست خدا حق را از او بستانم (و به صاحب حق بازپس دهم)».

۴- صداقت و راستی، اساس تعامل حکومت و مردم

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در سخنرانش تصریح کرد که: «صدق و راستی، کمال امانت است؛ و دروغ، کمال خیانت».

صداقت و راستی، اساس تعامل حکومت و مردم، در دوران خلفای راشدین بود.

۵ - جهاد در راه خدا، اولویت خلافت اسلامی

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در بخشی از سخنرانی تاریخی خود در نخستین روز خلافتش چنین فرمود: «هیچ قومی، جهاد در راه خدا را ترک نکردند، مگر آنکه خدای متعال، آنان را به خفت و خواری کشاند».^۱ ابوبکر رضی الله عنه خلق و خوی مجاهدانه‌اش را در میادین نبرد کفر و ایمان، به طور مستقیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فراگرفته و حقیقت فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دریافته بود که فرموده است: (إِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعَيْنَةِ وَ أَخَذْتُمْ أَذْنَابَ الْبَقَرِ وَ رَضِيتُمْ بِالزَّرْعِ وَ تَرَكْتُمُ الْجِهَادَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ذُلًّا لَا يَنْزِعُهُ حَتَّى تَرْجِعُوا إِلَى دِينِكُمْ)^۲ یعنی: «هرگاه داد و ستد ربوی عینه را انجام دهید و دُم گاوها را بگیرید^۳ و به کشت و زراعت خرسند و راضی گردید و جهاد در راه خدا را رها کنید، خداوند، بر شما خواری و خفتی مسلط می‌کند که آن را از شما بر نمی‌دارد تا آنکه به دینتان باز گردید».

۶ - مبارزه با مفسد اجتماعی، اولویت دیگر خلافت اسلامی

ابوبکر رضی الله عنه با بیان اینکه پیامد گسترش فساد و بی‌بند و باری در جامعه، عذابی عمومی از سوی خدای متعال است، فرموده‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را یادآوری کرد که فرموده است: (لَمْ تَظْهَرِ الْفَاحِشَةُ فِي قَوْمٍ حَتَّى يَعلَنُوا بِهَا إِلَّا فَشَا فِيهِمُ الطَّاعُونَُ وَ الْأَوْجَاعُ الَّتِي لَمْ تَكُنْ مُضْتاً فِي أَسْلَافِهِمُ الَّذِينَ مَضَوْا...)^۴ یعنی: «هرگز فحشا و بدکاری در قومی به طور علنی نمایان نمی‌شود مگر آن که طاعون و بیماری‌هایی در میانشان شیوع می‌یابد که در گذشتگان نشان نبوده و سابقه نداشته است...».

۱- البداية و النهاية (۳۰۵/۶)

۲- سنن أبي داود، شماره‌ی ۳۴۶۲؛ آلبانی این حدیث را صحیح دانسته است.

۳- عینه، نوعی معامله‌ی ربوی است و منظور از گرفتن دم گاوها، چسبیدن به دنیا و کارهای دنیوی می‌باشد.

۴- صحیح ابن‌ماجه، از آلبانی (۳۷۰/۲)، شماره‌ی ۴۰۱۹

آنچه بررسی کردیم، شرحی بود بر سخنانی ابوبکر صدیق رضی الله عنه که در نخستین روز خلافتش ایراد کرد و سیاست‌های حکومتش را ترسیم و تبیین نمود. ابوبکر رضی الله عنه حدود مسؤولیت‌های حاکم را توضیح داد و به تبیین میزان رابطه‌ی حاکمیت و مردم پرداخت. در سخنانی ابوبکر رضی الله عنه مهم‌ترین ارکان تشکیل حکومت و ساز و کارهای اساسی، برای فرهنگ‌سازی در جامعه بیان شده است.

بیعت علی بن ابی طالب با ابوبکر

روایات صحیح، دال بر این است که زبیر بن عوام و علی بن ابی طالب رضی الله عنهما روز پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی در روز سه‌شنبه با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند. حسن رضی الله عنه در موقعیت‌های مختلف، پدرش را در کنار ابوبکر رضی الله عنه دیده و بدین سان به ارادت و خیرخواهی وی نسبت به خلیه پی برده بود. علی رضی الله عنه نه تنها هیچ‌گاه از ابوبکر رضی الله عنه جدا نشد و از جماعت وی نبرید، بلکه همواره مشاور ابوبکر رضی الله عنه بود و با او در تدبیر امور مسلمانان مشارکت می‌کرد. آری! علی رضی الله عنه در خلافت ابوبکر رضی الله عنه مشاور و رازدار وی بود و مسایل مسلمانان را ارزیابی می‌کرد و آنچه را به مصلحت مسلمانان بود، بر هر چیز دیگری ترجیح می‌داد. یکی از مهم‌ترین دلایل ارادت و خیرخواهی علی رضی الله عنه نسبت به ابوبکر رضی الله عنه و صیانت از خلافت و حفظ یکپارچگی امت، این است که وقتی ابوبکر رضی الله عنه تصمیم گرفت شخصاً به ذی‌القصره^۱ برود و فرماندهی لشکر اسلام را در جنگ با مرتدان بر عهده بگیرد، ابوبکر رضی الله عنه را از این کار بازداشت؛ چراکه خطرهای این راه زیاد بود و با هر گونه آسیبی که به ابوبکر رضی الله عنه می‌رسید، کیان اسلامی به خطر می‌افتاد.^۲ ماجرا بنا به روایت ابن عمر رضی الله عنهما از این قرار است: زمانی که ابوبکر رضی الله عنه رو به ذی‌القصره نهاد و بر اسبش سوار شد، علی رضی الله عنه افسار اسب ابوبکر رضی الله عنه را گرفت و فرمود: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! هیچ معلوم است کجا می‌روی؟ اینک همان چیزی را به تو می‌گویم که رسول خدا صلی الله علیه و آله روز احد فرمود: شمشیرت را در غلاف کن و ما را در غم و مصیبت از دست دادنت نشان و به مدینه بازگرد که به خدا سوگند اگر تو را از

۱- نام مکانی است.

۲- المرتضی نوشته‌ی ندوی، ص ۹۷

دست بدهیم، هرگز برای اسلام نظام و سامانی نخواهد ماند». و این چنین ابوبکر رضی الله عنه به پیشنهاد علی رضی الله عنه به مدینه بازگشت.^۱

اینک جای سؤال است که اگر علی رضی الله عنه از دل، به خلافت ابوبکر رضی الله عنه راضی نبود و بر خلاف میل درونی خود به بیعت با وی تن داده بود، پس چرا به ابوبکر رضی الله عنه چنین سخنانی گفت و او را به مدینه بازگردانید و این فرصت طلایی را از دست داد تا شاید برای ابوبکر رضی الله عنه اتفاقی می افتاد و فضا برای خلافت خودش مناسب می شد؟! یا حتی فراتر از این اگر علی رضی الله عنه با ابوبکر رضی الله عنه مشکلی داشت و می خواست برای همیشه از او راحت شود، می توانست آنگونه که رقیبان سیاسی بر ضد هم دسیسه می کنند، کسی را بفریبد تا ابوبکر رضی الله عنه را از پای درآورد و... اما قطعاً علی رضی الله عنه بزرگ تر از این حرفها بود و علاوه بر این، هیچ مشکلی با ابوبکر رضی الله عنه نداشت.^۲

حسن رضی الله عنه نظرخواهی ابوبکر رضی الله عنه از پدرش را در مورد جهاد با مرتدان به یاد داشت؛ ابوبکر رضی الله عنه از علی رضی الله عنه در مورد جهاد با مرتدان نظر خواست. علی رضی الله عنه پاسخ داد: «ای ابوبکر! اگر آنان را به حال خود بگذاری و از آنها هم چون رسول خدا صلی الله علیه و آله زکات نگیری، بر خلاف سنت و روش آن حضرت صلی الله علیه و آله عمل کرده ای». ابوبکر رضی الله عنه گفت: «مگر من نگفتم که به خدا قسم اگر ریسمانی را که (به عنوان زکات) به رسول خدا صلی الله علیه و آله می دادند، از من بازدارند، به خاطر آن، با آنها می جنگم»؟

شکی نیست که حسن رضی الله عنه بارها از زبان پدرش، تعریف ابوبکر و عمر رضی الله عنهما شنیده بود؛ از آن جمله اینکه علی رضی الله عنه فرموده است: «هیچکس، مرا از ابوبکر و عمر برتر نداند و گرنه حد تهمت را بر او اجرا می کنم». ^۳ همچنین علی رضی الله عنه در یکی از گفته هایش ابوبکر و عمر را برترین افراد این امت دانسته و گفته است: «آیا شما را از بهترین فرد این امت پس از ابوبکر و عمر باخبر نکنم؟» ^۴ علی رضی الله عنه صراحتاً فرموده است: «بهترین افراد این امت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر و عمر هستند». این روایت، به هشتاد طریق از علی رضی الله عنه نقل شده است.^۵

۱- البدایة و النهایة (۳۱۴/۶ و ۳۱۵)

۲- نگاه کنید به: المرتضی، نوشته ی ندوی، ص ۹۷

۳- فضائل الصحابة (۸۳/۱)؛ سند آن، ضعیف است.

۴- نگا: مسند احمد (۱۰۶/۱، ۱۱۰، ۱۲۷).

۵- نگا: منهاج السنة (۱۶۲/۳).

صله بن زفر عبسی می گوید: هر گاه، نزد علی علیه السلام یادی از ابوبکر رضی الله عنه به میان می آمد، می گفت: «از کسی یاد می کنید که همیشه پیشگام بود. قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، در تمام نیکی ها ابوبکر رضی الله عنه از شما پیشی می گرفت.»

علی علیه السلام تمام تلاشش را برای اجرای دستورات خلیفه بکار می بست و در دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه نقشی اساسی در اداره ی امور مسلمانان داشت. برخی از قبایل عرب، نمایندگان را به مدینه فرستادند تا ابوبکر رضی الله عنه را قانع کنند که از آنها زکات نگیرد. اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه ذره ای از موضعش که همان حکم اسلام بود، عقب ننشست. نمایندگان قبایل که دیدند ابوبکر رضی الله عنه عزم و اراده ی آن دارد که به هر قیمتی از آنان زکات بگیرد، مدینه را ترک کردند و به میان قبایل خود رفتند. البته نمایندگان قبایل، مسلمانان را در مدینه اندک و کم تعداد دیدند و به همین خاطر گمان کردند که بهترین فرصت است تا با حمله ای همه جانبه به مدینه، کار اسلام و احکامش را یک سره کنند و به گمان خود از بار قوانین اسلامی خلاص شوند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با واقع نگری و بی آنکه بر وضع بحرانی آن زمان سرپوشی نهد، برای رویارویی با حملات احتمالی مردان به مدینه، عده ای را به گشت زنی و پاسبانی در راه های ورودی مدینه گماشت تا با هر حمله ی احتمالی مقابله کنند و امیرانی بر گاردهای حفاظتی و دسته های گشت زنی گماشت که عبارتند از: علی بن ابی طالب، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن مسعود^۱

رابطه ی تنگاتنگ و دوستانه ی صحابه و از جمله خلفا با همدیگر، از آنجا نمایان تر می شود که علی علیه السلام به عنوان سید و آقای اهل بیت و پدر دو نوه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله، هدایا و پیشکش های خلفا را می پذیرفت؛ همان طور که دوستان و برادران، هدایای یکدیگر را قبول می کنند؛ چنانچه ابوبکر صدیق رضی الله عنه، یکی از کنیزان اسیر شده در جنگ عین التمر به نام صهباء را به علی علیه السلام بخشید و علی علیه السلام نیز این پیشکش خلیفه را پذیرفت. صهباء، از علی علیه السلام صاحب دو فرزند به نام های عمر و رقیه شد.^۲ در جنگ یمامه، خوله دختر جعفر بن قیس به اسارت مجاهدان در آمد؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه، خوله را به علی علیه السلام بخشید و نتیجه ی آن، تولد محمد بن حنفیه بهترین فرزند علی پس از حسن و حسین علیه السلام بود. خوله، از اسیران قبیله ی بنی حنفیه بود

۱- تاریخ طبری (۶۴/۴)؛ الشیعة و أهل البيت، ص ۷۱

۲- الطبقات (۲۰/۳).

که مرتد شدند و محمد بن حنفیه، با نام قبیله‌ی مادرش شناخته شده و به این قبیله نسبت یافته است. از این رو به محمد بن علی، محمد بن حنفیه می‌گفتند.^۱

عبدالملک جوینی رحمه الله می‌گوید: «خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به اجماع صحابه تحقق یافت و فرزندان علی رضی الله عنه نیز هم‌چون پدرشان، بلافاصله در بیعت ابوبکر داخل شدند. علی رضی الله عنه تمام تلاشش را در حرف‌شنوی و اطاعت از خلیفه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بکار بست در حضور دیدگان مردم و در انظار عمومی با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد و برای جهاد با بنی حنفیه که مرتد شده بودند، عازم میدان نبرد گردید». ^۲ روایات زیادی در این زمینه نقل شده که علی و فرزندانش رضی الله عنهم هدایای مالی و خمس غنایم را از ابوبکر صدیق رضی الله عنه قبول می‌کردند و شخص علی رضی الله عنه، مسؤول تقسیم غنایم بود و این مسؤولیت در نسلش ادامه یافت و بعدها بر عهده‌ی حسن بن علی گذاشته شد و سپس حسین بن علی و آنگاه حسن بن حسن و بعد، زید بن حسن رضی الله عنهم مسؤول نگهداری و تقسیم اموال غنیمت شدند.^۳

علی رضی الله عنه هرگز از اقتدا به ابوبکر رضی الله عنه در نماز جماعت امتناع نکرد و همواره در مسجد حاضر می‌شد و پشت سر خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می‌گزارد و بدین سان وحدت و یکدلی وی با ابوبکر رضی الله عنه برای عموم مسلمانان نمایان می‌گشت.^۴ حسن رضی الله عنه، شاهد رابطه‌ی نیک و تنگاتنگ پدرش با ابوبکر رضی الله عنه بود. علاوه بر این، خویشاوندی سببی میان خلیفه و اهل بیت ایجاد شد و اهل بیت، برخی از فرزندانشان را ابوبکر نامیدند. بنابراین روشن و واضح می‌گردد که رابطه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه با اهل بیت، آنچنان رابطه‌ی دوستانه و احترام‌آمیزی بوده که هم زینده‌ی ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد و هم شایسته‌ی اهل بیت. رابطه‌ی دوستانه‌ی علی و ابوبکر رضی الله عنهما دوطرفه بوده و بر پایه‌ی همین دوستی، علی رضی الله عنه یکی از فرزندانش را ابوبکر نامیده است.^۵ هرچند برخی از روی کینه و دشمنی، کوشیده‌اند تا روابط ابوبکر و اهل بیت را تیره و غیرعادی نشان دهند و در این زمینه داستان‌های دروغی سر هم نمایند. عایشه‌ی

۱- همان.

۲- نگاه کنید به: کتاب الإرشاد، ص ۴۲۸؛ روایات صحیح، بیانگر این است که علی رضی الله عنه یک روز پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله (روز سه‌شنبه ۱۳ ربیع‌الاول) با ابوبکر رضی الله عنه بیعت نموده است. (مترجم)

۳- الشیعة و أهل البيت، ص ۷۲

۴- همان.

۵- المرتضى از ندوی، ص ۹۸

صدیقه دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنهما همسر پدر بزرگ حسن علیه السلام بود و حرمت و جایگاه ویژه‌ای نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت؛ گرچه مخالفان و دشمنان عایشه، در آتش کینه‌ی او می‌سوزند. همچنین عایشه رضی الله عنها، بر خلاف ادعا و افترای دشمنانش به گواهی قرآن، پاک و پاکدامن بوده است. ناگفته نماند که اسماء بنت عمیس، همسر جعفر بن ابی طالب یعنی، زن برادر علی علیه السلام پس از وفات جعفر علیه السلام به ازدواج ابوبکر علیه السلام درآمد. ثمره‌ی این ازدواج، تولد محمد بن ابی بکر بود که از سوی علی علیه السلام به عنوان والی مصر تعیین گردید. پس از آنکه ابوبکر علیه السلام دار فانی را وداع گفت، علی علیه السلام با اسماء بنت عمیس رضی الله عنها ازدواج نمود و از او صاحب فرزندی به نام یحیی شد.^۱ علاوه بر این علی مرتضی علیه السلام پس از وفات ابوبکر صدیق علیه السلام، سرپرستی محمد بن ابی بکر را بر عهده گرفت و او را همانند فرزندش سرپرستی کرد...^۲ برپایه‌ی همین دوستی بود که اهل بیت، نام برخی از فرزندانشان را ابوبکر نهادند و این، بیانگر دوستی و محبتی است که در میان آنها وجود داشته است؛ قابل یادآوری است که بر پایه‌ی همین دوستی، علی علیه السلام یکی از فرزندانش را ابوبکر نامید؛ آن هم در زمانی که ابوبکر صدیق علیه السلام وفات نموده و علی زمامدار امور مسلمانان شده بود. بنابراین آیا غیر از این است که علی علیه السلام از روی محبت به خلیفه‌ی اول، نام فرزندش را ابوبکر نهاده است؟ پیش از علی علیه السلام هیچ یک از بنی هاشم، نام فرزندشان را ابوبکر نگذاشته بودند. این امر همچنان در فرزندان علی علیه السلام ادامه یافت و حسن و حسین رضی الله عنهما نیز به تبعیت از پدر و از روی محبت به ابوبکر صدیق علیه السلام، نام پسرشان را ابوبکر نهادند؛ چنانچه دو تاریخ‌نگار مشهور شیعه به نام‌های یعقوبی و مسعودی بدین نکته تصریح نموده‌اند.^۳ رابطه‌ی دوستانه و محبت آمیز ابوبکر و علی رضی الله عنهما با یکدیگر، تأثیر بسزایی بر قلب و روان حسن علیه السلام نهاد و باعث شد که حسن علیه السلام همواره احترام ابوبکر علیه السلام را پاس بدارد و به منزلت و جایگاه والای وی در اسلام پی ببرد.

۱- خلافة علی بن ابی طالب و ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة از سلمی، ص ۲۲.

۲- نگاه کنید به: المرتضی از ندوی، ص ۹۸

۳- نگاه: تاریخ یعقوبی (۲/۲۲۸).

تأکید ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه

یکی از مهمترین وقایع در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که نقشی اساسی در شکل‌گیری شخصیت حسن رضی الله عنه نهاد. چراکه اعزام این لشکر، به خاطر شرایط خاص آن زمان، با مخالفت برخی از صحابه رضی الله عنهم همراه بود. برخی از صحابه رضی الله عنهم به ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیشنهاد کردند که لشکر اسامه رضی الله عنه اعزام نشود و در مدینه بماند. آن دسته از صحابه که چنین پیشنهادی کردند، به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفتند: «تعداد زیادی از مسلمانان در لشکر اسامه رضی الله عنه هستند؛ آنگونه که خودت می‌بینی، عرب‌ها نقض پیمان کرده‌اند؛ بنابراین درست نیست که این گروه بزرگ از مسلمانان را از دور و برت پراکنده کنی».^۱ اسامه رضی الله عنه، عمر بن خطاب رضی الله عنه را از اردوگاه لشکر در جرف نزد ابوبکر رضی الله عنه فرستاد تا از او برای بازگشت لشکریان به مدینه اجازه بگیرد و به ایشان پیام اسامه رضی الله عنه را برساند که: «بیشتر مسلمانان و بزرگانشان همراه من هستند و من، بیم آن دارم که مشرکان به خلیفه، حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان حمله ور شوند».^۲ اما ابوبکر رضی الله عنه ضمن مخالفت با این پیشنهاد، تأکید کرد که لشکر باید با وجود اوضاع و شرایط کنونی، اعزام شود؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه از یک سو تأکید می‌کرد که هرچه زودتر لشکر اسامه رضی الله عنه حرکت کند و از سوی دیگر صحابه رضی الله عنهم سعی می‌کردند تا ابوبکر رضی الله عنه را قانع کنند که پیشنهادشان را بپذیرد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه عموم مهاجران و انصار رضی الله عنهم را برای بررسی موضوع گردآورد. در نشست ابوبکر رضی الله عنه و صحابه موضوع اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه بررسی شد؛ عمر بن خطاب رضی الله عنه در آن گردهمایی، تلاش زیادی کرد تا خلیفه را راضی کند که لشکر اسامه رضی الله عنه را به خاطر شرایط بحرانی آن وقت، گسیل نکند؛ هراس عمر رضی الله عنه از این بود که مبادا خلیفه، حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و مدینه، مورد تهاجم اعراب مرتد و مشرک قرار بگیرند. فراهوان ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای گردهمایی مهاجرین و انصار رضی الله عنهم پس از آن بود که بسیاری از صحابه بر عدم گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه پافشاری می‌کردند و پیامد اعزام لشکر را خطر بزرگی برای مدینه می‌پنداشتند.^۳ ابوبکر رضی الله عنه به پیشنهادهای صحابه گوش سپرد و به آنان فرصت داد تا دیدگاه خود را در مورد لشکر اسامه رضی الله عنه بیان کنند.^۴ ابوبکر رضی الله عنه مردم را

۱- البدایة و النهایة (۳۰۸/۶)

۲- الکامل از ابن اثیر (۲۲۶/۲)

۳- الشوری بین الإصالة و المعاصرة از عزالدین تمیمی، ص ۸۲ و ۸۳

۴- ملامح الشوری فی الدعوة الإسلامية، ص ۲۵۷

به اجتماع عمومی دیگری در مسجد فراخواند. او در این گردهمایی از صحابه رضی الله عنهم خواست تا این فکر را از سرشان بیرون کنند که او فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را که به گسیل هر چه سریع تر لشکر اسامه رضی الله عنه تأکید کرده بود، لغو خواهد کرد. تأکید ابوبکر رضی الله عنه بر اجرای فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به حدی بود که با صراحت تمام، این نکته را به صحابه رضی الله عنهم گفت که او لشکر اسامه رضی الله عنه را اعزام می کند، هر چند که اعزام لشکر به اشغال مدینه از سوی اعراب مرتد بینجامد.^۱ ابوبکر رضی الله عنه با عزم و اراده ای آهنین چنین فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر بدانم که کسی جز من در مدینه نمی ماند و سگ ها و گرگ ها، مرا می درند، باز هم لشکر اسامه رضی الله عنه را آنگونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داده است، گسیل می کنم».^۲

انصار رضی الله عنهم عمر بن خطاب رضی الله عنه را نزد ابوبکر رضی الله عنه فرستادند تا از او بخواهد که شخص مسن تری را به فرماندهی لشکر بگمارد. عمر رضی الله عنه به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: «انصار رضی الله عنهم خواهان این هستند که مرد سالخورده تری را فرماندهی ایشان کنی». ابوبکر رضی الله عنه که پیشتر نشسته بود، از جا برجست و ریش عمر رضی الله عنه را گرفت و فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله، اسامه رضی الله عنه را به فرماندهی لشکر منصوب کرده و تو از من می خواهی که او را عزل کنم؟!»

ابوبکر صدیق رضی الله عنه نزد لشکریان رفت تا آنان را بدرقه کند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیاده راه می رفت و اسامه رضی الله عنه سوار بود. سواری ابوبکر رضی الله عنه را عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه با خود می کشید. اسامه رضی الله عنه گفت: «ای خلیفه ی رسول خدا! یا شما باید سوار شوید و یا من پیاده می شوم». ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «نه تو باید پیاده می شوی و نه من سوار می شوم. مگر چه می شود که پاهایم را در راه خدا غبار آلود کنم؟» ابوبکر صدیق رضی الله عنه در پایان بدرقه به اسامه رضی الله عنه فرمود: «اگر صلاح می دانی اجازه بده تا عمر رضی الله عنه بماند و مرا (در اداره ی امور) یاری کند». اسامه رضی الله عنه نیز درخواست ابوبکر رضی الله عنه را پذیرفت.^۳ ابوبکر رضی الله عنه رو به لشکریان نمود و فرمود: «بایستید تا شما را ده نصیحت کنم و از من به خاطر بسپارید که: خیانت نکنید. در مال غنیمت دست اندازی ننمایید. مکر و فریب نکنید. هیچ کشته ای را مُثله نکنید. هیچ درخت میوه داری را قطع نکنید. گوسفند و گاو و شتری را جز برای خوردن نکشید. گذرتان، به کسانی می افتد که در صومعه ها عزلت و گوشه گرفته اند؛ کاری به آنها و کارشان نداشته باشید. بر کسانی

۱- الشوری بین الإصالة و المعاصرة، ص ۸۳

۲- تاریخ طبری (۴۵/۴)

۳- تاریخ طبری (۴۶/۴)

می گذرید که برایتان غذاهای گوناگون می آورند؛ هر چه از آن خوردید، نام خدا را بر زبان آورید. همچنین با افرادی برخورد خواهید کرد که وسط سرهایشان را تراشیده و اطراف آن را مانند عمامه باقی گذاشته اند؛ آنان را با شمشیر بزنید. با نام خدا حرکت کنید.^۱ ابوبکر رضی الله عنه به اسامه رضی الله عنه وصیت کرد اوامر و فرمان های رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجرا کند و به او چنین فرمود: «آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو دستور داده اند، انجام بده؛ از قضاعه شروع کن و سپس به آبل^۲ برو. نسبت به هیچ یک از اوامر رسول خدا صلی الله علیه و آله کوتاهی نکن...»^۳ اسامه رضی الله عنه با لشکرش حرکت کرد و مطابق فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به قبایل قضاعه و آبل حمله کرد. او اسیران و غنایم زیادی گرفت.^۴ رفت و برگشت لشکر اسامه رضی الله عنه چهل روز طول کشید.^۵

گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه به قلمرو حکومت هرقل، این پیامد مهم را به دنبال داشت که رومیان گفتند: «اینها دیگر چه هستند؟! با وجودی که سرورشان مرده، باز هم یکپارچه اند و به سرزمین ما حمله می کنند!» اعراب نیز از اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه شگفت زده شدند و گفتند: «اگر اینها، توان و نیرو نداشتند، این لشکر را نمی فرستادند.»^۶ پیامد دلهره ای که از گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه در دل اعراب افتاد، این بود که از بسیاری از اهداف و تصمیم های خود بر ضد مسلمانان منصرف شدند.^۷

برخی، حدیث بی اساسی را ساخته و پرداخته و آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده اند. آنان، چنین دروغی را سر هم کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله کسانی را که از حضور در لشکر اسامه رضی الله عنه سر بتابند، لعنت کرده است. ناگفته پیداست که این روایت را از آن جهت ساخته و پرداخته اند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را در ردیف اول نفرین شدگان قرار دهند... حسن و سایر جوانان آن دوره، از گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه نکات زیادی آموختند؛ از جمله: الف) دگرگونی اوضاع و بروز شرایط سخت و بحرانی، مؤمنان را از انجام مسؤولیت های دینی باز نمی دارد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه این درس بزرگ را به امت می دهد که در

۱- تاریخ طبری (۴۶/۴)

۲- آبل، منطقه ای در جنوب اردن است.

۳- تاریخ طبری (۴۷/۴)

۴- همان مرجع

۵- مرجع سابق؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۰۱

۶- قصه بعث ابی بکر جیش أسامة، ص ۱۴

۷- الکامل (۲۲۷/۲)

مصایب و سختی‌ها، صبر و شکیبایی پیشه نمایند و از لطف و رحمت الهی ناامید نباشند. چراکه:

﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾

«رحمت پروردگار، به نیکوکاران نزدیک است.»^۱

عملکرد ابوبکر رضی الله عنه در شرایط سخت و بحرانی پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله این نکته را به مسلمان یادآوری می‌کند که مصایب و سختی‌ها هر چند بزرگ و شدید باشند، باز هم این سنت و قانون الهی است که: «با هر سختی، آسایش و گشایشی هست.»^۲ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌است: (عَجَبًا لِأَمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ خَيْرٌ وَ لَيْسَ ذَلِكَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ، إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَاءٌ شَكَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ الضَّرَاءُ صَبَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ)^۳ یعنی: «شأن مؤمن، شگفت‌انگیز است؛ چراکه تمام امورش، به خیر اوست و این وضعیت را کسی جز مؤمن ندارد. مؤمن، هنگام سرور و شادمانی، سپاس‌گزار است و این، به نفع او می‌باشد؛ اگر مصیبتی هم به او برسد، شکیبایی می‌ورزد که این نیز به خیر اوست.»

آموزه‌ی دیگر اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه توسط ابوبکر صدیق رضی الله عنه این است که مصایب و سختی‌ها هر چند بزرگ و شدید باشند، اهل ایمان و مؤمنان راستین را از انجام امور دینی باز نمی‌دارند. رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از انجام وظایف و مسؤولیت‌های دینی باز نداشت؛ مصیبتی به آن بزرگی، مانع از این نشد که ابوبکر رضی الله عنه در آن شرایط سخت، لشکر اسامه رضی الله عنه را اعزام نکند. چراکه ابوبکر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد گرفته بود که پرداختن به امور دینی و غمخواری بر آن، بر هر چیزی مقدم است و به همین سبب نیز ابوبکر رضی الله عنه در تمام دوران حیاتش، امور دینی را بر هر چیزی مقدم می‌داشت.^۴ حسن بن علی رضی الله عنه، این درس ارزشمند را آموخت و آن را در زندگیش اجرا نمود.

ب) تداوم دعوت اسلامی، قایم به افراد نیست و پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر شرایطی واجب است. بازنگاهی به ماجرای گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه نشان می‌دهد که حرکت دعوت، هیچ‌گاه دچار توقف و ایستایی نمی‌گردد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با گفتار و کردارش، این حقیقت

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۶

۲- شرح، آیه‌ی ۵

۳- مسلم (۲۲۹۵/۴)

۴- قصه‌ی بعثت ابوبکر جیش اسامه، ص ۲۴

را روشن ساخت که دعوت اسلامی، قایم به افراد نیست و به همین خاطر نیز حرکت اسلام، با وفات بهترین بنده‌ی خدا - رسول اکرم ﷺ - تداوم یافت. این، همان چیزی است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه با اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه ثابت کرد. ابوبکر رضی الله عنه در سومین روز درگذشت رسول خدا ﷺ فرمان داد تا لشکریان اسامه رضی الله عنه به اردوگاه خود در جرف بروند و هر چه سریع‌تر حرکت کنند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیش از صدور این فرمان، در نخستین خطبه‌اش بر این تأکید کرده بود که تمام تلاشش را برای خدمت به اسلام بکار خواهد گرفت.^۱ در روایتی آمده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در بخشی از آن سخنرانی چنین فرمود: «ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید؛ به دینتان پایبند باشید و بر پروردگارتان توکل کنید. همانا دین خداوند، پابرجاست و کلمه و شریعت الهی والا و کامل. خدای متعال، ناصران دینش را یاری می‌رساند و دینش را عزت و سرافرازی می‌بخشد. به خدا سوگند ما از این نمی‌هراسیم که خلق خدا از هر سو برای جنگ با ما جمع شوند؛ چرا که شمشیرهای الهی (شمشیرهای مؤمنان مجاهد)، از غلاف بیرون است و ما، هرگز آن را به زمین نمی‌گذاریم؛ بلکه همان‌طور که همراه پیامبر ﷺ جهاد کردیم، پس از این نیز با مخالفان دین خدا خواهیم جنگید. پس هر کس، سر بتابد و سرکشی کند، به خود ستم کرده است.»^۲

نکته‌ی آموزنده‌ی دیگری که حسن بن علی رضی الله عنه از اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه آموخت، این بود که مسلمانان در تمام شرایط باید پیرو و فرمانبردار رسول خدا ﷺ باشند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه این نکته را به خوبی نشان داد. چرا که او، محکم و استوار در شرایط سخت و بحرانی، پایبند دستورات رسول خدا ﷺ ماند و اوامر آن حضرت رضی الله عنه را کاملاً اجرا کرد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه آن گفته‌ی تاریخی و ماندگارش را فرمود که: «اگر بدانم که کسی جز من در مدینه نمی‌ماند و سگ‌ها و گرگ‌ها مرا می‌درند، باز هم لشکر اسامه رضی الله عنه را آن‌گونه که رسول خدا ﷺ فرمان داده‌اند، اعزام می‌کنم.»^۳

۱- قصه بعثت ابی‌بکر جیش أسامة، ص ۲۹

۲- البداية و النهاية (۲۱۳/۵ و ۲۱۴)

۳- تاریخ طبری (۴۵/۴)

موضع ابوبکر صدیق رضی الله عنه شرح عملی این آیه بود که:

﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ
الْخِيرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا ۗ ﴾

(احزاب: ۳۶)

«هیچ زن و مرد مؤمنی در کاری که خدا و رسولش، مقرر کرده باشند، اختیاری از خود ندارند (و باید تابع حکم خدا و رسول باشند). هر کس، از دستور خدا و پیامبرش سرپیچی کند، قطعاً به گمراهی آشکاری گرفتار می‌گردد.»

مسلمانان، از اعزام لشکر اسامه توسط ابوبکر صدیق رضی الله عنه این نکته‌ی مهم و ارزشمند را فراگرفتند که خدای متعال، نصرت و پیروزی این امت را مشروط به اتباع و پیروی کامل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده است. لذا هر کس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیروی نماید، نصرت و قدرت می‌یابد و هر کس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نافرمانی کند، خوار و ذلیل می‌گردد. بنابراین چگونگی حیات و زندگی این امت، در میزان فرمانبرداریش از خدای متعال و پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر می‌شود.^۱

ج) مرجع حل اختلاف مؤمنان، کتاب و سنت است. بروز اختلاف در پاره‌ای از موارد در میان مؤمنان، امری عادی و گریزناپذیر است. در مورد گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه این اختلاف نظر در میان صحابه رضی الله عنهم به وجود آمد که آیا در آن شرایط بغرنج و بحرانی، لشکر اسامه رضی الله عنه اعزام شود یا نه؟ در مورد فرماندهی شخص اسامه رضی الله عنه بگومگوهای صورت گرفت؛ اما این اختلاف نظرها به کشاکش و درگیری یا بغض و کینه‌توزی نسبت به یکدیگر نینجامید و هیچکس، پس از روشن شدن نظر اشتباهش، خودسری نکرد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در آن موقعیت، برای حل و فصل اختلاف، به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه مراجعه کرد و این نکته را روشن نمود که با دگرگونی اوضاع و احوال، باز هم از اجرای فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غفلت و کوتاهی نمی‌کند. صحابه رضی الله عنهم نیز پس از توضیح و روشنگری ابوبکر رضی الله عنه پذیرفتند تا مطابق فرمان صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لشکر اسامه رضی الله عنه اعزام شود. باید دانست که در صورت وجود نص و حکم صریح، اکثریت قول و نظر، هیچ اعتباری ندارد و بدین سبب نیز صحابه در برابر فرمان صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی لشکر اسامه رضی الله عنه پس از روشنگری ابوبکر

صدیق علیه السلام گردن نهادند. آنان، پیش از روشنگری ابوبکر رضی الله عنه دلیل می آوردند که قبایل عرب، شوریده‌اند و اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه باعث پراکندگی توان و قدرت مسلمانان می‌شود.^۱ نظر افرادی چون صحابه که برگزیده‌ترین بندگان خدا پس از انبیا بودند، مورد قبول ابوبکر صدیق رضی الله عنه قرار نگرفت. بلکه ابوبکر رضی الله عنه برایشان روشن کرد که فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از تمام نظرات و پیشنهادها، مهم‌تر، و البته انجامش، واجب‌تر است. لزوم مراجعه به نصوص کتاب و سنت برای حل و فصل موارد اختلافی، در جریان وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز کاملاً هویدا است. عده‌ی زیادی از صحابه و از جمله عمر رضی الله عنه می‌پنداشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نکرده‌اند و تعداد اندکی نیز از جمله ابوبکر صدیق رضی الله عنه باور داشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نموده‌اند. می‌دانیم که در آن موقعیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مراجعه به نص قرآن، این فهم نادرست را که رسول خدا صلی الله علیه و آله نمرده‌اند، روشن و برطرف کرد.^۲ حافظ ابن حجر رحمه الله ضمن بررسی ماجرای وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید: «از آنچه پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله روی داد، چنین معلوم می‌شود که در مباحث اجتهادی و مشورتی، این طور نیست که اکثریت، حتماً به نظریه‌ی راست و درستی دست می‌یابند و یا نظری که موافقان کم‌تری دارد، نادرست است. بر همین مبنا، اکثریت آرا، شرط اساسی در نتیجه‌گیری و ترجیح یک نظر نیست».^۳ خلاصه اینکه بر اساس ماجرای گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه کثرت یک نظریه، نشانه‌ی درستی آن نمی‌باشد.^۴ البته از این داستان، این نکته هم معلوم می‌شود که صحابه رضی الله عنهم در برابر حق، تسلیم بودند و به همین سبب نیز در برابر روشنگری ابوبکر رضی الله عنه که اصل اعزام لشکر و فرماندهی اسامه رضی الله عنه را بر مبنای فرموده‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله تبیین نمود، گردن نهادند.^۵

د) به‌هم‌پیوستگی دعوت و عمل در پهنه‌ی فعالیت‌های دینی، نکته‌ی آموزنده‌ی دیگری است که حسن بن علی رضی الله عنه از ماجرای اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آموخت. بازخوانی این ماجرا، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه تنها به اجرای فرمان

۱- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۰۰

۲- مرجع سابق، ص ۴۴

۳- فتح الباری (۱۴۶/۸)

۴- قصه بعث ابی‌بکر جیش أسامة، ص ۴۶

۵- مرجع سابق، ص ۵۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابقای اسامه رضی الله عنه در پست فرماندهی بسنده نکرد؛ بلکه به دلایل زیر، به طور عملی نیز حکم فرماندهی اسامه رضی الله عنه را برابر فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسمیت بخشید:

۱- ابوبکر رضی الله عنه که بیش از شصت سال از عمرش را پشت سر گذاشته بود، اسامه‌ی هجده یا بیست‌ساله را با پای پیاده، در حالی بدرقه کرد که اسامه رضی الله عنه سوار اسب بود. گرچه اسامه رضی الله عنه از ابوبکر خواست تا سوار اسب شود و یا حداقل به او اجازه دهد تا پیاده شود، اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه همچنان با پای پیاده، اسامه رضی الله عنه و لشکر تحت فرماندهیش را بدرقه نمود تا به طور عملی، به فرماندهی اسامه رضی الله عنه بر لشکر رسمیت ببخشد و با عمل خود به لشکریان بفهماند که: به من ابوبکر نگاه کنید که خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم و باز هم به نشان احترام اسامه رضی الله عنه و تأیید فرماندهیش با پای پیاده، او را بدرقه می‌کنم تا شما به خود آیدید که چگونه جرأت کردید، بر امارت کسی خرده بگیرید که از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدین منصب گماشته شده است؟!^۱

۲- با آنکه ابوبکر رضی الله عنه در آن شرایط به کسی چون عمر رضی الله عنه نیازمند بود تا در اداره‌ی امور، دستیارش باشد، باز هم به اسامه رضی الله عنه دستور نمی‌دهد که عمر رضی الله عنه را در مدینه بگذارد و همراه لشکر نبرد؛ بلکه از اسامه رضی الله عنه اجازه می‌خواهد که به صلاح دید خود، عمر رضی الله عنه را در مدینه بگذارد تا در اداره‌ی امور، به خلیفه کمک کند. بی‌گمان این درخواست ابوبکر رضی الله عنه از اسامه رضی الله عنه، رسمیت بخشیدن عملی به فرماندهی اسامه رضی الله عنه و نیز درسی برای لشکریان بود که تابع و فرمانبردار امیر لشکر باشند.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه دعوت و عمل را با هم در آمیخت و این، همان چیزی است که اسلام به آن دستور داده است. خدای متعال در قرآن کریم، کسانی را که به نیکوکاری فرا می‌خوانند و خود را از یاد می‌برند، توبیخ نموده و مورد سرزنش قرار داده است:

﴿ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴾

(بقره: ۴۴)

﴿ تَعْقِلُونَ ﴾

«آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟ در حالی که شما کتاب می‌خوانید (و در آن تهدید و وعید الهی را در مورد آن که گفتار و کردارش

مخالف باشد، می‌بینید.) پس آیا نمی‌اندیشید (و از این رویه‌ی زشت دست بر نمی‌دارید)؟»

ه) از این ماجرا، جایگاه والای جوانان در خدمت به اسلام و فعالیت‌های دینی نمایان می‌گردد. رسول خدا ﷺ اسامه‌ی جوان را به فرماندهی لشکری گماشت که برای رویارویی با ابرقدرت آن روز عازم شام بود و ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز به‌رغم انتقاد و مخالفت عده‌ی زیادی، فرماندهی اسامه رضی الله عنه را بر لشکر، رسمی دانست. به هر حال لشکر اسلام، تحت فرماندهی امیر جوان (اسامه بن زید رضی الله عنهما) عازم شد و پس از مدتی با پیروزی و غنایم زیادی بازگشت. بازنگری این ماجرا، جایگاه والا و ارزشمند جوانان را در عرصه‌های دینی روشن می‌سازد و بلکه بازمینی تاریخ دعوت اسلامی، بیانگر این نکته می‌باشد که در دو دوران مکی و مدنی، دلایل و شواهد زیادی وجود دارد که بر نقش مهم جوانان در خدمت به قرآن و سنت، اداره‌ی امور حکومتی، مشارکت در جهاد و دعوت الی الله دلالت می‌کند.^۱

همه‌ی دعوت‌گران و مربیان، باید به این نکته‌ی مهم توجه داشته باشند و عرصه و میدان لازم را برای نیروهای جوان، باز کنند تا به ایفای نقش در خدمت به دین پردازند. اجرای این سنت رسول خدا ﷺ، باعث نشاط و سرزندگی امت می‌گردد و نقشی اساسی در برانگیختن نیروهای خلاق به منظور ایفای نقش در ایجاد تمدن اسلامی دارد.

و) جلوه‌های زیبا و تابنده‌ی آداب جهاد اسلامی، در نصیحت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مجاهدان کاملاً نمودار است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه هنگام بدرقه‌ی سپاه اسلام، همانند رسول خدا ﷺ، فرماندهی لشکر و سپاهیان را به پاره‌ای از امور سفارش نمود. با بررسی نکاتی که ابوبکر رضی الله عنه به سپاهیان سفارش کرد، می‌توان به اهداف جنگ‌های مسلمانان پی‌برد که چیزی جز دعوت به اسلام نیست. زیرا وقتی که مردم، لشکری این‌چنینی را می‌دیدند، با میل و رغبت خود مسلمان می‌شدند.^۲

ز) آثار و پیامدهای اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه از دیگر مواردی است که در بحث گسیل آن لشکر از سوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه درخور توجه و بررسی می‌باشد. لشکر اسامه رضی الله عنه پس از آنکه ترس و دلهره‌ی زیادی در میان رومیان انداخت، پیروزمندانه و باغنائیم زیادی به مدینه بازگشت. هرقل، فرماندهان نظامی خود را در حمص جمع کرد و به آنان گفت: «این، همان

۱- مرجع سابق، ص ۷۰

۲- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۲۶۹.

چیزی است که قبلاً به شما هشدار دادم و شما قبول نکردید! نتیجه‌اش این شد که عرب‌ها، مسیری یک‌ماهه را پیمودند و وضع شما را دگرگون کردند و بدون هیچ تلفاتی بازگشتند.^۱ قبایل عرب نیز از قدرت مسلمانان، متحیر و مبهوت شدند و در هراس افتادند.^۲ پیامد پیروزی لشکر اسامه رضی الله عنه بر زندگانی مسلمانان و حتی عرب‌هایی که در فکر شورش بر ضد مسلمانان بودند و همچنین رومیان هم‌مرز با شبه‌جزیره‌ی عربستان، بسی گسترده و بلکه حیاتی بود. آثار و پیامدهایی که پیروزی لشکر اسامه رضی الله عنه به دنبال داشت، فراتر و بیشتر از مانور قدرتی آنان بود و باعث شد تا مرتدهایی که در فکر ستیز با مسلمانان بودند، دست از قیام و آشوب بر ضد اسلام بردارند و توان و قدرتشان، از هیبت اسلام درهم‌شکند و مجبور شوند با مسلمانان، کنار آیند و صلح کنند. به هر حال، اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه کار خودش را کرد و اثرش را پیش از آنکه مجاهدان، از جنگ بازگردند و سلاح‌هایشان را به زمین بگذارند، نشان داد و در دل مرتدان و کفار، هراس انداخت.^۳

آری! بدون تردید اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه پیامدهای زیادی برای مسلمانان به دنبال داشت؛ جبهه‌ی مرتدان در شمال شبه‌جزیره‌ی عربستان، ضعیف‌ترین جبهه‌ی پیش روی مسلمانان به شمار می‌رفت و این، از نتایج و آثار لشکر اسامه رضی الله عنه بود که باعث شد تا شکست جبهه‌ی شمال برای مسلمانان، آسان‌تر از شکست دشمنان در عراق باشد. اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه و پیامدهای مثبت آن، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه آگاهی و توانایی بیشتری از دیگران برای حل و فصل بحران‌ها داشته است.^۴

موضع ابوبکر رضی الله عنه در قبال جهاد با مرتدان

موضع ابوبکر صدیق رضی الله عنه در قبال جهاد با مرتدان، چیزی بود که از سوی خدای متعال در دلش افتاد و به خواست خدا، موفقیت و پیروزی چشم‌گیری نیز به دنبال داشت.

دیدگاه ابوبکر رضی الله عنه در این زمینه، نگاه درست و بجایی بود و همین موضع و دیدگاه، مایه‌ی خیر و مصلحت اسلام و مسلمانان شد و قطعاً هر موضع دیگری در آن موقعیت، به

۱- الصدیق، نوشته‌ی هیکل پاشا، ص ۱۰۷.

۲- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۲۷۰

۳- عبقرية الصدیق، ص ۹۵

۴- حركة الردة، نوشته‌ی دکتر علی عتوم، ص ۱۶۸

شکست اسلام می‌انجامید و باعث شکل‌گیری دوباره‌ی جاهلیت می‌شد. اگر ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خواست و توفیق خدای متعال چنان تصمیمی نمی‌گرفت، مسیر تاریخ، دگرگون می‌شد و شکل دیگری می‌یافت؛ گذر زمان بر عکس می‌شد و بار دیگر جاهلیت فسادانگیز سر برمی‌آورد.^۱

شناخت دقیق ابوبکر رضی الله عنه از اسلام و غیرت و غمخوار گیش برای ماندگاری دین، در سخنان آن بزرگوار تجلی یافت که از ژرفای وجودش نشأت گرفت و بر زبانش جاری شد و بر این تأکید کرد که باید برای پاس‌داشت و صیانت از کیان و هستی اسلام کوشید تا اسلام به همان شکل زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حفظ گردد. جملات کوتاهی که ابوبکر رضی الله عنه هنگام امتناع برخی از قبایل عرب از پرداخت زکات به بیت‌المال بر زبان آورد، با کتابی پرحجم و خطابه‌ای بلیغ و طولانی برابری می‌کند؛ وی فرمود: «دین، کامل شد و نزول وحی از آسمان منقطع گردید. پس آیا در دین کاستی بیاید و من زنده باشم؟!»^۲

ابوبکر رضی الله عنه دیدگاه‌های صحابه رضی الله عنهم را درباره‌ی جهاد با مرتدان، مورد ارزیابی قرار داد و پس از گوش‌سپاری به نظرات صحابه رضی الله عنهم بر آن شد که با مرتدان بجنگد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه شخصیتی بود که همواره درست و به‌موقع تصمیم می‌گرفت و در آن موقعیت بحرانی نیز تصمیم بجایی گرفت و لحظه‌ای هم متردد و دودل نشد. باید دانست که تردید و دودلی، هیچ‌گاه دامنگیر ابوبکر رضی الله عنه نشد و این، از ویژگی‌های بارز وی، در تمام مدت زندگانش بود که در تصمیم‌گیری‌ها شک و دودلی به خود راه نمی‌داد.^۳

به هر حال صحابه رضی الله عنهم به قاطعیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای جهاد با مرتدان پی بردند و دریافتند که وی، برای این کار مصمم است؛ ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «به خدا قسم اگر افساری را که (به عنوان زکات) به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌دادند، از من بازدارند، به خاطر آن، با آنها می‌جنگم». تاریخ، این سخن تاریخی ابوبکر رضی الله عنه را برای ما حفظ نموده و گذر زمان، آن را از یادها نبرده است. کان و گوهر وجودی ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جهاد با مرتدان، باشکوه‌ترین و زیباترین شکل پیشوای مؤمنی را به تصویر می‌کشد که برای قومش، جان‌فشانی می‌کند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جهاد با مرتدان، بهترین استراتژی و راهبرد را در زمینه‌های روانی،

۱- الشوری بین الإصالة و المعاصرة، ص ۸۶

۲- المرتضی، نوشته‌ی ندوی، ص ۷۰؛ مشکاة المصابیح ۶۰۳۴.

۳- الشوری بین الإصالة و المعاصرة، ص ۸۷.

دعوتی، اطلاعاتی، علمی و ارتباطی بکار برد. حسن علیه السلام استراتژی ابوبکر صدیق رضی الله عنه را در جریان رویارویی با مرتدان، به خوبی فرا گرفت که از مهمترین شاخص‌های آن می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

□ برقراری نظم و امنیت در شبه جزیره عربستان

شکی نیست که جهاد ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مرتدان، تأثیر بسزایی در فهم و شناخت حسن بن علی علیه السلام نسبت به مسایل و واقعیتهای جامعه به جای نهاد؛ چه از طریق مشاهده و چه از طریق شنیدن اتفاقات و رخدادهای دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه البته شاخص‌های سیاست خارجی ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز نمایه‌ی واضح و روشنی برای نخبگان آن دوران، از جمله حسن بن علی علیه السلام به تصویر کشید. گفتنی است: در دوران خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه مهم‌ترین اهداف و شاخص‌های سیاست‌گذاری خارجی حکومت اسلامی به شرح زیر تبیین شد:

□ ارائه‌ی نمایی باشکوه و قدرتمند از اسلام به سایر ملت‌ها.

□ پیگیری فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی جهاد.

□ عدالت‌گستری و مهرورزی در میان مردم مناطق فتح‌شده.

□ برداشتن هرگونه زور و اجبار از مردم.

برنامه‌ها و شیوه‌های جنگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز جزو فرهنگ و ادبیات آن نسلی گردید که حسن بن علی علیه السلام یکی از پیشاهنگان آن، بشمار می‌رفت. بازنگاهی به فتوحات دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه این امکان را فراهم می‌آورد تا اساسی‌ترین برنامه‌های جنگی این خلیفه‌ی بزرگوار و چگونگی کاربری اسباب و زمینه‌ها از سوی وی، به عنوان یک سنت الهی نمایان گشته و از چند و چون عوامل نزول نصرت و پیروزی مسلمانان در جریان فتوحات خلیفه‌ی اول آگاهی یابیم. برخی از این برنامه‌ها عبارتند از:

□ پرهیز از شتاب‌زدگی در ورود به قلمرو دشمن.

□ بسیج و فراخوان عمومی برای جهاد در راه خدا.

□ تشکیل نیروهای امداد و پشتیبانی.

□ هدفمند کردن جنگ.

□ اولویت‌بندی و سنجیدگی در عملیات نظامی.

□ عملکرد فرماندهان، سنجه‌ی عزل و نصب.

□ ایجاد تحول در شیوه‌های عملیاتی بر اساس شرایط.

□ بی نقص بودن خطوط ارتباطی خلیفه با فرماندهان لشکری.

□ فراست و تیزبینی خلیفه.

برنامه‌های عملیاتی فتوحات از همان نخست، برخاسته از فراست و هشیاری ابوبکر صدیق رضی الله عنه و اندیشه‌ی استوار وی بود که می‌توان آن را پیامد همراهی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله دانست که همواره از آموزه‌ها و رهنمودهای آن حضرت صلی الله علیه و آله بهره گرفت و دانستی‌های زیادی کسب کرد و به همین سبب نیز توانست پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام خلافت، به بهترین نحو و با بصیرت تمام، انجام مسؤولیت نماید و به لشکریان اسلام، نصایح ارزنده‌ای ارائه کند و در مناسب‌ترین زمان‌ها که مجاهدان، در تنگنا قرار می‌گرفتند، برایشان نیروی کمکی بفرستد و از طریق جزم‌اندیشی و اراده‌ی استوار، یاری‌گشان باشد.^۱

حسن بن علی رضی الله عنه بر اساس آموزه‌های قرآنی و رهنمودهای نبوی پرورش یافت و عملکرد خلفای راشدین و در رأسشان، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیشترین بهره را بر گرفت.

حسن بن علی رضی الله عنه در دوران خلافت عمر فاروق رضی الله عنه

عمر رضی الله عنه خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله را گرمی می‌داشت و آنان را بر خانواده و فرزندان ترجیح می‌داد. درباره‌ی برخورد احترام‌آمیز عمر رضی الله عنه با اهل بیت، به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد:

۱- حسین بن علی رضی الله عنه می‌گوید: روزی عمر رضی الله عنه به من گفت: «ای پسر! هر از چند گاهی نزد ما بیا». روزی برای دیدن عمر رضی الله عنه رفتم و دیدم که با معاویه رضی الله عنه خلوت کرده و به ابن عمر رضی الله عنه که پشت درب بود، اجازه‌ی ورود نداده است. لذا باز گشتم تا اینکه پس از مدتی مرا دید و گفت: «پسر! چرا نزد ما نمی‌آیی؟» گفتم: آمدم، اما دیدم که شما و معاویه رضی الله عنه با هم نشسته و به پسران هم اجازه‌ی ورود نداده‌اید؛ لذا برگشتم. فرمود: «تو، بیش از عبدالله بن عمر رضی الله عنه سزاوار این هستی که بدون اجازه‌ی نذرمان بیایی». آنگاه دستش را روی سرش نهاد و گفت: «در سر ما، محبت الله صلی الله علیه و آله و سپس محبت شما، ریشه دوانیده است».^۲

۲- ابن سعد از جعفر بن محمد باقر از پدرش علی بن حسین چنین نقل کرده است: مقداری لباس از یمن، به دست عمر رضی الله عنه رسید. عمر رضی الله عنه این لباسها را در میان مردم تقسیم نمود. مردم، در حالی که لباسها را پوشیده بودند، نزد عمر رضی الله عنه می‌آمدند و به او سلام می‌کردند. در

۱- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص ۳۳۶

۲- المرتضی، ص ۱۱؛ کنز العمال (۱۰۵/۷)؛ الإصابة (۱۳۳/۰۱).

آن هنگام عمر رضی الله عنه میان منبر و قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود. در این اثنا حسن و حسین رضی الله عنهما از خانه‌ی مادرشان بیرون آمدند و در میان مردم راه می‌رفتند، در حالی که از آن لباس‌ها، چیزی بر تن نداشتند. عمر رضی الله عنه ناراحت شد، خم به ابرو آورد و گفت: «بخدا قسم که از دادن این لباسها به شما، خوشنود نیستم». گفتند: «ای امیرالمؤمنین! به مردم لباس داده و کار خوبی کرده‌ای؛ پس چرا خوشنود نیستی؟» فرمود: «به خاطر این دو نوجوان که در میان مردم راه می‌روند و از این لباسها چیزی بر تن ندارند؛ چرا که لباسها، برایشان بزرگ بوده است». آنگاه به والی یمن نامه نوشت که: «بی‌درنگ دو دست لباس برای حسن و حسین بفرست». کارگزار یمن نیز دو دست لباس به مدینه فرستاد و عمر فاروق رضی الله عنه آن دو دست لباس را به حسن و حسین رضی الله عنهما داد.^۱

۳- ابو جعفر می‌گوید: پس از آنکه خداوند تعالی پیروزی‌هایی نصیب عمر رضی الله عنه کرد و عمر رضی الله عنه تصمیم گرفت، سهم مردم را از غنایم بدهد، جمعی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گرد آمدند. عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه به عمر رضی الله عنه پیشنهاد کرد که تقسیم غنایم را از خودش شروع کند. عمر رضی الله عنه فرمود: «نه؛ به خدا قسم که تقسیم اموال را از نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و از بنی‌هاشم آغاز می‌کنم». آنگاه سهم عباس رضی الله عنه و سپس سهم علی رضی الله عنه را مشخص نمود تا اینکه سهم حدود یک پنجم مردم را تعیین کرد و سپس نوبت به بنی‌عدی بن کعب رسید و سپس چنین دستور داد که: ابتدا سهم آن دسته از بنی‌هاشم مشخص و پرداخت گردد که در بدر حضور داشته‌اند؛ آنگاه آن دسته از بنی‌امیه که در جنگ بدر حضور یافته‌اند و به همین شکل به ترتیب نزدیکی خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله. عمر رضی الله عنه بدین شکل، سهم آنان را مشخص کرد^۲ و سهم حسن و حسین را با سهم پدرشان در ردیف اهل بدر قرار داد و برای هر یک از آنها پنج هزار درهم به خاطر قرابت و نزدیکی آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله تعیین نمود.^۳

از این داستان، حقیقت محبت عمر رضی الله عنه به اهل بیت به صورت عمومی و به حسن و حسین رضی الله عنهما بطور ویژه، نمایان می‌گردد؛ چنانچه حسن و حسین را در تراز طبقه‌ی اول صحابه رضی الله عنهم قرار داد و برایشان سهمی همچون سهم بزرگان صحابه تعیین کرد. قطعاً منزلت

۱- المرتضی، ص ۱۱؛ الإصابه (۱/۱۰۶).

۲- الخراج از ابویوسف رحمه الله، ص ۲۴؛ المرتضی، ص ۱۱۸.

۳- تاریخ دمشق الکبیر (۶/۱۴).

حسن و حسین رضی الله عنهما به سبب نزدیکی به رسول خدا ﷺ و محبت ویژه‌ی عمر رضی الله عنه به اینها، عامل اصلی این عملکرد عمر فاروق رضی الله عنه بوده است.

۴- خوبست در این مبحث اشاره‌ای به نحوه‌ی رفتار عمر رضی الله عنه با فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها پس از وفات رسول خدا ﷺ داشته باشیم.

اسلم عدوی می‌گوید: وقتی پس از وفات رسول خدا ﷺ با ابوبکر رضی الله عنه بیعت شد، علی و زبیر بن عوام رضی الله عنهما نزد فاطمه رضی الله عنها رفتند و با وی مشورت و رایزنی کردند. این خبر به عمر رضی الله عنه رسید. عمر رضی الله عنه نزد فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها رفت و گفت: «ای دختر رسول خدا! پدرت را بیش از همه دوست داریم و تو، پس از پدرت، بیش از همه برای ما محترم و محبوب هستی». عمر رضی الله عنه با فاطمه رضی الله عنها سخن گفت. پس از آنکه علی و زبیر رضی الله عنهما نزد فاطمه رضی الله عنها آمدند، فاطمه به آن دو فرمود: «بروید و کار درست را انجام دهید». علی و زبیر رضی الله عنهما رفتند و پس از آن، نزد فاطمه رضی الله عنها بازگشتند که با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرده بودند.^۱ این حکایت، صحیح و ثابت می‌باشد و علاوه بر صحت سندش، با ویژگی‌ها و روح آن دوران و نسل آن روزگار، کاملاً سازگار است. برخی دروغ‌پردازان، این داستان را پر و بال داده و دروغهایی به آن افزوده و گفته‌اند: (عمر رضی الله عنه به فاطمه رضی الله عنها گفت: اگر دوباره، این افراد، نزدت بیایند، خانه‌ات را به روی آنان به آتش می‌کشم؛ چراکه آنها به قصد تفرقه‌افکنی در میان مسلمانان، از بیعت خودداری کرده‌اند. عمر، این را گفت و رفت. چیزی نگذشت که علی و زبیر و... نزد فاطمه آمدند. فاطمه به آنها گفت: می‌دانید که عمر نزد من آمده و سوگند یاد کرده که اگر، شما، دوباره نزد من بیایید، این خانه را به روی شما به آتش می‌کشد. به خدا قسم که او، حتماً سوگندش را عملی می‌کند؛ پس بروید و دیگر نزد من نیایید. آنها از نزد فاطمه رفتند و پس از آن، بازگشتند که با ابوبکر بیعت کرده بودند).^۲

این قصه، داستانی دروغ و بی‌اساس است که به ثبوت نرسیده است. این ادعا که عمر رضی الله عنه تصمیم گرفت، خانه‌ی فاطمه رضی الله عنها را به آتش بکشد، دروغی بیش نیست که طبرسی، آن را در کتاب دلائل الامامة با دروغهای دیگری در آمیخته و نقل کرده است.^۳

۱- مصنف ابن ابی شیبیه (۵۶۷/۱۴)، با سند صحیح.

۲- عقائد الثلاثة و السبعین فرقة از ابو محمد یمنی (۱۴۰/۱۰).

۳- دلائل الامامة، ص ۲۶.

راوی این روایت بی اساس، جابر جعفی است. همانگونه که در المیزان ذهبی، آمده، جابر جعفی به اتفاق امامان حدیث، یک رافضی دروغگو بوده است.^۱ برخی گمان می کنند که عمر رضی الله عنه به پهلوی فاطمه زده و نتیجه اش، سقط شدن محسن بوده است. این داستان نیز، یکی از دروغ های روافض می باشد و هیچ اصل و اساسی ندارد. گویا اینها نمی دانند یا نمی خواهند بدانند که با چنین دروغ شاخرداری، علی رضی الله عنه را متهم به بزدلی می نمایند؛ حال آنکه چطور ممکن است علی رضی الله عنه به عنوان یکی از شجاع ترین یاران در برابر چنین ستمی از ناحیه ی عمر سکوت کند و هیچ واکنشی نشان ندهد؟!^۲ گفتنی است: خیلی از شیعیان آگاه، صحت این روایت بی اساس را رد کرده اند.^۳ همچنین پیشتر یاد آور شدیم که محسن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمد.

۵- ازدواج عمر رضی الله عنه با ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب رضی الله عنه بیانگر روابط قوی و دوستانه ی عمر و اهل بیت رضی الله عنهم می باشد.

عمر رضی الله عنه آنچنان محبتی به اهل بیت داشت که به هیچکس، آن همه مهر و محبت نداشت. چراکه آنها، نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز در مورد گرامی داشتن اهل بیت و رعایت حقوق آنان، سفارش کرده بود. از اینرو عمر رضی الله عنه از ام کلثوم دختر علی و فاطمه رضی الله عنهما خواستگاری کرد و هنگام خواستگاری، اظهار محبت کرد و گفت: «به خدا قسم، هیچ مردی بر روی زمین نیست که به اندازه ی من، با او رفتار نیکی داشته باشد». علی رضی الله عنه نیز به خواستگاری عمر رضی الله عنه از ام کلثوم جواب مثبت داد. عمر رضی الله عنه شادمان و خوشحال نزد مهاجران رفت و گفت: «به من تبریک بگویید». و آنگاه سبب ازدواجش با ام کلثوم رضی الله عنهما را چنین بیان کرد: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: (روز قیامت تمام روابط سببی و نسبی، از هم گسسته می گردد، جز روابط سببی و نسبی من). لذا دوست داشتم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رابطه ی سببی داشته باشم».^۴

استاد ابو معاذ اسماعیلی کتابی در زمینه ی ازدواج عمر بن خطاب با ام کلثوم بنت علی بن ابی طالب رضی الله عنه نگاشته و در آن، منابع و مراجع اهل تشیع و اهل سنت را در مورد این ازدواج

۱- المیزان (۲۷۹/۱)؛ تهذیب التهذیب (۴۷/۲).

۲- حقبة من التاريخ، ص ۲۲۴.

۳- مختصر التحفه الإثنی عشریة، ص ۲۵۲.

۴- مستدرک حاکم (۱۴۲/۳) با سند حسن، مجمع الزوائد هیثمی (۱۷۳/۳).

خجسته بررسی کرده است.^۱ بنده نیز در کتاب سیرت عمر فاروق رضی الله عنه، پیرامون این مسأله و سیرت و مواضع ام کلثوم رضی الله عنها سخن گفته‌ام.^۲

۶- مدائن در سال ۱۶ هجری فتح شد و غنایم این پیروزی به مدینه ارسال گردید. عمر رضی الله عنه از غنایم مدائن، به حسن رضی الله عنه هزار درهم و به حسین رضی الله عنه نیز هزار درهم عطا کرد و به فرزندش عبدالله رضی الله عنه پانصد درهم داد. این ماجرا نیز بیانگر میزان محبت عمر رضی الله عنه به حسن و حسین رضی الله عنهما می‌باشد و نشان می‌دهد که عمر رضی الله عنه آنها را بر فرزند خود، ترجیح می‌داده است.

اثرپذیری حسن بن علی رضی الله عنه از دانش سیاسی و راهبردی خلیفه‌ی دوم

حکومت اسلامی در دوران خلیفه‌ی دوم، با توفیق خداوند متعال و بر اساس فقه و دانش راهبردی عمر بن خطاب رضی الله عنه، توانمند و قوی، ظاهر شد. نبوغ بی‌نظیر عمر فاروق رضی الله عنه در عرصه‌ی خلافت، تأثیر بسزایی در پیشرفت نهادهای حکومتی و حل و فصل مشکلات فقهی و مدیریت بحران و سایر مواردی داشت که به اثرپذیری حسن رضی الله عنه از دانش و توانمندی عمر فاروق رضی الله عنه در عرصه‌ی خلافت انجامید. چراکه پدر حسن یعنی علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه یکی از اعضای برجسته‌ی مجلس شورای خلافت عمر رضی الله عنه و بلکه مشاور اول خلیفه بود. عمر رضی الله عنه از توانمندی علمی علی رضی الله عنه باخبر بود و نسبت به او، نظر نیکی داشت. چنانچه درباره‌ی علی رضی الله عنه فرموده است: «بهترین قاضی ما، علی است».^۳ علی رضی الله عنه در مورد مسایل قضایی، مالی و اداری، در دوران امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه نظریاتی ارائه داد که مورد پذیرش عمر رضی الله عنه قرار گرفت. عمر فاروق رضی الله عنه در مسایل بزرگ و کوچک با علی رضی الله عنه مشورت و رایزنی می‌نمود؛ از جمله: هنگام فتح بیت المقدس، هنگام فتح مدائن، هنگام تصمیم‌گیری برای جنگ با ایرانیان و لشکرکشی به نهاوند، زمانی که برای جنگ با رومیان، قصد حرکت نمود و نیز در مورد تقویم هجری و سایر مسایل.^۴

علی رضی الله عنه در تمام زندگانی عمر رضی الله عنه مشاور خیرخواه او بود و به عمر رضی الله عنه محبت می‌ورزید و نگران وی بود. عمر رضی الله عنه نیز علی رضی الله عنه را دوست داشت و بدین سان در میان آنها، مهر و محبت، اطمینان و رابطه‌ی دو طرفه‌ای برقرار بود؛ با این حال برخی کوشیده‌اند تا تاریخ را دگرگون

۱- نگا: زواج عمر بن الخطاب من ام کلثوم بنت علی بن ابی‌طالب حقیقه و لیس افتراء.

۲- این کتاب، توسط، دوست گرامی بنده، آقای عبدالله ریگی احمدی به فارسی ترجمه شده است. (مترجم).

۳- الإستیعاب، ص ۱۱۰۲.

۴- علی بن ابی‌طالب مستشار أمين للخلفاء الراشدين، ص ۹۹.

جلوه دهند و برای این منظور برخی از روایات بی اساس را دستاویز قرار داده‌اند تا دوران خلفای راشدین علیهم السلام را بدین شکل به تصویر بکشند که هر یک از آنها، در کمین دیگری بوده و یا مسایلی که در بین آنها جریان داشته، جهت‌دار و مغرضانه بوده است!^۱

اندکی تأمل در خلافت عمر فاروق رضی الله عنه نشان می‌دهد که رابطه و همکاری میان عمر و علی رضی الله عنهما، شفاف و بی‌نظیر بوده است. علی رضی الله عنه، مشاور اول عمر رضی الله عنه در مسایل بود و هر پیشنهادی که علی رضی الله عنه به عمر رضی الله عنه نمود، از سوی عمر رضی الله عنه پذیرفته و اجرا شد. علی رضی الله عنه در تمام شرایط، صادقانه، با عمر رضی الله عنه همکاری می‌کرد و دوست و خیرخواه مخلصی برای او بود.^۲

بدون تردید رابطه‌ی علی و عمر رضی الله عنهما، پیامدهای فرهنگی، علمی و تربیتی ارزنده‌ای بر حسن رضی الله عنه و سایر جوانان آن دوران نهاد. موارد زیادی وجود دارد که بیانگر روابط گرم و دوستانه‌ی عمر و علی رضی الله عنهما می‌باشد؛ از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- علی رضی الله عنه در حالی که جامه‌ای عدنی بر تن داشت، گفت: «این لباس را برادر، دوست صمیمی، رفیق یکدل و یار پاکباز من، امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه، به من داده است».^۳ ابوالسفر می‌گوید: علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه جامه‌ای داشت که آن را زیاد می‌پوشید. به او گفته شد: چرا بیشتر اوقات، این لباس را می‌پوشی؟ فرمود: «این لباس را دوست صمیمی و رفیق پاکبازم، عمر بن خطاب رضی الله عنه به من داده است؛ او، بنده‌ی نیک و مخلصی بود و خداوند نیز او را پاک و مخلص گردانید». آنگاه علی رضی الله عنه گریست.^۴

حسن رضی الله عنه با مشاهده‌ی چنین مواردی، به حقیقت محبت علی و اهل بیت علیهم السلام و نیز محبت عمر رضی الله عنه نسبت به آنان پی برد.

۲- ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: جنازه‌ی عمر رضی الله عنه را روی تختش گذاشته بودند. من هم در میان مردمی بودم که برای عمر رضی الله عنه دعا می‌کردند. هنوز جنازه‌ی عمر را برنداشته بودند که ناگهان مردی از پشت سر، آرنجش را بر شانه‌ام گذاشت و گفت: «خداوند، عمر را رحمت کند؛ آرزو می‌کردم که خدا، تو را در کنار دو دوستت، قرار دهد. زیرا بسیار می‌شنیدم که

۱- همان.

۲- فقه السیرة النبویة از بوطی، ص ۵۲۹.

۳- المختصر من کتاب الموافقة، ص ۱۴۰.

۴- المصنف از ابن ابی‌شبیبه (۲۹/۱۲).

رسول الله ﷺ می فرمود: (با ابوبکر و عمر بودم؛ من و ابوبکر و عمر، فلان کار را انجام دادیم؛ من و ابوبکر و عمر رفتیم). لذا همواره گمان و آرزوی من، بر این بود که خداوند، تو را در کنار آنها قرار دهد». ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: چهره ام را برگرداندم؛ دیدم که او، علی بن ابی طالب رضی الله عنه است.^۱ و سپس از بصره به کوفه عزیمت نمود و روز دوشنبه، دوازدهم ماه رجب سال سی و شش هجری وارد کوفه شد. از او خواستند که به کاخ ایض (قصر سفید) برود و آنجا سکونت کند. علی رضی الله عنه فرمود: «نه؛ عمر رضی الله عنه سکونت در این کاخ را نپسندید و آن را ناخوشایند می دانست؛ لذا من نیز سکونت در کاخ ایض را نمی پسندم. لذا در میدان کوفه، از مرکبش پایین آمد و سپس وارد مسجد بزرگ کوفه شد و دو رکعت نماز گزارد.^۲

۴- اهل بیت علیهم السلام، محبت وافر به عمر رضی الله عنه داشتند. این نکته، از آنجا نمایان می گردد که آنان، به خاطر محبتی که به عمر رضی الله عنه داشتند، برخی از فرزندانشان را عمر رضی الله عنه نامیدند و بدین سان نشان دادند که از عمر رضی الله عنه حساب می برند و کردار نیک و اخلاق ارزشمندش را می پسندند و خدمات ارزنده اش به اسلام را قبول دارند؛ همچنین اینکه اهل بیت، برخی از فرزندانشان را عمر، نامیده اند، بیانگر این است که رابطه ی قوی و تنگاتنگی با عمر فاروق رضی الله عنه داشته اند؛ به ویژه که این رابطه ی روحی، از طریق ازدواج و پیوند سببی، قوت بیشتری یافت. نخستین کسی که فرزندش را عمر نامید، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود که نام پسرش، از ام حبیب بنت ربیعیه بکریه را عمر نهاد.^۳

در کتاب الفصول، ذیل نام فرزندان علی بن ابی طالب رضی الله عنه، نام عمر مشاهده می شود که از صهباء بنت ربیعیه زاده شد. صهباء، یکی از زنانی بود که در جنگ عین الثمر به فرماندهی خالد بن ولید، اسیر شد و در سهم علی بن ابی طالب رضی الله عنه قرار گرفت و باردار شد و پسری به دنیا آورد که نامش را عمر نهادند. این عمر، هشتاد و پنج سال عمر کرد و نیمی از میراث علی بن ابی طالب رضی الله عنه به او رسید؛ چرا که تمام برادرانش یعنی عبدالله و جعفر و عثمان در کربلاء به همراه حسین رضی الله عنه شهید شدند. به عبارتی عمر بن علی در کربلا شهید نشد و از برادرانش ارث برد.^۴

۱- صحیح بخاری، شماره ی ۳۶۷۷.

۲- تاریخ الخلافة الراشدة، محمد کنعان، ص ۳۸۳.

۳- تاریخ یعقوبی (۲/۲۱۳)؛ الشیعة و أهل البيت، ص ۱۳۳.

۴- الفصول المهمة ص ۱۴۳؛ الشیعة و أهل البيت، ص ۱۳۳.

حسن علیه السلام نیز پیرو عملکرد پدرش و به خاطر محبتی که به عمر فاروق رضی الله عنه داشت، یکی از پسرانش را عمر نامید.^۱ از دیگر کسانی که نام فرزندانشان را عمر نامیدند، می توان این افراد را نام برد: *علی بن حسین ملقب به زین العابدین^۲ و نیز *موسی بن صادق ملقب به کاظم که نام بزرگترین پسرش را عمر نهاد.^۳ اینها، امامانی هستند که از اهل بیت بودند و راه و روش پیامبر صلی الله علیه و آله را در پیش گرفتند و عقاید و باورهای اهل سنت و جماعت را داشتند و از آنجا که سالها پس از وفات عمر رضی الله عنه فرزندانشان را به اسم او نامگذاری کردند، مهر و محبت نهفته در سینه هایشان نسبت به امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه را نمایان کردند. گفتنی است: اهل بیت، فرزندانشان را به نامهای ابوبکر و عثمان نیز نامگذاری کرده اند و این، همان شیوهی اهل سنت و جماعت تا عصر حاضر می باشد. در میان خاندان بنی هاشم، افراد زیادی مشاهده می شوند که نام بزرگان صحابه و مادران مؤمنان از قبیل: طلحه، عبدالرحمن، عایشه، ام سلمه و امثال آن، بر آنها نهاده شده است. از اینرو از همه می خواهیم که در این زمینه به علی و حسن و حسین و سایر اهل بیت رضی الله عنهم اقتدا کنند که دوستدار انصار دین و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و فرزندانشان را به نامهای خلفای راشدین و مادران مؤمنان، می نامیدند.^۴

گفته ی عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب در مورد عمر رضی الله عنه

حفص بن قیس می گوید: از عبدالله بن حسن رضی الله عنه در مورد مسح بر موزه ها سؤال کردم. وی، گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه بر موزه هایش مسح می کرد. گفتم: سؤال من، این است که آیا تو بر موزه، مسح می کنی؟ گفت: من، به تو درباره ی عملکرد عمر رضی الله عنه می گویم و تو، در مورد نظر خودم سؤال می کنی؟! عمر رضی الله عنه از من و از تمام مردم زمین بهتر بود. حفص بن قیس می گوید: برخی از مردم گمان می کنند که شما این سخن را از روی تقیه می زنید! در آن هنگام، ما در حد فاصل قبر و منبر پیامبر نشستیم. عبدالله بن حسن فرمود: «بارخدا یا! سخن ما در نهان و آشکار، همین است». و سپس افزود: «پس از این، گفتار هیچ کس را که بر ضد من گفته، به من نرسان». آنگاه اضافه کرد: «چه کسی گمان می کند که علی رضی الله عنه آدم مغلوب و

۱- الشیعة و أهل البيت، ص ۱۳۳.

۲- الشیعة و أهل البيت، ص ۱۳۴.

۳- الشیعة و أهل البيت، ص ۱۳۵.

۴- اذهبوا... نوشته ی عبدالعزیز زبیری، ص ۲۳۰.

شکست خورده‌ای بوده و رسول خدا ﷺ به او دستوری داد؛ اما او آن را انجام نداد؟! برای طعن و خرده‌گیری بر علی ﷺ همین کافی است که چنین پندار ناروایی به او نسبت داده شود که او دستور رسول خدا ﷺ را اجرا نکرده است.^۱

حسن بن علی ﷺ در دوران خلافت عثمان بن عفان ﷺ

عثمان ﷺ از همان آغاز دعوت اسلامی، رابطه‌ی عمیقی با این دعوت داشت و از اینرو هیچ نکته‌ی بزرگ و کوچکی از رهنمودهای نبوی را از دست نداد و پس از آن نیز در دوران خلافت شیخین، هیچ مسأله‌ای از او پوشیده نماند. به عبارتی عثمان ﷺ با هیچ یک از زیرساختهای حکومت اسلامی ناآشنا نبود و نظام تربیتی و آموزشی عثمان بن عفان ﷺ و بلکه همه‌ی صحابه ﷺ، قرآن کریم بود که از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است. چنانچه مؤثرترین عاملی که شخصیت عثمان بن عفان ﷺ را شکل داد و داشته‌های درونی وی را جلا بخشید و توان و نیرویش را برانگیخت و روح و روانش را پیراسته ساخت، مصاحبت با رسول خدا ﷺ و شاگردی در مکتب آن حضرت ﷺ بود. چراکه عثمان ﷺ پس از پذیرش اسلام، در مکه و نیز پس از هجرتش به مدینه، همواره در کنار پیامبر اکرم ﷺ بود و روان و شخصیت خود را سر و سامان بخشید و با حضور پیوسته و همیشگی در درسهای رسول خدا ﷺ، علوم و معارف بسیاری را از معلم و هدایتگر بشریت فرا گرفت. عثمان ﷺ از آن جهت از حضور در غزوه‌ی بدر، باز نماند که عمداً طفره رفته یا قصد گریز از جنگ را داشته باشد؛ چنانچه برخی کوشیده‌اند تا چنین تهمت ناروایی را بر عثمان ﷺ وارد کنند. عثمان ﷺ به هیچ عنوان قصد تخلف از جنگ بدر یا مخالفت با رسول خدا ﷺ را نداشت و به راستی از فضیلتی که نصیب اهل بدر گردید، باز نماند. زیرا فضیلت حضور در جنگ بدر، از آن جهت بود که حضور در جنگ، معنایی جز اطاعت و پیروی از رسول خدا ﷺ نداشت و عثمان ﷺ نیز به خاطر اجرای دستور پیامبر اکرم ﷺ در مدینه مانده بود تا از همسرش رقیه بنت رسول الله ﷺ پرستاری نماید. بنابراین عثمان ﷺ فقط به خاطر اجرای دستور پیامبر ﷺ نتوانست در جنگ بدر شرکت کند و این، عین اطاعت از رسول خدا ﷺ بود. به همین سبب نیز رسول خدا ﷺ از غنایم بدر، سهمی برای عثمان ﷺ تعیین نمود و بدین سان او را از اجر

۱- النهی عن سب الأصحاب و ما فيه من الإثم و العقاب، از محمد عبدالواحد مقدسی، ص ۵۷.

حضور در جنگ بدر، بی نصیب نگذاشت. عثمان رضی الله عنه در ماجرای حدیبیه نیز از فضایل منحصر به فردی برخوردار شد که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

* رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که از صحابه رضی الله عنهم بیعت گرفت، دست مبارکش را به جای دست عثمان رضی الله عنه در دست دیگرش نهاد. چرا که عثمان رضی الله عنه آنجا حضور نداشت و به عنوان نماینده به مکه رفته بود.

* رسول خدا صلی الله علیه و آله عثمان رضی الله عنه را برای ابلاغ پیامش به مسلمانان دربند در مکه، انتخاب نمود.
* رویکرد درخشان عثمان رضی الله عنه که پیشنهاد طواف خانه‌ی خدا از سوی کفار قریش را رد کرد تا بدین سان ثابت کند که فقط همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله طواف می‌کند.^۱
* در فتح مکه نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله سفارش عثمان بن عفان رضی الله عنه را در مورد عبدالله بن ابی السرح پذیرفت.^۲

در مورد زندگانی عثمان رضی الله عنه در مدینه، می‌توان موارد ذیل را نام برد:
از دواج عثمان رضی الله عنه با ام کلثوم دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از وفات رقیه دخت آن حضرت رضی الله عنها؛ وفات عبدالله بن عثمان رضی الله عنه و سپس درگذشت ام کلثوم؛ مشارکت عثمان رضی الله عنه در ساختار اقتصادی حکومت اسلامی و کمک‌های مالی وی؛ خریداری چاه رومه به بیست هزار درهم توسط عثمان رضی الله عنه و وقف آن برای استفاده‌ی همگانی؛ مشارکت در توسعه‌ی مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و تجهیز لشکر اسلام برای اعزام به تبوک. احادیث زیادی روایت شده که به فضیلت عثمان رضی الله عنه در کنار سایر اهل فضیلت اشاره می‌کند، همچنانکه برخی از احادیث، بطور اختصاصی در مورد فضیلت عثمان رضی الله عنه نقل شده است. خبر دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله از فتنه‌ای که عثمان رضی الله عنه به دنبال آن به شهادت رسید؛ عثمان رضی الله عنه در دوران خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه جزو اهل شورا و آن دسته از اصحابی بود که نظراتشان در مورد مسایل مهم مورد توجه قرار می‌گرفت. عثمان رضی الله عنه در مسایلی که نرمی و ملاحظت می‌طلبید، در کنار ابوبکر رضی الله عنه بود؛ همچنانکه عمر رضی الله عنه در مسایلی مشاور و دستیار ابوبکر رضی الله عنه محسوب می‌شد که شدت و قاطعیت، لازمه‌ی آنها بود. عمر رضی الله عنه وزیر ابوبکر رضی الله عنه بشمار می‌رفت و عثمان رضی الله عنه دبیر کل و منشی دولت صدیق رضی الله عنه بود. عثمان رضی الله عنه در دوران خلافت عمر فاروق رضی الله عنه نیز منزلت و جایگاه ویژه‌ای داشت. چنانچه عموم مردم، هر گاه می‌خواستند، چیزی از عمر رضی الله عنه درخواست کنند،

۱- المناقب النضره فی المناقب العشرة، ص ۴۹۰.

۲- أضواء البیان فی تاریخ القرآن، نوشته‌ی صابر ابوسلیمان، ص ۷۹.

آن را از طریق عثمان و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهما مطرح می کردند. عثمان رضی الله عنه، ردیف نامیده می شد. در زبان عربی به قائم مقام یا جانشین و یا شخص دوم حکومت، پس از شخص اول آن، ردیف گفته می شود و یا به کسی اطلاق می گردد که در جایگاه رییس قرار می گیرد و پس از رییس، به او مراجعه می شود. گفتنی است: در مواردی که کاری از دست عمر یا عثمان بر نمی آمد، مردم به عباس رضی الله عنه مراجعه می کردند.^۱

حسن بن علی رضی الله عنه در دوران خلافت عثمان رضی الله عنه در عنفوان جوانی بسر می برد و در مرحله سنی خاصی قرار داشت که می توانست از رخدادها و اتفاقات پیرامونش، نکات زیادی بیاموزد و از دانش سیاسی خلیفه ی راشد، عثمان بن عفان رضی الله عنه و سایر صحابه رضی الله عنهم، استفاده ی زیادی ببرد؛ از جمله:

۱- دانش بی نظیر عمر رضی الله عنه در مورد نحوه ی انتخاب خلیفه

عمر فاروق رضی الله عنه توجه ویژه ای به حفظ وحدت و یکپارچگی داشت و تا واپسین لحظات حیاتش، در اندیشه ی آینده ی امت اسلامی بود؛ آن هم در لحظاتی که از بابت جراحات وارده، به شدت رنج می برد. آری! آن لحظات جاودانی که ایمان عمیق عمر رضی الله عنه در آن نمایان گردید. و اخلاص و ایثارش تجلی یافت.^۲ عمر فاروق رضی الله عنه در آن لحظات سخت، برای گزینش خلیفه ی جدید، روش نوین و بی سابقه ای ارائه داد که نشان دهنده ی دانش عمیق و بی نظیرش در زمینه ی استراتژی راهبردی وی در اداره ی حکومت اسلامی می باشد. پیش از او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بی آنکه با نص صریح، کسی را به عنوان جانشین تعیین کند، دار فانی را وداع کرده و ابوبکر رضی الله عنه نیز، بر اساس مشورت صحابه رضی الله عنهم و پس از رایزنی با آنان، وی را به عنوان جانشین خود، تعیین نمود تا اینکه نوبت شخص عمر رضی الله عنه در بالین موت بود که از او خواستند، شخصی را برای جانشینی خود، تعیین نماید؛ لذا پس از اندیشه ی بسیار در این زمینه تصمیم گرفت، روش جدیدی برای انتخاب جانشین خود انتخاب کند که متناسب با شرایط آن زمان باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که باقی شتافت که همه، ابوبکر رضی الله عنه را به خاطر حسن پیشینه ی زیادی که در اسلام داشت، بیش از دیگران لایق جانشینی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می دانستند و از اینرو احتمال بروز اختلاف در مورد جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دور از انتظار بود؛

۱- تیسیرالکریم المنان فی سیرة عثمان، نوشته ی صلابی، ص ۲۷۴.

۲- الخلیفة الفاروق عمر بن خطاب، نوشته ی عانی، ص ۱۶۱.

بویژه اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله با گفتار و کردارش، امت اسلامی را رهنمون شده بود که ابوبکر رضی الله عنه شایسته‌ترین فرد، پس از ایشان می‌باشد. آن زمان که ابوبکر صدیق رضی الله عنه، عمر رضی الله عنه را به عنوان خلیفه تعیین نمود، به خوبی می‌دانست که عموم صحابه رضی الله عنهم نیز عمر رضی الله عنه را شایسته‌ترین فرد برای خلافت می‌دانند. از اینرو پس از مشورت و رایزنی با بزرگان صحابه رضی الله عنهم عمر رضی الله عنه را به عنوان جانشین تعیین کرد و هیچکس با او مخالفت نمود و بدین سان، تمام صحابه در مورد خلافت عمر رضی الله عنه به اجماع و اتفاق نظر رسیدند.^۱ اما روش انتخاب خلیفه‌ی سوم، بدین شکل بود که برای این منظور شورایی متشکل از چند نفر انگشت شمار تشکیل شد و شش تن از صحابه که همه‌ی آنها شایسته‌ی خلافت بودند، از سوی عمر رضی الله عنه برای رایزنی در مورد جانشین وی، تعیین شدند؛ هرچند یکایک آنان با همدیگر تفاوت داشتند. عمر رضی الله عنه، شیوه‌ی انتخاب خلیفه و مهلت آن را مشخص کرد و تعداد آرای کافی در این زمینه را تعیین نمود و تعیین خلیفه را به این مجلس مشورتی سپرد و نحوه‌ی انتخاب خلیفه را در صورت برابر بودن آراء، توضیح داد و تعدادی از سربازان الهی را مأمور مراقبت از جریان انتخابات در مجلس خود نمود تا با هرگونه هرج و مرج احتمالی مقابله کنند. ناظران انتخاباتی، به کسی اجازه نمی‌دادند که وارد مجلس انتخاب خلیفه شود و یا حتی در اطراف مجلس خبرگان، دور بزند و از مسایلی که در مجلس می‌گذرد، اطلاع یابد.^۲

تحلیلی بر آنچه گذشت...

۱- تعداد اعضای مجلس تعیین خلیفه و نامهای آنان

شش نفر، از سوی عمر رضی الله عنه برای تعیین خلیفه انتخاب شدند که عبارت بودند از: علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، زبیر بن عوام و طلحة بن عبیدالله رضی الله عنهم. همه‌ی اینها، جزو عشره ^۳ مبشره بودند؛ ولی سعید بن زید رضی الله عنه که یکی از عشره‌ی مبشره می‌باشد، جزو اعضای این شورا نبود. ابن کثیر می‌گوید: شاید عمر رضی الله عنه از آن جهت

۱- أولیای الفاروق. نوشته‌ی قرشی، ص ۱۲۲.

۲- أولیای الفاروق. نوشته‌ی قرشی، ص ۱۲۴.

۳- عشره‌ی مبشره، ده تن از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند که آن حضرت صلی الله علیه و آله با ذکر نام آنها، به بهشتی بودن آنان گواهی داده است. (مترجم).

سعید بن زید^۱ را در شمار شورای خبرگان قرار نداد که وی، از طایفه‌ی بنی عدی بود^۱ و عمر^۲ سعی زیادی می‌کرد که نزدیکانش به امارت نرسند؛ هرچند در میان نزدیکانش، کسانی وجود داشتند که شایسته‌ی خلافت و امارت بودند. از این‌رو عمر^۳ سعید بن زید^۴ را که از نزدیکانش بود، در شمار اعضای شورای تعیین خلیفه که در واقع نامزدهای انتخاباتی برای احراز مسؤولیت خلافت نیز بودند، قرار نداد.^۲

۲- روش انتخاب خلیفه

عمر^۵ به اعضای شورا، دستور داد که در خانه‌ی یکی از خود، جمع شوند و پیرامون انتخاب خلیفه، با هم مشورت و رایزنی نمایند. عبدالله بن عمر^۶ نیز همراه آنان بود و تنها نقش رایزن و مشاوره را داشت که نامزد خلافت بشمار نمی‌رفت. صهیب رومی^۷ در مدت رایزنی اعضای شورا، مسؤول اقامه‌ی نماز بود؛ عمر فاروق^۸ به او فرمود: «تو، در این سه روز، مسؤول اقامه‌ی نماز هستی». این مسؤولیت، از آن جهت بر عهده‌ی صهیب^۹ نهاده شد که هیچ‌یک از شش عضو مجلس انتخاب خلیفه، مسؤولیت امامت و اقامه‌ی نماز را بر عهده نگیرد و این مسؤولیت، حمایتی از سوی عمر^{۱۰} برای به خلافت رسیدن آن شخص قلمداد نگردد.^۳ عمر فاروق^{۱۱} مقداد بن اسود و ابوطلحه‌ی انصاری رضی الله عنهما را به عنوان ناظران انتخاباتی تعیین نمود تا بر نحوه‌ی انتخاب خلیفه در شورای تشکیل شده نظارت کنند.^۴

۳- مهلت مقرر برای رایزنی به منظور انتخاب خلیفه

عمر فاروق^{۱۲} سه روز را برای مشورت و رایزنی شورای خبرگان تعیین نمود که فرصت کافی و مناسبی برای تعیین خلیفه بود و اجازه نداد که این مدت را افزایش دهند. چراکه تمدید مهلت مقرر از سوی اعضای شورا، به معنای بروز اختلاف در میان آنان بر سر انتخاب خلیفه و گسترش دامنه‌ی آن بود. از این‌رو عمر فاروق^{۱۳} به آنان فرمود: «حتماً روز چهارم در حالی فرارسد که شخصی را به امارت خود تعیین کرده‌اید».^۵

۱- البدایة و النهایة (۱۴۲/۷).

۲- الخلفاء الراشدون، نوشته‌ی خالدی، ص ۹۸.

۳- الخلافة والخلفاء الراشدون، نوشته‌ی بهنساوی، ص ۲۱۳.

۴- أشهر مشاهیر الإسلام فی الحرب و السیاسة، ص ۶۴۸.

۵- طبقات ابن سعد (۳/۳۶۴).

۴- تعداد آرای کافی برای انتخاب خلیفه

عمر رضی الله عنه به صهیب رضی الله عنه دستور داد: «سه روز، برای مردم امامت بده تا این گروه در خانه به کارشان پردازند؛ اگر در مورد خلافت یک نفر به اتفاق نظر رسیدند، در این صورت هر کس که به مخالفت آنان برخاست، گردنش را بزنید»^۱. بدین سان عمر رضی الله عنه دستور کشتن کسی را صادر کرد که با نظر شورای مسلمانان، مخالفت کند و درصدد تفرقه افکنی در میان مسلمانان برآید. عمر رضی الله عنه با صدور این حکم، به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرد که فرموده است: (من أتاكم و أمرکم جمیع علی رجل منکم یرید أن یشقّ عصاکم، أو یفرق جماعتکم فاقتلوه)^۲. یعنی: «در آن حال که زمام کارتان به صورت یکپارچه به دست یکی از شما باشد، هر کس نزد شما بیاید و قصد ایجاد اختلاف یا تفرقه افکنی در میان جماعت یکپارچه‌ی شما را داشته باشد، او را بکشید».

در بعضی از کتابهای تاریخ آمده است: عمر رضی الله عنه به این افراد، دستور داد تا برای مشورت و رایزنی یکجا جمع شوند و این حکم را صادر کرد که اگر پنج تن از آنها در مورد خلافت یک نفر به توافق نظر برسند و یکی از آنان، از پذیرش نظر جمع امتناع نماید، او را بکشند؛ همچنین دستور داد در صورتی که چهار نفر از آنها، یک نظر داشته باشند و دو نفر دیگر، از پذیرش رأی آنها خودداری کنند، گردنش را بزنند.^۳ گفتنی است: سند این روایت، صحیح نیست و از نکات عجیب و بی‌اساسی می‌باشد که شخصی به نام ابومخنف، آن را ساخته و پرداخته است. این روایت خودساخته‌ی ابومخنف، برخلاف روایات صحیح و نیز سیرت درخشان صحابه رضی الله عنهم می‌باشد. این ادعای ابومخنف که عمر رضی الله عنه به صهیب رضی الله عنه چنین دستوری داده است، ادعایی بی‌اساس و بلکه گفتاری ناشایست می‌باشد. چگونه امکان دارد عمر رضی الله عنه در حالی چنین دستوری صادر کرده باشد که آن شش نفر را از بزرگان و برگزیدگان صحابه رضی الله عنهم می‌دانسته و خودش با علم به اینکه آنان، سرآمدان صحابه هستند، مسؤولیت تعیین خلیفه را به آنها سپرده است؟^۴

۱- طبقات ابن سعد (۳/۳۶۴).

۲- صحیح مسلم (۳/۱۴۸۰).

۳- تاریخ طبری (۵/۲۲۶).

۴- مرویات ابی‌مخنف فی تاریخ الطبری، دکتر یحیی، ص ۱۷۵.

ابن سعد رحمه الله نیز این روایت را نقل کرده که عمر رضی الله عنه به انصار رضی الله عنهم گفت: «آنان را داخل یک خانه ببرید و چنانچه در مدت سه روز، به اتفاق نظر نرسیدند، به سراغشان بروید و آنان را گردن بزنید». این روایت، منقطع است و یکی از روایان آن، شخصی به نام سماک بن حرب می باشد که محدثان، او را در نقل روایات، ضعیف دانسته اند.^۲

۵ - داوری یک داور در صورت وجود اختلاف

عمر رضی الله عنه وصیت کرد که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در جلسه‌ی اهل شورا حاضر شود؛ البته بی آنکه اختیار یا دخالتی در زمینه‌ی تعیین خلیفه داشته باشد. عمر رضی الله عنه برای آنها توضیح داد که چنانچه سه تن از آنان یک نظر داشتند و سه نفر هم، نظر دیگری، در این صورت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما را حکم (داور) قرار دهند و عبدالله رضی الله عنه با هر یک از این دو گروه که همراه شد، آن گروه، خلیفه را تعیین کنند. وی، همچنین دستور داد که در صورت عدم راضی شدن به قضاوت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما، با گروهی همراه شوند که عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه با آنان بود و در عین حال عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه را شخصیتی راست اندیش و درستکار توصیف نمود و توصیه کرد که از او حرف شنوی داشته باشند.^۳

۶ - سربازان الهی، بر جریان انتخاب خلیفه، نظارت می کنند و مسؤلیت برقراری نظم

و جلوگیری از هرج و مرج را برعهده می گیرند

عمر رضی الله عنه ابوطلحه‌ی انصاری رضی الله عنه را به حضور خواست و به او گفت: «ای ابوطلحه! خداوند عز وجل، اسلام را به وسیله‌ی شما عزت بخشید. لذا پنجاه تن از انصار را انتخاب کن و این گروه (اعضای شورا) را تشویق نما تا یکی را از میان خود، به عنوان خلیفه تعیین کنند». ^۴ عمر رضی الله عنه به مقداد بن اسود رضی الله عنه نیز گفت: «زمانی که مرا در قبرم گذاشتید، این گروه را در یک خانه جمع کن تا یک نفر را از میان خود، به عنوان خلیفه تعیین نمایند». ^۵

۱- طبقات ابن سعد (۳/۳۴۲).

۲- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری، ص ۱۷۶.

۳- نگا: تاریخ طبری (۵/۳۲۵).

۴- نگا: تاریخ طبری (۵/۲۲۵).

۵- همان.

۷- جواز تولیت شخصی شایسته با وجود فردی که از او شایسته‌تر است یکی از پیامدهای مثبت شورا، این است که با وجود شخص اصلح، می‌توان تولیت را به فردی واگذار کرد که از لحاظ شایستگی در حد پایین‌تری قرار دارد. زیرا عمر رضی الله عنه شش تن از اصحاب را مأمور کرد که یک نفر را از میان خود برای برعهده گرفتن خلافت، تعیین کنند؛ وی، در حالی شش نفر را برای این منظور انتخاب کرد که می‌دانست برخی از این افراد بر دیگران برتری دارند. عمر رضی الله عنه در انتصاب کارگزاران منطقه‌ای نیز همین رویه را داشت. چنانچه از دیدگاه عمر رضی الله عنه معیار تعیین صلاحیت برای گزینش کارداران منطقه‌ای، فقط در فضایل و مناقب دینی خلاصه نمی‌شد و امتیازات دیگری از قبیل تواناییهای راهبردی و برخورداری از دانش سیاسی نیز در کنار تقوا و سایر ارزشهای دینی، مورد توجه قرار می‌گرفت. از اینرو مسئولیتهایی به معاویه، مغیره بن شعبه و عمرو بن عاص رضی الله عنه داد؛ هرچند افراد دیگری بودند که از لحاظ دینی و علمی بر اینها برتری داشتند؛ چنانچه ابودرداء رضی الله عنه در شام بود و ابن مسعود رضی الله عنه در کوفه.^۱

۸- شگرد عمر رضی الله عنه در نحوه‌ی تعیین جانشین

عمر رضی الله عنه می‌دانست که شورا، فقط در شش نفر خلاصه نخواهد شد و دامنه‌ی آن، برای تعیین خلیفه، تا اخذ رأی از همه‌ی ساکنان مدینه، گسترش خواهد یافت. به همین دلیل سه روز را برای انتخاب خلیفه تعیین کرد که فرصت مناسبی برای اهل شورا بود تا در مورد انتخاب خلیفه رایزنی کنند و براساس دیدگاه بیشتر ساکنان مدینه که همان صحابه بودند، نظر نهایی خود را اعلام نمایند. ساکنان سایر بلاد اسلامی نیز در این زمینه پیرو اهل مدینه بودند. چراکه مدینه، محل سکونت صحابه بود و سرآمدان صحابه همچنان در مدینه سکونت داشتند. چنانچه عمر رضی الله عنه آنان را در مدینه نگه داشته و آنها را از هجرت به سرزمینهای فتح شده، باز داشته بود.^۲

۹- مجلس شورا، بزرگترین تشکل و نهاد سیاسی

عمر رضی الله عنه مسؤلیت انتخاب خلیفه را به اهل شورا واگذار کرد تا یک نفر را از میان خود برای این منظور برگزینند. جا دارد بدین نکته اشاره کنیم که هیچ یک از اهل شورا، با این تصمیم

۱- المدینة النبویة فجر الإسلام و العصر الراشدی (۹۷/۲).

۲- همان.

عمرؓ مخالفت نکرد. چنانچه این تصمیم، مورد اعتراض هیچ یک از سایر صحابه نیز قرار نگرفت. بنا بر متونی که در دسترس ماست، سراغ نداریم که در آن زمان پیشنهاد دیگری مطرح شده و یا در واپسین لحظات حیات عمرؓ یا پس از وفاتش، کسی بر تصمیم عمرؓ اعتراض نموده باشد. بلکه همه، این تصمیم حکیمانه‌ی عمرؓ را پذیرفتند و مصلحت مسلمانان را در اجرای آن دانستند.

آری! عمرؓ هیئت سیاسی سرآمدی تشکیل داد که وظیفه‌اش، انتخاب رییس دولت یا خلیفه بود. تشکیل این هیئت و به عبارتی پیدایش این نهاد قانونی نوین که زاده‌ی نبوغ و دانش والای عمرؓ است، هیچگونه تعارضی با اصول و مبادی اسلام و بویژه اصول مورد تأیید اسلام در زمینه‌ی شورا ندارد. چراکه به دنبال این رویکرد عمرؓ، در مسجد جامع، با خلیفه‌ی تعیین شده از سوی مجلس خبرگان، به صورت عمومی بیعت شد. لذا این سؤال، بی‌مورد است که چه کسی، این حق را به عمرؓ داد که چنین شورایی تشکیل دهد یا دلیل عمرؓ برای ارائه‌ی این پیشنهاد چه بود؟ حال که این پرسش، مطرح شد، کافی است بدانیم که مسلمانان این پیشنهاد را تأیید کردند، آن را پسندیدند و هیچ اعتراضی هم نمودند؛ بلکه در این مورد اجماع صورت گرفت. و اجماع، یکی از منابع تشریح اسلامی می‌باشد.^۱

عمرؓ یکی از خلفای راشدین بود و می‌دانیم که شورا، والاترین تشکل سیاسی در نظام اسلامی دوران خلفای راشدین بوده است؛ چنانچه افرادی که عمرؓ به عنوان اعضای شورا، معرفی کرد، فضایل منحصر به فردی داشتند که از سوی خدای متعال به آنان داده شده بود و رسول اکرم ﷺ آنها را بیان نمود. از این رو مسلمانان بر این باورند که هیچ مؤمنی از لحاظ ایمان و تقوا به عشره‌ی مبشره نمی‌رسد. عمرؓ زندگانی‌اش را بدین سان به پایان رساند که با وجود جراحات وارده و سکرات موت، همچنان به فکر مسلمانان بود و سیستم شورایی بی‌سابقه‌ای تشکیل داد که برای همیشه کاربرد دارد. بدون شک، اصل شورا در قرآن کریم و سنت گفتاری و کرداری رسول اکرم ﷺ، مطرح شده و از آنجا که رسول خدا ﷺ و ابوبکرؓ به اصل شورا عمل نموده‌اند، عمرؓ از این نظر، بدعتگذار نمی‌باشد؛ بلکه کاری که عمرؓ انجام داد، ارائه‌ی یک روش برای تعیین خلیفه بود؛ البته اگرچه عمرؓ تدبیری اندیشید و کاری کرد که پیش از او رسول خدا ﷺ و ابوبکر صدیقؓ نکرده بودند، اما یقیناً این رویکرد عمرؓ، برگرفته از اسلام راستین و اصل شورا بود و چه کار بجا و نیکویی انجام

۱- نظام الحکم فی الشریعة و التاریخ، نوشته‌ی قاسمی (۲۷۷، ۲۵۸/۱).

داد که در آن شرایط، بهترین گزینه و راه برای حفظ وحدت و مصالح صحابه علیهم السلام و امت اسلام محسوب می‌شد.^۱

شکی نیست که این تحول باشکوه و نیز تصمیم‌گیری‌های اصولی و به‌هنگام سیاسی از سوی عمر رضی الله عنه، نقش بسزایی در بالابردن اندیشه و تفکر سیاسی حسن رضی الله عنه به جای نهاد؛ چنانچه بر اساس همین شعور و آگاهی وافر بود که پس از چندی، حسن رضی الله عنه در دوران خلافتش، شیوه‌ی نوینی در زمینه‌ی ایجاد وحدت و یکپارچگی امت، در پیش گرفت و مسلمانان را از اختلاف و چنددستگی رهانید. آری! نبوغ و نوآوری نخبگانی همچون حسن رضی الله عنه، برآیند آگاهی و تجربه‌ای است که از رویکرد پیشینیان، در زمینه‌ی ایجاد تمدنی خدایی و باشکوه، کسب می‌کنند.

روش عبدالرحمن بن عوف در اداره‌ی شورا

حسن بن علی رضی الله عنه، شاهد به خلافت رسیدن عثمان رضی الله عنه از طریق شورایی بود که عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه آن را اداره می‌نمود؛ عبدالرحمن رضی الله عنه برای اداره‌ی شورا، گام‌های زیر را برداشت:

۱- تشکیل جلسات شورا

پس از خاک‌سپاری عمر رضی الله عنه، اعضای شورا در خانه‌ی أم المؤمنین عائشه و یا خانه‌ی فاطمه دختر قیس و خواهر ضحاک بن قیس، جلسات خود را آغاز نمودند تا به وظیفه‌ی مهمی پردازند که به آنان محول شده بود؛ چنانچه پس از گفتگوهای متعدد، به نتیجه‌ای رسیدند که همه‌ی مسلمانان از آن استقبال نمودند.^۲

۲- درخواست عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه از اعضای شورا برای کناره‌گیری به نفع عضو اصلح

پس از آغاز فعالیت شورا، عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه از همه‌ی اعضای شورا خواست تا امر تعیین خلیفه را به فرد افضل و اصلح واگذار نمایند که در این میان، زبیر رضی الله عنه به نفع علی رضی الله عنه کنار کشید و طلحه رضی الله عنه به نفع عثمان رضی الله عنه، سعد رضی الله عنه هم به نفع عبدالرحمن رضی الله عنه کناره‌گیری کرد. بدین ترتیب تعداد نامزدها، به سه نفر کاهش یافت. سپس عبدالرحمن رضی الله عنه رو به علی و عثمان نمود و از آنان پرسید:

۱- أولیات الفاروق، ص ۱۲۷.

۲- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ۶۲ - ۶۳.

کدام یک از شما، خود را از این امر خطیر کنار می‌کشد تا آن را به دیگری بسپاریم و او نیز فرد افضل و اصلح را تعیین نماید، آن دو ساکت ماندند. عبدالرحمن رضی الله عنه به آنان گفت: اگر امر تعیین خلیفه را به من بسپارید، من در این امر، نسبت به فرد افضل و اصلحان قصوری نخواهم کرد و آن دو نیز این امر را پذیرفتند.^۱

۳- واگذاری اداره‌ی شورا به عبدالرحمن بن عوف

عبدالرحمن، به محض پایان جلسه‌ی اعضای شورا، از صبح روز یکشنبه شروع به مشورت با مردم و بزرگان شهر نمود و تا روز چهارشنبه که پایان مهلت مقرر بود، این کار را ادامه داد. عبدالرحمن رضی الله عنه ابتدا نزد علی رضی الله عنه رفت و به او گفت: اگر من با تو بیعت نکنم، تو چه کسی را به خلافت برمی‌گزینی؟ او نیز عثمان بن عفان رضی الله عنه را پیشنهاد کرد. سپس نزد عثمان رضی الله عنه رفت و از او هم همین را پرسید. عثمان رضی الله عنه پاسخ داد که علی رضی الله عنه را بر می‌گزیند. عبدالرحمن رضی الله عنه پس از آن، نزد سایر صحابه رفت رضی الله عنه و با آنان مشورت و رایزنی نمود. چنانچه از تمام ساکنان مدینه، اعم از ثروتمند و فقیر، زن و مرد، بزرگ و کوچک و حتی بردگان نظرخواهی کرد و در این رابطه با آنان سخن گفت. در پایان این پرس و جو، عبدالرحمن رضی الله عنه بدین نتیجه رسید که بیشتر مردم، عثمان رضی الله عنه را برای خلافت بهتر می‌دانند؛ هر چند عده‌ای، علی رضی الله عنه را برای خلافت شایسته‌تر می‌دانستند. عبدالرحمن رضی الله عنه نیمه‌شب چهارشنبه به خانه‌ی خواهرزاده‌اش، مسور بن مخرمه، رفت. هنگامی که به خانه‌اش رسید، مسور خواب بود؛ لذا در زد تا مسور را بیدار کند. به محض اینکه مسور بیدار شد، به او گفت: مسور! می‌بینم که به خواب رفته‌ای، اما من امشب اصلاً نتوانستم بخوابم. اینک بلند شو و برو زیور و سعد را به اینجا بیاور.^۲ چون زیور و سعد نزد عبدالرحمن رضی الله عنه آمدند، با آنان مشورت نمود. سپس مسور را به دنبال علی رضی الله عنه فرستاد و چون علی رضی الله عنه آمد تا دیرزمانی با او گفتگو کرد. آنگاه مسور را نزد عثمان فرستاد رضی الله عنه و هنگامی که عثمان رضی الله عنه نزدش آمد، تا اذان صبح به گفتگو و رایزنی پرداختند.^۳

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل أصحاب النبی (حدیث : ۳۷۰۰).

۲- الخلفاء الراشدون، الخالدی، ۱۵۶ - ۱۰۷.

۳- صحیح البخاری، کتاب الأحکام (حدیث : ۷۲۰۷).

۴- اتفاق نظر در مورد خلافت عثمان رضی الله عنه

پس از نماز صبح آخرین روز از ماه ذی‌الحجه سال ۲۳ هجری برابر با ۶ نوامبر سال ۶۴۴ میلادی، عبدالرحمن رضی الله عنه در حالی که عمامه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به سر داشت، وارد مسجد شد. پیش از آمدن او، اعضای شورا در کنار منبر گرد هم آمده، منتظر او بودند. عبدالرحمن رضی الله عنه افرادی را به دنبال مهاجرین و انصار و فرماندهان و والیان حاضر در مدینه فرستاد. در آن زمان معاویه رضی الله عنه، امیر شام؛ عمیر بن سعد رضی الله عنه، امیر حمص، و عمرو بن عاص رضی الله عنه امیر مصر، در مدینه حضور داشتند.^۱ آنان، در حج آن سال، حضور یافته و عمر فاروق رضی الله عنه را تا مدینه همراهی کرده بودند.

در روایت بخاری، در این رابطه چنین آمده است: «چون مردم نماز صبح گزاردند و اعضای شورا کنار منبر گرد هم آمدند، عبدالرحمن رضی الله عنه افرادی را به دنبال مهاجرین و انصار و فرماندهان و والیان حاضر در مدینه که به حج آمده بودند، فرستاد. زمانی که همه جمع شدند، عبدالرحمن رضی الله عنه برخاست و پس از گفتن شهادتین، چنین گفت: ای علی! من در این مورد با مردم صحبت کردم، دیدم که بیشتر آنان با خلافت عثمان رضی الله عنه موافق هستند؛ پس از من ناراحت مشو. سپس رو به عثمان رضی الله عنه نمود و گفت: من با تو بیعت می‌کنم بدین شرط که پایبند قرآن، سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و روش دو خلیفه‌ی پیشین باشی. بعد از عبدالرحمن رضی الله عنه، مهاجران، انصار، فرماندهان و والیان و سایر مسلمانان با عثمان رضی الله عنه بیعت کردند.^۲ در کتاب التمهید و البیان، آمده است: علی رضی الله عنه اولین فردی بود که پس از عبدالرحمن رضی الله عنه، با عثمان رضی الله عنه بیعت نمود.^۳

۵- مدیریت عبدالرحمن رضی الله عنه در اداره‌ی شورا

مدیریتی که عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه در اداره‌ی شورا از خود نشان داد، حاکی از درایت، ایمان و ایثار او نسبت به مصالح امت می‌باشد. او، برای حفظ وحدت کلمه از خواهش نفس گذشته و بدین ترتیب نخستین جلوه از اصول شورای انتخاب خلیفه را نمایان کرد. وی، با

۱- شهید الدار، ص ۳۷.

۲- صحیح البخاری، کتاب الأحکام (حدیث: ۷۲۰۷).

۳- التمهید و البیان، ص ۲۶.

صبر، آرامش، دوراندیشی و حسن تدبیری که از خود بروز داد، در این امر مهم و خطیر، به موفق گردید. اینک مراحل را پردازش می کنیم که عبدالرحمن رضی الله عنه در این فرایند طی نمود:

الف: ارائه‌ی روش کار شورا در اولین جلسه‌ی آن، شنیدن دیدگاه‌ها و آرای همه‌ی اعضا و شناخت اهداف هر یک از آنان، نخستین گام در جریان اداره‌ی شورا بود تا او بتواند با علم و بصیرت، در این راه حرکت کند.

ب: کنار کشیدن خودش از نامزدی مقام خلافت تا هر نوع شکی در این زمینه را از میان ببرد.

ج: او توانست در طول جلسه، نامزد مورد قبول هر یک از اعضا را بشناسد و در اثنای مذاکرات و با گرایش سعد و زبیر به عثمان، تقریباً راه، برای تعیین عثمان رضی الله عنه به عنوان خلیفه هموار گردید.

د: نظر عثمان و علی را که نامزد مقام خلافت بودند، در مورد یکدیگر جویا شد و دانست که هر یک از آنان، در صورتی که خود به خلافت نرسد، هیچ کس را برای این مقام، سزاوارتر از آن یکی، نمی‌داند.

ه: عبدالرحمن رضی الله عنه غیر از اعضای شورا، با خواص و صاحب نظران و نیز دیگر اقشار جامعه مشورت کرد و بدین نکته پی برد که بیشتر مردم، هیچکس را همچون عثمان رضی الله عنه، سزاوار و شایسته‌ی مقام خلافت نمی‌دانند.^۱

عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه با فراست، درایت و ایثار و کناره‌گیری خودش از نامزدی مقام خلافت و چشم بستن بر خواهش و میل درون برای احراز بالاترین مقام حکومتی، توانست امت را از این مرحله‌ی مهم عبور دهد که خود، سزاوار بسی تقدیر و ستایش است.

دَهَبی در این باره می گوید: از بهترین اقدامات عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه در جریان مذاکرات شورا، کنار کشیدن خودش از نامزدی مقام خلافت بود. او سپس فردی را به این مقام برگزید که صاحب نظران و بزرگان صحابه رضی الله عنهم، او را ترجیح می دادند. وی، در این کار مهم، با کنار گذاشتن هر نوع تمایل و تبعیض، امت را به بیعت با عثمان رضی الله عنه سوق داد. اگر او به فکر این مقام بود، یا خودش، این مقام را در دست می گرفت و یا پسرعمویش، سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه را به عنوان خلیفه معرفی می نمود.^۲

۱- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ۷۰ - ۷۱.

۲- سیر أعلام النبلاء (۱/۸۶).

بدین سان تصویری دیگر از ارزش و اهمیت شورا در عصر خلفای راشدین علیهم السلام جلوه نمود که عبارت بود از انتخاب خلیفه از طریق مجلس شورا و تعیین او پس از مشورت و رایزنی با همه‌ی مردم و بیعت آنان با او.^۱

ابطال و دروغ‌های دشمنان در مورد ماجرای شورا

گمراهان کوردل، در مورد تاریخ اسلام، دست به جعل اخبار و روایات دروغینی زده‌اند که ماجرای شورا نیز از این امر مستثنی نیست. خاورشناسان نیز در آثار خود این روایات را منعکس کرده و آنها را گسترش داده‌اند. متأسفانه برخی از نویسندگان و پژوهشگران معاصر نیز بدون تحقیق و پالایش اخبار و روایات، در کتابهای خود، چنین روایاتی را مورد استناد قرار می‌دهند.

کینه‌توزان، با توجه خاص به این رویداد مهم در تاریخ اسلام، به تألیف در این زمینه و نشر دروغ‌هایی درباره‌ی آن پرداخته‌اند که به عنوان مثال می‌توان به ابومخنف، ابن عقده و ابن بابویه^۲ اشاره کرد. ابن سعد از طریق واقدی^۳ روایت درباره‌ی ماجرای شورا و بیعت مردم با عثمان رضی الله عنه نقل نموده است.^۳ وی، از طریق عبیدالله بن موسی نیز روایتی در کتاب خود آورده که این مضامین را در بر دارد: قتل عمر رضی الله عنه و تعیین اعضای شورا، وصیت عمر رضی الله عنه به علی و عثمان پیرامون نحوه‌ی خلافت در صورتی که هر یک از آنان به خلافت برسد و نیز سفارش عمر رضی الله عنه به صهیب رضی الله عنه در این زمینه.^۴ بلاذری نیز روایتی را در مورد ماجرای شورا و جریان بیعت با عثمان رضی الله عنه، از ابو مخنف^۵، هشام کلبی^۶، واقدی^۷ و عبیدالله بن موسی^۸ نقل کرده است. طبری هم در این ماجرا، به روایتی از ابومخنف استناد نموده است.^۹

۱- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص ۲۷۸.

۲- الذریعة إلى تصانیف الشيعة (۱۴/۲۴۶).

۳- الطبقات الكبرى (۳/۶۳ - ۶۷).

۴- الطبقات الكبرى (۳/۳۴۰).

۵- أنساب الأشراف (۱۸ - ۱۹).

۶- أنساب الأشراف (۱۸ - ۱۹).

۷- أنساب الأشراف (۱۸ - ۱۹).

۸- أنساب الأشراف (۵/۶).

۹- أثر التشيع على الروایات التاريخية، عبدالعزيز نور، ۳۲۱.

همچنین ابن ابی الحدید در تعریف جریان شورا، از روایات احمد بن عبدالعزیز جوهری^۱ و همچنین کتاب الشوری واقدی استفاده کرده است.^۲ مهمترین مضامین این روایات عبارتند از:

۱- متهم نمودن صحابه[ؓ] به اعمال تبعیض در امر تعیین خلیفه

در برخی از روایات ساختگی و موضوع، صحابه[ؓ] به اعمال تبعیض و ضایع کردن حقوق دیگران در تعیین خلیفه متهم می‌گردند و چنین وانمود می‌شود که علی[ؑ] از اقدامات عبدالرحمن[ؓ] در روند انتخاب خلیفه خشنود نبوده است. ابومخنف و هشام کلبی از پدرش و احمد جوهری روایت می‌کنند که عمر وصیت نمود: در صورتی که تعداد آرای دو نفر برابر شد، شخص مورد تأیید عبدالرحمن[ؓ] به خلافت انتخاب گردد و علی[ؑ] به همین خاطر احساس می‌کرد که حقش ضایع خواهد شد؛ زیرا عبدالرحمن، به خاطر رابطه‌ی خویشاوندی‌اش با عثمان[ؓ]، او را به عنوان خلیفه انتخاب می‌کند.^۳ ابن تیمیه با رد هر نوع نسبت نزدیک میان عبدالرحمن و عثمان، بیان می‌کند که عبدالرحمن نه برادر عثمان بود، نه پسرعمویش و نه از قبیله‌ی او. عبدالرحمن[ؓ] از بنی زهره بود و عثمان[ؓ] از بنی امیه؛ و رابطه‌ی بنی زهره با بنی هاشم به مراتب نزدیکتر از رابطه‌ی آن با بنی امیه بوده است. از سوی دیگر بنی زهره، دایی‌های پیامبر خدا^ﷺ بودند و عبدالرحمن و سعد بن ابی وقاص نیز جزو آنها به حساب می‌آمدند. چنانچه رسول خدا^ﷺ در باره‌ی سعد[ؓ] فرمود: (هذا خالی؛ فلیرنی امرؤ خاله)^۴ یعنی: «این مرد، دایی من است. پس هر شخصی، دایی‌اش را به من نشان دهد (تا معلوم شود که هیچکس، دایی‌ای همچون دایی من ندارد)». همچنین باید در نظر داشت که رسول خدا^ﷺ هرگز بین دو مهاجر و یا دو انصار پیمان اخوت برقرار نکرد و طبق احادیث مشهور آن حضرت^ﷺ میان سعد بن ربیع و عبدالرحمن بن عوف پیمان برادری برقرار نمود.^۵ در این روایات ساختگی بدین نکته توجه نشده که نسبت خونی (خویشاوندی نسبی)، نزد

۱- شرح نهج البلاغه (۴۹/۹)، ۵۰ و ۵۸.

۲- شرح نهج البلاغه (۱۵/۹).

۳- اثر التشیع علی الروایات التاریخیه، ۳۲۲.

۴- سنن الترمذی (۳۷۶۱).

۵- صحیح البخاری، کتاب مناقب الأنصار (حدیث : ۳۷۸۰).

عربها، از نسبت دامادی (خویشاوندی سببی) قوی تر بوده است. کسانی که چنین روایاتی را ساخته و پرداخته‌اند، رابطه‌ی عمیق و شگرف میان نسل اول مسلمانان را درک ننموده و پی نبرده‌اند که این رابطه، براساس رابطه‌ی خویشاوندی نبوده است. گفتنی است: رابطه‌ی سببی عثمان رضی الله عنه و عبدالرحمن رضی الله عنه از طریق ازدواج عبدالرحمن رضی الله عنه با ام کلثوم دختر عُقبه بن اَبی مُعیط و خواهر ولید حاصل آمده بود.^۱

۲- حزب بنی امیه و حزب بنی هاشم

در روایت ابومخنف چنین آمده که یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در امر تعیین خلیفه به دو دسته‌ی طرفداران بنی امیه و طرفداران بنی هاشم تقسیم شدند و در این مورد با هم به مجادله و نزاع پرداختند؛ اما باید دانست که این قبیل روایات، مبتنی بر هیچ سند معتبر و صحیحی نمی‌باشند.^۲ متأسفانه مورخان بر اساس همین روایات غیرمعتبر، به تحلیلهای اشتباهی گرفتار آمده‌اند. چنین منشی، از صحابه رضی الله عنهم کاملاً بعید است؛ زیرا آنان در کنار هم و به خاطر اسلام، با پدران و برادران و قبایل خود جنگیدند. آنها، کالای بی‌ارزش دنیا را فدا می‌کردند تا دین خود را حفظ کنند؛ لذا چنین اقداماتی از صحابه‌ای که بشارت بهشت به آنان داده شده، غیرممکن می‌باشد. آنها بسی بزرگوارتر از آن بودند که مشکلات و مسایل خود را از این طریق، حل و فصل نمایند.^۳

۳- سخنانی که به دروغ به علی بن ابی طالب رضی الله عنه نسبت داده‌اند

مورخان چون ابن جریر از راویانی ناشناس روایت کرده‌اند که علی رضی الله عنه به عبدالرحمن رضی الله عنه گفت: تو مرا فریب دادی و عثمان را به مقام خلافت رساندی تا همیشه با تو مشورت نماید و تو، در خلافت او صاحب قدرت باشی. عبدالرحمن رضی الله عنه بهانه تراشید تا اینکه علی رضی الله عنه این آیه را تلاوت نمود:

۱- الطبقات الكبرى (۱۲۷/۳).

۲- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری، صص ۱۷۷ - ۱۷۸.

۳- الخلفاء الراشدون، أمين القضاة، ۷۸ - ۷۹.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ۗ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٠﴾﴾

«در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند؛ دست خدا بالای دستهای آنان است. پس هر که پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می‌شکند، و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد.»

ابن کثیر در این رابطه می‌گوید: چنین روایاتی، با روایات صحیح در تعارض قرار دارد؛ در واقع روش صحابه رضی الله عنهم برخلاف این روایات ضعیف و موضوعی است که اهل بدعت و داستان‌پردازانی روایت کرده‌اند که حدیث صحیح و غیر صحیح را از هم تشخیص نمی‌دهند.^۱

اعتقاد حسن بن علی رضی الله عنهما درباره‌ی خلافت عثمان رضی الله عنه

اعتقاد حسن بن علی رضی الله عنهما درباره‌ی خلافت عثمان رضی الله عنه همان باوری بود که سایر صحابه رضی الله عنهم داشتند. چنانچه صحابه رضی الله عنهم بر خلافت عثمان رضی الله عنه اجماع کردند. ابوالحسن اشعری رحمه الله در این باره می‌گوید: عثمان رضی الله عنه را اعضای شورایی به خلافت انتخاب کردند که بر اساس وصیت عمر رضی الله عنه، همه سزاوار احراز این مقام بودند، اما همه‌ی آنان، خلافت عثمان رضی الله عنه را پذیرفتند و بر این مسأله اجماع نمودند.^۲

ابوعثمان صابونی در بیان عقیده‌ی اهل سنت درباره‌ی ترتیب خلفای راشدین، می‌گوید: آنان بعد از خلافت صدیق و فاروق، معتقد به حقانیت خلافت عثمان رضی الله عنه می‌باشند، زیرا او، با اجماع اعضای شورا و پس از آن، با اجماع تمام صحابه به خلافت رسید.^۳

۱- البدایة و النهایة (۱۵۲/۷).

۲- الإبانة عن أصول الدیانة، ص ۶۸.

۳- عقیده السلف و أصحاب الحدیث ضمن الرسائل النبویة (۱/۱۳۹).

حضور حسن علیه السلام در لشکر اعزامی عثمان رضی الله عنه برای فتح آفریقا

مهمترین طرح‌ها و برنامه‌های نظامی عثمان بن عفان رضی الله عنه در جریان فتوحات اسلامی را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

- ۱- شکست دادن سپاهیان فارس و روم.
 - ۲- تداوم جهاد در آن سوی مرزهای قلمرو حکومت اسلامی و خنثی نمودن تهدیدها و توطئه‌های دشمنان اسلام و حفظ آن مرزها.
 - ۳- ایجاد پایگاه‌ها و مراکزی ثابت و مستحکم در مرزها جهت مقابله با حملات گاه و بی‌گاه دشمنان اسلام و حفظ آن مرزها.
 - ۴- تأسیس نیروی دریایی که در آن شرایط حساس، سپاهیان اسلام، به شدت بدان نیازمند بود.^۱ این نیرو، بعدها در حمایت از دولت و تقویت و تداوم روند فتوحات، نقش بسیار مهمی ایفا نمودند. از مراکز مهم نظامی و سیاسی می‌توان کوفه و بصره در عراق؛ دمشق در شام، و فسطاط در مصر را نام برد که بعدها به مهمترین شهرهای قلمرو اسلامی و عمده‌ترین مراکز نشر و گسترش اسلام مبدل شدند.^۲
- مشهورترین فرماندهان فتوحات اسلامی در دوران خلافت عثمان رضی الله عنه عبارتند از: احنف بن قیس، سلیمان بن ربیع، عبدالرحمن ربیع و حبیب بن مسلمه.
- مسلمانان، از روند فتوحات اسلامی در دوران عثمان بن عفان رضی الله عنه درس‌های زیادی گرفتند؛ از مهمترین درس‌ها و آموزه‌های فتوحات در عهد عثمان بن عفان رضی الله عنه می‌توان موارد ذیل را برشمرد:

- تحقق وعده‌های خداوند تبارک و تعالی نسبت به مؤمنان در زمینه‌ی فتح و پیروزی
- تحوّل و پیشرفت در تاکتیک‌ها و شیوه‌های جنگی و تأسیس نخستین ناوگان دریایی.
- تشکیل گروه‌های تجسس و شناسایی برای کسب اطلاعات از تحرکات دشمن.
- حفظ وحدت و یکپارچگی در رویارویی با دشمن.

۱- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص ۲۲۲.

۲- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ص ۱۹۹-۲۰۰.

در لشکر اعزامی عثمان رضی الله عنه به آفریقا، عبدالله بن زبیر، ابوذر غفاری،^۱ عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر، حسن و حسین^۲ و جمع کثیری از صحابه رضی الله عنهم حضور داشتند.

موضع پدر حسن، علی بن ابی طالب و سایر صحابه در مورد فتنه ای که به شهادت عثمان منجر شد

عوامل مختلفی در شهادت عثمان رضی الله عنه نقش داشت؛ از جمله: فراوانی ناز و نعمت و پیامدهای سوء آن بر جامعه، نبودن سرآمدان و بزرگان صحابه رضی الله عنهم در مدینه، تعصب جاهلی، دسیسه‌چینی توطئه‌گران و بدخواهان اسلام و مسلمانان، به کارگیری وسایل و شیوه‌های گوناگون در تحریک مردم و از همه مهم‌تر فتنه‌انگیزی پیروان عبدالله بن سبا.

دشمنان اسلام، شیوه‌ها و اسباب گوناگونی را برای تحریک مردم بر ضد عثمان رضی الله عنه به کار بستند؛ از جمله: شایعه‌پراکنی و سرهم کردن پاره‌ای اراجیف و سخنان دروغ و بی‌اساس به منظور تحریک مردم بر ضد خلیفه، خرده‌گیری بی‌مورد و نابجا بر کارگزاران خلیفه و تنظیم نامه‌های جعلی و انتساب آنها به تعدادی از اصحاب همچون: عایشه‌ی صدیقه، علی، طلحه و زبیر رضی الله عنهم و اشاعه‌ی این باور نابجا که علی رضی الله عنه، وصی و خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ از دیگر اقدامات دشمنان اسلام در این زمینه، می‌توان به تشکیل دسته‌ها و گروه‌هایی در بصره، کوفه و مصر اشاره کرد؛ آنان، این توهم را در اذهان عموم نهادینه کردند که به دعوت صحابه، رهسپار مدینه شده‌اند، آن‌گاه کارهایی انجام دادند که به شهادت عثمان رضی الله عنه منجر شد.^۳ گروه‌های فتنه‌گر، علاوه بر اقدامات مزبور، با شعارهایی همچون تکبیر، و ادعاهایی از این قبیل که بر ضد جور و ستم، قیام نموده و هدفی جز امر به معروف و نهی از منکر ندارند و فقط خواهان عوض کردن کارگزاران، هستند، دسیسه‌ی خویش را پیش بردند و خواهان کناره‌گیری عثمان رضی الله عنه از خلافت شدند و سرانجام، خلیفه‌ی بزرگوار را به شهادت رساندند. همین که خبر حرکت مردم از سایر شهرها برای یاری خلیفه، به گروه‌های فتنه‌گر رسید، بیش

۱- ریاض النفوس (۸/۱)؛ الجهاد و القتال، اثر هیکل (۵۵۶/۱).

۲- لیبیا من الفتح العربی حتی انتقال الخلافة الفاطمیة، اثر دکتر صالح مصطفی، ص ۴۱؛ الشرف و التسامی بحركة الفتح الإسلامی، دکتر صلابی (همین مؤلف)، ص ۱۹.

۳- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص ۴۰۱.

از پیش، بر کشتن خلیفه مصمم شدند و درصدد آن برآمدند که به هر شکل ممکن، عثمان را به قتل برسانند.^۱

شایان ذکر است شبکه‌ی سازمان‌یافته‌ی سبئی به سرکردگی عبدالله بن سبای یهودی، عامل اصلی و پشت پرده‌ی این فتنه و فتنه‌های پس از آن در وقایعی همچون جمل، صفین و... بود.

علی رضی الله عنه در دوران خلافت عثمان رضی الله عنه کاملاً مطیع و فرمانبردار او بود. ابن ابی شیبّه از طریق محمد بن حنفیه نقل می‌کند که علی رضی الله عنه فرمود: اگر عثمان مرا به طناب کشد باز هم از او اطاعت خواهم نمود و فرمانبردار او خواهم بود.^۲ و این خود، دلیلی است بر میزان اطاعت و فرمانبرداری علی رضی الله عنه نسبت به عثمان رضی الله عنه.^۳

هنگامی که معترضان به منطقه‌ی ذی‌المروه رسیدند، عثمان رضی الله عنه علی رضی الله عنه را نزد آنان فرستاد تا با آنان مذاکره نماید. علی رضی الله عنه، همراه مردی دیگر که نامش، بر ما معلوم نیست، نزد معترضان رفت و آنان را به رهنمودهای قرآن فرا خواند و آنان نیز پذیرفتند.^۴ در روایتی آمده است که او چندین بار با آنان بحث و گفتگو کرد تا توانست آنان را قانع کند که قرآن را معیار این رفتارهای خود قرار دهند.^۵

آنان در پنج مسأله به توافق رسیدند: تبعید شدگان به دیار خود بازگرداند، سهم محروم شدگان پرداخت شود، فیء و خمس در بیت‌المال ذخیره گردد، در تقسیم ثروت‌ها جانب عدالت رعایت شود و تنها افراد امین و توانمند به کار گماشته شوند. سپس این موارد را به روی کاغذ آوردند. همچنین آنان اعلام کردند که باید عبدالله بن عامر رضی الله عنه در امارت بصره و ابوموسی اشعری رضی الله عنه در امارت کوفه ابقا شوند.^۶ بدین ترتیب، عثمان رضی الله عنه با هر یک از گروه‌های معترض، مصالحه نمود و آنان نیز رهسپار دیار خویش شدند.^۷

۱- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص ۴۰۲.

۲- السنة، الخلل (۱/۳۲۵).

۳- العقيدة فی أهل البيت بین الإفراط و التفريط، ص ۲۲۷.

۴- تاریخ دمشق؛ ترجمة عثمان، ص ۳۲۸. تاریخ خلیفه، ص ۱۶۹.

۵- فتنة مقتل عثمان (۱/۱۲۹).

۶- فتنة مقتل عثمان (۱/۱۲۹).

۷- فتنة مقتل عثمان (۱/۱۲۹).

پس از بازگشت معترضان، فتنه‌انگیزان، نیرنگ دیگری کردند تا آن صلحی را که میان معترضان و عثمان رضی الله عنه بسته شده بود، از میان ببرند. آنان، نامه‌ای جعل نمودند و به دست مردی سپردند تا آن را مثلاً به سوی مصر ببرد. او، در بین راه از کنار کاروان مصریان عبور کرد و به گونه‌ای رفتار نمود که نظر آنان را به خود جلب کند. او وانمود کرد که از مصریان می‌ترسد، به شکلی که گویا چیزی با خود دارد که مصریان، نباید آن را ببینند. مصریان او را دستگیر کردند و نامه‌ای نزدش یافتند که در آن عثمان رضی الله عنه، خطاب به حاکم مصر، عبدالله بن ابی سرح رضی الله عنه، دستور داده بود تا همه معترضان را که به مصر باز می‌گردند، به قتل رساند و یا مثله نماید.

مصریان، خشمگین به مدینه بازگشتند و آن را بر عثمان رضی الله عنه عرضه داشتند.^۱ عثمان به آنان گفت که او چنین نامه‌ای ننوشته است و به آنان پیشنهاد کرد که: یا دو مرد مسلمان را به عنوان شاهد بیاورند که گواهی دهند او این نامه را نوشته و یا سوگندش را بپذیرند که نه خود او، چنین نامه‌ای نوشته و نه دستور نوشتن آن را داده است. عثمان رضی الله عنه به آنان اعلام نمود که از وجود چنین نامه‌ای خبر ندارد و هیچ بعید نیست که دیگران، این نامه را نوشته و به عثمان نسبت داده و مهر او را جعل کرده‌اند. اما با وجود توضیحات عثمان رضی الله عنه، معترضان قانع نشدند و سخنان او را باور نکردند.^۲

مهمترین دلایل ساختگی بودن این نامه، عبارتند از:

پیک نامه‌بر، با رفتارهای خود شک مصریان را برانگیخت و به گونه‌ای وانمود کرد که گویا از مصریان می‌هراسد. در واقع، این رفتار نامه‌بر، این گمان را تقویت می‌کرد که نزد او چیزی است که مصریان، نباید از آن اطلاع یابند. اگر واقعاً این نامه را عثمان رضی الله عنه نوشته بود به حامل آن دستور می‌داد از راهی برود که مصریان، او را نبینند و در اسرع وقت آن را به عبدالله بن ابی سرح رضی الله عنه برساند تا آن را اجرا کند.

البته این پرسش نیز وجود دارد که اهل عراق، با وجود آن‌همه فاصله از مصریان، چگونه از وجود آن نامه، با خبر شدند و اطلاع یافتند که مصریان، چنین نامه‌ای را یافته‌اند؟ عجیب‌تر اینکه هر دو گروه، به صورت هم‌زمان به مدینه رسیدند. تنها پاسخ این پرسش، این است که

۱- تاریخ الطبری (۳۷۹/۵).

۲- فتنه مقتل عثمان (۱۳۲/۱). البدایة و النهایة (۱۹۱/۷).

جعل کنندگان این نامه، شخص دیگری را اجیر نمودند تا این خبر را به عراقیان برساند! این، همان سؤالی است که علی بن ابی طالب علیه السلام نیز از مردم کوفه و بصره پرسید که شما با وجود آن همه فاصله با مصریان، چگونه از وجود آن نامه با خبر شدید؟^۱ علی علیه السلام، خود، پاسخ این پرسش را چنین بیان داشت که این ماجرا در مدینه طرح ریزی شده تا بار دیگر، مردم دچار فتنه و آشوب شوند.^۲

سؤال دیگری که اینجا مطرح می شود این است که حکیم بن جبّله و مالک اشتر چرا و بدون هیچ دلیل روشنی در مدینه ماندند و با دیگر عراقیان به سرزمین خود برنگشتند. شاید بتوان چنین ادعا نمود که آنان با پیشنهاد ابن سبأ آن نامه‌ی دروغین را جعل کردند و سپس آن سناریوی ننگین را به راه انداختند. در واقع، این سبب‌یان بودند که از وجود این نامه، سود می بردند و می توانستند از طریق آن به اهداف پلید خود دست یابند.^۳

از طرف دیگر، آنان با انتساب آن به مروان بن حکم قصد داشتند تا عثمان رضی الله عنه را فردی بی خبر از حکومت خود و طبیعتاً نالایق جلوه دهند و چنین وانمود کنند که فساد، دستگاه حکومت عثمان رضی الله عنه را فراگرفته است. اگر مروان چنین نامه‌ای نوشته بود، به حامل آن توصیه می کرد از راهی حرکت کند که مصریان، او را نبینند؛ در غیر این صورت، اگر گفته شود که شخص مروان نیز هم دست فتنه گران بوده است، باید گفت که این احتمال، بر اساس شواهد و قرائن، و اقدامات بعدی مروان، کاملاً غیر ممکن به نظر می رسد.

این نامه، نخستین نامه‌ی ساختگی نبود که مسلمانان را دچار فتنه می کرد؛ بلکه فتنه انگیزان، پیشتر نیز چنین نامه‌هایی را جعل کرده و به ام المومنین عائشه و صحابه‌ای چون علی رضی الله عنه، طلحه رضی الله عنه و زبیر رضی الله عنه نسبت داده بودند. عائشه رضی الله عنها در ردّ این اتهام چنین فرمود: «سوگند به پروردگاری که مؤمنان به او ایمان دارند و کافران، او را انکار می کنند، من، هرگز چنین نامه‌ای ننوشته‌ام».^۴ همچنین آنان نامه‌های دیگری را به سایر صحابه نسبت داده بودند که آن بزرگواران، در آن نامه‌ها چنین گفته‌اند که دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم در خطر است و باید همه‌ی مردم به مدینه بیایند که در این شرایط، جهاد در مدینه واجب‌تر از جهاد در

۱- تاریخ الطبری (۳۵۹/۵).

۲- تاریخ الطبری (۳۵۹/۵).

۳- عثمان بن عفان الخلیفة الشاکر الصابر، ص ۲۲۷.

۴- تحقیق مواقف الصحابة (۳۴۴/۱).

مرزهاست.^۱ ابن کثیر در این باره می گوید: فتنه انگیزان، نامه‌هایی را جعل نمودند و به صحابه‌ای چون علی رضی الله عنه، زبیر رضی الله عنه و طلحه رضی الله عنه نسبت دادند و چنین وانمود کردند که این نامه‌ها را اصحاب مذکور، نوشته و برای آنان، ارسال کرده‌اند. اما صحابه با انکار و ردّ این اتهام، خود را از این افترا تبرئه نمودند. منافقان چنان گستاخ بودند که نامه‌ای را از قول خلیفه جعل کردند که در آن حکم مجازات معترضان مصری به حاکم مصر ابلاغ شده بود، حال آنکه عثمان رضی الله عنه از وجود چنین نامه‌ای خبر نداشت.^۲ در واقع، این گفته‌های ابن کثیر تأکیدی است بر روایتی که طبری و خلیفه بن خیاط نقل کرده‌اند که طبق آن، علی، عائشه، زبیر و طلحه رضی الله عنهم از وجود آن نامه‌ها اظهار بی‌اطلاعی نمودند.^۳ وجود این نامه‌های دروغین تأثیر بسیار مهمی در آغاز و انجام آن فتنه‌ی بزرگ داشت. منافقان از طریق جعل آن نامه‌ها توانستند مردم را فریب دهند و افراد ساده لوح و نادان را با خود همراه سازند. باید دانست که در این میان، عثمان رضی الله عنه شهید شد و فدای کج فهمی‌های مسلمانان گردید، اما قربانیان حقیقی این نامه‌ها و شایعات، خود اسلام، تاریخ آن و نسل‌هایی هستند که فریب این روایات نادرست و ساختگی را خورده‌اند. اما دیگر امروز نباید اسیر و دربند این تاریخ مشکوک شد؛ بلکه باید دست بکار شد و تاریخ واقعی و بدور از کینه‌ها و هوا و هوس دشمنان اسلام و مسلمانان را یافت. باید با تحقیق و کاوش دقیق به مطالعه و بررسی این تاریخ پرداخت تا بار دیگر، همچون پیشینیان، زبان و دست خود را به تهمت‌ها و دروغ‌هایی نیالایم که بناحق، در مورد بزرگ‌مردان پاک سیرت تاریخ اسلام، جعل شده است.^۴

عملکرد حسن بن علی و پدرش رضی الله عنهما در اثنای محاصره

محاصره‌ی خانه‌ی عثمان رضی الله عنه آن چنان شدت یافت که دیگر نمی توانست در نمازهای جماعت حاضر شود؛ البته عثمان رضی الله عنه بنا به توصیه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او نموده بود، راه صبر و شکیبایی را در پیش گرفت و با ایمان راسخ و استواری که داشت، کوشید تا راه حلی برای این مشکل بیابد؛ چنانچه پیرامون حرمت کشتن مسلمان سخنرانی کرد و در خطابه‌ای دیگر، به بیان فضایل و سوابق خویش در اسلام پرداخت و بدین سان با زبان حال بیان نمود که آیا

۱- تحقیق مواقف الصحابة (۱/۳۳۵).

۲- البداية و النهاية (۷/۱۷۵).

۳- تحقیق مواقف الصحابة (۱/۳۳۵).

۴- عثمان بن عفان الخليفة الشاكر الصابر، ص ۲۲۸.

امکان دارد با وجود آن همه فضایل و پیشینه‌ی درخشان در اسلام و خدمات ارزنده به اسلام و مسلمانان، چشم طمع به دنیا بدوزد و آن را بر آخرت ترجیح دهد؟ آری! عثمان رضی الله عنه این حقیقت را روشن ساخت که به هیچ عنوان چنین پنداری درباره‌اش عاقلانه نیست که با وجود علم به پیامدهای خیانت، در اموال عمومی خیانت نماید و رعایت مال و جان مسلمانان را نکند. چرا که رشد و تربیت فکری او، زیر نظر مستقیم رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت گرفته بود و یکی از بزرگان و سرآمدان صحابه رضی الله عنهم به شمار می‌رفت و به گواهی رسول خدا صلی الله علیه و آله و بزرگان صحابه رضی الله عنهم رفتاری پیراسته و نیک داشت. بنابراین آیا چنین برخوردی با او - آن‌هم در دوران سالخوردگی اش - درست بود؟ به هر حال آشوب‌گران رعایت سن و سال و فضایل و سوابق عثمان رضی الله عنه را نکردند و عثمان رضی الله عنه را در محاصره قرار دادند و خود، نبض کار را در دست گرفتند و در آن زمان، برای مردم، امامت می‌دادند.^۱ زمانی که صحابه رضی الله عنهم به وخامت اوضاع پی بردند و دانستند که فتنه‌گران، قصد کشتن عثمان رضی الله عنه را دارند، به آن بزرگوار پیشنهاد کردند تا به دفاع از وی پردازند و آشوب‌گران را از مدینه بیرون کنند، اما عثمان رضی الله عنه نپذیرفت و گفت که دوست ندارم به خاطر من، خونی به زمین بریزد.^۲

بزرگان صحابه رضی الله عنهم فرزندان خویش را بدون مشورت عثمان رضی الله عنه، برای دفاع از وی فرستادند؛ حسن بن علی و عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما جزو کسانی بودند که به دفاع از عثمان رضی الله عنه برخاستند. عثمان رضی الله عنه حسن رضی الله عنه را خیلی دوست داشت؛ بنابراین از آنجا که نگران حسن رضی الله عنه بود و می‌ترسید که آسیبی به او برسد، او را سوگند داد که به منزلش باز گردد.^۳

روایات صحیح، بیانگر آنست که آن روز، پیکر مجروح حسن رضی الله عنه را به خانه‌اش منتقل کردند.^۴ البته عبدالله بن زبیر، محمد بن حاطب و مروان بن حکم نیز زخمی شدند؛ حسین بن علی و ابن عمر رضی الله عنهما هم آنان را در دفاع از عثمان رضی الله عنه، همراهی می‌کردند.^۵ علی رضی الله عنه در آن روز، بیش از همه، از عثمان رضی الله عنه دفاع کرد و مروان بن حکم نیز بدین نکته گواهی داده است.^۶ به

۱- ر.ک: خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید علی، ص ۸۵.

۲- ر.ک: فتنة مقتل عثمان (۱/۱۶۷۹؛ نگا: المسند (۱/۳۹۶)، احمد شاکر.

۳- تاریخ المدینة (۴/۱۲۰۸) ابن شیه.

۴- نگا: طبقات ابن سعد (۸/۱۲۸).

۵- تاریخ خلیفه، ص ۱۷۴.

۶- ر.ک: تاریخ الإسلام، ۴۶۱، اثر ذهبی، با سند قوی.

روایت ابن عساکر، جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: علی رضی الله عنه به عثمان رضی الله عنه پیام داد که پانصد مرد جنگاور با من هستند؛ اگر اجازه دهی (به همراه ایشان) به دفاع از تو برمی خیزم؛ زیرا تو چنان عملی انجام نداده‌ای که سزاوار کشته شدن باشی. عثمان رضی الله عنه پاسخ داد: «خیر بینی؛ من، دوست ندارم که به خاطر من خونی بر زمین بریزد».^۱

روایات زیادی در زمینه‌ی دفاع و پشتیبانی علی رضی الله عنه از عثمان رضی الله عنه در اثنای محاصره، نقل شده است؛ چنانچه در روایتی آمده است: فتنه‌گران، مانع از رسیدن آب به عثمان رضی الله عنه شدند، طوری که خانواده‌اش، از تشنگی در معرض مرگ قرار گرفتند. از این رو علی رضی الله عنه سه مشک آب برای عثمان رضی الله عنه فرستاد؛ البته چیزی نمانده بود که این مشک‌ها به او نرسد. چنانچه تعدادی از بنی‌هاشم و بنی‌امیه برای رساندن مشک‌ها به خانه‌ی عثمان رضی الله عنه، زخمی شدند.^۲ خلاصه اینکه فتنه، بالا گرفت و عثمان رضی الله عنه به شهادت رسید؛ زمانی که خبر شهادت عثمان رضی الله عنه به صحابه رسید، بیشتر آنان، در مسجد بودند؛ صحابه رضی الله عنهم با شنیدن این خبر، مات و مبهوت شدند. علی رضی الله عنه به حسن و حسین و نیز به برادرزادگان‌ش فرمود: «عثمان رضی الله عنه چگونه به قتل رسید، در صورتی که شما، درب خانه‌اش نگهبانی می‌دادید؟» و آن‌گاه یک سیلی به حسن رضی الله عنه که مجروح شده بود، نواخت و به سینه‌ی حسین رضی الله عنه زد و ابن‌زبیر و ابن‌طلحه رضی الله عنهما را نیز دشنام داد و ناراحت و خشمگین، به خانه‌اش بازگشت؛ وی، در آن هنگام می‌گفت: «بارخدا! من، در پیشگاه تو از اینکه در قتل عثمان رضی الله عنه، نقشی داشته، یا بر این کار راضی باشم، اظهار برائت می‌کنم».^۳

بدین سان موضع علی رضی الله عنه، موضع خیرخواهانه‌ای بود که ضمن اطاعت و حرف‌شنوی از خلیفه، نقش مشاورش را نیز ایفا می‌کرد؛ وی، در فتنه‌ای که به شهادت عثمان رضی الله عنه منجر شد، با تمام وجود از خلیفه‌ی مظلوم دفاع نمود و درصدد اصلاح و رفع شکاف موجود در میان خلیفه و شورشیان برآمد، اما این مسأله، فراتر از توان و اراده‌ی او بود؛ چراکه مشیت الهی، بر این بود که امیرمؤمنان، عثمان بن عفان رضی الله عنه به مقام شهادت نایل آید.^۴

۱- تاریخ دمشق، ص ۴۰۳.

۲- أنساب الأشراف، بلاذری، (۷۶/۵).

۳- مصنف ابن ابی شیبہ (۲۰۹/۱۵)، با سند صحیح.

۴- خلافة علی بن ابی طالب، ص ۸۷.

بر خلاف ادعای دشمنان کینه توز، علی علیه السلام بارها قتل عثمان رضی الله عنه را محکوم نمود و آشکارا بیان داشت که به هیچ شکلی در قتل او دخالت نداشته است.^۱ حاکم نیشابوری در کتاب خود، پس از ذکر حوادث فتنه بیان می‌دارد که بر خلاف ادعای اهل بدعت که می‌گویند: علی علیه السلام در قتل عثمان رضی الله عنه دخالت داشت، براساس روایات معتبر، او هیچ نقشی در این ماجرا نداشته است.^۲

ابن تیمیه نیز در این رابطه می‌گوید: ...علی علیه السلام در قتل عثمان رضی الله عنه هیچ دخالتی نداشت؛ نه بدان دستور داد و نه به آن راضی گشت؛^۳ بلکه فرمود: «بارخدا یا! من، در پیشگاه تو از اینکه در قتل عثمان رضی الله عنه نقشی داشته، یا بر این کار راضی باشم، اظهار براءت می‌کنم».^۴

تمام صحابه از هر نوع دخالت در قتل عثمان رضی الله عنه مبرا هستند و تمام سخنانی که بر خلاف این گفته شده، بی‌اساس می‌باشد. خلیفه بن خیاط در همین رابطه از عبدالاعلی بن هیثم نقل می‌کند که چون پدرش از حسن رضی الله عنه سؤال کرد که آیا صحابه در قتل عثمان رضی الله عنه نقشی داشته‌اند، حسن رضی الله عنه پاسخ داد: مهاجران و انصار رضی الله عنهم به هیچ عنوان در آن ماجرا نقش نداشته‌اند، بلکه قاتلان عثمان رضی الله عنه از مصر بودند.

امام نووی می‌گوید: هیچ یک از صحابه در قتل عثمان رضی الله عنه دخالت نداشتند، بلکه قاتلان عثمان رضی الله عنه، مثنی اراذل و اوباش بودند که در مصر گرد هم آمدند و از آنجا به سوی مدینه حرکت کردند. آن دسته از صحابه که در مدینه بودند، نتوانستند جلوی جمعیت انبوه فتنه‌گران را بگیرند تا اینکه سرانجام، خلیفه‌ی مسلمانان را به قتل رساندند.

زبیر بن عوام رضی الله عنه، قاتلان عثمان رضی الله عنه را شورش و آشوبگر می‌دانست. عائشه رضی الله عنها، آنها را فتنه‌گران شیطان صفت می‌خواند.^۵ ابن سعد در توصیف آنان می‌گوید: آنان مردمان پستی بودند که در شرارت، با هم اتفاق نظر داشتند.^۶ ابن تیمیه نیز آنان را منحرفانی مفسد و

۱- البدایة و النهایة (۲۰۲/۷).

۲- المُسْتَدْرَك (۱۰۳/۳).

۳- منهاج السنة (۴۰۶/۴).

۴- مصنف ابن ابی شیبة (۲۰۹/۱۵)، با سند صحیح.

۵- شرح التَّوَوَى علی صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه (۱۴۸/۱۵).

۶- تحقیق مواقف الصحابه (۴۸۱/۱) طبقات ابن سعد (۷۱/۳)..

گمراه می‌داند که به حریم امت تجاوز کردند.^۱ ذهبی، آنان را سران و رؤسای شرارت می‌خواند و ابن عماد در کتاب شذرات الذهب، ایشان را اراذل و اوباش می‌داند.^۲ در واقع، رفتار و عملکرد این شورشیان در طول محاصره‌ی خانه‌ی عثمان رضی الله عنه، خود، مؤید این سخنان است. آنان در دوران محاصره، از رسیدن آب و غذا به خانواده‌ی عثمان رضی الله عنه ممانعت به عمل می‌آوردند. حال آنکه عثمان رضی الله عنه همیشه از مال خود، آب را به رایگان در اختیار مسلمانان قرار می‌داد و در خشکسالی و قحطی، به مردمان غذا می‌رساند و آنان را در مصایب و سختی‌ها، از عطا و بخشش خویش بهره‌مند می‌ساخت.^۳ این رفتار شورشیان، بقدری برای صحابه رضی الله عنهم ناخوشایند بود که علی رضی الله عنه خطاب به آنان فرمود: ای مردم! کاری که شما با عثمان رضی الله عنه می‌کنید، هیچ مسلمان و کافری، آن را انجام نمی‌دهد. آب و غذا را از این مرد و خانواده‌اش قطع نکنید. ایرانیان و رومیان نیز به اسیران خود آب و غذا می‌دهند.^۴ حوادث و رویدادهای تاریخ، خود، بهترین گواه در زمینه‌ی برائت صحابه رضی الله عنهم از قتل عثمان رضی الله عنه و یا هر نوع مشارکت در آن می‌باشد.^۵

حسن بن علی رضی الله عنه در دوران خلافت پدرش

پس از آنکه عثمان بن عفان رضی الله عنه به دست اراذل و اوباش به شهادت رسید، تمام اصحابی که در مدینه بودند، بی‌درنگ با علی رضی الله عنه بیعت کردند؛ چرا که در آن زمان، هیچ کس به اندازه‌ی علی رضی الله عنه سزاوار خلافت نبود. البته علی رضی الله عنه هیچ میل و رغبتی به امارت نداشت، اما از آنجا که با اصرار صحابه رضی الله عنهم مواجه گشت و نگران آینده‌ی امت اسلامی و گسترش فتنه بود، پیشنهاد صحابه را پذیرفت. اهل سنت و جماعت، اتفاق نظر و اجماع دارند که علی رضی الله عنه پس از شهادت عثمان رضی الله عنه، بیش از همه سزاوار خلافت بود و با بیعت مهاجران و انصار رضی الله عنهم که به فضایل وی آگاه بودند، به خلافت رسید. پیشینه‌ی علی رضی الله عنه در اسلام بر کسی پوشیده نبود و همه، او را عالم‌ترین و داناترین فرد آن زمان می‌دانستند و به یاد داشتند که او، فضایل و

۱- منهاج السنه (۳/۱۸۹-۲۰۶).

۲- رک: دُول الإسلام، ذهبی (۱۲/۱)؛ تحقیق مواقف الصحابه (۱/۴۸۲)، صحیح البخاری، کتاب مناقب عثمان (۲۰۲/۴)، شذرات الذهب (۱/۴۰۱).

۳- التمهید و البیان، ص ۲۴۲.

۴- تاریخ الطبری (۵/۴۰۰).

۵- تحقیق مواقف الصحابه (۲/۱۸).

سوابق درخشانی در اسلام دارد و در منش و رفتار، بر روش رسول خدا صلی الله علیه و آله گام زن است. خلاصه اینکه فضایل والای علی علیه السلام بر صحابه رضی الله عنهم آشکار بود؛ از این رو به اجماع اصحاب ساکن در مدینه، به خلافت رسید و رهبر برحق مسلمانان گردید و بدین سان، اطاعتش بر مسلمانان، واجب شد. بسیاری از علما، به نقل اجماع درباره‌ی خلافت علی علیه السلام پرداخته‌اند؛ از جمله: ابن سعد،^۱ ابن قدامه،^۲ ابوالحسن اشعری،^۳ ابونعیم اصفهانی،^۴ ابومنصور بغدادی،^۵ زهری،^۶ عبدالملک جوینی،^۷ ابوعبدالله بن بطه،^۸ غزالی،^۹ ابوبکر بن العربی،^{۱۰} ابن تیمیه،^{۱۱} و ابن حجر.^{۱۲} خلاصه اینکه بر حقانیت خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام در زمان خودش، اجماع شده و پس از شهادت عثمان رضی الله عنه، هیچ کس سزاوارتر از علی علیه السلام برای اداره‌ی امور مسلمانان نبود.^{۱۳}

خروج امیرمؤمنان علی علیه السلام، از مدینه به سوی کوفه

تعدادی از صحابه رضی الله عنهم با خروج امیرمؤمنان علی علیه السلام از مدینه، موافق نبودند و این امر، زمانی نمایان گردید که علی علیه السلام قصد عزیمت به شام را نمود. هنگامی که ابویوب انصاری رضی الله عنه از تصمیم خلیفه، باخبر شد، او را از این تصمیم منصرف کرد؛ امیر مؤمنان نیز پیشنهاد

۱- طبقات (۳/۳۱).

۲- منهاج القاصد فی فضل الخلفاء الراشدين، ص ۷۷؛ نقل از: عقیده أهل السنة فی الصحابة (۲/۶۸۹).

۳- نگا: الإبانة عن أصول الديانة، ص ۷۸؛ مقالات الإسلاميين (۱/۳۴۶).

۴- نگا: الإمامة و الرد علی الرافضة، ص ۳۶۰.

۵- نگا: أصول الدين، ص ۲۸۶.

۶- نگا: الإعتقاد، ص ۱۹۳.

۷- الإرشاد إلى قواطع الأدلة فی أصول الإعتقاد، ص ۳۶۲.

۸- لوامع الأونار البهية، سفارینی (۲/۲۴۶)؛ عقیده أهل السنة (۲/۶۹۲).

۹- الإقتصاد فی الإعتقاد، ص ۱۵۴.

۱۰- العواصم من القواصم، ص ۱۴۲.

۱۱- نگا: الوصية الكبرى، ص ۲۳.

۱۲- فتح الباری (۷/۷۲).

۱۳- ر.ک: عقیده أهل السنة فی الصحابة الکرام (۲/۶۹۳).

ابوایوب رضی الله عنه را پذیرفت و تصمیم گرفت در مدینه بماند و آن گاه کارگزارانش را به شهرها و مناطق مختلف فرستاد.^۱

البته تحولات سیاسی، خلیفه را به ترک مدینه، ناگزیر ساخت؛ چنانچه قصد عزیمت به کوفه را نمود تا به شام نزدیک باشد.^۲ علی رضی الله عنه برای عزیمت به کوفه آماده می شد که خبر خروج عائشه و طلحه و زبیر رضی الله عنهم به بصره را دریافت کرد؛ بنابراین مردم مدینه را به همراهی با خویش فراخواند؛ البته تعدادی از مردم مدینه که به وجود فتنه گران در سپاه علی رضی الله عنه و نحوه ی برخورد با آنان معترض بودند، فراخوان علی رضی الله عنه را نپذیرفتند؛ زیرا آنان، این حرکت را تداوم فتنه ی پیشین می دانستند و هرگونه اقدامی را نیازمند بررسی و بازبینی بیشتر موضوع می دانستند تا هیچ گونه ابهامی به جای نماند. دلایل زیادی وجود دارد که نشان می دهد بسیاری از مردم مدینه، درخواست علی رضی الله عنه برای خروج را نپذیرفتند؛ چنانچه سخنرانی های نقل شده از علی رضی الله عنه، بیانگر این موضوع می باشد.^۳

پیشنهاد حسن بن علی رضی الله عنهما به پدرش

امیر مؤمنان، مدینه را ترک کرد و در ربه اردو زد؛ تعدادی از مسلمانان در ربه به علی رضی الله عنه پیوستند.^۴ در ربه، حسن رضی الله عنه که از بابت اختلاف و چنددستگی مسلمانان، گریان بود و نمی توانست غم و اندوهش را پنهان کند، نزد پدرش رفت و گفت: «هر چه گفتم، به حرف نکردی...». علی رضی الله عنه فرمود: «تو، همچنان مانند دخترها می گیری!»^۵ مگر تو چه گفتی که نپذیرفتم؟» پاسخ داد: «روزی که عثمان رضی الله عنه را محاصره کردند، پیشنهاد دادم مدینه را ترک کنی تا شاهد کشته شدن عثمان رضی الله عنه نباشی؛ و آن گاه که او را کشتند، از تو خواستم تا زمانی که نمایندگان مناطق مختلف و تمام عرب ها با تو پیمان نبسته اند و خبر بیعت مردم مصر، به تو نرسیده، از هیچ کس بیعت نگیری؛ سپس هنگام خروج طلحه و زبیر از تو خواستم که هیچ حرکتی نکنی تا اگر فساد روی دهد، تو، در آن نقشی نداشته باشی، اما هیچ یک از خواسته هایم را نپذیرفتی». علی رضی الله عنه، عذر خویش را در یکایک مواردی که پسرش، برشمرد،

۱- رک: الثقات از ابن حبان (۲/۲۸۳)؛ الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۱۶۱.

۲- استشهد عثمان و وقعة الجبل، ص ۱۸۳

۳- نگا: طبقات (۳/۲۳۷)؛ الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۱۶۳.

۴- نگا: أنساب الأشراف (۲/۴۵)؛ خلافة علی بن ابی طالب، ص ۱۴۳.

۵- تاریخ طبری (۵/۴۸۲).

بدین شکل بیان نمود که خود نیز هنگام محاصره‌ی عثمان رضی الله عنه، عملاً در محاصره قرار داشته و هیچ کاری، از او ساخته نبوده است؛ اخذ بیعت را هم منوط به مردم مدینه دانست و اظهار داشت که بی توجهی به این امر، برایش ناخوشایند بوده است؛ وی، ضمن اشاره به رویکردش در قبال خروج طلحه و زبیر رضی الله عنهما سوگند یاد کرد که از بدو خلافت، به اختیار خویش نبوده و نتوانسته است به برنامه‌های مورد نظرش برسد.

به هر حال، چارچوب گفت‌وگو با پدر و پسر، بیانگر تربیت نیکی است که علی رضی الله عنه، فرزندش حسن رضی الله عنه را نموده بود. علی رضی الله عنه به فرزندش حسن رضی الله عنه، این فرصت را داد که بدون هیچ نگرانی و یا واهمه‌ای، اعتراضش را مطرح نماید و آن‌گاه آن بزرگوار، یکایک اعتراضات پسرش را پاسخ داد. از سخنان حسن رضی الله عنه به پدرش، چنین به نظر می‌رسد که وی، در ابتدا خواهان حل مسالمت‌آمیز بحران به وجود آمده و دوری از هرگونه اقدام نظامی بود، اما امیر مؤمنان، علی رضی الله عنه، آدمِ دوراندیشی بود و به فرجام کار می‌اندیشید و به همین خاطر نیز در صدد فراهم شدن فرصت مناسب برای محاکمه‌ی قاتلان عثمان رضی الله عنه بود و شتاب در این زمینه را به مصلحت نمی‌دانست. از این رو در پاسخ طلحه و زبیر رضی الله عنهما که خواهان محاکمه‌ی قاتلان عثمان رضی الله عنه بودند، از آنان خواست که خویشان دار باشند و صبر نمایند تا اوضاع، بهبود یابد؛ وی، توان و قدرت قابل ملاحظه‌ی شورشیان و عاملان قتل عثمان رضی الله عنه را یکی از دلایل درنگ در محاکمه‌ی آنان برشمرد و شرایط آن زمان را برای انجام این مهم، مساعد ندانست؛ گویا تأخیر در قصاص قاتلان را، بر تفرقه و جنگ، ترجیح داد.^۱

امیر مؤمنان، علی رضی الله عنه، بر این باور بود که مصلحت مسلمانان، در به تأخیر انداختن قصاص است، نه در ترک آن؛ از این رو در محاکمه‌ی قاتلان عثمان رضی الله عنه درنگ کرد و منتظر ماند تا وضعیت جامعه، سر و سامان یابد و سپس پرونده‌ی قتل عثمان رضی الله عنه را به جریان بیندازد.^۲ علمای امت، بر این اتفاق نظر دارند که برای حاکم مسلمان، جایز است در شرایطی که قصاص کردن، باعث تفرقه می‌شود و فتنه‌هایی را به دنبال دارد، قصاص را به تأخیر بیندازد.^۳

۱- نگا: همان (۴۶۰/۵).

۲- نگا: تحقیق مواقف الصحابة (۱۵۶/۲).

۳- أحكام القرآن، از ابن العربی (۱۷۱۸/۲).

تأثیر حسن بن علی علیه السلام در خروج مردم کوفه به حمایت از پدرش

امیر مؤمنان، علی علیه السلام، تمام توانمندی‌های خود را در اداره‌ی امور به کار می‌بست و از اراده و اندیشه‌ی استوار برخوردار بود. زمانی که در ریزه اردو زده بود، برای کوفیان پیام فرستاد و آنان را به نصرت و یاری خویش فرا خواند. فرستادگان علی علیه السلام به کوفه، محمد بن ابی‌بکر و محمد بن جعفر بودند، اما در انجام این وظیفه ناکام ماندند و نتوانستند اهل کوفه را برای یاری علی علیه السلام قانع سازند. در آن زمان ابوموسی اشعری رضی الله عنه، از سوی علی علیه السلام، والی کوفه بود. وی، با استناد به احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله، مردم را از خروج و شرکت در جنگ برحذر می‌داشت.^۱ آن‌گاه علی علیه السلام هاشم بن عتبّه بن ابی‌وقاص را به کوفه فرستاد؛ او نیز به‌خاطر تأثیر فراوان ابوموسی رضی الله عنه بر کوفیان، نتوانست نظرشان را برای خروج، جلب کند.^۲ سپس علی علیه السلام، عبدالله بن عباس رضی الله عنه را برای این منظور به کوفه فرستاد؛ او نیز توفیق چندانی در انجام مأموریتش نداشت تا اینکه علی مرتضی رضی الله عنه، عمار بن یاسر و پسرش حسن رضی الله عنه را به کوفه اعزام کرد و طی فرمانی، ابوموسی اشعری رضی الله عنه را از ولایت کوفه عزل نمود و قرظة بن کعب را جایگزینش کرد.^۳ قعقاع بن عمرو رضی الله عنه نقش وافر در قانع کردن مردم کوفه داشت؛ چنانچه در میان آنان برخاست و فرمود: «ای مردم! من، خیرخواه و دلسوز شما هستم و دوست دارم به راه راست و درست رهنمون شوید؛ سخنی به شما می‌گویم که حق است... گفتار درست، این است که حتماً باید امیری وجود داشته باشد که کار مردم را سامان دهد، ظالم را از ظلم کردن باز دارد و مظلوم را یاری رساند؛ اینک علی رضی الله عنه برخاسته و در فراخوانش، انصاف را رعایت کرده و به سوی اصلاح و مصلحت، فرا خوانده است. پس حرکت کنید و در این امر، سهیم شوید».^۴

حسن بن علی علیه السلام نیز نقش به‌سزایی در خروج مردم کوفه و قانع ساختن آنها داشت؛ وی، در میان کوفیان برخاست و فرمود: «فراخوان امیرتان را اجابت کنید و به سوی برادرانتان حرکت نمایید؛ به هر حال کسانی، برای این کار، پیدا خواهند شد. به خدا سوگند، اگر خردمندان، به این کار، دست یازند، برای حال و آینده، بهتر است و فرجام بهتری در پی

۱- نگا: تاریخ طبری (۵۱۴/۵)؛ مصنف ابن ابی‌شیبّه (۱۲/۱۵) با سند حسن.

۲- خلافة علی بن ابی‌طالب، ص ۴۴؛ سیر أعلام النبلاء (۴۸۶/۳).

۳- فتح الباری (۲۵/۱۳)؛ التاریخ الصغیر (۱۰۹/۱).

۴- تاریخ طبری (۵۱۶/۵).

دارد؛ پس دعوت ما را بپذیرید و ما را در این گرفتاری که در میان ما و شما، مشترک است، یاری نمایید.^۱

حدود شش تا هفت هزار نفر از مردم کوفه، فراخوان علی علیه السلام را پاسخ گفتند و همراه حسن و عمار بن یاسر علیهما السلام، آماده حرکت شدند و سپس دو هزار تن از مردم بصره به آنان پیوستند و دیری نپایید که با پیوستن تعدادی از قبایل، شمار سپاهیان علی علیه السلام در میدان نبرد، به حدود دوازده هزار نفر رسید.^۲ زمانی که مردم کوفه، در منطقه‌ی ذی قار به حضور علی علیه السلام رسیدند، به آنان فرمود: «ای مردم کوفه! شما، پادشاهان عجم را از میان برداشتید و شوکت آنان را در هم شکستید و آنها را پراکنده نمودید، و میراث آنان، به شما رسید؛ من، شما را فرا خواندم تا همراه ما، برادرانمان از مردم بصره را ببینید؛ اگر بازگشتند، ما نیز همین را می‌خواهیم و اگر در حکم ما وارد شوند، با آنان مدارا می‌کنیم و چنانچه آغازگر ستم بودند، در برابرشان می‌ایستیم؛ ما، به حول و قوه‌ی الهی، هرگز کاری را که در آن صلاح و مصلحتی هست، ترک نمی‌کنیم؛ بلکه به خواست خدا، آن را بر کاری که مایه‌ی تباهی است، ترجیح می‌دهیم».^۳

مذاکرات صلح

علی علیه السلام به شدت مشتاق حل مسالمت‌آمیز این مشکل بود و سعی زیادی می‌کرد که مسلمانان را از پیامدهای برخورد مسلحانه و درگیری با یکدیگر، برحذر دارد؛ طلحه و زبیر رضی الله عنهما نیز چنین وضعیتی داشتند. تعدادی از صحابه و بزرگان تابعین هم اقداماتی در جهت ایجاد صلح، انجام دادند که از آن جمله می‌توان به قعقاع بن عمرو رضی الله عنه اشاره کرد؛ وی، برای این منظور، با طلحه و زبیر و عایشه رضی الله عنهن گفتگو کرد؛ آنان از طرح قعقاع رضی الله عنه استقبال نمودند. عایشه رضی الله عنها دیدگاه قعقاع رضی الله عنه درباره‌ی قاتلان عثمان رضی الله عنه را پرسید. وی، پاسخ داد: «دوای این درد و علاج این کار، آرامش و خویش‌داری است و چاره‌ای جز این برای محاکمه‌ی قاتلان عثمان رضی الله عنه وجود ندارد؛ اگر شما، با علی رضی الله عنه بیعت کنید و با او همراه شوید، این، نشانه‌ی خوبی است و بدین سان می‌توان انتقام خون عثمان رضی الله عنه را گرفت، اما اگر این را

۱- تاریخ طبری (۵۱۶/۵)

۲- مصنف عیدالرزاق (۴۵۶/۵)، با سند صحیحی که به زهری می‌رسد.

۳- تاریخ طبری (۵۱۹/۵).

نپذیرید و همچنان بر جنگ و ستیز و رأی خویش پافشاری کنید، این، نشانه‌ی بدی است. بنابراین در پی عافیت برآید تا به شما ارزانی گردد و همان‌طور که در گذشته، کلید خیر و نیکی بودید، امروز نیز این چنین باشید و ما را در معرض بلا قرار ندهید که خودتان هم گرفتار خواهید شد و بدین ترتیب، خداوند متعال، ما و شما را از پای خواهد افکند؛ به‌خدا سوگند این سخن را از آن جهت می‌گویم که می‌ترسم کار امت، سامان نیابد و خداوند، این امت را که وضعیت نابسامانی دارد، گرفتار سازد؛ مشکل کنونی امت، (در زمینه‌ی قتل عثمان رضی الله عنه) مسأله‌ی مهم و بزرگی است و چنین نیست که یک نفر، یا یک گروه مشخص، کسی را کشته باشند و یا مسأله‌ی قتل یک قبیله توسط قبیله‌ای دیگر، در میان باشد. (بلکه مسأله، خیلی پیچیده است). از این رو سخن مخلصانه و صادقانه‌ی قعقاع را بپذیرید. آنان، پیشنهاد قعقاع رضی الله عنه را پذیرفتند و گفتند: سخن نیک و درستی گفتی؛ باز گرد که اگر علی رضی الله عنه هم نظر تو را داشته باشد، این کار، به خواست خدا، سامان خواهد یافت.

قعقاع رضی الله عنه به ذی‌قار، نزد علی رضی الله عنه بازگشت و موضوع را به او گزارش داد؛ علی رضی الله عنه این مسأله را پسندید و بدین‌سان مردم، خواسته یا ناخواسته، در آستانه‌ی صلح قرار گرفتند.^۱

نقش عبدالله بن سبا و پیروانش در جنگ جمل

پس از آنکه قعقاع رضی الله عنه نزد علی بازگشت و گزارش کارش را به او داد، علی رضی الله عنه، دو نماینده نزد عایشه و طلحه رضی‌الله‌عنهما فرستاد تا نسبت به گزارش قعقاع رضی الله عنه خاطر جمع شود؛ و چون علی رضی الله عنه نسبت به اراده‌ی صلح از سوی طلحه و عایشه رضی‌الله‌عنهما مطمئن شد، برخاست و طی خطابه‌ای اعلان کرد که رهسپار بصره خواهد شد؛ چنانچه فرمود: «من، فردا حرکت می‌کنم؛ شما هم حرکت کنید. البته کسی که به هر صورت در تحریک مردم بر ضد عثمان رضی الله عنه و ریختن خونس، نقشی داشته، حق ندارد با ما همراه باشد».^۲

پس از آنکه مردم، در جای خود مستقر شدند، علی و طلحه و زبیر رضی الله عنه گرد آمدند و پیرامون اختلافاتی که با هم داشتند، گفتگو نمودند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که هیچ راهی، بهتر از صلح نیست و باید از جنگ و کارزار با یکدیگر، دوری نمایند. دو طرف، پس از توافق صلح، به اردوگاه‌های خویش بازگشتند تا اقدامات لازم را در جهت تحقق صلح،

۱- البدایة و النهایة (۷/۷۳۹)؛ تاریخ طبری (۵/۵۲۱).

۲- تاریخ طبری (۵/۵۲۵).

انجام دهند. خلاصه اینکه مردم، آن شب را با آهنگ صلح سپری کردند و شکی نداشتند که صلح و سازش، به انجام می‌رسد؛ البته فتنه‌انگیزان که با قرار صلح، خود را در معرض نابودی می‌دیدند، بدترین شب را گذراندند. از این رو تمام آن شب را با یکدیگر به مشورت و رایزنی پرداختند. یکی از ایشان گفت: ما، نظر طلحه و زبیر را درباره‌ی خود می‌دانستیم، اما تا کنون از رأی علی، بی‌اطلاع بودیم. به خدا که اینک همه‌ی مردم، درباره‌ی ما یک اندیشه دارند و اگر با علی صلح کنند، با این شرط خواهد بود که ما را بکشند.^۱ ابن سواد - عبدالله بن سبأ - گفت: عزت و پیروزی شما، در آشفتگی مردم است و چون فردا، با هم روبرو شوند، شما، جنگ را آغاز کنید و به آنان، فرصت فکر کردن و چاره‌اندیشی ندهید و چون شما، با علی علیه السلام هستید، چاره‌ای جز دفاع از شما ندارد و بدین سان علی و طلحه و زبیر و هواداران‌شان، به یکدیگر مشغول می‌شوند، نه به آنچه که برای شما، ناخوشایند است.

بدین ترتیب بر مکر و نیرنگی که لازمه‌اش، شکستن صلح و وقوع جنگ بود، اتفاق کردند و با همین هدف شوم، به میان گروه‌های خویش بازگشتند و مردم، از این دسیسه، اطلاعی نداشتند. بنده در تحلیل وقایع زندگی خلیفه‌ی چهارم، به تفصیل، جنگ جمل را مورد بررسی قرار داده‌ام. به هر حال اکثریت قریب به اتفاق علما، به نقش عبدالله بن سبأ و پیروانش در جنگ جمل اشاره کرده‌اند؛ البته برخی، به صراحت، از آنان به سببیه (سبائیان) یاد کرده‌اند و بعضی هم، با عباراتی چون: اوباش، فسادکاران، آشوب‌گران، سفالگان و سفیهان، از آنان، نام برده‌اند.^۲ اینک پاره‌ای از متون مربوط به این موضوع را ذکر می‌کنیم:

۱- کسانی که قتل عثمان رضی الله عنه به آنان، نسبت داده شده، از آن جهت که صلح دو طرف را مشروط به کشته شدن خود می‌دانستند، نیرنگ کردند و جنگ به راه انداختند.^۳

۲- امام ابن ابی‌العز حنفی می‌گوید: بدین تریب جنگ جمل بدون خواست علی و طلحه روی داد و فسادکاران و عوامل فسادانگیز، آن را به راه انداختند.^۴

۳- باقلانی می‌گوید: ... قرار صلح، گذاشته شد؛ از این رو قاتلان عثمان رضی الله عنه که خود را در معرض هلاکت و نابودی می‌دیدند، گرد آمدند و با مشورت و رایزنی به اتفاق نظر رسیدند

۱- تاریخ طبری (۵/۵۲۶).

۲- عبدالله بن سبأ و أثره فی أحداث الفتنه فی صدر الإسلام، ص ۱۹۴.

۳- نگا: فتح الباری (۱۳/۵۶).

۴- شرح العقیده الطحاویة، ص ۵۴۶.

که دو دسته شوند و سحر گاهان به دو لشکر، حمله کنند و آنان را آشفته سازند؛ بدین ترتیب که در سپاه علی علیه السلام فریاد بزنند: طلحه و زبیر، پیمان شکنی کرده‌اند و در سپاه طلحه و زبیر رضی الله عنهما، اعلام کنند که علی علیه السلام، عهد شکنی کرده است. آنان، در انجام این نیرنگ موفق شدند و بدین سان جنگ، در گرفت...^۱

۳- قاضی عبدالجبار، اقوال و سخنان علما درباره‌ی توافق علی، طلحه، زبیر و عایشه علیها السلام بر صلح را نقل کرده و به استناد اقوال علما، گفته است: آنان بر سر اجتناب از جنگ و برقراری صلح، به توافق رسیدند؛ از این رو آن دسته از قاتلان عثمان رضی الله عنه که در لشکر حضور داشتند، از بیم اینکه دو طرف، بر سر کشتن آنان، یک سو شوند، دسیسه‌ی مشهور خویش را عملی ساختند و به نتیجه هم رسیدند.^۲

خلاصه اینکه در متون مختلف، از عوامل جنگ افروز واقعه‌ی جمل، به عناوین گوناگون و البته هم‌سان و هم‌ردیفی یاد شده است و از مجموع آنها، چنین به نظر می‌رسد که در پی دسیسه‌ی عده‌ای نیرنگ‌باز، کنترل اوضاع از دست علی و طلحه و زبیر رضی الله عنهم خارج شد و جنگ و درگیری روی داد.

تعداد کشته‌شدگان جنگ جمل

درباره‌ی تعداد کشته‌شدگان این جنگ، اختلاف نظر شدیدی وجود دارد؛ مسعودی، این اختلاف را برآمده از هوا و میل فکری و وابستگی مرامی راویان دانسته^۳ و خلیفه بن خیاط، به بیان نام آن دسته از کشته‌شدگان جمل پرداخته که نامشان، ثبت شده است. در این لیست، حدود یکصد نام، ذکر شده است.^۴

اگر تعداد کشته‌شدگان جمل را دو برابر شمار مذکور، فرض کنیم، باز هم تعدادشان از دویست نفر، بیشتر نمی‌شود. چنانچه دکتر خالد بن محمد الغیث، این رقم را ترجیح داده است.^۵

۱- التمهید، ص ۲۳۳.

۲- تثبیت دلائل النبوة، ص ۲۹۹.

۳- مروج الذهب (۳/۳۶۷).

۴- نگا: تاریخ خلیفة، صص ۱۸۷-۱۹۰.

۵- ر.ک: استشهاد عثمان رضی الله عنه و وقعة الجمل، ص ۲۱۵.

در روایت ابومخنف رافضی، تعداد کشته شدگان جمل، بیست هزار تن ذکر شده است! ناگفته پیداست که این رقم، عدد مبالغه آمیزی می باشد. این دروغگو، به گمان خویش کار خوبی نموده که مدعی شده در جنگ جمل فقط از مردم بصره، بیست هزار نفر کشته شدند!^۱ سیف، شمار کشته شدگان جمل را ده هزار نفر دانسته و مدعی شده که نیمی از این تعداد، جزو سپاه علی علیه السلام و بقیه، از سپاه عایشه رضی الله عنها بودند! در روایت دیگری، گوید: تعداد کشته ها، پانزده هزار نفر، گفته شده که پنج هزار از کوفه و ده هزار از بصره بودند؛ در این روایت آمده است: نیمی از اینها در دور اول جنگ کشته شدند و بقیه در دوم جنگ!^۲

هر دو روایت مذکور، منقطع می باشد و در هر دو گزاره گویی شده است. در روایت عمر بن شبه، شمار کشته های جمل، بیش از شش هزار نفر ذکر شده که سند این روایت نیز ضعیف است.^۳ یعقوبی، تعداد کشته های جنگ جمل را سی و چند هزار نفر دانسته است!^۴

پرواضح است که تمام این آمار و ارقام، مبالغه آمیز است. بنده در تحلیل وقایع زندگی علی مرتضی علیه السلام، عوامل و انگیزه های این همه گزاره گویی را بیان نموده ام.

فرمان علی علیه السلام پس از فروکش کردن آتش جنگ و آنچه انجام داد

همین که شعله ی جنگ فروکش کرد، جارچی علی علیه السلام، جار زد: «هیچ مجروحی را نکشید؛ هر کس، به جنگ، پشت کرده، مورد تعقیب قرار نگیرد؛ وارد هیچ خانه ای نشوید؛ هر کس، سلاحش را به زمین گذاشته، درامان است؛ کسی که درب خانه اش را بسته، درامان است. هیچ یک از سپاهیان، حق برداشتن غنیمت ندارد جز سلاح و کمانی که به میدان آورده اند». منادی علی علیه السلام در میان اهل بصره نیز جار زد: «هر کس که کالایی از خویش را نزد یکی از سپاهیان علی علیه السلام ببیند، می تواند آن را بازپس بگیرد».^۵

پس از آنکه جنگ پایان یافت، علی علیه السلام با تعدادی از یارانش، به میان کشته ها رفت و چون چشمش به محمد بن طلحه رضی الله عنه افتاد، فرمود: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**؛ به خدا سوگند

۱- تاریخ خلیفه، ص ۱۸۶.

۲- رک: تاریخ طبری (۵/۵۴۲).

۳- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۸۶، با سند منقطع.

۴- نگا: مصنف ابن ابی شیبیه (۷/۵۴۶)؛ فتح الباری (۱۳/۶۲).

۵- استشهد عثمان رضی الله عنه و وقعة الجمل، ص ۲۰۲.

که جوان نیک و صالحی بود». آن گاه از شدت غم و اندوه، نشست... و برای کشته‌ها طلب مغفرت نمود و از تعدادی از ایشان، به خیر و نیکی یاد کرد.^۱

تأثر علی علیه السلام از کشته شدن طلحه رضی الله عنه

زمانی که علی علیه السلام در میان جنازه‌ها، دور می زد، پیکر طلحه رضی الله عنه را دید و شروع به پاک کردن گرد و غبار، از چهره‌ی آن بزرگوار نمود^۲ و فرمود: «ای ابومحمد! بر من خیلی دشوار است که تو را در حالی ببینم که بر زمین افتاده‌ای» و سپس گفت: «از غم و اندوهی که در وجودم موج می‌زند، به خدا، پناه می‌برم». و آن گاه فرمود: «ای کاش، بیست سال قبل می‌مردم».^۳

موضع علی علیه السلام درباره‌ی قاتل زبیر رضی الله عنه

عمرو بن جرموز، پس از آنکه به زبیر رضی الله عنه خیانت کرد و او را به قتل رساند، سر آن بزرگوار را از تن جدا کرد و به سوی علی علیه السلام به راه افتاد تا از او پاداش بگیرد؛ وقتی از علی علیه السلام اجازه‌ی ورود خواست، علی علیه السلام فرمود: «قاتل پسر صفیه را به آتش جهنم بشارت بده». و سپس افزود: «من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: (لکل نبی حواری و حواری الزبیر) یعنی: «هر پیغمبری، حواری‌ای دارد و حواری من، زبیر است».^۴ علی علیه السلام همین که شمشیر زبیر رضی الله عنه را دید، فرمود: «این شمشیر در خیلی از موارد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کرد و غم و اندوه را از چهره‌اش زدود».^۵ در روایتی آمده است که امیر مؤمنان، به ابن جرموز، اجازه‌ی ورود نداد و به دربانش فرمود: «قاتل پسر صفیه را به آتش جهنم، بشارت بده».^۶ گفته می‌شود: ابن جرموز در دوران علی علیه السلام خودکشی کرد و نیز گفته شده که وی، تا زمانی که مصعب بن زبیر رضی الله عنه، امارت عراق را در دست گرفت، زنده بود و چون مصعب بن زبیر، به امارت عراق رسید،

۱- مصنف ابن ابی شیبہ (۲۶۱/۱۵)؛ المستدرک (۱۰۳، ۳۷، ۱۰۴/۳) با سند حسن لغیره؛ خلافة علی بن ابی طالب، ص ۱۶۹.

۲- البدایة و النهایة (۲۵۸/۷).

۳- تاریخ الإسلام، عهد الخلفاء الراشدين، ص ۵۲۸.

۴- فضائل الصحابة (۹۲۰/۲).

۵- ابن عبدالبر در الاستیعاب، حواری را به دوست خاص، معنا کرده است. (مترجم).

۶- البدایة و النهایة (۲۶۱/۷).

۷- طبقات (۱۰۵/۳) با سند حسن؛ خلافة علی، ص ۱۶۴.

ابن جرموز از بیم جاننش، پنهان شد. به مصعب گفتند: عمرو بن جرموز، اینجاست و پنهان شده؛ آیا او را می‌خواهی؟ فرمود: «به او بگوئید از مخفی گاهش بیرون بیاید؛ او، درامان است. به خدا سوگند من، قصد کشتن ابن جرموز را به قصاص پدرم ندارم؛ زیرا او، کمتر از آنست که او را همسان زبیر قرار دهم».^۱

علی علیه السلام، عایشه صدیقه را با عزت و احترام، باز گرداند

امیر مؤمنان، وسایل حرکت عایشه رضی الله عنها اعم از مرکب و زاد و توشه را چنانکه باید و شاید، فراهم ساخت و آن دسته از همراهانش را که زنده مانده بودند، با او روانه کرد، جز کسانی که خود، قصد ماندن در بصره را داشتند. علی علیه السلام برای همراهی ام المؤمنین چهل تن از بانوان برگزیده و نیک بصره را انتخاب کرد. و چون روز حرکت عایشه رضی الله عنها فرا رسید، علی علیه السلام، نزدش آمد و مردم هم جمع شدند؛ عایشه رضی الله عنها بیرون آمد و با او وداع کردند؛ عایشه صدیقه رضی الله عنها هنگام خداحافظی فرمود: «ای فرزندانم! هیچ یک از ما نباید دیگری را سرزنش کند؛ به خدا سوگند که هیچ کدورتی میان من و علی علیه السلام نبوده و آنچه پیش آمده، کاملاً عادی است و میان هر زنی با بستگان شوهرش به وجود می‌آید؛ علی علیه السلام از نظر من، جزو بهترین بندگان خداست». علی علیه السلام نیز فرمود: «ای مردم! به خدا سوگند که عایشه رضی الله عنها، راست و درست گفت؛ میان من و او، هیچ کدورتی وجود ندارد؛ او، در دنیا و آخرت، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است». خروج عایشه صدیقه رضی الله عنها از بصره، روز شنبه اول ماه رجب سال ۳۶ هجری بود؛ علی علیه السلام، چندین کیلومتر، مادر مؤمنان را بدرقه کرد و به فرزندان خویش دستور داد که به اندازه‌ی راه پیمایی یک روز، عایشه رضی الله عنها را همراهی نمایند.^۲

ندامت و پشیمانی از جنگ

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «... عموم پیشگامان مسلمان، از اینکه وارد جنگ شدند، پشیمان گشتند؛ چنانچه طلحه، زبیر، علی و سایر مسلمانان، اظهار پشیمانی نمودند؛ البته هیچ یک از اینها، در آن روز قصد جنگ نداشتند، اما در گیر جنگی ناخواسته شدند».^۳

۱- البدایة و النهایة (۲۶۱/۷).

۲- تاریخ طبری (۵۸۱/۵).

۳- المنتقی من منهج الاعتدال، ص ۲۲۲.

از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «ای کاش بیست سال قبل، می‌مُردم».^۱
 نعیم بن حماد، با سندش که به حسن بن علی علیه السلام می‌رسد، روایت نموده که حسن علیه السلام به
 سلیمان بن سرد گفته است: «هنگامی که جنگ، شدت گرفت، پدرم، با حالتی نگران، لباسم
 را گرفت و فرمود: «ای کاش بیست سال قبل، می‌مُردم».^۲

حسن بن علی علیه السلام می‌گوید: هنگامی که نگاه پدرم، به شمشیرهای برافراشته‌ی مردم افتاد،
 فرمود: «ای حسن! آیا همه‌ی اینها به‌خاطر ماست؟ ای کاش بیست سال قبل، می‌مُردم».^۳
 ابن تیمیه رحمه‌الله می‌گوید: عایشه رضی‌الله‌عنها نجنگید و از اساس، قصد جنگ نداشت؛
 وی، به‌قصد اصلاح امور مسلمانان و ایجاد صلح و هماهنگی در میان آنان، خروج کرد و
 چنین می‌پنداشت که این کار، به مصلحت مسلمانان است؛ البته بعدها برایش روشن شد که
 اگر خروج نمی‌کرد، بهتر بود. از این‌رو هر بار که به یاد این کار می‌افتاد، آن‌چنان
 می‌گریست که چارقُدش، خیس می‌شد. عموم پیشگامان مسلمان نیز از اینکه وارد جنگ
 شدند، پشیمان گشتند؛ چنانچه طلحه، زبیر، علی و سایر مسلمانان، اظهار پشیمانی نمودند؛ البته
 هیچ‌یک از اینها، در آن روز قصد جنگ نداشتند، اما درگیر جنگی ناخواسته شدند.^۴
 ذهبی می‌گوید: نباید تردید داشت که عایشه رضی‌الله‌عنها به کلی از عزیمتش به سوی
 بصره و حضور در واقعه‌ی جمل، پشیمان شد. وی، اصلاً گمان نمی‌کرد که چنین وقایعی،
 روی دهد و کار بدانجا بینجامد که اتفاق افتاد.^۵

شرح بیشتر این موضوع را می‌توانید در کتاب سیرت علی مرتضی علیه السلام بنگرید.
 پیش از آنکه به این موضوع، خاتمه دهیم، اندکی درنگ می‌کنیم تا مروری بر مهم‌ترین
 نکته‌ی عبرت‌آموز جنگ جمل داشته باشیم، و آن، اینکه همه‌ی ما، باید همواره نسبت به
 دسیسه‌های دشمنان اسلام در زمینه‌ی ایجاد اختلاف و تفرقه در میان مسلمانان، هوشیار باشیم
 و از هیچ راهکار و برنامه‌ای در جهت خنثی کردن توطئه‌های دشمنان، فروگذار نکنیم و
 هیچ‌گاه از یاد نبریم که دشمنان در کمین‌اند و می‌کوشند تا از هر راه ممکن، به اسلام و

۱- الفتن، نعیم بن حماد (۸۰/۱).

۲- الفتن، نعیم بن حماد (۸۰/۱).

۳- أحداث و أحادیث فتنة الهرج، ص ۲۱۷.

۴- المنتقى من منهج الاعتدال، ص ۲۲۲.

۵- سیر أعلام النبلاء (۱۷۷/۲).

مسلمانان، ضربه بزنند. حسن رضی الله عنه این نکته‌ی مهم را از خلال جنگ جمل آموخت و آن را در برنامه‌ی اصلاحی خویش، مد نظر قرار داد.

جنگ صفین

یکی از مهم‌ترین رویدادهایی که حسن بن علی رضی الله عنه در دوران خلافت پدرش، تجربه کرد، جنگ صفین بود. البته حسن رضی الله عنه از روابط پدرش با معاویه رضی الله عنه اطلاع کاملی داشت. معاویه رضی الله عنه در دوران عمر و عثمان رضی الله عنهما، والی شام بود و چون علی رضی الله عنه، به خلافت رسید، تصمیم گرفت معاویه رضی الله عنه را عزل نماید و عبدالله بن عمر رضی الله عنه را جایگزینش کند. عبدالله بن عمر رضی الله عنه از پذیرش این منصب خودداری کرد و ضمن عذرخواهی، خویشاوندی خود با علی رضی الله عنه را یادآوری کرد.^۱ علی رضی الله عنه نیز ابن عمر رضی الله عنه را به پذیرش این سمت، مجبور نکرد. گفتنی است: روایاتی که در زمینه‌ی حمله‌ور شدن علی رضی الله عنه به سوی ابن عمر رضی الله عنه به سبب عدم پذیرش منصب مذکور، نقل شده، بی‌اساس و ساختگی است.^۲ نهایتاً مسئله‌ای که در این باره، پیش آمد، این بود که علی رضی الله عنه، به ابن عمر پیام داد که مردم شام، از تو حساب می‌برند؛ از این رو به شام برو که من، تو را به امارت شام، گماشتم. ابن عمر رضی الله عنه پاسخ داد: به خاطر خدا و نزدیکی و قرابتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هم‌صحبتی‌ام با او، مرا معاف کن. علی رضی الله عنه همچنان بر خواسته‌اش پافشاری کرد و سرانجام به حفصه رضی الله عنها متوسل شد؛ عبدالله بن عمر رضی الله عنه باز هم از پذیرش امارت شام، امتناع کرد و شبانه، عازم مکه شد.^۳ این روایت، خود، بیانگر بیعت عبدالله بن عمر رضی الله عنه با علی رضی الله عنه می‌باشد؛ زیرا چطور ممکن است در حالی که ابن عمر رضی الله عنه، در بیعتش داخل نشده، علی رضی الله عنه، او را برای امارت شام، انتخاب نماید؟! وقتی ابن عمر رضی الله عنه از پذیرش امارت شام، خودداری کرد، علی مرتضی رضی الله عنه، سهل بن حنیف را به عنوان والی، به شام فرستاد. زمانی که سهل، به آبادی‌های مرزی شام رسید، سپاهیان معاویه رضی الله عنه، او را دستگیر کردند و به او گفتند: اگر عثمان رضی الله عنه، تو را فرستاده، پس خوش آمدی و اگر کسی غیر از او، تو را فرستاده، باز گرد.^۴ در سرزمین شام، خشم و غضب

۱- مصنف ابن ابی شیبیه (۴۷۲/۷) با سند صحیح.. همه می‌دانیم که ام‌کلثوم دختر علی، همسر عمر بود.

۲- استشهد عثمان و وقعة الجمل، خالد الغیث، ص ۱۶۰.

۳- سیر أعلام النبلاء (۲۲۴/۳)، رجال این روایت، تقه و مورد اطمینان هستند.

۴- تهذیب تاریخ دمشق (۳۹/۴)؛ خلافة علی بن ابی‌طالب، ص ۱۱۰.

شدیدی از بابت شهادت عثمان رضی الله عنه موج می‌زد؛ پیراهن به خون آغشته‌ی عثمان رضی الله عنه به اهل شام رسید و داستان غم‌انگیز شهادتش، قلب‌ها را متأثر کرد و چشم‌ها را گریان نمود. خبر تسلط آشوب‌گران بر شهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و همچنین گریز بنی‌امیه به مکه، و سایر اتفاقات پیش آمده، مزید بر علت شد و مردم شام و به‌ویژه معاویه رضی الله عنه را برانگیخت. زیرا معاویه رضی الله عنه، مسؤولیت خونخواهی عثمان شهید رضی الله عنه و قصاص قاتلان را بر عهده‌ی خویش می‌دانست و بر این باور بود که او، ولی دم عثمان رضی الله عنه می‌باشد. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ ۗ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ﴾
(الإسراء: ۳۳)

«و هر کس، مظلومانه کشته شود، به ولی دم او، قدرت و اجازه‌ی قصاص داده‌ایم؛ اما ولی دم، نباید در کشتن، زیاده‌روی کند (و رعایت حق را ننماید). بی‌گمان ولی دم، از سوی خدا، با دریافت حق قصاص، یاری می‌شود.»

از این رو معاویه رضی الله عنه، مردم را جمع کرد و درباره‌ی فضایل عثمان رضی الله عنه و مظلومیت وی، به ایراد سخنرانی پرداخت و بیان داشت که عثمان رضی الله عنه، به دست عده‌ای منافق سبک‌سر در ماه حرام و در حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله،^۱ به قتل رسیده است و بدین سان مردم، قیام نمودند و سر و صدا، بالا گرفت؛ تعدادی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز آنجا حضور داشتند؛ یکی از آنان به نام مرة بن کعب رضی الله عنه برخاست و گفت: می‌خواهم حدیثی برایتان بازگو کنم که اگر به خاطر گفتن آن نبود، در اینجا سخن نمی‌گفتم؛ روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و ایشان، پیرامون فتنه‌ای که امت دچار آن خواهد شد، سخن می‌گفت. در این اثنا مردی از آنجا رد شد که سر و صورت خود را با عمامه پوشانیده بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با دیدن او فرمود: «این مرد، در آن روز، برحق است». به سوی آن شخص رفتم؛ او، کسی جز عثمان بن عفان رضی الله عنه نبود. پرسیدم: ای رسول خدا! آیا منظورتان همین مرد است؟ فرمود: «آری».^۲

۱- در صحیح بخاری، این حدیث آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (حُرِّمَ مَا بَيْنَ لَابَتِي الْمَدِينَةِ عَلَى لِسَانِي) یعنی: «حد فاصل دو ناحیه‌ی سنگلاخی مدینه، (به حکم خدا و) از زبان من، حرم قرار گرفت». از این رو وجود قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه، عامل و انگیزه‌ی حرم قرار گرفتن محدوده‌ی حرم نبوی نمی‌باشد و از آن جهت، حد فاصل دو ناحیه‌ی سنگلاخی مدینه را حرم می‌گویند که حکم آن، به دعا و درخواست نبی اکرم صلی الله علیه و آله و با زبان شخص ایشان، بیان گردید. (مترجم).

۲- صحیح ابن ماجه (۱/۲۴).

یکی دیگر از عواملی که معاویه رضی الله عنه را بیش از پیش برای خونخواهی عثمان رضی الله عنه مصمم کرد و عزمش را جزم نمود تا قاتلان عثمان رضی الله عنه را قصاص کند، حدیثی است که نعمان بن بشیر رضی الله عنه از عایشه صدیقہ رضی الله عنها روایت کرده است؛ عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله، عثمان رضی الله عنه را به حضور خواست و دستش را بر شانه اش زد و آخرین سخنی که (در آن جلسه) به او فرمود، این بود که: «ای عثمان! چه بسا خدای متعال، پیراهنی بر تنت کند؛ اگر منافقان، می خواستند آن را از تنت در آورند، این کار را مکن تا آنکه مرا ملاقات نمایی». راوی می گوید: به عایشه رضی الله عنها گفتم: ای مادر مؤمنان! چرا تا کنون این حدیث را بیان نکردی؟ فرمود: به خدا سوگند که آن را فراموش کرده و از یاد برده بودم». راوی می افزاید: این حدیث را برای معاویه بن ابوسفیان رضی الله عنه باز گو کردم، اما او، روایت مرا نپذیرفت و به ام المؤمنین نامه نوشت و از او درخواست کرد که آن حدیث را برایش بنویسد و ارسال کند. عایشه رضی الله عنها، آن حدیث را برای معاویه رضی الله عنه نوشت و ارسال کرد.^۱ پافشاری معاویه رضی الله عنه و مسلمانان شام بر اجرای حکم خداوند تعالی درباره قاتلان عثمان رضی الله عنه، مهم ترین عامل عدم بیعت شامیان و در رأس آنان، معاویه رضی الله عنه، با علی رضی الله عنه بود. معاویه رضی الله عنه از آن جهت با علی رضی الله عنه بیعت نکرد که خواهان محاکمه ی زود هنگام قاتلان عثمان رضی الله عنه بود، نه آنکه به ولایت شام چشم بدوزد و یا فکر امارت را در سر، پیروراند؛ زیرا او، به خوبی می دانست که خلافت، حق یکی از اعضای شورای شش نفره است که هنوز در قید حیات قرار دارد؛ و چه کسی بهتر از علی رضی الله عنه؟^۲ دلیلش، روایتی است که یحیی بن سلیمان جعفی با سند خوبی از ابومسلم خولانی، نقل نموده؛ ابومسلم، از معاویه رضی الله عنه پرسید: آیا تو، از آن جهت با علی رضی الله عنه می جنگی که خود را همسان او می دانی؟ فرمود: «به خدا سوگند، من، می دانم که علی رضی الله عنه، از من داناتر است و بیش از من، سزاوار خلافت می باشد؛ اما آیا شما نمی دانید که عثمان رضی الله عنه، مظلومانه کشته شده و من، پسر عموی او هستم و به خونخواهی او برخاسته ام؟ پس نزد علی رضی الله عنه بروید و به او بگویید: قاتلان عثمان رضی الله عنه را به من تحویل دهد...». آنان، نزد علی رضی الله عنه رفتند و درخواست معاویه رضی الله عنه را مطرح نمودند، اما علی رضی الله عنه به درخواست معاویه رضی الله عنه، ترتیب اثر نداد.^۳ در روایتی آمده است که علی رضی الله عنه فرمود: «مشروط به اینکه در بیعت من داخل شود و آنان را برای

۱- مسند أحمد، شماره ۲۴۰۴۵؛ این حدیث، صحیح است.

۲- نگا: خلافة علی بن ابی طالب، ص ۱۱۲.

۳- فتح الباری (۹۲/۱۳)؛ البدایة و النہایة (۱۲۹/۸).

محاكمه، نزد من بیاورد». اما معاویه رضی الله عنه، این را نپذیرفت.^۱ البته این سؤال وجود دارد که آیا معاویه رضی الله عنه، به سبب طمع‌های مادی و دنیوی، در برابر علی رضی الله عنه قیام کرد؟

در پاره‌ای از روایات، معاویه رضی الله عنه، به طمع‌ورزی متهم شده است؛ در این روایات، بدین نکته اشاره و بلکه تصریح شده که دشمنی کهنه و دیرینه‌ی بنی‌امیه با بنی‌هاشم از دوران جاهلیت، معاویه رضی الله عنه را به سرکشی از علی رضی الله عنه، واداشت! در این روایات، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، به شدت مورد طعن و سرزنش قرار گرفته و به اتهامات واهی و بی‌اساسی متهم شده‌اند. متأسفانه، این رویه در برخی از کتاب‌های معاصر نیز دنبال شده است. باید دانست که این روایات، از هر جهت، ضعیف و بلکه ساختگی، بی‌اساس و غیر قابل قبول می‌باشد. برخی از تاریخ‌نگاران مغرض، دامنه‌ی اتهامات بی‌اساسی را که بناحق بر معاویه رضی الله عنه وارد شده، گسترانده و اختلاف معاویه رضی الله عنه با علی رضی الله عنه را برآمده از طمعش به خلافت دانسته‌اند؛ آنان، عزل معاویه رضی الله عنه از امارت شام را مهم‌ترین سبب مخالفتش با علی رضی الله عنه برشمرده‌اند. این روایات، ساخته و پرداخته‌ی عده‌ای غرض‌ورز است که بیشتر در کتاب *الإمامة و السياسة* نقل شده است؛ باید دانست که هرچند این کتاب، منسوب به ابن‌قتیبه‌ی دینوری رحمه‌الله می‌باشد، اما در واقع، رافضی‌کینه‌توزی، آن را به نگارش درآورده است.

اینک به بیان مهم‌ترین دلایلی می‌پردازیم که نشان می‌دهد انتساب کتاب *الإمامة و السياسة* به ابن‌قتیبه، اشتباه و بلکه هدفمند و مغرضانه است:

۱- کسانی که به شرح حال ابن‌قتیبه رحمه‌الله پرداخته‌اند، در میان تألیفاتش هیچ‌نامی از کتابی در زمینه‌ی تاریخ به نام *الإمامة و السياسة* به میان نیاورده‌اند. تنها کتابی که از ابن‌قتیبه در موضوع تاریخ می‌شناسیم، کتاب *المعارف* است.

۲- کسی که کتاب *الإمامة و السياسة* را ورق بزند، چنین برداشت می‌کند که ابن‌قتیبه، در دمشق و مغرب، اقامت نموده است، حال آنکه تنها نقل و انتقالی که ابن‌قتیبه رحمه‌الله انجام داده، از بغداد به دینور بوده است.

۳- شیوه‌ی نگارش نویسنده‌ی *الإمامة و السياسة*، به کلی با سبک نوشتاری کتاب‌هایی که از ابن‌قتیبه در دسترس است، متفاوت می‌باشد؛ چنانچه ابن‌قتیبه، مقدماتی طولانی بر کتاب‌هایش نوشته و هدفش از نگارش کتاب را بیان نموده است، در صورتی که کتاب

۱- فتح الباری (۹۲/۱۳)؛ استشهد عثمان، ص ۱۶۰.

الإمامة و السياسة، مقدمه‌ی کوتاهی دارد که در سه سطر خلاصه می‌شود. ساختار کلی و اسلوب نگارشی این کتاب، تفاوت آشکاری با شیوه‌ی نوشتاری ابن قتیبه رحمه الله دارد.

۴- مؤلف کتاب مزبور، در نقل روایت از ابن ابی لیلی، به گونه‌ای عمل نموده که گویا او را دیده است؛ ابن ابی لیلی، همان محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی است که فقیه و قاضی کوفه بود. وی، در سال ۱۴۸ هجری درگذشت؛ شایان ذکر است ابن قتیبه رحمه الله در سال ۲۱۳ هجری یعنی ۶۵ سال پس از وفات ابن ابی لیلی، چشم به جهان گشود.

۵- بخش زیادی از روایات کتاب مذکور، با صیغه‌ی تمریض^۱ نقل شده است. چنانچه در خیلی از موارد، نقل روایات، بدون سند و با عباراتی از این قبیل است که: از بعضی مصری‌ها، چنین روایت کرده‌اند...؛ از محمد بن سلیمان از مشایخ اهل مصر، روایت نموده‌اند...؛ برخی از مشایخ مغرب، برای ما این حدیث را نقل کرده‌اند... شایان ذکر است به کار بردن چنین عباراتی، با روش علمی نقل روایات فاصله دارد و ابن قتیبه در کتاب‌هایش اسلوب علمی نقل روایات را رعایت نموده است؛ از این رو در هیچ‌یک از کتاب‌هایش، از روش غیر علمی نقل روایات استفاده نکرده است.^۲

۶- ابن قتیبه رحمه الله، از جایگاه و منزلت ویژه‌ای نزد اهل سنت برخوردار است و در دانش و دینش، ثقه و مورد اعتماد می‌باشد. سلفی می‌گوید: ابن قتیبه، از رجال مورد اطمینان و از سلک اهل سنت می‌باشد. ابن حزم می‌گوید: ابن قتیبه، در دین و علمش، ثقه است؛ خطیب بغدادی نیز همین دیدگاه را دارد. ابن تیمیه می‌گوید: ابن قتیبه، جزو کسانی است که به احمد و اسحاق، نسبت یافته‌اند؛ وی، جزو مدافعان به نام و مشهور اهل سنت است.^۳ بنابراین آیا امکان دارد که شخصیتی همچون ابن قتیبه، با این همه جایگاه و منزلت علمی، کتابی همچون الإمامة و السياسة را به نگارش درآورد که سیمای زشتی از تاریخ اسلام به تصویر کشیده و اتهامات بی‌اساسی به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد نموده است؟!^۴

۱- صیغه‌ی تمریض، در اصطلاح به واژگانی گفته می‌شود که ساختاری مجهول دارند؛ همچون: قیل و یقال، به معنای: گفته شده یا گفته می‌شود... آنچه با صیغه‌ی تمریض بیان شود، از قوت و صحت چندان بر خوردار نیست و احتمال ضعف آن، بسیار است. (مترجم).

۲- نگا: عقیده الإمام ابن قتیبه، اثر علی العلیانی، ص ۹۰.

۳- نگا: لسان المیزان (۳/۳۵۷)؛ تحقیق مواقف الصحابة (۲/۱۴۴).

۴- تحقیق مواقف الصحابة (۲/۱۴۴).

۷- نویسندهی کتاب الإمامة و السياسة، به شدت بر صحابه رضی الله عنهم، خرده گیری نموده و عبارات ناشایستی دربارهی آنان، به کار برده است؛ چنانچه از ابن عمر رضی الله عنهما، سیمای شخصی بزدل، و از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه، شخصیت حسودی به تصویر کشیده و گفته است: عایشه، دستور قتل عثمان را صادر کرد! همه می دانیم که عیب جوئی بر صحابه رضی الله عنهم و خرده گیری از آنان، بارزترین ویژگی روافض است؛ هر چند خوارج نیز دربارهی صحابه رضی الله عنهم، چنین رویکردی دارند، اما آنان، عموم صحابه رضی الله عنهم را هدف طعن و نکوهش و سب و دشنام، قرار نمی دهند.^۱

۸- مؤلف کتاب الإمامة و السياسة، فقط بیست و پنج صفحه را به خلفای سه گانه یعنی ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم اختصاص داده، اما دربارهی فتنه ای که میان صحابه رضی الله عنهم به وقوع پیوست، دویست صفحه، نوشته است! بدین سان نویسندهی رافضی این کتاب، تاریخ درخشان اسلام را مختصر نموده و صفحات کتابش را با نگارش رویدادها و مسایلی که بیشتر آن، بی اساس می باشد، سیاه کرده است. کاملاً روشن است که چنین رویه ای را تنها می توان در منش و رفتار خصمانه ی روافض یافت.

۹- محمود شکری آلوسی می گوید: یکی از نیرنگ های روافض، این است که هر گاه یکی از موافقان و هم مرامان خویش را هم نام یکی از رجال و افراد معتبر اهل سنت ببانند، اقوال و روایات هم کیش خود را به راوی معتبر سنی نسبت می دهند و بدین سان اهل سنت بی اطلاع را دچار چالش فکری می کنند؛ بدین ترتیب که افراد نا آگاه، آن راوی غیر معتبر رافضی را که هم نام یکی از رجال نام دار و معتبر اهل سنت است، یکی از امامان و سر آمدان مذهب خویش می پندارند و سخن یا روایتش را معتبر می شمارند. به عنوان نمونه می توان نام سدی را ذکر کرد؛ دو نفر، به نام سدی نامیده شده اند: یکی سدی بزرگ و دیگری، سدی کوچک؛ سدی بزرگ از افراد ثقه و قابل اعتماد اهل سنت است و سدی کوچک، یکی از دروغ گویان حدیث ساز روافض می باشد. نمونه ی دیگر، همین نام ابن قتیبه است که یکی، عبدالله بن قتیبه می باشد و دیگری، عبدالله بن مسلم بن قتیبه. عبدالله بن قتیبه، رافضی غالی و گزاف کاری بوده و عبدالله بن مسلم بن قتیبه، یکی از رجال ثقه و معتبر اهل سنت به شمار می رود که کتابی به نام المعارف دارد. ابن قتیبه ی رافضی، در راستای نیرنگ مذکور، کتابی به

۱- عقیده الإمام ابن قتیبه، اثر علی العلیانی، ص ۹۱.

همین نام، یعنی المعارف، به نگارش در آورده است.^۱ در مورد کتاب الإمامة و السياسة نیز همین طور است؛ بنابراین کتاب الإمامة و السياسة، نوشته‌ی ابن قتیبه‌ی رافضی می‌باشد که به سبب تشابه اسمی (و به صورتی هدفمند و مغرضانه) به ابن قتیبه‌ی سنی، نسبت داده شده است.^۲

متأسفانه بسیاری از نویسندگان معاصر، به کتاب الإمامة و السياسة، اعتماد کرده و بدین سان به اشتباهات فاحشی در مورد صحابه علیهم السلام مبتلا شده‌اند. از این رو باید با روشی علمی و تحقیقی، این رویکرد نادرست را اصلاح نمود. نویسنده‌ی کتاب الإمامة و السياسة آورده است که معاویه رضی الله عنه، ادعای خلافت کرد و به روایتی استناد نموده که ابن کواء به دستور علی رضی الله عنه، به ابوموسی رضی الله عنه گفت: معاویه، جزو آزادشدگان فتح مکه است و پدرش، در رأس گروه‌هایی قرار داشت که در برابر اسلام صف‌آرایی کردند؛ اینک معاویه، بدون در نظر داشتن شورای مسلمانان، ادعای خلافت کرده است.^۳

بدن تردید، چنین سخنی از امیر مؤمنان علی رضی الله عنه، به ثبوت نرسیده؛ بلکه این سخن، ساخته و پرداخته‌ی روافض است. کتاب‌های تاریخ و ادبیات، آکنده از روایات ساختگی و ضعیفی می‌باشد که انگیزه‌ی اختلاف معاویه رضی الله عنه با علی رضی الله عنه را طمع خلافت و رسیدن به امارت و پادشاهی، دانسته است.^۴ صحیح، همین است که اختلاف علی و معاویه با یکدیگر، برخاسته از اختلاف نظر بر سر این بود که آیا بیعت معاویه رضی الله عنه و یارانش با علی رضی الله عنه، قبل از محاکمه‌ی قاتلان عثمان رضی الله عنه واجب است یا پس از آن؟ معاویه رضی الله عنه و یارانش، بر این نکته تأکید داشتند که اگر علی رضی الله عنه، قاتلان عثمان رضی الله عنه را محاکمه کند، با او بیعت می‌کنند.^۵ به عبارتی بیعت با علی رضی الله عنه را مشروط به قصاص قاتلان عثمان رضی الله عنه نمودند.

قاضی ابن العربی می‌گوید: درگیری اهل شام و اهل عراق با یکدیگر، برخاسته از مواضع متفاوت آنان بود. اهل عراق، بر بیعت با علی رضی الله عنه و ایجاد وحدت و یک‌پارچگی از طریق انتخاب رهبری واحد تأکید می‌کردند و اهل شام، خواهان محاکمه‌ی قاتلان عثمان رضی الله عنه بودند

۱- نگا: مختصر التحفة الإثنا عشریة، از آلوسی، ص ۳۲.

۲- رک: عقیده الإمام ابن قتیبہ، اثر علی العلیانی، ص ۹۳.

۳- الإمامة و السياسة (۱/۱۱۳).

۴- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة (۲/۱۴۵).

۵- العواصم من القواصم، ص ۱۶۲.

و می گفتند: با کسی که قاتلان را پناه دهد (و در محاکمه‌ی آنان، درنگ کند)، بیعت نمی‌کنیم.^۱

امام الحرمین، جوینی، می‌گوید: هر چند معاویه رضی الله عنه، با علی رضی الله عنه جنگید، اما نه منکر امارتش بود و نه ادعای خلافت داشت. معاویه رضی الله عنه فقط خواهان محاکمه‌ی قاتلان عثمان رضی الله عنه بود و نظرش را در این زمینه، درست می‌دانست؛ ولی اشتباه می‌کرد^۲ و دچار اشتباه اجتهادی شده بود.

هیتمی می‌گوید: اهل سنت و جماعت، بر این باورند که درگیری معاویه رضی الله عنه با علی رضی الله عنه، بر سر خلافت نبود؛ چرا که بر حقانیت خلافت علی رضی الله عنه اجماع شد. از این رو انگیزه و خاستگاه جنگ، ریاست‌طلبی معاویه رضی الله عنه نبود؛ بلکه تنها چیزی که معاویه رضی الله عنه را برانگیخت، خونخواهی عثمان رضی الله عنه بود که مخالفت علی رضی الله عنه را در پی داشت.^۳

روایات صحیح، حاکی از آنست که معاویه رضی الله عنه، فقط خواهان محاکمه‌ی زود هنگام قاتلان عثمان رضی الله عنه بود و با همین پیش شرط، برای بیعت با علی رضی الله عنه اعلام آمادگی نمود. چه دلیلی وجود دارد که ادعای معاویه رضی الله عنه در زمینه‌ی محاکمه‌ی قاتلان عثمان رضی الله عنه، دستاویزی برای دنبال کردن پاره‌ای از اهداف پشت پرده به منظور دستیابی به حکومت و فرمانروایی بود؟ چنانچه علی رضی الله عنه، با این خواسته، موافقت می‌کرد، به طور قطع معاویه رضی الله عنه با علی رضی الله عنه بیعت می‌نمود. چرا که اگر معاویه رضی الله عنه تحت پوشش خونخواهی عثمان رضی الله عنه، هدف دیگری را دنبال می‌کرد، چنین کاری را چیزی جز مکر و نیرنگ نمی‌توان نامید و این، از صحابی بزرگواری چون معاویه رضی الله عنه بعید به نظر می‌رسد. زیرا معاویه رضی الله عنه در اسلام، دارای سوابق درخشانی همچون کتابت وحی بود و از سرآمدان مسلمان به شمار می‌رفت و همین فضیلت، برایش بس که صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. از این رو چگونه می‌توان قبول کرد که شخصیتی با آن همه فضایل و سوابق درخشان در اسلام، به طمع دستیابی به حکومت و فرمانروایی، حاضر به جنگ با خلیفه و ریختن خون مسلمانان شود؟! او، خود، فرموده است: «به خدا سوگند، میان الله جل جلاله و غیر او مختار نشدم، مگر اینکه الله جل جلاله را بر غیر او ترجیح دادم».^۴ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای

۱- العواصم من القواصم، ص ۱۶۲.

۲- لمع الأدلة فی عقائد أهل السنة و الجماعة، ص ۱۱۵.

۳- الصواعق المحرقة (۲/۶۲۲).

۴- سیر اعلام النبلاء (۳/۱۵۱).

معاویه رضی الله عنه دعا کرد و گفت: (اللهم اجعله هادياً مهدياً و اهد به) ^۱ یعنی: «بارخدا یا! معاویه را هدایتگر و ره یاب بگردان و او را سبب هدایت قرار بده». همچنین دعا نمود: (اللهم علم معاویه الكتاب و الحساب و قه العذاب) ^۲ یعنی: «خداوند! معاویه را علم قرآن و حساب بیاموز و او را از عذاب در امان بدار».

اشتباه معاویه رضی الله عنه در زمینه ی خونخواهی عثمان رضی الله عنه، این بود که بیعت با علی رضی الله عنه را مشروط به محاکمه ی زود هنگام قاتلان خلیفه ی مظلوم نمود. البته یکی از دلایلی که معاویه رضی الله عنه بر محاکمه ی هر چه سریع تر قاتلان عثمان رضی الله عنه تأکید می کرد، این بود که از ناحیه ی فتنه گران، برای خودش نیز نگران بود و خود را در معرض خطر می دانست. زیرا موضع مشخصی، در مورد آشوب گران داشت و خوب می دانست که آنان، در صدد قتل او هستند؛ لذا با علم به اینکه ولی دم، باید نزد حاکم، اقامه ی دعوا نماید و خواهان رسیدگی به دادخواستش شود، خود در صدد قصاص قاتلان عثمان رضی الله عنه برآمد. ^۳

امامان و پیشوایان فقهی، اتفاق نظر دارند که برای هیچ کس جایز نیست بدون اجازه و دستور حاکم اسلامی و یا نماینده اش، در صدد گرفتن حقتش و یا قصاص کسی، بر آید. چرا که این امر، به فتنه و هرج و مرج می انجامد. ^۴ البته معاویه رضی الله عنه، مجتهد بود و با این تأویل که حق با اوست، دچار اشتباه مزبور شد. معاویه رضی الله عنه، مسؤولیت خونخواهی عثمان شهید رضی الله عنه و قصاص قاتلان را بر عهده ی خویش می دانست و بر این باور بود که او، ولی دم عثمان رضی الله عنه می باشد. چنانچه خدای متعال، می فرماید:

﴿ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ ^ط

(الإسراء: ۳۳)

إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا ﴿

«و هر کس، مظلومانه کشته شود، به ولی دم او، قدرت و اجازه ی قصاص داده ایم؛ اما ولی دم، نباید در کشتن، زیاده روی کند (و رعایت حق را ننماید). بی گمان ولی دم، (از سوی خدا، با دریافت حق قصاص)، یاری می شود».

۱- صحیح سنن الترمذی، آلبانی (۲۳۶/۳).

۲- موارد الظمان (۲۴۹/۷). سند این روایت حسن است.

۳- تحقیق مواقف الصحابة (۱۵۱/۲).

۴- تفسیر قرطبی (۲۵۶/۲).

از این رو معاویه رضی الله عنه، مردم را جمع کرد و درباره‌ی فضایل عثمان رضی الله عنه و مظلومیت وی، به ایراد سخنانی پرداخت و بیان داشت که عثمان رضی الله عنه، به دست عده‌ای منافق سبک سر به قتل رسیده است.

حسن مجتبی رضی الله عنه، شاهد این اتفاقات بود و به موضع صحابه رضی الله عنهم در قبال رخدادهای مذکور پی برد؛ البته خودش، بر صلح و سازش تأکید داشت و تلاش زیادی در این زمینه نمود.

نهی امیرمؤمنان علی رضی الله عنه از ناسزاگویی به معاویه رضی الله عنه و لعن و نفرین شامیان، پس از جنگ صفین

جنگ صفین، روی داد و اهل عراق، در میدان نبرد، پیروز شدند و صفوف شامیان، در هم ریخت؛ چنانچه در آستانه‌ی شکست قرار گرفتند. آنجا بود که قرآن‌ها را بالای نیزه‌ها گرفتند و فریاد برآوردند: «کتاب خدا، میان ما و شما حکم کند. مردم، در معرض نابودی قرار گرفته‌اند؛ اگر مردم شام کشته شوند، برای مرزبانی آن منطقه، چه کسی باقی می‌ماند؟ و اگر عراقی‌ها کشته شوند، چه کسی، مرزهای آنجا را حفظ خواهد کرد؟» مردم، همین که قرآن‌ها را دیدند، گفتند: «دعوت به کتاب خدا را می‌پذیریم».^۱

حکم قرار دادن کتاب خدا، بدون پافشاری بر تحویل قاتلان عثمان رضی الله عنه و نیز پذیرش آن از سوی یاران علی رضی الله عنه، بدون تأکید بر بیعت معاویه رضی الله عنه با علی رضی الله عنه، نتیجه‌ی تحولات صفین و پیشامدهایی بود که در این جنگ، به وقوع پیوست. به عبارتی این جنگ، به زندگانی بسیاری از مسلمانان، پایان داد، و همین امر، مسلمانان را بر آن داشت که بدون هیچ قید و شرطی، خواهان صلح و پایان جنگ شوند و این، ضرورتی بود که حفظ شوکت و توان امت، آن را ایجاب می‌کرد و خود، بیانگر سرزندگی و بیداری امت اسلامی و نقش به‌سزای آن در تصمیم‌گیری‌ها و اتخاذ مواضع درست و به‌هنگام، می‌باشد.^۲

امیر مؤمنان علی رضی الله عنه، پیشنهاد صلح را پذیرفت و آن را فتح و پیروزی خود دانست و به کوفه بازگشت. از آن پس دولت اسلامی، قوت یافت و وحدت و یک پارچگی، جای اختلاف و تفرقه را گرفت و فتوحات اسلامی، از سر گرفته شد. امیر مؤمنان، علی رضی الله عنه، پس از

۱- تنزیه خال المؤمنین معاویه، ص ۳۶؛ به نقل از تاریخ طبری.

۲- دراسة فی تاریخ الخلفاء الأمویین، ص ۳۸.

پایان جنگ صفین، به میان کشته‌ها رفت و در میدان ایستاد و برای کشته‌های سپاه خویش و معاویه رضی الله عنه، طلب آمرزش کرد.^۱

یزید بن اصرم می‌گوید: زمانی که میان علی و معاویه رضی الله عنهما، صلح شد، علی رضی الله عنه، به میان کشته‌های سپاه خویش رفت و فرمود: «اینها، بهشتی‌اند» و سپس به سوی کشته‌های لشکر معاویه رضی الله عنه رفت و گفت: «اینها، بهشتی‌اند و این مسأله، به من و معاویه برمی‌گردد».^۲ علی رضی الله عنه درباره‌ی کشته‌شدگان صفین می‌فرمود: «آنان، مؤمن و اهل ایمان هستند».^۳ سخنان علی رضی الله عنه درباره‌ی کشته‌های صفین، از لحاظ محتوا، هیچ تفاوتی با سخنانش در مورد اهل جمل نداشت.^۴

به علی رضی الله عنه خبر رسید که دو تن از یارانش، به اهل شام، دشنام می‌دهند و آنان را نفرین می‌کنند؛ از این رو به آن دو پیام داد که دست از این کار بکشند. آن دو نزد علی رضی الله عنه آمدند و گفتند: «ای امیر مؤمنان! مگر نه اینکه ما، برحقیق و ایشان، بر باطل؟» فرمود: «آری؛ سوگند به پروردگار کعبه که چنین است». گفتند: «پس چرا ما را از نفرین و دشنامشان، باز می‌داری؟» فرمود: «من، دوست ندارم که شما، کسی را لعنت کنید؛ بلکه بگویید: بارخدا! خون ما و ایشان را پایمال مکن و روابطمان با یکدیگر را نیک بگردان و آنان را از انحرافشان، دور بدار تا حق و حقیقت، برایشان نمایان گردد و از لجاجت و سرکشی، دست‌بردار شوند».^۵

اینکه گفته شده: علی رضی الله عنه در قنوت، معاویه رضی الله عنه و یارانش را نفرین می‌کرد و معاویه رضی الله عنه نیز در قنوت، علی، ابن عباس، حسن و حسین رضی الله عنهم را نفرین می‌نمود، از لحاظ سند، هیچ ثبوتی ندارد. در سند این روایت، ابومخنف، یحیی بن لوط رافضی وجود دارد که دروغ‌گوست و روایاتش، معتبر نیست. علاوه بر این در صحیح‌ترین کتاب‌های شیعه، از دشنام دادن صحابه رضی الله عنهم نهی شده است. چنانچه در نهج البلاغه آمده است: «من، دوست ندارم که شما، دشنام‌دهنده باشید؛ البته اگر اعمالشان را نکوهش کنید و به بیان وضعیتشان پردازید، این

۱- خلافة علی بن ابی‌طالب، ص ۲۵۰.

۲- مصنف ابن ابی‌شیبة (۳۰۳/۱۵) با سند حسن.

۳- تاریخ دمشق (۳۳۱/۱)؛ خلافة علی، ص ۲۵۱.

۴- خلافة علی، ص ۲۵۱؛ تنزیه خال المؤمنین، ص ۱۶۹.

۵- الأخبار الطوال، ص ۱۶۵؛ به نقل از: تحقیق مواقف الصحابة (۲۳۲/۲).

کار، هم در گفتار بهتر است و هم قابل قبول می‌باشد. به جای دشنام دادن، بگویید: بارخدا یا! خون ما و ایشان را پایمال مکن و روابط ما و اینها با یکدیگر را نیک بگردان»^۱.
 به اذعان و تصریح صحیح‌ترین کتاب‌های شیعه از دیدگاه خودشان، دشنام دادن و تکفیر صحابه^{علیهم‌السلام}، برای علی مرتضی^{علیه‌السلام} قابل قبول نبوده است. حسن^{علیه‌السلام} شاهد رویدادهای آن زمان بود و از نزدیک، موضع پدرش در قبال شامیان را مشاهده نمود. از این رو با شناخت دیدگاه درست پدرش درباره‌ی یاران معاویه^{رضی‌الله‌تعالی‌عنه}، منشور اصلاحی خویش را خیلی خوب تنظیم کرد و با ژرف‌اندیشی و آگاهی کامل و عمیق از آموزه‌ها و رهنمودهای شرعی، مواضعی سنجیده، اتخاذ کرد و توفیق یافت به فضل خداوند^{تعالی}، اقدامات اصلاح‌طلبانه‌ی خویش را به سر منزل مقصود برساند.

تأثیر شهادت عمار بن یاسر^{رضی‌الله‌تعالی‌عنه} در جنگ صفین بر مسلمانان

رسول خدا^{صلی‌الله‌تعالی‌عنه‌و‌آله‌وسلم} به عمار بن یاسر^{رضی‌الله‌تعالی‌عنه} فرمود: (تقتلك الفئة الباغية) یعنی: «گروه سرکش و یاغی، تو را خواهند کشت». کشته شدن عمار^{رضی‌الله‌تعالی‌عنه} در جنگ صفین، تأثیر به‌سزایی بر روند جنگ نهاد؛ چراکه عمار^{رضی‌الله‌تعالی‌عنه} یکی از اصحاب نام‌دار و سرآمد رسول خدا^{صلی‌الله‌تعالی‌عنه‌و‌آله‌وسلم} بود و حکم یکی از رهبران مسلمانان را داشت که مردم، به او اقتدا می‌کردند. خزیمه بن ثابت، در جنگ صفین حاضر بود، اما شمشیر نمی‌زد و از جنگیدن خودداری می‌کرد. همین که عمار^{رضی‌الله‌تعالی‌عنه} به شهادت رسید، شمشیر کشید و با شامیان جنگید؛ زیرا حدیث رسول خدا^{صلی‌الله‌تعالی‌عنه‌و‌آله‌وسلم} را شنیده بود که درباره‌ی عمار^{رضی‌الله‌تعالی‌عنه} فرموده است: (تقتله الفئة الباغية)^۲ یعنی: «گروه سرکش و یاغی، او را خواهند کشت». از این رو شامیان را مصداق گروه سرکش دانست و با آنان، جنگید تا اینکه کشته شد.^۳

شهادت عمار^{رضی‌الله‌تعالی‌عنه}، سپاهیان معاویه^{رضی‌الله‌تعالی‌عنه} از قبیل عمرو بن عاص و پسرش عبدالله و همچنین ابوالأعور سلمی را به شدت متأثر کرد. آنان، در آن هنگام کنار آبشخور بودند و آب می‌نوشیدند؛ آنجا فقط یک آبشخور وجود داشت که سپاهیان دو طرف، از آن استفاده می‌کردند. در آن اثنا سخن از کشته شدن عمار بن یاسر^{رضی‌الله‌تعالی‌عنه} به میان آمد که عبدالله بن

۱- نهج البلاغه، ص ۳۲۳.

۲- مسلم، شماره‌ی ۲۹۱۶.

۳- خلافة علی، ص ۲۱۱؛ مجمع الزوائد (۷۲۴۲).

عمرو رضی الله عنه، به پدرش گفت: ما، این مرد را کشتیم، حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش فرموده است: (تقتله الفئة الباغية)^۱ یعنی: «گروه سرکش و یاغی، او را خواهند کشت». عمرو رضی الله عنه به معاویه رضی الله عنه گفت: ما، این مرد را کشتیم، حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش چنین چیزی فرموده است. معاویه رضی الله عنه گفت: ساکت باش؛ به خدا سوگند که همچنان پایت، می لغزد و چندان استوار نیستی! آیا مگر ما، او را کشته ایم؟ کسی، عامل قتل اوست که او را به میدان جنگ آورده است.^۲ این تأویل معاویه رضی الله عنه، خیلی زود در میان شامیان پخش شد. در روایت صحیحی آمده است که عمرو بن حزم، نزد عمرو بن عاص رضی الله عنه رفت و گفت: عمار رضی الله عنه کشته شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش فرموده است: (تقتله الفئة الباغية)^۳ یعنی: «گروه سرکش و یاغی، او را خواهند کشت». عمرو رضی الله عنه در حالی که *إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ* می گفت، خود را به معاویه رضی الله عنه رساند. معاویه رضی الله عنه پرسید: «چه شده؟» پاسخ داد: «عمار کشته شد؛ حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرموده بود: (تقتلك الفئة الباغية) یعنی: «گروه سرکش و یاغی، تو را خواهند کشت». معاویه رضی الله عنه فرمود: «چندان استوار و پابرجا نیستی! آیا مگر ما، او را کشته ایم؟ علی و یاران او، عامل قتل عمارند که او را مقابل نیزه های ما آوردند». یا گفت: «علی و یاران او، عامل قتل عمارند که او را به میدان نبرد آوردند و مقابل شمشیرهایمان قرار دادند».^۴

در روایت صحیح دیگری آمده است که دو نفر، بر سر کشتن عمار رضی الله عنه با هم بگومگو می کردند و هر یک از آنها، مدعی بود که او، عمار رضی الله عنه را کشته است. عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه فرمود: «یکی از شما، از این ادعا چشم پوشی کند و دوستش را شادمان نماید! من، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: (تقتله الفئة الباغية) یعنی: «گروه سرکش و یاغی، او را خواهند کشت». معاویه رضی الله عنه از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه پرسید: «پس چرا ما را همراهی می کنی؟» پاسخ داد: «زیرا پدرم، از من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کرد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله به من فرمود:

۱- مسلم، شماره ی ۲۹۱۶.

۲- مصنف عبدالرزاق (۲۴۰/۱۱) با سند صحیح

۳- مسلم، شماره ی ۲۹۱۶.

۴- مصنف عبدالرزاق (۲۴۰/۱۱) با سند صحیح

(أَطْع أَبَاكَ مَا دَامَ حَيًّا وَ لَا تَعْصَهُ) یعنی: «از پدرت تا زمانی که زنده است، اطاعت نما و از او نافرمانی مکن». عبدالله رضی الله عنه افزود: «من، با شما هستم، اما نمی‌جنگم».^۱

از روایت مذکور، چنین برمی‌آید که صحابی فقیه، عبدالله بن عمرو رضی الله عنه، به گفتن سخن حق، علاقمند بود. چنانچه بدون هیچ ترس و واهمه‌ای عقیده‌اش را بیان نمود و اظهار داشت که معاویه رضی الله عنه و سربازانش را مصداق گروه سرکش می‌داند؛ چراکه عمار رضی الله عنه، به‌دست یاران معاویه رضی الله عنه کشته شد. به هر حال، این حدیث، تأثیر شدیدی بر سپاهیان شام نهاد، اما معاویه رضی الله عنه حدیث را تأویل کرد. البته به هیچ عنوان نمی‌توان علی رضی الله عنه و یارانش را عامل قتل عمار رضی الله عنه دانست؛ چنانچه واکنش علی رضی الله عنه به سخن معاویه رضی الله عنه این بود که فرمود: «پس در این صورت، باید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را عامل قتل عمویش حمزه رضی الله عنه بدانیم؛ چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، حمزه را با خود به جنگ احد آورد». بدین سان علی رضی الله عنه با قیاسی التزامی، پاسخ دقیق و بی‌جوابی به معاویه رضی الله عنه داد.^۲

شهادت عمار رضی الله عنه، عمرو بن عاص رضی الله عنه را به شدت متأثر کرد؛ چنانچه کشته شدن عمار رضی الله عنه، عمرو رضی الله عنه را بر آن داشت که برای پایان دادن جنگ و برقراری صلح، تلاش زیادی نماید؛^۳ او نیز با کشته شدن عمار رضی الله عنه، سخنی همچون سخن علی رضی الله عنه بر زبان آورد و فرمود: «ای کاش بیست سال قبل، می‌مردم».^۴

ابوسعید خدری رضی الله عنه سخن از ساختن مسجد نبوی به میان آورد و گفت: ما هر کدام یک خشت حمل می‌کردیم، ولی عمار رضی الله عنه دوتا، دوتا حمل می‌نمود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را دید. و در حالی که گرد و خاک را از او دور می‌ساخت، فرمود: (وَيَحْ عَمَّارٌ تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ) یعنی: «افسوس که عمار رضی الله عنه، توسط یک گروه باغی و سرکش به قتل می‌رسد. عمار، آنها را به بهشت فرا می‌خواند و آنها، او را به سوی آتش، دعوت می‌دهند». راوی می‌گوید: عمار رضی الله عنه پس از شنیدن این سخن، گفت: «از فتنه‌ها به خدا پناه می‌برم».^۵

۱- مسند احمد (۱۱/۱۳۸).

۲- نگا: التذكرة (۲/۲۲۳).

۳- معاوية بن أبي سفيان، منير الغضبان، ص ۲۱۵.

۴- أنساب الأشراف (۱/۱۷۰)؛ عمرو بن عاص، اثر غضبان، ص ۶۰۳.

۵- بخاری، شماره ۴۴۷.

ابن عبدالبر می گوید: این حدیث، از رسول خدا صلی الله علیه و آله به کثرت روایت شده و یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله می باشد و در شمار صحیح ترین احادیث قرار دارد.^۱ ذهبی، پس از ذکر این حدیث، می گوید: این حدیث، از تعدادی از صحابه رضی الله عنهم روایت شده و حدیث متواتری است.^۲

اینک، به بیان قرائت علما از این حدیث می پردازیم:

۱- ابن حجر می گوید: در این حدیث، یکی از نشانه‌های نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله، و نیز فضیلت آشکار علی و عمار رضی الله عنهما بیان شده و رد آشکاری بر نواصب^۳ می باشد که معتقدند علی رضی الله عنه در جنگ هایش، برحق نبود.^۴

ابن حجر، علاوه بر این، می گوید: این حدیث، بیانگر آنست که علی رضی الله عنه در آن جنگ‌ها، برحق بود؛ چرا که عمار رضی الله عنه به دست یاران معاویه رضی الله عنه به شهادت رسید.^۵

۲- نووی می گوید: نگاه صحابه رضی الله عنهم، در روز صفین، به عمار رضی الله عنه بود؛ چرا که بر اساس این حدیث، معتقد بودند که گروه عادل، همان گروهی است که عمار رضی الله عنه، با آنها همراه شود.^۶

۳- ابن کثیر می گوید: علی رضی الله عنه و یارانش، نسبت به یاران معاویه رضی الله عنه، به حق و حقیقت، نزدیک تر بودند؛ زیرا یاران معاویه رضی الله عنهم، بر یاران علی رضی الله عنه شوریده بودند.. آن گاه ابن کثیر رحمه الله، به حدیث مزبور استناد کرده است.^۷

همچنین می گوید: عمار بن یاسر رضی الله عنه، علی بن ابی طالب رضی الله عنه را همراهی کرد و توسط اهل شام، به شهادت رسید. بدین سان کنه فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله نمایان گشت که علی رضی الله عنه، برحق است و این، یکی از نشانه‌های نبوت بنی اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.^۱

۱- ر.ک: الإستیعاب (۳/۱۱۴۰)، با اندکی تغییر.

۲- سیر أعلام النبلاء (۱/۴۲۱).

۳- نواصب، یکی از گروه‌های بدعتی هستند که در مورد صحابه رضی الله عنهم به اعتقاد درستی نرسیده‌اند و شیطان، آنان را در مورد چهارمین خلیفه از خلفای راشدین، یعنی علی بن ابی طالب رضی الله عنه، فریفته است؛ از این رو نواصب، نسبت به علی رضی الله عنه بغض می‌ورزند و درباره‌اش چیزهایی می‌گویند که شایسته‌ی آن بزرگوار نیست. البته دامنه‌ی بغض برخی از نواصب، گسترش یافته و به تعدادی از اهل بیت از جمله حسن بن علی رضی الله عنه نیز رسیده است.

۴- فتح الباری (۱/۶۴۶).

۵- همان (۱۳/۹۲).

۶- ر.ک: تهذیب الأسماء و اللغات (۲/۳۸).

۷- ر.ک: البداية و النهاية (۶/۲۲۰).

۴- ذهبی می گوید: منظور از گروه مورد اشاره در این حدیث، گروهی از مؤمنان هستند که بر امام علی علیه السلام شوریدند. چنانچه نص فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این نکته دلالت می کند.^۲

۵- قاضی ابوبکر بن العربی، ضمن اشاره به آیه‌ی ۹ سوره‌ی حجرات، می گوید: این آیه، پایه و رکن اصلی حکم جهاد با مسلمانانی است که رو به سرکشی نهاده و یاغی گشته‌اند... چنانچه در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز، همین مفهوم، مد نظر می باشد، آنجا که درباره‌ی عمار رضی الله عنه فرمود: «گروه سرکش و یاغی، او را به قتل می رسانند».^۳

۶- عبدالعزیز بن باز، ضمن اشاره به این حدیث، می گوید: عمار رضی الله عنه در جنگ صفین، توسط یاران معاویه رضی الله عنه، به شهادت رسید؛ از این رو معاویه رضی الله عنه و یارانش، مصداق این حدیث هستند؛ البته علما، بر این باورند که در زمینه‌ی خوانخواهی عثمان رضی الله عنه، حق با معاویه رضی الله عنه و یارانش بود.^۴

۷- سعید حوی می گوید: از آنجا که در حدیث، تصریح شده که عمار رضی الله عنه، توسط گروه سرکش و یاغی، کشته می شود، لذا همین که عمار رضی الله عنه به شهادت رسید، برای (همه و از جمله) گروه سرکش روشن شد که علی رضی الله عنه، برحق است و یاری اش واجب می باشد. از این رو ابن عمر رضی الله عنهما که از جنگ خودداری کرده بود، به سبب بازماندن از این جنگ، تأسف می خورد؛ و دلیلش، چیزی جز این نبود که از وظیفه‌ی شرعی اش در زمینه‌ی یاری دادن حاکم برحق، باز ماند. چنانچه، دیدگاه فقها نیز همین است که نصرت و یاری حاکم برحق، واجب می باشد.^۵

حسن رضی الله عنه، هیچ شکی نداشت که پدرش، برحق می باشد.

۱- همان (۲۷۷/۷).

۲- رک: سیر أعلام النبلاء (۲۰۹/۸).

۳- رک: أحكام القرآن (۱۷۱۷/۴).

۴- فتاوی و مقالات متنوعه (۸۷/۶).

۵- الأساس فی السنة (۱۷۱۰/۴).

موضع حسن علیه السلام در قبال این جنگ‌ها

حسن علیه السلام در مورد جنگ‌هایی که میان صحابه رضی الله عنهم روی داد، دیدگاه اهل سنت را داشت؛ اهل سنت، بر این باورند که باید دربارہی مشاجرات صحابه رضی الله عنهم با یکدیگر، سکوت کرد و تنها سخنانی بر زبان آورد که شایسته‌ی آن بزرگواران می‌باشد. زیرا وارد شدن نابجا و غیر عالمانه به این مباحث، سبب ایجاد بدبینی به یکی از طرف‌های درگیر می‌شود. اهل سنت، معتقدند که بر هر مسلمانی واجب است تمام صحابه را دوست داشته باشد و هیچ‌گاه سوابق درخشان آنان در خدمت به اسلام را از یاد نبرد و همواره از آنان، به نیکی یاد کند و بداند که اختلافات و مشاجرات صحابه رضی الله عنهم با همدیگر، اجتهادی و مبتنی بر اختلاف در اجتهاد بوده است و از این رو همه‌ی آنها - چه در اجتهادشان، بر صواب بوده و چه بر خطا و اشتباه - سزاوار اجر و پاداش الهی هستند؛ چنانچه در حدیث آمده است: (إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ) یعنی: «اگر حاکم، اجتهاد کند و حکمی صادر نماید که درست باشد، دو پاداش به او می‌رسد. و اگر اجتهاد کند و حکمی صادر نماید، ولی در آن، دچار اشتباه شود، یک پاداش می‌یابد».

اینک به بیان پاره‌ای از نصوص شرعی می‌پردازیم که نشان می‌دهد درگیری مسلمانان با یکدیگر، به معنای کافر شدن آنان نیست؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ وَإِنْ طَافَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا ^ط فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتِلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِىءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا ^ط إِنَّ اللَّهَ تُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴾

(حجرات: ۹)

«هرگاه دو گروه از مؤمنان، با یکدیگر جنگیدند، در میان آنان، صلح برقرار سازید؛ اگر یکی از آنان، در حق دیگری، ستم کند و تعدی ورزد، با آن دسته‌ای که تعدی می‌ورزد، بجنگید تا آنکه به سوی فرمان خدا بازگردد و حکم او را بپذیرد. و چون بازگشت و پذیرای فرمان الهی گردید، در میان ایشان با عدل و انصاف، صلح و سازش برقرار نمایید و عدالت ورزید؛ همانا خداوند، عادلان را دوست دارد».

ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (تَكُونُ فِي أُمَّتِي فِرْقَتَانِ فَتَخْرُجُ مِنْ بَيْنَهُمَا مَارِقَةٌ يَلِي قَتْلَهُمْ أَوْلَاهُمْ بِالْحَقِّ)^۱ یعنی: «امت من، دو دسته خواهند شد؛ در آن هنگام از میان آنان، گروهی خروج خواهد کرد که نزدیک ترین آن دو دسته به حق، با این گروه خواهد جنگید».

در این حدیث، به دوران اختلاف علی و معاویه رضی الله عنهما و پدیدار شدن خوارج در آن زمان، اشاره شده است. چنانچه از الفاظ حدیث برمی آید هر دو دسته، یعنی هم دسته‌ی علی رضی الله عنه و هم دسته‌ی معاویه رضی الله عنه مسلمان بوده، با حق و حقیقت، پیوند دارند. این حدیث، یکی از نشانه‌های نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و ردی بر پندار روافض می‌باشد که اهل شام (معاویه رضی الله عنه و یارانش) را تکفیر می‌کنند. همچنین از این حدیث، معلوم می‌شود که از میان دو دسته‌ی مذکور، علی رضی الله عنه و یارانش، به حق و حقیقت، نزدیک تر بودند. چنانچه اهل سنت، همین عقیده را دارند. حسن بن علی رضی الله عنه، پدرش را برحق می‌دانست و البته بر این باور بود که معاویه رضی الله عنه با وجود آنکه در اجتهادش، دچار اشتباه شده، سزاوار یک اجر می‌باشد و پدرش، مستحق دو پاداش. زیرا در حدیث آمده است: (إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ)^۲ یعنی: «اگر حاکم، اجتهاد کند و حکمی صادر نماید که درست باشد، دو پاداش به او می‌رسد. و اگر اجتهاد کند و حکمی صادر نماید، ولی در آن، دچار اشتباه شود، یک پاداش می‌یابد».

ابوبکره رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال سخنرانی بود که در این اثنا حسن رضی الله عنه آمد؛ نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (ابنی هذا سید و لعل الله أن یصلح به بین فتنین من المسلمین) یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست؛ چه بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه از مسلمانان بگرداند».^۳

در این حدیث، رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسلمان بودن اهل عراق (هواداران علی و حسن) و اهل شام (یاران معاویه)، گواهی داده و این، رد آشکاری بر پندار خوارج است که علی و معاویه و یارانشان را تکفیر می‌کنند. از این رو سفیان بن عینه می‌گوید: اینکه فرمود: دو گروه از

۱- مسلم: ۱۷۶۸

۲- بخاری، شماره‌ی ۷۳۵۲

۳- بخاری، شماره‌ی ۷۱۰۹.

مسلمانان، ما را به شگفت وامی دارد. بیهقی می گوید: این حدیث، از آن جهت که رسول خدا صلی الله علیه و آله همه ی آنان را مسلمان نامید، شگفت آور و درخور توجه می باشد و این، خبری از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که با کناره گیری حسن علیه السلام از خلافت، پس از وفات پدرش و واگذاری زمام امور به معاویه رضی الله عنه، به وقوع پیوست.^۱

در احادیثی که بیانش گذشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله به یاران عراقی علی علیه السلام و طرفداران شامی معاویه رضی الله عنه اشاره کرده و آنان را مسلمان خوانده است. همچنین به پیوندشان با حق و حقیقت اشاره فرموده و درباره ی آنان گواهی داده است که به سبب جنگیدن با هم، کافر نشده و از ایمان و اسلام، جدا نگشته اند؛ چنانچه آیه ی ۹ سوره ی حجرات نیز، مؤید این مطلب است.

شهادت امیر مؤمنان، علی علیه السلام

جنگ نهروان، زخم کاری و عمیقی از کینه در قلوب خوارج ایجاد کرد که نه تنها با گذر ایام، بهبود نیافت، بلکه روز به روز، شدیدتر شد. از این رو تعدادی از آنان، تصمیم گرفتند علی علیه السلام را ترور کنند و انتقام کشته های خویش در نهروان را بگیرند. قاتل علی مرتضی علیه السلام، یکی از خوارج به نام عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود.

محمد بن حنفیه، داستان شهادت امیر مؤمنان را این چنین بازگو می کند: به خدا سوگند، شبی که علی علیه السلام ضربت خورد، من، در مسجد اعظم در حال نماز بودم؛ تعدادی زیادی، نزدیک منبر به نماز ایستاده و در حال قیام و رکوع و سجده بودند و از عبادت شبانگاهی، خسته نمی شدند تا اینکه علی علیه السلام برای نماز صبح، از خانه اش بیرون شد و می گفت: «ای مردم! نماز؛ نماز». محمد بن حنفیه در ادامه می افزاید: چشمم، به برق شمشیری افتاد و این صدا به گوشم رسید که: «ای علی! حکم از آن خداست؛ نه از تو و یارانت». آن گاه شمشیری دیدم؛ یک بار دیگر نیز فرود آمدن شمشیر را دیدم. در این اثنا صدای علی علیه السلام به گوشم رسید که می فرمود: «این مرد را بگیرید». مردم، از هر سو، راه را بر ابن ملجم بستند تا اینکه او را گرفتند و نزد علی علیه السلام آوردند. من نیز همراه مردم، به آنجا رفتم. علی علیه السلام می فرمود: «(به حکم خدا) انسان، در قصاص انسان، کشته می شود؛ لذا اگر مُردم، او را به قصاص من، بکشید و اگر زنده ماندم، خودم درباره اش تصمیم خواهم گرفت».^۲

۱- ر.ک: الإعتقاد، از بیهقی، ص ۱۹۸، با اندکی تغییر.

۲- تاریخ طبری (۶۲/۶).

مردم که برای علی علیه السلام نگران بودند، نزد حسن علیه السلام رفتند و ابن ملجم، دست بسته آنجا بود؛ در این اثنا ام کلثوم دختر علی رضی الله عنهما در حالی که می گریست، خطاب به ابن ملجم فرمود: «ای دشمن خدا! پدرم، هیچ مشکلی ندارد و خداوند، تو را رسوا می کند». ابن ملجم گفت: «پس چرا می گویی؟ به خدا سوگند، شمشیرم را به هزار درهم خریدم و با هزار درهم، زهر آگین نمودم؛ اگر این ضربه، بر تمام مردم شهر تقسیم شود، هیچ یک از آنان، زنده نخواهد ماند».^۱

روزی که علی علیه السلام ضربت خورد، اطبا و پزشکان را جمع کردند؛ اثیر بن عمر سکونی که طبیب ماهر و سرآمدی بود و پیشتر، در دربار خسرو (شاه ایران)، طبابت می کرد، ریه (جگر سفید) گوسفندی را که همان دم کشته بودند، گرفت و رنگی از آن بیرون کشید و آن گاه آن را وارد زخمی کرد که در سر علی علیه السلام ایجاد شده بود و در آن، دمید و چون آن را درآورد، متوجه شد که سفیدی مغز، به آن چسبیده و بدین سان معلوم شد که جراحی علی علیه السلام عمیق و کاری است. اثیر بن عمر گفت: «ای امیر مؤمنان! وصیت کن که از این جراحی، جان سالم بدر نمی ببری».^۲

جندب بن عبدالله، نزد علی علیه السلام رفت و گفت: «ای امیر مؤمنان! اگر تو را از دست بدهیم - و اصلاً چنین مباد - آیا با حسن، بیعت کنیم؟» علی علیه السلام فرمود: «نه شما را بدین کار دستور می دهم و نه از آن باز می دارم. شما خود، بهتر می دانید».^۳ از این روایت معلوم می شود که علی علیه السلام، این حق را برای امت قایل بود که خودشان، حاکم خویش را انتخاب نمایند.

وصیت علی به حسن و حسین علیهما السلام

امیر مؤمنان، حسن و حسین را به حضور خواست و فرمود: «شما را وصیت می کنم که تقوای الهی پیشه سازید و در طلب دنیا نباشید؛ هر چند دنیا در طلب شما باشد. به خاطر از دست دادن چیزی بی قراری نکنید؛ سخن حق بگویید؛ به یتیمان مهر و شفقت بورزید و ستمدیدگان را یاری دهید؛ برای آخرت خویش تلاش نمایید؛ دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید؛ به احکام و آموزه های قرآن، عمل کنید و در راه خدا، از هیچ سرزنشی نهراسید». آن گاه به محمد بن

۱- همان.

۲- الإستیعاب (۱۱۲۸/۳).

۳- تاریخ طبری (۶۲/۶).

حنفیه نگاه کرد و فرمود: «آیا وصیتی را که به برادرانت، کردم، به خاطر سپردی؟» پاسخ داد: «آری». سپس علی مرتضی علیه السلام خطاب به محمد بن حنفیه فرمود: «همان وصیتی را به تو می‌کنم که به برادرانت، کردم؛ و به تو سفارش می‌کنم که احترام برادرانت را نگه داری؛ زیرا آنان، حق بزرگی بر گردنت دارند. بنابراین گوش به حرفشان باش و هر کاری که می‌کنی، با صلاح و مشورت آنان، بکن». سپس به حسن و حسین فرمود: «به شما نسبت به او (محمد بن حنفیه) سفارش می‌کنم؛ او، برادرِ پدری شماست. شما خود، می‌دانید که من، او را خیلی دوست دارم». و خطاب به حسن علیه السلام ادامه داد: «به تو سفارش می‌کنم که تقوای الهی، پیشه سازی، نماز را سر وقتش، به جای آوری، زکات مالت را در جایش بپرداز و در وضو گرفتن، دقت کنی و خوب، وضو بگیری؛ چرا که هیچ نمازی بدون وضو و طهارت درست نیست و نماز کسی که زکات مالش را نپردازد، قبول نمی‌شود. تو را وصیت می‌کنم که از بدی‌های دیگران، بگذری، خشم را فرو گیری، پیوند خویشاوندی را حفظ کنی، در برابر جهل، شکیبایی ورزی، علم دین بیاموزی، استوار و ثابت قدم باشی، به قرآن (و احکامش) پایبندی نمایی، به همسایگان نیکی کنی، از امر به معروف و نهی از منکر غافل نشوی و از بدی‌ها و گناهان، پرهیزی»^۱.

هنگامی که لحظات وداع نزدیک شد، در وصیتش فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ این، وصیت علی بن ابی طالب است که گواهی می‌دهد هیچ خدای برحق، جز الله وجود ندارد، یکتا و یگانه و بدون شریک است. و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده‌ی خداوند است که او را با هدایت و دین راستین فرستاده تا آن را بر تمام ادیان غالب گرداند؛ هر چند که برای مشرکان ناخوشایند باشد». آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد:

﴿ قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٢٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ ۗ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٢٣﴾ ﴾

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من، از آن خداست که پروردگار جهانیان می‌باشد (و) هیچ شریکی ندارد؛ و به همین دستور داده شده‌ام. و من، نخستین مسلمانم».

و در ادامه افزود: «ای حسن! تو و تمام فرزندان و خانواده‌ام را وصیت می‌کنم که تقوای الهی پیشه نمایید و همواره بر اسلام، ثابت قدم باشید تا اگر مرگتان بناگاه فرا رسد، مسلمان

بمیرید... به دین خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید. من، از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: (داشتن روابط نیک و محبت‌آمیز با یکدیگر، از نماز و روزهی فراوان، بهتر است). رعایت حال اقوام و خویشاوندان را بکنید و با آنان، رابطه داشته باشید تا خدای متعال، حسابتان را آسان بگیرد؛ از خدا، درباره‌ی یتیمان بترسید؛ نگذارید که گرسنگی بکشند و در حضور شما، تباه شوند. از خدای متعال درباره‌ی همسایگان، بترسید؛ چرا که رسول خدا ﷺ آن‌قدر درباره‌ی همسایگان، سفارش نمود که ما، گمان کردیم آنان را میراث‌بر یکدیگر قرار خواهد داد. از خداوند، درباره‌ی قرآن بترسید و بکوشید که از دیگران در زمینه‌ی عمل به قرآن، جلوتر باشید. از خدا درباره‌ی نماز بترسید؛ زیرا نماز، ستون دین شماست. از خدا درباره‌ی حج خانه‌اش بترسید؛ مبدا از آن غافل شوید. از خداوند درباره‌ی جهاد با جان و مال بترسید و به‌خاطر خدا، زکات اموالتان را پردازید که این کار، خشم پروردگارتان را دور می‌کند. از خدا درباره‌ی اصحاب پیامبرتان بترسید؛ زیرا خداوند، سفارش آنان را کرده است. به‌خاطر خدا به فقیران و بینوایان رسیدگی نمایید و آنان را در آنچه دارید، سهم بدانید. از خداوند، درباره‌ی غلامان خویش بترسید. تأکید می‌کنم که به نماز سر وقت، توجه کنید و در راه خدا، بیم هیچ سرزنشی را نداشته باشید که خداوند، برای شما، کافی و بسنده است. همان‌طور که خداوند، دستور داده، سخن نیک و شایسته بگویید. امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که خداوند، بدترین‌ها را بر شما مسلط می‌گرداند و آن‌گاه دعا می‌کنید و دعایتان، پذیرفته نمی‌شود. یا یکدیگر ارتباط داشته باشید و به هم، بذل و بخشش نمایید. شما را از تفرقه و قطع رابطه با یکدیگر، برحذر می‌دارم». سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ ۖ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ۚ وَاتَّقُوا

اللَّهَ ۗ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۱﴾

«در راه نیکی و پرهیزگاری، همدیگر را یاری رسانید و در راه تجاوز و ستم، با یکدیگر همکاری نکنید و تقوای الهی پیشه نمایید و بدانید که عقوبت و مجازات الهی، سخت و سنگین است».

آن‌گاه سخنی جز لا اله الا الله نگفت تا آنکه چشم از جهان فرو بست.^۱

در روایتی آمده است که علی علیه السلام فرمود: «... ای فرزندانم! به شما سفارش می‌کنم که در نهان و آشکار، از خدا بترسید؛ در خوشی و ناخوشی، سخن حق بگویید؛ در ناز و نعمت، و در تنگناها و سختی‌های زندگی، از خدا خشنود باشید؛ در فقر و توانگری، قناعت پیشه کنید؛ نسبت به دوست و دشمن، عدالت را رعایت نمایید؛ در نشاط و کسالت، کوشا و اهل عمل باشید. ای فرزندانم! آنچه که ما، آن را بد می‌پنداریم و بهشت را به دنبال دارد، بد نیست و آنچه که ما، خوب می‌پنداریم و عاقبتش، جهنم است، هیچ خوب نیست؛ هر نعمتی جز بهشت، کوچک و ناچیز است و هر سختی و بلائی جز جهنم، عافیت و سلامتی. ای فرزندانم! کسی که به عیوب خویش پی ببرد، دیگر به عیوب دیگران نمی‌پردازد و کسی که به قسمت الهی، راضی باشد، به خاطر چیزی که از دست بدهد، غم نمی‌خورد؛ کسی که شمشیر بغاوت بکشد، خودش با آن کشته می‌شود و کسی که برای دیگران، چاه بکند، عاقبت، خودش در آن می‌افتد؛ کسی که در صدد ریختن آبروی دیگران باشد، سرانجام رسوا می‌گردد و آبروی خودش می‌رود؛ کسی که اشتباهات خودش را از یاد ببرد، اشتباهات دیگران را بزرگ می‌پندارد؛ آدم خودرأی، گمراه می‌شود و کسی که تمام تکیه و اعتمادش بر عقلش باشد، دچار لغزش و اشتباه می‌گردد؛ کسی که تکبر ورزد، زبون و ذلیل می‌شود؛ کسی که با فرومایگان، هم‌نشینی نماید، خوار و حقیر می‌گردد و کسی که به محل‌های سؤال‌برانگیز وارد شود و یا اقدامات سؤال‌برانگیزی نماید، مورد اتهام قرار می‌گیرد؛ کسی که با علما، هم‌نشینی کند، حرمت و احترام می‌یابد؛ کسی که شوخی نماید، سبک و ناچیز می‌شود؛ هر کسی با چیزی شناخته می‌شود که زیاد، بدان می‌پردازد؛ آدم زیاده‌گوی، زیاد، اشتباه می‌کند و کسی که اشتباهاتش، زیاد شود، شرمش، کاهش می‌یابد و کسی که شرمش، کم شود، از تقوایش کاسته می‌گردد. و کسی که تقوایش کاهش یابد، قلبش، می‌میرد و کسی که قلبش، بمیرد، وارد جهنم می‌شود. ای فرزندانم! ادب، بهترین میراث است و اخلاق خوش، بهترین هم‌نشین. ای فرزندانم! عافیت، ده قسمت دارد که نه قسمتش در سکوت است مگر آنکه یاد خدا بر زبان، جاری شود، و یک قسمت باقی‌مانده، در پرهیز از هم‌نشینی با سبک‌سران می‌باشد. ای فرزندانم! زیور فقر، صبر و شکیبایی است و زیور توانگری، شکر و سپاس‌گزاری. ای فرزندانم! هیچ شرافتی والاتر از اسلام نیست و هیچ کرامتی بزرگ‌تر از تقوا نمی‌باشد. هیچ دژ و پناهگاهی، محکم‌تر از پرهیزگاری و پارسایی، وجود ندارد و بهترین شفاعت‌گر، توبه است؛ هیچ لباسی، زیباتر از عافیت نیست. حرص و آز، کلید رنج و

اندوه می‌باشد؛ تدبیر و چاره‌اندیشی قبل از انجام هر کاری، انسان را از ندامت و پشیمانی، حفظ می‌کند؛ بدترین باری که انسان، با خود به آخرت می‌برد، دشمنی با بندگان خداست؛ خوشا به حال کسی که در علم و عمل، حب و بغض، مؤاخذه و بخشش، سخن گفتن و سکوت کردن و نیز در گفتار و کردارش، اخلاص می‌ورزد و قصدی جز رضای الله ﷻ ندارد.

نهی امیرالمؤمنین از مثله کردن قاتلش

امیر مؤمنان علی رضی الله عنه فرمود: «این مرد را زندانی کنید؛ اگر مردم، او را بکشید و اگر زنده ماندم، جراحات‌ها، قصاص دارد». ^۱ در روایتی آمده است که فرمود: «به او آب و غذا بدهید و تا اسیر شماست، با او رفتار خوبی داشته باشید؛ اگر بهبود یافتم، خودم، ولی دم خویش هستم؛ اگر بخوام او را خواهم بکشید و اگر خواسته باشم، قصاص خواهم کرد». ^۲

علی رضی الله عنه، حسن رضی الله عنه و سایر فرزندان او را از مثله کردن قاتلش، نهی نمود و فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب! مبادا بانگ برآورید: امیر مؤمنان کشته شد، امیر مؤمنان کشته شد و غرق کشتن مسلمانان شوید؛ ای حسن! او را آن‌گونه قصاص نما که مرا کشت و او را مثله مکن؛ زیرا من، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: (از مثله کردن پرهیزید، حتی از مثله کردن سگ‌ها و درنده)». ^۳

روایات زیادی در زمینه‌ی وصیت امیر مؤمنان درباره‌ی قاتلش روایت شده که برخی، ضعیف، و برخی دیگر، صحیح است. در روایتی آمده که علی رضی الله عنه، دستور داد پس از آنکه قاتلش را کشتند، او را بسوزانند. سند این روایت، ضعیف و غیر قابل قبول است. روایات صحیح، بیانگر این است که علی رضی الله عنه، فقط به قصاص کردن قاتلش دستور داد و خانواده و یارانش را از اعمال هر گونه مجازات دیگری درباره‌ی ابن ملجم، نهی نمود؛ البته امیر مؤمنان علی رضی الله عنه، از بابت قصاص، دستور قتل ابن ملجم را صادر کرد، نه آنکه او را مرتد و از دین برگشته، قلمداد نماید؛ چنانچه فرمود: «او را نکشید؛ اگر خوب شدم، او را در ازای جراحات‌هایم، قصاص می‌کنم و اگر مردم، او را بکشید». ^۱

۱- فضائل الصحابة (۲/۵۶۰)؛ با سند حسن.

۲- المحن از ابن ابی‌العرب، ص ۹۴؛ خلافة علی، ص ۴۳۹.

۳- تاریخ طبری (۶/۶۴).

۱- ر.ک: منهاج السنة (۵/۲۴۵).

در روایتی آمده است: پس از آنکه علی علیه السلام در گذشت، ابن ملجم، به حسن علیه السلام گفت: «آیا ممکن است پیشنهاد را بپذیری؛ به خدا سوگند، من، هر پیمانی که با خدا بسته‌ام، بدان عمل نموده‌ام. من، کنار کعبه سوگند یاد کردم که علی و معاویه را خواهم کشت، اگر چه در این راه کشته شوم. اینک اگر می‌خواهی مرا رها کن تا بروم و معاویه را بکشم؛ خدا را گواه می‌گیرم که اگر نتوانستم او را بکشم و یا او را کشتم و زنده ماندم، باز می‌گردم و خود را تسلیم می‌کنم». حسن علیه السلام فرمود: «نه، به خدا سوگند» و آن‌گاه او را کشت. مردم، جنازه‌اش را بردند و سوزاندند.. گفتنی است: این روایت، منقطع می‌باشد.^۱

آنچه از روایات صحیح برمی‌آید و شایسته‌ی حسن و حسین و سایر اهل بیت می‌باشد، این است که آنان، با ابن ملجم مطابق وصیت امیر مؤمنان، رفتار کردند. بدین‌سان رهنمود اخلاقی اسلام، نمایان می‌گردد که از مثله کردن نهی نموده و قصاص را مشروع قرار داده است. روایت بی‌اساسی بدین مضمون نقل شده که: پس از خاکسپاری علی علیه السلام، بلافاصله ابن ملجم را آوردند و مردم، جمع شدند؛ و آن‌گاه ابن ملجم را در حصیر پیچیدند و خواستند آتش بزنند که محمد بن حنفیه، حسین و عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب آمدند و گفتند: بگذارید ما، حساب این مرد را برسیم. و سپس عبدالله بن جعفر، دست‌ها و پاهای ابن ملجم را بُرید، اما ابن ملجم، هیچ سر و صدایی نکرد؛ عبدالله، در چشمان ابن ملجم میله کشید، ولی او بی‌تابی نکرد و گفت: تو، در چشمان عمویت میله می‌کشی و شروع به خواندن سوره‌ی علق نمود و آن را تا آخرش، خواند، در حالی که خون، از چشمانش سرازیر بود. عبدالله، دستور داد زبانش را از حلقومش بیرون بکشند؛ آنجا بود که ابن ملجم، آه و فغان سر داد. علتش را از او پرسیدند؛ گفت: این، از بی‌تابی نیست؛ بلکه من، دوست ندارم زبانم را بکشند و من، لحظه‌ای بدون ذکر خدا، زنده بمانم. بدین ترتیب زبانش را بریدند و او را آتش زدند. وی، دارای چهره‌ای گندم‌گون و زیبا بود و دندان‌هایش با هم فاصله داشت و موهایش، به نرمه‌ی گوشش می‌رسید و در پیشانی‌اش، اثر سجده، نمایان بود.^۲

ابن ملجم، از دیدگاه روافض، نگون‌بخت‌ترین مخلوق در آخرت است، و ما اهل سنت، ضمن آنکه او را سزاوار آتش جهنم می‌دانیم، بر این باوریم که جنایتش، مانند سایر گناهانی است که امید عفو و بخشش، برایش وجود دارد؛ حکم ابن ملجم، همانند حکم قاتل عثمان،

۱- خلافة علی بن ابی‌طالب، ص ۴۴۰.

۲- رک: طبقات ابن سعد (۳/۳۹)؛ الأخبار الطوال، ص ۲۱۵.

قاتل زبیر، قاتل طلحه، قاتل سعید بن جبیر، قاتل عمار، قاتل خارجه و قاتل حسین است؛ از این رو ما از همه‌ی این قاتلان بیزاریم و کارشان را به خداوند عز و جل واگذار می‌کنیم.^۱

سخنرانی حسن رضی الله عنه پس از شهادت پدرش

عمرو بن حبیب می‌گوید: حسن بن علی رضی الله عنه پس از شهادت پدرش برای ما سخنرانی کرد و گفت: «دیروز، مردی، شما را ترک گفت که نه پیشینیان، در علم و دانش از او پیشی گرفتند و نه آیندگان به علم و دانش او خواهند رسید. چه بسا رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای جهاد، اعزام می‌کرد و برای او، لوای جنگ را می‌بست و علی رضی الله عنه در حالی از جهاد باز می‌گشت که فتح و پیروزی، نصیبش شده بود. علی رضی الله عنه هیچ درهم و دیناری از خود برجای نگذاشت مگر هفتصد درهم که آن را به منظور یک خدمتگزار برای خانواده اش نگه داشته بود».^۲

واکنش معاویه رضی الله عنه نسبت به خبر شهادت علی رضی الله عنه

زمانی که خبر شهادت علی مرتضی رضی الله عنه، به معاویه رضی الله عنه رسید، شروع به گریستن نمود. همسرش به او گفت: «تو با علی جنگیدی و اینک به خاطر او می‌گری؟!» فرمود: «وای بر تو! تو چه می‌دانی که مردم، چه فضیلت و فقه و دانشی را از دست داده‌اند».

هر مشکلی که برای معاویه رضی الله عنه پیش می‌آمد، آن را در قالب نامه‌ای با علی رضی الله عنه در میان می‌نهاد. زمانی که خبر شهادت علی رضی الله عنه به معاویه رضی الله عنه رسید، فرمود: «با مرگ پسر ابوطالب، فقه و دانش، از میان ما رفت». برادرش عتبه به او گفت: «مبادا مردم شام، این سخن را از تو بشنوند». فرمود: «از جلوی چشمانم برو».^۳

خوبست شخصیت علی رضی الله عنه را از زبان ضرار صدائی بشناسیم؛ معاویه رضی الله عنه در دوران حکومتش، از ضرار صدائی درخواست کرد که اوصاف علی رضی الله عنه را برایش بیان نماید. ضرار گفت: «ای امیر مؤمنان! مرا معاف کن». اما معاویه رضی الله عنه پافشاری کرد تا اینکه ضرار گفت: باشد؛ حال که اصرار می‌کنید، می‌گویم. به خدا سوگند که علی رضی الله عنه، دورنگر و نیرومند بود؛ سخنان راست و درست، می‌گفت و به عدل و عدالت، حکم می‌نمود؛ علم و دانش، از وجودش تراوش می‌کرد و از او، حکمت و فرزاندگی می‌بارید؛ او از دنیا و دلبستگی‌های

۱- تاریخ الإسلام، عهد الخلفاء الراشدين، ص ۶۵۴.

۲- مسند احمد (۱۶۸/۳، ۱۶۷)، یا سند صحیح.

۳- رک: الإستیعاب (۱۱۰۸/۳).

دنیوی، هراسان و گریزان بود و با شب و تاریکی‌های شب (و عبادت‌های شبانگاهی)، انس می‌گرفت. بسیار می‌گریست و پیوسته در تفکر و اندیشه بود؛ به لباسی ساده و غذایی نه چندان مرغوب، بسنده می‌کرد و در میان ما، همانند یکی از ما بود؛ هرگاه از او چیزی می‌پرسیدیم، پاسخمان را می‌داد و چون از او پیرامون موضوعی سؤال می‌کردیم، ما را از آن موضوع، باخبر می‌ساخت؛ به‌خدا سوگند که هرچند رابطه‌ی تنگاتنگ و نزدیکی با هم داشتیم، اما هیبتش، ما را می‌گرفت و خیلی کم، در حضورش سخن می‌گفتیم؛ اهل دین را گرامی می‌داشت و بینوایان را به خود نزدیک می‌کرد و به آنان مهر می‌ورزید؛ هیچ توانمندی، فکر این را هم نمی‌کرد که در راستای هدفی باطل و ناروا، به علی علیه السلام چشم بدوزد و هیچ ناتوانی از عدل و داد او، ناامید نمی‌شد؛ یک‌بار که تاریکی شب، همه جا را گرفته بود و ستاره‌ای در آسمان دیده نمی‌شد، علی علیه السلام را دیدم که ریشش را گرفته، در محراب عبادت، همچون آدم مارگزیده‌ای به خود می‌پیچید و گریه‌ای همانند گریه‌ی غم‌زدگان، سر می‌داد و می‌گفت: «ای دنیا! به من، روی کرده‌ای و خودت را برایم آراسته‌ای؛ هی! هی! از من دور شو و کسی جز مرا فریب بده؛ من، تو را سه‌طلاقه کرده و از تو جدا شده‌ام و هیچ رجوعی، در کار نیست؛ چرا که عمرت، کوتاه است و هیچ شرافت و ارزشی نداری. آه و افسوس که سفر طولانی و وحشتناکی در پیش است و زاد و توشه‌ی اندکی دارم». معاویه رضی الله عنه گریست و فرمود: «خداوند متعال، ابوالحسن را بیامرزد؛ به‌خدا سوگند که او، همین گونه بود. ای ضرار! از بابت شهادت علی علیه السلام چقدر، اندوهگینی؟» پاسخ داد: «به‌اندزهی مادر غمگینی که فرزندش را در دامانش، ذبح کرده‌اند».^۱

عمر بن عبدالعزیز رحمه الله می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما کنارش نشسته بودند؛ سلام کردم و نشستم. در این اثنا علی و معاویه رضی الله عنهما را آوردند و وارد خانه‌ای کردند و در را بستند. دیری نپایید که علی علیه السلام بیرون آمد و می‌گفت: سوگند به پروردگار کعبه که به نفع من، قضاوت شد... پشت سر، معاویه رضی الله عنه، بیرون آمد و می‌گفت: سوگند به پروردگار کعبه که مورد بخشش قرار گرفتم.^۱

ابن عساکر از ابوزرعی رازی روایت کرده که شخصی، به او گفت: «من، بغض معاویه را در دل دارم». پرسید: چرا؟ پاسخ داد: «زیرا با علی علیه السلام جنگید». ابوزرعی به او فرمود: «وای بر

۱- نگا: الإستیعاب (۱۱۰۸/۳).

۱- البداية و النهاية (۱۳۳/۸).

تو! پروردگار معاویه، مهربان است و کسی که با معاویه رضی الله عنه طرف می‌باشد، خیلی بزرگوار؛
پس چرا تو، خودت را در میان آن دو، وارد می‌کنی؟^۱

فصل دوم

خلافت حسن بن علی علیه السلام

خلافت حسن بن علی علیه السلام و مهمترین ویژگی‌هایش و پاره‌ای از مواضعش در زندگانی اجتماعی و برنامه‌ی اصلاحی وی که تاج وحدت و یکپارچگی را بر سر امت اسلامی نهاد.

این فصل شامل مباحث زیر می باشد:

مبحث اول: به خلافت رسیدن حسن بن علی علیه السلام

مبحث دوم: مهم‌ترین صفات و ویژگی‌های حسن علیه السلام، و زندگانی اجتماعی وی

مبحث سوم: مهم‌ترین شخصیت‌های پیرامون حسن بن علی علیه السلام

مبحث چهارم: صلح حسن بن علی علیه السلام با معاویه رضی الله عنه

مبحث اول

به خلافت رسیدن حسن بن علی علیه السلام

پس از آنکه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در رمضان سال چهل هجری به دست یکی از خوارج به نام عبدالرحمن بن ملجم مرادی به شهادت رسید، با حسن بن علی علیه السلام بیعت شد.^۱ امیرالمؤمنین علی علیه السلام، هیچکس را به عنوان جانشین خود تعیین نکرد و خود مردم، فرزندش حسن علیه السلام را به عنوان خلیفه برگزیدند.

پس از آنکه علی علیه السلام به شهادت رسید، فرزندش حسن علیه السلام بر او نماز گزارد و چهار تکبیر گفت. علی علیه السلام در کوفه دفن گردید. نخستین کسی که با حسن علیه السلام بیعت کرد، قیس بن سعد علیه السلام بود. وی، به حسن علیه السلام گفت: دست را دراز کن تا با تو بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش و نیز جنگ با کسانی که حرمت شکنی کردند، بیعت نمایم. حسن علیه السلام فرمود: «بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش؛ چرا که این دو اساس، در بردارنده‌ی تمام شرایط است». بدین سان قیس علیه السلام با حسن علیه السلام بیعت کرد و سکوت نمود و پس از او، عموم مردم با حسن علیه السلام بیعت کردند.^۲ گفتنی است: حسن بن علی علیه السلام بدانگاه که اهل عراق، خواهان بیعت با او شدند، گفت: به شرط آنکه مطیع و فرمانبردار باشید؛ با هر کس که سازش نمودم، شما نیز سازش نمایید و با هر کس که جنگیدم، شما نیز بجنگید.^۳

در روایت ابن سعد چنین آمده است: حسن بن علی علیه السلام پس از پدرش، از اهل عراق، دو بیعت و پیمان گرفت: یکی بیعت خلافت و امارت، و دیگری بیعت بر سر اینکه به هر کاری که او بکند، تن دهند و به تصمیم او راضی و خرسند شوند.^۴ از این روایات، چنین به نظر می‌رسد که حسن بن علی علیه السلام از همان آغاز خلافتش مقدمات صلح با معاویه علیه السلام را فراهم نمود؛ چنانچه بطور مفصل پیرامون این موضوع سخن خواهیم گفت. با بررسی چگونگی بیعت گرفتن حسن علیه السلام از مردم، به نکات ذیل پی می‌بریم:

۱- طبقات (۳/۳۵-۳۸)، به تحقیق: دکتر احسان عباس.

۲- تاریخ طبری (۶/۷۳).

۳- همان (۶/۷۷).

۴- طبقات (۱/۳۱۶) به تحقیق: دکتر محمد سلمی.

اول: بطلان و نادرستی این پندار که حسن علیه السلام بنا به تصریح پدرش به خلافت رسیده است.

برخی، این قضیه را با تمام توان، رواج داده‌اند که علی بن ابی طالب علیه السلام به جانشینی فرزندش حسن علیه السلام تصریح نمود و او را آشکارا به عنوان جانشین خود برگزید.^۱ باید گفت: این، یکی از دروغهایی است که به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت داده شده و هیچ پایه و اساس درستی ندارد. برخی، بر این باورند که امامت، همچون نبوت است و امام از طریق نص و فرموده‌ی الهی و به زبان پیامبر صلی الله علیه و آله به مقام امامت می‌رسد؛ بدین سان امامت را همانند نبوت، یکی از الطاف الهی بر می‌شمارند و معتقدند که هیچ دورانی نباید، خالی از امامی باشد که از سوی خدا بدین منصب برگزیده شده است. همچنین اینها، بر این باورند که حق انتخاب و تعیین امام، با مردم نیست و هیچ امامی نمی‌تواند از سوی خود، امام پس از خود را انتخاب و تعیین نماید. آنان در این زمینه، روایات زیادی را ساخته و پرداخته و آن را به امامان نسبت داده‌اند؛ چنانچه این سخن را به امام محمد باقر رحمه الله نسبت داده‌اند که: شما می‌پندارید این امر (تعیین امام) با ماست و ما، آن را به هر کس که خواسته باشیم، واگذار می‌کنیم! نه به خدا قسم که چنین نیست؛ بلکه این امر، از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به افراد مشخصی داده شده که به ترتیب، می‌آیند تا اینکه این امر، به صاحب آن برسد.^۲

آنان، معتقدند که پیامبر صلی الله علیه و آله امامان پس از خود را با ذکر نام آنها، معین نموده است. بر این اساس بر این باورند که امامان، دوازده نفرند، نه کمتر و نه بیشتر:

۱- علی بن ابی طالب علیه السلام ملقب به مرتضی، در گذشته‌ی سال ۴۰ هجری.

۲- حسن بن علی علیه السلام، در گذشته‌ی سال ۵۰ هجری.

۳- سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام، در گذشته‌ی سال ۶۱ هجری.

۴- زین العابدین، علی بن حسین، در گذشته‌ی سال ۹۵ هجری.

۵- محمد بن علی باقر، در گذشته‌ی سال ۱۱۴ هجری.

۶- جعفر بن محمد (امام صادق)، در گذشته‌ی سال ۱۴۸ هجری.

۷- امام کاظم، موسی بن جعفر در گذشته‌ی سال ۱۸۳ هجری.

۸- علی بن موسی الرضا، در گذشته‌ی سال ۲۰۳ هجری.

۱- فرق الشیعة، نوشته‌ی نوبختی، ص ۳۴.

۲- الإمامة و النص، نوشته‌ی فیصل نور، ص ۸.

۹- محمد بن علی (جواد)، در گذشته‌ی سال ۲۲۰ هجری.

۱۰- علی بن محمد (هادی)، در گذشته‌ی سال ۲۵۴ هجری.

۱۱- حسن بن علی عسکری، در گذشته‌ی سال ۲۶۰ هجری.

۱۲- محمد بن حسن مهدی، در گذشته‌ی سال ۲۵۶ هجری.

نخستین کسی که عقیده‌ی وصیت و امامت را بنا نهاد، ابن سبأ بود؛ وی، این عقیده را بدین سان پایه‌گذاری کرد که امر امامت، به علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌رسید و به او منتهی می‌گردید؛ یعنی به نام سایر ائمه در دیدگاه خودساخته‌ی ابن سبأ تصریح نشده بود، ولی کسانی که پس از ابن سبأ آمدند، دامنه‌ی وصیت و حق امامت را در تعدادی از فرزندان علی علیه السلام گسترش دادند. از آنجا که ائمه و جد بزرگوارشان علی علیه السلام سرسختانه در برابر این پندار ایستادند، بنیان این عقیده، دروغی دیگر به نام تقیه را بنا نهادند تا اندیشه‌هایشان را بدور از سرسختی و یا اثرپذیری از مواضع روشن و شفاف اهل بیت، گسترش دهند. خلاصه اینکه یکی از مهم‌ترین و بارزترین مسایل خودساخته‌ی عده‌ای، این بود که عقیده‌ی وصیت را بنا نهادند. عقیده‌ی وصیت، بدین معناست که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم وصیت نمود که بلافاصله پس از وفاتش، علی علیه السلام زمام امور را بدست گیرد. بنا بر این عقیده، کسانی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خلافت رسیدند، این حق را از علی علیه السلام غصب کردند. در اصول کافی، روایتی بدین مضمون آمده است: هر کس، بمیرد و امام خویش را نشناسد، بر مرگ جاهلی مرده است. گفتنی است: با بررسی دوران خلفای راشدین، بدین نتیجه می‌رسیم که در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه و همچنین در دوران خلافت عمر رضی الله عنه هیچ اثری از این عقیده (عقیده‌ی وصایت علی علیه السلام) وجود نداشته است؛ بلکه سرآغاز پیدایش این پندار، در اواخر خلافت عثمان رضی الله عنه یعنی در دوران بروز فتنه می‌باشد. پس از اینکه این سخن، به گوش صحابه رضی الله عنهم رسید، آنان، آن را رد کردند و دروغ بودن این سخن را برملا ساختند؛ چنانچه علی بن ابی‌طالب و ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنهما، در رأس آن دسته از صحابه قرار داشتند که به رد و تکذیب این عقیده پرداختند؛ بدین سان مشاهده می‌کنیم که از آن پس، یعنی در زمان خلافت علی علیه السلام این عقیده، سازماندهی بیشتری یافت و بیش از پیش به سوی آن فرا خوانده شد.

البته برخی از علمای این فرقه از جمله نوبختی و کشی، بدین نکته تصریح نموده‌اند که عقیده‌ی وصیت، یکی از مسایل خودساخته‌ی عبدالله بن سبأ می‌باشد؛ چنانچه بنده در تحلیل وقایع زندگانی علی بن ابی‌طالب علیه السلام به تفصیل در این باره سخن گفته‌ام. دلایل زیادی وجود

دارد که بطلان و نادرستی این پندار را روشن می‌سازد؛ از آن جمله می‌توان به روایات صحیحی اشاره کرد که در این زمینه از تعدادی از اصحاب رضی الله عنهم و در رأس آنان علی رضی الله عنه نقل شده است:

۱- باری در حضور عایشه رضی الله عنها گفته شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد جانشینی علی رضی الله عنه وصیت نموده است. عایشه رضی الله عنها فرمود: چه کسی، چنین گفته است؟ من، پیامبر صلی الله علیه و آله را (در واپسین لحظات حیاتش) دیدم و او را به سینه‌ام تکیه داده بودم. آن حضرت صلی الله علیه و آله تشت آبی درخواست کرد؛ آنگاه (پیکر و گردن آن حضرت) کج شد و درگذشت؛ پس چگونه من در آن هنگام ندیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای علی رضی الله عنه وصیتی بکند؟^۱

بدین سان عایشه رضی الله عنها تصریح نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ وصیتی در مورد جانشینی علی رضی الله عنه نفرمود و این، یکی از مهمترین دلایلی است که نشان می‌دهد هیچ وصیتی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد خلافت علی رضی الله عنه صورت نگرفته است. چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله در دامان عایشه رضی الله عنها وفات نمود و اگر چنین وصیتی می‌نمود، عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها نسبت به این مسأله از همه آگاه‌تر بود.^۲

۲- عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌گوید: علی بن ابی طالب رضی الله عنه در بیماری وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه‌ی آن حضرت صلی الله علیه و آله بیرون آمد. مردم پرسیدند: ای ابالحسن! حال رسول خدا صلی الله علیه و آله چطور است؟ گفت: الحمد لله؛ خوب شده است. سپس عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه دستش را گرفت و گفت: به خدا سوگند، پس از سه روز، تو بنده‌ی عصا خواهی شد. (یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات می‌کند و تو، زیردست دیگران می‌گردی.) به خدا قسم، من، می‌دانم که رسول الله صلی الله علیه و آله در اثر این بیماری وفات خواهد کرد. زیرا من، چهره‌های بنی‌عبدالمطلب را هنگام مرگ می‌شناسم. بیا با هم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برویم تا از او بپرسیم که خلافت، به چه کسی می‌رسد؟ اگر خلافت، به ما می‌رسد، بدانیم؛ و اگر به غیر ما هم می‌رسد، بدانیم که در این صورت برای ما وصیت نماید. علی رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین

۱- صحیح بخاری، شماره‌ی ۲۷۴۱، کتاب الوصایا.

۲- بذل المجهود فی إثبات مشابهة الرافضة لليهود (۱/۱۹۰).

درخواستی بکنیم و ما را از آن باز بدارد، پس از او مردم، هر گز خلافت را به ما نخواهند داد. به خدا قسم که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین درخواستی نخواهم کرد.^۱

علی علیه السلام بدین سان گواهی داد که صحابه رضی الله عنهم شدیداً پایبند اوامر و وصایای رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند و اگر رسول الله صلی الله علیه و آله وصیتی می نمود، هیچ یک از آنان، نسبت به انجام وصیت آن حضرت صلی الله علیه و آله کوتاهی نمی کرد و از همین رو انصار رضی الله عنهم نیز در سقیفه بنی ساعده، آزادانه و باشجاعت، اظهار نظر نمی کردند و پیشنهاد نمی دادند که یک امیر، از ما تعیین شود و یک امیر نیز از مهاجران؛^۲ بلکه بی چون و چرا با وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت می نمودند و یا حداقل برخی از آنها، وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به یکدیگر یادآوری می کردند. همچنین اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد خلافت علی علیه السلام وصیتی نموده بود، حتماً علی علیه السلام به عباس رضی الله عنه این نکته را یادآوری می نمود که چگونه از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست خلافت نمایم، حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله در مورد خلافت من، وصیت نموده است؟! به هر حال رسول اکرم صلی الله علیه و آله همان روز در گذشت و هیچ دلیلی وجود ندارد که بر این ادعای بی اساس، صحه بگذارد؛ بلکه تمام روایاتی که در زمینه‌ی وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی خلافت علی علیه السلام نقل شده، بی اساس می باشد. زیرا این سخن صریح علی علیه السلام، ادعای مزبور را رد می کند و تمام روایات نقل شده در این مورد، یا از اساس، دال بر خلافت نیست و یا موضوع و ساختگی است.^۳

۳- از علی علیه السلام سؤال شد: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را به شما اختصاص داد؟ علی علیه السلام گفت: «رسول اکرم صلی الله علیه و آله هر آنچه که به ما داد، آن را به عموم مردم نیز عنایت نمود، جز آنچه در غلاف شمشیرم هست». و آنگاه نوشته‌ای از نیام شمشیرش در آورد که در آن آمده بود: (لَعْنَةُ اللَّهِ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ مَنْ سَرَقَ مَنَارَ الْأَرْضِ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ مَنْ لَعَنَ وَالِدَهُ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ مَنْ آوَى مَحْدَثًا)^۴ یعنی: «لعنت خدا بر کسی که به نام غیر خدا (حیوانی را) ذبح نماید؛ و لعنت خدا بر کسی که علایم و حدود اراضی را بدزدد و لعنت خدا بر کسی که پدرش را نفرین نماید و لعنت خدا بر کسی که مفسدی را پناه دهد».

۱- بخاری، کتاب المغازی، حدیث شماره‌ی ۴۴۴۷.

۲- نگا: صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی ۶۸۳۰

۳- الإمامة و الرد علی الرافضة، تحقیق: علی ناصر فقیهی، ص ۲۳۸

۴- صحیح مسلم، شماره‌ی ۱۹۷۸.

ابن کثیر رحمه الله می گوید: این حدیث که در صحیحین و سایر کتاب‌های حدیث آمده، در رد پندار کسانی است که گمان می کنند رسول خدا ﷺ در مورد خلافت علی ﷺ وصیت نموده است. اگر این پندار یا ادعا، درست بود، هیچ یک از صحابه ﷺ، آن را رد نمی کرد؛ چرا که اصحاب ﷺ هم در حیات رسول اکرم ﷺ و هم پس از وفات آن حضرت ﷺ به شدت فرمانبردار دستورات خدا و رسولش بودند و امکان نداشت که با وجود آن همه پابندی به دستورات خدا و پیامبر، کسی دیگر را بر خلاف حکم رسول خدا ﷺ به خلافت برگزینند. کسی که صحابه را به عدم اجرای دستور پیامبر ﷺ متهم می نماید، در واقع همه‌ی آنان را به فسق و فجور و مخالفت با حکم رسول الله ﷺ متهم می سازد. حال آنکه خدای متعال در قرآن کریم از صحابه ﷺ تعریف و قدردانی نموده است. از این رو کسی که چنین اتهامی را به صحابه ﷺ نسبت دهد، در حقیقت از کمند اسلام بریده و به اجماع امامان بزرگوار کافر شده است.^۱

نووی رحمه الله می گوید: این حدیث، پندار مدعیان محبت علی ﷺ مبنی بر انتصاب وی به خلافت و نیز سایر ادعاهای بی اساس آنان را رد می کند.^۲

۴- عمرو بن سفیان می گوید: علی ﷺ پس از پیروزی در جنگ جمل گفت: ای مردم! رسول خدا ﷺ در مورد این امارت، حکم خاصی برای ما ابلاغ نکرد تا اینکه ما، بدین نتیجه رسیدیم که ابوبکر ﷺ را به خلافت برگزینیم...^۳

۵- ابوبکر بیهقی با سندش از شقیق بن ابی سلمه نقل می کند که به علی بن ابی طالب ﷺ گفته شد: آیا کسی را به عنوان خلیفه، برای ما تعیین نمی کنی؟ گفت: رسول خدا ﷺ کسی را به عنوان خلیفه تعیین نکرد و من، این کار را بکنم؟! اگر خداوند، برای مردم اراده‌ی خیر کرده باشد، پس از من، آنان را بر سر خلافت بهترینشان گرد می آورد؛ همچنانکه پس از وفات پیامبرش، آنان را پیرامون بهترینشان گرد آورد.^۴

این، دلیل روشنی است که نشان می دهد ادعای انتصاب علی ﷺ به خلافت بر اساس نص، یکی از ادعاهای بی اساس اهل بدعت می باشد که باعث شعله‌ور شدن آتش کینه نسبت

۱- البدایة و النهایة (۲۲۱/۵)

۲- شرح صحیح مسلم (۱۵۱/۱۳)

۳- الاعتقاد، ص ۱۸۴؛ بیهقی در دلائل النبوة، سندش را حسن دانسته است.

۴- الاعتقاد، ص ۱۸۴ با سند جید.

به اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله گشته که علی و سایر اهل بیت نیز جزو آنان هستند. آری! عده‌ای با ادعای محبت علی علیه السلام و اهل بیت، بر دشمنی و دسیسه‌ی درونی خود بر ضد اسلام و مسلمانان پوشش می‌نهند.^۱

بر اساس نصوصی که بیان شد، با وضوح تمام، بی‌اساس بودن ادعای اهل بدعت مبنی بر وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد خلافت علی علیه السلام هویدا می‌گردد و روشن و واضح می‌شود که عبدالله بن سبأ، نخستین کسی است که این ادعا را مطرح نموده و سپس سندها و متونی، ایجاد شده که با نسبت دادن این دروغ به رسول خدا صلی الله علیه و آله، صحابه را به سبب مخالفت با این دروغ بزرگ، هدف قرار داده است. ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: در هیچ‌یک از کتاب‌های مورد اعتماد اهل حدیث، هیچ نصی دال بر انتصاب علی علیه السلام به خلافت نیامده و همه‌ی اهل حدیث و محدثان، بر بی‌اساس بودن این ادعا، اجماع نموده‌اند. ابومحمد بن حزم رحمه الله می‌گوید: نزد هیچکس، روایتی دال بر نص مورد ادعا نیافته‌ایم و در این زمینه تنها به روایتی از شخصی ناشناخته با کنیه‌ی ابوالحمرء دست یافته‌ایم که نمی‌دانیم کیست؟^۲ ابن تیمیه رحمه الله در جایی دیگر می‌گوید: ادعای برخی مبنی بر وجود نص در مورد خلافت علی علیه السلام، از آن دست مواردی است که هیچ‌یک از علمای گذشته و حال، در اقوال رسول الله صلی الله علیه و آله نیافته است؛ از این رو علمای حدیث و کارشناسان این علم، ادعای مزبور و امثالش را کذب محض می‌دانند.^۳

با گذشت زمان، عده‌ای از غلات و مدعیان محبت علی علیه السلام، نظریه‌ی ابن سبأ درباره‌ی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را زنده کردند و آن را بسط و گسترش دادند تا از طریق برانگیختن احساسات و عواطف مردم و رهیابی و نفوذ به قلوب آنان، در سایه‌ی این پوشش، به اهداف شومشان بر ضد حکومت اسلامی دست یابند و بدین سان، مسأله‌ی امامت را در تعداد مشخصی از اهل بیت منحصر نمودند؛ نخستین کسی که این دیدگاه را رواج داد، شیطان الطاق بود که هواداران این نظریه، او را مؤمن الطاق نامیده‌اند.^۴ زمانی که زید بن علی رحمه الله از پیدایش این دیدگاه توسط شیطان الطاق اطلاع یافت، به او گفت: به من خبر

۱- عقیده اهل السنة فی الصحابة (۲/۶۲۰).

۲- المنهاج (۸/۳۶۲)؛ الفصل (۴/۱۶۱).

۳- المنهاج (۷/۵۰).

۴- نگا: أصول الإمامة (۲/۸۰۰).

رسیده که تو، ادعا می کنی در خاندان پیامبر ﷺ امامی است که اطاعت از او واجب می باشد؟ شیطان الطاق گفت: آری؛ پدرت علی بن حسین، یکی از آنهاست. زید رحمه الله گفت: چطور امکان دارد، حال آنکه هرگاه پدرم، می خواست لقمه‌ی داغی را به من بدهد، ابتدا آن را سرد می کرد و سپس آن را در دهانم می گذاشت؟ بنابراین مگر ممکن است که از بابت لقمه‌ی داغی برایم دلسوزی نماید، اما درباره‌ی آتش جهنم نسبت به من دلسوزی نکرده و مرا از وجود این امام، آگاه ننموده باشد؟! شیطان الطاق گفت: این را به او گفتم؛ اما او، از آن جهت که مبادا تو کفر بورزی و نتواند در حق تو شفاعت نماید، گفتن این موضوع را به تو ناخوشایند دانست.^۱

این داستان، در معتبرترین کتاب‌هایشان آمده و بیانگر این نکته است که این دیدگاه، آنچنان سری و محرمانه بوده که بر امامی همچون زید مخفی مانده است! محب‌الدین خطیب، بیان نموده که شیطان الطاق، نخستین کسی است که این پندار را بنا نهاد و امامت و قانون‌گذاری را منحصر در چند نفر دانست و مدعی عصمت برای افراد مشخصی از اهل بیت گردید.^۲

در این راستا شخص دیگری به نام هشام بن حکم (متوفای ۱۷۹ هجری) با شیطان الطاق مشارکت نمود.^۳ چنین به نظر می رسد که عقیده‌ی انحصار امامت در افراد مشخصی، نخست در کوفه توسط پیروان هشام و شیطان الطاق، رواج یافته است.^۴ آری! ریشه‌ی این اندیشه را باید در قرن دوم هجری، به وسیله‌ی مدعیان پیروی از اهل بیت جستجو کرد که از آن جمله می توان شیطان الطاق و هشام بن حکم را نام برد.^۵ البته جریان‌ها، فرقه‌ها و گرایش‌های مختلفی در زمینه‌ی تعیین تعداد امامان به وجود آمده است. چنانچه در مختصر التحفة آمده است: بدان که امامیه، قایل به تعداد معینی از ائمه هستند؛ البته در مورد تعداد امامان با هم

۱- الرجال از کشی، ص ۱۸۶.

۲- مجله‌ی الفتح، ص ۵، شماره‌ی ۸۶۲، سال ۱۳۶۷ ه.ق.

۳- أصول الإمامية (۸۰۳/۲).

۴- أصول الإمامية (۸۰۵/۲)؛ بحار النوار (۲۵۹/۱).

۵- أصول الإمامية (۸۰۶/۲).

اختلاف دارند. بعضی، به پنج امام؛ برخی، به شش امام و عده‌ای نیز به هشت امام اعتقاد دارند. همین‌طور بعضی، به دوازده امام و برخی هم به سیزده امام معتقدند.^۱

جای بسی شگفت و تعجب است که معتقدان به امامت، به دسته‌ها و فرقه‌های مختلفی تقسیم شده و هر یک از این فرقه‌ها، برای تأیید دیدگاه خود درباره‌ی امام مورد نظرشان، روایاتی متناقض با روایات سایر فرقه‌های امامیه، نقل می‌کنند و آنها را به علی علیه السلام نیز نسبت می‌دهند! در کتاب‌های اهل بدعت، چنین تناقضاتی، به کثرت روایت شده که از آن جمله می‌توان به کتاب‌های اسماعیلیان همچون نوشته‌های ناشی اکبر پیرامون مسایل امامت یا الزینة از ابوحاتم رازی اشاره نمود و یا المقالات و الفرق از اشعری قمی و فرق الشیعة اثر نوبختی را نام برد. ناگفته پیداست که مسأله‌ی امامت، از دیدگاه اینها، مسأله‌ای فرعی و غیراصولی نیست که اختلاف نظر درباره‌ی آن، امری عادی باشد؛ بلکه امامت، از دیدگاه آنان، اساس دین و اصلی مهم در شریعت است. از این‌رو معتقدند که هر کس، به امامشان ایمان نیاورد، بی‌دین است و به همین خاطر نیز، برخی از آنان، برخی دیگر را تکفیر و نفرین می‌کنند.^۲

دوازده امامی‌ها، قایل به انحصار امامت در دوازده تن هستند. گفتنی است: هیچ‌یک از بنی‌هاشم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از آن، یعنی در دوران ابوبکر، عثمان و علی علیه السلام قایل به امامت دوازده تن نبوده است.^۳ بلکه این پندار، پس از وفات حسن عسکری رحمه‌الله پدید آمد. منحصر دانستن امامت در تعداد مشخصی از افراد، عقیده‌ای باطل و بی‌اساس می‌باشد که امیرالمؤمنین علی و نوادگانش، از آن بری بوده‌اند. چنانچه در نهج البلاغه، خطبه‌ای از علی علیه السلام آمده که ایشان پس از شهادت عثمان رضی الله عنه و پس از آن که مردم، برای بیعت به حضورش رفتند، فرمود: (دعونی و التمسوا غیری، فإنا مستقبلون أمرا له وجوه وألوان، لا تقوم له القلوب و لا تثبت علیه العقول... و إن ترکتمونی فأنا كأحدکم و لعلی أسمعکم و أطوعکم لمن ولیتموه أمرکم و أنا لکم وزیرا خیر لکم منی أمیرا)^۴ یعنی: «مرا واگذارید و در جستجوی کس دیگری برآید؛ ما، با چنان امری روبرو شده‌ایم که فتنه‌گر و چندچهره است؛ امری که دل‌ها و عقل‌ها، بر آن پایدار و استوار نمی‌ماند.» تا آن‌جا که فرمود: «اگر مرا

۱- مختصر التحفة، ص ۱۹۳.

۲- أصول الإمامية (۸۰۷/۲).

۳- منهاج السنة (۱۱/۲).

۴- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۲، ص ۱۷۸، ۱۷۹ شرح محمد عبده، انتشارات دار الأندلس.

واگذارید، همانند یکی از شما خواهم بود و شاید از شما، نسبت به کسی که او را کارگزارتان می‌نمایید، مطیع‌تر و حرف‌شنوتر باشم. اگر من، وزیر و مشاورتان باشم، برای شما بهتر از این است که امیر و کاردارتان باشم».

بنابراین جای بسی شگفت و تعجب است که علی علیه السلام چگونه امامتی را که بنا بر اعتقاد امامیه، نصی الهی درباره‌ی خودش و یازده فرزند پس از او بود، نپذیرفت؟ چنانچه کلینی، در اصول کافی آورده است: «ابوعبدالله علیه السلام گفته است: (إن الإمامة عهد من الله عليه السلام معهود لرجال مسلمین لیس للإمام أن یزویها عن الذی یکون بعده)»^۱ یعنی: «امامت، پیمانی از سوی خدا برای مردان برگزیده‌ای است. برای امام روا نیست که امام پس از خود را از این حق، باز بدارد»

اینک این پرسش مطرح می‌شود که چگونه امکان دارد، علی علیه السلام به‌عنوان امام، بگوید: مرا رها کنید و در پی کس دیگری برآیید؟! آن‌چه از فرموده‌ی علی علیه السلام، در این خطبه برمی‌آید، این است که ایشان، خلافت را برای کسی غیر از خود نیز روا می‌دانسته است؛ از این رو بدین نکته تصریح کرده است که: «اگر در مقام شهروندی و در خدمت خلیفه و کاردار مسلمانان باشم، بهتر از آن است که امام و امیر شوم».

در نهج البلاغه سخنی واضح و صریح از علی علیه السلام نقل شده که فرموده است: (إنه بایعنی القوم الذین بايعوا أبا بكر وعمر وعثمان علی ما بايعوهم علیه؛ فلم یکن للشاهد أن یختار و لا للغائب أن یرد و إنما الشوری للمهاجرین والأنصار؛ فإن اجتمعوا علی رجل و سموه إماماً كان ذلك لله رضی فإن خرج منهم خارج بطعن أو بدعة ردوه إلی ماخرج منه فإن أبی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین و ولاة الله ما تولی)^۲ یعنی: «همانا کسانی با من بیعت کرده‌اند که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت نمودند و بیعتشان با من، به همان شکل و بر اساس همان پیمان می‌باشد؛ از این رو آن کس که در بیعت حضور داشت، نمی‌بایست خلیفه‌ی دیگری برگزیند و آن کس که در بیعت حضور نداشت نیز نمی‌بایست از پذیرش بیعت، سر باز زند و اصلاً شورای مسلمانان - در تعیین خلیفه و اداره‌ی امور- از آن مهاجران و انصار است؛ بنابراین اگر شورای مسلمانان، بر خلافت کسی گرد آمدند و او را کاردارشان خواندند، خشنودی

۱- اصول کافی، از محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲- نهج البلاغه، شرح محمد عبده، نامه‌ی ۶

خدا هم در آن است و چنانچه کسی با خرده گیری و یا نوآوری و بدعت، از پیمان خلیفه درآید، مسلمانان، او را به آنچه که از آن برون رفته، باز می گردانند و اگر از بازگشت به پیمان، سر باز زند، با او می جنگند؛ چراکه او، راه غیر مؤمنان را پیموده و خدا نیز او را به همان سو می کشاند که در پیش گرفته است».

مواردی که از این عبارت علی مرتضی علیه السلام، روشن می شود، عبارتست از:

- ۱- مشروعیت خلافت ابوبکر، عمر و عثمان علیهم السلام از دیدگاه علی علیه السلام.
- ۲- همسانی و همانندی در چگونگی به خلافت رسیدن علی و کیفیت به خلافت رسیدن خلفای پیشین. از این رو اگر سقیفه ی بنی ساعده، به خلافت رسیدن عمر و شورای عمر برای تعیین خلیفه، دسیسه ای برای تحقق اهداف عده ای زورطلب، قلمداد گردد، در مورد خلافت علی مرتضی که هم سان پیشینیان به خلافت رسید، چه تعبیری وجود خواهد داشت؟ اصلاً چه کسی می تواند این جرأت را به خود بدهد که به خلافت رسیدن علی مرتضی را تداوم توطئه ی سقیفه بداند؟ (نعوذ بالله)^۱
- ۳- تنها شورای اسلامی مورد قبول از نگاه علی علیه السلام در آن روزگار، شورای مهاجران و انصار بوده است؛ بنابراین بسط این نکته، به بیان نقش و جایگاه خبرگان و سرامدان دینی در تعیین حاکم اسلامی می انجامد.

مسأله ی انتصاب علی علیه السلام به امامت و یا بیان نص در این زمینه، به هیچ عنوان به ثبوت نرسیده و منحصر دانستن حق امامت برای تعداد مشخصی، بر اساس کتاب و سنت، مردود و غیرقابل پذیرش می باشد. چنانچه چنین دیدگاهی از نظر عقل و منطق واقع گرا نیز قابل قبول نیست. چراکه پس از پایان دوره ی امامت آخرین امام، سرنوشت امت چه می شود و آیا باید بدون امام زندگی کنند؟ بدین سان بر اساس اعتقاد دوازده امامی ها، دوران امامت ائمه، بیش از دو و نیم قرن طول نمی کشد و از آن زمان تا کنون، امت، در واقع بدون امام زیسته است! حال آنکه وجود امام در هر عصری، از اعتقادات و باورهای اساسی و ضروری امامیه به شمار می رود و این، تناقضی آشکار می باشد. از این رو مدافعان این دیدگاه، کوشیده اند تا عقیده ی انحصار امامت در امامان مشخصی را بسط داده و مسأله ی نیابت مجتهد از امام را مطرح نمایند. در مورد حدود نیابت نیز به اتفاق نظر نرسیده و بدین سان اقوال و دیدگاه های مربوط

۱- شرح مطالب مربوط به نهج البلاغه، با اقتباس از کتاب مختصر و مفید (پژوهشی در نهج البلاغه) اثر شیخ صالح درویش و ترجمه ی بنده، بر نوشتار پیش روی شما افزوده شد. (مترجم)

به این مسأله، متفاوت و بلکه متعارض گردیده است. چنانچه در این عصر، به صورت عملی و بکلی، از این قاعده‌ی دینی خود، پا فراتر نهاده و انتخابات را روش تعیین رییس حکومت قلمداد کرده و از انحصار عددی به انحصار نوعی روی آورده و ریاست کل حکومت را بر اساس ولایت فقیه بنا نهاده‌اند.^۱ این، در حالی است که ولی فقیه، معصوم نمی‌باشد و چنان نسی هم از دیدگاه آنان وجود ندارد که قایل به امامت غیر معصوم باشد. از این رو اصل امامت که بهانه‌ای برای در هم شکستن صفوف مسلمانان بوده، در عمل، توسط معتقدان به این اصل، رها شده و بدین سان، انسانی عادی هم می‌تواند به نام ولی فقیه، در رأس حکومت قرار بگیرد؛ هر چند از خاندان پیامبر ﷺ نباشد!

استاد احمد کاتب، تحول اندیشه‌ی سیاسی این فرقه را از شورا به ولایت فقیه مورد بررسی قرار داده و درباره‌ی امیرالمؤمنین حسن بن علی ﷺ و شورا، سخن به میان آورده و روشن نموده که حسن بن علی ﷺ در فراخوان مردم به بستن میثاق با خویش، به هیچ نسی از جد بزرگوارش رسول اکرم ﷺ یا پدرش امیرالمؤمنین علی ﷺ استناد نکرد و این، بیانگر اعتقاد حسن بن علی ﷺ به شورا و حق امت در انتخاب حاکم می‌باشد؛ چنانچه این باور امام حسن ﷺ، در آن زمان نمایان‌تر می‌گردد که وی، از مقام خود در عرصه‌ی خلافت چشم‌پوشی می‌کند و آن را به صورت مشروط بر اساس رعایت اصل شورا در ساختار حکومت اسلامی، به معاویه ﷺ واگذار می‌نماید. بنابراین، اگر آن‌طور که برخی می‌پندارند، خلافت یا امامت، انتصابی و بر اساس نص الهی یا تعیین پیامبر ﷺ بود، در این صورت برای امام حسن ﷺ به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی جایز نبود که دست از امامت بکشد و آن را به شخص دیگری واگذار کند؛ به عبارتی در این صورت برای حسن ﷺ جایز نبود که با معاویه ﷺ بیعت نماید و حتی یارانش را به بیعت با معاویه ﷺ فرا بخواند و بدین سان، حق مسلم امام حسین ﷺ را نادیده بگیرد. البته باید دانست که حسن ﷺ، مرتکب هیچ کوتاهی و قصوری در این زمینه نگردید و راهی را پیمود که ضامن حق مسلمانان در عرصه‌ی انتخاب حاکمشان از طریق شورا و رعایت ساختار مشورتی بود. چنانچه امام حسین ﷺ تا واپسین روز حیات معاویه ﷺ به بیعت با وی پایبند ماند و درخواست کوفیان پس از وفات امیرالمؤمنین حسن ﷺ را برای قیام بر ضد معاویه ﷺ رد کرد. چراکه میان او و معاویه ﷺ، پیمانی وجود داشت که نقض آن، برایش روا نبود. از این رو حسین ﷺ تنها پس از آن قیام نمود که یزید،

۱- الحکومة الإسلامية، ص ۲۴۸؛ اصول الامامیة (۲/۸۱۴).

زمام امور را به دست گرفت. آن زمان بود که حسین علیه السلام به بیعت با یزید بن معاویه، تن نداد و در همین راه نیز در سال ۶۱ هجری، در کربلا به شهادت رسید.^۱

اول: نقدی بر نکات مورد استناد اهل بدعت در کتاب‌های اهل سنت پیرامون اعتقاد به دوازده امام

جابر بن سمره رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (یکونُ إثنا عشر أميراً) یعنی: «دوازده نفر به امامت (امارت) خواهند رسید». آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی گفت که من، آن را نشنیدم؛ پدرم می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همگی آنان، از قریش هستند».^۲

در روایت دیگری از مسلم رحمه الله آمده که جابر رضی الله عنه می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: (لا يزال الإسلام عزيزاً إلى إثني عشرة خليفة) یعنی: «اسلام، همچنان تا (روی کار آمدن) دوازده خلیفه، غالب و پابرجا خواهد بود». جابر رضی الله عنه می‌گوید: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی گفت که من، آن را نفهمیدم؛ از پدرم پرسیدم که چه فرمود؟ گفت: فرمود: «همگی آنان از قریش هستند».^۳ در روایت دیگری آمده که فرمود: (لا يزال هذا الدين عزيزاً منيعاً إلى إثني عشر خليفة)^۴ این حدیث نیز به معنای روایت پیشین می‌باشد. در روایت دیگری آمده است: (لا يزال أمر الناس ماضياً ما وليهم إثنا عشر رجلاً)^۵ یعنی: «وضعیت مردم، همچنان رو به راه و سامان یافته است تا آن زمان که دوازده تن، زمام امورشان را به دست گیرند».

امام ابو داود رحمه الله از طریق اسود بن سعید از جابر رضی الله عنه روایتی همچون روایت پیشین نقل کرده و افزوده است: «زمانی که به منزلش بازگشت، قریشیان، نزدش رفتند و گفتند: پس از آن، چه می‌شود؟ فرمود: «هرج و مرج و نابسامانی، به وجود می‌آید».^۶

دوازده امامی‌ها، با استناد به این روایات، در برابر اهل سنت موضع می‌گیرند؛ البته این امر، برآمده از ایمانشان به این نصوص نیست؛ بلکه ناشی از جبهه‌گیری در برابر اهل سنت بر

۱- تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى إلى ولاية الفقيه، صص ۱۷ و ۱۸.

۲- بخاری، کتاب الأحكام، باب الإستخلاف، (۱۲۷/۸).

۳- مسلم: کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش (۱۴۵۳/۲).

۴- همان.

۵- مرجع پیشین

۶- سنن أبي داود (۴/۴۷۲)؛ فتح الباری (۱۳/۲۱۱).

اساس متون و نصوص دینی خودشان می‌باشد. اندکی تأمل در این روایات، نشان می‌دهد که دوازده فرد مذکور، به خلافت می‌رسند و اسلام، در دوران آنان در کمال عزت و سربلندی است و مردم، پیرامون یکایک آنها، متحد و یک‌پارچه می‌گردند و وضعیت مردم، در آن زمان روبه‌راه و سامان یافته می‌باشد. ناگفته پیداست که ویژگی‌های مذکور در هیچ‌یک از امامان مورد ادعای امامیه، تحقق نیافته و هیچ کدامشان جز امیرالمؤمنین علی و حسن رضی الله عنهما به خلافت نرسیده و بنا به اعتقاد خودشان، وضعیت مسلمانان در دوران هیچ‌یک از دوازده امام مورد ادعای آنان، چندان سامانی نداشته؛ بلکه وضعیت امت، نابسامان و خراب بوده است. چنانچه ستمکاران و بلکه کافران، زمام امور مسلمانان را به دست داشته‌اند.^۱ و خود ائمه، در آن زمان درباره‌ی مسایل دینشان تقیه می‌کردند. همان‌طور که شیخ مفید، دوران امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دوران تقیه دانسته و ادعا کرده که علی علیه السلام با آنکه کرسی خلافت را در دست داشت، همچنان تقیه می‌کرد^۲ و نمی‌توانست قرآن را ظاهر بگرداند و بر اساس تمام احکام اسلام، حکم براند. چنانچه شیخ جزایری، بدین نکته تصریح نموده^۳ و شیخشان، مرتضی، علاوه بر این گفته است: علی علیه السلام ناگزیر بود به خاطر دین، با صحابه کنار بیاید و بلکه با آنان، همکاری نماید.^۴ بدین سان واضح می‌گردد که حدیث، در یک سو قرار دارد و پندار اینها، در سویی دیگر. همچنان که حدیث مذکور، بیانگر حصر ائمه در تعداد مشخصی نمی‌باشد؛ بلکه در اصل خبر می‌دهد که اسلام، در دوران این دسته از حکام و خلفا، سربلند و سرفراز است. چنانچه عصر خلفای راشدین و بنی‌امیه، دوران عزت و سرفرازی اسلام بود.^۵ از این رو ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «اسلام و شرایع اسلامی، در دوران بنی‌امیه، بیش از ادوار بعدی، گسترش و غلبه یافت». وی، آنگاه به حدیث مذکور استناد کرده و گفته است: «این وضعیت، در دوران خلفای راشدین وجود داشت و پس از آن، مردم، پیرامون معاویه رضی الله عنه گرد آمدند و آنگاه یزید بن معاویه، و سپس عبدالملک و چهار فرزندش، به قدرت رسیدند و عمر بن عبدالعزیز نیز یکی از آنان بود. و پس از آن، نابسامانی

۱- منهاج السنة (۲۱۰/۴)؛ المنتقی، ص ۵۳۳.

۲- أصول الإمامية (۸۱۶/۲)

۳- أصول الإمامية (۸۱۶/۲)

۴- همان.

۵- مرجع پیشین.

و اختلالی به وجود آمد که تا کنون ادامه دارد». ابن تیمیه، سپس به شرح این خلل می‌پردازد و می‌گوید: «در حدیث آمده است که همگی این خلفا، از قریش هستند؛ و این، نشان می‌دهد که دوازده خلیفه، صرفاً علی و فرزندان او نیستند؛ اگر منظور، علی و فرزندان او بودند، حتماً ویژگی آنان را به صورت مشخص، بیان می‌کرد. حال آنکه نگفت: همگی از فرزندان اسماعیلند و از عرب نمی‌باشند. همین‌طور در صورتی که این دوازده امام یا خلیفه، بطور مشخص از بنی‌هاشم یا از سلاله‌ی علی علیه السلام بودند، حتماً بدین نکته تصریح می‌کرد؛ اما فرمود: (همگی آنان، از قریش هستند) و بلکه به قبیله‌ی خاصی اختصاص ندارند. چنانچه همانند خلفای راشدین، از تیره‌های مختلف قریش همچون بنی‌تیم، بنی‌عدی، بنی‌عبدشمس و بنی‌هاشم بودند». ^۲ بدین ترتیب واضح گردید که تنها نکته‌ای که امامیه، می‌تواند از احادیث مذکور، برداشت کنند، تعداد حکام یا خلفایی است که آنان، از آن، به دوازده امام تعبیر نموده‌اند؛ حال آنکه عدد وارد شده در این روایات، نمی‌تواند دستاویز و دلیل محکمی در تأیید ادعای اهل بدعت باشد. ^۳

دوم: مدت خلافت امیرالمؤمنین حسن علیه السلام و اعتقاد اهل سنت درباره‌ی خلافتش

امیرالمؤمنین حسن بن علی علیه السلام پس از شهادت پدرش و بعد از آنکه با او بیعت شد، به عنوان خلیفه‌ی مسلمانان، زمام امور را در حجاز، یمن، عراق و سایر بلاد اسلامی به مدت هفت ماه در دست گرفت. برخی، مدت خلافتش را هشت ماه و عده‌ای نیز شش ماه گفته‌اند. به راستی که دوران خلافت حسن بن علی علیه السلام، امتداد دوران خلافت راشدین بود؛ چرا که مدت خلافتش، مکمل مدت زمانی است که توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن، به خلافت راشدین یاد شده است. چنانچه در حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدین نکته تصریح شده که مدت خلافت راشدین، سی سال می‌باشد و پس از آن، سلطنت و پادشاهی خواهد بود. ^۴ امام ترمذی رحمه‌الله از سفینه غلام آزادشده‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

۱- منهاج السنة (۲۰۶/۴).

۲- منهاج السنة (۲۱۱/۴).

۳- أصول الإمامية (۸۱۸/۲)

۴- عقيدة أهل السنة و الجماعة فی الصحابة (۷۴۳/۲).

(الخلافة في أمتي ثلاثون سنة ثم ملك بعد ذلك)^۱ یعنی: «خلافت در امت من سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می‌باشد».

ابن کثیر در شرح این حدیث می‌گوید: «سی سال، با خلافت حسن بن علی رضی الله عنهما تکمیل می‌گردد. حسن رضی الله عنه در ربیع الاول سال ۴۱ هجری خلافت را به معاویه رضی الله عنه سپرد و این واقعه، دقیقاً سی سال پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد. چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ربیع الاول سال ۱۱ هجری وفات نمود و این، یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌باشد».^۲ از این رو حسن رضی الله عنه پنجمین خلیفه از خلفای راشدین است.^۳

امام احمد رحمه الله حدیث سفینه را با این الفاظ آورده است: (الخلافة ثلاثون عاماً ثم يكون بعد ذلك ملك)^۴ یعنی: «خلافت (پس از من) سی سال خواهد بود و پس از آن، سلطنت و پادشاهی می‌باشد». ابوداود رحمه الله چنین روایت کرده است: (خلافة النبوة ثلاثون سنة ثم يؤتى الله الملك من يشاء أو ملكه من يشاء)^۵ یعنی: «خلافت نبوت، سی سال است و پس از آن، خداوند، پادشاهی را به هر کس که بخواهد، می‌دهد». پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها دوران خلافت خلفای اربعه و مدت زمان خلافت حسن رضی الله عنه در سی سال خلافت مورد اشاره می‌گنجد؛ از این رو تمام علما، در شرح این حدیث، بدین نکته تصریح کرده‌اند که چند ماهی که حسن بن علی رضی الله عنه پس از وفات پدرش بر مسند خلافت نشست، جزو خلافت مورد اشاره و بلکه تکمیل‌کننده‌ی سی سالی است که در حدیث بدان تصریح شده است. اینک سخن برخی از علما در این زمینه را نقل می‌کنیم:

۱- ابوبکر بن العربی رضی الله عنه رحمه الله می‌گوید: فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله در این حدیث، مصداق پیدا کرد و دوران خلافت خلفای اربعه و هشت ماه خلافت حسن بن علی رضی الله عنه، مطابق آنچه در حدیث آمده، بدون آنکه حتی یک روز هم کم یا زیاد باشد، سی سال طول کشید.^۱

۱- تحفة الأحوذی (۳۹۵/۶-۳۹۷)؛ حدیث، حسن است.

۲- البداية و النهاية (۱۳۴/۱۱)

۳- مآثر الإنافة (۱۰۵/۱)؛ مرویات خلافة معاوية، خالد الغيث، ص ۱۵۵

۴- فضائل الصحابة (۷۴۴/۲) سند آن، حسن است.

۵- صحيح سنن ابی داود (۷۹۹/۳)؛ سنن ابی داود (۵۱۵/۲).

۶- ابن عربی، نام دوشخص نام‌دار در دو قطب مخالف است: یکی از آن‌ها، همین قاضی ابوبکر محمد بن عبدالله، معروف به ابن العربی (با الف و لام) می‌باشد که در سال ۵۴۳ هجری وفات نمود؛ وی، محدث و فقیهی نام‌دار است که

۲- قاضی عیاض رحمه الله می گوید: در سی سال مذکور، تنها دوران خلافت خلفای اربعه و چند ماهی می گنجد که با حسن بن علی علیه السلام بیعت شد و منظور از آنچه که در حدیث آمده: (الخلافة ثلاثون سنة)، سی سال خلافت پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد که در سایر احادیث، تفسیر و تبیین شده است. چنانچه در روایتی آمده است: (خلافة النبوة بعدی ثلاثون سنة ثم تكون ملكا)^۲

۳- ابن کثیر رحمه الله می گوید: دلیل اینکه حسن علیه السلام یکی از خلفای راشدین می باشد، حدیثی است که در مبحث معجزات و نشانه های نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به نقل از سفینه غلام آزادشده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده ایم که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرموده است: (الخلافة بعدی ثلاثون سنة)^۳ یعنی: «خلافت پس از من، سی سال خواهد بود». سی سال، با خلافت حسن بن علی علیه السلام تکمیل می شود.^۴

۴- ابن ابی العز حنفی رحمه الله در شرح العقیدة الطحاویة می گوید: خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، دو سال و چند ماه بود؛ خلافت عمر رضی الله عنه ده و نیم سال به طول انجامید و عثمان رضی الله عنه، دوازده سال خلافت کرد و خلافت علی رضی الله عنه چهار سال و نه ماه طول کشید و حسن رضی الله عنه شش ماه بر مسند خلافت نشست.^۵

۵- مناوی رحمه الله، حدیثی بدین مضمون از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است که: (إن ابنی هذا سید و لعل الله أن یصلح به بین فئتين من المسلمین)^۶ یعنی: «این فرزندم، سید و آقا است و خداوند، او را سبب صلح و سازش دو گروه از مسلمانان قرار خواهد داد». مناوی رحمه الله

شرحی بر صحیح ترمذی دارد و (العواصم من القواصم) و همچنین (قانون التأویل فی تفسیر القرآن)، از آثار اوست. شخص دیگری نیز به ابن عربی، معروف بوده است. وی، محیی الدین محمد بن علی معروف به ابن عربی صوفی (بدون الف و لام) است که در سال ۶۳۸هـ وفات کرده است. صوفیان، محیی الدین ابن عربی را با نام شیخ اکبر می شناسند. (مترجم).

۱- نگا: أحكام القرآن از ابن العربی (۴/۱۷۲۰).

۲- شرح نووی بر صحیح مسلم (۲۰۱/۱۲).

۳- البداية و النهاية (۱۱/۱۳۴).

۴- مرجع سابق.

۵- شرح الطحاویة، ص ۵۵.

۶- بخاری (۷/۹۴).

پس از ذکر این حدیث می‌گوید: این رویداد، زمانی رخ داد که پس از شهادت علی علیه السلام، با حسن علیه السلام بیعت شد و حسن علیه السلام، بحق مدت شش ماه، خلیفه بود و این مدت، مکمل سی سال خلافتی است که پیامبر برگزیده‌ی خدا، از آن خبر داده و بیان نموده که پس از آن، سلطنت و پادشاهی خواهد بود.^۱

۶- ابن حجر هیتمی می‌گوید: حسن بن علی علیه السلام بنا بر فرموده‌ی صریح جد بزرگوارش، یکی از خلفای راشدین است؛ وی، پس از شهادت پدرش، با بیعت مردم کوفه، به مدت شش ماه و چند روز بر مسند خلافت نشست. او، خلیفه‌ی برحق و پیشوای عادل بود و در واقع، صداقت فرموده‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تحقق بخشید که فرموده است: (الخلافة بعدی ثلاثون سنة)^۲ یعنی: «خلافت پس از من، سی سال خواهد بود». آری! شش ماه خلافت حسن بن علی علیه السلام، مکمل سی سال خلافت راشدین می‌باشد.^۳

اهل سنت، بر این باورند که حسن بن علی علیه السلام، خلیفه‌ی برحق بوده است که با خلافت او، سی سال مورد اشاره در مورد خلافت نبوت کامل می‌شود.^۴

چهارم: سخنان نادرست و بی‌اساس منسوب به حسن بن علی علیه السلام پس از شهادت پدرش: این مبحث را از آن جهت در این کتاب گنجاندم که باطل را بشناسیم و از آن برحذر باشیم. چنانچه شاعر می‌گوید:

عرفت الشر لا للشر و لكن لتوقیه و من لا یعرف الشر من الخیر یقع فیه

برخی، خطبه‌ها و سخنانی را ساخته و پرداخته و آن را به‌دروغ به حسن بن علی رضی الله عنهما نسبت داده‌اند که اینک به نمونه‌ای چند از آن می‌پردازیم:

«ای مردم! کسی که مرا شناخته، می‌داند که من، کیستم و کسی که مرا نمی‌شناسد، بداند که من، حسن بن علی هستم؛ من، بشارت‌دهنده و فرزند بیم‌دهنده هستم؛ من، فرزند کسی هستم که به اذن و فرمان خداوند صلی الله علیه و آله به سوی او فرا خواند و من، فرزند چراغ تابان هستم. من، جزو اهل بیت و خاندانی هستم که خداوند، پلیدی را از آنان دور کرده و آنها را پاک ساخته

۱- فیض القدیر (۴۰۹/۲)

۲- الصواعق المحرقة علی أهل البدع و الزندقة (۳۹۷/۲)

۳- الصواعق المحرقة علی أهل البدع و الزندقة (۳۹۷/۲)

۴- عقیده أهل السنة فی الصحابة (۷۴۸/۲).

است؛ همان خاندانی که خداوند در کتابش، مودت و دوستی آنان را فرض گردانیده، آنجا که فرموده است:

﴿وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾ (شوری: ۲۳)

"هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی او می افزاییم"

چنانچه منظور از انجام نیکی، محبت ما اهل بیت می باشد.^۱

دروغ دیگری هم بافته و آن را به ابوالاسود دؤلی^۲ رحمه الله نسبت داده اند؛ تا آنجا که گفته اند: «... آنگاه بقدری گریست که قفسه‌ی سینه‌اش تکان خورد و سپس گفت: در زمینه‌ی امامت پس از خویش، برای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی پسرش که از سلاله‌ی پاک پیغمبر بود و در خلق و خوی و منش و رفتار (و در شکل و قیافه) به آن حضرت شباهت داشت، سفارش نمود. و من، امیدوارم که خداوند، رخنه‌ها و شکافها را به وسیله‌ی او پر نماید و نابسامانی‌ها را رفع کند و او را سبب گردهمایی و یکپارچگی جماعت گرداند و آتش فتنه را به وسیله‌ی او خاموش نماید. پس با او بیعت کنید تا به راه راست و درست، رهنمون گردید. آنگاه همه‌ی شیعیان، با او بیعت کردند و کسانی که دیدگاه عثمانیه و هواداران عثمان را داشتند، از بیعت با او سر باز زدند و به سوی معاویه شتافتند.^۳

دروغ بافان، علاوه بر این، نامه‌های طولانی و مفصلی را ذکر نموده‌اند که به پندار آنان، حسن بن علی، این نامه‌ها را برای معاویه فرستاده تا او را به بیعت با خویش فرا بخواند و بر او اتمام حجت نماید و دلایل حقانیت خود را برایش باز گو کند. این، در حالی است که صحت نامه‌های مذکور، از لحاظ سند و متن، به ثبوت نرسیده و فقط در کتاب‌های اهل بدعت آمده که تهی از سندهای صحیحند و با رویکرد حسن بن علی علیه السلام در دوران خلافتش در تعارض قرار دارند.^۴

گفتنی است: علمای اهل سنت، پیرامون منابع این گونه روایات، سخن گفته و به بیان بطلان و نادرستی آنها پرداخته و این حقیقت را روشن ساخته‌اند که این منابع، در زمینه‌ی

۱- نگا: مقاتل الطالبیین از ابوالفرج اصفهانی، صص ۵۱-۵۲.

۲- ابوالاسود دؤلی، علامه‌ی فاضلی است که از بزرگان صحابه روایت نموده و نخستین کسی است که پیرامون علم نحو، سخن گفته است. وی، در سال ۹۶ هجری درگذشت.

۳- نگا: کتاب الأغانی از ابوالفرج اصفهانی (۱۲۱/۱)

۴- الوثائق الساسیة و الإدارية العائدة للعصر الأموی، محمد ماهر حماده، صص ۹۰-۹۵.

عقاید و احکام و نیز چگونگی روابط اصحاب با یکدیگر، حجت نیستند. همچنین باید دانست که نصوص و متون مذکور، برگرفته از کتاب مقاتل الطالبیین و الأغانی اصفهانی و نیز کتاب نهج البلاغه هستند و علما، درباره‌ی اصفهانی و کتابش و همچنین در مورد نهج البلاغه سخنانی گفته‌اند که اینک به بیان آن، می‌پردازیم:

اصفهانی، نویسنده‌ی کتاب الأغانی

کتاب الأغانی، اثر اصفهانی، کتابی ادبی، افسانه‌پرداز، غنایی و طنزپرداز و بی‌اساس است و اصلاً کتابی معتبر در زمینه‌ی علم، تاریخ و فقه نمی‌باشد؛ هرچند که نزد برخی از ادیبان و تاریخ‌نگاران، از نام و آوازه‌ای نسبی برخوردار شده است. علمای گذشته، درباره‌ی ابوالفرج اصفهانی، سخنانی گفته‌اند؛ از جمله:

خطیب بغدادی رحمه الله می‌گوید: «ابوالفرج اصفهانی، دروغگوترین مردم بود؛ وی، نوشته‌های زیادی می‌خرید و سپس تمام روایاتش را از این نوشته‌ها درمی‌آورد».

ابن جوزی رحمه الله می‌گوید: «... نمی‌توان به روایت افرادی چون ابوالفرج اصفهانی اعتماد کرد؛ کتاب‌هایش بر این نکته (که شخص قابل اعتمادی نیست) صحه می‌گذارند و بیانگر فسق و انحراف او هستند. چنانچه وی، باده‌نوشی را ناچیز می‌شمارد و گاهی به نقل این رویکرد از خودش می‌پردازد. هر کس، کتاب الأغانی را مورد بررسی قرار دهد، هر زشتی و منکری را در آن به‌وضوح می‌بیند».^۱

ذهبی رحمه الله می‌گوید: «استادمان، تقی‌الدین احمد بن تیمیه را دیدم که او را ضعیف می‌دانست و او را در روایاتش متهم می‌نمود و به رد و انکار منقولات وی می‌پرداخت».^۲

تعدادی از علمای معاصر نیز درباره‌ی ابوالفرج اصفهانی، اظهار نظر کرده و سخنانی گفته‌اند؛ از جمله:

استاد شوقی ابوخلیل، ضمن ارزیابی منابع مورد استفاده‌ی فیلیپ حتی در کتابش به نام تاریخ عرب، می‌گوید: «فیلیپ حتی، به کتاب الأغانی اصفهانی، اعتماد نموده و این، در حالی است که کتاب اصفهانی، کتاب تاریخی معتبری نیست؛ بلکه کتابی ادبی می‌باشد و این، بدان معنا نیست که هر کتابی که ادبی و در موضوع ادبیات است، نمی‌تواند مرجع و مأخذ قرار

۱- المنتظم (۴۰، ۴۱/۷)

۲- میزان الاعتدال (۱۲۳/۳).

بگیرد. بلکه می‌توان به هر کتاب ادبی‌ای که نویسنده‌اش، مورد اعتماد است و به حفظ امانت در نقل و روایت، شناخته شده، به عنوان یک منبع علمی و پژوهشی اعتماد نمود و آن را معتبر دانست. نویسنده‌ی کتاب الأغانی که فیلیپ حتی، از آن به عنوان یک منبع تاریخی معتبر، استفاده کرده، از لحاظ امانت ادبی و تاریخی، مورد اتهام است. چنانچه در میزان الاعتدال آمده است: اصفهانی، در کتاب الأغانی، مطالب بی‌اساس و شگفت‌انگیز را با عباراتی همچون (حدثنا) و (أخبرنا) آورده است. کسی که کتاب الأغانی را مطالعه نماید، چنین نتیجه‌گیری می‌نماید که زندگانی عباسیان، آکنده از لهو و لعب و باده‌نوشی و سرگرمی است؛ حال آنکه چنین رویکردی، با خود مؤلف و زندگانی و تصوراتش، هم‌خوانی دارد و بازنگری کتاب‌های صحیح و معتبر تاریخی، سیمای دیگری از چهره‌ی عباسیان را به تصویر می‌کشد که در آن، علم و جهاد و ادبیات، رونق وافری دارد. از این رو کتاب الأغانی، کتاب تاریخی معتبری نیست.^۱

ابوعبیده مشهور بن آل سلیمان می‌گوید: «ناگزیر باید این نکته‌ی مهم را که برخی از پژوهشگران، آن را دریافته‌اند، یادآوری کنم. منظورم، این موضوع است که ابوالفرج، اندیشه‌های منحرفانه‌ای داشته که تأثیر شایانی در تدوین کتاب الأغانی، نهاده و در این کتاب، نمایان گشته است. دکتر محمد احمد خلف‌الله در پایان کتابش (ابوالفرج اصفهانی) می‌نویسد: ما، بدین نتیجه رسیدیم که ابوالفرج، دارای اندیشه‌های منحرف و نادرستی بوده که باید ضمن ارزیابی نوشته‌ها و منقولاتش، از آن برحذر بود. چه بسا وی، شخصی فریبکار و گمراه‌کننده و نیز منحرف و غرض‌ورز بوده که از یک سو اغراض و خواسته‌های نادرست خویش را در لابلای مطالب و روایات گنجانده و از سوی دیگر، به کنمان حقایق پرداخته است.^۲

شاید این پرسش مطرح شود که چرا این همه از کتاب الأغانی برحذر می‌داریم و پیرامون نویسنده‌اش به بیان این مطالب می‌پردازیم؟ پاسخ، این است که این کار، دلایل زیادی دارد؛ از جمله:

۱- کتاب الأغانی، شهرت فراوانی یافته و از آوازه‌ی زیادی برخوردار شده است.

۱- موضوعیة فیلیپ حتی فی کتابه تاریخ العرب المطول، ص ۱۸۷.

۲- ابوالفرج الإصفهانی، ص ۲۳۵؛ کتب حذر منها العلماء (۲/۳۰)

۲- بسیاری از خودباختگان فکری و غرب‌زدگان، به این کتاب، اعتماد دارند و آن را معتبر می‌پندارند.

۳- در این کتاب، مطالبی وجود دارد که در واقع، به نکوهش اسلام و سرزنش صحابه، خلفا و حکام شایسته و عادل می‌پردازد و به مقام شامخ آنان، بی‌احترامی می‌نماید.

۴- بسیاری از معاصران، می‌کوشند تا نوشته‌های این کتاب را درست و صحیح جلوه دهند. چنانچه شفیق جبری، در کتابی که به تشویق طه حسین، در زمینه‌ی ارزیابی کتاب الأغانی به نگارش در آورده، چنین رویکردی داشته است. خلاصه اینکه این کتاب، با وجود ارزش ادبی‌اش، از لحاظ میزان درستی مطالب و روایاتش، جای نقد و بررسی دارد و باید به‌دقت مورد ارزیابی قرار بگیرد.^۱

استاد ولید اعظمی، در مقدمه‌ی کتابش (السیف الیمانی فی نحر الإصفهانی) می‌نویسد: «از این رو به بازنگری کتاب الأغانی پرداختم و به کتاب‌هایی که در زمینه‌ی رجال و راویان اخبار و روایات، به نگارش درآمده، مراجعه نمودم و بدین نتیجه رسیدم که اصفهانی، نویسنده‌ی مورد اعتمادی نیست و نزد علمای باریک‌بین علم رجال، معتبر و قابل اعتماد نمی‌باشد. بنده، دو سال کامل از عمرم را به بررسی نوشته‌ها و سخنان وی و نیز نقد و بررسی اخبار و روایاتش، پرداختم تا آنکه یکایک جملات و عباراتش را مورد نقد و پژوهش قرار دادم و آنها را دریافتم؛ چنانکه گویی نکات ریز و دور از نظر را از متونش همچون شپش از مو کشیدم و در این راستا به‌سان مجاهدان مرزبان، شکیبایی ورزیدم و بدین ترتیب آتش کینه و قوم‌گرایی را مشاهده نمودم که در وجودش، همانند آب داغ می‌جوشید. آنجا بود که پی بردم تیرهای زهرآلود دشمن، ما را هدف گرفته و از هر سو بر ما می‌بارد. لذا این سخن شاعر را زمزمه کردم که گفته است:

لو كان سهماً واحداً لا تقيته و لكنك سهم و ثان و ثالث

یعنی: «اگر یک تیر بود، حتماً از آن پروا می‌کردم، ولی تیرهای متعددی است که یکی پس از دیگری می‌آید».

بنابراین آستین همت بالا زدم تا سخنان هزل و یاوه را از سخنان جدی، جدا نمایم و سم را از شهد تفکیک کنم.. بدین ترتیب به بررسی اوضاع کسانی مشغول شدم که اصفهانی، از

آنان روایت نموده و پیرامون آنان در کتاب‌های نقد رجال، به کاوش و تحقیق پرداختم و دیدگاه‌هایی را که درباره‌ی آنها مطرح شده، مطالعه کردم. آنگاه بلا و مصیبت بزرگی دیدم که توسط آن دروغگویان متروک، شکل گرفته بود. سپس از آنها کناره گرفتم و در پی معرفی و شناساندن آنان برآمدم. وانگهی شروع به سرشماری و جمع‌بندی روایات اصفهانی از یکایک آن راویان نمودم؛ در نتیجه از اعتماد نابجای وی به آنان و نقل حکایات و روایات ایشان و نیز گرفتن مطالب از منابع آلوده‌ی آنان توسط اصفهانی، در هراس افتادم و ناگهان احساس کردم که در وادی دور و وحشتناکی به سر می‌برم؛ گویا وارد غار تاریک و ترسناکی شده بودم. چطور ممکن است راویانی که در زمینه‌ی روایت احادیث نبوی، مرتکب دروغ می‌شوند، از دروغ‌گویی در پهنه‌ی اقوال و گزارش‌های سایر انسان‌ها، دست بکشند و مرتکب دروغ نشوند؟ بویژه آنکه دارای مرام‌ها و باورها و دسته‌بندی‌های مختلفی هستند که هر یک از این مسایل، می‌تواند مهار آنان را برای تحقق اهداف مرامی و طایفه‌ای به دست گیرد! هرچند کتاب الأغانی، کتابی ادبی، افسانه‌پرداز، غنایی و طنزپرداز و بی‌اساس است و اصلاً کتابی معتبر در زمینه‌ی علم، تاریخ و فقه نمی‌باشد، اما این، بدان معنا نیست که پیرامون دروغ‌ها، اراجیف و مطالب ناشایستی که در این کتاب آمده، سکوت نمایم. چراکه اصفهانی، در این کتاب، مطالب بسیاری درباره‌ی تفسیر، سیرت، فقه و ادبیات، جمع‌آوری نموده است... در فصل دوم، مطالب و حکایاتی گنجانده‌ام که اصفهانی از خاندان نبوی روایت نموده و در واقع، با نقل این روایات بی‌اساس، به آنان اسائه‌ی ادب نموده و سیرت آن بزرگواران را زیر سؤال برده و شیوه‌ی رفتاری آنها را زشت و کریه جلوه داده و به بیان مطالبی پرداخته که موافق اهداف و خواسته‌های شوم آل‌بویه است که به دروغ، مدعی محبت اهل بیت بودند. بنده، این حکایات را مورد بررسی قرار داده و به شرح هر یک از این اخبار و گزارش‌ها پرداخته‌ام... این‌جانب، فصل چهارم را به اخبار و حکایات پراکنده‌ای اختصاص داده‌ام که اصفهانی، از طریق آنها بر عقاید و باورهای اسلامی خرده گرفته و به دین ناسزا گفته و جاهلیت را بر اسلام برتر دانسته و مسایلی از قبیل نماز و حج و ایمان به رستاخیز را سبک و ناچیز شمرده و به دفاع از برمکیان و ستایش ایرانیان و عیب‌جویی از سرآمدان عرب و مسلمان پرداخته است. بنده، این اخبار و حکایات را نیز مورد بررسی قرار داده و هر یک از این اخبار و گزارش‌ها را نقد و تحلیل نموده‌ام.^۱

استاد ولید اعظمی، در پایان می گوید: «بعد از این تحقیق و کاوش گسترده در کتاب الأغانی اصفهانی و بررسی اخبار و حکایات آن و نیز نقد و تحلیل آنها، امیدوارم که خواننده‌ی گرامی کتابم، به اهداف این شعوبی^۱ کینه‌توز و بدنهاد، پی ببرد. گفتنی است: بنده از نقل اخبار بسیار زشت و حکایات بی‌نهایت ناشایستی که اصفهانی در الأغانی آورده، چشم‌پوشی کرده‌ام؛ چراکه چنین حکایاتی را کسی به نگارش درمی‌آورد که بیشترین بغض و کینه را نسبت به عرب‌ها و مسلمانان دارد. چنانچه وی، تحت پوشش ادبیات، قصه‌های شبانه و افسانه‌های ادبی، بسیاری از سرآمدان مسلمان را به هم‌جنس‌بازی و نیز بسیاری از بانوان بزرگوار و پاک‌دامن را به بدکاری متهم نموده و ویژگی‌های ناشایست و اعمال زشتی را به آنان نسبت داده است؛ به گونه‌ای که گویا غنای ادبی و داستانی، تنها از طریق ناسزاگویی به پیشینیان نیک این امت سرافراز در عرصه‌ی تاریخ و فرهنگ و اخلاق، میسر می‌باشد و بس!»^۲

انور جندی می گوید: «جریان غرب‌گرایی و نیز شیخون فرهنگی، با محور قرار دادن کتاب‌های الأغانی و هزار شب، کوشیده‌اند تا این دو کتاب را تا حد منابع و مراجعی اساسی و معتبر در به تصویر کشیدن سیمای جامعه‌ی اسلامی بالا ببرند و در این راستا از کاستی‌ها و نواقص موجود در این دو کتاب، چشم‌پوشی نموده و در این زمینه تجاهل کرده‌اند. نویسنده‌ی کتاب الأغانی، شعوبی اسلام‌ستیزی است و نویسنده‌ی کتاب هزار شب، نامعلوم می‌باشد. کتاب الأغانی، کتابی پرُحجم در بیست و یک جلد است که ابوالفرج اصفهانی، آن را برای محافل قصه‌خوانی و شب‌نشینی‌های حکام و سرگرمی بیکاران شب‌نشین به نگارش درآورده و هدفی علمی و تاریخی از تألیف این کتاب نداشته است. اصفهانی، خود، با جامعه‌ی اسلامی و عرب‌ها، مخالف بود و از لحاظ فکری و میهنی و نیز زیرساخت‌های ادبی، گرایش شدیدی به دشمنان اسلام داشت و این رویکرد او، جلوه‌ای از جنگ همه‌جانبه‌ای بود که شعوبیه، بر ضد اسلام و مسلمانان، به راه انداخته بودند تا بلکه از طریق نابود کردن افکار مسلمانان، جامعه‌ی آنان را به نابودی بکشانند. جریان غرب‌گرایی و صاحبان نظریه‌ی نقد ادبی غربی نیز با اشتیاق وافر وارد این عرصه شده و تلاش بسیاری در جهت زنده کردن این

۱- شعوبیه، جنبشی سیاسی- ادبی بود که هوادارانش، مخالف سلطه‌ی عرب‌های مسلمان بودند و آیین‌ها و رسوم قومی و غیرعربی خود را بر آموزه‌های دینی برتر می‌دانستند. (مترجم)

۲- السیف الیمانی، ص ۲۶۴

کتاب و طرح مطالب آن، نموده‌اند تا آن را در پژوهش‌های ادبی و به تصویر کشیدن سیمای جامعه‌ی اسلامی، منبع و مرجعی معتبر قرار دهند. دکتر طه‌حسین، یکی از بارزترین شخصیت‌هایی است که تلاش بسیاری در این زمینه نموده و بر احیای کتاب الأغانی، پافشاری کرده و با اعتماد به داستان‌های این کتاب، به طرح دیدگاه‌ها و قضاوت‌های نابجا و بی‌اساسی پرداخته و بدین سان، مشارکت شایانی در رشد جریان غرب‌گرایی نموده که در دهه‌ی سی، به راه افتاده بود.^۱

انور جندی می‌افزاید: «حداقل چیزی که از بررسی اوضاع و احوال اصفهانی مشخص می‌شود، این است که او، شعوبی و حقه‌باز و زیاده‌کار بوده است؛ بسیاری از محققان و پژوهش‌گران، ثابت نموده‌اند که اصفهانی، مورخ و تاریخ‌نگار نبوده و بر این نکته تأکید کرده‌اند که نمی‌توان کتاب الأغانی را یک کتاب تاریخی به‌شمار آورد؛ بلکه کتاب مزبور، مجموعه‌ای از داستان‌هایی است که اصفهانی، آنها را از کتاب‌های مختلف موجود در بازار آن روز، جمع‌آوری کرده و قصدش، ثبت و ضبط ادبیات غنایی بوده و این، تنها یک جنبه از ابعاد مختلف جامعه‌ی اسلامی است که آکنده از جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، فقهی و... می‌باشد. بسیاری از هم‌عصران اصفهانی، به انحراف و کج‌روی او گواهی داده‌اند؛ چنانچه یکی از تاریخ‌نگاران به نام یوسفی، درباره‌ی اصفهانی، گواهی و شهادتی داده که از دیدگاه علما، منبعی قابل اعتماد در این زمینه می‌باشد. وی، گفته است: ابوالفرج، دروغگوترین مردم بود؛ وی، نوشته‌های زیادی می‌خرید و سپس تمام روایاتش را از این نوشته‌ها درمی‌آورد».^۲

صاحب معجم الأدباء درباره‌ی ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: «وضعیت او در زمینه‌ی باده‌نوشی و هوس‌بازی و توصیف زنان، همچون اوضاع و احوال شاعران و ادیبانی بود که در دوران او یا قبل از وی بودند؛ به گونه‌ای که با شراب‌خواران و باده‌نوشان که بیشتر آنان، یهودی، نصرانی یا صابئی و مجوسی بودند، رفت و آمد می‌کرد و به باده‌نوشی، مشهور شده بود و هیچ توجهی به پاکیزگی جسم و لباسش نداشت».^۳

انور جندی، ادامه می‌دهد و می‌گوید: «نمی‌دانم چگونه ممکن است چنین کتابی، از نظر محققان و پژوهش‌گران، کتابی خوب و شایسته باشد یا چگونه امکان دارد به اقوال و

۱- مؤلفات فی المیزان، ص ۱۰۰؛ کتب حذر العلماء منها (۳۸/۲).

۲- کتب حذر العلماء منها (۳۸/۲)

۳- معجم الأدباء (۱۵۳/۵).

دیدگاه‌های آن اعتماد گردد، حال آنکه اندیشه‌ی اسلامی، ما را عادت داده که اوضاع نویسنده‌ی کتاب‌ها را مورد توجه و ارزیابی قرار دهیم و بدین ترتیب، اگر نویسنده‌ای را اهل راستی و امانت دیدیم و مشاهده کردیم که صداقت و راستی او، مورد تأیید مردم و صاحب‌نظران است، دیدگاه‌های (مستدل) او را بپذیریم و در غیر این صورت، آن‌ها را رد کنیم؛ هر چند که ممکن است در پاره‌ای از موارد، راست و درست بگوید.^۱

انور جندی تحت عنوان «کتاب هرزگی و بی‌شرمی» می‌گوید: «اصفهانی، فردی زیاده‌کار بود که به شدت در لذت‌جویی و هوس‌بازی مشغول شده بود و این جنبه از شخصیت اخلاقی و رفتاری وی، تأثیر واضحی در کتابش نهاده است. چنانچه کتاب الأغانی، بیشترین نکات مربوط به هرزگی و بی‌شرمی را در خود گنجانده است و چون اخبار و احوال نویسندگان و شاعران را عرضه می‌دارد، یکسره به جنبه‌های ضعیف رفتار شخصی آنان می‌پردازد و ابعاد مهم و اساسی را رها می‌کند و به این مسایل نمی‌پردازد و این، خود، بیانگر این نکته است که اصفهانی، توجه چندانی به جمع‌آوری اخبار و گزارش‌های مهم و موثر و متین نداشته و این رویکرد وی، سبب تباهی دیدگاه‌های نویسندگانی شده که به او اعتماد نموده‌اند. بازنگاهی به نوشته‌های جرجی زیدان در کتاب (تاریخ آداب اللغة العربیة) و نیز نوشته‌های طه‌حسین در (حدیث الأربعاء) برای درک این حقیقت، کافی است که اعتماد و تکیه‌ی نابجای این دو پژوهش‌گر به این کتاب، باعث شده که آن دو، وضعیت اخلاق عمومی زمان عباسیان را فرومایه بدانند و درباره‌ی آن برهه از تاریخ، بدین شکل قضاوت کنند که آن دوران، دوران فساد و تباهی و هرزگی بوده است. شکی نیست که زیاده‌روی اصفهانی در زمینه‌ی بیان لغزش‌های شاعران و نویسندگان و عیب‌جویی از آنان، فضایی آکنده از گناه و بزهکاری و انحراف، فراهم آورده و این اندیشه‌ی نادرست را در اذهان برخی از مردم ایجاد نموده که نبوغ در شعر و شاعری و بزرگی و مهتری، رابطه‌ی مستقیمی با عیاشی و سبک‌سری دارد.^۲

جای بس نگرانی و خطر است که پژوهش‌گران، برای روایات کتاب الأغانی، ارزش تاریخی قایل شوند و آنها را پایه و اساس اندیشه‌ها و یا موضوع‌هایی قرار دهند که از مسایل و رخداد‌های تاریخی برمی‌گیرند. یکی از مهم‌ترین رویکردهای نگران‌کننده و خطرناک

۱- مؤلفات فی المیزان، صص ۱۰۰-۱۰۳

۲- مرجع پیشین به نقل از: کتب حذر العلماء منها (۴۰/۲).

جریان غرب‌گرایی، این است که برخی از پژوهش‌گران را بدین سو کشانده که کتاب الأغانی را به عنوان یک منبع و مرجع در بررسی جامعه‌ی اسلامی بپذیرند؛ حال آنکه این کتاب، تنها به جنبه‌ی سرگرمی و هزل، پرداخته و از پرداختن به جنبه‌های واقعی و گوناگون جامعه خودداری نموده است. از این رو پذیرش کتاب الأغانی به عنوان یک مصدر و منبع معتبر، پیامدی جز این نخواهد داشت که از جامعه‌ی اسلامی قرن دوم هجری، سیمایی هرزه و فاسد به تصویر کشیده شود و این، همان چیزی است که در نوشته‌های طه‌حسین به وضوح مشاهده می‌گردد؛ البته بسیاری از اندیشمندان و صاحبان قلم، به رد دیدگاه‌های طه‌حسین و بیان نادرستی آنها پرداخته‌اند. خاورشناسی به نام لامنس نیز در کتاب (تاریخ بنی‌امیه) بر مطالب کتاب الأغانی تکیه نموده است. چنانچه فلهوزن نیز چنین در کتاب (الدولة العربية و سقوطها) چنین رویکردی داشته است. جیور عبدالنور در صدد دفاع از اصفهانی برآمده و بدین منظور پرسیده است: آیا واقعاً لازمه‌ی فسق و فجور یک تاریخ‌نگار و زیاده‌روی‌اش در شهوت‌ها و لذت‌ها، این است که او را مورخ و تاریخ‌نگار به‌شمار نیاوریم یا به نوشته‌ها و گفته‌هایش با دیده‌ی شک و تردید بنگریم؟ در پاسخ این آقا باید گفت: آری؛ در اندیشه‌ی اسلامی ما، این چنین است و اگر در تفکر غربی، چنین نباشد، این، امر دیگری است. اندیشه‌ی اسلامی ما، ضوابط و اصولی برای نقد و بررسی و پژوهش، وضع نموده که مبتنی بر پیوندی ریشه‌ای میان پژوهش‌گر و شخصیت وی می‌باشد. از این رو اگر پژوهش‌گر، در واقعیت زندگانی خویش، رویکردی منحرفانه و شخصیتی آشفته داشته و از دین و اخلاق، بدور باشد، در این صورت، ما، او را به عنوان یک شخصیت علمی معتبر نمی‌پذیریم و اقوال و دیدگاه‌هایش را قبول نمی‌کنیم. ابوالفرج اصفهانی، هم به گواهی هوادارانش و هم به گواهی مخالفانش، چنین حالتی دارد و علاوه بر این، دارای انحراف فکری و عقیدتی و اجتماعی است و همین، زمینه‌ی خرابی آرا و دیدگاه‌هایش شده است. از این رو کتاب الأغانی، یک منبع و مرجع علمی نیست و حکم کتاب‌های سرگرم‌کننده‌ای را دارد که برای پر کردن اوقات فراغت برخی از بیکاران، از آن استفاده می‌شده است. بدین سبب نمی‌توان کتاب الأغانی را یک مرجع علمی یا پژوهشی در زمینه‌ی تاریخ و ادبیات به‌شمار آورد.^۱

خلاصه اینکه کتاب الأغانی، تأثیر فراوانی در ارائه‌ی سیمایی زشت از تاریخ اسلام داشته و از این رو باید از آن برحذر بود و دیگران را هم از آن برحذر داشت.

اما نهج البلاغه؛ این کتاب نیز در ارائه‌ی سیمایی نادرست از تاریخ صحابه رضی الله عنهم نقش وافر داشته است. البته این کتاب، از لحاظ سند و متن، جای مناقشه و تأمل دارد؛ چرا که سه و نیم قرن پس از امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه، پدید آمده و بدون سند، به آن بزرگوار نسبت داده شده است. شیعیان، گردآوری نهج البلاغه را به شریف رضی نسبت داده‌اند و این، در حالی است که اسناد وی، نزد محدثان، پذیرفته نیست؛ بویژه در مواردی که روایتش، مطابق بدعتش باشد. از این رو در مورد آن دسته از روایات وی که آنها را بدون سند ذکر نموده، چه قضاوتی می‌توان کرد؟ چنانچه در نهج البلاغه، روایات را بدون سند، به امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه نسبت داده است. البته محدثان، برادرش علی را به پدیدآوردن نهج البلاغه متهم نموده‌اند.^۱ ابن خلکان در شرح حال شریف رضی می‌گوید: «در مورد اینکه نهج البلاغه را او، جمع‌آوری نموده یا برادرش، اختلاف نظر وجود دارد. البته گفته شده که نهج البلاغه، سخنان علی رضی الله عنه نیست و کسی که آن را گردآوری نموده و به امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه نسبت داده، همان کسی است که آن را پدید آورده است».^۲

ذهبی رحمه الله در شرح حال مرتضی ابی طالب علی بن حسین بن موسی موسوی (در گذشته‌ی سال ۴۳۶ هجری) می‌گوید: «او، کسی است که کتاب نهج البلاغه را جمع‌آوری نموده و الفاظ موجود در آن را بدون سند، به امام علی رضی الله عنه نسبت داده است. البته پاره‌ای از آن، نادرست است و بخشی هم درست؛ ولی در آن، سخنان ساختگی و موضوعی وجود دارد که بعید است امیرالمؤمنین، آنها را بر زبان آورده باشد. البته در مورد اینکه چه کسی نهج البلاغه را گردآوری کرده، گفته شده که برادرش، شریف رضی بوده است».^۳

وی همچنین می‌گوید: «در نوشته‌هایش، مطالبی وجود دارد که در واقع، ناسزاگویی به اصحاب و یاران رسول الله صلی الله علیه و آله است. لذا از علمی که مفید و سودمند نیست، به خدا پناه می‌بریم».^۴

۱- الأَدب الإسلامی، نایف معروف، ص ۵۳.

۲- الوفیات (۱۳۴/۳).

۳- کتب حذر منها العلماء (۲۵۰/۲)؛ المیزان (۱/۲۰۰).

۴- سیر أعلام النبلاء (۵۸۹/۱۷).

علاوه بر این در شرح حالش می گوید: «او، کسی است که به پدید آوردن کتاب نهج البلاغه متهم شده است؛ کسی که کتاب نهج البلاغه را مطالعه نماید، بطور قطع بدین نکته پی خواهد برد که این کتاب، به دروغ به امیر مؤمنان علی علیه السلام نسبت داده شده است. در این کتاب، اهانت و ناسزاگویی آشکاری نسبت به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما وجود دارد و حاوی مطالب متناقض و عبارات نادرست و زشتی است که هر کس، اندکی از اوضاع و احوال قریشیان و صحابه علیهم السلام و کسانی که پس از ایشان آمده اند، آگاهی داشته باشد، به آسانی پی می برد که بیشتر مطالب این کتاب، بی اساس و نادرست است»^۱.

ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «بیشتر خطبه هایی که صاحب نهج البلاغه، نقل می کند، جای سخن و مناقشه دارد؛ اما اینها، سخنانی ساخته و پرداخته اند و گمان می برند که این سخنان، حاوی مدح و ستایش است. حال آنکه نه مدح و ستایش است و نه راست و درست. آن کس که بگوید: سخن علی و امثال او، فراتر از سخن مخلوق است بدون تردید اشتباه بزرگی مرتکب شده است. زیرا سخنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله، خیلی فراتر از سخنان علی علیه السلام است و با این حال، هر دو، سخنان مخلوقند. البته مفاهیم درستی که در پاره ای از سخنان منسوب به علی علیه السلام یافت می شود، در سخنان دیگران نیز مشاهده می گردد. آنچه به عنوان سخنان علی علیه السلام روایت می شود و نیز سخنان درست و شایسته ای که زینندهی علی علیه السلام قلمداد می گردد، در واقع، برگرفته از سخنان دیگران است؛ از این رو در کتاب (البیان و التبیین)، اثر جاحظ و نیز در سایر کتاب ها، سخنانی از عده ای نقل شده که پدید آورندهی نهج البلاغه، آنها را جزو سخنان علی علیه السلام بر شمرده است. اگر همه ی خطبه های موجود در نهج البلاغه، از علی علیه السلام بود، حتماً قبل از تصنیف نهج البلاغه، وجود داشت و با سند ذکر می شد؛ از این رو چنانچه کارشناس روایات و حکایات، دریابد که بیشتر سخنان و خطبه های نهج البلاغه، بیشتر شناخته شده نبوده، در این صورت روشن می گردد که این کتاب، پایه و اساس دروغینی دارد و گرنه، پدید آورندهی کتاب، به بیان سند می پرداخت. لذا این پرسش مطرح می گردد که چه سندی برای این روایات وجود دارد و چه کسی، اینها را از علی علیه السلام روایت نموده است؟ ادعای محض که از هر کسی ساخته است. کسی که نسبت به روش های روایت محدثان و راویان، آگاهی دارد و از دانش اسناد آثار و روایات برخوردار است و می داند که چگونه می توان به تبیین و تمیز روایات صحیح از روایات بی اساس پرداخت، این نکته را نیز می داند که کسانی

۱- میزان الاعتدال (۱۲۴/۳)؛ لسان المیزان (۲۲۳/۴).

که چنین روایاتی را از علی علیه السلام نقل می‌کنند، بهره‌ی چندانی از روایات ندارند و در واقع، ناتوان‌ترین مردم در زمینه‌ی روایات و تشخیص روایات صحیح از روایات ساختگی و بی‌اساس هستند.^۱

ابن سیرین، بیشتر آنچه را که از علی علیه السلام روایت می‌کنند، ساختگی و دروغ می‌دانست. به‌راستی ابن سیرین رحمه الله راست گفته است؛ هر قلبی که از بیماری کفر و نفاق سالم مانده و هر عقلی که از راه راست منحرف نشده و هر خردی که آهنگ راه راست نموده و در طریق رهروان راه هدایت، پخته و آزموده گشته، به ناراستی بسیاری از مطالبی که در نهج البلاغه آمده، گواهی می‌دهد. همان کتابی که برخی، آن را بر اساس خواسته‌ی نفسانی و میل نادرست خود که در تمام وجودشان جای گرفته، همتا و همانند کتاب خدا می‌پندارند؛ ولی ای کاش شیوه‌ی سرآمدان و مردمان نامدار و توانمند را در پیش می‌گرفتند و این روایات را از طریق دلپذیر و قابل قبول، به علی علیه السلام می‌رساندند، اما واقعیت، این است که سلسله‌ی راویان این روایات، از گردآورنده‌ی آنها هم نمی‌گذرد.^۲

چکیده‌ی مطالبی که پیشینیان و محدثان، در زمینه‌ی وجود شک و تردید درباره‌ی درستی نسبت دادن نهج البلاغه به آقایان علی علیه السلام بیان داشته‌اند، از این قرار است:

□ نهج البلاغه از اسناد موثق و معتبری برخوردار نیست که بتوان بر اساس آنها، آن را از

لحاظ متن، روایت و سند، به علی علیه السلام نسبت داد.

□ خطبه‌های نهج البلاغه، هم زیادند و هم طولانی؛ و فراوانی خطبه‌ها و طولانی بودن آنها، حفظ و ضبط آنها را در دورانی که هنوز تدوین و نگارش، مرسوم نشده بود، مشکل و بلکه غیرممکن می‌ساخت.

□ بسیاری از سخنان و خطبه‌های موجود در نهج البلاغه، در منابع معتبر به افرادی غیر از علی علیه السلام نسبت داده شده و این، در حالی است که پدیدآورنده‌ی نهج البلاغه، آنها را سخنان و خطبه‌های علی علیه السلام برشمرده است. لذا این مسأله، جای تأمل و درنگ دارد.

□ در این کتاب سخنانی درباره‌ی خلفای راشدین وجود دارد که نه زینبده‌ی علی علیه السلام می‌باشد و نه شایسته‌ی خلفای قبل از او. بلکه بر خلاف آن‌همه احترام و بزرگداشتی است که با سندهای صحیح، از علی علیه السلام نسبت به سایر خلفا، به ثبوت رسیده است. از آن

۱- منهاج السنة (۵۵/۸)؛ کتب حذر العلماء منها (۲/۲۵۶).

۲- العلم الشامخ، ص ۲۳۷؛ کتب حذر العلماء منها (۲/۲۵۱).

جمله می‌توان خطبه‌ی شقشقیه را نام برد که بیانگر حرص و اشتیاق وافر علی علیه السلام به خلافت و حکومت می‌باشد و این، بر خلاف بی‌رغبتی ثابت‌شده از وی به ریاست است. □ متن نهج البلاغه، متنی مسجع و آهنگین است و بسیاری از ادیبان و کارشناسان ادبیات عرب، بر این باورند که چنین سبکی، با ساختار ادبی و بدور از تکلف دوران علی علیه السلام چندان تطابقی ندارد.

□ آرایه‌های ادبی موجود در نهج البلاغه، ریشه در ساختار ادبی دوران عباسیان دارد. □ ساختار فلسفی و کلامی موجود در نهج البلاغه، از آن دست مواردی است که در قرن سوم هجری در میان مسلمانان رواج یافته و ره‌آورد برگردان کتاب‌های یونانی، فارسی و هندی در آن زمان می‌باشد و بیشتر، به ادبیات فیلسوفان و اهل کلام، شباهت دارد تا به ادبیات صحابه و خلفای راشدین علیهم السلام.^۱

بنا بر آنچه بیان شد، باید در زمینه‌ی سخن گفتن از صحابه علیهم السلام، از این کتاب دوری گزید و چنانچه کسی بخواهد از این کتاب استفاده نماید، باید احکام و مسایل عقیدتی و نیز مسایل مربوط به اصحاب را بر اساس کتاب و سنت، مورد ارزیابی قرار دهد و بدین سان مطالبی را که موافق کتاب‌الله و سنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم است، مورد ملاحظه قرار دهد و به سایر مطالب، توجهی نکند. نویسنده‌ی کتاب (الوثائق السياسية و الإدارية العائدة للعصر الأموی)، به نقل خطبه‌ها، نامه و گفتگوهایی از حسن بن علی علیه السلام در زمینه‌ی خلافت پرداخته که بیشتر آنها، بی‌اساس است^۲ و به منابع ضعیف و غیرمعتبری همچون الأغانی و نهج البلاغه و دیگر کتاب‌هایی تکیه و اعتماد نموده که چنانچه پژوهشگری بخواهد در تحقیقات علمی و موضوعی‌اش، رضای خدا و جنبه‌ی بی‌طرفی را رعایت نماید، نمی‌تواند صرفاً به چنین کتابهایی اعتماد و بسنده کند.

۱- الأدب الإسلامي، صص ۵۴، ۵۵.

۲- نگا: الوثائق السياسية و الإدارية العائدة للعصر الأموی، صص ۷۶-۱۰۰.

مبحث دوم

مهم ترین صفات و ویژگی‌های حسن علیه السلام و زندگانی اجتماعی وی

اول: مهم ترین صفات و ویژگی‌های حسن علیه السلام

حسن علیه السلام به حق یکی از شخصیت‌های قیادی و پیشوایان برجسته و بی‌نظیر به‌شمار می‌رود. آری! حسن علیه السلام به صفات و ویژگی‌های یک پیشوای ربانی آراسته بود که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

ایمان ژرف و عظیمش به الله جل جلاله و رستاخیز؛ علم و دانش والای وی از کتاب و سنت؛ اطمینان و اعتماد به الله جل جلاله؛ عبادت‌گزارى خاشعانه‌اش، زهد و تقوای وافرش در حکومت و امور دنیوی، گشاده‌دستی و سخاوتش بدون تبعیض در میان فقیر و ثروتمند، بزرگ و کوچک و دور و نزدیک؛ حلم و بردباری؛ تواضع و فروتنی؛ آینده‌نگری و درک صحیح حوادث و رخدادها و نیز توانمندی والا در عرصه‌ی قیادت و رهبری اقشار مختلف جامعه و همچنین برخورداری از اراده‌ی استوار در راستای به انجام رساندن اهداف والا و ارزشمندش. گفتنی است: بدان سبب که خداوند متعال، ویژگی‌های قیادی و صفات یک پیشوای ربانی را در وجود حسن بن علی علیه السلام به ودیعت نهاده بود، لذا آن بزرگوار توانست با نگرشی عمیق و اصلاحی نسبت به مسایل و نیز قدرت اجرایی بالایی که داشت و همچنین با تکیه بر فقه و شناخت دقیقش در زمینه‌ی اولویت‌بندی مسایل مختلف و درجه‌بندی آنها از طریق شناخت امکانات و موانع و چالش‌های فراویش، برنامه‌ی اصلاحی خود را ارائه دهد و آن را به اجرا درآورد؛ برنامه‌ای که به وحدت و یکپارچگی امت انجامید.

علم و دانش والای حسن علیه السلام

حسن بن علی علیه السلام در خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و به دست پدر بزرگوارش و نیز تحت نظر پدر و مادرش، پرورش یافت و مفاهیم و ارزشهای اسلامی را از پدر بزرگ و والدینش فرا گرفت. این موقعیت، تأثیر بسزایی در شکل‌دهی شخصیت توانمند حسن علیه السلام داشت و باعث شد که بر دستورات و آموزه‌های اسلام، پایبند گردد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام توجه ویژه‌ای به تربیت حسن علیه السلام نمود. علی علیه السلام توجه ویژه‌ای به تعلیم و تربیت فرزندانش، از جمله حسن و حسین داشت؛ از این رو آنان، از پدرشان شیوه‌ی بیان حکم شرعی و روش استنباطش را فراگرفتند

که از مهم ترین شاخص‌ها و نشانه‌های این روش می‌توان به این موارد اشاره کرد: پابندی به ظاهر قرآن کریم؛ حمل مطلق بر مقید و نیز حمل مجمل بر مفصل؛ آگاهی از ناسخ و منسوخ؛ بررسی زبان‌شناختی موضوع و توجه به زبان عربی؛ فهم نص به وسیله‌ی نصی دیگر؛ پژوهش و پرسش درباره‌ی نصوصی که فهم آن، مشکل است؛ دانستن شأن نزول آیات؛ خاص گردانیدن نکات عام و فراگیر؛ شناخت اوضاع و احوال عرب‌ها و آداب و رسومشان؛ برخورداری از درک والا و قدرت فهم و تجزیه و تحلیل مسایل.

قرآن و رهنمودهای نبوی، زیرساخت‌ها و پایه‌های پرورشی آن نسل و از جمله حسن بن علی علیه السلام، به شمار می‌رفتند. از این رو آن دسته از آیات قرآن که حسن علیه السلام، آنها را از زبان پدرش شنید، تأثیر بسزایی در علم و دانش حسن علیه السلام و شکل‌دهی شخصیت توانمندش داشت. بدین سان قلب و روح و روان حسن و بلکه تمام وجودش، پاک و پاکیزه گردید و به رشد شخصیت وی انجامید و حسن علیه السلام به حقایق و واقعیت‌های بسیاری در جهان هستی پی برد. یکی از استادان وی در زمینه‌ی فراگیری قرآن، عبدالله بن حبيب بن ربیع، ابو عبدالرحمن سلمی بود که در کوفه، استاد قرائت به شمار می‌رفت و پدرش نیز صحابی بود. وی، از علی، عبدالله بن مسعود و عثمان بن عفان رضی الله عنهما روایت نموده و عاصم، عطاء، حسن و حسین رضی الله عنهم، علم قرائت را از او فراگرفتند. وی، بیست آیه در صبح آموزش می‌داد و بیست آیه در شب؛ او، فقیه بود و در زمان خلافت عبدالملک بن مروان، در کوفه درگذشت. وی، راوی ثقه و قابل اعتمادی است و احادیث زیادی، روایت نموده است.^۱

از عبدالله بن مبارک از عطاء بن سائب روایت شده که گوید: نزد ابو عبدالرحمن سلمی رفتیم و او، در سجده‌گاه (و جای نمازش) در حال احتضار بود. به او گفتیم: ای کاش به بستر می‌رفتی که بهتر و نرم‌تر است. گفت: فلانی، برایم این حدیث را روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: (لا يزال أحدكم في صلاة ما دام في مصلاه ينتظر الصلاة)^۲ یعنی: «هر یک از شما، همچنان در نماز است تا آن زمان که در جای نمازش، در انتظار نماز می‌باشد».

۱- تهذیب التهذیب (۱۸۳/۵).

۲- کتاب الزهد، شماره‌ی ۴۲۰، ص ۱۴۱-۱۴۲.

در روایت ابن سعد آمده که فرشتگان می گویند: «خدایا! او را بیامرز؛ خدایا! به او رحم نما». ابو عبدالرحمن سلمی رحمه الله گفت: «دوست دارم در حالی بمیرم که در سجده گاه خود هستم».^۱

شیوهی ابو عبدالرحمن سلمی رحمه الله در آموزش قرآن، همان روش صحابه علیهم السلام بود. چنانچه از وی روایت شده: کسانی که به ما قرآن را آموزش می دادند - همچون عثمان بن عفان و عبدالله بن مسعود و دیگران - به ما گفته اند که هرگاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله ده آیه، فرا می گرفتند، از این ده آیه رد نمی شدند تا آنکه علم و عملی را که در آن وجود داشت، می آموختند. آنها گفته اند: ما، قرآن و علم و عمل را با هم آموختیم. از این رو مدتی به حفظ یک سوره مشغول می شدند و حفظ آن سوره، زمان می برد.^۲

ابو عبدالرحمن سلمی رحمه الله که از مشهورترین شاگردان عثمان بن عفان رضی الله عنه بود، استاد حسن بن علی رضی الله عنه در آموزش قرآن به شمار می رود. حسن بن علی رضی الله عنه در حفظ و فهم قرآن کریم و عمل به آن، همین شیوه را در پیش گرفت.

اعتقاد امیر مؤمنان، حسن رضی الله عنه دربارهی الله جل جلاله، نظام هستی، زندگانی و بهشت و جهنم حسن رضی الله عنه، از خلال قرآن و تربیت پدر بزرگوارش، علی رضی الله عنه، دریافت که خدایی که باید او را پرستش نمود، کیست. بدین سان دیدگاه حسن رضی الله عنه دربارهی الله جل جلاله، نظام هستی، زندگانی و بهشت و جهنم و نیز در مورد قضا و قدر و حقیقت انسان و رویارویی اش با شیطان، برگرفته از آموزه های قرآنی و رهنمودهای نبوی بود.

پس الله جل جلاله از تمام عیبها و کاستیها، پاک و منزّه است و به کمالات بی پایان و مطلقهی موصوف می باشد. الله جل جلاله یکتا و یگانه است و شریکی ندارد و همسر و فرزندی برنگرفته است.

خدای متعال، مفهوم عبودیت و نیز توحید را در قرآن کریم بیان نموده است.^۳
اما دیدگاه حسن رضی الله عنه دربارهی جهان هستی، برگرفته از این فرموده ی الهی بود که:

۱- الطبقات الكبرى (۱۷۴/۶).

۲- نگا: تیسیر الکریم المنان فی سیرة عثمان بن عفان، ص ۲۵

۳- منهج الرسول فی غرس الروح الجهادیة، صص ۱۰-۱۶.

﴿ قُلْ أَيْنَكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أُنْدَادًا ذَٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۹﴾ وَجَعَلَ فِيهَا رِوْاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ ﴿۱۰﴾ ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿۱۱﴾ فَقَضَيْنَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْصِيحٍ وَحِفْظًا ﴿۱۲﴾ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿۱۳﴾ ﴾

(فصلت: ۹-۱۲)

«بگو: آیا به کسی که زمین را در دو روز آفریده است، ایمان ندارید و برای او همگون‌ها و انبازهایی قرار می‌دهید؟ او (علاوه بر اینکه آفریدگار زمین است) آفریدگار جهانیان نیز می‌باشد. او، در زمین کوه‌های استواری قرار داد و خیرات و برکات زیادی در آن، آفرید و مواد غذایی (مختلف و گوناگون ساکنان) زمین را به اندازه‌ی لازم، مقدر و مشخص کرد. اینها، همه (اعم از آفرینش زمین و ایجاد کوه‌ها) روی هم، در چهار روز کامل به پایان رسید، بدان گونه که نیاز نیازمندان و روزی روزی خواهان را برآورده کند (و هیچ کم و زیادی در آن نباشد). سپس قصد آفرینش آسمان کرد، در حالی که دود (گونه، و به شکل ابرهایی دودمانند) بود، به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید، پدید آید. گفتند: فرمانبردارانه پدیدار گشتیم. آنگاه آن را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رسانید و در هر آسمانی، فرمان لازم‌اش را صادر نمود (و نظام و تدبیر خاصی مقرر فرمود و مخلوقات و موجودات متناسب با آنجا را آفرید)... آسمان نزدیک را با چراغ‌های بزرگی (از ستارگان درخشان) آراستیم و (آن را از آفات و استراق سمع شیاطین) محفوظ داشتیم. این، برنامه‌ریزی و سنجش دقیق و استوار خداوند بسیار توانا و بس آگاه است.»

و اما این دنیا، هرچند به طول انجامد، سرانجام به پایان می‌رسد و کالای آن، هر چقدر هم بزرگ باشد، در حقیقت، ناچیز است. چنانچه خدای متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا

وَأَزَيَّنْتَ وُظْنَ أَهْلِهَا أَهْمَ قَدِيرُونَ عَلَيَّ أَتَنَهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا
فَجَعَلْنَهَا حَصِيدًا كَأَنَّ لَمْ تَغَبَّ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نَفْصِلُ الْأَيْدِ لِقَوْمٍ

يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾ (یونس: ۲۴)

«وضعیت دنیا (از لحاظ زوال و فنا و از میان رفتن نعمتش) همانند آبی است که از آسمان می بارانیم و بر اثر آن، گیاهان زمین که انسانها و حیوانها از آن می خورند، (می رویند و) به هم می آمیزند تا بدانجا که زمین، آراسته و زیبا می گردد و اهل زمین، یقین می کنند که بر زمین تسلط دارند (و حتماً می توانند از ثمرات و محصولات آن بهره مند گردند. در بحبوحه ای این شادی و در گیر و دار این سرسبزی و آراستگی) فرمان ما (مبنی بر ویران شدن آن) در شب یا روز فرا می رسد (و بدین سان با بلاهای گوناگون از قبیل: سرمای سخت، تگرگ شدید، سیل، طوفان و ... آن را نابود می کنیم) و گیاهانش را از ریشه در آورده، از میان می بریم. (به گونه ای که) انگار دیروز در اینجا نبوده و هرگز وجود نداشته) است. ما، آیه های خویش را برای قومی تشریح و تبیین می نماییم که می اندیشند (و می فهمند)».

دیدگاه حسن علیه السلام درباره ی بهشت نیز برگرفته از آیات قرآن سرچشمه می گرفت و این تصور، تمام وجودش را فرا گرفته بود. از این رو کسی که سیرت حسن بن علی علیه السلام را مورد بررسی قرار دهد، به ژرفای فهم وی در زمینه ی روی آوردن به خداوند تعالی و نیز شدت خداترسی اش پی می برد. حسن علیه السلام مفهوم قضا و قدر را نیز از خلال آیات قرآن و آموزه های رسول الله صلی الله علیه و آله فرا گرفته بود. بنابراین مفهوم قضا و قدر، در قلبش، جای گرفته بود؛ آن چنانکه خدای متعال می فرماید:

﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ

الْمُؤْمِنُونَ﴾ (توبه: ۵۱)

«بگو: هرگز چیزی (از خیر و شر) به ما نمی رسد، مگر آنچه خدا، برای ما مقرر کرده باشد؛ او، مولا و یاور و سرپرست ماست و مؤمنان، باید تنها بر خداوند، توکل نمایند».

حسن بن علی علیه السلام از خلال آیات قرآن، به حقیقت درگیری انسان و شیطان، پی برد دریافت که این دشمن، از هر سو به سوی انسان می آید تا او را به انجام معصیت، وسوسه نماید و شهوتها و امیال نفسانی خفته اش را برانگیزد. از این رو حسن علیه السلام همواره با استعانت از خداوند متعال، بر شیطان، چیره گشت.

حسن علیه السلام از خطایی که آدم علیه السلام مرتکب شد، ضرورت توکل همیشگی مسلمان بر خدایش را آموخت و به اهمیت توبه و استغفار در زندگی مؤمن و همچنین ضرورت پرهیز از حسادت و تکبر، پی برد و دریافت که باید به بهترین شکل ممکن با صحابه رضی الله عنهم و مخاطبان خود، سخن بگوید؛ چنانچه خدای متعال می فرماید:

﴿ وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴾ (إسراء: ۵۳)

«به بندگانم بگو: سخنی بگویند که زیباترین و بهترین سخن هاست. چرا که شیطان، (به وسیله‌ی سخنان زشت و ناخوشایند) در میان ایشان، فساد و تباهی می افکند، و بی گمان شیطان، دشمن آشکار انسان، بوده (و هست)».

خدای متعال، حسن بن علی علیه السلام را به وسیله‌ی زیستن با قرآن کریم گرامی داشت و بدین ترتیب حسن علیه السلام با قرآن زیست و اصول و فروعش را از کتاب خدا و رهنمود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگرفت و یکی از امامان هدایت گردید؛ یعنی همان امامانی که راه درست را برای مردم به تصویر می کشند و مردم، به سخنان و اعمال آنان، تمسک می جویند. آری! حسن علیه السلام شخصیتی قرآنی بود و در جرگه‌ی اهل قرآن قرار داشت و به همین سبب نیز سخنانش، برگرفته از قرآن و آیات روح بخش آن بود. چنانچه روایت شده که باری، در روز جمعه، بر فراز منبر سخنرانی کرد و سوره‌ی ابراهیم را تا پایان، تلاوت نمود. امام مسلم رحمه الله از ام هشام بنت حارثه روایت نموده که گوید: «من، سوره‌ی ﴿ ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ﴾ را تنها از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرا گرفتم که وی، آن را در تمام جمعه‌ها هنگام سخنرانی برای مردم، تلاوت می کرد».^۱

ابن ماجه رحمه الله از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روز جمعه، در حالی که ایستاده بود، سوره‌ی ﴿ تَبْرَكَ ﴾ را خواند و ما را با نعمت‌ها و بلاهای الهی، پند داد؛ در آن هنگام ابوالدرداء یا ابوذر به من اشاره می کرد که این سوره، کی نازل شده است؟ چرا که من، تا کنون آن را نشتیده‌ام. ابی رضی الله عنه به او اشاره کرد که ساکت باش.^۲

۱- نگا: صحیح مسلم، شماره‌ی ۸۷۳

۲- روایت ابن ماجه، شماره‌ی ۱۱۱۱ با سند حسن.

امام ابن قیم رحمه الله می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه هایش، خیلی از آیات قرآن استفاده می کرد»^۱.

با اندکی تأمل در سوره ی ابراهیم علیه السلام که حسن علیه السلام آن را بر روی منبر تلاوت نمود، به مهم ترین نکات این سوره پی می بریم:

اثبات اصول عقیده: اعم از: ایمان به الله جل جلاله و پیامبران و رستاخیز و دیدن نتیجه ی اعمال و نیز اقرار به توحید و یگانگی الله و معرفی خدای برحق که آفریننده ی آسمان ها و زمین است و نیز بیان این نکته که هدف از نزول قرآن، بیرون راندن مردم از تاریکی ها به سوی نور است و دعوت همه ی پیامبران در اصول عقیده و عبادت الله جل جلاله و رهایی انسان ها از گمراهی، یکی بوده است.

وعده و وعید: این سوره، به نکوهش کافران و بیم دادن آنان پرداخته و آنان را به عذاب سخت و دردناک تهدید نموده و به مؤمنان، در برابر اعمال نیکشان، وعده ی بهشت داده است. [آیات: ۲۳، ۲، و ۲۸-۳۱]

سخن از ارسال پیامبران: در آیه ی ۴ این سوره، از فرستادن پیامبران به سوی اقوام مختلف با زبان خودشان، سخن به میان آمده تا هر قومی، با درک زبان پیامبرشان، به آسانی بتوانند از رهنمودهای او بهره مند گردند.

زدودن غم و اندوه از دل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: در این سوره، خدای متعال، با بیان آنچه میان اقوام گذشته و پیامبرانشان، روی داده، غم و اندوه را از دل پیامبر صلی الله علیه و آله زدوده و به او تسلی خاطر داده است. [آیات: ۹-۱۸]

بیان داستان پیامبران: داستان پیامبران پیشین را با گفتگوی موسی علیه السلام با قومش و فرا خواندن آنان به سوی خدا آغاز کرد. [آیات: ۵-۸]

دعاهای ابراهیم علیه السلام: در این سوره دعاهای ابراهیم علیه السلام پس از بنای کعبه، بیان می گردد؛ دعاهایی مبنی بر درخواست امنیت و روزی برای اهل مکه و ایجاد گرایش قلبی در دل مردم نسبت به خانه ی خدا و نیز دعای دور ماندن خودش و فرزندانش از پرستش بت ها. همچنین در این دعاها، سپاسگزاری ابراهیم علیه السلام از پروردگارش به خاطر فرزندانی که در پیری به او داده، بیان می شود و ابراهیم علیه السلام از خداوند متعال، توفیق خود و فرزندانش را برای

اقامه‌ی نماز درخواست می‌نماید و برای خود و پدر و مادر خویش و مؤمنان، طلب آمرزش می‌کند. [آیات: ۳۵-۴۱]

بیان یکی از صحنه‌های گفتگوی دوزخیان با یکدیگر در جهان آخرت.

[آیات: ۱۹-۲۳]

بیان مثال: خدای متعال، در این سوره برای سخن خوب و ایمان و نیز برای سخن زشت و گمراهی، مثال می‌زند و کلمه‌ی توحید و ایمان را به درخت خوبی تشبیه می‌کند که ریشه‌ی آن، (در زمین) استوار و شاخه‌هایش در فضاست و بیان می‌کند که سخن بد و شرک و فتنه‌انگیزی و گمراهی، به درخت بدی می‌ماند که از سطح زمین کنده شده است. [آیات: ۲۴-۲۷]

یادآوری صحنه‌های ترسناک قیامت و تهدید ظالمان و ستمگران و بیان انواع

عذاب‌هایشان. [۴۲-۵۰]

بیان حکمت به تأخیر انداختن عذاب تا روز قیامت و سوره‌ی ابراهیم علیه السلام، با این

موضوع به پایان می‌رسد.^۱

این‌ها، مهم‌ترین موضوع‌هایی است که در سوره‌ی ابراهیم علیه السلام آمده و گویا حسن بن علی علیه السلام با تلاوت این سوره در سخنرانی جمعه، به این مسایل و موضوع‌ها پرداخت. گفتنی است: حسن بن علی علیه السلام هنگامی که به بستر می‌رفت، سوره‌ی کهف را تلاوت می‌کرد. سوره‌ی کهف، با بیان این موضوع آغاز می‌گردد که قرآن، از هر گونه کجی و انحراف بدور است و در آن هیچ‌گونه ضد و نقیضی در لفظ و معنا وجود ندارد و برای بیم دادن و مژده دادن آمده است؛ آن‌گاه به بیان این موضوع می‌پردازد که جمال و زیبایی و عجایی که در زمین وجود دارد، به روشنی بر قدرت الله متعال دلالت می‌کند. این سوره، به بیان سه داستان از داستان‌های اعجاب‌انگیز قرآن، یعنی داستان اصحاب کهف، داستان موسی و خضر و نیز داستان ذوالقرنین می‌پردازد. اما داستان اصحاب کهف [آیات: ۹-۲۶]، نمونه‌ای والا و نمادی باشکوه از فدا کردن وطن، خانواده، نزدیکان و دوستان و اموال در راه عقیده‌ی درست و پیروی از هدایت و حقیقت است؛ چنانچه آن جوانان باایمان، برای مصون نگه داشتن دین و ایمانشان، از گرفت قهرآمیز پادشاه بت‌پرست و ستم‌پیشه، گریختند و به

غاری در کوه پناه بردند. خدای متعال، آنان را به مدت سیصد و نه سال قمری، میراند و سپس آنها را برانگیخت تا دلیل روشن و نمایانی بر قدرت الهی در برانگیختن بندگان باشند. خدای متعال، در ادامه، رسول خدا صلی الله علیه و آله را به فروتنی و هم‌نشینی با فقیران مؤمن، دستور داد و آن حضرت صلی الله علیه و آله را از روی گردانی از فقیران مؤمن، به قصد هم‌نشینی با ثروتمندان برای فرا خواندن آنان به سوی دین، منع نمود و فرمود:

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ﴾ (کهف: ۲۸)

«با کسانی باش که صبحگاهان و شامگاهان، خدای خود را می‌پرستند و به فریاد می‌خوانند.»

در ادامه، خدای متعال، پس از بیان و اظهار حق، کافران را تهدید نموده و عذاب دردناکی را که در آخرت، برای آنان، آماده کرده، یادآوری نموده و بلافاصله از بهشت برینی یاد کرده که برای مؤمنان نیکوکار آماده ساخته است. [آیات: ۳۰-۳۱]

اما داستان موسی علیه السلام و خضر که در آیات ۶۰-۷۸ آمده، نمونه‌ی خوبی برای علما در زمینه‌ی فروتنی و تواضع در اثنای کسب علم می‌باشد و بیانگر این است که چه بسا امکان دارد یک بنده‌ی صالح و نیکوکار، در مسایل فرعی از آن‌چنان علم و دانشی برخوردار باشد که یک پیغمبر، از آن دانش بی‌اطلاع باشد؛ چنانکه داستان سوراخ کردن کشتی و ماجرای کشتن پسرپچه و نیز داستان تعمیر و بازسازی دیوار، بر این موضوع دلالت دارند. داستان ذوالقرنین که در آیات ۸۳-۹۹ آمده، پند و آموزه‌ای برای تمام حاکمان و زمام‌داران امور مردم است. چراکه این پادشاه، بر جهان چیره گشت و با وجود آن‌همه قدرت و قلمرو حکمرانی، سد بزرگی ایجاد کرد که این امر، بیانگر تقوا، دادگری و شایستگی اوست. در این سوره، سه نمونه و مثال واقعی و باشکوه مطرح شده که نشان می‌دهد اظهار حق و غلبه‌ی حقیقت، منوط به قدرت و ثروت نیست؛ بلکه مرتبط با ایمان است. نخستین نمونه‌اش، داستان صاحبان دو باغی است که در آیات ۳۲-۴۴ بیان می‌شود تا ثروتمندی که به مال و ثروتش، فریفته و مغرور گشته، با مؤمنی که به ایمانش می‌بالد، مقایسه گردد و بدین سان، وضعیت فقیران مؤمن و ثروتمندان کافر، بیان شود. دومین نمونه‌ای که ذکر شده، مثال زندگانی نبی است که در آیات ۴۵-۴۶ بیان شده تا هشدار برای مردم باشد که سرانجام دنیا، زوال و نابودی است. به دنبال این موضوع، برخی از صحنه‌های هراس‌انگیز و وحشتناک رستاخیز را به تصویر کشیده که از آن جمله می‌توان به حرکت کوه‌ها و حشر مردم در یک میدان و

غافل گیر شدن آنان با نامه‌های اعمالشان اشاره کرد. [آیات: ۴۷-۴۹] سومین نمونه‌ای که ذکر شده، داستان ابلیس و انکار او از سجده کردن برای آدم عَلَيْهِ السَّلَام است تا تکبر و غرور، با بندگی الله عَلَّام و تواضع و فروتنی، مقایسه گردد و نتایج هر یک نمایان شود؛ بدین ترتیب که نتیجه‌ی غرور شیطان، رانده شدن و محرومیت و نیز برحذر داشتن مردم از شروی بود و ره آورد بندگی خدا و تواضع، رضایت و خشنودی خداوند. در ادامه، این موضوع بیان شده که در قرآن، انواع مثال‌ها، به شیوه‌های گوناگون بیان شده تا مایه‌ی پند و عبرت مردم باشد و وظیفه‌ی پیامبران در زمینه‌ی بشارت دادن و بیم دادن و نیز برحذر داشتن از پشت کردن به آیات و نشانه‌های الهی، بیان گردد. [آیات: ۵۴-۵۷]. این سوره، با بیان سه موضوع ذیل به پایان می‌رسد:

۱. اعمال کافران و نتایج آن، در آخرت نابود می‌شود و هدر می‌رود. [آیات: ۱۰۰-۱۰۶]

[۱۰۶]

۲. دادن مژده‌ی برخوردار شدن از نعمت‌های جاویدان و همیشگی به مؤمنانی که

کارهای شایسته انجام می‌دهند. [آیات: ۱۰۷-۱۰۸]

۳. علم خداوند، حد و حدودی ندارد و بی‌نهایت است.^۱ [آیات: ۱۰۹-۱۱۰]

خداوند متعال، پس از بیان کمال کلامش، پیامبرش محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مخاطب قرار

می‌دهد و سوره‌ی کهف را با این آیه به پایان می‌رساند که:

﴿ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ

يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ۖ﴾

«ای پیغمبر! بگو: من، فقط انسانی همچون شما هستم (و امتیاز من، این است که) به من

وحی می‌شود که معبود شما، یکی است و بس. پس هر کس که خواهان دیدار خدای

خویش است، پس باید عمل نیک انجام دهد و هیچ چیزی را با خدایش انباز نکند.»

گویا خداوند متعال، در این آیه به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور می‌دهد که بگو: من، فقط

انسانی همچون شما هستم و بس؛ نه آنکه مرا فرشته بپندارید یا گمان کنید که من، از صفت

الوهیت برخوردارم. من، فقط علمی دارم که خدایم، به من داده است و بس، و امتیازی که بر

شما دارم، این است که به من وحی می‌شود هیچ خدای برحق‌تری جز الله یکتا و یگانه نیست و

۱- نگا: التفسیر المنیر (۱۶/۱۹۷-۱۹۹).

در الوهیتش، هیچ شریکی ندارد. بنابراین معبودتان که باید او را پرستش کنید، فقط و فقط همان معبود برحق و یگانه است. از این رو هر آن کس که به دیدار پروردگارش ایمان بیاورد و خواهان پاداش بی کران الهی باشد، باید به وسیله‌ی اعمال نیک و شایسته، به او نزدیکی جوید و عبادتش را برای او خالص گرداند و به هیچ عنوان در عبادت الله، شرک نرزد؛ فرقی نمی‌کند که شرک ظاهری و نمایانی همچون پرستش بت‌ها و به فریاد خواندن غیر خدا باشد یا نذر برای مخلوقات یا اعتقاد به اینکه مخلوق، می‌تواند فایده برساند و یا آنچه را که تنها در توان و قدرت خداست، تغییر دهد یا شرکی پوشیده و نهان، همانند انجام عملی از روی ریا و یا با هدف کسب نام و شهرت.^۱ گفتنی است: ریا و خودنمایی، شرک اصغر است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (إِنْ أَخَوْفَ مَا أَخَافَ عَلَيْكُمْ الشَّرْكَ الْأَصْغَرَ) یعنی: «بیشترین چیزی که (از بابت آن) بر شما می‌ترسم، شرک اصغر است». گفتند: «ای رسول خدا! شرک اصغر چیست؟» فرمود: (الریاء؛ يقول الله يوم القيامة إذا جزی الناس بأعمالهم: إذهبوا إلی الذین کنتم تراؤون فی الدنيا، فانظروا هل تجدون عندهم جزاء)^۲ یعنی: «ریا؛ خدای متعال، روز قیامت، هنگامی که جزای اعمال بندگانش را می‌دهد، می‌فرماید: نزد کسانی بروید که در دنیا برای آنان خودنمایی می‌کردید و ریا می‌نمودید؛ آنگاه بنگرید که آیا نزد آنان هیچ پاداشی می‌یابید؟»

در آخرین آیه‌ی سوره‌ی کهف، دو شرط اساسی برای پذیرش اعمال بیان شده است:

۱. پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ آنجا که خدای متعال، می‌فرماید:

﴿فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾

«باید کار شایسته انجام دهد.»

۲. اخلاص نیت برای خدای متعال؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾

«و کسی را در پرستش پروردگارش، شریک نسازد.»

حسن بن علی علیه السلام، این آیات روح‌بخش را هر روز تلاوت می‌کرد و در مفاهیم والای موجود در آن، می‌اندیشید. از این رو این آیات، تأثیر فراوانی در وجود و زندگانی وی نهاد

۱- التفسیر المنیر (۴۳/۱۶).

۲- مسند احمد ۴۲۸/۰۵-۴۲۹، با سند حسن.

بود. حسن علیه السلام توجه ویژه‌ای به سیرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز داشت. اسماعیل بن محمد بن سعد بن ابی وقاص می‌گوید: «پدرمان، جنگ‌ها و غزوه‌های رسول الله صلی الله علیه و آله را به ما آموزش می‌داد و آنها را برای ما برمی‌شمرد و می‌گفت: اینها، شرف و نیکی بجای مانده‌ی پدرانمان می‌باشد؛ از این رو یاد آن را از بین نبرید»^۱.

علی بن حسن می‌گوید: «ما، غزوات رسول الله صلی الله علیه و آله را آن گونه می‌آموختیم که سوره‌های قرآن را می‌آموختیم». درباره‌ی میزان علم و دانش حسن علیه السلام در زمینه‌ی سنت نبوی، یادآوری این نکته ضروری است که پدر بزرگوارش، امیر مؤمنان، علی علیه السلام، بیش از سایر خلفای راشدین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، حدیث روایت کرده است؛ البته دلیلش، به هر یک از موارد ذیل برمی‌گردد: علی علیه السلام پس از سایر خلفا علیهم السلام وفات نمود و راویان زیادی، از طریق او، حدیث روایت کردند و آن دسته از دانش پژوهان تابعی که به کثرت، سؤال می‌نمودند، در سرزمین‌های مختلف، پراکنده شدند و همچنین اتفاقاتی رخ داد که به مقتضای آنها، برای تبیین و ابلاغ حکم شرعی، روایت احادیث، رواج بیشتری یافت و بدین سان حسن علیه السلام بخش عظیمی از سنت نبوی را از پدرش آموخت؛ البته از آنجا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وفات نمود و حسن علیه السلام در آن دوران، سن و سال چندانی نداشت، از این رو احادیث و مسایلی را از آن حضرت صلی الله علیه و آله به خاطر داشت که آنها را یاد می‌کرد و به رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت می‌داد. چنانچه پیشتر بدین موضوع پرداخته‌ام.^۲

حسن علیه السلام فرزندانش را به کسب علم و دانش، تشویق می‌نمود؛ چنانچه پسر و برادرزاده‌اش را فرا خواند و فرمود: «ای پسر و ای برادرزاده‌ام! شما، اینک کوچکان قوم و طایفه هستید و روزی بزرگان قوم خواهید شد؛ از این رو به فراگیری علم و دانش همت گمارید و هر کس از شما که نتوانست آن را روایت نماید یا به خاطر بسپارد، آن را به نگارش درآورد و در خانه‌اش بگذارد».^۳

حسن علیه السلام، سخنران زبان‌آوری بود. باری امیر مؤمنان، علی علیه السلام به حسن علیه السلام فرمود: «ای حسن! برخیز و برای مردم سخنرانی کن». گفت: «چنانچه هنگام سخنرانی، شما را ببینم، مرا هول و هراس برمی‌دارد (و دست و پایم را گم می‌کنم)». از این رو علی علیه السلام به گونه‌ای خود را

۱- البدایة و النهایة (۲/۲۴۲).

۲- نگا: السیرة النبویة، از مؤلف همین کتاب، (۶/۱).

۳- الطبقات (۱/۲۹۲)؛ با سند حسن؛ به تحقیق: سلمی

از دید حسن علیه السلام پنهان نمود که صدای حسن علیه السلام را می شنید، اما حسن علیه السلام او را نمی دید. حسن علیه السلام برخاست و پس از حمد و ثنای الهی، سخنرانی کرد^۱ و آن گاه از منبر پایین آمد. علی علیه السلام این آیه را تلاوت نمود:

﴿ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (آل عمران: ۳۴)

«آنان، فرزندانی هستند که برخی، از برخی دیگرند و خداوند، شنوا و داناست.»

حسن علیه السلام از پدر بزرگش، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز از پدرش علی علیه السلام، سخنوری و شیوایی سخن و رسایی کلام و قدرت بیان را به ارث برده بود.

باری امیر مؤمنان، علی علیه السلام از پسرش حسن علیه السلام پرسید: «میان ایمان و یقین، چقدر فاصله وجود دارد؟» پاسخ داد: «چهار انگشت». علی علیه السلام فرمود: «چگونه؟» گفت: «ایمان، عبارتست از آنچه گوش هایت شنیده و قلبت، تصدیق نموده؛ و یقین، عبارتست از آنچه چشمانت، دیده و قلبت، آن را بدون هیچ شک و تردیدی، پذیرفته است و فاصله‌ی چشم و گوش با هم، فقط چهار انگشت می باشد.»^۲

حسن علیه السلام فرموده است: «نیک سؤال کردن، نیمی از علم و دانش است.»^۳

از حسن علیه السلام درباره‌ی سکوت پرسیدند؛ پاسخ داد: «سکوت، پوشش چشم و زیور آبروست؛ و کسی که سکوت می کند، هم خودش، راحت و آسوده است و هم دوست و هم نشینش.»^۴

یکی از نشانه های علم و دانش حسن علیه السلام، این است که وی، به فراگیری زبان عربی سفارش می کرد^۵ و تأکید آن بزرگوار برای آموختن زبان عربی، در واقع، تأکیدی بر ضرورت تطبیق و بکارگیری اصول و قواعد علمی در زمینه‌ی قرائت و بویژه قرائت آیات قرآن است. چراکه زبان عربی، زبانی است که خداوند متعال، قرآن را بدین زبان نازل نموده و رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز با این زبان، دستورات و رهنمودهای حیات بخش اسلام و از جمله، سنت مطهرش را ابلاغ نموده و کتاب های دینی و علوم پایه و... به زبان عربی، تألیف شده

۱- الطبقات (۲۷۶/۱)؛ سندش، ضعیف است.

۲- التبيين في أنساب القرشيين، ص ۱۲۷.

۳- نور الأبصار، از شبلنجی، ص ۱۲۲.

۴- من أفعال الصحابة، ص ۶۷.

۵- مفتاح السعادة، احمد مصطفی (۸۲/۲)

است. از این رو هر نوآوز و دین‌پژوهی، باید این زبان را فرا بگیرد و گرنه به شناخت درستی از دین نخواهد رسید و دانش دینی وی، ناقص خواهد بود. زبان عربی، علاوه بر امتیازات مذکور، زبانی ممتاز در زمینه‌ی فصاحت و بلاغت و رسایی کلام است و از زیبایی، شیوایی و شیرینی ویژه‌ای برخوردار می‌باشد.^۱

از آنجا که حسن بن علی علیه السلام تسلط کاملی بر زبان و ادبیات عرب داشت، یکی از سخنورترین افراد عرب به‌شمار می‌رفت. چنانچه عمرو بن العلاء گفته است: «هیچ کسی فصیح‌تر و زیاده‌آوردتر از حسن بن علی علیه السلام ندیده‌ام».^۲

حسن علیه السلام دانش آموزان و شاگردان نیک و نمونه‌ای داشت؛ از جمله: فرزندش حسن، مسیب بن نجبه، سوید بن غفله، علاء بن عبدالرحمن، شعبی، هبیره بن یریم، اصبع بن نباته، جابر بن خالد، ابوالحوراء، عیسی بن مأمون بن زراره (و گفته شده: ابن‌المأموم)، ابویحیی عمیر بن سعید نخعی، ابومریم قیس ثقفی، طحرب عجلی، اسحاق بن یسار (پدر محمد بن اسحاق)، سفیان بن لیل و عمر بن قیس کوفی.^۳

فراوانی دانش حسن علیه السلام و ظرافت فهم و آگاهی وی در زمینه‌ی شناخت نیک و بد و نیز شناخت عمیقش نسبت به اهداف و مقاصد شریعت، آنجا نمایان می‌گردد که وحدت و یک‌پارچگی امت و نیز حفاظت جان مسلمانان را بر مصالح شخصی خویش ترجیح می‌دهد و زمام امور مسلمانان را به معاویه رضی الله عنه می‌سپارد.

عبادت‌گزاری حسن علیه السلام

حسن بن علی علیه السلام از آن دست افرادی بود که نهایت توان و تلاش خود را در عبادت و بندگی الله تعالی به کار می‌گیرند؛ وی، در طول زندگی‌اش، با مفهوم فراگیر عبادت زیست و با شیر حیات‌بخش عبادت، پرورش یافت و از سرچشمه‌ی گوهر بار نبوت، سیراب گشت و به دست زهرای محمد صلی الله علیه و آله، تربیت شد؛ همان بانوی بزرگواری که نزد پیغمبر رحمت صلی الله علیه و آله رفت تا از او خادمی درخواست نماید و نتیجه‌ی درخواستش، رهنمودی گردید که به مراتب، از هر خادم و خدمت‌گزاری بهتر بود؛ چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای رسیدگی به درخواست

۱- نصیحة الملوك، ص ۳۵۰ از ماوردی.

۲- الكامل فی التاريخ (۱۳۲/۴)

۳- تاریخ دمشق (۵/۱۴)

دخترش، به خانه‌ی وی رفت و دختر و دامادش را که در بستر بودند، به گفتن سبحان‌الله، الحمد لله، لا إله إلا الله و الله اکبر، رهنمون گشت. بدین ترتیب حسن علیه السلام در خانه‌ی بزرگ شد که به زیور زهد و عبادت، تقوا و خداترسی و صبر و شکیبایی، آراسته بود؛ بگونه‌ای که این ارزش‌ها و زیرساخت‌های پرورشی و عبادی، وجود آن بزرگوار را فرا گرفته و او را زبان‌زد و نمونه‌ای مثال‌زدنی برای هر مسلمانی کرده بود؛ چنانچه هم‌عصرانش، اعم از صحابه علیهم السلام و سایر نیکان آن دوران، به این ویژگی وی، گواهی داده‌اند.

آری! حسن علیه السلام، عبادت‌گزاری بود که خداوند متعال را با شناخت و معرفت، عبادت می‌نمود و با یقین و باوری راستین، به سوی خدا روی آورده و به دنیا پشت کرده بود. به همین سبب نیز هر گاه وضو می‌گرفت، رنگ چهره‌اش، دگرگون می‌شد؛ و چون علتش را از او جویا شدند، فرمود: «سزاوار است رنگ چهره‌ی کسی که می‌خواهد در آستان خداوند صاحب عرش، به عبادت بایستد، تغییر نماید».^۱

ابن سعد، این سخن را آورده که: «هیچ کسی ترس‌اتر از حسن بن علی و عمر بن عبدالعزیز سراغ ندارم؛ آنان، چنان ترسا بودند که گویا آتش جهنم، تنها برای آنها آفریده شده است».^۲

هرچقدر که بنده، به مولای خویش نزدیک می‌شود و شناخت و معرفتش، نسبت به اسماء و صفات پروردگارش افزایش می‌یابد و هرچقدر که بیشتر به صفات کمال خداوند، پی می‌برد، به همان نسبت، هیبت و عظمت و ترس از خداوند، در او بیشتر می‌گردد. خدای متعال، روزگار را در میان مردم، دست به دست می‌گرداند؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿ قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ

وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۶﴾

(آل عمران: ۲۶)

«بگو: پروردگارا! ای مالک‌الملک! تو، هر آن کس را که بخواهی، حکومت و دارایی می‌بخشی و از هر کس که بخواهی، حکومت و دارایی را می‌گیری و هر کس را که

۱- وفيات الأعيان (۶۹/۲)

۲- نگا: الطبقات الكبرى (۳۹۸/۵)

بخواهی، قدرت و عزت می‌دهی و هر کس را بخواهی، خوار و زبون می‌گردانی؛ خوبی، در دست توست و بی‌گمان تو، بر هر چیزی توانایی».

بدین سان واضح گردید که خدای متعال، حکومت‌ها را دگرگون می‌کند؛ چنانکه حکومتی را سرنگون می‌نماید و حکومت دیگری را جایگزینش می‌کند. عده‌ای از فرشتگان خداوند، با گزارش کار بندگانش، به سوی او بالا می‌روند و عده‌ای هم از نزد او نازل می‌شوند؛ و او امر الهی، به نوبت و به دنبال آیات و نشانه‌هایش، نازل می‌گردد و مطابق خواست و اراده‌اش نافذ می‌شود؛ از این رو هر آنچه خدا بخواهد، در همان لحظه‌ای که مشیتش، بدان تعلق گرفته و به همان شکلی که خواست الهی بوده، بدون هیچ کم و کاست یا زیادت و یا تقدیم و تأخیری، صورت می‌گیرد؛ و امر و فرمان و قدرت و اراده‌اش، در آسمان‌ها و زمین و در موجودات خشکی و دریا، و نیز در آنچه که در فضا و در سایر اجزا و ذرات جهان هستی است، نافذ می‌باشد و خدای متعال، همه‌ی اینها را هرگونه که بخواهد، اداره می‌کند و هر رخدادی که خواست و اراده‌ی او باشد، در جهان هستی، روی می‌دهد.^۱

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يُدِيرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ

مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ (سجده: ۵)

«خداوند، (تمام جهان هستی) از آسمان گرفته تا زمین را زیر پوشش تدبیر خود قرار داده است؛ سپس تدبیر امور، در روزی که اندازه‌ی آن، هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمارید، به سوی او باز می‌گردد».

آری! خدای متعال، امور جهان هستی را زیر نظر دارد و هیچ ذره‌ای، نه در آسمان‌ها و نه در زمین، نه در اعماق دریاها و نه در زیر لایه‌های کوه‌ها و کوهسارها، از او پنهان نمی‌ماند.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ

وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا

يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ (انعام: ۵۹)

«گنجینه‌های غیب و کلید آنها، در دست خداست و کسی جز او، از آن آگاه نیست. و خداوند، از آنچه در خشکی و دریاست، آگاه می‌باشد. و هیچ برگ‌گی فرو نمی‌افتد، مگر اینکه از آن، باخبر است و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین، و هیچ تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر اینکه (خداوند، از آن آگاه است و) در لوح محفوظ، ثبت و ضبط می‌باشد».

احساس عظمت و جلال الله جل جلاله و شناخت اسماء و صفاتش، باعث پیدایش و افزایش خوف و خشیت بنده از این خدای بزرگ و عظیم می‌گردد که همه چیز، برای او کرنش می‌کند:^۱

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَّلُهُمْ بِالْعُدُوِّ

وَالْأَصَالِ  (رعد: ۱۵)

«آنچه در آسمان‌ها و زمین است، خواه ناخواه، برای خدا کرنش می‌کند. همچنین سایه‌های آنها، بامدادان و شامگاهان در مقابلش به سجده می‌افتند».

حسن بن علی علیه السلام پس از ادای نماز صبح در مسجدالنبی، در محل نمازش می‌نشست و تا بالا آمدن خورشید، به ذکر خدای متعال می‌پرداخت و عده‌ای از بزرگان و سایر نمازگزاران نیز همراه او می‌نشستند و پیرامون مسایل دینی سخن می‌گفتند. آن‌گاه حسن علیه السلام برمی‌خواست و نزد مادران مؤمنان یعنی همسران رسول الله صلی الله علیه و آله می‌رفت و به آنان سلام می‌کرد. و گاهی هدیه‌ای از مادران مؤمنان دریافت می‌نمود و سپس به منزلش باز می‌گشت.^۲

کسانی که پس از ادای نماز، سر جایشان می‌نشینند، از آن دست افراد سعادت‌مند و خوشبختی هستند که فرشتگان، بر آنها درود می‌فرستند؛ چنانچه امام احمد از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (الملائكة تُصَلِّي عَلَي أَحَدِكُمْ مَا دَامَ فِي مَصَلَاةِ الَّذِي صَلَّى فِيهِ، مَا لَمْ يَحْدُثْ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ، اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ،^۳ و إن جلس ينتظر الصلاة صلت عليه الملائكة و صلاتهم عليه: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ، اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ)^۴ یعنی: «فرشتگان برای آن شخصی از شما که همچنان در محل نمازش می‌باشد، تا آن زمان که وضویش باطل نشده،

۱- مرجع پیشین، ص ۷۶

۲- البداية و النهاية (۱۹۳/۱۱)

۳- مسند احمد، شماره‌ی ۸۱۰۶؛ شیخ احمد شاکر، این حدیث را صحیح دانسته است.

۴- مسند احمد، شماره‌ی ۱۲۱۸؛ شیخ احمد شاکر، این حدیث را حسن دانسته است.

دعا می‌کنند و (می‌گویند) بارخدایا! او را بیامرز؛ بارخدایا! بر او رحم نما و اگر به انتظار نماز، در جایش بنشیند، فرشتگان، برایش دعا می‌کنند و دعایشان برای او این است (که می‌گویند): بارخدایا! او را بیامرز؛ بارخدایا! بر او رحم نما».

همچنین امام احمد رحمه الله از عطاء بن سائب روایت نموده که گفته است: نزد ابوعبدالرحمن سلمی رفتم و او، نماز صبح را ادا کرده و همچنان در محل نمازش نشسته بود؛ وی، در حال احتضار بود. به او گفتم: ای کاش به بستر می‌رفتی که بهتر و نرم‌تر است. گفت: از علی رضی الله عنه شنیدم که گفت: از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: (مَنْ صَلَّى الْفَجْرَ ثُمَّ جَلَسَ فِي مَصَلَاةٍ صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ، وَ صَلَاتِهِمْ عَلَيْهِ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ، اللَّهُمَّ اَرْحَمْهُ وَ مَنْ يَنْتَظِرُ الصَّلَاةَ صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ صَلَاتِهِمْ عَلَيْهِ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ، اللَّهُمَّ اَرْحَمْهُ) یعنی: «کسی که نماز صبح را به جای آورد و در محل نمازش بنشیند، فرشتگان بر او درود می‌فرستند (و برایش دعا می‌کنند و می‌گویند) بارخدایا! او را بیامرز؛ بارخدایا! بر او رحم نما. و کسی که انتظار نماز را می‌کشد، فرشتگان بر او درود می‌فرستند (و برایش دعا می‌کنند و می‌گویند) بارخدایا! او را بیامرز؛ بارخدایا! بر او رحم نما».

باری از شیخ عبدالعزیز بن عبدالله رحمه الله پرسیدند: آیا کسی که در خانه‌اش نماز صبح را ادا کند و سپس تا طلوع خورشید، به تلاوت قرآن پردازد و آن‌گاه دو رکعت نماز اشراق به جای آورد، از اجر و پاداشی همچون پاداش کسی که در مسجد نشسته، بهره‌مند می‌گردد؟ شیخ عبدالعزیز رحمه الله پاسخ داد: در انجام این عمل، خیر فراوان و پاداش بزرگی وجود دارد؛ اما ظاهر احادیث وارد شده در این موضوع، بیانگر این است که این پاداش به کسی تعلق می‌گیرد که در مسجد، در محل نمازش می‌نشیند. البته اگر کسی به خاطر عذری همچون بیماری یا ترس، نماز صبح را در خانه‌اش به جای آورد و آن‌گاه تا طلوع خورشید به ذکر خدای متعال یا تلاوت قرآن پردازد و سپس دو رکعت نماز بگذارد، با وجودی که این عمل را در خانه‌اش انجام داده، باز هم به خاطر عذری که داشته، از اجر و پاداش وارد شده در زمینه‌ی انجام این اعمال در مسجد، بهره‌مند می‌شود. گفتنی است: این پاداش، به زنی که در خانه‌اش پس از ادای نماز صبح، به ذکر خدا یا تلاوت قرآن می‌پردازد نیز تعلق می‌گیرد.^۲

۱- مسند احمد (۳۰۵/۲)؛ احمد شاکر، اسناد این روایت را حسن دانسته است.

۲- نگا: مجموعه فتاوی و مقالات متنوعه، ابن‌باز (۴۰۳/۱۱)

ابن قیم رحمه الله، درباره‌ی اهمیت ذکر خدای متعال، در بامداد، می‌گوید: «خوابیدن در حد فاصل نماز صبح و طلوع خورشید، مکروه است. چرا که این وقت، زمان ارزشمندی است که می‌توان از آن بیشترین بهره را برد و برای رهروان راه تزکیه و خودسازی نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد؛ چنانچه اگر تمام شب را به قیام و عبادت گذرانده باشند، باز هم این فرصت را از دست نمی‌دهند و پس از نماز صبح، تا طلوع خورشید، به ذکر خدا می‌پردازند. این وقت، ابتدای روز و هنگام نزول روزی و برکت و حصول بهره و قسمت می‌باشد و زمانی است که تمام روز بر اساس آن شکل می‌گیرد؛ از این رو تنها می‌توان هنگام اضطراب و از روی ناچاری در این زمان خوابید».^۱ به خاطر ارزش این وقت و نیز اهمیت وافر آن در سیر و سلوک به سوی الله جل جلاله است که در بسیاری از روایات، به زنده نگه داشتن این وقت با ذکر و یاد خداوند، تشویق و ترغیب شده است. انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (مَنْ صَلَّى الْفَجْرَ فِي جَمَاعَةٍ ثُمَّ قَعَدَ يَذْكُرُ اللَّهَ تَعَالَى حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ؛ ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ، كَانَتْ كَأَجْرِ حِجَّةٍ وَعُمْرَةٍ، تَامَةً تَامَةً) یعنی: «کسی که نماز صبح را با جماعت به جا آورد و سپس بنشیند و تا طلوع خورشید، خدای را ذکر کند و آن گاه، دو رکعت نماز بگذارد، پاداش کامل یک حج و عمره را می‌برد». رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای تأکید بر پاداش کامل حج و عمره، سه بار، واژه‌ی تامة را تکرار نمود.

ابن رجب می‌گوید: «از آنجا که حج، یکی از برترین اعمال نیک می‌باشد و انسان مسلمان، علاقه‌ی وافری به انجام این عمل دارد و خدای متعال، آن چنان علاقه‌ای در دل مسلمان نسبت به این خانه‌ی بزرگ، قرار داده که همواره در حسرت دیدنش، آه سر می‌دهد و دلش به سوی آن پر می‌کشد، و نیز از آن جهت که بسیاری از مردم، نمی‌توانند (هر سال و حتی یک بار) به مکه بروند و به انجام مناسک حج، پردازند، خدای متعال، اعمالی را برای بندگانش مشروع نموده که با انجام آن می‌توانند به اجر و پاداشی معادل اجر و پاداش حج دست یابند...».^۳

استاد بنا می‌گوید: «ای برادر گرامی! هر روز، لحظه‌ای در صبح، و لحظه‌ای در شامگاه و لحظه‌ای در سحرگاه، پیش روی توست که می‌توانی در تمام این لحظات با روح پاکت به

۱- تهذیب مدارج السالکین، ص ۲۴۸

۲- سنن ترمذی، شماره (۵۸۶)؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است.

۳- نگا: لطائف المعارف، ص ۳۵۱؛ البدر فی الحث علی صلاة الفجر، ص ۸۶، نوشته‌ی دکتر عماد علی.

ملاً اعلی و جهان برین عروج کنی و به خیر و نیکی دنیا و آخرت، دست یابی؛ آری! پیش رویت، موسمی چند برای طاعت و روزهایی برای عبادت و شب‌هایی برای انجام اعمال نیکی وجود دارد که قرآن کریم و پیغمبر بزرگوار ﷺ، تو را بدان رهنمون شده‌اند. پس مشتاق آن باش که در این لحظات، از ذاکران و اهل طاعت باشی، نه از غافلان و اهل نسیان و فراموشی. این فرصت را عنیتم بدان که وقت، همچون شمشیر است^۱؛ و درنگ کردن و امروز و فردا نمودن را رها کن که هیچ ضرری بزرگ‌تر از درنگ کردن نیست^۲.

حسن ﷺ هنگام طلوع خورشید می‌گفت: (سمع سامع بحمد الله الأعظم لا شریک له، له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدير؛ سمع سامع بحمد الله الأمجد لا شریک له، له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدير)^۳

حسن بن علی ﷺ بر اذکار، اوراد و دعاهایی که از رسول الله ﷺ به ثبوت رسیده، پایبندی می‌کرد و مردم را به ادای نماز در مساجد تشویق می‌نمود و می‌گفت: کسی که به رفتن به مسجد، عادت کند، خدای متعال، به او یکی از این ویژگی‌ها را ارزانی می‌دارد: محبتی سودمند و مهری پوشیده نسبت به او، یا علمی طرفه و برگزیده، یا سخنی که به سوی هدایت رهنمون می‌گردد، یا گناهان را از ترس و یا شرم و حیا، ترک می‌کند^۴.

حسن ﷺ شب‌ها را به قیام و عبادت الله ﷻ سپری می‌کرد. وی، ابتدای شب را به عبادت می‌پرداخت و برادرش حسین ﷺ بخش پایانی شب، بر می‌خواست و عبادت می‌نمود^۵.

نماز شب و راز و نیاز شبانه با خدای متعال، یکی از مهم‌ترین عواملی است که باعث بیداری و تقویت ایمان می‌گردد و نیکان و بندگان شایسته‌ی خدا، قیام شب را تجربه نموده و دریافته‌اند که عبادت و مناجات شبانه، تأثیر بسزایی در احیای دل‌ها دارد. ابن‌الحاج در المدخل می‌گوید: قیام شب، فواید زیادی دارد؛ از جمله اینکه قیام شب، گناهان را چنان از بین می‌برد که باد تند، برگ خشک درختان را فرو می‌اندازد؛ نماز و راز و نیاز شبانگاهی، قلب را نورانی می‌گرداند و فرشتگان آسمان، مکانی را که مؤمن شب‌گذار در آن به عبادت

۱- یعنی همچنانکه شمشیر، زود می‌برد، وقت نیز به سرعت می‌گذرد. (مترجم)

۲- الرقائق، ص ۱۸؛ به نقل از مجلة الدعوی، شماره ۴، سال ۱۹۵۱؛ الإیمان أولاً...، ص ۲۴۸.

۳- الطبقات (۲۹۱/۱)، تحقیق: سلمی، با سند صحیح.

۴- عیون الأخبار (۵/۳)؛ الحسن بن علی، ص ۲۷.

۵- الزهد از ابن‌حنبل، ص ۱۷۱؛ رهبان اللیل از عفانی (۴۰۳/۱)

می‌پردازد، همچون ستارگان تابان برای زمینیان، درخشان می‌بینند و برکات و انوار قیام شب با بوی خوش و عطر آگین قیام شب، به مؤمن شب‌زنده‌دار باز می‌گردد و آن‌چنان ارمغانی با خود دارد که در وصف نمی‌گنجد و قابل توصیف نیست.

قیام شب، شرافت مؤمن است؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (شرف المؤمن صلاته باللیل و عزه استغناؤه عما فی أید الناس)^۱ یعنی: «شرافت مؤمن، به نماز شبانگاهی اوست و عزتش، در بی‌نیازی وی از آنچه که در دست مردم است».

هر چه ادعای محبت بیشتر باشد، به همان نسبت باید دلیلی بر صداقت این ادعا وجود داشته باشد؛ و لحظات و ساعات ارزشمند شب، می‌تواند دلیل صداقت کسانی باشد که ادعای محبت الله صلی الله علیه و آله را می‌کنند. زیرا هر کس، ادعایی می‌کند، باید دلیل بیاورد. شب‌زنده‌داران، ارجمندترین مردمان هستند و کسانی چون ما که شب‌هایشان را در خواب و غفلت سپری می‌کنند، نام و یاد چندانی ندارند و از مقام و منزلت والایی برخوردار نیستند؛ بلکه شب‌های غفلتشان، شرافت و آبرویی برایشان نگذاشته است.^۲

با مطالعه و بررسی سیرت حسن بن علی علیه السلام به اهمیت قیام شب پی می‌بریم؛ آری! در شب است که می‌توانیم نهال اخلاص و راستی را در سرزمین قلب، بکاریم و درخت خیر و نیکی را بارور کنیم. بدون تردید بارور شدن درخت خیر و نیکی در بوستان قلب مؤمن، رابطه‌ی مستقیمی با میزان رسیدگی وی به نهال ایمان و اخلاص دارد و هر چقدر که مساحت بوستان خیر و ایمان افزون گردد، به همان نسبت ثمراتش، افزایش می‌یابد و انواع و اقسام نیکی‌ها، از هر سو به سوی مؤمن سرازیر می‌گردد. الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا﴾ (انفال: ۷۰)

«اگر خداوند، در دل‌هایتان خیری (همچون ایمان و اخلاص) بیابد (و از قوت ایمان و صدق در اسلام برخوردار باشید)، بهتر از آنچه از شما گرفته شده، به شما عطا می‌کند».

قیام شب، یکی از مهم‌ترین جلوه‌های سپاس‌گزاری است که حسن بن علی علیه السلام توجه ویژه‌ای به آن داشت تا بدین‌سان شکر و سپاس خداوند تعالی را به خاطر نعمت‌های بی‌شمارش به‌جای آورد. گفتنی است: شکر، یکی از اعمال نیک است و بنده‌ی سپاس‌گزار، بنده‌ای

۱- صحیح الجامع، شماره‌ی ۳۷۰۱؛ السلسلة الصحيحة، شماره‌ی ۱۹۰۳.

۲- الإیمان أولاً، ص ۱۷۲.

است که چون اثر نعمت بر او نمایان می‌گردد، بر تواضع و فروتنی‌اش در برابر کسی که به او نعمت داده، افزوده می‌شود. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوًا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۗ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا ۖ إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ ۗ أَمَّنْ هُوَ قَنِتٌ ۗ إِنَّآءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ ۗ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۸۷﴾﴾

(زمر: ۸، ۹)

«هنگامی که گزندی متوجه انسان می‌گردد، پروردگار خود را به فریاد می‌خواند و زاری کنان رو به درگاهش می‌آورد. سپس هنگامی که از جانب خود، نعمت بزرگی به او داد، خدا را که پیشتر به فریاد می‌خواند، از یاد می‌برد و شریکانی برای خدا قرار می‌دهد تا (هم خودش و هم مردم را با آن) گمراه نماید. (ای پیغمبر! به چنین فردی) بگو: اندکی از کفر خود بهره‌مند شو (و با آن، خوش بگذران، اما بدان که) تو، از دوزخیانی. آیا (چنین شخص مشرکی، بهتر است یا) کسی که پاسی از شب، در حال سجده و قیام به عبادت مشغول می‌شود و (خویشترن را) از (عذاب) آخرت بدور می‌دارد و به رحمت پروردگارش، امید می‌بندد؟ بگو: آیا کسانی که (وظیفه‌ی خود را در قبال خدا) می‌دانند، با کسانی که (این را) نمی‌دانند، برابرند؟»

در این آیات، از دو نفر، سخن به میان آمده که خداوند، بر آنان نعمتی ارزانی می‌دارد؛ بدین ترتیب که شخص اول، در آزمون سختی قرار می‌گیرد و در تنگنا به سر می‌برد؛ لذا با صدق و راستی، خدا را به فریاد می‌خواند و خدای متعال نیز مشکل آن شخص را برطرف می‌سازد، اما آن شخص، از سپاس‌گزاری خداوند تعالى، روی گردانی می‌کند و به گمراهی گذشته‌اش باز می‌گردد. ولی شخص دیگر، راه شکر و سپاس‌گزاری را در پیش می‌گیرد و پاسی از شب به سجده و قیام می‌پردازد. آن‌گاه قرآن در ادامه‌ی مطلب، می‌فرماید:

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۗ﴾

«آیا کسانی که (وظیفه‌ی خود را در قبال خدا) می‌دانند، با کسانی که (این را) نمی‌دانند، برابرند؟»

این جمله، استفهام انکاری است؛ یعنی: بطور قطع برابر نیستند.

شاعری، چنین سروده است:

القانتون المخبتون لربهم	الناطقون بأصدق الأقوال
يحيون ليلتهم بطاعة ربهم	بتلاوة و تضرع و سؤال
وعيونهم تجرى بفيض دموعهم	مثل انهمار الوابل الهطال
في الليل رهبان و عند جهادهم	لعدوهم من أشجع الأبطال
بوجوههم أثر السجود لربهم	و بها أشعة نوره المتتالي ^۱

ترجمه: «پرهیزگاران و نمازگزارانی که در برابر پروردگارشان، کرنش می کنند و راست ترین سخنان را بر زبان می رانند و شب هایشان را به طاعت و بندگی پروردگارشان و نیز تلاوت قرآن و زاری و عرض نیاز به درگاهش سپری می نمایند و از چشمانشان، همچون قطرات درشت باران، اشک سرازیر می گردد؛ آنان، پارسایان شبانند و هنگام جهاد و رویارویی با دشمن، از شجاع ترین پهلوانان به شمار می روند. در سیمایشان، آثار و نشانه های سجده برای پروردگارشان به چشم می خورد و انوار درخشانش در چهره ی آنان، نمایان است.»

حسن بن علی علیه السلام، بسیار حج می گزارد؛ چنانچه ابن عباس رضی الله عنه می گوید: هیچ گاه بر آن چه در جوانی ام از دست داده ام، پشیمان نشده ام جز اینکه من، با پای پیاده حج نگزارده ام؛ و حسن بن علی رضی الله عنه بیست مرتبه با پای پیاده، حج گزارد، در حالی که بهترین مرکب ها برایش افسار می شدند. و سه بار مالش را در راه خدا به دو قسمت تقسیم کرد؛ (بخشی را برای خودش نگه داشت و بخشی را در راه خدا انفاق کرد). چنانچه موزه اش را بذل و بخشش می کرد و کفشش را نگه می داشت.^۲

این، نمونه ای از کارهایی است که حسن رضی الله عنه آن را بر خود لازم گردانیده بود، بی آنکه شریعت، به لزوم و وجوب آن حکم کرده باشد؛ چنانکه با پای پیاده بیست و پنج حج ادا کرد و این، بیانگر فضیلت حج پیاده است؛ همان طور که ندامت و پشیمانی ابن عباس رضی الله عنه به خاطر از دست دادن این عمل در دوران جوانی، دلیلی بر فضیلت آن می باشد. پایبندی حسن بن

۱- رهبان اللیل (۱/۳۶۵)

۲- سیر أعلام النبوة (۳/۲۶۰)

علی علیه السلام بر حج پیاده، با سختی و مشقتی که در آن است، نشان‌دهنده‌ی قوت ایمانی و اشتیاق وافرش به اعمال شایسته و انجام آنها به بهترین شکل ممکن می‌باشد. البته منظور از حج پیاده این است که حج گزار، با پای پیاده از مکه به عرفه و سپس از عرفه به مکه برود، نه اینکه با پای پیاده، از خانه و کاشانه‌اش رهسپار دیار حج گردد.^۱ از سیرت حسن بن علی علیه السلام در می‌یابیم که رفتن پیایی به مسجدالحرام تا حد ممکن و بستن رخت سفر بدین منظور، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «پیایی، حج و عمره بگزارید؛ همانا انجام دادن حج و عمره به دنبال یکدیگر، فقر و گناهان را از میان می‌برد، همان‌طور که کوره، ناخالصی آهن را از بین می‌برد».^۲

از این رو حسن بن علی علیه السلام بنا به روایتی، بیست و پنج مرتبه، با پای پیاده حج گزارد، در حالی که بهترین مرکب‌ها را در اختیار داشت.^۳ حسن علیه السلام فرموده است: «من، از پروردگام، شرم می‌کنم که در حالی او را ملاقات نمایم که با پای پیاده به خانه‌اش نرفته باشم».^۴

حسن علیه السلام، کم‌تر سخن می‌گفت و بیشتر اوقات، مطابق سنت و روش جد بزرگوارش، رسول خدا صلی الله علیه و آله، ساکت و مشغول عبادت بود.

زهد حسن بن علی علیه السلام

حسن علیه السلام از خلال هم‌زیستی با قرآن کریم و همراهی با پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علی علیه السلام، و نیز با اندیشیدن در این دنیا، بدین نکته پی برد که دنیا، سرای امتحان و آزمایش است؛ وی، بر اساس آموزه‌ها و رهنمودهای قرآنی، پرورش یافت و آیاتی را که از دنیا و حقارت و فنای آن، سخن می‌گوید، تماماً فرا گرفت. حسن علیه السلام هر روز سوره‌ی کهف را تلاوت می‌کرد و نگاهش به این آیات کریمه می‌افتاد که:

﴿وَأَصْرَبَتْ لَهُمْ مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَءِيفًا﴾

۱- التاریخ الإسلامی (۱۹/۲۲۱).

۲- الإیمان أولاً، ص ۲۴۹.

۳- تاریخ ابن عساکر (۷۲/۱۴).

۴- تاریخ ابن عساکر (۷۱/۱۴).

مُقْتَدِرًا ﴿٤٦﴾ الْمَالُ وَالْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَقِيَّةُ الصَّالِحَةُ

حَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَحَيْرٌ أَمَلًا ﴿٤٦﴾ (کهف: ۴۵، ۴۶)

«ای پیغمبر! برای آنان (که به دارایی دنیا می‌نازند و به اولاد و اموال خویش می‌بالند) مثال زندگی دنیا را بیان کن که همچون آبی است که از آسمان فرو می‌فرستیم. سپس گیاهان زمین، از آن (سیراب می‌شوند و رشد می‌کنند و) انبوه می‌گردند. (ولی این صحنه‌ی دل‌انگیز دیری نمی‌پاید و گیاهان سرسبز، پژمرده می‌شوند و) سپس خشک و بریر می‌گردند و بادها، آنها را پخش و پراکنده می‌سازند. و خداوند، بر هر چیزی تواناست. دارایی و فرزندان، زینت زندگی دنیاند و اما اعمال شایسته‌ای که نتایج آنها جاودانه است، بهترین پاداش را در پیشگاه پروردگارت دارد و بهترین امید و آرزوست.»

این مثال زیبا و دقیق قرآنی، بیانگر حقارت و ناچیز بودن دنیاست و بر زوال و عدم ماندگاری آن دلالت می‌کند و نابودی نعمت‌ها و ظواهر زیبا و فریبنده‌ی آن را به تصویر می‌کشد. خدای متعال پس از بیان اینکه دنیا، دیری نمی‌پاید و چندان ماندگاری و دوامی ندارد، به بیان این نکته می‌پردازد که به پندار مردم، فرزندان و دارایی، زینت زندگی دنیاند و آن‌گاه این نکته را روشن می‌سازد که زینت زندگی دنیا، خیلی زود از میان می‌رود؛ از این‌رو زبینه و سزاوار هیچ عاقل و خردمندی نیست که دل به دنیا ببندد و به نعمت‌های فانی و زودگذر آن بی‌الد.

اینکه خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَالْبَقِيَّةُ الصَّالِحَةُ حَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَحَيْرٌ

أَمَلًا﴾، بدین معناست که اعمال شایسته‌ای همچون نماز، صدقه، جهاد در راه الله، کمک به فقیران و نیز ذکر و یاد خدا، بیشترین ثواب و پاداش را به دنبال دارند و سبب نزدیکی بنده به خداوند متعال می‌شوند و از نتایج جاودانه و ماندگاری برخوردارند و ثواب و پاداش اعمال نیک و شایسته، به صاحبان آنها باز می‌گردد. و ﴿حَيْرٌ أَمَلًا﴾، بدین معناست که صاحبان اعمال نیک، در آخرت به تمام آرزوهایی که در دنیا داشته‌اند، دست می‌یابند.^۱

حسن بن علی علیه السلام بر اساس رهنمودهای جد بزرگوارش، رسول اکرم صلی الله علیه و آله که آگاه‌ترین مردم نسبت به دنیا و قدر و اندازه‌ی آن بود، پرورش یافت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (لو

كانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقى كافراً شربة ماء^۱ یعنی: «اگر دنیا نزد خدا به اندازه‌ی بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، به هیچ کافری جرعه‌ای آب نمی‌داد». همچنین فرموده است: (ما الدنيا في الآخرة إلا مثل ما يجعل أحدكم أصبعه في اليم فلينظر بم يرجع)^۲ یعنی: «دنیا در مقایسه با آخرت، تنها بدین می‌ماند که یکی از شما انگشتانش را در آب دریا فرو برد، آن گاه بنگردد که با چه مقدار باز می‌گردد». و نیز فرموده است: (الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر)^۳ یعنی: «دنیا، زندان مؤمن و بهشت کافر است».

آثار آموزه‌های قرآنی و رهنمودهای نبوی، در امیر مؤمنان، حسن بن علی علیه السلام نمایان گشت و از این رو یکی از بارزترین نمونه‌های اسلامی در زمینه‌ی زهد و بی‌رغبتی به دنیا گردید.

در زمینه‌ی زهد و بی‌رغبتی به دنیا، مثال‌ها و نمونه‌های جالبی برای ما بیان شده که اینک به برخی از آنها می‌پردازیم:

حرص و آز انسان نسبت به پست و مقام (جاه‌طلبی) بسی شدیدتر از حرص و آز وی نسبت به مال و ثروت است؛ همان‌طور که ضرر و زیان جاه‌طلبی، برای انسان، از حرص و آز ثروت‌اندوزی بیشتر می‌باشد. چنانکه انسان برای دستیابی به پست و مقام، حاضر است هزینه کند و مال و ثروتش را خرج نماید. بدین ترتیب زهد و بی‌رغبتی نسبت به پست و مقام، خیلی سخت‌تر و دشوارتر از بی‌علاقگی به مال و ثروت است.

جاه‌طلبی، بر دو نوع است؛ یک نوع آن، بدین شکل است که انسان، شرف و برتری را در قدرت و فرمانروایی و مال و ثروت جستجو می‌کند و این، خیلی خطرناک است؛ چراکه در بیشتر اوقات، سبب محرومیت انسان از خیر و نیکی، کرامت، عزت و شرافت آخرت می‌گردد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ تَلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ جَعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِسَادًا

(قصص: ۸۳)

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۸۳﴾

۱- سنن ترمذی، شماره‌ی ۴۱۱۰.

۲- مسلم، شماره‌ی ۲۸۵۸.

۳- مسلم، شماره‌ی ۲۸۵۶.

«ما، آن سرای آخرت را تنها بهره‌ی کسانی می‌گردانیم که در زمین، خواهان برتری و استکبار نیستند و فساد و تباهی نمی‌جویند (و دل‌هایشان، از آلودگی‌های جاه‌طلبی، برتری‌جویی و تبهکاری، پاک و پالوده است) و عاقبت، از آن پرهیزگاران می‌باشد».

خیلی کم و اندکند افراد جاه‌طلبی که در دنیا خواهان برتری و ریاست بوده و به آن دست یافته باشند؛ بلکه چنین افرادی به خود، واگذار شده^۱ و تنها مانده‌اند. چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه فرموده است: (يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ سَمْرَةَ، لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُوتِيَتْهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِّلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيَتْهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا)^۲ یعنی: «ای عبدالرحمن! امارت را درخواست مکن؛ زیرا اگر پس از درخواست، به امارت برسی، به آن، واگذار می‌شوی^۳ و اگر بدون درخواست، به امارت برسی، بر آن، یاری خواهی شد».^۴

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (إِنَّكُمْ سَتَحْرِصُونَ عَلَى الْإِمَارَةِ، وَسَتَكُونُ نَدَامَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَنِعْمَ الْمُرْضِعَةُ، وَبِئْسَتِ الْفَاطِمَةُ)^۵ یعنی: «شما، برای رسیدن به فرمانروایی و ریاست، حرص و آز می‌ورزید، ولی روز قیامت باعث پشیمانی شما خواهد شد. ریاست، شیردهنده‌ی خوبی است (و لذات زیادی دارد)، اما (پس از مردن یا برکنار شدن از آن)، چه جدا شدن بدی دارد».^۶

محبت مال و ریاست و حرص و آز نسبت به آن، دین شخص را به تباهی می‌کشاند، تا آنجا که چیزی از تدین و دین‌داری شخص، جز آنچه خدا بخواهد، باقی نمی‌ماند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (مَا ذُئِبَانَ جَائِعَانَ أُرْسَلَا فِي غَنَمٍ بِأَفْسَدِ لَهَا مِنْ حِرْصِ الْمَرْءِ عَلَى الْمَالِ وَالشَّرْفِ لِدِينِهِ)^۷ یعنی: «دو گرگ گرسنه که به میان گوسفندان می‌زنند، آن‌قدر فساد و

۱- ما ذئبان جائعان، از ابن‌رجب، ص ۳۳

۲- بخاری، شماره‌ی ۶۶۲۲

۳- ابن‌حجر رحمه‌الله می‌گوید: معنای حدیث از این قرار است که: هر کس، درخواست امارت نماید و امارت، به او داده شود، با آن تنها می‌ماند و به خاطر حرصی که برای رسیدن به امارت داشته، یاری نمی‌گردد. [مترجم]

۴- یعنی خداوند، تو را در جریان امارت، یاری خواهد کرد. [مترجم]

۵- بخاری، شماره‌ی ۷۱۴۸

۶- یعنی گذشته از آنکه انسان، از لذت‌های آن، جدا می‌گردد، باید پاسخ‌گوی تبعات آن نیز باشد. [مترجم]

۷- الإحسان فی تقریب صحیح ابن‌حبان، شماره‌ی ۳۲۱۸. این حدیث، حسن صحیح است.

خرابی برای گوسفندان ایجاد نمی‌کنند که حرص مال و ریاست، دین شخص را به فساد و تباهی می‌کشاند».

محبت مال و ریاست، ریشه در محبت دنیا دارد و ریشه‌ی محبت دنیا، پیروی از خواسته‌های نفسانی است.^۱

وهب بن منبه می‌گوید: یکی از پیامدهای پیروی از هواها و خواسته‌های نفسانی، علاقه‌ی وافر به دنیاست که از آن جمله، می‌توان محبت مال و ریاست را نام برد. محبت مال و ثروت و نیز جاه‌طلبی و برتری‌جویی، سبب بی‌پروایی نسبت به محارم الهی و حتی حلال‌پنداشتن آنها می‌گردد.^۲ از این رو خدای متعال فرموده است:

﴿ فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ ۖ ﴿٣٧﴾ وَءَاثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ ﴿٣٨﴾ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿٣٩﴾
 ﴿ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ ۖ وَنَهَىٰ النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ ﴿٤٠﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿٤١﴾ ﴾

(نازعات: ۳۷-۴۱)

«اما آن کسی که طغیان و سرکشی نماید و زندگی دنیا را (بر آخرت) ترجیح دهد، بطور قطع دوزخ، جایگاه اوست؛ و اما آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود بترسد و نفس را از هوی و هوس باز بدارد، قطعاً بهشت، جایگاه (او) است».

نفس، برتری و سیطره بر هم‌نوعان خود را دوست دارد؛ از این‌روست که تکبر و حسادت به وجود می‌آید. اما انسان عاقل و خردمند، برای رسیدن به برتری جاودانه‌ای تلاش می‌نماید که رضایت الله ﷻ و نزدیکی به او را به دنبال دارد و از برتری زودگذر و فناپذیری که سبب خشم الله ﷻ می‌گردد و بنده را به پستی و انحطاط و دوری از خداوند ﷻ سوق می‌دهد، روی می‌گرداند؛ چراکه این علو و برتری، ناپسند می‌باشد و در حقیقت، تکبر و گردن‌کشی در زمین است. بطور قطع برتری جاودانه‌ی مؤمن و علاقه و اشتیاق به آن، پسندیده است؛ چنانچه خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ﴿٢٦﴾ ﴾

(مطففین: ۲۶)

«مسابقه‌دهندگان، باید برای به دست آوردن این (نعمت‌های جاویدان بهشت) بر یکدیگر پیشی بگیرند».

۱- نگا: شرح حدیث ما ذئبان جاتعان، از ابن‌رجب، ص ۷۱.

۲- مرجع پیشین.

حسن علیه السلام فرموده است: «هرگاه شخصی را دیدی که برای به دست آوردن دنیا با تو مسابقه می‌دهد، تو برای به دست آوردن آخرت، با او مسابقه بده». وهیب بن ورد می‌گوید: «تا آنجا که می‌توانی بکوش تا کسی در راه خدا بر تو سبقت نگیرد».^۱ یعنی در این مسیر بیش از همه کوشا باش.

مسابقه دادن برای رسیدن به درجات والای آخرت و طلب برتری در منازل آن از طریق سعی و تلاش در انجام اعمال نیک، مشروع است و انسان نباید در این راستا به کم‌تر از آنچه در توان اوست، قناعت کند. اما باید نسبت به برتری فناپذیر و گذرای دنیا که سبب حسرت، پشیمانی و ذلت و زبونی انسان می‌گردد، بی‌علاقه بود و نسبت به آن زهد ورزید و از آن، روی گردانی کرد.^۲

می‌توان این دانش و فقه ارزشمند و بزرگ را از سیرت حسن بن علی علیه السلام آموخت که قدرت و فرمانروایی را به‌خاطر کسب رضای خدا و نیز به منظور جلوگیری از ریختن خون مسلمانان، رها کرد؛ آن‌هم در حالی که در کمال قدرت و توان قرار داشت. خود آن بزرگوار فرموده است: «سران عرب، در اختیار من بودند؛ آنان، با هر کس که من، سازش می‌کردم، سازش می‌کردند و با هر کس که من می‌جنگیدم، جنگ می‌نمودند، ولی من، آن را به‌خاطر رضای خدا رها کردم».^۳

در روایت دیگری آمده که فرمود: «اما من، از این ترسیدم که روز قیامت هفتاد یا هشتاد هزار نفر یا کم‌تر و یا بیشتر، در حالی بیایند که از رگ‌هایشان خون، جاری است و هر یک از آنان، از خداوند خواستار رسیدگی به این باشد که خونش، برای چه، ریخته شده است؟»^۴

پس از شهادت علی علیه السلام، نود هزار نفر با حسن علیه السلام بیعت کردند، اما حسن علیه السلام نسبت به امارت، بی‌علاقه بود؛ از این رو خلافت را به معاویه رضی الله عنه واگذار کرد و فرمود: «هیچ خونی به دست من، به زمین نمی‌ریزد».^۵

۱- مرجع پیشین، ص ۷۲

۲- مرجع پیشین، ص ۷۳

۳- البدایة و النهایة (۲۰۶/۱۱)

۴- تاریخ دمشق (۱۰۴/۱۴)

۵- مرجع پیشین (۱۹۸/۱۴)

سخاوت و گشاده‌دستی حسن علیه السلام در زمینه‌ی انفاق

یکی از ویژگی‌های قرآنی و صفاتی که افراد بزرگوار، بدان آراسته‌اند، سخاوت و بخشندگی و انفاق در راه خداست که حسن علیه السلام به تمام معنا، به آن آراسته بود. قرآن کریم، سخاوتمندان را به بهترین شکل ستوده است؛ چنانکه در آغاز دومین سوره‌ی قرآن می‌فرماید:

﴿الْم ﴿۱﴾ ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ ۗ فِيهِ ۗ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۴﴾ أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ ۗ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۵﴾﴾

(بقره: ۱-۵)

«الف، لام، میم. این، کتابی است که هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران می‌باشد؛ آن کسانی که به غیب (و جهان نهان همچون فرشتگان، رستاخیز، بهشت و دوزخ و... که فراتر از دایره‌ی دانش انسان است) ایمان دارند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه بهره‌ی ایشان ساخته‌ایم، می‌بخشند. آن کسانی که به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده، ایمان می‌آورند و به آخرت، یقین دارند. چنین کسانی بر هدایتی از سوی پروردگارشان هستند و آنان، رستگارند.»

آری! آثار و نشانه‌های ارزش‌های قرآنی و رهنمودهای نبوی و نیز نتایج پرورش یافتن عملی در دامان امیر مؤمنان علی علیه السلام، در شخصیت حسن علیه السلام نمایان گشت و بدین سان نشانه‌های بارز و روشنی را برای ما به یادگار گذاشت که بیانگر ریشه‌دار بودن انفاق و سخاوت و بخشندگی در شخصیت آن بزرگوار است. چنانچه در رتبه و جایگاه والایی در زمینه‌ی سخاوت و بخشندگی قرار گرفت و چرا چنین نباشد، حال آنکه در خانه‌ی بزرگ‌ترین و سخاوتمندترین فرد بشر، آقایمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرورش یافت؛ همان پیغمبر با سخاوت و کریمی که بدون هیچ نگرانی و ترسی از فقر و نداری، بذل و بخشش می‌کرد. به هر حال حسن علیه السلام این خلق و خوی کریمانه را از جد بزرگوارش به ارث برد و سخاوت و

بخشندگی، از همان دوران کودکی، در آن بزرگ‌مردِ جود و کرم، جای گرفت و او را زبان‌زد همگان در سخاوت و بخشندگی و نیز اسوه‌ی بزرگان جود و بخشش نمود.^۱

محمد بن سیرین رحمه‌الله می‌گوید: چه بسا حسن بن علی علیه السلام به یک نفر، صد هزار درهم جایزه می‌داد.^۲

سعید بن عبدالعزیز می‌گوید: باری حسن بن علی علیه السلام از شخصی که در کنارش بود، شنید که دعا می‌کرد خدای متعال، او را صاحب ده هزار درهم بگرداند. حسن علیه السلام برخاست و به خانه‌اش رفت و ده هزار درهم برای آن شخص فرستاد.^۳ گفته‌اند: یک بار حسن علیه السلام غلامی را دید که در کنار یکی از باغ‌های مدینه، لقمه‌ای از تکه‌نانی می‌گرفت و می‌خورد و لقمه‌ای را هم به سگی می‌داد که آنجا بود. حسن علیه السلام به آن غلام فرمود: «چرا چنین می‌کنی؟» گفت: «من، از خدا شرم می‌کنم که خودم از این نان بخورم و به این سگ هیچ ندهم!» حسن علیه السلام فرمود: «همین جا باش تا باز گردم». آن‌گاه نزد صاحب غلام رفت و آن غلام و نیز باغی را که او در آن بود، خریداری نمود و پس از آنکه بازگشت، آن غلام را آزاد کرد و باغ را به او بخشید. آن غلام گفت: «ای آقایم! باغ را به خاطر همان کسی بذل و بخشش می‌کنم که شما، آن را به خاطر او به من بخشیدید.»^۴

ابوهارون عبدی می‌گوید: از دیار خود، رهسپار حج شدیم؛ وارد مدینه شدیم و نزد حسن بن علی علیه السلام رفتیم و از مقصدمان و وضعیتی که داشتیم، او را باخبر ساختیم؛ هنگامی که از نزدش رفتیم، برای هر یک از ما چهارصد درهم فرستاد. از این‌رو بازگشتیم و به او گفتیم که ما، تنگ‌دست نیستیم. فرمود: «نیکی‌ام را به من باز نگردانید؛ اگر وضعیتی غیر از این می‌داشتید، این مقدار، برای شما اندک بود، اما من، بیش از این، به شما نیکی می‌کنم (و آن، اینکه به شما خبر می‌دهم که) خداوند متعال، در روز عرفة، در برابر فرشتگانش، به بندگان خویش مباحثات می‌کند.»^۵

۱- الدوحة النبوية الشريفة، ص ۸۴

۲- نگا: تهذيب الكمال (۲۳۴/۶)

۳- سير أعلام النبلاء (۲۶۰/۳)

۴- البداية و النهاية (۱۹۶/۱۱)

۵- سير أعلام النبلاء (۲۶۱/۳)

آری! این، حسن بن علی علیه السلام است که هر چند می‌داند آن حاجیان، مشکل مالی ندارند، باز هم به آنان مقداری پول می‌دهد؛ بنابراین اگر نیازمند بودند، حسن علیه السلام کمک بیشتری به آنان می‌کرد. همچنین زمانی که حج گزاران، به او گفتند که تنگ‌دست نیستند، آن مال را از آنان پس نگرفت و این، دلیلی بر سخاوت و بخشندگی ذاتی اوست. چنانچه از یاد نبرد که در حق آنان نیکی بهتری نیز بنماید؛ از این رو برای آنان فضیلت روز عرفه را یادآوری نمود که خداوند متعال، به سبب آن در برابر فرشتگانش، به بندگان خویش مباحث می‌نماید.

عبدالله بن عبیدالله بن عمیر می‌گوید: ابن عباس رضی الله عنهما در مورد حسن بن علی علیه السلام فرموده است: «سه بار مالش را در راه خدا به دو قسمت تقسیم کرد؛ (بخشی را برای خودش نگه داشت و بخشی را در راه خدا انفاق کرد). چنانچه موزه‌اش را بذل و بخشش می‌کرد و کفشش را نگه می‌داشت.^۱»

این، نمونه‌ای ممتاز در زمینه‌ی سخاوت و بخشندگی است که حسن بن علی علیه السلام سه بار، اموالش را دو بخش نمود و نیمی از آن را در راه خدا انفاق کرد. آن بزرگوار در محاسبه‌ی نفس خویش بسیار دقیق بود؛ آن‌چنان که گویا در حال ادای یکی از واجبات بود. چنانچه موزه‌اش را بذل و بخشش می‌کرد و کفشش را نگه می‌داشت؛ حال آنکه موزه و کفش، با هم، قابل استفاده هستند. بدین سان حسن علیه السلام اسوه‌ای برجسته برای مسلمانان در زمینه‌ی اعمال خیر، و نیکی کردن به دیگران گردید.^۲ وی، از سخاوتمندترین افراد دوران خویش بود^۳ و در شمار بخشنده‌ترین افراد قرار داشت.

باری معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه یکصد هزار درهم برای حسن رضی الله عنه فرستاد. حسن رضی الله عنه این مقدار پول را در میان هم‌نشینانش تقسیم نمود و به هر یک از آنان، ده هزار درهم رسید.^۴ یک‌بار حسن رضی الله عنه نزد اسامه بن زید رضی الله عنه رفت و او که در واپسین لحظات زندگی‌اش قرار داشت، اظهار غم و اندوه می‌کرد. حسن رضی الله عنه به او گفت: «ای عمو! چه چیزی، تو را غمگین نموده است؟» پاسخ داد: «ای فرزند رسول خدا! شصت هزار درهم، بدهی دارم و نمی‌توانم بدهی‌ام را بپردازم». فرمود: «من، آن را از طرف تو پرداخت خواهم کرد». اسامه رضی الله عنه گفت:

۱- سیر أعلام النبوة (۳/۲۶۰)

۲- التاريخ الإسلامی (۱۷/۱۳۷)

۳- المحاسن و المساوی، ص ۵۵؛ الحسن بن علی، ص ۳۲

۴- الحسن بن علی، ص ۳۲

«خداوند، مشکلات تو را حل کند؛ به راستی خداوند متعال، بهتر می‌داند که رسالتش را به چه کسی واگذار نماید».^۱

همگان، بر سخاوت و بخشندگی حسن علیه السلام گواهی می‌دادند؛ دلیل این ادعا، اینکه باری یک بادیه‌نشین به مدینه آمد و از مردم درخواست کمک نمود. مردم، او راهنمایی کردند که برای این منظور نزد حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام یا عبدالله بن جعفر علیه السلام یا سعید بن عاص برود. وی، سعید بن عاص علیه السلام را دید و سعید نیز، او را گرامی داشت و خواسته‌اش را برآورده نمود.^۲

از حسن بن علی علیه السلام پرسیدند: «چه کسی بهترین زندگی را دارد؟» فرمود: «کسی که مردم را در زندگانی‌اش شریک نماید». گفتند: «بدترین مردم، کیست؟» پاسخ داد: «فردی که هیچ‌کس را در زندگی‌اش، شریک نمی‌کند».^۳

از حسن بن علی علیه السلام پرسیدند: «چرا ما، هیچ‌گاه تو را نمی‌بینیم که درخواست‌گذاری را رد کنی، هرچند که خود در فقر و تنگنا باشی؟» فرمود: «خدای متعال، مرا عادت داده که نعمت‌هایش را بر من سرازیر نماید و من نیز عادت کرده‌ام که نعمت‌های الهی را به مردم بذل و بخشش نمایم؛ لذا از این می‌ترسم که اگر عادت‌م را قطع کنم، خدای متعال، عادتش را از من باز بدارد».^۴

حسن بن علی علیه السلام در بذل و بخشش، میان فقیر و ثروتمند، بزرگ و کوچک و افراد نزدیک و دور یا بیگانه فرقی نمی‌گذاشت. زیرا نفسی که با با بذل و بخشش، آرامش می‌یابد و لذتش را در شاد کردن دیگران به‌خاطر کسب رضای الله می‌بیند، آرامش را با در پیش گرفتن چنین رویه‌ای، به دست می‌آورد.

گویا منظور حافظ ابراهیم، همین شخصیت بزرگوار بوده که درباره‌اش سروده است:

طرب الغریب بأوبة و تلاق	إنی لتطربنی الخلال کریمه
بین الشمائل هزة المشتاق	و یهزنی ذکر المروءة والنندی
فقد اصطفاک مقسم الأرزاق	فإذا رزقت خلیقة محموده

۱- المحاسن و المساوی، ص ۵۷

۲- غایة المرام، عزالدین القریشی (۹۵/۱)

۳- تاریخ یعقوبی (۲/۲۲۶).

۴- نصیحة الملوک، ص ۴۳۸، از ماوردی

فالناس هذا حظه مال و ذا علم و ذاک مکارم الأخلاق

یعنی: «خصلت‌های پسندیده‌ی سخاوت و بخشش، مرا آن‌چنان شادمان می‌کند که مسافر هنگام بازگشت از سفر غربت و دیدن عزیزانش شادمان می‌شود. یادآوری مردانگی و سخاوت از میان سایر خصلت‌ها، مرا همچون انسان مشتاق به وجد می‌آورد. اگر به تو خلق و خوی پسندیده‌ای، داده شده، باید بدانی که تقسیم‌کننده‌ی روزی‌ها، تو را برگزیده است. نصیب برخی از مردم، مال و ثروت است و نصیب برخی هم علم و دانش و بعضی از آن‌ها نیز خلق و خوی‌های پسندیده، نصیبشان می‌گردد».

باری علی بن ابی‌طالب علیه السلام به دنبال سخنرانی‌ای که برای مردم ایراد نمود، فرمود: «برادرزاده‌ی شما، حسن بن علی، مقداری مال جمع‌آوری کرده و می‌خواهد آن را در میان شما تقسیم نماید». مردم، پیرامون حسن علیه السلام جمع شدند. حسن علیه السلام فرمود: «من، این مال را برای فقرا جمع‌آوری نموده‌ام». آن‌گاه نیمی از مردم برخاستند. نخستین کسی که از آن مال، چیزی دریافت کرد، اشعث بن قیس بود.^۱

از سیرت حسن بن علی علیه السلام بدین نکته پی می‌بریم که سرآغاز روی آوردن نفس به رضایت و خشنودی الله متعال و رهایی‌اش از جاذبه‌های زمینی و پاک کردن آن از بخل و تنگ‌نظری، به انفاق و بذل و بخشش پیوسته و همیشگی در راه خدا بستگی دارد تا آنکه این ویژگی، یکی از عادات مسلمان گردد و بدین ترتیب زهد و بی‌علاقگی به مال را در وجود انسان ایجاد کند و محبت مال و ثروت را از دل‌ها بیرون نماید، به گونه‌ای که مسلمان ثروتمند، نه از افزایش مال و ثروتش، شادمان گردد و نه از کاهش و نقصان آن، ناراحت و غمگین شود؛ چنانچه خدای متعال می‌فرماید:

﴿لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ

(حدید: ۲۳)

كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿۲۳﴾

«تا شما، نه به خاطر از دست دادن چیزی غم بخورید که از دستتان رفته است و نه بر آنچه که خدا به شما داده، شادمان شوید. و خداوند، هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد».

۱- الطبقات (۱/۲۷۸)؛ با سند صحیح.

ناگفته پیداست که صدقه دادن، اثر بسزایی در تزکیه‌ی نفس دارد؛ همچنین فواید دنیوی و اخروی بسیاری در صدقه دادن، نهفته است که به برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

□ صدقه دادن، باروری و رشد مال را به دنبال دارد:

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلٍ تَمْرَةً مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ، وَإِنَّ اللَّهَ يَتَقَبَّلُهَا بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يُرِيهَا لِصَاحِبِهِ، كَمَا يُرِي أَحَدُكُمْ فَلُوَّهُ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ)^۱ یعنی: «خداوند، فقط صدقه‌ای را قبول می‌کند که از مال حلال باشد؛ هر کس، به اندازه‌ی یک دانه خرما، از مال حلال صدقه دهد، خداوند، آن را به دست راستش می‌گیرد و برای صاحبش چنان پرورش می‌دهد که شما، کره‌اسب خود را پرورش می‌دهید تا آنکه آن دانه‌ی خرما، به اندازه‌ی یک کوه شود».

□ صدقه، مانعی در برابر آتش جهنم است:

عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (يا عايشة! استتري من النار و لو بشق تمره...)^۲ یعنی: «ای عایشه! از آتش جهنم و لو به وسیله‌ی (صدقه دادن) تکه‌ای خرما، پرهیز کن».

□ صدقه، سایه‌ای برای صاحبش در روز قیامت است:

عقبه بن عامر رضی الله عنه می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: (كلُّ امرئٍ في ظلِّ صدقتهِ حتى يقضى بين الناس)^۳ یعنی: «هر کسی (در روز قیامت) در سایه‌ی صدقه‌اش قرار دارد تا آنکه میان مردم قضاوت شود».

□ صدقه، عذاب را دفع می‌کند:

ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (يا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ وَأَكْثِرْنَ الْإِسْتِغْفَارَ، فَإِنِّي رَأَيْتُكُنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ إِن كُنَّ تَكْثِرْنَ اللَّعْنَ، وَتَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ)^۴ یعنی: «ای گروه زنان! صدقه دهید و بسیار استغفار نمایید؛ زیرا من، بیشتر شما را اهل دوزخ دیدم، بدین خاطر که شما، به کثرت نفرین می‌کنید و از شوهرانتان نافرمانی و ناسپاسی می‌نمایید».

۱- متفق علیه

۲- صحیح الترغیب و الترهیب، از آلبانی، ۸۵۵

۳- صحیح الترغیب و الترهیب، از آلبانی، شماره‌ی ۸۲۲

۴- متفق علیه

ابن حجر رحمه الله می گوید: این حدیث، بیانگر این است که صدقه، عذاب را دفع می کند و کفاره‌ی گناهان می باشد.^۱

بیشتر گفته شد که صدقه دادن، فواید دنیوی بسیاری دارد و احادیثی چند، در تأیید فواید دنیوی صدقه، روایت شده است. صدقه، شفای بیماری‌ها و دفع بلا یاست و سبب آسان شدن کارها و جلب رزق و روزی است و از مرگ بد جلوگیری می کند و خشم الهی را فرو می خواباند و آثار گناهان را از میان می برد.^۲

انفاق در راه خدا، رابطه‌ی محکم و مستقیمی با سیر و سلوک الی الله دارد و وسیله‌ای به تمام معنا مؤثر و بلکه محوری و اساسی برای زنده کردن دل و بیدار نمودن ایمان است. حسن بن علی علیه السلام برای ما اسوه و نمونه‌ی برجسته و نیکی در زمینه‌ی سخاوت و بخشندگی و گشاده‌دستی در راه خداست. انفاق در راه الله، از بزرگ‌ترین دروازه‌های بهشت می باشد و این درب، بیشتر برای ثروتمندان باز است که توانایی انفاق و صدقه دادن را دارند. بسیاری از سرآمدان این امت همچون عثمان، عبدالرحمن بن عوف و حسن و... از این طریق، دروازه‌ی بهشت را برای خویش گشودند. از این رو ثروتمندان باید در این دوران به سوی این دروازه بشتابند و تا آنجا که می توانند به حمایت مالی از فعالیت‌های دینی و دعوتی برخیزند و بدین سان رضای الله جل جلاله و بهشت را کسب کنند و سهمی در نصرت و یاری دین خدا و کمک‌رسانی به نیازمندان داشته باشند؛ نه آنکه بخل بورزند که در صورت بخل ورزیدن، خدای متعال نیز آنان را در تنگنا قرار خواهد داد.

حلم و بردباری حسن علیه السلام

میان حسن بن علی و مروان بن حکم، دعوایی لفظی صورت گرفت؛ مروان رو به حسن علیه السلام کرد و سخنان تندی به او گفت و حسن علیه السلام همچنان ساکت بود و هیچ نمی گفت تا اینکه مروان، بینی خود را با دست راستش پاک کرد. آن گاه حسن علیه السلام به مروان گفت: «وای بر تو! مگر نمی دانی که دست راست برای پاک کردن صورت و دست چپ، برای شرمگاه است؛ وای بر تو». بدین ترتیب مروان ساکت شد.^۳

۱- نگا: فتح الباری (۱/۵۳۶)

۲- الإیمان أولاً کیف نبداً به، ص ۱۸۸.

۳- سیر أعلام النبلاء (۳/۲۶۰).

حسن علیه السلام تا آن هنگام که مروان، با او به تندی سخن می گفت، ساکت بود، اما همین که مروان، عملی بر خلاف سنت انجام داد، حسن علیه السلام به خاطر خدا خشمگین شد و اشتباه مروان را به او گوش زد کرد.^۱

زمانی که حسن بن علی علیه السلام درگذشت، مروان بر سر جنازه‌ی آن بزرگوار حاضر شد و گریست. حسین علیه السلام به مروان فرمود: «آیا اینک بر او می گویی، حال آنکه پیشتر سخنان درشتی به او می گفتی و با رویه‌ی بدی داشتی؟» مروان، ضمن اشاره به کوه گفت: «من، با کسی این رویه را داشتم که از این کوه، بردبارتر بود.»^۲

ابن عایشه، به نقل از یکی از شامیان می گوید: وارد مدینه شدم؛ مردی دیدم که بر استری سوار بود. من، پیشتر سیما و قیافه‌ای زیباتر از آن و لباس و مرکبی بهتر از آن، ندیده بودم. محبتش در قلبم افتاد. درباره‌اش پرس و جو کردم که کیست؟ گفتند: او، حسن بن علی بن ابی طالب است. آنجا بود که قلبم، آکنده از بغض و کینه نسبت به وی گردید و در عین حال به علی علیه السلام حسادت ورزیدم که چنین فرزندی داشته باشد. به سوی حسن علیه السلام رفتم و به او گفتم: «آیا تو، فرزند علی بن ابی طالب هستی؟» گفت: «آری؛ من، فرزند علی هستم». آنجا بود که به او و پدرش ناسزا گفتم. و چون سخنانم پایان یافت، حسن علیه السلام به من گفت: «گمان می کنم، غریبی». گفتم: آری. فرمود: «با ما بیا؛ اگر به خانه‌ای نیاز داشته باشی، تو را در سرایی جای می دهیم و اگر محتاج مالی باشی، به تو مال و ثروت می دهیم یا هر نیازی که داشته باشی، به تو کمک می کنیم».

می گوید: در حالی از نزدش بازگشتم که هیچ کس را بر روی زمین به اندازه‌ی او دوست نداشتم. وقتی عملکرد خودم و او را به یاد می آورم، خود را سرزنش می کنم و او را سزاوار قدردانی می دانم.^۳

از این رویکرد بزرگ‌منشانه‌ی حسن بن علی علیه السلام به فحوای حلم و بردباری وی پی می بریم و چگونگی تعامل با مخالفان و نفوذ در دل و روان آنان را می آموزیم. آری! با نیکی کردن به مخالفان و رفتار نرم با آنان و نیز صبر و شکیبایی بر اذیت و آزارشان، می توان دلشان

۱- الدوحة النبوية الشريفة، ص ۸۷.

۲- تهذيب الكمال (۲۳۵/۶).

۳- نگا: وفيات الأعيان (۶۷/۲).

را به دست آورد؛ چراکه معمولاً جهل و نادانی بر آنان، چیره است و حقایق را نمی‌دانند. و این، اجرای این حکم الهی است که:

﴿ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴾

(اعراف: ۱۹۹)

«گذشت داشته باش و به کار نیک دستور بده و از نادانان، صرف نظر و چشم‌پوشی کن.»

به هر حال حسن علیه السلام به حکم خداوند متعال عمل کرد و به جد بزرگوارش رسول اکرم صلی الله علیه و آله اقتدا نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر افتراها و سخنان باطل و بی‌اساسی که به او نسبت داده شد، در اوج بردباری و گذشت قرار داشت و خویشان دار بود. آن حضرت صلی الله علیه و آله در برابر اذیت و آزار مشرکانی همچون همسر ابولهب، ابوجهل و ابی بن خلف و سایر نادانان مکه، بردباری ورزید.^۱

عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها در توصیف اخلاق رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید: «و بدی را با بدی پاسخ نمی‌داد و بلکه گذشت می‌کرد و می‌بخشید.»^۲ همچنین می‌گوید: «... و رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر خودش انتقام نمی‌گرفت مگر اینکه به دین خدا بی‌حرمتی می‌شد، آن‌گاه به خاطر آن انتقام می‌گرفت.»^۳

معاذ بن انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (مَنْ كَظَمَ غِيظًا وَهُوَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَنْفِذَهُ دَعَا اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ حَتَّى يَخِيرَ مِنْ أَى الْحُورِ الْعِينِ شَاءَ)^۴ یعنی: «کسی که خشمش را در حالی فرو خورد که می‌تواند آن را به اجرا درآورد، خدای متعال، روز قیامت او را در انظار عموم فرا می‌خواند تا هر آنکه از زنان سیه‌چشم بهشتی که بخواهد، برگزیند.»

۱- الأخلاق بين الطبع و التطبع، فیصل الحاشدی، ص ۱۳۹.

۲- روایت ترمذی، شماره‌ی ۲۰۱۶؛ آلبانی، در صحیح سنن الترمذی (شماره‌ی ۱۶۴۰) این روایت را صحیح دانسته است.

۳- بخاری، شماره‌ی ۳۵۶۰.

۴- سنن الترمذی، شماره‌ی ۴۷۷۷؛ آلبانی رحمه الله در صحیح الجامع (۶۵۱۸/۲) این حدیث را حسن دانسته است.

تواضع و فروتنی حسن علیه السلام

گذر حسن بن علی علیه السلام بر تعدادی از فقیران افتاد که مشغول خوردن چند تکه نان بودند که از روی زمین، جمع کرده بودند؛ آنان، حسن علیه السلام را به خوردن نان فرا خواندند. حسن علیه السلام دعوتشان را پذیرفت و می گفت: (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَبِّرِينَ) یعنی: «همانا خداوند، متکبران را دوست ندارد». پس از آن حسن علیه السلام مجتبی علیه السلام آنان را به مهمانی خویش فرا خواند و به ایشان غذا و لباس داد و به آنها احسان و نیکی بسیاری نمود.^۱

برای اینکه به تواضع و فروتنی حسن بن علی علیه السلام پی می بریم، داستان دیگری را که درباره‌ی آن بزرگوار نقل شده، مرور می کنیم؛ باری حسن علیه السلام از کنار تعدادی کودک که مشغول خوردن غذا بودند، عبور کرد. آنان، حسن علیه السلام را به خوردن غذا دعوت کردند. حسن علیه السلام دعوتشان را پذیرفت و آنگاه آنها را با خود به خانه اش برد و خیلی خوب از ایشان پذیرایی کرد و سپس فرمود: «احسان و بخشش واقعی را اینها دارند؛ زیرا چیزی جز آنچه به من دادند، ندارند؛ ولی ما، آنچه را که به آنها می دهیم، می یابیم و (تنگ دست نیستیم)».^۲

تواضع و فروتنی، یکی از بارزترین ویژگی های بندگان نیک خداوند است؛ چنانچه خداوند متعال می فرماید:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾ (فرقان: ۶۳)

«و بندگان (خوب خدای) رحمان، کسانی هستند که آرام (و با متانت و فروتنی) روی زمین راه می روند».

تواضع و فروتنی، یکی از نشانه های محبت الله نسبت به بنده اش می باشد. الله جل جلاله

می فرماید:

﴿يَتَأْتِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ ۖ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ

تُحِبُّهُمْ وَتُحِبُّونَهُمْ ۖ أُذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ ۚ يُجَاهِدُونَ فِي

سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ۚ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ

وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (مائدة: ۵)

۱- حیاة الإمام الحسن بن علی (۲۹۱/۱)

۲- صلاح الأمة فی علو الهمة (۴۳۷/۵).

«ای مؤمنان! هر کس از شما از آیین خود برگردد (و از ایمان به کفر بگردد) خداوند، گروهی را خواهد آورد که دوستشان می‌دارد و آنان هم خدای را دوست می‌دارند. آنان، نسبت به مؤمنان نرم و فروتن هستند و در برابر کافران، سخت و نیرومند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خداست؛ خداوند، آن را به هر کس که بخواهد، عطا می‌کند و خداوند، دارای فضل فراوان و بس آگاه است.»

آری! از سیرت حسن بن علی علیه السلام می‌توان صفت تواضع و فروتنی را فرا گرفت. شاعر چه زیبا سروده است:

تواضع کالنجم لاح لناظر علی صفحات الماء و هو رفیع
ولا تک کالدخان یعلو بنفسه علی طبقات الجو و هو وضع^۱

ترجمه: «همچون ستاره، متواضع باش که با وجود آن‌همه رفعت، بر روی سطح آب می‌تابد و نمایان است و مانند دود، مباش که هرچند به بالا می‌رود و اوج می‌گیرد، اما همچنان پست و فرومایه است.»

آقایی و ارجمندی حسن بن علی علیه السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها در حضور مردم، به بیان منزلت و جایگاه والای حسن بن علی علیه السلام پرداخت. چنانچه در روایات بسیاری، این فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی حسن علیه السلام نقل شده که: (إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ) یعنی: «این فرزندم، سرور و آقا است». ابن عبدالبر رحمه الله می‌گوید: روایات صحیح، در زمینه‌ی این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد حسن بن علی علیه السلام به حد تواتر رسیده که فرموده است: (إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَبْقِيَهُ حَتَّى يَصْلَحَ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ)^۲ یعنی: «این فرزندم، سید و آقا است؛ چه بسا خداوند، او را نگه دارد تا او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان بگرداند.»

۱- الأخلاق بين الطبع و التطبع، ص ۱۲۸.

۲- بخاری (۹۴/۷).

در روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (إن ابنی هذا سید و لیصلحن الله به بین فئتين من المسلمین)^۱ یعنی: «این فرزندم، سید و آفاست؛ و خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان خواهد گرداند».

سعید بن ابی سعید می‌گوید: با ابوهریره رضی الله عنه نشسته بودیم که در همین اثنا حسن بن علی رضی الله عنه آمد و به جمع ما سلام کرد و ما، جواب سلامش را دادیم. اما ابوهریره رضی الله عنه متوجه آمدن حسن رضی الله عنه نشد. حسن رضی الله عنه راهش را گرفت و رفت. به ابوهریره رضی الله عنه گفتیم: این، حسن بن علی رضی الله عنه بود که به ما سلام کرد. ابوهریره رضی الله عنه بلافاصله برخاست و خود را به حسن رضی الله عنه رساند و گفت: ای سرورم! به ابوهریره رضی الله عنه گفتم: چرا گفتی: ای سرورم؟ ابوهریره رضی الله عنه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «او، سرور و آفاست».^۲

از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده که گفت: «هر کس، دوست دارد به سرور و آقای جوانان بهشتی بنگردد، پس به حسن بن علی رضی الله عنه نگاه کند».^۳

ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة)^۴ یعنی: «حسن و حسین، سرور و آقای جوانان بهشتی اند».

تعداد زیادی از صحابه رضی الله عنهم خبر سیادت و آقای‌ی حسن و حسین رضی الله عنهما را روایت کرده‌اند و سببش، این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بارها، در جمع صحابه رضی الله عنهم این منزلت والای حسن و حسین رضی الله عنهما را بیان فرموده است.^۵

گذشت روزها و ماه‌ها و سال‌ها، سیادت و ارجمندی حسن بن علی رضی الله عنه را به ثبوت رساند و این مقام والا و ارجمند، زمانی به اوج کمال رسید که آن بزرگوار با معاویه رضی الله عنه صلح نمود و امت اسلامی را متحد و یک‌پارچه گردانید. آری! حسن رضی الله عنه شخصیتی برجسته، آقا و ارجمند بود و به همه‌ی ما این درس ارزشمند را آموزش داد که سیادت، به معنای ریاست و چیرگی

۱- طبرانی در الکبیر، شماره‌ی ۲۵۹۷.

۲- مستدرک حاکم (۱۶۹/۳)؛ حاکم، آن را صحیح دانسته و ذهبی و طبرانی نیز صحت آن را تأیید کرده‌اند؛ هبشی در المجمع (۱۷۸/۹)، گفته است: راویان آن، ثقة هستند.

۳- صحیح ابن حبان (۴۲۱/۱۵، ۴۲۲)؛ ابن کثیر، این روایت را در البدایة و النهایة آورده و گفته است: سندش، هیچ اشکالی ندارد.

۴- الأحادیث الواردة بشأن السبطين، ص ۱۸۴.

۵- الدوحة النبویة الشریفة، ص ۸۱.

محض و خونریزی و غلبه بر دیگران و پایمال کردن حقوق انسان‌ها نیست؛ بلکه سیادت و ریاست راستین و ارزشمند، عبارت است از: صیانت و پاسداری از حقوق و اموال دیگران و از میان بردن کینه و دشمنی.. حسن علیه السلام به قصد جلوگیری از ریختن خون مسلمانان با معاویه رضی الله عنه صلح نمود و بدین سان به اوج آقایی و سیادت رسید؛ مقامی که هر کس، فکر و خیال قدرت را در سرش پیوراند، بدان نمی‌رسد، هر چند در مقام قدرت و ریاست باشد. به هر حال حسن علیه السلام راه صلح و سازش را در پیش گرفت و برایش ناخوشایند بود که قطره‌ی خونی به زمین بریزد و یا مسلمانی در این راه، خراشی بردارد. قدرت و ریاستی که در راستای حفظ و صیانت مردم نباشد، مصداق بارز طاغوت، سبک‌سری، گمراهی و جهالتی است که چیزی جز قتل و کشتار، خفت و ویرانی به دنبال ندارد و چنین قدرتمندانی، سزاوار خشم خداوند و لعنت و نفرین تاریخ می‌گردند. آیا غیر از این است که جاه‌طلبی و حرص و ولع قدرت و فرمانروایی، موجی از خون انسان‌ها را در طول تاریخ به راه انداخته و بسیاری را به کام مرگ کشانده است؟^۱

شمایل و ویژگی‌های ظاهری حسن علیه السلام

حسن بن علی رضی الله عنه زیبا و نکوروی و سپید گندمگون بود و چشمان درشت و سیاهی داشت؛ صورتش پرگوشت نبود، اما ریشش، انبوه بود. گردنی نقره‌مانند و صاف داشت و اندامش، ورزیده بود و سینه‌اش، پهن و عریض. میانه قامت بود؛ نه زیاده از حد بلندبالا و نه بیش از اندازه کوتاه‌قد. از همه زیباتر به نظر می‌رسید؛ گیسوانی فرخورده و مجعد داشت و خوش اندام بود.^۲ یکی از نعمت‌های خداوند متعال بر حسن علیه السلام، این بود که آن بزرگوار، بیش از همه به پدر بزرگش، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شباهت داشت.^۳

۱- مرجع پیشین، ص ۹۴.

۲- سیر أعلام النبلاء (۲۶۳/۳)

۳- الحسن بن علی، فتنخان کردی، ص ۲۴.

دوم: فرازی از زندگانی اجتماعی حسن علیه السلام

حسن علیه السلام صحنه‌ها و نمایه‌های شکوهمندی از زندگانی اجتماعی خویش، برای ما به جای نهاده است. آن بزرگوار، اشتیاق وافری به تصحیح مفاهیم و اندیشه‌های مردم داشت و سعی زیادی برای رفع نیازمندی‌های مردم، مبذول می‌داشت و به عموم مردم، به‌خوبی هم‌نشینی می‌کرد و آنان را از طریق پند و اندرز و بیان نکات حکیمانه، راهنمایی می‌نمود. و اینک شرحی مختصر از رویکرد اجتماعی حسن علیه السلام:

رد عقیده‌ی رجعت توسط حسن علیه السلام

در روایت عمرو بن اصم آمده است: به حسن علیه السلام گفتم: «شیعیان چنین می‌پندارند که علی علیه السلام قبل از برپایی قیامت، برانگیخته خواهد شد». فرمود: «به خدا سوگند دروغ می‌گویند؛ اینها، شیعه نیستند. اگر ما می‌دانستیم که علی علیه السلام، پیش از رستاخیز، برانگیخته می‌گردد، اموالش را تقسیم نمی‌کردیم و نمی‌گذاشتیم که زنانش، ازدواج کنند».^۱

نخستین کسی که عقیده‌ی رجعت را بنا نهاد، ابن سبأ بود؛ البته او بر این باور بود که امام، کشته نشده، بلکه در غیبت به سر می‌برد و باز خواهد گشت. عقیده‌ی رجعت، از دیدگاه پیروان ابن سبأ، منحصر به امام بود، اما این پندار، از دیدگاه دوازده‌امامی‌ها، عمومیت یافت و غیر از امام، بسیاری از مردم را نیز در بر گرفت. آلوسی از تحول مفهوم رجعت نزد روافض از انحصار آن به امام تا فراگیر شدن و عمومیت یافتن آن برای غیر امام در قرن سوم هجری، مطالب ارزنده‌ای بیان نموده است.^۲

مفهوم عمومی رجعت از دیدگاه دوازده‌امامی‌ها، سه دسته از انسان‌ها را در بر می‌گیرد:

۱- دوازده امام؛ بر اساس این پندار، مهدی، از مخفی‌گاهش بیرون می‌آید و پس از غیبتی طولانی ظهور می‌کند. آن‌گاه سایر امامان، زنده می‌شوند و به این دنیا باز می‌گردند.

۲- کارداران و خلفای مسلمانان که به گمان باطل روافض، خلافت را از صاحبان اصلی آن، یعنی دوازده امام غصب کرده‌اند. بر اساس این عقیده، خلفای مسلمانان به‌ویژه ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم از قبرهایشان بیرون می‌آیند و به دنیا باز می‌گردند و تاوان غصب خلافت را

۱- سیر أعلام النبلاء (۲۶۳/۳).

۲- نگا: روح المعانی (۲۷/۵)؛ ضحی الإسلام (۲۳۷/۳)، احمد امین

پس می دهند و بدین سان شکنجه می گردند، به صلیب کشیده می شوند و به سزای عملشان (یعنی غضب خلافت) می رسند!

۳- عموم مردم. بر اساس این پندار، شیعیان که از دیدگاه روافض، تنها گروه مسلمان هستند، سر از قبرهایشان بر می آورند و به دنیا باز می گردند. گفتنی است آن چنانکه سرآمدان و شیوخ روافض تصریح کرده اند، کافران نیز برانگیخته می شوند. لازم به یادآوری است که اینها، همه ی مردم، جز مستضعفان را در جرگه ی کافران می دانند.^۱

بنابراین در تعریف رجعت گفته اند که عبارتست از رجوع بسیاری از مردم به دنیا قبل از برپایی قیامت.^۲ و بازگشتشان به دنیا قبل از برپایی قیامت، به همان سیمایی می باشد که پیش از مرگ داشته اند.^۳

روافض، با علمای اهل بیت و در رأس آنان حسن بن علی علیه السلام که رهروان راه حق و پیروان کتاب و سنت بوده اند، در زمینه ی عقیده ی رجعت، مخالفت کرده و رجعت را یکی از اصول مذهب شیعه دانسته اند. چنانچه راویان دروغگو، روایات بی اساسی را ساخته و آنها را به امامان هدایت، نسبت داده اند؛ از جمله، این روایت که می گوید: «کسی که به بازگشت ما ایمان ندارد، از ما نیست».^۴ ابن بابویه می گوید: «اعتقاد ما درباره ی رجعت، این است که حق می باشد».^۵ طبرسی و حر عاملی و سایر شیوخ شیعه تصریح کرده اند که: «امامیه، در مورد رجعت، اجماع کرده اند و عقیده ی رجعت، از باورهای اساسی و ضروری ایشان است».^۶

ناگفته پیداست که عقیده ی رجعت و بازگشت به دنیا قبل از برپایی قیامت، مخالفتی آشکار با نصوص و آیات صریح قرآن کریم است؛ الله تعالی می فرماید:

۱- نگا: أصول الشیعة الإمامیة (۱۱۰۵/۲).

۲- نگا: تفسیر قمی (۷۶/۲).

۳- أوائل المقالات، ص ۹۵.

۴- نگا: أصول الشیعة الإمامیة (۱۱۰۳/۲).

۵- الاعتقادات، ص ۹۰.

۶- نگا: مجمع البیان (۵۲/۵)؛ همچنین ر.ک: القاموس (۲۸/۳)؛ مجمع البحرین (۳۳۴/۴).

﴿ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۳۱﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۳۲﴾ ﴾

(مؤمنون: ۹۹، ۱۰۰)

«و زمانی که مرگ یکی از آنان، فرا می‌رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا (به دنیا) بازگردانید تا کار شایسته‌ای بکنم و فرصت‌هایی را که از دست داده‌ام، جبران نمایم. نه! (هیچ راه بازگشتی وجود ندارد). این، سخنی است که او، بر زبان می‌آورد. در پیش روی ایشان جهان برزخ است تا روز (قیامت) که برانگیخته شوند.»

این آیه، به‌ویژه بخش پایانی آن، آشکارا عقیده‌ی رجعت را رد می‌کند. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ النَّارِ فَقَالُوا يَلَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنُكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۳۳﴾ بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۳۴﴾ ﴾

(انعام: ۲۸، ۲۷)

«اگر تو ایشان را بدانگاه مشاهده کنی که آنان را در کنار آتش دوزخ نگاه می‌دارند (و چون هراس جهنم، آنها را بر می‌دارد)، می‌گویند: ای کاش به دنیا باز می‌گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از زمره‌ی نیکوکاران می‌شدیم. (این، چیزی جز یک آرزوی دروغین و دست‌نیافتنی نیست) بلکه (به‌خاطر آن است که در آن جهان، عیوب و نتیجه‌ی) کارهایی که قبلاً (در دنیا انجام می‌داده و) پنهان می‌کرده‌اند، برای آنان آشکار گشته است. اگر هم (به فرض محال، به دنیا) باز گردانیده شوند، به سراغ همان چیزی می‌روند که از آن، نهی شده‌اند. ایشان، دروغ‌گویند.»

اینها، همه، هنگام مردن و نیز زمانی که در پیشگاه پروردگارشان حاضر می‌شوند و آتش هولناک جهنم را مشاهده می‌نمایند، آرزوی بازگشت به دنیا را می‌کنند، اما از آنجا که قانون الهی، چیز دیگری است، هیچ توجهی به آرزویشان نمی‌شود. از این رو علما، اعتقاد بازگشت به دنیا را یکی از مهم‌ترین مراتب غلو و بدعت روافض برشمرده‌اند.^۱

در صفحات گذشته، مروری بر روایت عمرو بن اصم داشتیم که موضع حسن بن علی علیه السلام را درباره‌ی رجعت بیان می‌کرد؛ در مسند احمد رحمه‌الله آمده است که یکی از یاران

علی علیه السلام به نام عاصم بن ضمیره به حسن بن علی علیه السلام گفت: «شیعیان چنین می‌پندارند که علی علیه السلام قبل از قیامت، برانگیخته خواهد شد». فرمود: «به خدا سوگند که این دروغ‌گویان، دروغ می‌گویند؛ اگر ما می‌دانستیم که علی علیه السلام، پیش از رستاخیز، برانگیخته می‌گردد، اموالش را تقسیم نمی‌کردیم و زنانش نیز ازدواج نمی‌کردند»^۱.

اعتقاد به بازگشت مردگان، قبل از برپایی قیامت برای مجازات بدکاران و پاداش دادن به نیکوکاران، با نهاد و طبیعت دنیا، در تعارض است؛ چراکه دنیا سرای عمل است، نه دار مجازات. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۖ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ ۚ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿١٨٥﴾

(آل عمران: ۱۸۵)

«بی‌گمان، پاداش و سزای اعمالتان، به تمام و کمال در روز قیامت به شما داده می‌شود. و هر کس، از آتش جهنم بدور گردد و به بهشت، برده شود، واقعاً سعادت را به دست آورده و نجات یافته است. و زندگی دنیا، چیزی جز کالای فریب نیست».

ابن سبای یهودی، اساسی‌ترین نقش را در پیدایش عقیده‌ی رجعت داشته است؛ البته وی، رجعت را مخصوص علی علیه السلام می‌دانست و معتقد بود که علی علیه السلام، اساساً نمرده است؛ تقریباً چیزی شبیه پندار دوازده‌امامی‌ها درباره‌ی مهدی مورد ادعایشان که معتقدند در غیبت به سر می‌برد. کاملاً روشن است که اعتقاد به رجعت، بر خلاف این عقیده‌ی اسلامی است که هیچ حشر و نشری قبل از برپایی قیامت وجود ندارد و خدای متعال، هر جا که به کافر یا ظالمی بیم می‌دهد، او را به روز رستاخیز، تهدید می‌کند. عقیده‌ی رجعت، بر خلاف آیات قرآن و احادیث فراوانی است که تصریح می‌کنند قبل از رستاخیز، هیچ بازگشتی به دنیا وجود ندارد.^۲

عقیده‌ی رجعت را در پرتو نصوص شرعی مورد ارزیابی قرار دادیم و اینک به بررسی آن، از دیدگاه عقل می‌پردازیم. خدای متعال، دنیا را سرای آزمون و آخرت را دار مجازات قرار داده است؛ از این رو چه دلیلی وجود دارد که انسان‌ها را برای حساب‌رسی و رسیدگی به

۱- مسند احمد (۳۱۲/۲)؛ شیخ احمد شاکر رحمه‌الله، اسناد این روایت را صحیح دانسته است.

۲- نگاه: أصول الشیعة الإمامیة (۱۱۲۴/۲).

اعمالشان به دنیا باز گرداند، حال آنکه آخرت، محل رسیدگی به اعمال انسان‌هاست؟! ضمن آنکه همه‌ی ما می‌دانیم عذاب آخرت، برای کسی که از راه دین منحرف گردد، به مراتب سخت‌تر و شدیدتر از عذاب دنیاست و بطور کلی در طول تاریخ بشریت سابقه ندارد که خدای متعال، کسی را از جهان مردگان، برای حساب‌رسی به دنیا باز گردانیده باشد.

رسیدگی به نیازهای مردم

شخصی، نزد حسن بن علی علیه السلام آمد تا به نیازش رسیدگی نماید. حسن علیه السلام برای رفع نیاز آن شخص، با او بیرون شد. آن شخص گفت: «من، دوست نداشتم که از تو برای رفع نیازم، کمک بگیرم؛ چراکه نزد حسین علیه السلام رفته بودم تا از او کمک بخواهم، ولی او به من گفت: اگر در اعتکاف نبودم، حتماً برای کمک به تو می‌آمدم». حسن علیه السلام فرمود: «برآورده ساختن نیاز یک برادر دینی، به خاطر خدا، برایم از اعتکاف یک ماه محبوب‌تر است».^۱

در روایت دیگری آمده است: حسن علیه السلام طواف را ترک کرد و برای رسیدگی به نیاز شخصی خارج شد.^۲

حسن علیه السلام فرموده است: «اینکه نیازهای مردم، به شما عرضه می‌گردد، یکی از نعمت‌های خداوند، بر شماست. بنابراین از نعمت‌ها، آزرده خاطر نشوید که مایه‌ی نعمت و عذاب می‌گردد، و بدانید که نیکی، ستایش و پاداش را به دنبال دارد. از این‌رو اگر نیکی را یک انسان فرض کنید، آن را زیبا و نکورویی خواهید دید که سبب شادمانی بینندگان می‌گردد و از نظر زیبایی بر همگان برتری دارد و اگر پلیدی را ببینید، آن را آن‌چنان زشت و ناهنجار خواهید دید که قلب‌ها و دیدگان، از آن متنفر می‌شوند».^۳

گفتنی است: برخی از نویسندگان، این را سخن حسین علیه السلام دانسته‌اند.

نویسنده‌ی کتاب (الشهب اللامعة فی السیاسة النافعة)، چنین نوشته است که: شخصی، دست‌نوشته‌ای به سوی حسن بن علی علیه السلام دراز کرد. حسن علیه السلام فرمود: «آن را خواندم؛ نیازت، برآورده خواهد شد». به حسن علیه السلام گفتند: «ای نوه‌ی رسول‌خدا! خوب بود آن را با دقت می‌خواندی و مطابق خواسته‌اش پاسخ می‌دادی». فرمود: «می‌ترسم به سبب درنگی که

۱- تاریخ دمشق الکبیر (۷۶/۱۴).

۲- مرجع پیشین (۷۶/۱۴)

۳- الشهب اللامعة فی السیاسة النافعة، ص ۴۴۱.

به خاطر خواندن نوشته‌اش صورت می‌گیرد، خوار گردد و از این جهت مورد بازخواست قرار گیرم»^۱.

این رویکرد حسن بن علی علیه السلام بیانگر اخلاق عظیم و والای آن بزرگوار و تواضع و فروتنی وی می‌باشد و چنین رفتار بزرگ‌منشانه‌ای از آقایمان حسن علیه السلام، تعجب‌آور نیست. زیرا خود، فرموده است: «خوبی‌های اخلاق، ده مورد است: راستگویی، راستی و استواری در سختی و شدت جنگ، بذل و بخشش به سائل (گدا)، و خوش‌اخلاقی، پاداش دادن به پیشه‌وران، پیوند خویشاوندی، مهرورزی به همسایه، شناختن حق دوستان و صاحبان حق، و رسیدگی به بینوایان؛ و شرم و حیا، در رأس آنها قرار دارد»^۲.

همچنین فرموده است: «بداخلاقی، از هر مصیبتی، بدتر است»^۳.

این رویکرد حسن بن علی علیه السلام در واقع عمل به رهنمودهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؛ روایت شده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد: «محبوب‌ترین مردم، نزد خدا، کیست؟» رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (أنفعهم للناس، و إن أحب الأعمال إلى الله سرور تدخله علی مؤمن، تکشف عنه کربا أو تقضى عنه دینا أو تطرد عنه جوعا و لأن أمشی مع أخی المسلم فی حاجة أحب إلى من أن أعتکف شهرین فی مسجد.. و من مشی مع أخیه المسلم فی حاجة حتی یثبتها له، ثبت الله قدمه یوم تزل فیہ الأقدام و إن سوء الخلق لیفسد العمل کما یفسد الخل العسل)^۴ یعنی: «سودمندترین آنها برای مردم؛ و محبوب‌ترین عمل نزد خدا، این است که قلب یک مؤمن را شاد کنی، مشکلی از او را حل نمایی یا بدهی‌اش را بپردازی یا گرسنگی‌اش را رفع کنی؛ و اگر همراه برادر مسلمانم همراه شوم تا نیازش را برآورده نمایم، برایم از اعتکاف دو ماه در مسجد، محبوب‌تر است.. و هر کس، برای رسیدگی به نیاز برادر مسلمانش، او را همراهی نماید تا آن را برآورده سازد، خدای متعال، او را در روزی که پاها می‌لغزد، ثابت‌قدم می‌گرداند. و همانا بداخلاقی، آن‌چنان عمل را به تباهی می‌کشاند که سرکه، باعث خراب شدن عسل می‌گردد».

۱- مرجع پیشین، ص ۴۳۹.

۲- من أفعال الصحابة، محمد خورشید، ص ۶۸؛ الحسن بن علی. ص ۳۱.

۳- تاریخ یعقوبی (۲/۲۲۷).

۴- سلسله الأحادیث الصحیحة، شماره ۹۰۶؛ آلبانی رحمه الله در صحیح الجامع، سند این روایت را حسن دانسته است.

مسلمه بن مخلد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که: (من ستر مسلماً فی الدنيا ستره الله فی الدنيا و الآخرة و من نجی مکروباً فک الله عنه کربة من کرب یوم القیامة و من کان فی حاجة أخیه کان الله فی حاجته)^۱ یعنی: «هر کس، عیوب مسلمانی را بپوشاند، خدای متعال، عیوب او را در دنیا و آخرت می پوشاند؛ و هر کس، بلا دیده ای را برهاند (و مشکل کسی را حل کند)، خدای متعال یکی از مشکلاتش را در روز قیامت، حل می نماید؛ و هر کس، در صدد برآورده ساختن نیاز برادرش باشد، خدای معال، نیازش را برآورده می سازد».

ازدواج حسن با دختر طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه

از شعیب بن یسار، روایت شده که حسن بن علی رضی الله عنه نزد یکی از پسران طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه رفت و از خواهرش خواستگاری کرد. وی، در پاسخ حسن رضی الله عنه گفت: معاویه رضی الله عنه به من نامه نوشته و از خواهرم برای یزید، خواستگاری کرده است. خبر خواستگاری حسن رضی الله عنه از دختر طلحه رضی الله عنه به معاویه رضی الله عنه رسید. معاویه رضی الله عنه نامه ای به مروان نوشت و به او دستور داد که تصمیم ازدواج با حسن رضی الله عنه یا یزید را به خود دختر طلحه رضی الله عنه واگذار کند؛ دختر طلحه، حسن رضی الله عنه را برگزید و بدین سان حسن، دختر طلحه رضی الله عنه را به ازدواج خویش درآورد. گفتنی است: پس از رحلت حسن رضی الله عنه از دنیا، حسین رضی الله عنه با دختر طلحه ازدواج کرد.^۲

ازدواج حسن رضی الله عنه با خوله بنت منظور

ابن ابی ملیکه می گوید: حسن بن علی، با خوله بنت منظور ازدواج کرد. شبی حسن رضی الله عنه بر بالای بامی که حفاظ نداشت، خوابید. خوله، روسری اش را به پای حسن رضی الله عنه بست و طرف دیگرش را با چادرش بست. حسن رضی الله عنه پس از مدتی بیدار شد و پرسید: این، چیست؟ پاسخ داد: ترسیدم که شب، سنگین خواب باشی و در همین حالت برخیزی و بیفتی و بدین سان شوم ترین و بدقدم ترین زن عرب به شمار روم». از این رو محبتش در دل حسن رضی الله عنه نشست و حسن رضی الله عنه هفت شبانه روز، نزد وی ماند. ابن عمر رضی الله عنهما گفت: «چند روزی است که ابو محمد را ندیده ایم؛ بیاید تا به اتفاق هم به دیدن وی برویم». بدین ترتیب به دیدن حسن رضی الله عنه رفتند.

۱- این حدیث، صحیح می باشد و در مصنف عبدالرزاق، به شماره ۱۸۹۳۶ آمده است.

۲- وی، اسحاق بن طلحه رضی الله عنه بوده است.

۳- نگاه: الطبقات، تحقیق: سلمی (۲۹۲/۱)؛ سند این روایت بدون اشکال است.

خوله، به حسن علیه السلام گفت: «آیا آنها را برای صرف غذا نگه می‌داری؟» فرمود: «آری». ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: حسن علیه السلام شروع به سخن گفتن نمود و ما را با سخنان نیک و اعجاب‌انگیزش یه گوش دادن مشغول کرد تا آنکه برای ما غذا آورد.^۱

حسن علیه السلام مادران مؤمنان (همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) را نمی‌دید
حسن و حسین رضی الله عنهما، همسران رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نمی‌دیدند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید:
«دیدن مادران مؤمنان، برای آنان حلال بود». ذهبی می‌گوید: «بطور قطع حلال بود».^۲ و این،
بیانگر شرم و حیای فراوان حسن علیه السلام می‌باشد.

غیرت حسن علیه السلام نسبت به خویشاوندی‌اش با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
باری حسن علیه السلام برای رفع نیازش، به بازار رفت و با فروشنده‌ای چانه زد. فروشنده، قیمت
عمومی آن کالا را به حسن علیه السلام گفت و چون متوجه شد که او، حسن بن علی، نوهی
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، به احترام وی، تخفیف ویژه‌ای داد. اما حسن علیه السلام تخفیفش را نپذیرفت و
آن کالا را خریداری نکرد و فرمود: «من، دوست ندارم که به خاطر نسبتی که با
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارم، در مورد کالای ناچیزی سودجویی کنم».^۳
این، ویژگی تمام خاندان نبوت بود که رهنمودهای قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در
پیش گرفته بودند. چنانچه جویریة بن اسماء، یکی از خدمتگزاران خاص زین العابدین بن
علی بن حسین، درباره‌ی این بزرگوار می‌گوید: «علی بن حسین به خاطر نزدیکی‌اش به
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، حتی یک درهم نیز نخورد».^۴
و هر گاه به سفر می‌رفت، خودش را می‌پوشاند تا کسی، او را نشناسد. علتش را از او
پرسیدند؛ فرمود: «من، دوست ندارم به خاطر نزدیکی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، به من بذل و بخشش
گردد».^۵

۱- الطبقات، تحقیق: سلمی (۳۰۷/۱)، با سند ضعیف.

۲- سیر أعلام النبلاء (۲۶۵/۳)

۳- المرتضی، از ندوی، ص ۲۲۸.

۴- البدایة و النهایة، نقل از المرتضی، ص ۲۲۸.

۵- وفيات الأعیان (۴۳۴/۲).

همچنین درباره‌ی ابوالحسن علی الرضا فرزند موسی کاظم، روایت شده که چون به سفر می‌رفت، خودش را می‌پوشانید؛ علتش را از او پرسیدند؛ فرمود: «من، دوست ندارم به خاطر نزدیکی به رسول خدا صلی الله علیه و آله، به من بذل و بخشش گردد».^۱

اینها، بزرگان و سرآمدان اهل بیت هستند که بیشترین غیرت را نسبت به خویشاوندی خود با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند و از این رو به هیچ عنوان به خود اجازه نمی‌دادند که از این نسبت، برای منافع دنیوی، سود ببرند؛ بر خلاف آقازادگان سایر ادیان که می‌کوشیدند هاله‌ی تقدس به دور خویش بکشند و از جایگاه دینی پدرانشان سوءاستفاده نمایند و با پیروان خویش، به گونه‌ای برخورد کنند که گویا شخصیت‌هایی فرابشری هستند. آری! بزرگان و سرآمدان دینی ما، بکلی از کسب کالای ناچیز دنیا، با سوءاستفاده از موقعیت دینی خویش، بدور بودند و عزت نفس بی‌مثالی داشتند که نمایه‌ی سیرت و سلویشان، سیمایی کاملاً متفاوت با منش و رویکرد رجال دینی ادیانی همچون برهمنی و کاهنان بودایی به تصویر می‌کشد که دین را حرفه و پیشه‌ی خویش ساخته‌اند. چنانچه برهمن‌ها و پیشوایان دینی هند باستان و بودایی‌ها، قداستی برای خویش به وجود آورده‌اند که نسل‌به‌نسل، به ایشان منتقل می‌گردد و هیچ نیازی به تلاش و کوشش برای رفع نیازهای زندگی خویش ندارند^۲ و پیروانشان، نیازهای آنان را تأمین می‌کنند.

نماز خواندن حسن علیه السلام بر جنازه‌ی اشعث بن قیس

اشعث بن قیس، چهل روز پس از شهادت امیرمؤمنان علی علیه السلام، وفات نمود و حسن بن علی علیه السلام بر جنازه‌اش نماز خواند.^۳ گفتنی است: حسن علیه السلام، داماد اشعث بن قیس بود و دخترش را در نکاح خویش داشت.^۴ برخی از روایات ضعیف و بی‌اساس به این مسأله دامن زده‌اند که اشعث بن قیس، در شهادت علی علیه السلام نقش داشته است؛ البته هیچ دلیلی بر این ادعا، وجود ندارد. زیرا بررسی نقش وی در خلافت علی علیه السلام، نشان می‌دهد که وی، شخصی خیرخواه، باوفا و مخلص بوده است. وی، نخستین کسی بود که با اهل شام کارزار نمود و با خوارج، از

۱- وفيات الأعیان (۲/۴۳۴).

۲- المرتضی، ندوی، ص ۲۲۸.

۳- الکامل فی التاریخ (۳/۴۴۴).

۴- تهذیب التهذیب ۲/۳۰۰.

همان آغاز پیدایش آنها، اظهار دشمنی کرد؛ او، همان کسی بود که به علی علیه السلام خبر داد، خوارج گفته‌اند: علی علیه السلام از خطایش توبه کرده و از تعیین حکم (داور) منصرف شده است. اشعث، به همراه علی، در نهروان، با خوارج جنگید. وی، علاقه‌ی وافری به برقراری رابطه‌ی محکم و استوار با علی و خاندان آن بزرگوار داشت و از این رو دخترش را به ازدواج حسن بن علی علیه السلام در آورد. چنانچه پیشتر گفتیم، اشعث پس از شهادت علی علیه السلام در گذشت و حسن علیه السلام، بر جنازه‌ی وی نماز خواند. هیچ روایتی از خاندان علی علیه السلام در دست نیست که نشان دهد، آنان، اشعث را به نقش داشتن در شهادت علی علیه السلام متهم کرده و یا پرده از تلاش یکی از افراد خانواده‌ی اشعث در زمینه‌ی شهادت علی علیه السلام برداشته باشند. بر کسی پوشیده نیست که شهادت علی علیه السلام، نتیجه‌ی رایزنی خوارج به منظور انتقام‌جویی از خون کشتگانشان در نهروان بوده است.^۱

رفتار حسن علیه السلام با کسی که به او بدی کرد:

شخصی که کینه‌ی علی علیه السلام را در دل داشت، به مدینه آمد و از ادامه‌ی سفرش باز ماند و توشه و مرکبی نداشت؛ مشککش را با یکی از مردم مدینه، در میان گذاشت. وی، آن شخص را به حسن بن علی علیه السلام حواله داد. آن شخص گفت: «کسی جز حسن نیست که مشکلم را حل کند؟» و بدین سان ناخوشایند دانست که از حسن علیه السلام کمک بگیرد. به او گفته شد: «بدان که از کسی جز حسن علیه السلام هیچ خیری نخواهی دید». از این رو نزد حسن علیه السلام رفت و مشککش را با او در میان نهاد. حسن علیه السلام دستور داد که سواری و توشه‌ای برای سفر به او بدهند. آن شخص گفت: «خداوند متعال، بهتر می‌داند که چه کسی را به پیغمبری برگزیند». به حسن علیه السلام گفتند: شخصی که کینه‌ی تو و پدرت را در دل داشت، نزدت آمد و تو، دستور دادی سواری و توشه‌ی سفر، به او بدهند؟! فرمود: «آیا سزاوار نبود که آبرویم را در ازای سواری و توشه‌ی سفر، از او بخرم؟»^۲

۱- دراسة فی تاریخ الخلفاء الأمویین، ص ۵۲.

۲- تاریخ ابن عساکر (۷۶/۱۴)

ادب و بزرگ منشی حسن علیه السلام در هم نشینی با دیگران

روزی حسن علیه السلام در مکانی نشسته بود و قصد رفتن داشت که در این اثنا فقیری آمد و نشست؛ حسن علیه السلام به گرمی از او استقبال کرد و فرمود: «تو، زمانی آمدی که من، قصد رفتن داشتم؛ آیا به من اجازه‌ی رفتن می‌دهی؟» گفت: «آری؛ ای نوه‌ی رسول خدا!»^۱

اخلاق نیک حسن علیه السلام در میان مردم

عمیر بن اسحاق می‌گوید: هیچ کس، نزد من سخن نگفته، مگر اینکه دوست داشته‌ام سکوت نماید و سخنی نگوید، جز حسن بن علی علیه السلام. من، هیچ گاه از او دشنام و سخن ناسزایی نشنیده‌ام مگر یک بار؛ ماجرا از این قرار بود که میان حسین بن علی علیه السلام و عمرو بن عثمان، دعوایی وجود داشت. حسن علیه السلام گفت: برای او چیزی نزد من نیست جز آنچه بینی‌اش را به خاک بمالد. و این، بزرگ‌ترین دشنامی بود که از حسن علیه السلام شنیدم.^۲

تیله‌بازی^۳ حسن علیه السلام با دوستانش

سلیمان بن شدید می‌گوید: با حسن و حسین، تیله‌بازی می‌کردم؛ هر گاه، من، برنده می‌شدم، می‌گفت: «برایت رواست که بر پاره‌ی تن رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار شوی» و چون او، برنده می‌شد، می‌فرمود: «آیا خدا را سپاس نمی‌گویی که پاره‌ی تن رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر تو سوار می‌کند؟»^۴

۱- الطبقات (۲۸۱/۱)؛ تحقیق: سلمی، با سند ضعیف؛ تاریخ الخلفاء، ص ۷۳.

۲- البدایة و النهایة (۱۹۸/۰۱۱).

۳- در متن عربی، بازی با مداحی آمده بود؛ و مداحی، عبارتست از گلوله‌های کوچک سنگی. این بازی، بدین صورت است که حفره‌های کوچکی ایجاد می‌کنند و آن‌گاه گلوله‌های سنگی را به سوی آن می‌اندازند؛ هر کس که گلوله‌های بیشتری در حفره بیندازد، برنده است. این بازی در میان مردم مکه، مرسوم بوده است. از سعید بن مسیب درباره‌ی حکم این بازی یا مسابقه سؤال شد؛ پاسخ داد: اشکالی ندارد. [بنده، بهترین معادلی که برای این بازی در زبان فارسی یافتم، تیله‌بازی بود که به نظر بنده، هم از لحاظ لغوی و هم از نظر چگونگی بازی، معادل خوبی برای واژه یا بازی مداحی می‌باشد. (مترجم)]

۴- نگا: الطبقات، تحقیق: سلمی (۲۹۴/۱)

پرهیز حسن علیه السلام از زیاده‌گویی

حسن بن علی علیه السلام بیشتر اوقات، ساکت بود و چون لب به سخن می‌گشود، بهتر از همه سخن می‌گفت. بدین سان حسن بن علی علیه السلام به ما آموزش می‌دهد که باید اندک و گزیده، سخن گفت.^۱ و این، رهنمود رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد که فرموده است: (لا یستقیم إیمان عبد حتی یستقیم قلبه و لا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه)^۲ یعنی: «ایمان هیچ بنده‌ای راست و استوار نمی‌شود مگر آنکه قلبش، اصلاح گردد و قلب هیچ بنده‌ای اصلاح نمی‌شود، مگر آنکه زبانش اصلاح گردد». همچنین فرموده است: (من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیقل خیر أو لیصمت)^۳ یعنی: «هر کس به خدا و روز واپسین، ایمان دارد، باید سخن نیکو بگوید یا سکوت نماید». و نیز از او روایت شده که: (من صمت نجا)^۴ یعنی: «هر کس، سکوت اختیار کند، نجات می‌یابد». از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرامون مهم‌ترین عاملی سؤال شد که باعث ورود مردم به جهنم می‌شود؛ فرمود: «زبان و شرمگاه».^۵ معاذ رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی عملی پرسید که او را وارد بهشت می‌گرداند و از جهنم دور می‌نماید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را از اساس و رکن اعمال و نیز از کامل‌ترین و والاترین آنها باخبر ساخت^۶ و آن‌گاه فرمود: «آیا تو را از رکن اساسی همه‌ی آن، باخبر نسازم؟» گفت: «آری، ای رسول خدا!» رسول اکرم صلی الله علیه و آله زبان خودش را گرفت و فرمود: «شر این را از خودت باز مدار». عرض کرد: «ای رسول خدا! آیا ما به خاطر سخنانمان، بازخواست می‌شویم؟» فرمود: «ای معاذ! مادرت، به عزایت بنشینند؛^۱ آیا مردم را چیزی جز کشت زبان‌هایشان^۲، به چهره در آتش می‌اندازد؟»^۳

۱- کم گوی و گزیده گوی چون دُر. (مترجم)

۲- السلسلة الصحيحة، شماره‌ی ۲۸۴۱.

۳- بخاری، شماره‌ی ۶۱۳۶.

۴- صحیح الجامع، شماره‌ی ۶۳۷۶.

۵- السلسلة الصحيحة، شماره‌ی ۶۶۹.

۶- شارحان حدیث، بر اساس سایر روایات، اسلام را اساس اسلام، نماز را رکن اسلام و جهاد را بلند و کمال اسلام دانسته‌اند. (مترجم)

۱- گفتنی است چنین عباراتی در زبان عربی، برای تشبیه به‌کار می‌رود و نفرین نیست. (مترجم)

۲- منظور از کشت زبان‌هایشان، سخنانی است که بر زبان می‌رانند.

۳- سنن الترمذی؛ نرمذی، این حدیث را صحیح دانسته است.

ابن عبید می گوید: «زبان هیچ کس از او آسوده نیست مگر آنکه این امر، سبب بهبود سایر اعمالش می باشد».^۱

ابن الکاتب همواره می گفت: «زمانی که خوف و ترس خدا در دل بنشیند، فقط سخنان مفید، بر زبان جاری می شود».^۲

اوزاعی گفته است: «عمر بن عبدالعزیز (رحمه الله) نامه ای بدین مضمون برای ما فرستاد: اما بعد: کسی که مرگ را به کثرت یاد کند، به اندکی از دنیا خرسند می گردد و کسی که سخنش را جزو اعمالش بداند، کم سخن می گوید و فقط سخنان مفیدی بر زبان می آورد. والسلام».^۳

حسن بن علی علیه السلام، سخنانش را جزو اعمالش می دانست و از این رو بیشتر اوقات، ساکت بود.

بداهه گویی و حاضر جوابی حسن بن علی علیه السلام

در یکی از روزها، حسن علیه السلام پس از آنکه غسل کرد و لباس فاخر و زیبایی پوشید و خودش را آراست، از خانه اش بیرون شد. در بین راه با یکی از نیازمندان یهود برخورد نمود که لباسی پشمین بر تن داشت و از بیماری رنج می برد و ندار و فقیر بود و در حالی که مشک آبی بر دوش می کشید، آفتاب داغ نیمروزی، چهره اش را سوزانده بود. وی، از حسن علیه السلام خوست تا بایستد؛ آنگاه گفت: «ای نوه ی پیغمبر! پرسشی دارم». فرمود: «سؤال، چیست؟» گفت: پدر بزرگت می گفت: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.^۴ و تو، مؤمنی و من، کافر، اما من، دنیا را برایت بهشتی می بینم که از آن بهره می ببری و آن را برای خودم همچون زندانی مشاهده می کنم که تنگنا و فقر آن، مرا به رنج و فلاکت انداخته است». حسن علیه السلام پس از شنیدن سخنان آن یهودی، فرمود: «اگر آنچه را که خداوند، در آخرت، برای من، تدارک دیده، مشاهده می کردی، می فهمیدی که حالت کنونی من در مقایسه با وضعیت من در

۱- صفة الصفوة (۳/۳۷۲).

۲- مرجع پیشین (۴/۳۲۳).

۳- سیر أعلام النبلاء (۵/۱۳۳).

۴- مسلم و ابن ماجه شماره ۴۱۱۳

آخرت، همچون زندانی است و اگر عذابی را می‌دیدید که خدای متعال، برای تو در آخرت، آماده نموده، بدین نکته پی می‌بردی که تو، اینک در بهشت پهناوری به سر می‌بری.^۱

حسن بن علی علیه السلام حاضر جواب و بداهه گوی بود و از این رو، پاسخ واضحی به آن یهودی داد و بدین ترتیب برایش روشن نمود که وضعیت دنیوی اش که از آن می‌نالید، در مقایسه با عذاب اخروی کافران، به سان بهشت است و حالت خود حسن مجتبی علیه السلام که آن شخص، آن را بهشتی پر نعمت می‌پنداشت، در مقایسه با نعمت‌های جاویدان بهشتیان در سرای آخرت، همانند یک جهنم می‌باشد.^۲

احترام ابن عباس به حسن و حسین علیهما السلام

مدرک ابوزیاد می‌گوید: در باغ ابن عباس علیه السلام بودیم. در این اثنا ابن عباس و حسن و حسین علیهما السلام آمدند و گشت و گذاری در باغ نمودند؛ آن گاه باز گشتند و کنار یکی از جویبارها، نشستند. حسن علیه السلام به من گفت: «ای مدرک! آیا چیزی برای خوردن داری؟» گفتم: نان پخته‌ایم. فرمود: «پس بیاور». من، نان و مقداری نمک درشت و دو دسته تره (سبزی) آوردم. از آن تناول نمود و سپس فرمود: «ای مدرک! چه خوراکی خوبی بود». آن گاه مقدار زیادی غذا آورد و گفت: «ای مدرک! بچه‌های باغ را برایم جمع کن» و سپس آن غذا را جلوی آنان نهاد و خودش، از آن نخورد. گفتم: آیا خودت نمی‌خوری؟ فرمود: «بیشتر دوست دارم که اینها بخورند». پس از آن، برخاستند و وضو گرفتند. من، سواری حسن علیه السلام را جلو آوردم. ابن عباس علیه السلام سواری حسن علیه السلام را گرفت و آن را برایش هموار نمود تا سوار شود. سپس سواری حسن علیه السلام را آوردند و ابن عباس علیه السلام سواری حسین علیه السلام را نیز نگه داشت تا حسین علیه السلام سوار شود. پس از آنکه حسن و حسین رفتند، به ابن عباس علیه السلام گفتم: تو، از این دو بزرگ‌تری، با این حال سواری آنان را نگه می‌داری و آن را برایشان آماده می‌کنی؟! فرمود: «ای نادان! آیا می‌دانی، اینها کیستند؟ اینها، فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و این، از فضل و نعمت خدا بر من است که به من توفیق داد سواری‌هایشان را نگه دارم و آنها را برایشان آماده کنم».^۱

۱- الحسن و الحسین رضی الله عنهما، محمد رشید رضا، ص ۳۲.

۲- الحسن و الحسین رضی الله عنهما، محمد رشید رضا، ص ۳۳.

۱- نگا: تاریخ ابن عساکر (۶۹/۱۴).

احترامی که ابن عباس علیه السلام به حسن و حسین رضی الله عنهما گذاشت، بیانگر محبت و افرش به آن بزرگواران و شناخت دقیق وی از فضیلت و جایگاه والای آنان است؛ همان طور که نشان دهنده‌ی فضیلت ابن عباس علیه السلام نیز می‌باشد. زیرا تنها اهل فضلند که فضیلت فاضلان را درک می‌کنند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام با عمویش آن‌چنان رفتار محترمانه‌ای داشت که نظیرش را خیلی کم می‌توان یافت. ابن عباس علیه السلام می‌گوید: عباس علیه السلام بیمار شد و علی علیه السلام، به عیادتش آمد. علی علیه السلام مرا دید که پاهای عباس علیه السلام را ماساژ می‌دهم. وی، به جای من، پاهای عباس علیه السلام را گرفت و فرمود: «من، بیش از تو سزاوار (خدمت) عمویم هستم. هر چند خدای متعال، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و عمویم حمزه و برادرم جعفر را از میان ما برده، اما عباس علیه السلام را برایم گذاشته است. عموی هر شخص، همچون پدر اوست و نیکی کردن به او، همانند نیکی کردن به پدرش می‌باشد. خدایا! صحت و سلامتی را به عمویم ارزانی بدار و مقامش را والا بگردان و او را نزد خویش در والاترین مقام‌ها، جای بده».^۱

تعریف و ستایش عبدالله بن زبیر از حسن علیه السلام

عبدالله بن عروه می‌گوید: عبدالله بن زبیر را دیدم که در پگاه سرد یکی از روزهای زمستان، کنار حسن بن علی علیه السلام نشست؛ به خدا سوگند پیش از آنکه از کنار حسن علیه السلام برخیزد، قطرات عرق بر پیشانی‌ای نشست؛ و این امر، مرا خشمگین نمود. نزد عبدالله علیه السلام رفتم و گفتم: «ای عمو!» فرمود: «چه می‌خواهی؟» گفتم: «تو را دیدم که کنار حسن بن علی علیه السلام نشستی و چون برخاستی، عرق، بر پیشانی‌ات نشسته بود.» فرمود: «ای برادرزاده‌ام! او، پسر فاطمه است؛ به خدا سوگند که هیچ زنی، چنین فرزندی نزاده و پرورش نداده است».^۲

۱- ذخائر العقبی، ص ۳۳۷.

۲- تاریخ ابن عساکر (۷۰/۱۴).

آنچه میان حسن و حسین رضی الله عنهما گذشت...

ابن خلکان، با صیغه‌ی تمریض،^۱ به ذکر ماجرای می‌پردازد که میان حسن و حسین رضی الله عنهما رخ داده است. وی، می‌گوید: گفته شده که میان حسن و حسین رضی الله عنهما بگو مگویی رخ داد و در نتیجه با هم قهر کردند. به حسین علیه السلام گفته شد: چه خوب بود نزد برادرت می‌رفتی که از تو بزرگ‌تر است. فرمود: «فضیلت، از آن کسی است که برای آشتی کردن، پیش قدم می‌گردد و من، دوست ندارم که در این زمینه بر برادرم، فضیلت یابم». این سخن حسین علیه السلام به حسن علیه السلام رسید؛ از این رو نزد حسین علیه السلام رفت^۲

گرامی‌ترین مردم از ناحیه‌ی پدر، مادر، پدربزرگ، مادربزرگ، دایی، خاله، عمو و عمه

معاویه رضی الله عنه، در حضور عمرو بن عاص رضی الله عنه و جمعی از بزرگان و اشراف، فرمود: «گرامی‌ترین مردم از ناحیه‌ی پدر، مادر، پدربزرگ، مادربزرگ، دایی، خاله، عمو و عمه، کیست؟» نعمان بن عجلان زرقانی برخاست و دست حسن رضی الله عنه را گرفت و گفت: «پدر این، علی است؛ و مادرش، فاطمه؛ و پدربزرگش، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. مادربزرگش، خدیجه است و عمویش، جعفر؛ عمه‌اش، ام‌هانی بنت ابی طالب می‌باشد و دایی‌اش، قاسم؛ و خاله‌اش، زینب».^۳

محبت وافر مردم به حسن رضی الله عنه و برادرش حسین رضی الله عنه

ابوسعید می‌گوید: حسن و حسین رضی الله عنهما را دیدم که نماز عصر را با جماعت ادا کردند و سپس به سوی حجرالاسود رفتند و پس از استلام آن، هفت دور، طواف نمودند و آن‌گاه دو رکعت نماز بجای آوردند. مردم گفتند: این دو، نوه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند. بدین ترتیب مردم، به سوی آن دو هجوم آوردند و آن‌قدر ازدحام نمودند که حسن و حسین

۱- صیغه‌ی تمریض، در اصطلاح به واژگانی گفته می‌شود که ساختاری مجهول دارند؛ همچون: قیل و یقال، به معنای: گفته شده یا گفته می‌شود... آنچه با صیغه‌ی تمریض بیان شود، از قوت و صحت چندانی برخوردار نیست و احتمال ضعف آن، بسیار است. (مترجم).

۲- وفیات الأعیان (۶۹/۲).

۳- تاریخ ابن‌عساکر (۷۰/۱۴).

رضی الله عنهما نتوانستند طواف کنند و جلوتر بروند. یکی از رکانی‌ها^۱، همراه آن دو بود. حسین علیه السلام دست او را گرفت و مردم را از اطراف حسن علیه السلام دور کرد. - و او، احترام بسیاری به برادرش می گذاشت. - من، آن دو را دیدم که هر بار که از مقابل حجرالاسود، عبور می کردند، آن را استلام^۲ می نمودند.

راوی^۳ می گوید: به ابوسعید گفتم: گویا به خاطر نماز، نتوانستند هفت دور کامل طواف کنند؟ پاسخ داد: نه؛ بلکه هفت دور کامل طواف نمودند.^۴

فرازی از سخنان، سخنرانی‌ها و اندرزهای حسن علیه السلام

[۱] حسن بن علی علیه السلام فرموده است: «هلاکت مردم، در سه چیز است: تکبر، حرص و حسد. تکبر، نابودی دین را به دنبال دارد و سبب ملعون قرار گرفتن ابلیس گردید؛ حرص، دشمن نفس است و باعث اخراج آدم علیه السلام از بهشت شد. و حسد، انسان را به سوی بدی می کشاند و به خاطر همین حسد بود که قابیل، هابیل را به قتل رساند».^۵

شرحی مختصر بر این سخن ارزنده‌ی حسن علیه السلام

● بیماری کبر:

کبر یا تکبر، متضاد تواضع می باشد و به معنای خودبزرگ بینی و نگرستن به دیگران با دیده‌ی تحقیر است و یکی از بزرگ ترین آفات و آسیب های اخلاقی به شمار می رود. تکبر، خاستگاه بسیاری از مصیبت ها و بلا یاست و باعث نزول هر چه سریع تر خشم و غضب الهی می گردد. چرا که کبر، تنها سزاوار الله جل جلاله است و شایسته‌ی هیچ کس جز او نیست. زیرا همه‌ی مخلوقات، چاکران و بندگان اویند و او، خدای توانا و مالک تمام هستی است. از این رو کسی که کبر می ورزد، سزاوار چیزی جز این نیست که خدای متعال، او را خوار و زبون

۱- گویا وی، به رکانه بن عبد یزید بن هاشم بن عبدالمطلب بن عبدمناف المطلب، منسوب است که دو بار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با او کشتی گرفت و او را به زمین زد.

۲- به بوسیدن حجرالاسود و دست کشیدن بر آن، استلام می گویند. عمر فاروق رضی الله عنه خطاب به حجرالاسود می فرمود: «به خدا سوگند اگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را نمی دیدم که تو را می بوسد، هرگز تو را نمی بوسیدم». [مترجم]

۳- یعنی عمارة بن معاویة الدهنی.

۴- تاریخ ابن عساکر (۶۹/۱۴).

۵- علموا أولادکم حب... ص ۳۱.

بگرداند؛ چراکه، از حد و اندازه‌ی خویش، پافراتر نهاده و مقام و جایگاهی را به خود، نسبت داده که شایسته و سزاوار هیچ مخلوقی نیست.^۱

نشانه‌های تکبر: تکبر، نشانه‌های ظاهری و آشکاری دارد؛ از جمله: میل و علاقه به اینکه همواره، جلوتر از دیگران باشد؛ اظهار برتری بر دیگران؛ محبت به نشستن در بالای مجالس و خرامیده و متکبرانه راه رفتن. ناراحت شدن از اینکه کسی، سخنش را رد کند؛ هرچند سخنش، نادرست باشد و نیز عدم پذیرش سخن درست و به‌جا. کم توجهی و بی‌توجهی به مسلمانان مستضعف و فقیران و نگریستن به آنان با دیده‌ی تحقیر. افتخار به پدران و فخر فروشی به نسب. و خودبزرگ‌بینی به سبب داشتن مال و دانش و یا بالیدن به عمل، عبادت، زیبایی، قدرت و فراوانی هواداران، دوستان و خویشان و...^۲

چگونگی در امان ماندن از بیماری کبر و راه‌های رهایی از آن

هر مسلمانی، باید از خود پرسد که آیا جزو افراد متکبر است یا نه؟ آیا میل و کششی به تکبر دارد یا خیر؟ اگر در خودش، علاقه و کششی به تواضع و فروتنی یافت و از تکبر و افرادی که کبر می‌ورزند، بدش می‌آمد، پس خدای متعال را شکر کند که چنین نعمت بزرگی به او عنایت فرموده است. در غیر این صورت، خودش را سرزنش نماید و به محاسبه‌ی نفس خویش پردازد و به مجاهده و ستیز با این نفس سرکش از طریق کثرت ذکر و یاد الله عز و جلاله و روزه و عبادت مشغول گردد و آن را از بسیاری از آسودگی‌ها و اسباب مباح آسایش، محروم کند تا بدین‌سان، نفس، رام شود و به راه رشد و تعالی خویش بازگردد و از سرکشی و گمراهی دور گردد و از این بیماری، رهایی یابد.

هر مسلمانی باید همواره حقیقت بیماری کبر و پیامدهای دنیوی و اخروی آن را مد نظر قرار دهد و به حکم تکبر در شریعت، و نیز مجازات‌های آن در دنیا و آخرت بیندیشد و بر اساس داده‌های قرآن و سنت و همچنین بر اساس تجربه و واقعیت، و داستان‌های راستین نیکوکاران و سرگذشتشان، توجه داشته باشد که تکبر، چه عواقبی را به دنبال دارد. قرآن کریم، به روشنی بیان نموده که تکبر، یکی از صفات شیطان است؛ چنانچه می‌فرماید:

۱- منهج الإسلام فی تزکیة النفس، ص ۳۴۲.

۲- مرجع پیشین، ص ۳۴۲.

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ

مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۳۴﴾

«و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید (و به خاطر نافرمانی و تکبر) از زمره ی کافران گردید».
خدا ی متعال، آدم متکبر را دوست ندارد؛ چنانچه می فرماید:

﴿لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ

الْمُسْتَكْبِرِينَ ﴿۲۳﴾

«بطور قطع خدا آگاه است از آنچه پنهان می سازند و از آنچه آشکار می نمایند (و خداوند، ایشان را در قبال اقوال و اعمالشان، بازخواست می نماید و کسانی را که تکبر می ورزند، مجازات می کند). همانا خداوند، مستکبران را دوست ندارد».

همچنین می فرماید:

﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ

كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿۱۸﴾

«با تکبر، از مردم روی مگردان و مغرورانه بر زمین راه مرو؛ چرا که خداوند، هیچ متکبر فخر فروش و مغروری را دست ندارد».

خودپسندی، کبر و فخرفروشی و غرور، جزو ویژگی های افراد متکبر است و فرد متکبر و خودبزرگ بین، در معرض این قرار دارد که خدا ی متعال، بر قلبش، مهر نهد؛ چنانکه الله جل جلاله می فرماید:

﴿الَّذِينَ تَجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَنٍ أَتَتْهُمْ كُفْرًا

عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ ءَامَنُوا كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ

جَبَّارٍ ﴿۳۵﴾

«کسانی که بدون هیچ دلیلی که در دست داشته باشند، در برابر آیات الهی، به ستیز و مجادله می پردازند. (چنین جدال و کشمکش نادرستی در برابر آیات الهی) موجب خشم عظیم خدا و کسانی می شود که ایمان آورده اند. این گونه خداوند، بر هر دلی که خودبزرگ بین و زورگو باشد، مهر می نهد (و قدرت تشخیص را از آن می گیرد)».

غرور بر خاسته از علم و عبادت، از بدترین نوع تکبر به شمار می‌رود و کسی که دچار چنین تکبری شده، باید بداند که علم و دانش، حکم حجت خدا بر بندگانش را دارد و آن گونه که عذر جاهل، پذیرفته می‌شود، عذر و بهانه‌ی عالم و فرد دانا و آگاه، پذیرفته نمی‌گردد. زیرا گناه شخص متکبری که از روی آگاهی، خداوند متعال را نافرمانی می‌نماید، به مراتب بیشتر و شدیدتر از دیگران است. اگر خاستگاه تکبر و خودبزرگی بینی فرد، نسب و ریشه‌ی نژادی اوست، باید از او پرسید:

گیرم، پدر تو بود فاضل از فضل پدر، تو را چه حاصل؟

چنین شخصی باید بداند که پدرش همچون خود او، از نطفه‌ای پلید و ناپاک آفریده شده است. کسی که به پدران و اجداد خویش می‌بالد و می‌نازد، باید بداند که همه، اصل و اصلتی حاکی دارند؛ زیرا همه، فرزندان آدم علیه السلام هستند و آدم، از خاک آفریده شده است. کسی که به جمال و زیبایی خویش فریفته شده، باید نگاهی واقع‌بینانه و خردمندانه به باطن خویش بیندازد، نه آنکه همچون حیوانات، ظاهرین باشد. اگر کسی، به قدرت و توان جسمی خویش مغرور گشته، اندکی تفکر نماید و در این بیندیشد که چنانچه یکی از مویرگ‌ها و یا تارهای عصبی‌اش، درست عمل نکند، چه بر سرش می‌آید؟ آیا غیر از این است که خیلی ناتوان و درمانده می‌گردد؟! افرادی که به مال و ثروت خویش فریفته و مغرور شده‌اند، به فرجام کسانی همچون قارون و هامان بنگرند که با وجود آن‌همه ثروت و دارایی، تیره‌روز و بدبخت شدند. اگر کسی، به ترتیبی عمل نماید که بیان شد، خودش را خیلی کوچک‌تر از آن خواهد دید که تکبر بورزد؛ از این رو چاره‌ای جز این نمی‌یابد که تواضع و فروتنی اختیار کند و بدین سان خدای متعال، او را سرافراز و گرامی می‌گرداند و در دنیا و آخرت از او راضی می‌گردد. آری! باید از سرگذشت متکبرانی که داستان‌هایشان در قرآن کریم یا سنت نبوی و یا داستان‌های گذشتگان آمده، عبرت گرفت. بدین ترتیب انسان، می‌تواند از تکبر و غرور، دوری کند و چنانچه به این بیماری خطرناک دچار شود، خیلی زود، در صدد درمان آن برمی‌آید. همچنین باید با افراد نیکوکار و فروتن، نشست و برخاست نمود و از اخلاق و اقوال و رفتارشان با دیگران، استفاده کرد. و نیز باید از هم‌نشینی با کسانی که تکبر می‌ورزند، پرهیز نمود تا مبدا اخلاقتشان در انسان، اثر نهد و بدین سان زمینه‌ی آسیب‌های رفتاری و پیامدهای ناگوار آن در دنیا و آخرت، فراهم گردد.^۱

۱- نگا: منهج الإسلام فی تزکیة النفس، ص ۳۴۶.

❏ بیماری حرص:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (ما ذئبان جائعان أرسلا فی غنم بأفسد لها من حرص المرء علی المال و الشرف لدینه)^۱ یعنی: «دو گرگ گرسنه که به میان گوسفندان می‌زنند، آن قدر فساد و خرابی برای گوسفندان ایجاد نمی‌کنند که حرص مال و ریاست، دین شخص را به فساد و تباهی می‌کشاند».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این حدیث، در قالب مثالی جالب، بیان نموده که جاه‌طلبی و حرص و آز مسلمان نسبت به مال و ثروت دنیا، دین و دینداری‌اش را به تباهی می‌کشاند و این فساد و تباهی، کم‌تر از خرابی ایجادشده توسط دو گرگ گرسنه‌ای نیست که شب به گله‌ی گوسفند می‌زنند و بی‌آنکه چوپان خبردار شود، گوسفندان را می‌درند. میزان تباهی و خرابی ایجادشده توسط این گرگ‌ها در چنین حالتی، کاملاً واضح است. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این حدیث، بیان فرموده که فساد و تباهی برخاسته از حرص و آز شخص نسبت به مال و ریاست، در دینش، از خرابی دو گرگ گرسنه‌ای که به گله‌ی گوسفند می‌زنند، کم‌تر نیست؛ بلکه چه بسا مساوی و یا بیشتر نیز می‌باشد. گویا رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدین نکته اشاره می‌فرماید که فقط بخش اندکی از دین مسلمان حریص و آزمند درامان می‌ماند. در این مثال ارزنده، نهایت زنده‌داری و هشدار داده شده تا مسلمان از جاه‌طلبی و حرص و آز نسبت به مال دنیا، پرهیز نماید.

حرص و آز مال و ثروت، بر دو نوع است:

یک نوع حرص و آز، این است که مسلمان، اشتیاق وافر و حریصانه‌ای به ثروت‌اندوزی دارد و به خاطر محبت وافرش به مال و ثروت، از هیچ کوششی در زمینه‌ی کسب مال و ثروت از راه‌های حلال، کوتاهی نمی‌کند و با تمام وجود، در این زمینه مایه می‌گذارد و از هیچ سختی و تلاشی، باکی ندارد. چنین افرادی، مصداق حدیثی هستند که طبرانی از عاصم بن عدی رضی الله عنه با این الفاظ روایت نموده است: (ما ذئبان ضاریان ضلا فی غنم أضعاء رهبا بأفسد من طلب المسلم المال و الشرف لدینه)^۱

۱- الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، شماره‌ی ۳۲۱۸. این حدیث، حسن صحیح است.

۱- روایت طبرانی در الأوسط (۱/۴۷۰)، شماره‌ی ۸۵۵.

ابن رجب رحمه الله در شرح حدیث می گوید:

برای بدی حرص و آز زرانندوری، همین کافی است که انسان حریص، عمرش را برای به دست آوردن مال و ثروت تباه می کند؛ حال آنکه عمر انسان، فرصت باارزشی برای کسب درجات والا و نعمت های جاویدان بهشت به شمار می رود. بدین ترتیب، آدم حریص و آزمند، این فرصت گران بها را در جستجوی چیزی از دست می دهد که مقدار و اندازه‌ی مشخصی از آن، برای انسان مقدر شده و به هر حال، نصیب وی می گردد، اما انسان، حرص و آز می ورزد و پس از آنکه وقت زیادی برای کسب مال و ثروت می گذارد و مال و ثروتی فراهم می آورد و وقت آن می شود که از آن استفاده نماید، رخت سفر به سوی آخرت می بندد و مال و ثروتی را که با بذل عمر گران بهایش به دست آورده، برای دیگران می گذارد و از دنیا می رود و تنها چیزی که برایش می ماند، حساب و کتابی است که باید پس دهد. بدین سان نفع مال و ثروتی که به خاطر آن، جان گنده، برای کسانی می ماند که ممنونش نیستند. خلاصه اینکه برای بدی حرص و آز، همین کافی است که آدم حریص و آزمند، عمر گرانمایه اش را در ثروت اندوزی و جمع آوری مال، صرف می کند.^۱

عمر گرانمایه در این صرف شد تا چه خورم صیف و چه پوشم شتاء

ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: «یقین، عبارتست از اینکه درصدد راضی کردن مردم، در برابر خشم خدا نباشی و به هیچ کس به خاطر آنچه خدا، نصیبش نموده، حسد نوری و کسی را به خاطر آنچه که خداوند متعال، به تو نداده، سرزنش نکنی؛ چرا که حرص و آز هیچ حریص و آزمندی، و حسادت هیچ حسودی که نعمت خدا بر دیگران، برایش ناگوار است، مانع از فضل و نعمت خدا بر کسی نمی گردد. همانا خدای متعال، راحتی و شادمانی را در یقین و رضا قرار داده و غم و اندوه را در شک و ناخرسندی نهاده است».^۲

عبدالواحد بن زید، سوگند یاد می کرد و می گفت: «حرص و آز دنیا نزد من، از سرسخت ترین دشمنان، ترسناک تر است». و نیز می گفت: «ای برادران! نه به ثروت و توانگری هیچ حریصی، رشک ببرد و نه به پیشه و درآمدش؛ بلکه به خاطر آنکه در حال حاضر به چیزی مشغول می گردد و تکبر می ورزد که فردای آخرت، او را هلاک می کند، با دیده‌ی نفرت به او بنگرید». همچنین می فرمود: «حرص، بر دو نوع است: حرص مصیبت بار و

۱- ما ذئبان جائعان، از ابن رجب، ص ۲۳.

۲- ما ذئبان جائعان، از ابن رجب، ص ۲۶.

حرص سودمند؛ حرص سودمند، این است که انسان به اطاعت و بندگی الله جل جلاله، حرص و علاقه‌ی وافر داشته باشد و حرص اندوه‌بار، عبارتست از حرص و آز شخص نسبت به دنیا.^۱ یکی از دانشمندان فرزانه، به برادرش که حرص و اشتیاق وافر ای به دنیا داشت، نامه‌ای بدین مضمون نوشت: «اما بعد: تو، به دنیا حرص می‌ورزی و در خدمت دنیا قرار گرفته‌ای، حال آنکه دنیا، با رویگردانی از تو و بیماری‌ها و آسیب‌هایی که به تو می‌رسد، به تو بی‌محلی می‌نماید. گویا تو ندیده‌ای و نمی‌دانی که چه بسیار افراد حریص و آزمندی که از همه چیز محروم شده و چه بسیار افرادی که به دنیا بی‌رغبت بوده‌اند، اما از آن بهره‌مند گشته‌اند.»

یکی از فرزندگان می‌گوید: «غم و اندوه آدم حسود، از همه بیشتر است و کسی که قناعت پیشه می‌کند، زندگی‌اش، شادتر و لذت‌بخش‌تر می‌باشد. آدم حریص، بیش از همه در برابر اذیت و آزار، (از روی طمع) شکیبایی می‌ورزد و کسی که زندگی را دست پایین می‌گیرد، بیش از همه، به دنیا پشت می‌کند و بیش از همه، عالم و دانشمندی پشیمان می‌گردد که کوتاهی می‌کند.»^۲

شاعر چه خوب سروده است:

الحرص داء قد أضر بمن تری إلا قليلا
کم من حریص طامع والحرص صیره ذلیلا^۳

یعنی: «حرص، بیماری و مرضی است که همان‌طور که خود دیده‌ای، در بیشتر موارد به هر کس که حرص ورزیده، ضرر رسانیده و چه بسا حرص و آز، آدم حریص و طمع‌کار را خوار و زبون نموده است.»

نوع دوم حرص و آز، این است که انسان، همانند نوع اول آن، خواهان افزایش مال و ثروتش باشد، اما با این تفاوت که برایش مهم نیست، از راه حلال باشد و یا از راه حرام؛ حتی در این راستا، بسیاری از حقوق واجبی را که بر گردن اوست، پایمال می‌کند. و این، همان بخل و حرص نفسانی ناپسندی است که در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی تغابن، بدان اشاره شده است:

﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ ۖ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

۱- ما ذئبان جائعان، از ابن‌رجب، ص ۲۶

۲- مرجع پیشین، ص ۲۷.

۳- مرجع پیشین، ص ۲۷.

«و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش، مصون داشته شوند، آنان، بطور قطع رستگارند».

در سنن ابی داود از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت شده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (اتقوا الشح فإن الشح أهلک من کان قبلكم؛ أمرهم بالقطیعة فقطعوا، و أمرهم بالبخل فیخلوا، و أمرهم بالفجور ففجروا)^۱ یعنی: «از حرص و آزمندی پرهیزید که سبب هلاکت پیشینیان شما گردید؛ آنان را به قطع رابطه‌ی خویشاوندی فراخواند و آنها نیز رشته‌ی خویشاوندی را گسستند. ایشان را به بخل و زُفتی فراخواند و آنها نیز بخل ورزیدند؛ آنان را به گناه و معصیت فرا خواند و آنها نیز معصیت نمودند».

برخی از علما، شُح را حرص شدیدی تعریف کرده‌اند که صاحبش را به کسب چیزی بدون توجه به حلال یا حرام بودن آن، وا می‌دارد و سپس مانع از ادای حقوق آن می‌گردد. بخل، به معنای زُفتی و خودداری از بذل و بخشش چیزی است که انسان در دست دارد. شح، به معنای گرفتن بناحق مال یا هر آن چیز دیگری است که از آن شخص نمی‌باشد. حتی گفته شده که: «شح، اساس همه‌ی گناهان و معاصی است». و این، تفسیر ابن مسعود رضی الله عنه و برخی دیگر از سلف صالح، درباره‌ی شح و بخل می‌باشد.^۲

گفتنی است: واژه‌های شح و بخل، به معنای یکدیگر به کار می‌روند. البته چنانکه پیشتر بیان کردیم، در اصل با هم تفاوت دارند و زمانی که حرص و آز انسان به مال و ثروت، بدین حد برسد، نقصان آشکار دین و ایمان را به دنبال دارد و اگر باعث شود که شخص، حقوق و واجبات مال را ادا نکند و برای کسب مال و ثروت، به راه‌های حرام روی بیاورد، در این صورت دین و ایمانش، تا بدان اندازه رو به ضعف و کاستی می‌نهد که از ایمانش، جز اندکی باقی نمی‌ماند.

و اما ضرر و زیان حرص و آز جاه و مقام (جاه‌طلبی)، بیش از ضرر و زیان حرص و آزمندی بر مال و ثروت، است. چرا که جاه‌طلبی، برتری‌جویی و حرص و ولع نسبت به ریاست بر مردم، برای بنده، به مراتب بیش از حرص و آز ثروت‌اندوزی، ضرر دارد و زهد و بی‌رغبتی به ریاست و پست و مقام، خیلی سخت‌تر از بی‌علاقگی به مال و ثروت است؛

۱- سنن ابی داود (۳۲۴/۲)، شماره‌ی ۱۶۹۸، آلبانی رحمه‌الله، این حدیث را صحیح دانسته است.

۲- ما ذئبان جائعان، ص ۳۱.

چنانچه بسیاری از انسان‌ها حاضرند برای رسیدن به جاه و مقام، مال و ثروت فراوانی، خرج کنند. جاه‌طلبی بر دو نوع است:

یک نوع آن، بدین شکل است که انسان، شرف و برتری را در قدرت و فرمانروایی و مال و ثروت جستجو می‌کند و این، خیلی خطرناک است؛ چراکه در بیشتر اوقات سبب محرومیت انسان از خیر و نیکی، کرامت، عزت و شرافت آخرت می‌گردد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴾ (قصص: ۸۳)

«ما، آن سرای آخرت را تنها بهره‌ی کسانی می‌گردانیم که در زمین، خواهان برتری و استکبار نیستند و فساد و تباهی نمی‌جویند (و دل‌هایشان، از آلودگی‌های جاه‌طلبی، برتری‌جویی و تبهکاری، پاک و پالوده است) و عاقبت، از آن پرهیزگاران می‌باشد».

خیلی کم و اندکند افراد جاه‌طلبی که در دنیا خواهان برتری و ریاست بوده و به آن دست یافته باشند؛ بلکه چنین افرادی به خود، واگذار شده^۱ و تنها مانده‌اند. چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه فرموده است: (يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ، لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُوْتِيْتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وَكِلْتَا إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوْتِيْتَهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا)^۲ یعنی: «ای عبدالرحمن بن سمره! امارت را درخواست مکن؛ زیرا اگر پس از درخواست، به امارت برسی، به آن، واگذار می‌شوی و اگر بدون درخواست، به امارت برسی، بر آن، یاری خواهی شد».

جاه‌طلبی، پیش از آنکه انسان، به تلاش و تکاپو در اسباب و زمینه‌های رسیدن به جاه و مقام بپردازد، ضرر و زیان زیادی برای وی در پی دارد و پس از آنکه انسان، برای رسیدن به ریاست و فرمانروایی، حریصانه تلاش و تکاپو می‌نماید و به خواسته‌اش می‌رسد نیز با فرآیندی همچون تکبر و ظلم و ستم و امثال آن همراه است.

نوع دیگر جاه‌طلبی، عبارتست از برتری‌جویی بر دیگران با امور دینی همچون علم و عمل و زهد؛ این نوع جاه‌طلبی، خیلی بدتر و زشت‌تر از نوع اول است و فساد و تباهی

۱- ما ذئبان جائعان، از ابن‌رجب، ص ۳۳

۲- بخاری، شماره‌ی ۶۶۲۲

بیشتری به دنبال دارد. چراکه اموری از قبیل علم و عمل و زهد، برای کسب رضای خدا و درجات والای بهشت و نعمت‌های جاویدان آن است.^۱

برای جلوگیری از دچار شدن به بیماری حرص و جاه‌طلبی، باید، زهد و بی‌رغبتی به دنیا را در پیش گرفت. برای این منظور می‌توان از راهکارهای ذیل بهره جست:

■ مد نظر قرار دادن فرجام بد جاه‌طلبی و پیامدهای ناگوار آن در آخرت.

■ مد نظر قرار دادن فرجام متکبران، ستمگران و کسانی که ردای کبریایی الله ﷻ را به

تن می‌کنند.

■ مد نظر قرار دادن پاداش کسانی که در دنیا به‌خاطر خدای متعال، تواضع و فروتنی در پیش می‌گیرند و بدین‌سان از مقامی والا و ارجمند در آخرت بهره‌مند می‌شوند؛ چراکه هر کس، به‌خاطر خدا، تواضع و فروتنی نماید، خدای متعال، او را والا و ارجمند می‌گرداند.

■ شرافتی که تقوای پیشگان و اهل عبادت و بندگی الله، به دست می‌آورند، از قدرت و توان آنان نیست؛ بلکه فضل و رحمتی است که خدای متعال، به آنان ارزانی می‌دارد و آنان را از مال و منال دنیا بی‌نیاز می‌گرداند و بدین‌سان در همین دنیا، حلاوت و شیرینی عبادت را می‌چشند و این، همان حیات طیبه و زندگانی پاک و خجسته‌ای است که به مؤمنان راستین اعم از زن و مرد وعده داده شده و شاهان و فرمانروایان دنیا و جاه‌طلبان، از آن بی‌بهره‌اند. چنانکه ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله گفته است: «اگر شاهان و شاه‌زادگان، از حالت خوبی که ما، در آن به سر می‌بریم، باخبر بودند، بر سر به دست آوردن آن، با شمشیرهایشان به ستیز با ما برمی‌خاستند». کسی که از چنین حالتی برخوردار گردد، دیگر به جاه و مقام فناپذیر دنیا روی نمی‌آورد و خواهان ریاست گذرای دنیا نمی‌گردد.^۲ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾ (اعراف: ۲۶)

«و لباس تقوا و ترس از خدا، بهترین لباس است.»

همچنین می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾ (فاطر: ۱۰)

«هر کس، عزت و قدرت می‌خواهد، (بداند که) تمام عزت و قدرت، از آن خداست.»

۱- ما ذئبان جاعان، صص ۳۴، ۳۵

۲- ما ذئبان جاعان، صص ۷۵، ۷۶

بدین ترتیب حسن بن علی علیه السلام، ما را از حرص و آز ناپسند بر حذر می‌دارد، آنجا که می‌فرماید: «حرص، دشمن نفس است و باعث اخراج آدم علیه السلام از بهشت شد».^۱

❁ بیماری حسد:

حسادت، متضاد آرزوی خیر و نیکی کردن، برای دیگران است. به عبارت دیگر، حسادت، به معنای آرزوی زوال نعمت از کسی است که انسان حسود، به او رشک می‌برد. حسادت، نوعی بیماری مهلک درونی است و آن قدر زشت و ناپسند می‌باشد که خدای متعال، به پیامبرش دستور داده از شر حسود، به خدا پناه ببرد، همچنان که امر نموده از شر شیطان، به خداوند، پناه ببرد:

﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾ (فلق: ۵)

«و از شر حسود، بدان‌گاه که حسادت می‌ورزد».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (لَا تَبَاغُضُوا، وَلَا تَحَاسِدُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا)^۲ یعنی: «نسبت به یکدیگر بغض و دشمنی نداشته باشید، به یکدیگر حسادت نورزید و به همدیگر پشت نکنید؛ بلکه برادروار خدا را عبادت نمایید».

انس رضی الله عنه می‌گوید: روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «اینک شخصی، از این درب، به سوی شما می‌آید که جزو بهشتیان است». گوید: در این اثنا شخصی از انصار رضی الله عنهم، در حالی که آب وضو، از ریشش می‌چکید و کفش‌هایش را با دست چپش گرفته بود، وارد شد و سلام کرد. روز بعد نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله همین سخن را تکرار نمود و پس از چند لحظه، همان شخص، از در وارد شد و روز سوم نیز رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن سخن را تکرار فرمود و باز هم پس از لحظاتی، آن شخص، نمایان شد. پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست، عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه، پشت سر آن انصاری رفت و به او گفت: «کشمکش و دعوایی میان من و پدرم رخ داده و من، سوگند یاد کرده‌ام که سه روز، به خانه نروم. اگر ممکن است سه روز مرا جای بده تا این مدت سپری شود». گفت: باشد. بدین ترتیب عبدالله رضی الله عنه سه شب را در خانه‌ی آن انصاری گذراند و در این سه شب ندید که آن انصاری، نماز شب بخواند؛ وی، فقط هنگامی که در رختخوابش، از پهلویی به پهلوی

۱- نگا: علموا أولادکم حب آل بیت النبوی صلی الله علیه و آله ، ص ۱۳۱.

۲- بخاری، شماره‌ی ۶۰۶۵.

دیگر می گشت، خدا را یاد می کرد و بس، و تا نماز صبح، همچنان خواب بود. گوید: غیر از آنکه من، جز خیر و نیکی، از او نشنیدم. پس از سه روز که چیزی نمانده بود، من، اعمالش را ناچیز و اندک بشمارم، به او گفتم: «ای بنده ی خدا! هیچ کشمکش می میان من و پدرم، روی نداده است؛ ولی من، از رسول خدا ﷺ شنیدم که چنین و چنان فرمود. از این رو دوست داشتم بدانم تو، چه عملی انجام می دهی؟ اما ندیدم که چندان عملی داشته باشی! پس چه چیز، تو را به این جایگاه رسانیده است؟ گفت: «اعمال من، همان گونه است که تو دیدی و بس». زمانی که داشتم باز می گشتم، مرا صدا نمود و گفت: «اعمال من، همان اندازه است که تو دیدی، اما من، در دل نسبت به هیچ یک از مسلمانان، کینه ندارم و به هیچ یک از آنان، به خاطر خیری که خداوند، به او ارزانی نموده، حسادت نمی ورزم». عبدالله رضی الله عنه گفت: این، همان چیزی است که تو را به این جایگاه رسانده و همان چیزی است که در توان ما نمی باشد.^۱

حسد، خاستگاه های بسیاری دارد؛ از جمله: دشمنی و کینه، خودپسندی و ریاست طلبی، بدطینتی و بخل و سایر بیماری های درونی و نفسانی؛ از این رو حسد، بیماری ها و آسیب های رفتاری زیادی به دنبال دارد و بیش از هر چیز دیگری به دین و ایمان شخص و محبت و دوستی مؤمنان با یکدیگر آسیب می رساند و فساد و تباهی فراوانی در پی دارد. حسادت، در میان کسانی که زمینه های مذکور در بین آنان، به کثرت وجود دارد، افزایش می یابد و معمولاً این بیماری اخلاقی، در میان همکاران، دوستان، برادران، پسرعموها، بازرگانان و رقیبان تجاری، علما و کسانی که به نحوی با هم رابطه ی کاری یا پیوند دیگری دارند، بیش از سایر افراد، به چشم می خورد. زیرا یکی بودن اهداف در چارچوب کارهای مشترک، خود، خاستگاه و زمینه ی حسادت نسبت به یکدیگر است و بدین سان نفرت و کینه از همدیگر را به دنبال دارد. به عبارت دیگر حسادت، ریشه در اهداف مشترک دو یا چند نفر دارد که احساس می کنند وجود هر یک از آنها، مزاحمتی برای دیگری است و خاستگاه آن، چیزی جز محبت دنیا نیست. بدین سان دنیا، بر کسانی که چنین احساسی نسبت به هم دارند، تنگ می گردد^۱ و این، کم ترین پیامد حسد است.

۱- مسند احمد (۳/۱۶۶)؛ با سند صحیح.

۱- نگا: منهج الإسلام فی تزکیة النفس، ص ۳۴۰.

درمان بیماری حسد:

راه‌های متعددی برای پیشگیری از بیماری حسد و نیز درمان آن وجود دارد؛ از جمله:

۱- دانستن این نکته که حسادت، در دنیا و آخرت به ضرر حسود تمام می‌شود و هیچ ضرر و آسیبی، به کسی که مورد حسادت قرار گرفته، نمی‌رساند و نعمت را از او باز نمی‌دارد. از این رو تنها چیزی که از حسادت، نصیب حسود می‌گردد، غم و اندوه، حسرت و پریشانی و از دست دادن دین و دنیا است. لذا دیگر هیچ دلیلی باقی نمی‌ماند که کسی، نسبت به دیگری حسادت بورزد و خواهان زوال نعمت خدا از او شود. خدای متعال، دوست داشته که نعمتی را به بنده‌اش ارزانی بدارد و آدم حسود، خواهان زوال نعمت از آن بنده است و بدین ترتیب چیزی را دوست دارد که برای خداوند تعالی ناپسند است و چیزی را که خداوند، دوست دارد، ناخوشایند می‌داند! و این، مرضی است که باعث زوال نعمت ایمان از حسود، می‌گردد. چرا که حسود، خوبی و خیری را که برای خویش می‌پسندد، برای برادر مسلمانش، نمی‌پسندد.

۲- همواره باید پیامدهای ناگواری را که این بیماری در دنیا و آخرت دارد، به یاد داشت و از یاد نبرد که خدای متعال، حسادت را ناپسند می‌داند و این بیماری اخلاقی، برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز ناخوشایند بوده است. به یاد داشتن دستاوردهای حسود در دنیا و آخرت نیز در جلوگیری از بیماری حسادت و یا درمان آن، مفید است و همه‌ی اینها، به شناخت حقیقت حسادت، کمک شایانی می‌نماید.

۳- پند گرفتن از آیات، احادیث، داستان‌ها و آنچه که درباره‌ی حسودان و پیامدهای حسادتشان، آمده، تأثیر به‌سزایی در پیشگیری از این بیماری خطرناک و درمان آن دارد.

۴- انسان مسلمان باید هر بار که در معرض ذره‌ای از فکر و خیال حسد، قرار می‌گیرد، خویشتن را به محاسبه بکشد و خود را سرزنش نماید و به کلی دست از حسادت نسبت به برادر مسلمانش بکشد و به تعریف و تمجید از او پردازد و برایش دعای خیر کند و از خدا بخواهد که نعمتش را بر او بیفزاید و آن را برایش نگاه دارد. گفتنی است: اشکالی ندارد که برای خودش نیز چنان نعمتی را درخواست نماید؛ البته بی‌آنکه خواهان زوال نعمت از دیگران باشد.

۵- خرسند بودن به بخشش و قسمت الهی و قانع بودن به آن و نیز ایمان داشتن به اینکه رزق و روزی و قسمت هر کسی را خدای متعال مقدر می‌فرماید و اوست که هر نعمتی را هر

گونه و به هر اندازه که بخواهد، به هر کس که خواسته‌اش باشد، ارزانی می‌دارد و هیچ کس، نمی‌تواند نعمتی را که خدای متعال، به یکی از بندگانش بخشیده، از او زایل نماید. و فضل و دهش الهی، تنها بر اساس خواست و مشیت او، نصیب بندگان می‌گردد و تنها کاری که در توان بنده است، خرسند بودن به خواست خداوند و نیز دعا و درخواست از اوست. بنابراین چرا بنده، به جای آنکه از بیماری حسد که پیامدی جز شر و بدی ندارد، به درگاه خداوند، دست به دعا برنمی‌دارد و خیر و نیکی را از او مسألت نمی‌کند؟^۱

آری! بدین ترتیب حسن بن علی علیه السلام، ما را از حسد بر حذر داشته و فرموده است: «و حسد، انسان را به سوی بدی می‌کشاند و به خاطر همین حسد بود که قایل، هابیل را به قتل رساند»^۲ بدان‌گاه که خداوند، قربانی هابیل را پذیرفت و قربانی قایل پذیرفته نشد؛ لذا قایل به هابیل حسد ورزید و او را کشت.

[۲] اینک به قرائت حسن و ابوذر رضی الله عنهما از مقام رضایت و خرسندی از تقدیر

الهی می‌پردازیم:

ابوالعباس محمد بن یزید مبرد می‌گوید: به حسن بن علی علیه السلام گفته شد: ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: «فقر را بیش از ثروت و توانگری دوست دارم و بیماری را بیش از صحت و سلامتی». فرمود: «خداوند، ابوذر را بیمارزد؛ اما من، می‌گویم: هر کس به انتخاب نیک خدا برای خویش، اعتماد و اتکال نماید، دیگر آرزو نمی‌کند که در وضعیتی غیر از آنچه خداوند، برایش برگزیده، قرار بگیرد؛ و این، مرز رضایت و خرسندی نسبت به تقدیری است که بر او رفته است»^۱.

حسن بن علی علیه السلام در این روایت، یکی از اعمال قلبی را توصیف می‌نماید و این، دلیلی بر شناخت والایش از این عمل ارزنده است؛ همچون جهاد که در شمار اعمال بدنی قرار دارد و هر دو، یعنی جهاد و رضایت از تقدیر، اوج ایمان و بلندترین نقطه‌ی آن است.^۲ رضایت و خرسندی از آنچه خدا مقدر نموده، نتیجه‌ی دوست داشتن الله جل جلاله و محبت اوست و بالاترین منزلت مقربان و نزدیکان درگاه خداوند جل جلاله به‌شمار می‌رود و حقیقتی است که بر بیشتر

۱- منهج الإسلام فی تزکیة النفس، ص ۳۴۱

۲- علموا أولادکم حب...، ص ۳۱.

۱- نگا: البدایة و النهایة (۱۹۹/۱۱).

۲- مدارج السالکین (۲/۲۱۴).

بندگان پوشیده می‌باشد. رضایت، بزرگ‌ترین دروازه‌ی شناخت خداوند، و استراحتگاه عارفان و بهشت دنیاست. از این رو زینده است هر آن کس که خواهان خیر و نیکی برای خویشان می‌باشد، بیش از هر زمانی، به تقدیر الهی خرسند گردد و این مقام و منزلت را با هیچ چیز دیگری، عوض نکند. باید دانست که رضایت و خشنودی خداوند، از بهشت و آنچه که در آن است، والاتر و بزرگ‌تر می‌باشد. چراکه رضایت، صفتی برای الله جل جلاله است و بهشت، مخلوق خداوند می‌باشد. الله جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ (توبه: ۷۲)

«خشنودی خدا، بالاتر از هر چیز است.»

خدای متعال، قبل از بیان اینکه: خشنودی‌اش بزرگ‌تر و بالاتر از هر چیز است،

می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ

ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (توبه: ۷۲)

«خداوند، به مردان و زنان مؤمن، بهشت را وعده داده که در زیر (کاخ‌ها و درختان) آن، جویبارها روان است و جاودانه در آن، می‌مانند و مسکن‌های پاکی را در بهشت جاویدان به آنها وعده داده (که ماندن و زندگی کردن در آن، سرمدی و همیشگی است. از همه مهم‌تر اینکه خشنودی خود را بدیشان وعده داده و) خشنودی خداوند، بالاتر از هر چیز است. پیروزی و رستگاری بزرگ، همین است.»

این رضایت و خشنودی، پاداش خرسندی و رضایتی است که بندگان نیک خداوند، در دنیا از پروردگارش داشتند. از آنجا که رضایت و خشنودی خداوند، برترین پاداش بهشت می‌باشد، برترین عمل، یعنی رضایت و خشنودی آنها از الله جل جلاله، آنان را سزاوار این پاداش بزرگ نموده است. ناگفته پیداست که نارضایتی از خداوند جل جلاله، دروازه‌ی غم و اندوه و پریشان‌خاطری است و سبب می‌شود که انسان، آن‌چنان گمانی درباره‌ی خداوند داشته باشد که شایسته‌اش نیست. البته رضایت و خشنودی از الله جل جلاله، بنده را از تمام این مشکلات می‌رهاند و قبل از آنکه بمیرد و وارد بهشت آخرت گردد، دروازه‌ی بهشت دنیا را برایش می‌گشاید. بدین سان رضایت و خشنودی از الله جل جلاله، اطمینان و آرامش قلبی را برای بنده‌ی

مؤمن به دنبال دارد و خشم و نارضایتی، سبب اضطراب، ناآرامی و بی‌قراری و هردمبیل مزاج بودن بنده می‌گردد و باعث می‌شود که در عبادت پروردگارش، استقامت نرزد. از این رو چنین بنده‌ای تنها چیزی را می‌پسندد و به تقدیری راضی و خرسند می‌گردد که مطابق میل و خواسته‌اش باشد. حال آنکه اتفاقات زندگی و آنچه که خدا، مقدر نموده، همیشه به میل انسان نیست؛ بلکه گاهی خوشایند و گاهی هم ناخوشایند است. لذا بنده‌ی ناراضی و ناخرسند، نمی‌تواند بر عبادت و بندگی اللَّهِ ثابت قدم و استوار باشد، اما بنده‌ای که در همه‌ی اوضاع و احوال، از خدایش راضی و خرسند است، در مقام عبودیت و بندگی اللَّهِ نیز ثابت قدم و استوار می‌باشد. بنابراین بهترین چیزی که می‌تواند بی‌قراری بنده را برطرف نماید، رضایت و خرسندی است. رضایت و خرسندی، قلب بنده را سرشار از محبت خداوند عَلَّمَهُ می‌گرداند و نارضایتی، قلب وی را از محبت اللَّهِ خالی می‌گرداند. کسی که قلبش، آکنده از رضایت و خرسندی گردد، خدای متعال، قلبش را سرشار از بی‌نیازی، آرامش، قناعت، توکل و محبت خویش و نیز انابت و رجوع به سوی خود، می‌گرداند و کسی که بهره‌ی چندانی از رضایت و خرسندی نبرده، وضعیت قلبش، دقیقاً، عکس این حالت می‌شود و از آنچه که سعادت و رستگاری‌اش را به دنبال دارد، باز می‌ماند. سرآغاز رضایت و خرسندی، به دست خود انسان است؛ یعنی این، خود انسان است که می‌تواند رضایت و خرسندی از اللَّهِ را برگزیند، اما پایانش، در شمار احوال قرار دارد؛ به عبارتی در جریان سیر و سلوک الی اللَّهِ، آغاز رضا، جزو مقامات و پایانش، جزو احوال، می‌باشد.

رسول اکرم ﷺ فرموده است: (ذاق طعم الإيمان من رضی بالله رباً و بالإسلام دیناً و بمحمد رسولاً)^۱ یعنی: «کسی که به اللَّهِ (عزوجلله) به عنوان پروردگار، و به اسلام به عنوان دین، و به محمد (ﷺ) به عنوان فرستاده‌ی خدا، راضی و خرسند باشد، طعم ایمان را می‌چشد».

همچنین فرموده است: (من قال حین یسمع المؤذن: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، رضیت بالله رباً و بمحمد رسولاً و بالإسلام دیناً، غفر الله له ما تقدم من ذنوبه)^۲ یعنی: «هر کس، هنگام شنیدن صدای مؤذن بگوید:

۱- مسلم، شماره‌ی ۴۳ (۶۲/۱).

۲- مسلم، شماره‌ی ۳۸۶ (۲۹۰/۱).

(أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، رضیت بالله رباً و بمحمد رسولاً و بالإسلام ديناً) ، خدای متعال، گناهان گذشته‌اش را می‌آمرزد».

ابن‌قیم رحمه الله می‌گوید: این دو حدیث، مدار تمام مراتب دینی است و همه‌ی آنها، به این دو حدیث منتهی می‌شوند. این دو حدیث، مفاهیمی همچون رضایت و خرسندی به ربوبیت و الوهیت الله جل جلاله و رضایت به فرستاده‌اش و فرمانبرداری از او و نیز رضایت به دینش را در بر گرفته است. به‌راستی کسی که این مفاهیم والا، در وجودش جای گرفته، صدیق، به‌شمار می‌رود. البته گرچه ادعای این مفاهیم، به زبان، ساده و آسان به نظر می‌رسد، اما در حقیقت و در عرصه‌ی آزمون، خیلی سخت و دشوار است؛ به‌ویژه در مواردی که با پیامدها و رخدادهایی بر خلاف هواها و خواسته‌های نفسانی همراه باشد...

رضایت به الوهیت الله جل جلاله، عبارتست از: خرسندی به محبت خداوند یکتا و خوف و ترس از او؛ و نیز امید داشتن به او و انابت و رجوع به سوی او؛ و یک‌سویی اختیار کردن برای او و با تمام وجود، روی آوردن به سوی او؛ کشیده شدن تمام اراده‌ها و محبت‌ها با تمام توان به سوی او؛ و راضی بودن از او با تمام وجود که شامل عبادت و بندگی مخلصانه برای او می‌باشد.

رضایت به ربوبیت الله جل جلاله، عبارتست از: رضایت به اینکه او، امور بنده‌اش را تدبیر می‌کند؛ تنها بر او توکل کردن و تنها از او کمک خواستن و تنها به او اعتماد نمودن؛ همچنین رضایت به ربوبیت، بدین مفهوم است که بنده، به آنچه که خدا، او را بدان دستور می‌دهد و نیز به آنچه که برایش مقدر می‌فرماید، راضی باشد.

رضایت به محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان پیامبر، بدین مفهوم است که: مسلمان، با تمام وجود، از او فرمانبرداری نماید، به‌گونه‌ای که او را بر خویشستن، مقدم بدارد و او را از تمام افراد بشر برتر بداند و منزلت و جایگاه والايش را به هیچ‌یک از سایر مخلوقات، ندهد؛ بدین‌سان که تنها از رهنمودهای او بهره‌گیرد و تنها دستورات او را به عنوان حکم و دستور اجرایی بپذیرد و دستور هیچ‌کس را بر دستور او ترجیح ندهد و آنچه را که درباره‌ی اسماء، صفات و افعال پروردگار متعال گفته، بی‌چون و چرا و بدون انکار و تأویل قبول نماید و هیچ

۱- یعنی: گواهی می‌دهم که هیچ معبودی برحقى جز الله وجود ندارد؛ یکتاست و هیچ شریکی (در امر و خلق) ندارد؛ و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده‌ی اوست؛ به الله جل جلاله به عنوان پروردگار، و به محمد صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان پیامبر، و به اسلام، به عنوان دین، راضی و خرسند هستم.

سخنی را در زمینه‌ی حقایق و مراتب ایمان که برگرفته از آیات قرآن و احادیث نبوی نیست، قبول ننماید و از پذیرش احکام ظاهری و باطنی بی‌اساس که هیچ‌جایی در سنت پیامبر ﷺ ندارد، خودداری کند و به حکم کسی جز او در این زمینه، راضی نشود و تنها حکم او را بپذیرد؛ البته اگر حکم مسأله‌ای در سنتش یافت نشد، روی آوردن به نظر شخصی دیگران، حکم خوراکی‌های حرامی همچون گوشت مردار و خون را دارد که انسان می‌تواند به‌هنگام ضرورت (در حالت اضطرار) از آن استفاده نماید و بهترین وضعیت در چنین موقعیتی، همچون حالتی است که شخص معذور، به جای استفاده از آب پاک، با خاک، تیمم می‌کند یا او را تیمم می‌دهند و اما منظور از رضایت و خرسندی از اسلام به عنوان دین، این است که با تمام وجود از احکام و دستورات او اعم از امر و نهی، راضی و خرسند باشد و از بابت حکمی که صادر کرده، به هیچ‌عنوان دل‌تنگ و ناراحت نباشد و به‌طور کامل تسلیم دستورش گردد و آن را بی‌چون و چرا بپذیرد؛ هرچند بر خلاف خواسته و هوای نفسانی‌اش یا بر خلاف سخن استاد و هم‌مرازش و یا مخالف گفتار کسی باشد که از او تقلید می‌کند.^۱

همچنین گفته است: ... رضا، اوج توکل و انتهای آن است؛ کسی که در عرصه‌ی توکل، فرمانبرداری و تسلیم شدن در برابر حکم خدا و نیز واگذاری کارهایش به او، ثابت‌قدم باشد و با تمام وجود در این عرصه گام نهد، به مقام رضا و خرسندی می‌رسد و در این، هیچ‌شکی نیست. اما از آنجا که این امر، خیلی سخت و دشوار است و بسیاری از بندگان، یارای انجامش را به‌طور کامل ندارند، لذا خدای متعال، با لطف و رحمت خود، آن را بر آنها واجب نگردانیده و فقط آنان را تشویق نموده که به این عمل والا و عظیم توجه ویژه‌ای داشته باشند و اهل رضایت و خرسندی را ستوده و خیر داده که ثواب و پاداش این عمل بزرگ، رضایتش از کسانی است که از او راضی باشند؛ و این رضایت، از بهشت و نعمت‌های موجود در آن، خیلی بزرگ‌تر و والاتر است. از این‌رو کسی که از خدایش راضی باشد، خداوند نیز از او راضی می‌گردد و بلکه رضایت بنده از خدا، نتیجه‌ی رضایت خدا، از اوست و بدین ترتیب دو نوع رضایت، شامل حال بنده می‌شود. بنابراین رضایت بزرگ‌ترین دروازه‌ی شناخت خداوند، و استراحتگاه عارفان و حیات و زندگانی دوستداران الله ﷻ و بهشت برین عابدان و روشنی چشم کسانی است که خواهان دیدار پروردگارشان هستند.

اینک به طرح این پرسش و پاسخ آن می‌پردازیم که چگونه می‌توان به مقام رضا، دست یافت؟

مهم‌ترین وسیله برای دستیابی به مقام و منزلت رضایت و خرسندی، پایبندی به هر آن عملی است که خدای متعال، رضایتش را در آن نهاده است؛ پایبندی به چنین اعمالی، انسان را به مقام و منزلت رضا و خرسندی می‌رساند.

از یحیی بن معاذ سؤال شد: چه زمانی بنده، به این مقام دست می‌یابد؟ پاسخ داد: «زمانی که نفسش را به پایبندی بر چهار اصل در تعامل با خدایش، عادت دهد؛ بدین سان که به خدایش بگوید: اگر چیزی به من ببخشایی و عطا فرمایی، می‌پذیرم و اگر مرا محروم کنی، راضی و خرسند هستم و چنانچه مرا به حال خود واگذاری، تو را عبادت می‌کنم و چون مرا به سوی خویش فرا بخوانی، اجابت می‌نمایم».

جنید گفته است: «رضایت و خرسندی، عبارتست از صحت و درستی علمی که به قلب می‌رسد؛ لذا هرگاه حقایق علم، بر قلب آشکار گردد، به رضایت و خرسندی قلب می‌انجامد؛ و رضایت و خرسندی، همانند بیم و امید نیست. چرا که محبت و رضا، دو حالت از احوال بهشتیان است و از کسی که بدانها آراسته باشد، نه در دنیا جدا می‌شوند، نه در برزخ و نه در آخرت؛ بر خلاف بیم و امید که از بهشتیان جدا می‌گردند، البته بدان‌گاه که به آنچه امیدش را داشته‌اند، دست می‌یابند و یا از آنچه که می‌ترسیده‌اند، در امان قرار می‌گیرند...».

ابن عطاء می‌گوید: «رضایت و خرسندی، عبارتست از آرامش و اطمینان قلبی بنده، نسبت به آنچه که خداوند تعالی برایش برگزیده است، بدین شکل که آن را بهترین انتخاب برای خویش بداند و به آن خرسند و راضی شود».^۱

یکی از عارفان گفته است: کسی که بر خدا، توکل نماید و به تقدیر الهی، راضی و خرسند گردد، ایمان را به پا داشته و در مسیر کسب خیر و نیکی گام برداشته و اخلاق نیک و منش شایسته‌ای را در پیش گرفته که سبب اصلاح تمام امور بنده می‌شود؛ و رضایت و خرسندی، دروازه‌ی تعامل نیک و منش شایسته با خدا و خلق خدا را می‌گشاید و در حقیقت، اخلاق خوب و نیک، نتیجه‌ی رضایت و خرسندی است و اخلاق بد و ناشایست، در اثر خشم و نارضایتی به وجود می‌آید. اخلاق نیک، مؤمن خوش اخلاق را به مقام و منزلت کسی می‌رساند که همواره روزه می‌گیرد و شب‌ها را در قیام و عبادت الله تعالی سپری می‌کند؛

اما اخلاق زشت و ناپسند، آن چنان نیکی‌ها را از میان می‌برد که آتش، هیزم‌ها را نابود می‌نماید. رضایت و خرسندی، سرور و شادمانی دل و اطمینان خاطر و آرامش روح و روان را در تمام اوضاع و احوال، به دنبال دارد.. از این رو برخی از عارفان، رضایت و خرسندی را به اخلاق نیک و منش شایسته با خداوند، تعریف نموده‌اند. چرا که رضایت و خرسندی، سبب می‌شود که بنده‌ی مؤمن، از اعتراض بر خواست خدا، پرهیزد و از زیاده‌گویی و پرحرفی که در اخلاق نیکش، خدشه وارد می‌کند، پرهیز نماید.^۱

به قول شاعر:

چو قسمت ازلی بی‌حضور ما کردند گر اندکی نه به‌وفق رضاست، خرده‌مگیر
و در جایی دیگر، چنین سروده است:

به منت دگران خو مکن که در دو جهان رضای ایزد و انعام پادشاهت بس
اینها، برخی از مفاهیم مقام رضا در توضیح سخن حسن بن علی علیه السلام می‌باشد که فرموده است: «هر کس به انتخاب نیک خدا برای خویش، اعتماد و اتکال نماید،^۲ دیگر آرزو نمی‌کند که در وضعیتی غیر از آنچه خداوند، برایش برگزیده، قرار بگیرد؛ و این، مرز رضایت و خرسندی نسبت به تقدیری است که بر او رفته است».^۱

[۳] حسن بن علی علیه السلام فرموده است: «من، با شما درباره‌ی یکی از برادرانم سخن می‌گویم که از گرامی‌ترین مردم، نزد من بود. بیشترین چیزی که او را در چشمم، عزیز کرده، این است که او، دنیا را حقیر و ناچیز می‌دانست و از تن‌پروری و شکم‌پرستی، بدور بود؛ چنانچه آرزوی خوردن چیزی را نمی‌کرد که یافت نمی‌شد و از آنچه که یافت می‌شد، زیاد نمی‌خورد. او، از سیطره‌ی شهوت و هوس نیز بدور بود؛ آن چنانکه شهوت و میل جنسی، مایه‌ی سبک‌سری و بی‌خردی او نمی‌گردید. وی، از غلبه‌ی جهل و نادانی رسته بود؛ چنانکه فقط زمانی به انجام کاری اقدام می‌نمود که به سودمند بودن آن، اطمینان داشت؛ نه خشمگین می‌شد و نه ناراحت. هنگامی که در مجلس علما، حضور می‌یافت، بیش از آنکه مشتاق سخن گفتن باشد، به شنیدن و گوش دادن علاقه داشت. هر چند در مقایسه با دیگران، کم سخن می‌گفت، اما در زمینه‌ی سکوت، گوی سبقت را از همه ربوده بود؛ چنانچه بیشتر

۱- صلاح الأمة (۵۱۲/۴)، به نقل از مدارج السالکین

۲- یعنی: آنچه را که خداوند متعال، برای او مقدر کرده، نیک بداند و به آن اعتماد کند.

۱- نگاه: البدایة و النهایة (۱۹۹/۱۱).

اوقات، ساکت بود و چون لب به سخن می‌گشود، بهتر از همه سخن می‌گفت. او، در هیچ کشمکش و بگومگویی دخالت نمی‌کرد و به بیان حجت و دلیل نمی‌پرداخت تا قاضی‌ای را به صدور حکمی وادار نماید؛ سخنی می‌گفت که عمل می‌کرد و به آنچه که نمی‌گفت، عمل می‌نمود. از برادرانش، غافل نمی‌شد و چیزی را از آنان دریغ نمی‌کرد تا آن را به خود اختصاص دهد. هیچ کس را به خاطر کاری که توجیه‌پذیر است و می‌توان برایش عذری آورد، سرزنش نمی‌نمود. هنگامی که دو مسأله، فرا رویش قرار می‌گرفت، نگاه نمی‌کرد که کدامینشان، به حق و حقیقت نزدیک‌تر است، بلکه بدین نکته توجه می‌نمود که کدام‌یک از آنها، به هوا و میل و خواسته‌ی نفسش، نزدیک‌تر می‌باشد و آن‌گاه بر خلاف آن عمل می‌کرد.^۱

در این سخن حسن علیه السلام رهنمودها و آموزه‌های ارزنده‌ای در زمینه‌ی ویژگی‌های نیک و اخلاق شایسته وجود دارد و شیوه‌ی رفتاری باارزشی را به تصویر می‌کشد که زینده است هم خودمان، آن را در زندگانی خویش اجرا نماییم و هم فرزندانمان را بر اساس آن، پرورش دهیم تا در زندگیمان، دگرگونی و تحولی بارز و نمایان، ایجاد شود. اینک به شرح درس‌ها و آموزه‌های می‌پردازیم که می‌توان از این سخن ارزشمند فرا گرفت:

■ حسن علیه السلام: «بیشترین چیزی که او را در چشمم، عزیز کرده، این است که او، دنیا را حقیر و ناچیز می‌دانست».

دنیا، تنها در نگاه کسانی ناچیز و حقیر است که به حقایق هستی پی برده و تصور درستی درباره‌ی خدا، زندگانی، نظام هستی و بهشت و جهنم و همچنین قضا و قدر دارند و از شناخت دقیق و عمیقی پیرامون حقیقت بازگشت به سوی خدا برخوردارند و از این‌رو برای زندگانی جاوید و همیشگی، تلاش نموده و دست از زندگی فناپذیر و گذرا کشیده‌اند و یقین نموده‌اند که دنیا، سرای آزمون و کشتزار آخرت است. آری! به خاطر این شناخت دقیق و ارزشمند، از زیر سلطه‌ی دنیا با تمام زیبایی‌ها و ظواهر فریبنده‌اش، رسته‌اند و در ظاهر و باطن، تسلیم پروردگار خویش گشته و به حقایقی دست یافته‌اند که در دل‌هایشان جای گرفته و به آنان در زمینه‌ی زهد و بی‌علاقگی به دنیا، کمک نموده است. حقایقی از قبیل:

۱- یقین کامل به اینکه ما، در این دنیا به مسافران و رهگذرانی می‌مانیم که خیلی زود دنیا را ترک می‌گوییم و به دیار باقی و منزلگه جاوید خویش می‌شتابیم. چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

فرموده است: (كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ)^۱ یعنی: «در دنیا آن گونه باش که گویا مسافری (و دور از وطن به سر می‌بری) یا اینکه رهگذری»^۲.

۲- دنیا، هیچ ارزش و اعتباری نزد خدای متعال ندارد و تنها چیزی که نزد خدا، ارزش دارد، عبادتی است که در دنیا انجام می‌شود. رسول اکرم ﷺ فرموده است: (لو كانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقى كافراً شربة ماء)^۳ یعنی: «اگر دنیا نزد خدا به اندازه‌ی بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، به هیچ کافری جرعه‌ای آب نمی‌داد». و نیز فرموده است: (الدنيا ملعونة، ملعون ما فيها إلا ذكر الله و ما والاه و عالما أو متعلما)^۴ یعنی: «دنیا و آنچه که در دنیاست، ملعون است جز ذکر خدا و سایر اعمال نیکی که خدا دوست دارد (یا آنچه به ذکر خدا می‌ماند) و عالم و کسی که علم می‌آموزد».

۳- عمر دنیا، رو به پایان است؛ سهل بن سعد رضی الله عنه می‌گوید: دیدم که رسول خدا ﷺ با اشاره‌ی دو انگشت سبابه و میانی فرمود: «بعثت من و قیامت، مانند این دو انگشت، به یکدیگر، نزدیک است»^۱.

۴- آخرت، سرای همیشگی و ماندگاری است؛ چنانچه قرآن کریم، به نقل از مؤمن آل فرعون، می‌فرماید:

﴿يَقَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتْنَعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ﴿١٦٠﴾
 مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا تَجْزِيهِ إِلَّا مِثْلُهَا ^ط وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْتَىٰ
 وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿١٦١﴾﴾
 (غافر: ۳۹، ۴۰)

«ای قوم من! این زندگی دنیوی، کالای ناچیزی است، و آخرت، سرای ماندگاری و استقرار می‌باشد. هر کس، عمل بدی انجام دهد، (در آخرت) جز همسان آن کیفر داده نمی‌شود؛ ولی هر کس، کار خوبی انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن - به شرط اینکه

۱- حدیث صحیحی است به روایت: ترمذی، کتاب الزهد، شماره‌ی ۲۳۳۳.

۲- از آن جهت

۳- سنن ترمذی، شماره‌ی ۴۱۱۰.

۴- حدیث حسن غربی است که ترمذی در کتاب الزهد، به شماره‌ی ۲۳۲۲ آورده است.

۱- بخاری، شماره‌ی ۴۹۳۶.

مؤمن باشد - چنین کسانی به بهشت می‌روند و در آنجا بدون حساب و کتاب، بدیشان نعمت و روزی، داده می‌شود».

آری! هر مسلمانی که به این حقایق پی ببرد، دنیا در چشمش، کوچک و ناچیز می‌گردد.
■ حسن علیه السلام: «از تن پروری و شکم‌پرستی، بدور بود؛ چنانچه آرزوی خوردن چیزی را نمی‌کرد که یافت نمی‌شد و از آنچه که یافت می‌شد، زیاد نمی‌خورد».

در این سخن حسن علیه السلام رهنمود و فراخوان ارزشمندی وجود دارد؛ و آن، اینکه باید از پرخوری دوری کرد. چراکه پرخوری، به اندام و جوارح، برای انجام معصیت، توان و حرکت می‌بخشد و در مقابل، اندام و اعضای بدن را از پرداختن به عبادت‌ها، کسل و ناتوان می‌گرداند؛ برای بدی پرخوری، همین دو مورد کافی است. چه بسیار معاصی و گناهانی که انگیزه و سبب آن، پرخوری و شکم‌سیری می‌باشد و نیز چه بسیار طاعات و عباداتی که نتیجه‌ی کم‌خوری است! از این رو هر کس، خودش را از بدی شکم‌حفاظت نماید، از بدی بزرگی مصون مانده است. زمانی که شکم انسان سیر می‌گردد، شیطان بیش از هر زمان دیگری مهار وی را در دست می‌گیرد. لذا خدای متعال، ما را از پیروی دسیسه‌ها و وسوسه‌های شیطان که به سرکشی شهوت شکم و عدم بسنده کردن به روزی حلال می‌انجامد، برحذر داشته و فرموده است:

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ كُلُّوْا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَلًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ

الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ (بقره: ۱۶۸)

«ای مردم! از آنچه در زمین می‌باشد و حلال و پاکیزه است، بخورید و پا به پای شیطان راه نیفتید (و دنبال شیطان، روان نشوید). بی‌گمان او، دشمن آشکار شماست».

همچنین خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَكُلُوْا وَاشْرَبُوْا وَلَا تُسْرِفُوْا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ﴾

(اعراف: ۳۱)

«و بخورید و بیاشامید؛ ولی اسراف و زیاده روی نکنید که خداوند، اسراف کاران را دوست ندارد».

یکی از نشانه‌های بارز چیره شدن شهوت شکم بر شخص، این است که بیش از نیاز، می‌خورد و می‌آشامد و در خوردن و آشامیدن، زیاده‌روی می‌کند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به

زیان‌های پرخوری و آسیب‌های ناشی از آن بر جسم و روان، اشاره نموده و فرموده است: (ما ملاً آدمی و عاء شراً من بطن. بحسب این آدم اكلات یقمن صلبه، فإن كان لا محالة فثلث لطعامه و ثلث لشرابه و ثلث لنفسه)^۱ یعنی: «آدمی، هیچ ظرفی بدتر از شکم را پُر نمی‌کند؛ برای آدمی چند لقمه کافی است که پشتش را راست بدارد (و بدین‌سان سد رمق نماید و توان اطاعت و بندگی بیابد). اما اگر چاره‌ای جز این نداشت (یعنی همچنان به خوردن علاقمند بود و دوست داشت بیشتر بخورد)، پس (باید خوردنش بدین نحو باشد که) یک‌سوم را به غذا، یک‌سوم را به آشامیدنی و یک‌سوم را به تنفس اختصاص دهد».

در این حدیث رسول اکرم ﷺ، رهنمود ارزشمندی در زمینه‌ی کم‌خوردن و یا حداقل رعایت اعتدال در خوردن و آشامیدن وجود دارد که زیننده است بدان عمل نمایم. چنانچه از این حدیث برمی‌آید، باید از پرخوری پرهیز نمود؛ چراکه زیاده‌روی در خوردن و نوش، زیان‌های زیادی به دنبال دارد. منظور از این زیان‌ها، فقط ناراحتی‌ها و بیماری‌های معدوی نیست؛ بلکه پرخوری، زمینه‌ی بروز مشکلات روانی هم می‌باشد. زیرا زمانی که انسان، علاقه‌ی وافرای به غذاها و خوراکی‌ها پیدا می‌کند و این، برایش عادت می‌گردد، خوردن غذاها و خوراکی‌ها، برایش از جنبه‌ی غذایی و تقویت بدن درآمده، و یک هدف تبدیل می‌گردد. از این‌رو چنین شخصی برای رسیدن به این هدف، از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند و این هدف، تمام فکر و اندیشه‌اش را به خود مشغول می‌دارد و تمام هم و غمش، خوردن و سیر کردن شکمش می‌گردد؛ اما آیا این امر، روح و روانش را هم اشباع می‌کند؟ بطور قطع، خیر؛ زیرا شهوت شکم و میل افزون به خوردن و آشامیدن، نزد این شخص، معیار و سنجه‌ی سعادت و خوشبختی گردیده است.^۱

پراشتهایی و طغیان شهوت شکم، تنها به معنای پرخوری نیست؛ چراکه پرخوری یکی از عوارض غلبه‌ی شهوت شکم می‌باشد. بلکه حقیقت این بیماری، پراشتهایی و غافل شدن از روح و روان است و سبب می‌گردد که چنین بیماری، به غذا به عنوان یک وسیله برای سیر شدن و کسب توانایی جهت عبادت، نگاه نکند، بلکه به غذا، به عنوان یک هدف بنگرد! و بدین‌سان همچون چارپایانی گردد که تمام زندگی و همه‌ی حرکت و تکاپویشان، در نیازهای جسمانی خلاصه می‌شود. خدای متعال، می‌فرماید:

۱- حدیث، صحیحی است به روایت ترمذی، کتاب الزهد، شماره‌ی ۲۳۸۰ از مقدم بن معدی کرب رضی الله عنه

۱- نگا: أمراض النفس، دکتر انس کرزون، ص ۱۰۹.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ﴾

(محمد: ۱۲)



«و کافران، (چند روزی از نعمت‌های زودگذر جهان) لذت و بهره می‌برند و همچون چارپایان، (از سرانجام خویش غافلند و همانند آنان فقط به فکر خوردن و نوش‌اند و یک‌سره) می‌خورند و (چون بمیرند) آتش دوزخ، جایگاه ایشان است».

بخاری و مسلم رحمهما الله از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مَعَىٰ وَاحِدٍ، وَالْكَافِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ)^۱ یعنی: «مؤمن در یک معده، غذا می‌خورد و کافر در هفت معده».

مفهوم حدیث، از این قرار است: یکی از ویژگی‌های مؤمن، این است که به‌خاطر مشغول بودن به عبادت، کم می‌خورد، اما کافر، عکس این وضعیت را دارد؛ چراکه کافر، پیرو هوا و هوس خویش است و همواره درصدد پاسخگویی به شهوت خود می‌باشد و از این‌رو از پیامدهای حرام نمی‌ترسد و اگر کم‌خور هم باشد، از بی‌رغبتی وی به دنیا نیست؛ بلکه برای حفظ صحت و سلامتی‌اش می‌باشد و این، از حرص و علاقه‌ی وافرش به دنیاست؛ چنانچه گویا در هفت معده، غذا می‌خورد. اما مؤمن، در یک معده غذا می‌خورد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله از طریق این ضرب‌المثل، به بیان وضعیت مؤمن و زهدش در دنیا و نیز به بیان وضعیت کافر و حرص و آزش در دنیا می‌پردازد.^۱

نووی رحمه‌الله، توضیح دیگری در مورد این حدیث داده است؛ وی، می‌گوید: «گفته شده که منظور از هفت شکم، هفت ویژگی است: حرص و اشتیاق وافر، پراشتهایی و میل افزون، دلبستگی و آرزوی طولانی، طمع، بد نهادی، حسد و فربهی و چاقی (ناشی از پرخوری)».^۲

ابن قیم رحمه‌الله گفته است: «دوم: آنچه که از طریق زیاده‌روی، همچون زیاده‌روی در استفاده از نعمت‌های حلال و اسراف در خوردن و نوش، مؤمن را به فساد و تباهی می‌کشاند؛ چراکه پرخوری، انسان را سست و تنبل می‌کند و از طاعات و عبادات باز می‌دارد و او را به

۱- بخاری، شماره‌ی ۵۳۹۳.

۱- نگا: فتح‌الباری شرح صحیح البخاری (۵۳۸/۹)

۲- شرح النووی علی صحیح مسلم (۲۳/۱۴).

مشکلات ناشی از پر خوری و سنگینی معده، مشغول می‌سازد و بدین سان تمام هم و غم انسان، شکمش می‌گردد و شهوتش، افزایش می‌یابد و راه‌های نفوذ شیطان در او، بیشتر می‌شود؛ چراکه شیطان، در آدمی، همانند خون، جریان می‌یابد. روزه گرفتن، راه‌های نفوذ و وسوسه‌ی شیطان را می‌بندد و پر خوری و زیاده‌روی در خوردن و آشامیدن، راه‌های نفوذ و وسوسه‌ی شیطان را بیشتر و گسترده‌تر می‌گرداند. کسی که زیاد می‌خورد، ناگزیر به نوشیدن آب بیشتری می‌شود و کسی که زیاد بنوشد، خوابش نیز بیشتر می‌گردد و بدین ترتیب فرصت‌های زیادی را از دست می‌دهد و زیان کار می‌شود.^۱

■ حسن علیه السلام: «او، از سیطره‌ی شهوت و هوس نیز بدور بود؛ آن‌چنانکه شهوت و میل جنسی، مایه‌ی سبک‌سری و بی‌خردی او نمی‌گردید».

حسن علیه السلام در این سخن ارزشمندش، به کنترل شهوت و غرایز جنسی فرا می‌خواند و بیان می‌دارد که غرایز جنسی، تنها از راه‌های مشروع، اشباع می‌گردد و افسارگسیختگی جنسی، پیامدهای بدی همچون قساوت قلب و ضعف ایمان را به دنبال دارد. هر چقدر که سرکشی و افسارگسیختگی شهوت و میل جنسی، بیشتر شود، به همان نسبت تیرگی و قساوت قلب نیز افزایش می‌یابد. البته نگاه آلوده و حرام، و نیز هم‌نشینی زنان و مردان نامحرم با یکدیگر، سرآغاز افسارگسیختگی جنسی است که با عوارض مختلفی همراه می‌باشد؛ از جمله اینکه زنان، خود را شبیه مردان می‌سازند و مردان نیز رفتاری زنانه در پیش می‌گیرند. سبک دانستن روسپی‌گری و افزایش فساد و فحشا و نیز فراهم شدن زمینه‌های گناه، از دیگر پیامدهای افسارگسیختگی جنسی است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (لا یزنی الزانی حین یزنی وَهُوَ مُؤْمِنٌ)^۱ یعنی: «زناکار، هنگام ارتکاب عمل زنا، مؤمن نیست».

بخاری رحمه‌الله می‌گوید: این حدیث، بدین مفهوم است که مسلمان، در حال ارتکاب زنا، مؤمن کامل به‌شمار نمی‌رود و از نور ایمان برخوردار نیست. ابوهریره رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرموده است: (إذا زنی العبد خرج منه الإیمان، فکان فوق رأسه کالظلة، فإذا خرج من ذلك العمل رجع إليه الإیمان)^۲ یعنی: «هنگامی که بنده، مرتکب زنا

۱- نگا: مدارج السالکین (۱/۴۵۸).

۱- بخاری، شماره‌ی ۵۵۷۸

۲- حاکم در المستدرک (۱/۲۲)، این حدیث را صحیح دانسته و ذهبی نیز با او موافق است.

می‌شود، ایمان از او خارج می‌گردد و همانند سایه‌ای بالای سرش قرار می‌گیرد و چون از ارتکاب این عمل، خارج می‌شود، ایمان، به او باز می‌گردد».

کسانی که مرتکب گناهان کبیره می‌شوند، نور ایمان، از وجودشان، رخت برمی‌بندند؛ به گونه‌ای که دیگر در دل‌هایشان عظمت و بزرگی پروردگار متعال، همچون گذشته باقی نمی‌ماند. بدون تردید کسی که مرتکب گناهانی همچون زنا، دزدی، باده‌نوشی و امثال آن می‌گردد، نور و خضوع و خشوعی که در گذشته، در دلش وجود داشته، کم می‌شود و از دلش خارج می‌گردد؛ هرچند اصل ایمان، در قلبش همچنان باقی است، اما خشوع و خضوعی که در اثر ارتکاب گناه کبیره، از قلبش خارج می‌گردد، در واقع جزو ایمانی است که در آن هنگام، از وجود گنهکار خارج می‌شود.^۱

ارتکاب روزافزون معاصی و گناهان، ره‌آورد افسار گسیختگی جنسی و یکی از پیامدهای عدم کنترل امیال نفسانی است. معصیت، هرچند کوچک و صغیره باشد، مقدمه‌ای برای ارتکاب گناهان دیگر و سبک پنداشتن آنهاست؛ به گونه‌ای که شخص گنهکار، عواقب گناهی را که مرتکب می‌شود، درک نمی‌کند. نگاه آلوده، فکر و خیال درباره‌ی مسایل جنسی و ارتکاب معصیت را به دنبال دارد و به وسوسه‌ی نفس و تحریک شهوت و در نهایت، تصمیم جدی برای ارتکاب گناه، می‌انجامد و چنانچه اسباب لازم برای ارتکاب معصیت فراهم شود، در انجام آن درنگ نمی‌کند. از این‌رو نگاه، یکی از مقدمات زنا و جزو راه‌هایی است که به ارتکاب معصیت منتهی می‌شود. بدین ترتیب، گناهان، اندک‌اندک در قلب بنده، اثر می‌گذارند و کارش به جایی می‌کشد که نسبت به ارتکاب معصیت بی‌پروا می‌شود و دیگر نمی‌تواند دست از گناه بکشد؛ بلکه میل به گناه در او افزایش می‌یابد و در صدد ارتکاب گناهان بیشتری بر می‌آید.^۱

ابن‌قیم رحمه الله می‌گوید: «هر گناهی، بذر معصیتی دیگر به‌شمار می‌رود و گناهان دیگری را به دنبال دارد؛ آن‌چنانکه ترک گناه و معصیت، بر بنده مشکل می‌گردد و گناهان، جزو وجود فرد می‌شوند و در وجودش، جای می‌گیرند. به گونه‌ای که اگر چنین شخصی، دست از معصیت بکشد و به اطاعت و بندگی خدا روی بیاورد، دچار دلتنگی و گرفتگی روحی و روانی می‌گردد و همچنان به انجام گناه، رغبت دارد. از این‌رو بسیاری از فاسقان،

۱- نگاه: کتاب الإیمان، از ابن تیمیه، ص ۲۹.

۱- أمراض النفس، ص ۱۲۱.

بی هیچ لذتی، مرتکب معصیت می شوند و هیچ انگیزه‌ای برای ارتکاب معصیت ندارند، جز اینکه به گناه کردن، عادت نموده‌اند و از ترک گناه، احساس ناراحتی می‌نمایند.^۱

یکی دیگر از پیامدهای هوس‌بازی و طغیان شهوت، از میان رفتن شرم و حیاست؛ از این رو بنده‌ای که در نتیجه‌ی هوس‌بازی و طغیان شهوتش، به ارتکاب معصیت عادت کرده، به گونه‌ای بی‌پروا می‌گردد که دیگر نگران اطلاع یافتن مردم از اعمال زشتش نیست؛ بلکه بسیاری از افراد هوس‌باز، آن‌چنان گستاخ و بی‌پروا می‌شوند که خودشان، هوس‌بازی‌های خویش را برای دیگران تعریف می‌کنند و حتی به آن، افتخار هم می‌نمایند! چراکه عاری از شرم و حیا گشته‌اند.^۲

بی‌توجهی به کنترل غرایز جنسی و نیز اهمیت ندادن به پیشگیری از انحرافات اخلاقی - و لو انحرافات‌ی که به‌ظاهر، ناچیز و کوچک به نظر می‌رسند - عواقب جدی و پیامدهای ناگواری را به دنبال دارد که یکی پس از دیگری، بروز می‌کند و انسان را در دام غرایز افسارگسیخته‌ای می‌اندازد که رهایی از آن، خیلی سخت و دشوار می‌باشد و در نهایت، به نابودی قلب و روان شخص و نیز از میان رفتن فضایل اخلاقی وی می‌انجامد و بیماری‌های روحی و جسمی فراوانی، دامن‌گیرش می‌شود.^۱

آیین راستین و نجات‌بخش اسلام، راه کارهای خوبی برای کنترل غرایز جنسی،^۲ ارائه داده است که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- الجواب الکافی، ص ۵۹.

۲- أمراض النفس، ص ۱۲۱.

۱- أمراض النفس، ص ۱۲۳.

۲- شریعت اسلام، نه افسارگسیختگی جنسی را قبول دارد و نه سرکوب نیازهای جنسی؛ بلکه با ارائه‌ی راه‌هایی دقیق و کارآمد، زمینه را برای پاسخگویی به نیازهای جنسی، فراهم آورده است و این، بیانگر توجه این آیین آسمانی، به نیازهای بشری می‌باشد؛ آن‌چنانکه قوانین اجتماعی آن، از جمله ساز و کارها و قوانینی که در زمینه‌ی ازدواج و کنترل امیال جنسی ارائه داده، همچنان قوی‌ترین و کارآمدترین قوانین اجتماعی در عصر حاضر به‌شمار می‌رود؛ بر خلاف قوانین بشری که هر روز، پرده از ناکارایی و بلکه پیامدهای سوء آن، برداشته می‌شود. [مترجم]

۱- فرو انداختن نگاه و پوشاندن عورت‌ها:

اسلام، از آن جهت به فرو انداختن چشم‌ها، دستور داده که نگاه، مهم‌ترین راه رسیدن تیر شهوت به قلب می‌باشد. از این رو خدای متعال، بندگانش را به پایین انداختن چشم‌ها و خودداری از نگاه آلوده و حرام دستور داده و فرموده است:

﴿ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴾ (نور: ۳۰)

«ای پیغمبر! به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را فرو گیرند و عورت‌های خویش را (با پوشاندن و دوری از ارتباط نامشروع) مصون دارند. این، برای ایشان، زینده‌تر و محترمانه‌تر است. بی‌گمان خداوند، از آنچه انجام می‌دهند، آگاه می‌باشد.»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (لا يَنْظُرُ الرَّجُلُ إِلَىٰ عَوْرَةِ الرَّجُلِ وَلَا الْمَرْأَةُ إِلَىٰ عَوْرَةِ الْمَرْأَةِ وَلَا يُفْضِي الرَّجُلُ إِلَىٰ الرَّجُلِ فِي تَوْبٍ وَاحِدٍ وَلَا تُفْضِي الْمَرْأَةُ إِلَىٰ الْمَرْأَةِ فِي التَّوْبِ الْوَاحِدِ)^۱ یعنی: «مرد به عورت مرد، و زن به عورت زن نگاه نکند. مرد با مرد و زن با زن در یک پارچه داخل نشود.»

ابن قیم رحمه الله می‌گوید: خدای متعال، چشم را آینه‌ی دل قرا داده است؛ از این رو اگر بنده، نگاهش را فرو گیرد، میل و شهوت دل نیز فروکش می‌کند و چون نگاهش را آزاد بگذارد، شهوتش نیز طغیان می‌کند.^۲

همچنین می‌گوید: «نگاه، همان تأثیری را در قلب می‌گذارد که تیر در شکار می‌نهد؛ اگر شکار را از پای در نیاورد، حتماً آن را زخمی می‌کند. نگاه به منزله‌ی شراره‌ی آتشی است که در خرمن گاه می‌افتد که در این صورت اگر تمام آن را به آتش نکشد، حتماً بخشی از آن را می‌سوزاند. چنانچه گفته شده:

و معظم النار من مستصغر الشرر	كل الحوادث مبداها من النظر
فتك السهام بلا قوس و لا وتر	كم من نظرة فتكت في قلب صاحبها
في أعين الغيد موقوف على الخطر	و المرء ما دام ذاعين يقلبها
لا مرحباً بسرور عاد بالضرر ^۳	يسر مقلته ما ضر مهجته

۱- صحیح مسلم، شماره‌ی

۲- روضة المحبين، ص ۱۰۹.

یعنی: «آغاز تمام پیشامدها، از نگاه است و بیشتر آتش‌ها نیز از جرقه‌ای بلند می‌شوند؛ چه بسیار نگاه‌هایی که همچون تیر رها شده از کمان و غیر قابل مهار، در قلب نگاه‌کننده نفوذ کرده و دل را به خواهش واداشته‌اند. کسی که همواره چشم‌چرانی می‌کند و به زنان می‌نگرد، در معرض خطر قرار دارد. آنچه برای روح و روانش، زیان‌بار است، کاسه‌ی چشمش را به شگفت و می‌دارد؛ شادمانی و سروری که پیامدش ضرر و زیان است، هیچ مباد.»

۲- حرام بودن اختلاط و هم‌نشینی و نیز دستور دادن زنان به حجاب:

خدای متعال، می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلًّا لِّأَزْوَاجِكَ وَنَوَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِبْنَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَدِيهِنَّ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِنَنَّ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

(احزاب: ۵۹)



«ای پیغمبر! به همسران و دختران خود و به زنان مؤمن بگو: روپوش‌ها و ردهای خود را بر خویشان، فرو افکنند تا (از زنان بی‌بند و بار) باز شناخته شوند و در نتیجه مورد اذیت و آزار (اوباش) قرار نگیرند. خداوند، آمرزنده و مهربان است.»^۱

همچنین می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ﴾

(احزاب: ۵۳)

«... هنگامی که از زنان پیامبر ﷺ چیزی خواستید (یا پرسشی داشتید)، از پشت پرده از ایشان بخواهید (یا سؤال نمایید). این کار، برای پاکی دل‌های شما و آنان، بهتر است...»

۱- مرجع پیشین، ص ۱۱۴.

۱- البته در مورد اینکه آیا صورت و کفین زن، عورت است یا نه، اختلاف نظر وجود دارد. بسیاری از فقهای امت، بر این باورند که پوشاندن صورت، واجب نیست. در تأیید این دیدگاه، احادیث صحیحی وجود دارد. [مترجم].

بخاری و مسلم، از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (إِيَّاكُمْ وَالِدُخُولِ عَلَى النِّسَاءِ). یعنی: «از رفتن نزد زنان (بیگانه) پرهیز کنید». مردی از انصار پرسید: ای رسول خدا! نظر شما در مورد خویشاوندان شوهر (مثل برادر، عمو، پسرعمو و خواهرزاده‌ی شوهر) چیست؟ فرمود: (الْحَمُّ الْمَوْتُ) یعنی: «هلاکت، در همین است». حمو، در لغت، به برادر شوهر و سایر نزدیکان وی، همچون برادرزاده، عمو و پسرعمو و امثال آنان، اطلاق می‌گردد که محرم نیستند و اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (الحمو الموت)، بدین معناست که نگرانی بیشتری از ناحیه‌ی اینها وجود دارد؛ زیرا دسترسی به زن و خلوت کردن با او، برای اینها آسان‌تر است و کسی هم، این را بد نمی‌داند؛ بر خلاف آنکه اگر شخصی بیگانه، با زنی خلوت نماید، همه آن را بد می‌دانند و آن را رد می‌کنند.^۱

ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (لا یخلون رجلٌ بامرأةٍ إلا و معها ذومحرم و لا تسافر المرأةُ إلا مع ذی محرم) یعنی: «هیچ مردی، با هیچ زنی خلوت نکند، مگر آنکه با آن زن، محرمی همراه باشد؛^۲ و زن، مسافرت نکند مگر به همراه یکی از محارمش».

در تعدادی از احادیث نبی اکرم صلی الله علیه و آله، وعید و هشدار شددیدی در این باره وارد شده که زنان، خود را در لباس و رفتار، شبیه مردان و یا مردان، خود را شبیه زنان نمایند. چراکه این امر، نوعی کج‌روی و انحراف است. بخاری از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دسته از مردان را که خود را شبیه مردان می‌سازند و نیز زنانی را که خود را شبیه مردان می‌نمایند، لعنت فرمود.^۳

۳- روزه گرفتن:

۱- نگا: شرح النووی علی صحیح مسلم (۱۵۳/۱۴)

۱- مسلم، شماره‌ی ۱۳۴۱

۲- این حدیث، دلیلی بر تفاوت حکم اختلاط و خلوت کردن است؛ از این رو به پندار مترجم، در ادبیات دینی هر جا که مسأله‌ی حرمت اختلاط به میان می‌آید، در واقع همان مسأله‌ی خلوت کردن زن و مرد بیگانه، منظور می‌باشد.

۳- نگا: بخاری، کتاب اللباس (۵۵/۷).

زمانی که شخصی، به هر دلیلی، نمی‌توانست ازدواج کند و شرایط ازدواج، برایش فراهم نبود، باز هم باید درصدد کنترل غریزه‌ی جنسی‌اش باشد تا بر او چیره نگردد؛ بهترین روش برای این کار، روزه گرفتن است. در این زمینه، بخاری و مسلم، از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (مَنْ اسْتَطَاعَ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ فَإِنَّهُ أَغْضُّ لِلْبَصْرِ وَأَخْصَنُ لِلْفَرْجِ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَهُ وَجَاءٌ). یعنی: «کسی که توانایی ازدواج کردن دارد، ازدواج کند. زیرا این کار، باعث حفاظت چشم و شرم‌گاه، می‌شود. و کسی که توانایی ازدواج ندارد، روزه بگیرد. چرا که روزه، شهوت را ضعیف و کنترل می‌کند».

از حدیث مذکور، چنین بر می‌آید که روزه گرفتن، شهوت را کاهش می‌دهد؛ کم خوردن غذاهایی که توان جنسی را افزایش می‌دهد نیز در این زمینه بسیار مفید است. زیرا با این روش می‌توان از شدت میل جنسی کاست. البته در صورتی که شخصی، به این راهکارهای پیشگیرانه توجه نکند و بدان پایبندی ننماید، نباید شک کرد که تیر زهرآلود شهوت، در قلبش نفوذ می‌کند و زمینه‌ی انحراف چنین شخصی، افزایش می‌یابد و بدین سان شهوتش، رو به طغیان و افسارگسیختگی می‌نهد و او را در منجلاب فساد، گرفتار می‌سازد.^۱ این سخن حسن رضی الله عنه که «او، از سیطره‌ی شهوت و هوس بدور بود؛ آن‌چنانکه شهوت و میل جنسی، مایه‌ی سبک‌سری و بی‌خردی او نمی‌گردید»، فراخوان آشکاری به سوی کنترل شهوت و غرایز جنسی و پیشگیری از طغیان و سرکشی امیال نفسانی است.

■ شرحی بر این سخن حسن رضی الله عنه که: «او، هنگام حضور یافتن در مجلس علما، بیش از آنکه مشتاق سخن گفتن باشد، به شنیدن و گوش دادن علاقه داشت».^۲

چنین عملکردی، در واقع، احترام گذاشتن به علما و استفاده بردن از آنان است؛ احترام گذاشتن به علما، سنت می‌باشد. چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (لَيْسَ مِنْ لِي مَنْ لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا وَيُوقِرْ كَبِيرَنَا وَيَأْمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَعْرِفَ لِعَالِمِنَا حَقَّهُ)^۳ یعنی: «کسی

۱- أمراض النفس، ص ۱۲۶.

۲- البداية و النهاية (۱۱/۱۹۹).

۳- سنن الترمذی، شماره‌ی ۱۹۸۶؛ ابن حبان نیز این حدیث را روایت نموده (شماره‌ی ۱۹۱۳) و آن را صحیح دانسته است.

که به کوچک ما مهر نوزد، و احترام بزرگ ما را نگه ندارد، و امر به معروف و نهی از منکر ننماید و حق عالم ما را نشناسد، از ما نیست».

پیشینیان نیک این امت، احترام علمای خویش را نگه می‌داشتند و در برخورد با آنان، ادب را رعایت می‌کردند. بسیاری از علما، پیرامون آداب هم‌نشینی با اهل علم و روش‌های گفتگو با آنان، به تفصیل سخن گفته‌اند.

یکی از جامع‌ترین اقوالی که در این زمینه روایت شده، سخن علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌باشد که فرموده است: «برخی از حقوق عالم، از این قرار است که بیش از حد، از او سؤال نکنی و او را سؤال پیچ‌نمایی و چون خسته بود، بر پرسش و پاسخ، اصرار نوری و هنگامی که برخاست، لباسش را نگیری، و رازش را برملا نسازی و نزد او، از هیچ کس غیبت نکنی؛ اگر دچار لغزش شد، عذرش را بپذیری. تو باید تا آن زمان که عالم، پاسدار اوامر الهی است، احترامش را نگه داری؛ همچنین مقابلش منشین و اگر نیازی داشت، برای خدمت به وی، از دیگران سبقت بگیر»^۱.

همچنین فرموده است: «از جمله حقوق عالم بر تو این است که هرگاه نزدش بروی، بر او بطور خاص و بر دیگران، بطور عام سلام کنی و پیش پایش بنشینی و از اشاره‌ی دست و چشم، در مجلس او پرهیزی و به او نگویی که دیدگاه فلانی، بر خلاف دیدگاه توست. و لباسش را نگیری و در سؤال کردن از او، پافشاری مکن که او، همچون درخت خرمایی است که چیزی از آن، به سوی تو خواهد افتاد»^۲.

عبدالرحمن بن مهدی رحمه‌الله می‌گوید: «هرگاه عاملی، شخصی داناتر از خود را می‌یافت، آن فرصت را غنیمت می‌دانست و به پرس و جو از او و فراگیری دانش می‌پرداخت و چون با کسی ملاقات می‌کرد که از لحاظ علمی، فروتر از او بود، به آموزش وی

۱- جامع بیان العلم و فضله (۱/۱۲۹).

۲- جامع بیان العلم و فضله (۱/۱۴۶).. با تمام احترامی که برای عالم بزرگواری همچون ابن‌عبدالبر قایلیم، اما به نظر بنده، از آنجا که این، نقل سخن و دیدگاه غیرمعصوم است، لذا جای تأمل و درنگ دارد. و بهترین نمونه برای تعامل با مربی و استاد، برخورد بی‌تکلف و در عین حال آکنده از احترام اصحاب علیهم السلام با رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. گفتنی است: امثال ابن‌عبدالبر رحمه‌الله، تعریف دقیق و درستی از اهل علم داشتند، نه آن برداشت‌ها و قرائت‌های بی‌اساس و مقدس‌مآبانه‌ای که ما، درباره‌ی علم داریم و... [مترجم]

می پرداخت و تواضع و فروتنی می ورزید و چون با کسی دیدار می نمود که از لحاظ علمی، در سطح خودش بود، مسایل مختلف را مورد بررسی قرار می داد.^۱

■ شرحی بر این سخن حسن علیه السلام که: «او، بیشتر اوقات، ساکت بود و چون لب به سخن می گشود، بهتر از همه سخن می گفت. و در هیچ کشمکش و بگومگویی دخالت نمی کرد».^۲

حسن بن علی علیه السلام در این گفتار ارزشمند، به اجتناب از پرحرفی و پرهیز از جر و بحث نابجا فرا می خواند. در حدیث آمده است: (إِذَا أَصْبَحَ الْعَبْدُ فَإِنَّ الْأَعْضَاءَ تَكْفُرُ اللِّسَانَ، تَقُولُ: اتَّقِ اللَّهَ فِينَا فَإِنَّمَا نَحْنُ بَكَ، فَإِذَا اسْتَقَمْتَ اسْتَقَمْنَا وَإِنِ اعْوَجَجْتَ اعْوَجَجْنَا)^۳ یعنی: «زمانی که بنده، صبح می کند، تمام اندام، برای زبان، تواضع می کنند (و با خواهش و التماس) به آن می گویند: از خداوند، در حفظ حقوق ما بترس؛ همانا ما، به تو وابسته ایم؛ چرا که اگر تو، راستی و اعتدال بورزی، ما نیز راست و استوار خواهیم بود و اگر تو، کجی نمایی، ما نیز کج و ناستوار خواهیم گشت».

سلف صالح و نیکان گذشته، توجه ویژه ای به محاسبه ی نفس خویش در زمینه ی سخنان خود داشتند؛ چرا که از میان تمام اندام، زبان، آسان تر حرکت می کند و بیش از سایر اعضای بدن، برای انسان مشکل ایجاد می نماید. قیس علیه السلام می گوید: «ابوبکر رضی الله عنه را در حالی دیدم که کناره ی زبانش را گرفته بود و می گفت: «این، همان چیزی است که مرا به گناه و عذاب گرفتار می سازد.»^۱ سخن، اسیر انسان است و چون از دهان وی، خارج گردد، انسان را اسیر خویش می گرداند. خدای متعال، می فرماید:

﴿ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴾ (ق: ۱۸)

«انسان، هیچ سخنی بر زبان نمی آورد مگر آنکه فرشته ای، مراقب و آماده (برای دریافت و نگارش آن) سخن است».

در زبان، دو آفت وجود دارد که نمی توان به طور هم زمان از هر دو رهایی یافت: یکی آفت سخن گفتن و دیگری، آفت سکوت. چرا که در موقعیت ها و فرصت های متفاوت، هر یک از این دو، می تواند گناه باشد. چنانچه کسی که از گفتن سخن حق سکوت می نماید،

۱- المحدث الفاضل، رامهرمزی، ص ۲۰۶، قواعد فی التعامل مع العلماء، عبدالرحمن بن معلا اللویحق، ص ۸۶.

۲- البدایة و النهایة (۱۹۹/۱۱).

۳- ترمذی، شماره ی ۲۴۰۷؛ آلبانی، این حدیث را در الصحیح الجامع (۵۱۳۶/۱)، حسن دانسته است.

۱- صفة الصفوة (۲/۲۵۳)

شیطان گنگی است که چه بسا به خاطر حفظ منافع خویش، سکوت و خودنمایی می‌کند و جایی که باید سخن بگوید و در سخن و عمل، شدت داشته باشد، از در نرمش و سستی وارد می‌شود و بدین سان نافرمانی خدا را می‌نماید. همچنین کسی که سخن باطل و نادرستی می‌گوید، شیطان سخنوری است که از طریق سخن گفتن، راه معصیت و نافرمانی خدا را در پیش گرفته است. متأسفانه بیشتر مردم، رویه‌ی درستی در زمینه‌ی سکوت یا سخن گفتن ندارند و دچار کج‌روی و انحراف شده‌اند. اما کسانی که تعادل را برقرار نموده‌اند، زبان‌هایشان را از گفتن سخن باطل و نادرست، باز می‌دارند و آن را برای گفتن سخنانی که نفع آخرت را به دنبال دارد، آزاد می‌گذارند. از این رو چنین کسانی، فقط سخنانی بر زبان می‌رانند که مفید باشد و از سخنان نابجایی که ضرر آخرت را در پی دارد، پرهیز می‌نمایند. چه بسا بنده‌ای در روز قیامت با کوهی از نیکی‌ها برانگیخته می‌شود، اما مشاهده می‌کند که زبانش، تمام آن نیکی‌ها را به نابودی کشانده است. و نیز بنده‌ای با کوهی از بدی‌ها حاضر می‌شود، اما مشاهده می‌کند که زبانش، با ذکر خدا و گفتن سخنان نیک، تمام آن بدی‌ها را از میان برده است.^۱ بنابراین نه بطور مطلق به سکوت، دستور داده شده و نه به سخن گفتن؛ بلکه دستور و رهنمود شریعت در زمینه‌ی سخن گفتن یا نگفتن، مد نظر قرار دادن معیار خیر و شر در این زمینه می‌باشد. یعنی باید سخن نیک گفت و از بر زبان راندن سخن بد پرهیز کرد. از آنجا که کنترل زبان، خیلی دشوار است، بسیاری از نیکان گذشته، سکوت مثبت یعنی عدم بر زبان راندن سخن بد و غیرمفید را ستوده‌اند؛ چنانچه برای جبران اشتباهاتی که از ناحیه‌ی زبان مرتکب می‌شدند، به مجاهده‌ی نفس روی می‌آوردند و برای این منظور، از گفتن سخنان غیرمفید، پرهیز می‌نمودند.^۲

فضیل بن عیاض رحمه‌الله گفته است: «هیچ حج، سنگرداری و جهادی، دشوارتر از حفظ زبان نیست؛ اگر زبانت را آزاد بگذاری، تو را به غم و اندوه شدیدی گرفتار می‌سازد». همچنین گفته است: «در بند کردن زبان، زندان مؤمن است؛ اگر زبانت را آزاد بگذاری، تو را به غم و اندوه شدیدی گرفتار می‌سازد».^۳

۱- الداء و الدواء، از ابن‌قیم، ص ۳۷۹.

۲- نگا: جهاد النفس، ص ۷۷.

۳- نگا: جامع العلوم و الحكم.

■ شرحی بر این سخن حسن علیه السلام که: «چون دو مسأله، فرا رویش قرار می گرفت، نگاه نمی کرد که کدامینشان، به حق و حقیقت نزدیک تر است، بلکه بدین نکته توجه می نمود که کدام یک از آنها، به هوا و میل و خواسته‌ی نفسش، نزدیک تر می باشد و آن گاه بر خلاف آن عمل می کرد»^۱.

بدین ترتیب حسن علیه السلام به مخالفت با هوای نفس، فرا می خواند. هوای نفس، عبارتست از میل و کشش غیر شرعی نفس به شهوت‌ها و خواسته‌هایی که برایش لذت بخش است.^۲ هوا و هوس، یکی از مهم ترین عوامل مخالفت بسیاری از امت‌ها، با پیامبرانشان بوده است و سبب شده که گردن کشی نمایند و از پذیرش ارمغان پیامبران الهی، یعنی حقیقت و هدایت و نور، سر باز زنند. خدای متعال، می فرماید:

﴿لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا قُلْنَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ﴾^۳

(مائده: ۷۰)

«ما، از بنی اسرائیل، پیمان گرفتیم و پیغمبرانی به سوی ایشان فرستادیم. اما (آنان، پیمان شکنی کردند و) هر زمان که پیغمبری، چیزی را می آورد که مطابق هواها و هوس‌های ایشان نبود، دسته‌ای (از پیامبران) را تکذیب می کردند و گروهی را می کشتند».

خدای متعال، داود علیه السلام را نیز به مخالفت با هوا و هوس دستور داده و فرموده است:

﴿يٰۤاٰدٰمُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيْفَةً فِى الْاَرْضِ فَاٰحِمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰى فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيْلِ اللّٰهِ ۗ اِنَّ الَّذِيْنَ يَضِلُّوْنَ عَن سَبِيْلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌۢ بِمَا نَسُوْا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾^۴

(ص: ۲۶)

«ای داود! ما، تو را در زمین، نماینده‌ی خود ساخته‌ایم (و بر جای پیامبران پیشین نشانده‌ایم). پس در میان مردم، به حق داوری نما و از هوای نفس، پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می سازد. بی گمان کسانی که از راه خدا منحرف می گردند، عذاب سختی به خاطر فراموش کردن روز حساب و کتاب (قیامت) دارند».

۱- مرجع پیشین.

۲- التعریفات، از جرجانی، ص ۲۵۷

ابن تیمیه رحمه الله گفته است: «هوا و خواهش، در اصل همان محبت یا خشمی است که در درون و نفس انسان شکل می گیرد و سزاوار سرزنش نیست؛ چرا که در کنترل انسان نمی باشد، اما پیروی از هوا و خواسته‌ی نفس، زشت است و سزاوار سرزنش».^۱

همچنین گفته است: «محبت و بغض، به تنهایی، همان هوا و هوس است، و پیروی از این حب و بغض، بدون توجه به دستور و رهنمود خدای متعال، حرام می باشد».^۲

بهترین نسخه و مرهم، برای درمان کسی که دچار بیماری هوا و هوس شده، این است که به دستورات کتاب و سنت، پایبند گردد؛ خود را به پیروی از روش سلف صالح ملزم نماید؛ نفس خویش را بر اساس تقوا و خوف و خشیت الهی، پرورش دهد و همواره به محاسبه‌ی نفس خود پردازد و فریب نفس و خواسته‌های نفسانی خویش را نخورد؛ همواره از اهل علم و ایمان راهنمایی بگیرد و از رهنمودهای آنان در اقوال و اعمال خویش استفاده کند. همچنین نفس خویش را به درخواست مشورت و نصیحت از دیگران، عادت دهد و دیدگاه‌های درست آنان را هر چند بر خلاف میلش باشد، بپذیرد. و نیز خود را به درنگ و تأمل در مسایل عادت دهد و از پیش داوری و هر واکنش آمیخته به افراط یا تفریط، بپرهیزد. همچنین تا می تواند دست به دعا بردارد و با تضرع و زاری از خدای متعال بخواهد که او را از پیروی هوا و هوس و فتنه‌ها و عوامل فریبنده، بدور دارد و به او توفیق بر زبان آوردن سخنان درست و شایسته در حالت خرسندی و خشم، عنایت نماید. لذا دعایی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امتش آموزش داده، به کثرت بر زبان جاری سازد و با تمام وجود دست به درگاه خداوند بردارد و بگوید: (و أسألك كلمة الحق في الرضا والغضب)^۱ و نیز این دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر زبان جاری سازد که: (اللهم إني أعوذ بك من منكرات الأخلاق و الأعمال و الأهواء)^۲

[۴] حسن بن علی علیه السلام فرموده است: «سوء ظن داشتن به کسی که بدی اش نمایان شده و دلایل بدی وی، آشکار گشته، جایز است و شایسته نیست که (بدون دلیل) و تنها بر اساس

۱- الفتاوی (۱۳۱/۲۸)

۲- الفتاوی (۱۳۳/۲۸)

۱- نسائی، کتاب السهو، باب الدعاء بعد الذكر (۵۵/۳)؛ آلبانی، این حدیث را صحیح دانسته است.

۲- سنن ترمذی؛ آلبانی، آن را صحیح دانسته است؛ نگا: صحیح سنن الترمذی (۱۸۳/۳).

گمان، نسبت به کسی سوءظن داشت؛ چراکه بسیاری از گمان‌ها، بی‌اساس و نادرست است.^۱

مفهوم این گفتار پندآموز حسن علیه السلام این است که برای مؤمن زیرک و باهوش، جایز است نسبت به کسی که از حالات، رفتار، گفتار و مواضع و رویکردش، به بدی وی، پی برده، سوءظن داشته باشد؛ چراکه پاره‌ای از خفایای ضمیر انسان، ناخواسته در چهره و سخنان و رویکرد وی، نمایان می‌گردد. چنین سوءظنی، کيفری به دنبال ندارد؛ البته گفتار حسن بن علی علیه السلام، بدین معناست که انسان مسلمان، باید از کسانی که بدی آنها، نمایان شده و به ثبوت رسیده، دوری گزیند و در تعامل با آنان، احتیاط کند تا به سبب حُسن ظن به چنین افرادی، گرفتار نشود. کسی که با مردم، معاشرت نماید، به عواقب اطمینان کردن به کسانی که پیشینه‌ی بدی دارند، پی می‌برد. ولی با این حال نمی‌توان به صرف یک گمان و بدون هیچ دلیل محکمی، نسبت به مسلمان، سوءظن داشت. خدای متعال. می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾

(حجرات: ۱۲)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که برخی از گمان‌ها، گناه است...».

برخی از علما، در تفسیر این آیه گفته‌اند: منظور، گمان بد به نیکان و اهل خیر است؛ اما در مورد بدکاران و کسانی که بدی آنان، نمایان شده، جایز است که بر اساس همان ظاهرشان و متناسب و هم‌سان با وضعیتی که از آنها پدیدار گشته، سوءظن داشته باشیم.^۱ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ)^۲ یعنی: «از گمان بد، اجتناب کنید. زیرا گمان بد، بدترین نوع دروغ است».

ابن حجر رحمه‌الله، سوءظن را یکی از گناهان کبیره‌ی باطنی دانسته و گفته است: «... و آن، عبارتست از اینکه کسی صرفاً بر اساس گمان و پندار برآمده از وسوسه‌ی شیطان، به بدی کسی حکم نماید و بدین‌سان او را حقیر بداند و از ادای حقوقش سر باز زند و در رعایت احترامش، کوتاهی نماید و نسبت به آبروی وی، زبان‌درازی کند؛ همه‌ی این اعمال،

۱- الشهب الامة في السياسة النافعة، از مالقی، ص ۱۷۳

۱- نگا: الأخلاق بين الطبع و التطبع، ص ۲۴۳.

۲- بخاری: ۵۱۴۳؛ مسلم، شماره‌ی ۲۵۶۳

هلاکت و نابودی آدم بدگمان را به دنبال دارد. از این رو هر آدم بدگمانی را دیدی که درصدد عیبجویی از دیگران بود، بدان که این امر، ره آورد خباثت باطنی و پلیدی ضمیر اوست؛ چراکه مؤمن، به خاطر پاکی ضمیرش، (درصدد عیبجویی از دیگران نیست و اگر عیبی هم از آنان ببیند) آنها را معذور می‌داند؛ ولی منافق، به سبب پلیدی باطنش، در پی عیوب دیگران و عیبجویی از آنهاست.^۱

آنچه بیان شد، شرحی مختصر بر این سخن حسن علیه السلام بود که فرموده است: «سوء ظن داشتن به کسی که بدی‌اش نمایان شده و دلایل بدی وی، آشکار گشته، جایز است و شایسته نیست که (بدون دلیل) و تنها بر اساس گمان، نسبت به کسی سوء ظن داشت؛ چراکه بسیاری از گمان‌ها، بی‌اساس و نادرست است.»^۲

[۵] حسن علیه السلام فرموده است: «به خدا سوگند، هیچ قومی، با هم مشورت و رایزنی نمی‌کنند مگر آنکه خدای متعال، آنان را به نتیجه‌ای بهتر از آنچه که به ذهن ایشان می‌رسد، رهنمون می‌گردد.»^۱

حسن بن علی علیه السلام، در این سخن ارزشمندش، مردم را به مشورت و رایزنی با یکدیگر در تمام مسایل فرا می‌خواند. مسلمانان، در دوران زرین تاریخ اسلامی توجه ویژه‌ای به شورا و مشورت داشتند و این را از رهنمودهای ارزنده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رویکرد خلفای راشدین رضی الله عنهم فرا گرفته بودند. چنانچه حسن علیه السلام، درباره‌ی صلح با معاویه رضی الله عنه، با برادرش حسین و نیز پسرعمویش عبدالله بن جعفر رضی الله عنهما و سایر افراد بلندپایه‌ی خلافتش، مشورت نمود که در صفحات آینده، به شرح این موضوع خواهیم پرداخت. به هر حال شورا، یکی از ارکان شریعت و پایه‌های احکام شرعی و قضاوت به‌شمار می‌رود و کسی که در زمینه‌ی صدور احکام با اهل علم و دین، مشورت نکند، عزلش، واجب است و در این، هیچ اختلاف نظری وجود ندارد.^۲

خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾

(شوری: ۳۸)

۱- الزواجر، ص ۱۱۴.

۲- الشهب اللامعة فی السياسة النافعة، از مالقی، ص ۱۷۳.

۱- تهذیب الریاسة و ترتیب السياسة، از قلعی، ص ۱۸۳.

۲- نگا: المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز (۳/۳۷۹).

«و کارشان، به شیوهی رایزنی و بر پایه‌ی مشورت با یکدیگر است».

جصاص حنفی رحمه‌الله در توضیح این آیه، چنین نگاشته است: «و این، بیانگر جایگاه ویژه‌ی شورا است که قرآن، آن را در کنار ایمان و اقامه‌ی نماز، یاد می‌کند و این نکته را می‌رساند که همه‌ی ما، به مشورت و رایزنی با یکدیگر، دستور داده شده‌ایم».^۱
طاهر بن عاشور می‌گوید: «از مجموع گفتار جصاص، چنین برمی‌آید که مذهب و دیدگاه ابوحنیفه رحمته‌الله بر وجوب شورا است».^۲

نووی رحمه‌الله می‌گوید: یاران ما، در این اختلاف نظر دارند که آیا شورا، بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم واجب بوده یا همچنانکه برای ما سنت است، برای آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز سنت بوده است؟ دیدگاه صحیح نزد ایشان، وجوب شورا برای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشد و این، برگرفته از فرموده‌ی خدای متعال است که می‌فرماید:

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾
(آل عمران: ۱۵۹)

«و در کارها با آنان، مشورت و رایزنی نما».

جمهور فقها و محققان اصول، بر این عقیده اند که صیغه‌ی امر، برای وجوب است. ابن تیمیه رحمه‌الله گفته است: هیچ ولی امر و کارداری، از مشورت و رایزنی با دیگران، بی‌نیاز نیست؛ چراکه خدای متعال، پیامبرش را به مشورت و رایزنی با اصحاب رضی‌الله‌عنهم دستور داده و فرموده است:

﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَىٰ

اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَحِبُّ الْمَتَوَكِّلِينَ﴾
(آل عمران: ۱۵۹)

«پس از آنان، درگذر و برایشان طلب آموزش نما و در کارها با آنها، مشورت و رایزنی کن و هنگامی که (پس از شور و تبادل آرا) تصمیم به انجام کاری گرفتی، قاطعانه دست به کار شو و بر خدا توکل نما. همانا خداوند، توکل کنندگان را دوست دارد».
شورا، یکی از ارکان نظام اسلامی است و نقش به‌سزایی در تشکیل و پیدایش جامعه‌ی اسلامی دارد. رژیم شورایی، به‌خاطر اهداف بزرگ و حکمت‌های والایی، مشروع گردیده و

۱- احکام القرآن، از جصاص (۳/۳۸۶).

۲- التحریر والتنویر (۴/۱۹۴).

مصالح و منافع زیادی برای امت، در خود دارد که عاید امت، حکومت و جامعه‌ی اسلامی می‌گردد؛ از جمله:

۱- شورا، گونه‌ای از گفت‌وگو آزاد و از بهترین شیوه‌های آشکار شدن دیدگاه‌های عموم است و به پیوند حاکم و شهروندان، قوت و اطمینان می‌بخشد و فضایی سالم بر روابط ریسان و زیردستانشان، حاکم می‌گرداند و بهترین روش برای از بین بردن شک‌ها و نگرانی‌هایی است که در اذهان عموم شکل می‌گیرد و تصورات نادرستی را که در سایه‌ی استبداد و غوغاسالاری^۱، به وجود می‌آید، از میان می‌برد.

۲- زیرساخت‌ها و مبادی اسلامی، چنین اقتضا می‌کند که هر یک از افراد، احساس نمایند که در جامعه و گروه، دارای نقشی است؛ و شورا، این فرصت را فرا روی تمام افراد می‌نهد تا توانمندی‌ها، مهارت‌ها، دیدگاه‌ها و اندیشه‌های خویش را در خدمت جامعه قرار دهند و بدین سان، برای همگان، این فرصت فراهم می‌گردد که به طرح دیدگاه‌هایشان در مسایل عمومی بپردازند.

۳- شورا، پیوند عاطفی و فکری آحاد امت را به ارمغان می‌آورد و در سایه‌ی شورا، هر یک از افراد، به ارزش شخصیتی، فکری و انسانی خویش پی می‌برد و از این رو با تمام وجود برای حفظ منافع امت اسلامی، مایه می‌گذارد و بدین سان تمام توانمندی‌های نهفته در امت، نمایان می‌گردد.

۴- شورا، نقش بسزایی در حل بحران‌های اجتماعی و رسیدگی به مطالبات سرکوفته‌ای دارد که سرخوردگی و بی‌اعتمادی شهروندان و حتی خشم و کینه‌ی آنان را به دنبال داشته است؛ از این رو شورا، ارکان نظام را محکم می‌گرداند و اعتماد و رضایت مردم را جلب می‌نماید.

۵- شورا، یادآور این نکته است که صاحبان اصلی قدرت، آحاد امتند و رییس حکومت، نماینده‌ی آنان برای تأمین حقوق آنهاست.

۱- غوغاسالاری (mobocracy)، حکومتی است که در نتیجه‌ی آشوب اوباش، به دست افرادی پست و فرومایه و بی‌مسئولیت افتاده است. (مترجم)

۶ - مشورت و رایزنی با دیگران، اجرای فرمان خدای متعال، و اقتدا به رسول اکرم صلی الله علیه و آله است؛ این مزیت مشورت، بر سایر مزایایی که پیشتر بیان شد، برتری دارد و همین، مهم ترین عامل موفقیت، نظام شورایی است.^۱

[۶] حسن رضی الله عنه در یکی از اندرزهایش به مسلمانان فرمود: «ای فرزند آدم! خود را از آنچه خدای متعال، حرام نموده، دور بدار تا عابد و اهل اطاعت باشی و به آنچه خدای متعال، نصیبت فرموده، خرسند و راضی باش تا بی نیاز گردی و با همسایهات، به خوبی رفتار کن تا مسلمان کاملی، محسوب شوی و با مردم، آن گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند که در این صورت، عادل به شمار می آیی. پیش از شما کسانی می زیستند که مال زیادی جمع آوری می نمودند و ساختمان های محکمی می ساختند و آرزوهای دور و درازی داشتند، اما آنچه جمع کردند، نابود گشت و عملشان، بیهوده و بی نتیجه ماند^۲ و خانه هایشان، قبرستان آنان گردید. ای فرزند آدم! تو، از آن زمان که از شکم مادر زاده شده ای، عمرت را تباه می کنی؛ پس با آنچه که در دست داری، آنچه را که در پیش روی توست، به دست آور. چرا که مؤمن، (از زندگی دنیا) زاد و توشه بر می دارد و کافر، فقط بهره می جوید و بس.»^۱ آن گاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ (بقره: ۱۹۷)

«و توشه بر گیرید که بهترین توشه، تقوا و پرهیزگاری است.»

اینک به شرح این موعظه ی حکیمانه ی حسن رضی الله عنه می پردازیم:

■ شرحی بر این سخن حسن رضی الله عنه که: «خود را از آنچه خدای متعال، حرام نموده، دور بدار تا عابد و عبادت گزار باشی»^۲.

حسن بن علی رضی الله عنه مردم را به دوری از آنچه خدای متعال، حرام فرموده، فرا می خواند و کسی را که از حرام دوری نماید، عابد و عبادت گزار بر می شمارد. روی آوردن به حرام، انسان را به غفلت می اندازد و او را در معرض خشم و غضب الهی قرار می دهد؛ همان طور که روی آوردن به حرام و غفلت از اطاعت و بندگی خدای متعال، دو سبب اصلی

۱- الشوری بین الإصالة و المعاصرة، از عزالدین تمیمی، صص ۳۴-۳۴.

۲- اشاره است به اینکه آرزوهایشان، چیزی جز فریب نبود.

۱- نور الأبصار، شبلینجی، ص ۱۲۱.

۲- نور الأبصار، شبلینجی، ص ۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص ۲۸.

آسیب‌های دنیوی و زیان‌های اخروی هستند. ابن‌قیم رحمه الله می‌گوید: اندک بودن توفیق و خراب شدن اندیشه، و پوشیده ماندن حق و حقیقت بر بنده و همچنین تباهی دل و سستی و تنبلی در ذکر و یاد خدا و نیز ضایع شدن وقت، نفرت و بیزاری خلق خدا و دوری از خدای متعال، عدم اجابت دعا، قساوت قلب و سنگ‌دلی، از میان رفتن برکت روزی و عمر، محرومیت از علم و دانش، خفت و خواری، ذلت در برابر دشمن، تنگ‌دلی و مبتلا شدن به هم‌نشینی با دوستان نابابی که وقت انسان را ضایع می‌کنند و قلبش را به تباهی و فساد می‌کشند و غم و غصه‌های طولانی، تنگناهای زندگانی و پریشانی و آزرده‌گی خاطر، همه، ره‌آورد معصیت خدا و غفلت از یاد اوست؛ همان‌طور که آب، بذر را به ثمر می‌رساند و سوختن، پیامد و نتیجه‌ی آتش گرفتن است. ره‌آورد طاعت و بندگی خدای متعال، درست، عکس مواردی است که بیان شد.^۱

بنابراین اجتناب از محارم الهی، راه اطاعت و بندگی است و بدین‌سان مسلمان، عبادت‌گزار به‌شمار می‌آید؛ از این‌رو حسن بن علی علیه السلام فرموده است: «خود را از آنچه خدای متعال، حرام نموده، دور بدار تا عابد و عبادت‌گزار باشی».^۱

■ شرحی بر این سخن حسن علیه السلام که: «به آنچه خدای متعال، نصیبت فرموده، خرسند و راضی باش تا بی‌نیاز گردی».^۲

حسن بن علی علیه السلام پیرامون خرسندی و رضایت از تقدیری سخن می‌گوید که خدای متعال، برای بنده مقدر فرموده است. رضایت و خرسندی، مایه‌ی توانگری است و خشنودی از خدای متعال، بدین معنا می‌باشد که بنده، آنچه را که خداوند، برایش مقدر نموده، ناخوشایند نداند.^۳ و والاترین درجه‌ی آن، این است که بنده، نسبت به هر خیر و شری که خدای متعال، برایش مقدر نموده، از صمیم قلب، شادمان و آسوده‌خاطر باشد. ایمان به قضا و قدر، یکی از ارکان شش‌گانه‌ی ایمان است و برآمده از اخلاق ایمانی مؤمن می‌باشد؛ زیرا از آنجا که بنده‌ی مؤمن، به ریسمان ایمان چنگ می‌زند، نور ایمان، تمام روح و زندگانی‌اش را در بر می‌گیرد؛ به‌راستی، ایمان به قضا و قدر و رضایت از خواست و مشیت الهی، روح

۱- الفوائد، ص ۲۳.

۱- نور الأبصار، شبلینجی، ص ۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص ۲۸.

۲- نور الأبصار، شبلینجی، ص ۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص ۲۸.

۳- نگا: المفردات، از راغب، ص ۱۹۷.

توکل و حقیقت آن است و نیز روح یقین و حقیقتِ محبت به شمار می‌رود و بیانگر صداقت و راستی کسی است که ادعای محبت می‌کند و نشان‌دهنده‌ی شکر و سپاس‌گزاری و دلیل آن است.^۱ رضایت از خواست و مشیت خداوند متعال، دروازه‌ی منش و کنش نیک با خداوند ﷻ و آفریدگان وی، می‌باشد. آری! اخلاق نیک، یکی از نتایج رضایت از تقدیر الهی است و بداخلاقی، ره‌آورد ناخرسندی از خواست خداوند. از این رو برخی از علما، رضا را به اخلاق و منش نیک بنده در تعامل با خداوند، تعریف کرده‌اند؛ بدین سان که رضایت از تقدیر الهی، سبب می‌شود که بنده، لب به اعتراض نگشاید و از زیاده‌گویی و پرحرفی که در اخلاق نیک، خدشه وارد می‌کند، پرهیزد. بنابراین بنده‌ی راضی و خرسند، هیچ‌گاه چیزی را که خدا، برایش مقدر کرده و آن را نکوهش نفرموده، بد نمی‌داند و نام بدی بر آن نمی‌گذارد؛ چرا که چنین کاری، بر خلاف رضایت و خرسندی است.^۱

قرآن کریم، توجه ویژه‌ای به این نوع رضایت و خشنودی، مبذول داشته و در بسیاری از آیات، به بیان این مطلب پرداخته که:

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ (توبه: ۱۰۰)

«خداوند، از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند.»

عنایت خاص قرآن کریم به مقوله‌ی رضایت و خشنودی، بیانگر این نکته است که مقام رضا، والاترین درجه‌ی ایمان می‌باشد. بدین معنا که بنده‌ی خرسند و راضی، در تعامل با پروردگارش، از کمال اخلاق برخوردار است و آنچه را که خدای متعال در زمینه‌ی آفرینش و قانون‌گذاری، اراده فرموده، با سرور و اطمینان کامل می‌پذیرد و از بابت هیچ خیر و شری که خواست خدا بوده، به هیچ عنوان ناخشنود و ناراحت نمی‌گردد؛ بلکه تلخی قضایی که بر او رفته، برایش خوشایند است. زیرا می‌داند که خدای متعال، در تدبیر امور و ابلاغ دستوراتش از طریق پیامبران علیهم‌السلام، حکیم است. آری! کسی که از چنین خلق و خوئی برخوردار است، تمام پیشامدهایی را که خواست خداوند ﷻ بوده، با سرور و شادمانی می‌پذیرد؛ چرا که به حکمت خداوند ﷻ، در تمام افعال و تدابیرش، یقین دارد و می‌داند که

۱- مدارج السالکین (۲/۲۱۸).

۱- مدارج السالکین (۲/۲۲۰).

خدای متعال، نسبت به بندگانش، بس مهربان است و هر چه برای آنان، مقدر می‌فرماید، همگی خیر است؛ هر چند برای خودشان، عکس آن، نمایان شود.^۱

پدر بزرگ حسن، نمونه و الگوی نیکی در تمام زمینه‌های اخلاقی و رفتاری بود و برای ما چگونگی رضایت از خدای متعال را در آزمون‌های زندگی اعم از مصیبت‌های مالی و جانی، تبیین فرمود؛ چنانچه شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله در تمام جنبه‌های زندگی‌اش، در والاترین رتبه از لحاظ رضایت و خرسندی از تقدیر الهی قرار داشت؛ چه در زمینه‌ی اذیت و آزاری که در جریان دعوتش در مکه، طائف و مدینه متحمل گردید و چه در مواردی که برای به قتل رساندن وی، دسیسه شد، اما به نتیجه نرسید. حتی آن حضرت صلی الله علیه و آله دسیسه‌گران را بخشید. رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمینه‌ی تنگنای مادی نیز در اوج رضایت و خرسندی از قضای الهی قرار داشت؛ آن‌چنانکه بشریت، نمونه‌اش را به خود ندیده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله، در چنان حالتی دست به دعا برداشت و گفت: (اللَّهُمَّ ارْزُقْ آلَ مُحَمَّدٍ قُوَّةً).^۱ یعنی: «خدایا! آل محمد را به اندازه‌ی سد رمق، روزی بده».

زمانی که فرزند شیرخوار رسول خدا صلی الله علیه و آله، دایی حسن علیه السلام، یعنی ابراهیم علیه السلام در هشت ماهگی در گذشت، هیچ خللی در رضایت و خرسندی رسول خدا صلی الله علیه و آله از تقدیر الهی وارد نشد؛ این، در حالی بود که خدای متعال، ابراهیم علیه السلام را پس از آن، به رسول خدا صلی الله علیه و آله داده بود که سن و سالی از آن حضرت صلی الله علیه و آله گذشته بود و سایر فرزندان پسرش نیز، پیشتر فوت کرده بودند. اما با این حال، رسول اکرم صلی الله علیه و آله اعلان رضایت نمود و فرمود: (إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ، وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا، وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ)^۲ یعنی: «اشک چشم‌ها، سرازیر است و دل، اندوهگین؛ با این حال ما، سخنی بر زبان نمی‌آوریم که موجب ناخوشنودی خدایمان شود. و ما به خاطر جدایی تو، ای ابراهیم! غمگین هستیم».

نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله، پیش چشم آن حضرت صلی الله علیه و آله، در دفاع از وی و دعوتش، به زمین افتادند و کشته شدند، اما رسول اکرم صلی الله علیه و آله بی‌صبری نکرد؛ بلکه زمانی که شیر خدا و رسول خدا، حمزه علیه السلام، عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در احد، به شهادت رسید و به طرز عجیبی ^۳ مثله

۱- نگا: أخلاق النبی صلی الله علیه و آله فی القرآن و السنة (۱/۹۶).

۱- بخاری، شماره‌ی ۶۴۶۰.

۲- بخاری: ۱۳۰۳؛ مسلم: ۲۳۱۵.

۳- مثله، یعنی بریدن گوش و بینی و اندام کسی که کشته شده است.

شد، پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ، به آن صحنه‌ی غم‌انگیز نگاه کرد و فرمود: (رحمة الله عليك إن كنت ما علمتك إلا وصولا للرحم، فعولا للخيرات، والله لو لا حزن من بعدك لسرني أن أتركك حتى يحشرك الله في بطون السباع)^۱ یعنی: «رحمت خدا، بر تو باد؛ من، از تو فقط خیر و نیکی سراغ دارم (و می‌دانم که) تو، پیوند خویشاوندی را برقرار می‌کردی و همواره کارهای نیکی انجام می‌دادی. به خدا سوگند اگر غم و اندوه بازماندگانت نبود، دوست داشتم تو را رها می‌کردم (و دفن نمی‌نمودم) تا خدای متعال، تو را در شکم درندگان برانگیزد و حشر فرماید».

رسول خدا ﷺ با آنکه در تمام اوضاع و احوال، در اوج رضایت و خرسندی از خدای متعال، قرار داشت، اما همواره دعا می‌کرد و از خدای متعال درخواست می‌نمود که رضایت و خرسندی بیشتری به او عنایت کند و او را بر آن، ثابت قدم و استوار بدارد؛ چنانچه دعا می‌کرد: (...و أسألك الرضا بعد القضاء و برد العيش بعد الموت و لذة النظر إلى وجهك و الشوق إلى لقاءك و أعود بك من ضراء مضرة و فتنة مضلة؛ اللهم زينا بزينة الإيمان واجعلنا هداة مهتدين)^۱ یعنی: «از تو رضایت و خرسندی را پس از پیشامدی که مقدر فرمودی، درخواست می‌کنم و از تو می‌خواهم که پس از مرگ، زندگی آسانی عنایت کنی و مرا از لذت نگرستن به چهره‌ات، بهره‌مند سازی و شوق دیدارت را نصیب گردانی؛ و از سختی و گزند رنج‌آور و از فتنه‌ی گمراه‌کننده، به تو پناه می‌برم. بارخدایا! ما را به زیور ایمان، بیارای و ما را از پیشوایان ره‌یافته، بگردان».

اقوال و سخنان رسول اکرم ﷺ در زمینه‌ی رضایت و خرسندی، به آن دسته از اقوالی که بیانگر خلق و خوی بزرگ وی می‌باشد، خلاصه نمی‌گردد؛ بلکه رسول خدا ﷺ این خلق و خوی سترگ را می‌ستود و به بیان اجر و پاداش وافرش، می‌پرداخت تا امتش را به آراسته شدن بدین اخلاق و منش بزرگ، تشویق نماید. چنانچه فرموده است: (من قال حين يسمع المؤذن: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، رضيت

۱- تفسیر ابن‌کثیر (۵۹۲/۲)؛ ابن‌کثیر، این روایت را به هزار نسبت داده و درباره‌ی سندش، گفته است: سندش، ضعیف است. ابن‌هشام نیز در سیرتش، آن را به‌صورت مرسل، از ابن‌اسحاق روایت نموده است؛ نگا: سیرة ابن‌هشام (۱۷۱/۳).

۱- سنن نسائی (۵۵/۳)، به روایت عمار بن یاسر رضی الله عنه با سند حسن.

بالله رباً و بمحمد رسولاً و بالإسلام ديناً، غفر الله له ما تقدم من ذنوبه^۱ یعنی: «هر کس، هنگام شنیدن صدای مؤذن بگوید: (أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، رضيت بالله رباً و بمحمد رسولاً و بالإسلام ديناً)^۲، خدای متعال، گناهان گذشته‌اش را می‌آمرزد».

آنچه در این حدیث، در خور توجه می‌باشد، این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله دعای مذکور را به طرز حکیمانه‌ای با عملی پیوند می‌دهد که روزانه، پنج بار تکرار می‌شود تا بدین ترتیب این دعا و مضمونش، در وجود زنان و مردان مؤمن، نهادینه گردد؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (ذاق طعم الإیمان من رضی بالله رباً و بالإسلام ديناً و بمحمد رسولاً)^۱ یعنی: «کسی که به الله جل جلاله به عنوان پروردگار، و به اسلام به عنوان دین، و به محمد صلی الله علیه و آله به عنوان فرستاده‌ی خدا، راضی و خرسند باشد، طعم ایمان را می‌چشد».

در این دو حدیث، عظمت و بزرگی خلق و خوی رضایت از الله جل جلاله بیان شده و واضح گردیده که داشتن چنین خلق و خویی، سبب آمرزش گناهان و برخوردار شدن از حلاوت و شیرینی ایمان می‌باشد. زیرا کسی که دارای چنین سرشتی باشد، می‌داند هر آنچه که به او رسیده، خواست خدا بوده و هیچ مانعی، توان دور کردن آن را از وی نداشته است؛ و نیز آنچه به او نرسیده، چنان نبوده که به وی برسد. همچنین شکی ندارد که تدبیر الهی درباره‌ی او، سراسر خیر است و از این‌رو در خوشی‌ها و ناخوشی‌های زندگانی دنیا، شادمان و آسوده‌خاطر زنگی می‌کند و خدای متعال را در تمام اوضاع و احوال، می‌ستاید؛ چرا که همه را تقدیر و تدبیر خدای متعال می‌داند و چه راحتی و آسایشی، بیش از این است که بنده، بدین نحو زندگی نماید؟!^۲

۱- مسلم، شماره‌ی ۳۸۶ (۱/۲۹۰).

۲- یعنی: گواهی می‌دهم که هیچ معبودی برحق جز الله وجود ندارد؛ یکتاست و هیچ شریکی (در امر و خلق) ندارد؛ و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده‌ی اوست؛ به الله جل جلاله به عنوان پروردگار، و به محمد صلی الله علیه و آله به عنوان پیامبر، و به اسلام، به عنوان دین، راضی و خرسند هستم.

۱- مسلم، شماره‌ی ۴۳ (۱/۶۲).

۲- الحسن بن علی، ص ۲۸؛ نور الأبصار، ص ۱۲۱.

آری! حسن بن علی علیه السلام با زبان حال و نیز با زبان مقال و در قالب سخن ارزشمندش، به این خلق و خوی سترگ فرا خواند؛ آنجا که فرمود: «به آنچه خدای متعال، نصیبت فرموده، خرسند و راضی باش تا بی نیاز گردی»^۱.

■ شرحی بر این سخن حسن علیه السلام که: «با همسایه‌ات، به خوبی رفتار کن تا مسلمان کاملی، محسوب شوی»^۲.

حسن بن علی علیه السلام مسلمانان را به رفتار و برخورد نیک با همسایگان نشان فرا می‌خواند؛ چراکه حقوق همسایه، از مهم‌ترین حقوق مورد تأکید در اسلام است. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ﴾
(نساء: ۳۶)

«و به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان و همسایگان خویشاوند و بیگانه، نیکی کنید».

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: (مَا زَالَ يُوصِيَنِي جِبْرِيلُ بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورِّثُهُ)^۱ یعنی: «جبرئیل علیه السلام آنقدر مرا در مورد همسایه سفارش نمود که گمان بردم او را شریک ارث، قرار می‌دهد».

برخی از حقوق و آداب همسایه‌داری در اسلام

۱- اجتناب و پرهیز از هرگونه آزار رساندن به همسایگان: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِ جَارَهُ)^۲ یعنی: «هر کس که به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، به همسایه اش اذیت و آزار نرساند».

از این رو بر همه واجب است که هیچ‌گاه و به هیچ‌عنوان، به همسایگان خویش، اذیت و آزار نرسانند. زیرا هر نوع آزار رساندن به همسایه، حرام است؛ فرقی نمی‌کند که با زبان باشد یا به اشاره و یا با هر عملی که سبب ناراحتی همسایه گردد.

۱- نور الأبصار، شبلینجی، ص ۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص ۲۸.

۲- نور الأبصار، شبلینجی، ص ۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص ۲۸.

۱- بخاری، شماره‌ی ۶۰۱۴.

۲- بخاری، شماره‌ی ۶۰۱۸.

۲- نیکی کردن به همسایگان، به هر صورت ممکن، یکی دیگر از حقوق همسایگان می‌باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليحسن إلى جاره و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليكرم ضيفه و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر، فليقل خيراً أو ليسكت) ^۱ یعنی: «هر کس، به خدا و روز قیامت ایمان دارد، به همسایه‌اش نیکی نماید؛ و هر کس، به خدا و روز واپسین ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد؛ و هر کس، به خدا و رستاخیز، ایمان دارد، سخن خوب بگوید و یا سکوت کند».

از آنجا که رعایت حقوق همسایگی در اسلام، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشد، از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله، صداقت و راستی ایمان به خدا و روز قیامت را به نیکی کردن به همسایگان ربط داده است. بنابراین اگر ما، به این رهنمود رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی همسایگان خویش عمل نماییم، جوامع ما دگرگون می‌شود و حس همکاری نسبت به یکدیگر در جوامع ما، به وجود می‌آید و بدین ترتیب عموم مسلمانان، به زندگی خوبی دست می‌یابند.

۳- صبر و شکیبایی در برابر اذیت و آزار همسایه: گفته شده: همسایه‌داری به این نیست که به همسایه‌ات اذیت و آزار نرسانی، بلکه همسایه‌داری به این است که در برابر اذیت و آزار همسایه‌ات، صبر و شکیبایی بورزی. به هر حال مسلمان باید، در مقابل اذیت و آزار همسایه‌اش، صبور و شکیبا باشد و اذیت و آزارش را تحمل نماید و بلکه با وجود اذیت و آزاری که از همسایه‌اش می‌بیند، به او نیکی نماید. بدین شکل می‌توان از تباهی و فساد که شیطان، در میان همسایگان ایجاد می‌کند، در امان ماند.

۴- همدردی و همیاری با همسایه، به ویژه اگر فقیر و تنگدست باشد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (لیس المؤمن بالذی یشبع و جاره جائع جنبه) ^۱ یعنی: «کسی که سیر می‌خورد و همسایه‌اش در کنار وی، گرسنه است، مؤمن نیست».

همچنین فرموده است: (إذا طبخ أحدکم قدرأ فلیکثر مرقتها ثم لیناول جاره منها) ^۲ یعنی: «هرگاه کسی از شما، شوربایی پخت، آبش را زیاد کند و از آن، به همسایه‌اش بدهد».

۱- مسلم، شماره‌ی ۴۸.

۱- المستدرک (۱۶۷/۴)؛ السلسلة الصحيحة، شماره‌ی ۱۴۸.

۲- مجمع الفوائد (۱۶۵/۸)؛ صحیح الجامع از آل‌بانی، شماره‌ی ۶۷۶.

همچنین فرموده است: (يَا نِسَاءَ الْمُسْلِمَاتِ لَا تَحْقِرَنَّ جَارَةً لِبِجَارَتِهَا وَلَوْ فَرَسِنَ شَاةً)^۱ یعنی: «هیچ زنی، هدیه به همسایه (یا هدیه‌ی همسایه) را حقیر و کوچک نشمارد، اگر چه سُم^۲ گوسفندی باشد».

از این رو شایسته است که هر مسلمانی به این مسأله‌ی مهم توجه داشته باشد و به آن بی‌توجهی نکند؛ چراکه چنین رویه‌ای، تأثیر زیادی بر همسایه می‌گذارد و بیانگر آراسته بودن آحاد جامعه‌ی اسلامی به حس مهرورزی نسبت به یکدیگر است.^۱ همچنین از حدیث چنین بر می‌آید که باید نسبت به برآورده ساختن نیازهای همسایه اعم از غذا، دارو و لباس و سایر نیازمندی‌هایش، توجه ویژه‌ای مبذول داشت.

۵- شریک شدن با همسایه در غم و شادی‌اش: اگر همسایه‌ای جشن و سروری داشت، باید به خانه‌اش رفت و در جشن و شادی‌اش شرکت کرد؛ البته در صورتی که در جشن و شادی‌اش، معصیتی صورت نگیرد. همچنین اگر همسایه، به مصیبتی دچار گردد، باید نزدش رفت و او را تسلی داد و با گفتن سخنان نیک، در غمش شریک شد و از غم و اندوهش کاست. همه‌ی این موارد، از حقوق مسلم مسلمانان بر یکدیگر است و همسایه، نسبت به دیگران، از اولویت بیشتری در این حقوق، برخوردار می‌باشد.

۶- عرضه نمودن خانه به همسایه قبل از نقل مکان از آنجا: اگر کسی، قصد نقل مکان دارد، باید خانه‌اش را پیش از همه، به همسایه‌اش، عرضه بدارد؛ شاید همسایه، مایل به خریدن آن باشد. البته زمین و هر ملک دیگری نیز همین حکم را دارد. رسول اکرم ﷺ فرموده است: (من كانت له أرض فأراد بيعها فليعرضها علي جاره)^۲ یعنی: «هر کس، زمینی دارد و می‌خواهد آن را بفروشد، (ابتدا) آن را به همسایه‌اش عرضه کند».

چنین کاری، آرامش خاطر زیادی به دنبال دارد و چنانچه کسی، به این رهنمود دینی عمل نکند، دروازه‌ی کشمکش و درگیری را گشوده است.

۱- بخاری، شماره‌ی ۲۵۶۶

۲- در حدیث، لفظ فرسن آمده که به معنای سُم می‌باشد؛ اما در نهایت، به استخوان کم‌گوشت معنا شده است؛ از اینرو بهترین معادل برای فرسن، همان استخوان کم‌گوشتی است که در غلاف سم قرار دارد. به عبارتی همان بخش غضروف‌مانند بخش پایینی پاچه که در اصطلاح به آن، پاچک گویند. (مترجم).

۱- موسوعة الآداب الإسلامية (۱/۲۹۹).

۲- سنن ابن ماجه، شماره‌ی ۲۴۹۳؛ نگاه: صحیح ابن ماجه، شماره‌ی ۲۰۲۲.

۷- همسایه‌اش را از کوبیدن میخ، به دیوار خانه‌اش، باز ندارد: اگر همسایه‌ای نیازمند کوبیدن میخ، به دیوار خانه‌اش بود، باید به او این اجازه را داد و او را از انجام این کار، باز نداشت. ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (لَا يَمْنَعُ جَارٌ جَارَهُ أَنْ يَغْرَزَ خَشْبَهُ فِي جِدَارِهِ) یعنی: «هیچ همسایه‌ای، همسایه‌اش را از کوبیدن میخ به دیوار (مشترک میان آن دو) منع ننماید». سپس، ابوهریره رضی الله عنه گفت: چرا اکنون شما را می‌بینم که از این حدیث، روی بر می‌گردانید؟ سوگند به خدا که من آن میخ را به شانه‌هایتان خواهم زد». ابوهریره رضی الله عنه به علت اهمیت حق همسایه چنین فرمود. گویا مخاطبانش را سرزنش نمود که: چرا شما را می‌بینم که از این کار رویگردانی می‌کنید و سوگند یاد کرد که هرچند بازگو کردن این امر، شما را آزرده‌خاطر می‌سازد، اما من، همواره آن را برایتان بازگو می‌کنم.^۱

از این حدیث، این نکته برداشت می‌شود که نباید از هیچ کمکی به همسایه، دریغ نمود. البته کمکی که ضرر و زیانی به دنبال نداشته باشد. زیرا اسلام، به برتری دادن همسایه تشویق نموده است.

۸ - نباید به همسایه بی‌احترامی و یا خیانت نمود؛ نه با برملا کردن رازش و نه با ریختن آبرویش. همچنین نباید به افراد خانواده‌اش، ستم کرد که این کار، از بزرگ‌ترین گناهان است. چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد: «بزرگ‌ترین گناه، چیست؟» فرمود: «اینکه فرزندان را از ترس اینکه با تو غذا بخورد، به قتل برسانی». گفته شد: «آن‌گاه چه گناهی؟» پاسخ داد: «اینکه با زن همسایه‌ات، زنا کنی».^۲

مسلمان، باید حافظ جان و مال و آبروی همسایه‌اش باشد، آن‌چنانکه همسایه‌اش از ناحیه‌ی او، احساس امنیت کند. ابوشریح رضی الله عنه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ) یعنی: «به خدا سوگند، مؤمن نیست؛ به خدا سوگند، مؤمن نیست؛ به خدا سوگند، مؤمن نیست». پرسیدند: چه کسی ای رسول خدا؟ فرمود: (الَّذِي لَا يَأْمَنُ جَارَهُ بَوَائِقَهُ)^۳ یعنی: «کسی که همسایه‌اش، از شرش در امان نباشد».

۱- بخاری، شماره‌ی ۲۴۶۳.

۱- موسوعة الآداب الإسلامية (۳۰۱/۱).

۲- نگا: صحیح مسلم، شماره‌ی ۸۶.

۳- بخاری، شماره‌ی ۶۰۱۶.

از این رو حسن بن علی علیه السلام مسلمانان را به رعایت حقوق همسایگان و نیکی کردن به آنان تشویق نموده و فرموده است: «با همسایه‌ات، به خوبی رفتار کن تا مسلمان کاملی، محسوب شوی».^۱

■ شرحی بر این سخن حسن علیه السلام که: «با مردم، آن گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند که در این صورت، عادل به شمار می آیی».^۲

حسن علیه السلام در این گفتار، مسلمانان را به رعایت انصاف در تعامل با مردم فرا می خواند؛ رعایت انصاف در تعامل با مردم، خلق و خوی پسندیده‌ای است که بیانگر شخصیت والای فرد و دید باز و دورنگری وی می باشد و نشان دهنده‌ی آن است که شخص، به رعایت حقوق دیگران، توجه ویژه‌ای دارد.^۱

ابن قیم رحمه الله می گوید: رعایت انصاف در تعامل با مردم، این است که حقوقشان را ادا نمایی و از آنان، آنچه را که از تو نیست، مطالبه نکنی و آنها را به کاری و ادار نمایی که در وسع و توانشان نیست. و نیز با آنان، آن گونه رفتار کنی که دوست داری با تو رفتار نمایند و از آنها همان انتظاری را داشته باشی که دوست داری از تو داشته باشند و به نفع آنان یا بر ضد آنان، به گونه‌ای حکم نمایی که برای خود می پسندی.^۲

خدای متعال، ما را به رعایت انصاف دستور داده و از اینکه بغض و کینه‌ی ما نسبت به کفار، ما را به عدم رعایت انصاف وا دارد، نهی نموده است؛ چنانچه می فرماید:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ ۗ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ءَلَّا تَعْدِلُوا ۗ اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى ۗ وَاتَّقُوا اللّٰهَ ۗ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (مائده: ۸)

«ای مؤمنان! بر ادای واجبات خداوند، مواظبت داشته باشید و از روی عدل و دادگری، گواهی دهید و بغض قومی، شما را بر آن ندارد که عدالت نورزید. عدالت بورزید که

۱- نور الأبصار، شبلینجی، ص ۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص ۲۸.

۲- نور الأبصار، شبلینجی، ص ۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص ۲۸.

۱- الأخلاق بین الطبع و التطبع، ص ۲۲۸.

۲- نگا: زاد المعاد (۴۰۷/۲)، با اندکی تغییر.

عدالت، به پرهیزگاری نزدیک تر است. و از خدا بترسید؛ همانا خداوند، از آنچه انجام می دهید، آگاه می باشد.»

ابن تیمیه رحمه الله گفته است: بدین ترتیب مؤمنان را از این برحذر داشت که مبادا بغض کفار، آنان را به عدم رعایت عدالت وادارد؛ بنابراین حکم بغض نسبت به فاسق، بدعت گذار و یا کسی که اهل تأویل است، چگونه می باشد؟ از این رو به طریق اولی بر هر کسی واجب است که چنین امری، او را از رعایت عدالت نسبت به اهل ایمان، باز ندارد؛ هر چند نسبت به وی، ستمی نموده باشند.^۱

ابن کثیر رحمه الله گفته است: آیه، بدین معنا می باشد که بغض هیچ قومی، شما را به عدم رعایت عدالت، وادار نسازد؛ بلکه در حق دوست و دشمن، عدالت را رعایت کنید.^۱

خدای متعال، می فرماید:

﴿ وَلَا تَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍۭ اَنْ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَنْ تَعْتَدُوْا ﴾

(مائده: ۲)

«دشمنی قومی که شما را از آمدن به مسجدالحرام باز داشتند، شما را بر آن ندارد که تعدی و تجاوز کنید.»

ابوعبیده و فراء گفته اند: «یعنی: دشمنی قومی، شما را بر آن ندارد که از حق، به باطل و از عدل و عدالت، به ظلم و ستم، روی بیاورید.»^۲

چه زیباست که مسلمان به عدل و عدالت، آراسته گردد؛ چراکه رعایت عدل و انصاف، ویژگی بندگان نیک خداست که امید و خواسته ای جز حق ندارند.^۳

ابن قیم رحمه الله گفته است:

و تعر من ثوبین من یلبسهما	و یلق الردی بمذمة و هوان
ثوب من الجهل المركب فوقه	ثوب التعصب بئست الثوبان
و تحل بالانصاف أفرح حلة	زینت بها الأعطاف و الکتفان

۱- الاستقامة (۱/۳۸).

۱- تفسیر ابن کثیر (۲/۴۱)، چاپ دارالحدیث قاهره

۲- تفسیر قرطبی (۶/۴۵).

۳- الأخلاق بین الطبع و التطبع، ص ۲۲۹.

یعنی: «دو لباس را از تن درآور که هر کس، آنها را بپوشد، او را به خفت و خواری می‌کشانند. یکی، لباس جهل است و بدتر از آن، لباس تعصب؛ و هر دو، لباس‌های بدی هستند. خود را به لباس عدل و انصاف آراسته ساز که تمام وجودت، با آن آراسته می‌گردد». متنبی، چنین سروده است:

و لم تزل قللة الإنصاف قاطعة بين الرجال و لو كانوا ذوی رحم

یعنی: «کم‌انصافی، همواره رابطه‌ی میان انسان‌ها را از میان می‌برد و سبب قطع رابطه‌ی آنان می‌گردد؛ هرچند با هم خویشاوند باشند».

دامنه‌ی عدل و انصاف، خیلی گسترده است و به مواردی از قبیل معاملات و روابط مالی و اقتصادی و نیز مباحث علمی و جر و بحث‌های مختلف می‌رسد. خدای متعال، در قرآن کریم، کم‌فروشان را نکوهش کرده و آنان را به هلاکت و نابودی تهدید کرده است. چنانچه می‌فرماید:

﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ ﴿١﴾ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ﴿٢﴾ وَإِذَا

كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ﴿٣﴾﴾ (مطففین: ۱-۳)

«وای به حال کاهندگان؛ کسانی که وقتی (در معامله) برای خود پیمانه می‌کنند (یا وزن و مترایز می‌نمایند) به تمام و کمال و افزون بر اندازه‌ی لازم، دریافت می‌دارند و چون برای دیگران، پیمانه یا وزن می‌کنند، از اندازه‌ی لازم می‌کاهند».

ابن سعدی رحمه‌الله می‌گوید: آیه‌ی مذکور، بیانگر این است که انسان، همان‌گونه که حقش را از دیگران می‌گیرد، باید حقوق دیگران را هم رعایت نماید؛ در این آیه، تمام مسایل اعم از جر و بحث‌ها و بیان دلایل نیز می‌گنجد. متأسفانه اینک در بگومگوها و کشمکش‌هایی که میان دو نفر روی می‌دهد، هر یک از طرفین می‌کوشد به بیان دلایلی پردازد که بر حقانیت وی، دلالت می‌کند؛ حال آنکه بر هر یک از آنان واجب است که دلایل طرف مقابلش را هم که وی، از آن بی‌خبر است، بیان نماید و همان‌طور که دلایل خویش را مد نظر قرار می‌دهد، به دلایل او نیز توجه نماید. در چنین مواردی است که عدل و انصاف انسان، از بی‌انصافی و سرسختی نابجا و ظالمانه‌ی وی، باز شناخته می‌شود و فروتنی و

تواضعش، از کبر و غرورش، و نیز عقل و خردش، از سبک‌سری و نادانی‌اش، مشخص می‌گردد.^۱

بنابراین حسن علیه السلام چه زیبا فرموده است: «با مردم، آن‌گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند که در این صورت، عادل به‌شمار می‌آیی».^۲

■ شرحی بر این سخن حسن علیه السلام که: «پیش از شما کسانی می‌زیستند که مال زیادی جمع‌آوری می‌نمودند و ساختمان‌های محکمی می‌ساختند و آرزوهای دور و درازی داشتند، اما آنچه جمع کردند، نابود گشت و عملشان، بیهوده و بی‌نتیجه ماند^۳ و خانه‌هایشان، قبرستان آنان گردید. ای فرزند آدم! تو، از آن زمان که از شکم مادر زاده شده‌ای، عمرت را تباه می‌کنی؛ پس با آنچه در دست داری، آنچه را که در پیش روی توست، به دست آور. چرا که مؤمن، (از زندگی دنیا) زاد و توشه بر می‌دارد و کافر، فقط بهره می‌جوید و بس».^۱ آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ (بقره: ۱۹۷)

«و توشه برگیرید که بهترین توشه، تقوا و پرهیزگاری است».

حسن علیه السلام در این گفتار ارزشمند، به توصیف گروهی از مردم پرداخته که در دنیا و ظواهر فریبده‌اش، غوطه‌ور گشته و مشغول ثروت‌اندوزی و ساختن ساختمان‌های محکم شده و به آرزوهای دور و دراز، مبتلا گردیده‌اند. متأسفانه اینک بیشتر مردم، چنین وضعیتی پیدا کرده‌اند مگر کسی که پروردگارم، به او رحم نماید. از این‌رو زمانی که مرگ، به صورت ناگهانی، فرارسد، دیگر آن‌همه مال و ثروتی که جمع کرده‌اند، سودی به حالشان نمی‌بخشد و تمام تلاش و کوشش آنان، نباه می‌گردد و خانه‌هایشان، خالی می‌شود.

آری! حسن بن علی علیه السلام مردم را از فریفته شدن به زندگانی دنیا برحذر می‌دارد و آنها را به بی‌رغبتی به دنیا فرا می‌خواند. بدون تردید زهد و بی‌رغبتی به دنیا، ره‌آورد باور کامل به این است که تفاوت زیادی میان دنیا و آخرت، وجود دارد. خدای متعال می‌فرماید:

۱- تفسیر ابن‌سعدی، ص ۹۱۵.

۲- نور الأبصار، شبلینجی، ص ۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص ۲۸.

۳- اشاره است به اینکه آرزوهایشان، چیزی جز فریب نبود.

۱- نور الأبصار، شبلینجی، ص ۱۲۱.

﴿ قُلْ مَتَّعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظَلِّمُونَ فَتِيلًا ﴾

(نساء: ۷۷)

«بگو: کالای دنیا، ناچیز است و آخرت، برای کسی که پرهیزگار باشد، بهتر است و (چون، جزای شما داده شود) کم‌ترین ستمی به شما نمی‌گردد».

قرآن کریم، مؤمن را به بی‌رغبتی به دنیا، و میل و رغبت به آخرت، تشویق می‌نماید. خدای متعال، بیان فرموده که کافران، کسانی هستند که به زندگی دنیا و ظواهر فریبنده‌ی آن، فریفته می‌شوند؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿ زَيْنَ الدِّينِ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ

اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ۗ وَاللّٰهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۲۱۲﴾

(بقره: ۲۱۲)

«زندگی دنیا، برای کافران، آراسته و پیراسته شده (و همین زینت عارضی و گذرای دنیا، ایشان را فریفته و از خدا بی‌خبر ساخته) است و مؤمنان را (که فریفته‌ی زندگی دنیا نشده‌اند و بیشتر به امور آخرت مشغولند) مسخره می‌کنند. (ایشان، از یاد برده‌اند که زندگی دنیا، پل آخرت است) و روز قیامت، پرهیزگاران، بالاتر از ایشانند و خداوند، به هر کس که بخواهد، بدون حساب (کفر یا ایمان)، روزی می‌رساند».

قرآن کریم در بسیاری از آیات، به بیان این نکته پرداخته که زندگی دنیا، ناچیز است و از این رو زینده‌ی بنده نیست که به دنیا مشغول گردد و از آخرت بازماند؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿ اَلْهٰنٰكُمُ التَّكٰثُرُ ﴿۱﴾ حَتّٰی زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ﴿۲﴾ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ﴿۳﴾ ثُمَّ

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ﴿۴﴾ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُوْنَ عِلْمَ الْيَقِيْنَ ﴿۵﴾ لَتَرُوْنَ الْجَحِيْمَ

﴿۶﴾ ثُمَّ لَتَرُوْنَهَا عِيْنَ الْيَقِيْنَ ﴿۷﴾ ثُمَّ لَتُسْـَٔلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيْمِ ﴿۸﴾

(تکاثر: ۱-۸)

«افزون طلبی و بالیدن (به مال و منال و ثروت و قدرت) شما را به خود، سرگرم و مشغول می‌دارد تا آنکه (می‌میرید و) به گورستان‌ها می‌روید (و کار از کار می‌گذرد). هان! بس کنید؛ خواهید دانست (که چه آتشی برای خویش برافروخته‌اید؛ باز هم بس کنید؛ خواهید دانست (که چه روزی بر سر خویش آورده‌اید). باز آید! اگر یقین و آگاهی

قطعی و راستینی داشته باشید، (هرگز افزون طلبی نمی کنید و به مال و منال دنیا نمی بالید). شما قطعاً دوزخ را خواهید دید؛ آری! دوزخ را خواهید دید و سپس در آن روز، درباره‌ی ناز و نعمت، بازخواست خواهید شد».

آیات مذکور، بدین مفهومند که محبت دنیا و نعمت‌های دنیوی، شما را از طلب آخرت، تا بدانجا به خود مشغول نمود که مرگتان، فرا رسید و از دنیا رفتید و گورستان، منزل شما گردید. عبدالله بن شخیر رضی الله عنه می گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله می فرمود: ﴿أَلْهَنَكُمْ أَلْتَّكَاثُرُ﴾^۱ یقول ابن آدم مالی مالی و هل لك من مالک إلا ما أكلت فأفئیت أو لبست فأبلیت أو تصدقت فأمضیت^۱ یعنی: «افزون طلبی و بالیدن (به مال و منال) شما را به خود، سرگرم و مشغول می دارد؛ آدمی، می گوید: مالم، مالم. آیا غیر از این است که تنها آن مال و ثروتی، از آن توست که می خوری و بدین سان از بین می بری یا می پوشی و کهنه می کنی و یا صدقه می دهی و (برای آخرت خویش) ذخیره می نمایی؟»

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (يقول العبد: مالی مالی و إنما له من ماله ثلاث: ما أكل فأفنی، أو لبس فأبلی أو تصدق فأمضی و ما سوی ذلك فذاهب و تاركه للناس)^۱ یعنی: «بنده می گوید: مالم، مالم؛ حال آنکه تنها سه چیز، جزو مال اوست: آنچه می خورد و از بین می برد، یا آنچه می پوشد و کهنه می کند یا آنچه صدقه می دهد و (برای آخرت خویش) ذخیره می نماید. و سایر مال و ثروتش، (از آن او نیست؛ بلکه آن) را رها می کند و برای مردم می گذارد».

انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (یتبع المیت ثلاث فیرجع اثنان و یبقی معه واحد: یتبعه أهله و ماله و عمله فیرجع أهله و ماله و یبقی عمله)^۲ یعنی: «سه چیز، مرده را همراهی می کنند؛ دو تا باز می گردند و یکی از آنها با میت می ماند؛ اهل و مال و عمل (میت، او را همراهی می کنند.) اهل و مالش، باز می گردند و عملش، (با او) می ماند».

۱- مسلم، شماره‌ی ۲۹۵۸.

۱- مسلم، شماره‌ی ۲۹۵۹.

۲- بخاری، شماره‌ی ۶۵۱۴.

انس رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (یهرم ابن آدم و تبقى معه اثنتان: الحرص و الأمل)^۱ یعنی: «آدمی، پیر می شود و دو ویژگی، با او می ماند: حرص و آرزو». احنف بن قیس، در دست شخصی، یک درهم دید؛ به او گفت: این درهم، از کیست؟ پاسخ داد: مال من است. فرمود: این درهم، زمانی از آن توست که آن را در کار خیری صرف نمایی. و سپس این سروده‌ی شاعر را بر زبان آورد که:

أنت للمال إذا أمسكته فإذا أنفقته فالمال لك^۲

یعنی: «اگر مال و ثروت را نگه داری، در این صورت، تو، از آن مال و ثروتی. و چون آن را انفاق نمایی، در این صورت، مال و ثروت، از آن توست». خدای متعال، می فرماید:

﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^۳ (تکواثر: ۸)

«سپس در آن روز، درباره‌ی ناز و نعمت، بازخواست خواهید شد.»

این آیه، بدین مفهوم می باشد که در روز قیامت درباره‌ی نعمت‌هایی از قبیل سلامتی، امنیت و رزق و روزی و... بازخواست می گردید که آیا شکر این نعمت‌ها را به جای آورده‌اید.^۱

خدای متعال، می فرماید:

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفِثَنَّهُمْ فِيهِ ۗ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿١٣١﴾ وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَأَصْطَبِرَ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ ۗ وَالْعِزَّةُ لِلتَّقْوَىٰ ﴿١٣٢﴾﴾

(طه: ۱۳۱، ۱۳۲)

«چشم خود را به نعمت‌هایی مدوز که برخی از کافران را از آن، بهره‌مند نموده‌ایم تا آنان را بدان بیازماییم؛ نعمت (اخروی و سرمدی) پروردگارت، بهتر و ماندگارتر است. خانواده‌ی خود را به گزاردن نماز دستور بده و بر اقامه‌ی آن، ثابت و ماندگار باش. ما،

۱- مسلم، شماره‌ی ۱۰۴۷.

۲- معنی الزهد و المقالات و صفة الزاهدين، ص ۱۰.

۳- معنی الزهد و المقالات و صفة الزاهدين، ص ۱۰.

از تو روزی نمی‌خواهیم؛ بلکه ما، به تو روزی می‌دهیم. سرانجام (نیک و ستوده) از آن (اهل تقوا و) پرهیزگاری است».

ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «خدای متعال، به پیامبرش، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: به افراد مرفه و امثال آنان، و ناز و نعمتی که در آن، به سر می‌برند، نگاه مکن؛ چراکه همه‌ی اینها، زیور و ظاهر فریبنده و فانی دنیاست و ما، از آن جهت، این همه نعمت به ایشان داده‌ایم که آنها را بیازماییم. البته تعداد اندکی از بندگان من، سپاس گزارند. از این رو می‌فرماید:

﴿وَرَزَقَ رَبِّكَ خَيْرًا وَأَبْقَى﴾

«نعمت (اخروی و سرمدی) پروردگارت، بهتر و ماندگارتر است».

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه این امکان برایش فراهم بود که مال و ثروت فراوانی داشته باشد، اما هیچ میل و رغبتی به دنیا نداشت و چون به مال دنیا، دست می‌یافت، آن را در میان بندگان خدا تقسیم می‌نمود و چیزی برای خود نگه نمی‌داشت. چنانچه فرموده است: (إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا) ^۱ یعنی: «بیشترین چیزی که از بابت آن برای شما نگرانم، این است که خداوند، دروازه‌های رزق و برق دنیا را برای شما بگشاید».

قتاده و سدی، در توضیح (زهرة الحياة الدنيا) گفته‌اند: یعنی زینت و زیور زندگانی دنیا.. اما اینکه خدای متعال، می‌فرماید: ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾، بدین مفهوم است که با اقامه‌ی نماز، آنان را از عذاب خدا، نجات بده و خودت نیز بر انجام آن، پایداری نما. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوًا أَنفُسِكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ (تحریم: ۶)

«ای مؤمنان! خود و خانواده‌ی خویش را از آتش دوزخ مصون دارید».

اینکه خدای متعال، می‌فرماید: ﴿لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا لَّحْنُ نَرْزُقُكَ﴾، بدین مفهوم است که چون نماز را به پای داری، رزق و روزی‌ات، از جایی می‌رسد که گمانش را هم نمی‌کنی. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ تَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾

(طلاق: ۲، ۳)

«هر کس، از خدا بترسد و تقوا پیشه کند، خدا، برای او راه نجاتی (از هر تنگنایی) فراهم می‌سازد و به او از جایی روزی می‌رساند که گمانش را نمی‌کند».

از این رو فرمود:

﴿لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا حُنَّ نَزْرُقُكَ﴾

«ما، از تو روزی نمی‌خواهیم؛ بلکه ما، به تو روزی می‌دهیم».

ثوری رحمه الله می‌گوید: ﴿لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا﴾، بدین معناست که ما، تو را به طلب روزی مکلف نمی‌کنیم. ثابت می‌گوید: هرگاه برای پیامبران، مشکلی پیش می‌آمد، به سوی نماز روی می‌آوردند.^۱

زید بن ثابت رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (من كانت الدنيا همه فرق الله عليه أمره و جعل فقره بين عينيه و لم يأته من الدنيا إلا ما كتب له و من كانت الآخرة نيته جمع له أمره و جعل غناه في قلبه و أتته الدنيا و هي راغمة)^۱ یعنی: «کسی که دنیا، هم و غمش باشد، خدای متعال، کارش را پراکنده می‌نماید (و وضعیتش را نابسامان می‌کند) و فقرش را پیش چشمانش قرار می‌دهد و تنها چیزی از دنیا، نصیب وی می‌گردد که برایش مقدر شده و هر کس، آخرت را مقصد خویش قرار دهد، خدای متعال، کارش را فراهم می‌آورد و بی‌نیازی‌اش را در دلش می‌نهد و دنیا، خوار و ذلیل وی می‌گردد و مسخرش می‌شود».

اینکه خدای متعال، می‌فرماید: ﴿وَالْعَنِقَبَةُ لِلتَّقْوَى﴾، بدین مفهوم است که عاقبت و فرجام نیک در دنیا و آخرت، یعنی بهشت برین، از آن پرهیزگاران می‌باشد.^۲

ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حصیری خوابید و اثر حصیر، بر پهلویش نمایان شد. زمانی که از خواب برخاست، شروع به محو نمودن اثر حصیر از آن حضرت صلی الله علیه و آله نمودم و گفتم: ای رسول خدا! آیا اجازه نمی‌دهید برای شما بستری پهن کنیم تا بر آن بخوابید؟ فرمود: (ما لی و للدنيا؟ ما أنا و الدنيا إلا کراکب سار فی یوم صائف فقال تحت شجرة ثم

۱- معنی الزهد و المقالات و صفة الزاهدین، ص ۱۱.

۱- سنن ابن ماجه، شماره ۴۱۰۵؛ آلبانی رحمه الله، در صحیح الجامع (شماره ۶۵۱۰)، این حدیث را صحیح دانسته است.

۲- ففروا إلى الله، ص ۶۲، با اندکی دگرگونی.

ترکها)^۱ یعنی: «مرا با دنیا چه کار؟ (من، هیچ میل و رغبتی به دنیا ندارم). من، در رابطه با دنیا، همچون سوارکاری هستم که در روزی گرم و تابستانی، زیر درختی استراحت می‌نماید (خیلی زود) آن را ترک می‌کند و می‌رود».

صحابه علیهم السلام نیز روش رسول خدا صلی الله علیه و آله را در پیش گرفته و از زاهدترین و بی‌علاقه‌ترین مردم به دنیا بودند و میل و رغبت بی‌شماری به آخرت داشتند. آنان، با این دیده به دنیا نگریستند که دنیا، فانی و زودگذر است، و نیز از این زاویه به آخرت نگاه کردند که آخرت، ماندگار و جاویدان می‌باشد. از این رو در دنیا برای آخرت خویش زاد و توشه برداشتند و با دیده‌ی دل به آخرت، نگریستند و چون به یقین می‌دانستند که به زودی از دنیا به آخرت کوچ می‌کنند، بنابراین خود را برای دنیا در رنج و زحمت نینداختند و برای آخرت خویش، از آن بهره جستند. و همه‌ی اینها به توفیق پروردگار کریم بود. آری! آنان، آنچه را که خدا برایشان پسندید، دوست داشتند و آنچه را که خداوند عز و جل برایشان ناپسند می‌دانست، ناخوشایند می‌دانستند. ابن مسعود رضی الله عنه به تابعین فرمود: اعمال شما، از اعمال اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر است، اما آنان، از شما بهتر بودند؛ چراکه بیش از شما به دنیا بی‌رغبت بودند و نسبت به شما، رغبت و علاقه‌ی بیشتری به آخرت داشتند. در میان تابعین، کسانی بودند که بیش از صحابه علیهم السلام، نماز شب می‌خواندند و بیش از آنان، روزه می‌گرفتند و به عبادت و بندگی می‌پرداختند. اما صحابه علیهم السلام با وضعیت ایمانی بی‌نظیرشان و زهد و یقینی که داشتند و نیز در توکل و اعتمادشان به خدای متعال، از تابعین، سبقت گرفتند و گوی سبقت را ربودند. بدون تردید، صحابه علیهم السلام زهد و بی‌رغبتی به دنیا را از رسول خدا صلی الله علیه و آله آموختند. چنانچه سه هلال ماه نو، در مدت دو ماه، مشاهده می‌شد و در این مدت، در هیچ‌یک از خانه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آتشی برای پخت و پز، روشن نمی‌گردید.^۱

■ شرحی بر این سخن حسن رضی الله عنه که: «مؤمن، (از زندگی دنیا) زاد و توشه بر می‌دارد و کافر، فقط بهره می‌جوید».^۲ آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ (بقره: ۱۹۷)

۱- نگا: سنن ترمذی، شماره‌ی ۲۳۷۷؛ آلبانی رحمه الله، در صحیح الجامع (شماره‌ی ۵۶۸۸)، این حدیث را صحیح دانسته است. [همچنین رک: سنن ابن ماجه، شماره‌ی ۴۱۰۹. (مترجم)]

۱- نگا: بخاری، شماره‌ی ۲۵۶۷؛ مسلم، شماره‌ی ۲۹۷۲.

۲- نور الأبصار، شبلنجی، ص ۱۲۱.

«و توشه برگیرید که بهترین توشه، تقوا و پرهیزگاری است».

این سخن حسن علیه السلام، فراخوانی به سوی تقوا و پابندی بر آن است. تقوا، عبارتست از اینکه خدای متعال را بر اساس نور و رهنمود الهی و به امید اجر و پاداشش، عبادت و پرستش نمایی و از معصیت و نافرمانی خدای متعال، دوری و اجتناب کنی و از ترس مجازات خداوند جل جلاله، از معصیت، باز آیی و به عبادت و پرستش خداوند متعال، روی بیاوری. مؤمن باید خدای متعال را از صمیم قلبش، دوست بدارد و در عبادت خدای مهربان و امیدواری به بهشت برینی که برای پرهیزگاران، آماده نموده، اخلاص داشته باشد و از خشم و عذاب خداوند، بترسد. تقوا، نتایج و ثمراتی دارد که هر مسلمانی، بدان نیازمند است؛ از جمله:

۱- رهایی از تمام تنگناها و رسیدن رزق و روزی از جایی که بنده، تصورش را هم نمی کند. خدای متعال، می فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ تَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾

(طلاق: ۲، ۳)

«هر کس، از خدا بترسد و تقوا پیشه کند، خدا، برای او راه نجاتی (از هر تنگنایی) فراهم می سازد و به او از جایی روزی می رساند که گمانش را نمی کند».

۲- آسان شدن علم مفید و سودمند؛ خدای متعال، می فرماید:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ﴾

(بقره: ۲۸۲)

«و از خدا بترسید و خداوند، آنچه را که به نفع شماست (به شما می آموزد».

۳- برخوردار شدن از نور بصیرت؛ خدای متعال، می فرماید:

﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ تَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾

(انفال: ۲۹)

«ای مؤمنان! اگر از خدا بترسید (و تقوای الهی پیشه کنید)، خداوند، به شما بینش ویژه ای عنایت می کند که در پرتو آن، حق و باطل را از هم، تشخیص می دهید».

۴- برخورداری از محبت خداوند جل جلاله، محبت فرشتگان و مقبولیت در زمین؛ خدای متعال،

می فرماید:

﴿بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ ۖ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾

(آل عمران: ۷۶)

«آری! کسی که به عهد و پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری پیشه نماید، (محبت و رضایت خداوند را به دست آورده است). همانا خداوند، پرهیزگاران را دوست دارد».

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (إذا أحب الله العبد قال لجبرئيل: قد أحببت فلاناً فأحبه، فيحبه جبرئيل عليه السلام ثم ينادي في أهل السماء: إن الله قد أحب فلاناً فأحبه، فيحبه أهل السماء ثم يوضع له القبول في الأرض) یعنی: «هرگاه خداوند، بنده ای را دوست بدارد، به جبرئیل علیه السلام می گوید: من، فلانی را دوست دارم؛ تو نیز او را دوست مدار. بدین ترتیب جبرئیل علیه السلام نیز آن بنده را دوست می دارد و سپس در میان اهل آسمان، بانگ برمی آورد: خداوند، فلانی را دوست دارد؛ شما هم او را دوست بدارید و بدین ترتیب اهل آسمان نیز آن بنده را دوست می دارند و آنگاه مقبولیت و محبت وی، در (قلب اهل) زمین، نهاده می شود».

۵- برخورداری از نصرت و تأیید الهی و رهنمود الهی؛ و این، همان معیتی (همراهی) است که در آیه ی ذیل، به آن اشاره شده است:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ (بقره: ۱۹۴)

«و تقوای الهی پیشه کنید و بدانید که خدا، با پرهیزگاران است».

خدای متعال، با پیامبران و دوستان خویش می باشد و معیتش، شکیبایان و پرهیزگاران را نیز، شامل می شود و مقتضای معیت الهی، این است که خداوند تعالی بنده اش را مورد تأیید خویش قرار می دهد و کمکش می کند و او را محافظت می نماید؛ چنانچه به موسی و هارون علیهما السلام فرمود:

﴿لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى﴾ (طه: ۴۶)

«ترسید؛ من، با شما هستم. (حرف هایشان را) می شنوم و (کارهایشان را) می بینم (و ایشان را از کشتن شما باز می دارم)».

نوع دیگر معیت الهی، معیت عام و فراگیر است؛ چنانچه می فرماید:

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ (حدید: ۴)

«و او، با شماست، هر کجا که باشید».

و نیز می فرماید:

﴿وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ ۚ

وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا﴾ (نساء: ۱۰۸)

«آنان، می‌توانند خیانت خود را از مردم، پنهان دارند، ولی نمی‌توانند آن را از خدا پنهان کنند؛ چرا که او همیشه با آنان است، (و نیز) بدان‌گاه که شبانگهان، پنهانی بر گفتاری که خدا، از آن خشنود نیست، متفق و هم‌دست می‌گردند. و خداوند، از آنچه انجام می‌دهند، آگاه است.»

معیت عام و فراگیر خدای متعال، چنین ایجاب می‌کند که بنده، همواره از خدای متعال بترسد و او را به یاد داشته باشد.

۶- گشوده شدن برکات آسمان و زمین؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ

وَالْأَرْضِ﴾ (اعراف: ۹۶)

«اگر مردمان شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را به روی آنان می‌گشودیم.»

۷- کسی که تقوا پیشه کند، در همین دنیا، مژده‌ی رستگاری‌اش به او داده می‌شود و مورد تعریف و تمجید دیگران قرار می‌گیرد؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۳۲﴾ الَّذِينَ

ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿۳۳﴾ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي

الْآخِرَةِ﴾ (یونس: ۶۲-۶۴)

«هان! همانا اولیاء خدا، ترسی بر آنان نیست و غمگین نمی‌گردند؛ کسانی که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده‌اند. برای آنان، در دنیا (به‌هنگام مرگ) و در آخرت (در هنگامه‌ی رستاخیز) بشارت (به خوشبختی و نیکبختی) است.»

منظور از بُشری، مژده و بشارتی است که خدای متعال، در تعدادی از آیات قرآن، به مؤمنان پرهیزگار داده است؛ رسول خدا ﷺ نیز فرموده است: (الرؤيا الصالحة من الله) یعنی: «خواب خوب، از جانب خداست.»

همچنین فرموده است: (لَمْ يَبْقَ مِنَ النُّبُوَّةِ إِلَّا الْمُبَشِّرَاتُ) یعنی: «از نبوت، چیزی بجز بشارت‌ها، باقی نمانده است». صحابه رضی الله عنهم پرسیدند: بشارت‌ها، چه هستند؟ فرمود: (الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ)^۱ یعنی: «خواب‌های خوب».

ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: «شخصی، اعمالش را برای خدا انجام می‌دهد و در همین دنیا، مردم، او را دوست می‌دارند». فرمود: (تلك عاجل بشرى المؤمن)^۲ یعنی: «این، بشارت زودرس مؤمن است». از این رو بسیار مشاهده می‌کنیم که بسیاری از مؤمنان موفق، در همین دنیا، از سوی دیگران ستوده شده‌اند و محبت آنان، در دل مردم افتاده است.

۸ - مصون ماندن از دسیسه‌ی دشمنان و بدخواهان، یکی دیگر از نتایج تقوا و خداترسی است؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَأَنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ

مُحِيطٌ ﴿١٢٠﴾ (آل عمران: ۱۲۰)

«و اگر شکیبایی نمایید و تقوا پیشه کنید، دسیسه و حيله‌گری آنان، به شما هیچ‌زیانی نمی‌رساند؛ همانا خداوند، به آنچه انجام می‌دهند، احاطه دارد».

آری! خدای متعال، بندگانی را که صبر و تقوا پیشه کنند و بر خداوند عز و جل توکل نمایند، از شرّ بدکاران و دسیسه‌ی فاجران، مصون می‌دارد.

۹- خدای متعال، فرزندان ضعیف و ناتوان افراد پرهیزگار را در حفظ و امان خویش قرار می‌دهد؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَلِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعْفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ

فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٩٠﴾ (نساء: ۹۰)

«بر مردم لازم است (که بر یتیمان ستم نکنند و) بترسند از اینکه انگار خودشان می‌میرند و فرزندان در مانده و ناتوانی از خود، بر جای می‌گذارند و نگران حال ایشان می‌باشند (که آیا دیگران، درباره‌ی آنها چه روا می‌دارند؟) پس از خدا بترسند و با یتیمان، با متانت و محبت سخن گویند».

۱- بخاری، شماره‌ی ۶۹۹۰.

۲- مسلم، (۲۰۳۴/۴).

این آیه، مسلمانانی را که نگران فرزندان ناتوان خود هستند، به رعایت تقوا، راهنمایی می‌کند و آنان را بدین نکته رهنمون می‌سازد که اگر در تمام امور خویش، تقوا پیشه نمایند، خدای متعال، فرزندانشان را در حفظ و امان خویش قرار می‌دهد. همچنین آیه‌ی مذکور، تهدید و هشدار واضحی است برای کسانی که تقوا پیشه نمی‌کنند؛ گویا در این آیه، اشاره‌ای است بدین نکته که فرزندان کسانی که تقوا ندارند، ضایع می‌شوند. آری! آیه‌ی مذکور، بیانگر این مسأله است که تقوای پدران، تأثیر به‌سزایی بر تربیت فرزندان دارد و نیکوکاری و شایستگی پدران، مانع از تباهی فرزندانشان می‌گردد. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا

وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا﴾ (کهف: ۸۲)

«و اما آن دیوار (که خضر، آن را بدون مُزد، تعمیر کرد) از آن دو کودک یتیم در شهر بود و زیر دیوار، گنجی وجود داشت که متعلق به ایشان بود و پدرشان، مرد صالح و پارسایی بود. پس پروردگار تو خواست که آن دو کودک، به حد بلوغ برسند و گنج خود را به مرحمت پروردگارت، بیرون بیاورند (و بدین سان همه، بدانند که صلاح و پارسایی پدران و مادران، تأثیر به‌سزایی در صلاح و خوبی فرزندان دارد)».

آری! آن دو کودک، بدان جهت از لحاظ جانی و مالی، در حفظ و امان خداوند عزَّ و جَلَّ قرار گرفتند که پدرشان، آدم نیک و شایسته‌ای بود.^۱

۹- تقوا و پرهیزگاری، عامل پذیرش اعمالی است که سعادت دنیا و آخرت، به آن وابسته می‌باشد؛ چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ (مائده: ۲۷)

«خداوند، تنها (اعمال را) از پرهیزگاران می‌پذیرد».

۱۰- تقوا، سبب نجات از عذاب دنیاست؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَبْيَ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةٌ

الْعَذَابِ أَلْوَنٍ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (صافات: ۱۷)

(فصلت: ۱۷-۱۸)



«و اما قوم نمود؛ ما، ایشان را رهنمود کردیم و آنان، کوردلی (و گمراهی) را بر هدایت (و رهنمود الهی) ترجیح دادند؛ از این رو صاعقه‌ی عذاب خوارکننده، آنان را به سبب کارهایی که می‌کردند، گرفت. و کسانی را که مؤمن و پرهیزگار بودند، نجات دادیم.»

۱۱- تقوا، سبب محو گناهان و رهایی از آتش جهنم است و اجر و پاداش فراوانی به دنبال دارد و شخص پرهیزگار را به درجه‌ی سعادت و رستگاری در بهشت برین، نایل می‌گرداند؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا﴾ (طلاق: ۵)

«هر کس، از خدا بترسد (و تقوای الهی پیشه کند، خداوند)، بدی‌ها و گناهان او را محو می‌کند و می‌زداید و پاداش وی را بزرگ می‌نماید.»

۱۲- بهشت، نصیب پرهیزگاران می‌گردد و اصلاً پرهیزگاران، بیش از همه سزاوار بهشت‌اند و خدای متعال، نعمت‌های جاویدان بهشت را برای اهل تقوا و پرهیزگاری، آماده نموده است؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا﴾ (مریم: ۶۳)

«این است بهشتی که ما، آن را به بندگان خود - به آن کسانی که پرهیزگار باشند - می‌دهیم.»

آری! پرهیزگاران، وارثان بهشتند. آنان، زحمت گام برداشتن به سوی بهشت را هم متحمل نمی‌شوند؛ بلکه خداوند تعالی آنان را گرامی می‌دارد و بهشت را به آنها نزدیک می‌گرداند و آنان را به سوی بهشت، سوق می‌دهد. چنانچه می‌فرماید:

﴿وَأُزْلَفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ﴾ (ق: ۳۱)

«و بهشت، به پرهیزگاران، نزدیک گردانیده می‌شود و فاصله‌ی چندانی از آنان نخواهد داشت.»

همچنین می‌فرماید:

﴿يَوْمَ نُحْشِرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا﴾ (مریم: ۸۵)

«روزی که ما، پرهیزگاران را (با تکریم و احترام هرچه تمام‌تر) همچون گروه‌هایی که نزد شاهان می‌روند، در پیشگاه خداوند مهربان گرد می‌آوریم (و آنان را وارد بهشت می‌کنیم).»

بدین سان حسن بن علی علیه السلام، مسلمانان را با اشتیاق به اینکه به این نتایج ارزشمند تقوا دست یابند، به تقوا و پرهیزگاری فرا خوانده و فرموده است: «مؤمن، (از زندگی دنیا) زاد و توشه بر می دارد و کافر، فقط بهره می جوید و بس». ^۱ آن گاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾

(بقره: ۱۹۷)

«و توشه بر گیرید که بهترین توشه، تقوا و پرهیزگاری است.»

مبحث سوم

مهم‌ترین شخصیت‌های پیرامون حسن بن علی علیه السلام

شرایطی که شهادت امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام را به دنبال داشت، شرایط سخت و دشواری بود؛ در آن زمان آتش جنگ با معاویه بن ابی‌سفیان رضی الله عنه برافروخته بود. در چنین شرایطی، مردم کوفه، با حسن بن علی علیه السلام بیعت کردند. [سال ۴۰ هجری، برابر با ۶۶۰ میلادی]. از این رو حسن بن علی علیه السلام فرصت چندانی برای ایجاد دگرگونی و تحول در ساختار اداری حکومت و یا تغییر کارگزاران، نداشت. بنابراین کارگزاران پدرش را بر مسؤولیت‌هایی که داشتند، ابقا نمود و فقط، والی و کارگزار کوفه را تغییر داد و به جای هانی بن نخعی، مغیره بن نوفل را به عنوان کارگزار کوفه تعیین نمود.^۱ البته این جایگزینی، زمانی روی داد که به سوی معاویه رضی الله عنه حرکت کرد. بر مدائن نیز سعد بن مسعود ثقفی، گماشته شد؛^۲ وی، پیشتر کارگزار علی بن ابی‌طالب علیه السلام در مدینه بود.^۳ البته حسن رضی الله عنه تا پایان خلافت خویش و صلح و سازش با معاویه رضی الله عنه، در مسؤولیت‌های اداری، از سعد، کار گرفت. در مورد بصره، در برخی از روایات آمده است که عبدالله بن عباس رضی الله عنه از سوی علی بن ابی‌طالب علیه السلام، والی و کارگزار بصره بود و تا پایان خلافت حسن رضی الله عنه، این مسؤولیت را بر عهده داشت و چون حسن و معاویه رضی الله عنهما صلح نمودند، عبدالله رضی الله عنه از سیاست کناره گرفت و رهسپار مکه شد^۴ تا وقتش را صرف علم و تعلیم نماید. ولایت فارس نیز در دست زیاد بن ابی‌سفیان رضی الله عنه بود.^۵ علی رضی الله عنه وی را برای سرکوب آشوب‌گران، به آنجا فرستاده بود و چون بر آنان، پیروز شد، علی رضی الله عنه او را به عنوان کارگزار آنجا تعیین نمود. وی، این مسؤولیت را تا انعقاد صلح حسن و معاویه رضی الله عنهما بر عهده داشت.^۶ حسن رضی الله عنه همچنین سایر کسانی را که در ساختار حکومتی پدر بزرگوارش، کار می‌کردند، ابقا نمود؛ چنانچه عبدالله

۱- نگا: التبیین فی أنساب القرشیین، صص ۸۰-۸۱. تاریخ خلیفه بن خیاط.

۲- أنساب الأشراف (۲۱۴/۵)؛ نهاية الأرب (۲/۲۶۶).

۳- التاریخ الکبیر، از بخاری (۵۰/۴).

۴- الحلة السیراء از قضاعی، بدقل از الحسن بن علی، ص ۸۶.

۵- الحسن بن علی، ص ۸۶.

۶- مروج الذهب (۱۵/۳).

بن ابی رافع را به عنوان کاتب و منشی،^۱ و شریح بن حارث را به عنوان قاضی کوفه،^۲ و معقل بن قیس ریاحی را به عنوان پاسبان و مسؤول امنیت (رییس پلیس) بر سِمَت‌ها و مسؤولیت‌های پیشینشان، نگاه داشت. یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های پیرامون حسن علیه السلام در دوران خلافتش، برادر بزرگوارش، حسین بن علی علیه السلام بود. بنده، در کتابی مستقل، به شرح حال حسین بن علی علیه السلام و تحلیل وقایع زندگانی وی خواهم پرداخت. از دیگر اطرافیان حسن علیه السلام در دوران خلافتش، می‌توان به قیس بن سعد بن عبادیه خزرجی، عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب هاشمی و عبدالله بن جعفر بن ابی طالب هاشمی اشاره کرد. اینک به شرح حال این سه شخصیت بزرگوار می‌پردازیم:

۱- قیس بن سعد بن عبادیه علیه السلام

او، قیس بن سعد بن عبادیه بن دلیم بن حارثه بن ابی خزیمه بن ثعلبه بن طریف بن خزرج بن ساعده بن کعب، ابو عبدالله، رییس خزرج و فرزند آقایشان ابو ثابت انصاری خزرجی ساعدی است که هم خود، از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد و هم پدرش.^۳ وی، از اصحاب بافضیلت و یکی از چهره‌های برجسته و نام‌دار عرب به‌شمار می‌رفت و در زمینه‌های جنگی و نظامی، چیره دست، صاحب‌نظر و دلاور بود و بزرگ بلامنازع طایفه‌اش محسوب می‌شد.^۴ وی، تعدادی حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده است؛ چنانچه ابی لیلی می‌گوید: سهل بن حنیف و قیس بن سعد، در قادسیه نشسته بودند. در این اثنا جنازه‌ای را از آنجا عبور دادند؛ آن دو، برخاستند. به آنها گفته شد: وی، از اهل ذمه^۵ است. این، جنازه‌ی یک یهودی است. گفتند: جنازه‌ای را از مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رد کردند؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برخاست، به ایشان گفته شد: این جنازه‌ی یهودی است. فرمود: «آیا آدم نیست؟»^۶ در این حدیث به حرمت انسان

۱- محاضرة الأبرار، از ابن‌العربی (۶۶/۱).

۲- مختصر التاريخ، از کمازونی، ص ۸۰.

۳- سیر أعلام النبلاء (۱۰۲/۳).

۴- أسد الغابة (۴۵۰/۴).

۵- اهل ذمه، به یهود و نصاری و مجوسیانی گفته می‌شود که در ازای پرداخت جزیه، در پناه مسلمانان قرار می‌گیرند.

۶- نگا: بخاری، شماره‌ی ۱۳۱۲.

اشاره شده است؛ به عبارتی بدین نکته اشاره شده که باید انسان را از آن جهت که انسان است، گرامی داشت.

ابوعمار می گوید: از قیس بن سعد رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از فرض شدن روزهی رمضان، به ما دستور داد که روز عاشورا را روزه بگیریم و چون روزهی رمضان فرض شد، نه ما را به روزهی عاشورا دستور داد و نه ما را از آن نهی نمود. و ما، همچنان آن روز را روزه می گرفتیم.^۱

محمد بن شرحبیل از قیس بن سعد رضی الله عنه روایت نموده که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدمان آمد و ما، برایش آبی فراهم آوردیم؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله غسل نمود. سپس برایش ملافهای رنگی^۲ آوردیم. وی، آن را به دور خویش پیچید. گویا همینک به اثر آن بر چین و چروک شکمش نگاه می کنم.^۳

کسانی همچون: انس، ثعلبه بن ابی مالک، ابومیسره، عبدالرحمن بن ابی لیلی، عروه،^۴ عبدالله بن مالک جیشانی، ابوعمار همدانی، میمون بن ابی شیب، عریب بن حمید همدانی و ولید بن عبده و عدهای دیگر، از او روایت نموده اند.^۵ قیس بن سعد رضی الله عنه در کوفه، شام و مصر، به روایت حدیث پرداخته است.^۶

قیس، شخصی تنومند، زیبا و بلندقامت بود و چون بر الاغ سوار می شد، پاهایش به زمین کشیده می شد.^۷ مادرش، فکیه بنت عبید بن دلیم بود؛ پدر و مادرش، با هم نسبت خویشاوندی داشتند و دخترعمو پسرعمو بودند.^۸ وی، در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله، موقعیت محافظ برای فرمانده را داشت و در برخی از غزوات و جنگها، پرچمدار اسلام بود و در

۱- مسند احمد (۴۲۲/۳).

۲- در روایت، به جای واژهی رنگی، ورسی آمده است؛ ورس، گیاهی است کنجدمانند که پوست دانه اش، قرمز می باشد و در رنگرزی به کار می رود. (مترجم).

۳- تاریخ دمشق.

۴- الإصابة (۳۶۱/۵).

۵- سیر أعلام النبلاء (۱۰۲/۳).

۶- همان (۱۰۲/۳).

۷- الإصابة (۳۶۰/۵).

۸- همان (۳۶۰/۵).

پاره‌ای از موارد، مأمور جمع‌آوری زکات گردید^۱ و با رسول اکرم ﷺ در موقعیت‌ها و صحنه‌های مختلف، همراه بود.^۲

قیس ﷺ در تعدادی از سرایا،^۳ حاضر گردید؛ از جمله:

۱- سریه‌ی ابو عبیده بن جراح ﷺ به سیف‌البحر

اعزام لشکر ابو عبیده ﷺ به سیف‌البحر، تداوم استراژی نظامی رسول اکرم ﷺ برای ناتوان کردن قریش و تنگ نمودن حلقه‌ی محاصره‌ی اقتصادی بر قریشیان بود. از این رو ابو عبیده ﷺ را به همراه سیصد سوار کار به ساحل دریا گسیل داشت تا برای شیخون به کاروان تجارتی قریش، کمین کنند. در میانه‌ی راه، زاد و توشه‌ی لشکر، تمام شد. ابو عبیده ﷺ دستور داد که یکایک افراد لشکر، آنچه را که دارند، جمع کنند؛ بدین ترتیب مقداری خرما جمع‌آوری شد. ابو عبیده ﷺ، این مقدار خرما را جیره‌بندی کرد. به گونه‌ای که روزانه اندکی خرما به هر یک از افراد لشکر می‌رسید. سرانجام سهم روزانه‌ی هر یک از لشکریان، یک دانه خرما در روز گردید. حالت سخت و دشواری پیش آمد، اما لشکریان، این وضعیت بحرانی را درک کردند و با آمادگی تمام و بدون آزرده‌گی و بی‌تابی، با فرماندهی خویش در این زمینه همکاری نمودند؛ چنانچه تا آنجا که امکان داشت، بیشترین زمان ممکن را با یک خرما، سپری می‌کردند.^۴

جابر ﷺ که در این لشکر حضور داشته است، می‌گوید: «ما، آن چنان به دانه‌ی خرما، مک می‌زدیم که کودک، پستان مادرش را می‌مکد و بدین سان روزمان را به شب می‌رساندیم».^۵ وهب بن کیسان، از جابر ﷺ پرسید: یک دانه خرما، چه فایده‌ای دارد؟ پاسخ داد: وقتی به فایده‌اش پی بردیم و نبود همان یک خرما را احساس کردیم که به کلی تمام شد.^۱ از این رو لشکریان، ناگزیر به خوردن برگ‌های درختان شدند.

۱- البدایة و النهایة (۳۵۴/۱۱).

۲- نگا: الإصابة (۳۶۰/۵).

۳- سرایا، جمع سریه است و به آن دسته از جنگ‌های مسلمانان گفته می‌شود که شخص رسول اکرم ﷺ در آن حضور نداشته است.

۴- السرایا و البعوث النبویة، ص ۱۱۸.

۵- شرح النووی علی صحیح مسلم (۸۴/۱۳).

۱- فتح‌الباری (۷۷/۸).

جابر رضی الله عنه می گوید: «با چوب دستی، به درختان می زدیم و سپس برگ‌هایی را که می افتاد، با آب، خیس می کردیم و آن گاه می خوردیم». ^۱ از این رو سربیه ی فوق، به سربیه ی خبط ^۲ نیز نام گذاری شده است. پیشامد مذکور، قیس بن سعد بن عباد رضی الله عنه را که یکی از افراد این لشکر بود، متأثر کرد. از این رو سه شتر برای لشکریان نحر کرد و دوباره سه شتر دیگر هم کُشت؛ و چون برای بار سوم این کار را کرد، ابو عبیده رضی الله عنه او را منع نمود. ^۳

در تاریخ ابن عساکر، ماجرای سخاوت قیس بن سعد رضی الله عنه به تفصیل آمده است. داود بن قیس و ابراهیم بن محمد انصاری و خارجه بن حارث، گویند: ابو عبیده رضی الله عنه با لشکری مرکب از سیصد تن از مهاجران و انصار رضی الله عنهم، به ساحل دریا گسیل شد. این لشکر، با گرسنگی شدیدی مواجه گردید. قیس بن سعد رضی الله عنه گفت: چه کسی شترش را در ازای خرما به من می فروشد؟ اگر کسی حاضر به چنین معامله ای است، شتر را اینجا به من بدهد، من هم در مدینه خرمایش را خواهم داد. قیس، به شخصی از جهینه گفت: «یک شتر را در قبال شصت صاع خرمایی که در مدینه به تو خواهم داد، به من بفروش». آن شخص، گفت: «به خدا سوگند که من، تو را نمی شناسم. تو، کیستی؟» پاسخ داد: «من، فرزند سعد بن عباد بن دلیم هستم». سرانجام قیس رضی الله عنه، پنج نفر شتر در ازای شصت صاع خرما برای هر شتر، از آن جهنی خریداری نمود. البته آن بادیه نشین، شرط کرد که قیس رضی الله عنه، از خرماهای خشک آل دلیم به او بدهد. قیس رضی الله عنه هم پذیرفت و گفت: «هر کس را که می خواهی، گواه بگیر». از آن جمله، عمر بن خطاب رضی الله عنه بود. اما عمر رضی الله عنه فرمود: «من، برای این منظور، گواه نمی شوم؛ قیس، در حالی قرض می کند که هیچ مالی ندارد؛ هر چه هست، از پدرش می باشد». شخص جهنی گفت: به خدا سوگند، سعد رضی الله عنه حتماً چند صاع خرما را می پردازد و بدهی فرزندش را ادا می کند. چرا که من، او را شخص شریف و نیکی می دانم. خلاصه اینکه قیس رضی الله عنه شترها را خریداری کرد و در سه مرحله، آنها را برای لشکریان، کشت تا اینکه روز چهارم، فرماندهی لشکر، او را از این کار باز داشت و گفت: «تو، در حالی می خواهی به عهد خویش وفا کنی که هیچ مال و ثروتی نداری». ^۱

۱- شرح التووی علی صحیح مسلم (۸۴/۱۳)

۲- خبط، به معنای تکاندن درخت با چوب دستی است و به برگ‌هایی که می افتد، خبط گویند.

۳- فتح الباری (۷۸/۸).

۱- نگا: تاریخ ابن عساکر (۲۸۰/۵۲)

در روایتی آمده است: ابو عبیده رضی الله عنه به همراه عمر رضی الله عنه نزد قیس رضی الله عنه آمد و گفت: «تو با آنکه هیچ مالی نداری، می خواهی به پیمانت، وفا کنی، اما من، تو را از این کار منع می کنم». قیس رضی الله عنه پاسخ داد: «ای اباعبیده! مگر تو، ابو ثابت را نمی بینی که بدهی های مردم را پرداخت می کند و به بینوایان کمک می نماید؛ لذا چگونه امکان دارد چند صاع خرمایی را که به خاطر مجاهدان راه خدا، بدهکار شده ام، پرداخت نکند؟» چیزی نمانده بود که ابو عبیده رضی الله عنه قانع شود، اما عمر رضی الله عنه همچنان بر منع قیس رضی الله عنه پافشاری کرد و بدین ترتیب ابو عبیده رضی الله عنه، قیس رضی الله عنه را از خریداری و کشتن شترها منع نمود. از شترهایی که قیس رضی الله عنه خریده بود، دو شتر، باقی ماند. وی، آن دو شتر را با خود به مدینه برد. سعد رضی الله عنه به فرزندش گفت: «هنگام گرسنگی مجاهدان، چه کردی؟» قیس رضی الله عنه در پاسخ گفت: «چند شتر، نحر کردم». فرمود: «کار خوبی کردی» و آن گاه پرسید: «سپس چه کردی؟» جواب داد: «باز هم چند شتر کشتم». گفت: «کار خوبی نمودی، سپس چه کاری انجام دادی؟» قیس رضی الله عنه گفت: «چند شتر دیگر کشتم». فرمود: «کار خوبی کردی، آن گاه چه کار نمودی؟» پاسخ داد: «از این کار، منع شدم». سعد رضی الله عنه پرسید: «چه کسی، تو را از این کار باز داشت؟» گفت: «فرماندهی لشکر، ابو عبیده رضی الله عنه». سؤال نمود: «چرا؟» پاسخ داد: «او، بر این باور بود که من، از خودم، هیچ ندارم و همه، مال پدرم هست. البته من، به او گفتم که پدرم، بدهی بدهکاران را می پردازد و به بینوایان کمک می کند و به گرسنگان، غذا می دهد، بنابراین امکان ندارد بدهی مرا نپردازد». فرمود: «پس چهار باغ، از آن توست؛ کوچک ترین و ارزان ترین آنها، بیش از پنجاه وسق، ارزش دارد.^۱ آن بادیه نشین، همراه قیس رضی الله عنه به مدینه آمد و قیس، بدهی اش را به او پرداخت نمود و به او سواری و لباس داد.

در این ماجرا، درس ها و آموزه های بسیاری وجود دارد؛ از جمله:

[الف] ضرورت صبر و شکیبایی برای دعوت گران؛ چرا که آنها، در مسیر دعوت، با مشکلات زیادی روبرو می شوند.

[ب] اهمیت تربیت فرزندان بر سخاوت و بخشندگی، جوانمردی و سایر ارزش های اخلاقی؛ چنانچه سعد رضی الله عنه در مورد فرزندش قیس رضی الله عنه چنین رویکردی داشت و برای آنکه او را به ادامه ی راه جوانمردی و بخشندگی تشویق نماید، اموال بسیاری به او داد.

[ج] اهمیت وجود مال خوب برای بنده‌ی خوب و نیکوکار؛ چراکه اگر سعد علیه السلام مال و ثروت زیادی نداشت، فرزندش قیس علیه السلام نمی‌توانست در حل بحران گرسنگی لشکر اسلام، نقشی داشته باشد.

[د] قیس بن سعد علیه السلام می‌گفت: «بارخدا یا! به من بزرگی و ستودگی، عنایت فرما و هیچ بزرگی و شرافتی وجود ندارد، مگر به جوانمردی و بخشندگی و نیز نمی‌توان بخشندگی کرد مگر با داشتن مال و ثروت».

۲- فتح مکه

رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون آنکه احرام ببندد، در حالی وارد مکه شد که عمامه‌ی سیاهی بر سر داشت.^۱ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام ورود به مکه، به قصد تواضع و فروتنی برای الله جل جلاله سرش را آن‌چنان پایین انداخته بود که چانه‌اش به پالان مرکبش نزدیک شده بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آن هنگام سوره‌ی فتح را تلاوت می‌نمود،^۲ با این احساس که خدای متعال، نعمت بزرگی به او عنایت نموده و فتح و پیروزی و نیز آموزش گناهان را نصیبش کرده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از ورود به قلب شبه‌جزیره‌ی عربستان و مرکز معنوی و سیاسی آن، تمام پرچم‌ها و نمادهای عدل و عدالت و نیز تواضع و فروتنی را برافراشت. چنانچه با وجود آنکه تعدادی زیادی از جوانان و نوجوانان بنی‌هاشم و اشراف قریش، در اطراف وی بودند، اسامه بن زید رضی الله عنه را پشت سر خویش بر مرکبش سوار نمود؛^۳ حال آنکه اسامه رضی الله عنه، فرزند غلام آزادشده‌اش بود. ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله به مکه (فتح مکه)، بامداد روز جمعه، ۲۰ رمضان سال ۸ هجری، روی داد. عروه بن زبیر رضی الله عنه ضمن بیان ماجرای فتح مکه می‌گوید: سعد بن عباده رضی الله عنه گفت: «ای ابوسفیان! امروز، روز جنگ و کشتار است. امروز، کعبه، مباح می‌گردد».

زمانی که ابوسفیان رضی الله عنه این سخن سعد رضی الله عنه را به اطلاع رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسانید، آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: (هَذَا يَوْمٌ يُعْظَمُ اللَّهُ فِيهِ الْكَعْبَةَ، وَيَوْمٌ تُكْسَى فِيهِ الْكَعْبَةُ) یعنی: «امروز،

۱- نگا: مسلم، شماره‌ی ۱۳۵۸.

۲- نگا: بخاری، شماره‌ی ۴۲۸۱.

۳- نگا: بخاری، شماره‌ی ۴۲۸۹.

روزی است که خداوند، کعبه را به عظمت می‌رساند و روزی است که کعبه، پوشانیده می‌شود.^۱

آنجا بود که رسول اکرم ﷺ پرچم را از سعد بن عبادہ ﷺ گرفت و آن را به فرزندش، قیس ﷺ داد. این عملکرد رسول خدا ﷺ بسیار حکیمانه بود. زیرا با آنکه حکمت را در گرفتن پرچم از سعد بن عبادہ ﷺ دید، اما آن را از یک انصاری نگرفت و به یک مهاجر نداد و طوری عمل نکرد که باعث دل‌خوری و تحریک انصار ﷺ گردد؛ بلکه آن را از یک انصاری گرفت و به انصاری دیگری که فرزند پرچم‌دار نخست بود، تحویل داد. و این، در نهاد انسان است که دوست ندارد هیچ‌کس جز فرزندش، از او برتر باشد.^۲ در این ماجرا، حکمت رسول خدا ﷺ در زمینه‌ی چگونگی تصحیح اشتباهات و نیز نحوه‌ی تعامل با روح و روان افراد، نمایان می‌گردد. چنانچه اشتباه سعد ﷺ را رفع نمود و در عین حال، طوری عمل نکرد که باعث دل‌خوری وی شود. بلکه پرچم را از او گرفت و به پسرش قیس ﷺ داد.

۳- در دوران ابوبکر صدیق ﷺ

قیس بن سعد بن عبادہ و ابوبکر صدیق ﷺ، پیوند خویشاوندی محکمی با هم داشتند. چنانچه قیس ﷺ با خواهر ابوبکر صدیق ﷺ یعنی قریبه بنت ابی عتیق، ازدواج کرد.^۳ زمانی که سعد بن عبادہ ﷺ وفات نمود، همسرش، باردار بود و هنوز علایم بارداری وی، نمایان نشده بود. سعد ﷺ پیش از وفاتش، اموال خود را هنگام خروج از مدینه، میان فرزندان خویش تقسیم کرده بود. از این‌رو ابوبکر و عمر رضی الله عنهما با قیس ﷺ صحبت کردند و از وی خواستند دوباره به تقسیم اموال پدرش پردازد تا حق آن کودک نیز ضایع نگردد. قیس ﷺ پاسخ داد: سهم من، از نوزاد باشد؛ من، کاری را که پدرم کرده، تغییر نمی‌دهم و آن را بی‌هیچ کم و کاستی، اجرا می‌کنم. گفتنی است: این گزارش تاریخی، از طریق راویان ثقه و مورد اعتماد، نقل شده است.^۱

این روایت صحیح، بی‌اساس بودن روایتی را نشان می‌دهد که به رییس انصار سعد بن عبادہ ﷺ نسبت داده شده و به طرح این دروغ پرداخته که وی، در صدد تفرقه‌افکنی در میان

۱- بخاری، شماره ی ۴۲۸۰.

۲- قيادة الرسول ﷺ السياسية والعسكرية، ص ۱۹۶.

۳- نگا: البداية و النهاية (۳۵۵/۱۱).

۱- الإستيعاب (۱۲۸۹/۳)؛ ابن‌عبدالبر، این روایت را صحیح دانسته است.

مسلمانان بوده است! همان روایت بی‌اساسی که در آن آمده است: سعد، در جریان سقیفه‌ی بنی‌ساعده گفت: «با شما بیعت نمی‌کنم و تا تیر در تیردان دارم، با شما می‌جنگم و سرنیزه‌ام را به خونتان آغشته می‌کنم و در مقابل شما شمشیر می‌زنم!» چه دروغی بزرگ‌تر از این که سعد رضی الله عنه چنین گفته باشد یا از جماعت مسلمانان جدا شده باشد؟! گرچه این روایت، در تاریخ طبری آمده، اما باید دانست که این روایت، باطل و بی‌ریشه است؛ چراکه روایت (لوط بن یحیی ابومخنف) شخص گمراهی بوده که ذهبی رحمه الله درباره‌اش گفته: «راوی دروغ‌پرداز و غیرقابل اعتمادی است.»^۱ ذهبی رحمه الله درباره‌ی این روایت چنین گفته است: «اسنادش، آن‌گونه است که می‌بینید.»^۲ گذشته از آن که اسناد این روایت در نهایت ضعف قرار دارد، با سیره و پیشینه‌ی سعد بن عباد رضی الله عنه و فضایل وی و همچنین روایات صحیحی که بیان‌گر بیعت او با ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد، هیچ سازگاری و تطابقی نمی‌یابد.^۳

روایت دیگری که به شدت ضعیف است، به طرح این نکته پرداخته که سعد رضی الله عنه، تا دوران خلافت عمر رضی الله عنه زنده مانده است. در این روایت آمده است: زمانی که عمر رضی الله عنه، زمام امور را به دست گرفت، سعد رضی الله عنه را دید و بگومگویی میان آن‌دو، رد و بدل شد. در اثنای این بگومگو، سعد رضی الله عنه گفت: من، هم‌جواری تو را ناخوشایند می‌دانم. عمر رضی الله عنه در پاسخ سعد رضی الله عنه گفت: کسی که هم‌جواری ما، برایش ناخوشایند باشد، از اینجا، نقل مکان می‌کند. از این‌رو مدت زیادی نگذشت که سعد رضی الله عنه به شام، نقل مکان کرد و در حوران درگذشت.^۴

روایات صحیح، بیانگر این است که سعد بن عباد رضی الله عنه در دوران خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه وفات نموده است. چنانچه سعد بن عباد رضی الله عنه پس از پایان گفتگوهایی که در سقیفه‌ی بنی‌ساعده جریان یافت، با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد و از موضع نخستش که مدعی خلافت بود، عقب نشست. بشیر بن سعد انصاری رضی الله عنه (پسرعموی سعد بن عباد رضی الله عنه) نخستین کسی بود که با ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت نمود. هیچ روایت صحیحی وجود ندارد که مطابق پندار برخی از تاریخ‌نگاران، بیانگر بروز بحران یا اختلاف کوچک و بزرگی در میان صحابه در سقیفه‌ی

۱- میزان الاعتدال فی نقد الرجال (۲/۲۹۹۲)؛ نگاه کنید به: مرویات ابی‌مخنف فی تاریخ الطبری، نوشته‌ی دکتر

یحیی یحیی، ص ۴۵ و ۴۶

۲- سیر أعلام النبلاء (۱/۲۷۷)

۳- الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۱۰۲ و ۱۰۳

۴- نگاه: مرویات ابی‌مخنف فی تاریخ الطبری، ص ۴۵ و ۴۶

بنی ساعده باشد و نشان دهد که حتی یک نفر از صحابه در امر خلافت طمع ورزیده است. آن گونه که روایات صحیح نشان می‌دهد، اخوت اسلامی، همانند گذشته و بلکه بیش از آن تداوم یافت. گستاخی در دروغ‌بافی بر صحابه[ؓ] به حدی رسیده که برخی می‌گویند: آنچه در میان ابوبکر، عمر و ابوعبیده در سقیفه‌ی بنی‌ساعده گذشت، با هماهنگی، زد و بند و برنامه‌ی قبلی آنان بوده است تا خلافت را پس از وفات رسول‌خدا^ﷺ در چنگ خویش آورند! قطعاً ابوبکر، عمر و ابوعبیده[ؓ] آن قدر خداترس و تقوایپیشه بوده‌اند که امکان ندارد از آنان چنین چیزی سر زده باشد.

برخی از تاریخ نگاران کوشیده‌اند تا از سعد بن عبادہ[ؓ] چنان تصویری ارائه دهند که گویا برای رسیدن به مسند خلافت، با حرص و آز تمام، با مهاجران رقابت می‌کرده و به قصد دست‌یابی به هدفش از هیچ نقشه و راهی برای تفرقه‌افکنی در میان مسلمانان فروگذار نبوده است! اگر به پیشینه و گذشته‌ی سعد بن عبادہ[ؓ] بازگردیم و آن را مورد مطالعه قرار دهیم، او را در چنان صحنه‌هایی به همراه رسول‌خدا^ﷺ می‌بینیم که به‌طور قطع اعتراف می‌کنیم: او، از آن دسته بندگان برگزیده‌ی خداست که با علم و عملشان در پی دنیا نبودند. سعد[ؓ] پیشاهنگ و بزرگ جماعتی بود که در پیمان دوم عقبه با رسول‌خدا^ﷺ بیعت نمودند؛ کفار قریش، او را در نزدیکی مکه دستگیر کردند، دستانش را به گردنش بستند و او را اسیر و دربند به مکه بردند؛ اما جبیر بن مطعم بن عدی، سعد[ؓ] را از بند اسارت رها نید. سعد بن عبادہ[ؓ] در غزوه‌ی بدر حضور یافت^۲ و به مقام و منزلت بدریان در پیشگاه خداوند متعال مشرف گردید. وی، زاده‌ی خانه‌ای بود که رسول‌خدا^ﷺ درباره‌اش به سخاوت و بخشندگی گواهی داده است.. سعد بن عبادہ و سعد بن معاذ رضی الله عنهما از افراد قابل اعتماد، نزد رسول‌خدا^ﷺ بودند؛ رسول‌خدا^ﷺ در جنگ خندق، با سعد بن عبادہ و سعد بن معاذ رضی الله عنهما مشورت کرد که آیا ثلث (یک سوم) محصول خرمای مدینه را به عیینه بن حصن بدهد تا از همراهی با احزابی که برای جنگ با مسلمانان گرد آمده بودند، سر باز زند؟ واکنش سعد بن عبادہ و سعد بن معاذ در قبال این نظرخواهی رسول‌خدا^ﷺ برگرفته از

۱- استخلاف ابی‌بکر، ص ۵۰

۲- الإستیعاب فی معرفة الأصباب (۵۹۴/۲)

ایمانی عمیق و جانفشانی بزرگی بود.^۱ نقش سعد بن عباده رضی الله عنه در صحنه‌های مختلف دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کاملاً مشهود و هویداست. پیشینه‌ی درخشان وی در خدمت به اسلام و همراهی صادقانه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حدی است که گذشته از عدم وجود روایت صحیحی مبنی بر موضع نادرست وی در سقیفه‌ی بنی ساعده، اصلاً امکان ندارد که کسی چون سعد بن عباده رضی الله عنه با چنین گذشته‌ای بخواهد در گردهمایی سقیفه، عصیت جاهلی را احیا کند تا از طریق تفرقه‌افکنی در میان مسلمانان، به پُست خلافت دست یابد. متأسفانه برخی روایات دروغین، به این شایعه دامن زده که سعد رضی الله عنه پس از آنکه ابوبکر رضی الله عنه به خلافت رسید، با جماعت مسلمانان نماز نمی‌خواند، حج نمی‌گزارد و بکلی از جماعت مسلمانان بُرید و جدا شد!^۲ بدون تردید اینها، روایت‌های دروغینی است که پذیرفتنی نمی‌باشد؛ چراکه از روایات صحیح ثابت می‌شود که سعد بن عباده رضی الله عنه با ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت نموده است؛ ابوبکر رضی الله عنه در سقیفه‌ی بنی ساعده، فضایل انصار را برشمرد و فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را یادآوری کرد که (اگر همه‌ی مردم، راهی را در پیش بگیرند و انصار، راه دیگری را، من، آن راهی را می‌پیمایم که انصار در پیش گرفته‌اند). ابوبکر رضی الله عنه پس از بیان فضایل انصار رضی الله عنهم در گفتاری صریح و مستدل، فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به یاد سعد بن عباده رضی الله عنه انداخت و به او رو کرد و گفت: «ای سعد! تو خود می‌دانی و نشسته بودی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قریش، والیان و زمام‌داران امر خلافت هستند؛ بهترین مردم از بهترینشان تبعیت می‌کند و بدترین و تبه‌کارترین مردم نیز پیرو تبه‌کاران قریشی می‌باشد.» سعد رضی الله عنه ضمن تأیید گفته‌های ابوبکر رضی الله عنه گفت: «راست می‌گویی؛ شما امیر هستید و ما، وزیر.» لذا تمام مردم و از جمله سعد رضی الله عنه با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند.^۱ کاملاً ثابت و معلوم است که تمام انصار رضی الله عنهم در مورد بیعت با ابوبکر رضی الله عنه اجماع نمودند و همگی با وی بیعت کردند. بنابراین معنا ندارد که همواره به

۱- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص ۴۸ - عیینة بن حصن، سرکرده‌ی جمعی از قبیله‌ی فزاره بود که با هزار شتر برای جنگ با مسلمانان در جنگ خندق با دیگر احزاب کفر، هماهنگ شده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با سعد بن معاذ و سعد بن عباده رضی الله عنهما مشورت کرد تا با دادن ثلث خرمای مدینه به عیینة بن حصن، او را از همراهی با احزاب، منصرف کند. هر دو سعد در پاسخ نظرخواهی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: اگر این، فرمان خدا است که اجرایش کنید و اگر رأی خودتان می‌باشد، ما پیشنهاد می‌کنیم که چیزی به ایشان ندهیم. نگاه کنید به: طبقات ابن سعد، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، ج ۲/ص ۹۰، نشر نو (۱۳۶۹) [مترجم]

۲- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص ۴۹

۱- الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۱۰۲

روایاتی دروغین در آویزیم؛ چراکه چنین چیزی، اصلاً واقعیت ندارد که بزرگ انصار (سعد بن عباده رضی الله عنه) خواسته باشد در میان مسلمانان تفرقه بیفکند. قطعاً پذیرش چنین دروغی به معنای انکار پیشینه‌ای است که سعد رضی الله عنه در زمینه‌ی جهاد و نصرت و یاری مهاجران دارد. سعد رضی الله عنه در وصیت فرزندش فرموده است: «ای فرزندم! تو را وصیتی می‌کنم؛ حتماً به وصیت من، عمل کن. چراکه اگر آن را رعایت نکنی و ضایعش نمایی، دیگر سفارش‌های مرا به طریق اولی، ضایع خواهی کرد. تو را وصیت می‌کنم که چون وضو می‌گیری، وضوی کاملی بگیری و هنگامی که به نماز می‌ایستی، آن گونه نماز بخوانی که می‌خواهی با دنیا وداع کنی و این، آخرین نماز توست. (تو را وصیت می‌کنم که) از مردم ناامید باشی (و به آنچه دارند، چشم ندوزی) و همین، توانگری و بی‌نیازی است. تو را از عرض نیاز به مردم، برحذر می‌دارم؛ چراکه این، فقر واقعی است. تو را از هر چیزی که از آن عذرخواهی می‌شود، نهی می‌کنم»^۱.

۴- در دوران علی رضی الله عنه :

زمانی که عثمان رضی الله عنه به شهادت رسید، محمد بن ابی‌حذیفه، حکومت مصر را غصب کرده بود. پس از شهادت عثمان رضی الله عنه، علی رضی الله عنه، کاری به کار محمد بن ابوحذیفه نگرفت؛ از این رو محمد بن ابوحذیفه، مدت‌زمان اندکی بر مصر حکم راند تا اینکه معاویه رضی الله عنه لشکری به سوی مصر اعزام نمود. این لشکر، بر محمد بن ابوحذیفه، ظفر یافت و محمد بن ابوحذیفه، دستگیر شد و سپس زندانی گردید و به قتل رسید.^۲ البته گفته می‌شود که علی رضی الله عنه، محمد بن ابوحذیفه را به عنوان زمام‌دار مصر تعیین نکرد؛ بلکه او را به حال خویش رها نمود و چون محمد بن ابوحذیفه، کشته شد، علی رضی الله عنه، قیس بن سعد انصاری رضی الله عنه را به عنوان زمام‌دار، بر مصر گماشت^۳ و به او فرمود: «به مصر برو که من، ولایت آنجا را به تو واگذار کردم. حرکت کن و افراد قابل اعتماد را با خویش همراه نما؛ می‌توانی کسانی را که دوست داری، با خود همراه کنی تا آنکه به مصر برسی. تعدادی سرباز نیز با خود داشته باش که این کار، دشمنت را می‌ترساند و مایه‌ی دل‌گرمی دوستانت می‌گردد. ان شاء الله زمانی که به مصر

۱- نگاه: تاریخ ابن‌عساکر (۱۸۱/۲۲).

۲- ولایة مصر، از کندی، صص ۴۳، ۴۲؛ الولایة علی البلدان (۹/۲).

۳- ولایة مصر، ص ۴۴؛ النجوم الزاهرة (۹۴/۱).

رسیدی، به نیکان، نیکی کن و بر آشوب گران، سخت بگیر و با همگان اعم از عام و خاص، برخورد نرمی داشته باش؛ چرا که ملاحظت و نرمی، دیگران را ممنون می کند.^۱

فراست و هشیاری قیس علیه السلام در بسیاری از موارد، نمایان شده است؛ چنانچه زمانی که وی، رهسپار مصر گردید، عده‌ای در مصر، از شهادت عثمان رضی الله عنه به شدت خشمگین بودند و عده‌ای دیگر، در به شهادت رسیدن آن شهید مظلوم، نقش داشتند. قیس علیه السلام قبل از آنکه وارد مصر شود، با گروهی از مصریان برخورد نمود؛ آنان، از او پرسیدند: کیستی؟ قیس علیه السلام دوپهلوی و به گونه‌ای پاسخ داد که مصریان، متوجه نشوند که او، امیر مصر است تا اینکه وارد مصر شد.^۲

بدین ترتیب قیس علیه السلام توانست خود را به مصر برساند و چون وارد مصر شد، اعلام نمود که امیر مصر است. اگر قیس علیه السلام قبل از ورود به مصر، اعلام می نمود که امیر مصر است، امکان داشت، او را از ورود به مصر باز دارند. چنانچه سربازان شام، مانع از ورود امیر شام به آنجا گردیدند.^۳

قیس علیه السلام پس از آنکه به فسطاط (مرکز مصر) رسید، بالای منبر رفت و به ایراد سخنرانی پرداخت و برای مصریان، نامه‌ی علی بن ابی طالب رضی الله عنه را خواند و از آنان، برای علی رضی الله عنه درخواست بیعت نمود. در آن هنگام، مصریان، دو دسته شدند؛ عده‌ای برای علی رضی الله عنه، با قیس علیه السلام بیعت کردند و عده‌ای دیگر، از بیعت با وی خودداری نمودند. قیس بن سعد رضی الله عنه با هر دو گروه، برخورد حکیمانه‌ای نمود؛ چنانچه آنان را به بیعت با علی رضی الله عنه مجبور نکرد و آنها را به حال خودشان واگذاشت.^۴ وی، به همین بسنده نکرد؛ بلکه حق و حقوقشان را داد و چون گروهی از ایشان، نزد وی آمدند، به آنان نیکی کرد و آنها را گرامی داشت. و همین، مانع از بروز درگیری در میان ایشان گردید و کمک شایانی به قیس علیه السلام در آرام کردن اوضاع مصر نمود. بدین ترتیب قیس علیه السلام توانست اوضاع مصر را سامان دهد. وی، امیرانی تعیین نمود و به امور مربوط به خراج و مالیات، نظم بخشید و عده‌ای را به عنوان نیروهای امنیتی، به کار گماشت. بدین سان، اوضاع مصر سامان یافت و قیس علیه السلام موفق شد تمام گروه‌های مصری را راضی نگه دارد. از این رو قیس علیه السلام در زمینه‌ی سیاسی و نظامی، مشکلی اساسی برای

۱- الکامل فی التاریخ (۲/۳۵۴).

۲- نگا: الولاية علی البلدان (۲/۱۰).

۳- رک: تهذیب تاریخ دمشق (۴/۳۹).

۴- ولایة مصر، ص ۴۴.

معاویه رضی الله عنه به شمار می‌رفت. چراکه وی، گذشته از توفیقی که در بهبود وضعیت مصر داشت، به فراست و زیرکی، شناخته می‌شد. از این رو معاویه رضی الله عنه که نگران تحركات نظامی قیس رضی الله عنه در مصر بود، با وی مکاتبه نمود و در نامه‌هایی که به او نوشت، در صدد تهدید قیس رضی الله عنه برآمد و سعی وافری نمود تا او را به پیوستن به خویش، قانع سازد؛ اما پاسخ‌های قیس رضی الله عنه، هوشمندانه و زیرکانه بود. به گونه‌ای که معاویه رضی الله عنه نمی‌توانست به موضع قیس رضی الله عنه و اهداف وی پی ببرد. از این رو نامه‌های زیادی میان آن دو رد و بدل شد.^۱

روایات ساختگی و بی‌اساسی در مورد نامه‌های معاویه و قیس رضی الله عنهما به یکدیگر، نقل شده که ساخته و پرداخته‌ی راوی کذاب و دروغگویی به نام ابومخنف است. در متن این روایات، نکات عجیب و شگفت‌انگیزی آمده که به بررسی چند نمونه از آنها می‌پردازیم:

بررسی سخن علی رضی الله عنه به مصریان در حکمی که به قیس بن سعد رضی الله عنه داده بود:

«آن‌گاه پس از آن دو (ابوبکر و عمر)، کسی زمام امور را به دست گرفت که رویکرد خوبی نداشت. از این رو امت، نکاتی بر او دیدند که آنان را به بازگو کردن بدی‌هایش واداشت و بدین سان بر او خشم گرفتند و وضعیت گذشته را تغییر دادند و بر او شوریدند.»^[۱] این گفتار، بدین معناست که قاتلان عثمان رضی الله عنه، از مردان امتند و امت، وضعیت نابسامان^[۱] دوران عثمان رضی الله عنه را با قتل وی، تغییر دادند.

بر هیچ کس پوشیده نیست که علی رضی الله عنه، به هیچ عنوان چنین سخنی نگفته است. چراکه آن بزرگوار، قاتلان عثمان رضی الله عنه را اوباش و فرومایگانی می‌دانست که عثمان رضی الله عنه را بناحق، به قتل رساندند. چنانچه سخنان علی مرتضی رضی الله عنه بیانگر این واقعیت است.

وی، همچنین حسن و حسین رضی الله عنهما را برای دفاع و پشتیبانی از عثمان رضی الله عنه فرستاد.^۱

محمد بن حنفیه می‌گوید: «هیچ‌گاه از علی رضی الله عنه نشنیدم که عثمان رضی الله عنه را به بدی یاد کند.»^۲ حاکم و ابن عساکر، روایت نموده‌اند که علی رضی الله عنه می‌گفت: «بارخدا یا! من، از قاتلان عثمان،

۱- الکامل (۳۵۵/۲)؛ الولاية علی البلدان (۱۱/۲).

۱- نگا: مرویات ابی‌مخنف، ص ۲۱۱

۲- تاریخ ابن‌عساکر، شرح حال عثمان رضی الله عنه، ص ۳۹۵.

اعلام بیزاری می‌کنم؛ آن روز که عثمان رضی الله عنه شهید شد، عقل از سرم پرید و از خود بی‌خود شدم. برای بیعت نزد آمدند، اما من گفتم: به خدا سوگند، من، از خدا شرم می‌کنم با قومی بیعت نمایم که شخصی را کشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌اش فرمود: (ألا أستحيي ممن تستحيي منه الملائكة) یعنی: «آیا از کسی شرم نکنم که فرشتگان، از او، شرم می‌نمایند؟» علی رضی الله عنه افزود: «من، شرم می‌کنم که از کسی بیعت بگیرم، حال آنکه جنازه‌ی عثمان رضی الله عنه هنوز بر زمین می‌باشد و دفن نشده است. آنجا بود که مردم باز گشتند و چون عثمان رضی الله عنه را دفن نمودند، دوباره نزد آمدند تا با من بیعت نمایند. اما من، باز هم بیعت نگرتم و آن قدر بر این امر، پافشاری شد که سرانجام بیعت گرفتم. ولی زمانی که مرا امیر مؤمنان خواندند، گویا قلبم، پاره‌پاره شد.»^۱ اقوال و سخنان بسیاری از علی رضی الله عنه در این باره روایت شده است.^۲

بررسی این سخن قیس بن سعد رضی الله عنه که: «ای مردم! ما، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله با بهترین شخصی که می‌شناختیم (یعنی علی)، بیعت کردیم».

این، سخن بی‌اساس و نادرستی است. زیرا آنچه به ثبوت رسیده، برتری ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بر سایر صحابه و از جمله علی رضی الله عنه می‌باشد. چنانچه از شخص علی مرتضی رضی الله عنه روایت شده که وی، بدین نکته تصریح نموده است. در آن زمان، هیچ‌یک از صحابه و سایر مسلمانان، در برتری ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بر سایر صحابه رضی الله عنهم، شک و تردید نداشت. از این رو نسبت دادن این سخن به قیس بن سعد رضی الله عنه و سایر صحابه، نادرست و بی‌اساس می‌باشد. و این شایعه، ساخته و پرداخته‌ی روافضی است که آن را رواج دادند.^۳

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «همه‌ی متقدمین شیعه، در زمینه‌ی فضیلت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بر سایر صحابه، اتفاق نظر داشتند».^۱

دلایل فراوانی، در مورد فضیلت و برتری ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بر سایر صحابه رضی الله عنهم وجود دارد و احادیث زیادی در این زمینه روایت شده است.^۲

۱- المستدرک (۳۵۵/۲)؛ بر اساس شروط شیخین، صحیح است.

۲- عثمان بن عفان، نوشته‌ی همین مؤلف، صص ۴۰۷-۴۰۹.

۳- مرویات ابی مخنف، ص ۲۱۱.

۱- منهاج السنة (۱۱۱/۱).

۲- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری، ص ۲۱۲.

به هر حال حقیقت امر، این است که خواسته‌ی معاویه رضی الله عنه از امیرمؤمنان، این بود که قاتلان عثمان رضی الله عنه را تحویلش دهد و هیچ‌گاه علی رضی الله عنه را به دست داشتن در شهادت عثمان رضی الله عنه متهم نکرد.

بررسی نامه‌ی معاویه رضی الله عنه به قیس بن سعد رضی الله عنه :

در این نامه، بدین نکته اشاره شده که علی رضی الله عنه در شهادت عثمان رضی الله عنه دست داشته و یا حداقل با قتل وی، موافق بوده است. قطعاً نسبت دادن این مطلب به معاویه رضی الله عنه و اینکه وی، علی رضی الله عنه را به دست داشتن در شهادت عثمان رضی الله عنه، متهم نموده، بی‌اساس است. چنانچه در پیشتر، براءت علی رضی الله عنه، واضح گردید. و این، چیزی نیست که بر معاویه رضی الله عنه پوشیده مانده باشد، چه برسد به اینکه در نامه‌اش به قیس بن سعد رضی الله عنه، به بیان چنین اتهامی پردازد. محمد بن سیرین رحمه الله که یکی از بزرگان تابعین به شمار می‌رود و از کسانی است که در آن دوران زیسته، می‌گوید: «عثمان رضی الله عنه به شهادت رسید و هیچ‌کس را سراغ ندارم که علی رضی الله عنه را به دست داشتن در قتلش، متهم نموده باشد».^۱ وی، همچنین می‌گوید: «روزی که عثمان رضی الله عنه به شهادت رسید، خانه‌اش تحت مراقبت بود. عبدالله بن عمر رضی الله عنه جزو کسانی بود که نگهبانی می‌داد. حسن بن علی رضی الله عنه نیز در حالی که شمشیرش را حمایل کرده بود، کشیک می‌داد. البته عثمان رضی الله عنه، آنان را سوگند داد که جنگ نکنند».^۲ ابن ابی شیبہ با سندی که روایانش، ثقه و مورد اعتمادند، از محمد بن حنفیه روایت نموده که علی رضی الله عنه فرموده است: «خداوند، قاتلان عثمان رضی الله عنه را در زمین‌های هموار، در کوه‌ها و در دریا و خشکی، لعنت نماید».^۳ نصوص و متون صحیح روایت شده در این زمینه، خیلی زیادند^۱ و همه، بیانگر این نکته‌اند که شهادت عثمان رضی الله عنه، بر علی مرتضی رضی الله عنه خیلی سخت و ناگوار تمام شده است.^۲

۱- تاریخ ابن عساکر، ص ۳۹۵؛ مرویات ابی مخنف، ص ۲۱۲.

۲- تاریخ ابن عساکر، ص ۳۹۵

۳- المصنف (۲۶۸/۱۵).

۱- تاریخ ابن عساکر، ص ۳۹۵.

۲- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری، ص ۲۱۳.

بررسی روایت ابی مخنف در زمینه‌ی اتهام معاویه رضی الله عنه به انصار رضی الله عنهم در قتل عثمان رضی الله عنه:

به‌طور قطع، معاویه رضی الله عنه چنین اتهامی به هیچ‌یک از انصار رضی الله عنهم وارد نکرده است؛ چراکه وی، به‌خوبی می‌دانست که بیشتر کسانی که به دفاع و پشتیبانی از عثمان رضی الله عنه برخاستند، از انصار بودند. ابن سعد رحمه الله با سند صحیح، روایت نموده که وقتی عثمان رضی الله عنه در خانه‌اش در محاصره بود، زید بن ثابت رضی الله عنه نزد وی آمد و گفت: اینک انصار، پشت درب ایستاده‌اند و می‌گویند: اگر بخواهی، بار دیگر، انصار الله خواهیم بود». عثمان رضی الله عنه فرمود: «به هیچ عنوان دوست ندارم که جنگ و کارزاری روی دهد».^۱

بررسی ادعای ابومخنف مبنی بر اینکه معاویه رضی الله عنه، نامه‌ای ساختگی را به قیس بن سعد رضی الله عنه نسبت داد:

این، یکی دیگر از دروغ‌هایی است که هیچ عقلی، انجام آن را از سوی معاویه رضی الله عنه نمی‌پذیرد؛ چراکه عرب‌ها، دروغ را از زشت‌ترین صفات و ویژگی‌هایی می‌دانستند که بزرگ‌مردان از آن، دوری می‌کنند. البته خود کسانی که این ادعای دروغین را مطرح کرده‌اند، از آنجا که پایبند هیچ اصلی نیستند، لذا طرح چنین مواردی برای آنان، خیلی آسان است؛ هرچند غیرمعقول باشد. عرب‌ها، دروغ را آن‌چنان بد می‌دانستند که خوبست در این زمینه، ماجرای ملاقات ابوسفیان رضی الله عنه با هرقل (هراکلیوس) را مورد بازبینی قرار دهیم تا بیش از پیش به این ویژگی عرب‌ها پی ببریم. ابوسفیان می‌گوید: «اگر از همراهانم نمی‌ترسیدم که مرا به دروغگویی متهم نمایند، حتماً علیه آن حضرت صلی الله علیه و آله دروغ می‌گفتم».^۱

بدین‌سان مشخص گردید که دروغ، چه جایگاه بدی نزد عرب‌ها دارد و به‌طور قطع، مسلمانان، به مراتب، موضع شدیدتری نسبت به دروغ دارند و آن را مایه‌ی ننگ و رسوایی می‌دانند. البته نمی‌توان چنین کاری را خدعه و حيله‌ی جنگی دانست؛ چراکه خدعه و حيله‌ی جنگی، به معنای دروغ نیست و تفاوت دروغ با حيله‌ی جنگی، نزد عرب‌ها کاملاً مشخص می‌باشد و معاویه رضی الله عنه در زمینه حيله‌ی جنگی، توانمندتر از آن بود که به دروغ روی بیاورد.^۲

۱- طبقات ابن سعد (۷۰/۳)؛ سند این روایت، صحیح است.

۱- بخاری، شماره‌ی ۷.

۲- مرویات ابی‌مخنف فی تاریخ الطبری، ص ۲۱۴.

روایت نامه‌نگاری فراوان، میان قیس و معاویه و علی علیه السلام در خور تأمل است. اندکی دقت نظر و تأمل، در این زمینه نشان می‌دهد که باید به فراوانی و صحت نامه‌هایی که میان قیس و معاویه و علی علیه السلام رد و بدل شده، شک و تردید داشت. زیرا فراوانی نامه‌ها، سبب می‌شود خواننده، نسبت به درستی ادعای کسی که از این نامه‌ها اظهار اطلاع نموده و آنها را نقل کرده، شک و تردید نماید.

دکتر یحیی الیحیی می‌گوید: بر اینکه قیس بن سعد علیه السلام از سوی امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام به عنوان والی مصر، تعیین شده، اتفاق نظر وجود دارد،^۱ اما با این حال، تمام کسانی که به شرح حال قیس علیه السلام پرداخته‌اند،^۲ هیچ‌ذکری از ادعاهای مفصل ابومخنف در روایتش، به میان نیاورده‌اند؛ حتی تاریخ‌نگاران معتبر و قابل اعتماد مصری.^۳ این، در حالی است که مورخانی همچون: ابن‌اثیر، ابن‌کثیر، ابن‌خلدون و ابن‌تغری بردی، روایت ابومخنف را به صورتی مختصر نقل نموده‌اند^۴ و در روایات آنها، هیچ اثری از آنچه که ابومخنف ادعا کرده، وجود ندارد. الکندی نیز از عبدالکریم حارث نقل نموده که: چون مقام قیس علیه السلام بر معاویه علیه السلام ناگوار گردید، به برخی از بنی‌امیه که در مدینه بودند، نامه‌ای بدین مضمون نوشت: خداوند، به قیس، پاداش نیک عنایت کند؛ البته این موضوع را پوشیده بدارید. زیرا من، از این می‌ترسم که اگر علی علیه السلام، از آنچه میان وی و هواداران ما می‌گذرد، اطلاع یابد، او را عزل کند. به هر حال علی علیه السلام از این موضوع اطلاع یافت. آن دسته از سران عراق و اهل مدینه که با علی بودند، گفتند: قیس، عوض شده و نیرنگ نموده است. علی علیه السلام فرمود: وای بر شما! او چنین نکرده است. اما آنان، تأکید کردند که او را باید برکنار کنی و به قدری پافشاری نمودند که سرانجام علی علیه السلام به قیس علیه السلام، نامه‌ای بدین مضمون نوشت که: «من، نیازمند حضور تو در کنار خویش هستم؛ کسی را جایگزین خود نما و نزد ما بیا».^۱

دکتر یحیی الیحیی در کتاب ارزشمند (مرویات ابی‌مخنف فی تاریخ الطبری) این

روایت را برگزیده و گفته است:

۱- تاریخ خلیفه، ص ۲۰۱؛ فتوح مصر، ص ۲۷۴؛ سیر أعلام (۱۰۲/۳).

۲- طبقات ابن‌سعد (۵۲/۶)؛ تاریخ بغداد (۷۷/۱)؛ سیر أعلام (۱۲/۳).

۳- النجوم الزاهرة (۹۷/۱)؛ البداية و النهاية (۲۵۱/۷).

۴- مرویات ابی‌مخنف فی تاریخ الطبری، ص ۲۱۰.

۱- ولایة مصر، ص ۴۵.

این روایت را یکی از مصریان ثقه و قابل اعتماد که به اخبار مربوط به سرزمین خویش آگاه تر می باشد، نقل نموده است.

تاریخ نگاری مصری، آن را نقل نموده است.

تکات عجیب و غریبی در این روایت، وجود ندارد.

متن این روایت، به گونه ای است که با سیرت مردمان آن روزگار، سازگاری و هم خوانی دارد.

این روایت، بیانگر تردید علی علیه السلام در برکنار کردن قیس علیه السلام می باشد و نشان می دهد که پافشاری مردم، او را به این کار واداشته است. چنانچه قیس علیه السلام را به همکاری در کنار خویش، فرا خواند. و این، همان کاری است که تمام فرماندهان، درباره ی نیروهای کاردیده و توانمند انجام می دهند.^۱

علاوه بر این باید دانست که خیلی ها، کوشیدند تا میان علی و قیس رضی الله عنهما را به هم بزنند و شرایط برکناری قیس علیه السلام را فراهم آورند. چنانچه برخی از مشاوران علی علیه السلام، خواهان برکناری قیس علیه السلام گردیدند و شایعاتی را که درباره ی قیس علیه السلام مطرح شده بود، تأیید نمودند و بر عزل وی، اصرار و پافشاری کردند. همین امر، علی علیه السلام را بر آن داشت که نامه ای به شرح ذیل، به قیس علیه السلام بنویسد:

«من، نیازمند حضور تو در کنار خویش هستم؛ کسی را جایگزین خود نما و نزد ما بیا».^۲
این نامه، به مثابه برکناری قیس علیه السلام از ریاست مصر بود. بنا بر بیشتر اقوال، علی علیه السلام، اشتر نخعی را جایگزین قیس علیه السلام در مصر نمود.^۱ علی علیه السلام پیش از حرکت اشتر به سوی مصر، با او دیدار کرد و وضعیت مصر را برایش، بازگو نمود و به او گفت: «خدا، تو را پیامرزد؛ حرکت کن و اگر من، تو را راهنمایی نکردم، به رأی و نظر تو، بسنده نمودم. در مشکلاتی که فرا رویت قرار می گیرد، از خداوند، طلب یاری کن. و نرمی و شدت را با هم در آمیز و آنجا که نرمی، سودمند است، ملاحظت و نرمی نما و زمانی که تنها شدت و سخت گیری، مفید می باشد، شدت به خرج بده».^۲

۱- مرویات اَبی مخنف فی تاریخ الطبری، ص ۲۱۰.

۲- ولایة مصر، ص ۴۵.

۱- فتوح البلدان، ص ۲۲۹؛ الولاية علی البلدان (۱۲/۲).

۲- النجوم الزاهرة (۱۰۳/۱).

اشتر، به همراه تعدادی از یارانش، رهسپار مصر گردید و چون به کرانه‌های دریای سرخ رسید، پیش از ورود به مصر درگذشت. گفته می‌شود که با غسل زهر آگینی، مسموم شد. برخی از زنهاریان (اهل خراج)، به مسموم کردن وی، به تحریک معاویه رضی الله عنه متهم شده‌اند.^۱ البته دست داشتن معاویه رضی الله عنه در قتل اشتر، از هیچ طریق صحیحی، ثابت نمی‌گردد و ابن کثیر^۲ و ابن خلدون،^۳ این امر را بعید دانسته‌اند و دکتر یحیی الیحیی نیز همین دیدگاه را دارد.^۴ بنده هم، بر همین پندارم. خلاصه اینکه هرچند اشتر پیش از آنکه کارش را در مصر آغاز نماید، درگذشت، ولی منابع تاریخی از او به عنوان یکی از کارگزاران علی بن ابی طالب رضی الله عنه در مصر یاد نموده‌اند. علی رضی الله عنه، پس از اشتر، محمد بن ابی بکر را بر مصر گماشت.^۵ محمد بن ابی بکر، در دوران خلافت عثمان رضی الله عنه، مدتی در مصر زندگی کرده بود. روایات وارد شده، بیانگر این است که هنگام ورود محمد بن ابی بکر به مصر، کاردار نخست آن یعنی قیس بن سعد، همچنان در مصر بود و آنجا را ترک نکرده بود. از این رو میان محمد بن ابی بکر و قیس بن سعد رضی الله عنه، گفتگویی صورت گرفت و قیس رضی الله عنه، محمد بن ابی بکر را نصایح و اندرزهای ارزشمندی نمود؛ به‌ویژه در رابطه با کسانی که از بابت شهادت عثمان رضی الله عنه، ناراحت و خشمگین بودند و نیز آن دسته از مصریان که با علی رضی الله عنه بیعت نکردند. قیس رضی الله عنه به محمد، چنین فرمود: ای ابالقاسم! تو، از نزد امیر مؤمنان می‌آیی؛ هرچند وی، مرا برکنار نموده، اما این امر، مانع از این نمی‌شود که من، خیرخواه تو و امیر مؤمنان نباشم. من، نسبت به شما، در این مسأله، اطلاع و آگاهی بیشتری دارم. از این رو کاری به کار کسانی مگیر که با علی رضی الله عنه بیعت نکرده‌اند. اگر نزد آمدند، پذیرایشان باش و چون از حضور یافتن در نزدت، خودداری کردند، آنان را به حضور مخواه و هر کس را در جایگاهش قرار بده، و اگر این امکان برایت فراهم بود که به عیادت بیماران بروی و در تشییع جنازه‌ها شرکت کنی، حتماً این کار را بکن و بدان که چیزی از تو، کم نمی‌شود».^۱

۱- النجوم الزاهرة (۱۰۴/۱)؛ سیر أعلام النبلاء (۳۴/۴).

۲- البداية و النهاية (۳۰۳/۸)

۳- تاریخ ابن خلدون (۱۱۲/۴).

۴- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری، ص ۲۲۴.

۵- النجوم الزاهرة (۱۰۶/۱).

۱- تاریخ ابن عساکر (۱۸۱/۲۲).

سپس قیس علیه السلام به مدینه بازگشت و پس از آن، به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در کوفه پیوست و با وی، در جنگ صفین همراه شد. او در آن روز، ایات زیر را بر زبان می‌راند:

هذا اللواء الذی کنا نحف به مع النبی و جبریل لنا مدد
ما ضر من کانت الأنصار عیبته أن لا یکون له من غیرهم أحد
قوم إذا حاربوا طالت أكفهم بالمشرفیة حتی یفتح البلد

یعنی: «این، درفش است که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامونش گرد می‌آمدیم و جبرئیل علیه السلام یاور و یاری‌دهنده‌ی ما بود. کسی که انصار، رازدار وی باشند، از اینکه دیگران با او همراه نشوند، هیچ زیانی نمی‌بیند. قومی که هنگام جنگ و کارزار، دست به شمشیر می‌برند و تا فتح و پیروزی می‌رزمند».

قیس علیه السلام تا پایان خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار ایشان بود و چون حسن مجتبی علیه السلام به خلافت رسید، در کنار وی ماند و حتی جزو پیشاهنگان لشکر حسن علیه السلام بود و چون حسن علیه السلام با معاویه رضی الله عنه، صلح نمود، قیس علیه السلام با معاویه رضی الله عنه بیعت کرد و سپس به مدینه بازگشت و به عبادت، روی آورد.^۱

۵ - قیس بن سعد رضی الله عنه گوید: «ما، آنچه را که بذل و بخشش نمایم، بازپس نمی‌گیریم».^۲

موسی بن ابی عیسی می‌گوید: شخصی، از قیس بن سعد بن عباده رضی الله عنه، سی هزار درهم، قرض گرفت. زمانی که آن شخص، برای بازپرداخت بدهی‌اش، نزد قیس رضی الله عنه آمد، قیس رضی الله عنه از پذیرفتن آن پول، خودداری کرد و فرمود: «ما، چیزی را که به کسی بدهیم، بازپس نمی‌گیریم».^۱

۱- الإستیعاب (۳/۱۲۹۰).

۲- همان (۳/۱۲۹۱).

۱- همان (۳/۱۲۹۱).

۶- قیس بن سعد رضی الله عنه: «نیازت را گفتی و چه خوب گفتی!»^۱

پیرزنی، نزد قیس بن سعد بن عباد رضی الله عنه آمد. قیس رضی الله عنه که آن پیرزن را می‌شناخت، پرسید: چطوری؟ پاسخ داد: «من، در حضور تو خدای را می‌ستایم که در خانه‌ام، موشی هم یافت نمی‌شود که راه برود». قیس رضی الله عنه فرمود: «نیازت را گفتی و چه خوب گفتی! خانه‌ات را برایت آکنده از موش می‌کنم».^۲ آن‌گاه دستور داد مقدار زیادی آرد و روغن به آن پیرزن بدهند و به تمام نیازهایش رسیدگی کنند. آن پیرزن، مواد غذایی را گرفت و رفت.^۳ ابن‌عبدالبر رحمه‌الله، این ماجرا را نقل نموده و آن را مشهور و صحیح دانسته است.^۴

۷- وضعیت شخصی که قیس رضی الله عنه آرزو کرد، عملی همچون عمل او داشته باشد:

قیس بن سعد رضی الله عنه می‌گوید: آرزو کردم وضعیتی همچون وضعیت شخصی داشته باشم که در مسیر شام، دیدم. در بین راه، خیمه‌ای دیدیم و گفتیم: خوبست اینجا بار بیندازیم و استراحت کنیم. زنی، در خیمه بود. دیری نپایید که مردی، آمد و تعدادی شتر با خود داشت. وی، از همسرش پرسید: اینها کیستند؟ پاسخ داد: مردمانی که مهمانت شده‌اند. آن مرد، بی‌درنگ یکی از شترانش را آورد و پی‌پایش را زد و سپس گفت: این را بگیرد و نحر کنید.

گوید: آن شتر را نحر کردیم و بدین‌سان گوشت تازه‌ای خوردیم. روز بعد، آن مرد، شتر دیگری آورد و آن را پی کرد و گفت: نحرش کنید. ما نیز همین کار را کردیم. البته به او گفتیم که هنوز گوشت داریم. گفت: ما، از مهمانان خود، فقط با غذای تازه، پذیرایی می‌کنیم.

گوید: به همراهانم گفتم: اگر نزد این مرد بمانیم، هیچ شتری، برایش باقی نمی‌ماند. پس بیاید تا هرچه زودتر راه بیفتیم. به خدمتکارم نیز گفتم: هر چه داری، بیاور. گفت: فقط چهارصد درهم داریم. گفتم: آن چهارصد درهم و نیز لباس را بیاور. بدین ترتیب آماده‌ی حرکت شدیم؛ گفتم: پیش از آمدن آن مرد، دست به کار شوید. پول‌ها و لباس را به همسر وی دادیم و حرکت کردیم. راه زیادی نرفته بودیم که از دور شخصی، نمایان شد. گفتم: آن

۱- تاریخ دمشق (۲۸۶/۵۲).

۲- تاریخ دمشق (۲۸۶/۵۲).

۳- تاریخ دمشق (۲۸۶/۵۲).

۴- الإستیعاب (۱۲۹۲/۳).

شخص که می‌آید، کیست؟ گفتند: نمی‌دانیم. چون نزدیک تر شد، دیدیم همان مرد است؛ نیزه‌اش را به دست داشت و سوار بر اسب، به سوی ما می‌آمد. گفتم: ای وای! چه بد شد! به خدا سوگند که حتماً آنچه را که به او داده‌ایم، ناچیز دانسته است. زمانی که آن مرد، به ما رسید، گفت: کالایان را بگیری؛ مال خودتان. به او گفتم: به خدا سوگند، فقط همین، با ما بود و هر چه با خود داشتیم، جمع کردیم و برایت گذاشتیم. گفت: به خدا سوگند منظور من، بازپس دادن کالای شماست؛ آن را بگیری. گفتیم: نه؛ ما این کار را نمی‌کنیم. گفت: به خدا سوگند تا آن زمان که یک نفر از شما، زنده بماند، به زور نیزه‌ام، شما را به این کار، مجبور می‌سازم.

گوید: ناگزیر، کالایمان را گرفتیم. بدین ترتیب آن مرد، در حالی بازگشت که می‌گفت: ما، ضیافت و پذیرایی خویش از مهمانان را نمی‌فروشیم.^۱

۸ - بخشنده‌ترین مردم...

سه نفر، در مورد اینکه چه کسی، از همه بخشنده‌تر است، سخن به میان آوردند. یکی از آنان، گفت: بخشنده‌ترین مردم، عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب علیه السلام است. دیگری گفت: سخاوتمندترین شخص در دوران ما، قیس بن سعد بن عباد علیه السلام است. سومی گفت: عرابه‌ی اوسی، از همه، بخشنده‌تر است. آن سه، بر نظر خود پافشاری می‌کردند تا آنکه شخصی، به آنها پیشنهاد نمود که هر یک از آنان، به سراغ فرد مورد نظرش برود و از او چیزی درخواست نماید و آن‌گاه جمع شوید و قضاوت نمایید که چه کسی از همه بخشنده‌تر است؟ کسی که عبدالله بن جعفر علیه السلام را از همه بخشنده‌تر می‌دانست، به سراغش رفت و زمانی عبدالله بن جعفر علیه السلام را دید که پای در رکاب مرکبش نهاده بود و قصد رفتن به کشتزارش را داشت. وی، به عبدالله علیه السلام گفت: «ای پسر عموی رسول خدا!» فرمود: «چه می‌خواهی؟ بگو». گفت: «مسافر در راه مانده‌ای هستم». عبدالله علیه السلام پایش را از رکاب، درآورد و گفت: پای در رکاب بگذار و بر مرکب، سوار شو و آنچه را که در خورجین است، بردار، جز شمشیری که در آنست؛ زیرا از شمشیرهای علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌باشد». آن‌گاه سواری و خورجینش را آورد. مقداری ردا و چادر ابریشمین و نگارین و نیز چهارهزار دینار در خورجین بود. البته ارزشمندترین چیزی که در آن وجود داشت، شمشیر بود.

۱- تاریخ دمشق (۲۸۶/۵۲).

کسی که قیس بن سعد رضی الله عنه را از همه بخشنده تر می دانست، برای منظوری که بیان شد، به سراغ وی رفت، اما نتوانست قیس رضی الله عنه را ببیند. از این رو بازگشت. البته کنیز قیس رضی الله عنه از آن مرد پرسید: اینک، قیس رضی الله عنه خوابیده است؛ چه کار داری؟ پاسخ داد: «مسافر در راه مانده‌ای هستم». آن کنیز گفت: بر آوردن نیازت، آسان تر از بیدار کردن قیس رضی الله عنه است؛ هفتصد دینار در این کیسه است. امروز چیزی جز این، در خانه‌ی قیس رضی الله عنه یافت نمی شود. البته به آغل شتران برو و شتری برای سفر خویش بردار و غلامی هم برای سفر خویش برگزین. قیس رضی الله عنه از خواب بیدار شد و چون آن کنیز، کاری را که کرده بود، بازگو نمود، قیس رضی الله عنه، او را آزاد نمود و به او گفت: «چرا مرا بیدار نکردی تا از کالاهای غیر نقدی و اثاث خانه هم به او می دادم تا مبادا آنچه به او داده‌ای، برایش کافی نباشد».

فردی که عرابه‌ی اوسی را از همه سخی تر می دانست، نزد وی رفت و او را در حالی ملاقات نمود که بینایی اش را از دست داده بود و بر دو غلام تکیه کرده و به قصد نماز، از خانه اش بیرون شده بود. آن شخص، عرابه را صدا زد. عرابه گفت: «چه می خواهی؟ بگو». گفت: «مسافر در راه مانده‌ای هستم». عرابه پس از شنیدن درخواست آن شخص، دستانش را از روی آن دو غلام برداشت و دست راستش را بر روی دست چپش زد، آن گاه آهی کشید و ضمن اشاره به آن دو غلام که برای خدمت خویش نگه داشته بود، فرمود: «آن دو، از تو باشند؛ من، آنها را آزاد کردم؛ می خواهی آنان را برای خود نگه دار، و اگر هم خواستی، آزادشان کن». آن شخص، دو غلامی را که عرابه، به وی بخشیده بود، تحویل گرفت و بازگشت.

مردم درباره‌ی این سه سخاوتمند، بدین شکل قضاوت کردند که:

ابن جعفر رضی الله عنه، واقعاً مال هنگفت و فراوانی، بذل و بخشش نموده و چنین بذل و بخششی، از او بعید نبود، اما وی، از دادن شمشیر خودداری کرد. قیس رضی الله عنه هم یکی از سخاوتمندان است؛ وی، دست کنیزش را برای بذل و بخشش، باز گذاشته و به او اجازه داده بود که از مالش، بدون اطلاع وی، بذل و بخشش کند؛ چنانچه آن همه بذل و بخشش کنیزش را نیک برشمرد و او را به پاس این کار، آزاد نمود. البته مردم، عرابه‌ی اوسی را از همه بخشنده تر دانستند؛ چراکه وی، تمام دارایی اش را که همان دو غلام بودند، به آن مرد بخشید.^۱

۱- نگا: تاریخ دمشق (۲۸۶/۵۲).

۹- گزارشی مربوط به قیس علیه السلام که صحیح نیست:

پادشاه روم، به معاویه بن ابی سفیان علیه السلام پیغام داد که شلوار بلندقامت‌ترین مرد عرب را برایم بفرست. معاویه علیه السلام به قیس علیه السلام گفت: اینک به شلوارت، نیاز پیدا کرده‌ایم! راوی گوید: قیس علیه السلام همان‌جا برخاست و شلوار را درآورد و جلوی معاویه گذاشت. معاویه علیه السلام گفت: «رحمت خدا، بر تو باد! چرا چنین کردی؟ آیا بهتر نبود، به خانه‌ات می‌رفتی و شلوارت را برایمان می‌فرستادی؟» قیس علیه السلام در قالب شعر، دلیل کارش را این‌گونه بیان نمود که خواستم همه بدانند و شاهد باشند که این شلوار، شلوار من است و کسی نگوید که قیس، از دیدگان پنهان شده و بدین ترتیب شلوارم را از آن یکی از مردان درشت‌اندام و بلندقامت عاد پندارد. گوید: معاویه علیه السلام بلندقامت‌ترین مرد لشکرش را به حضور خواست و چون آن شلوار را بر بینی‌اش نهاد، از پایین، روی زمین قرار می‌گرفت.^۱

ابوعمر بن عبدالبر رحمه الله می‌گوید: «گزارشی که در این زمینه نقل شده، بی‌اساس، دروغ و ساختگی و بدون سند است و با ویژگی‌های اخلاقی قیس علیه السلام و نیز سیرت و منش او و همچنین پاکدامنی و بی‌آلایشی وی، هیچ هم‌خوانی و شباهتی ندارد؛ بلکه قصه‌ی بی‌اساس و دروغینی است».^۲

۱۰- نخبگان کاردان و نکته‌سنج:

قیس بن سعد علیه السلام یکی از افراد صاحب‌نظر و زیرک بود. ابن‌شهاب می‌گوید: مردم، پنج نفر را به‌هنگام بروز آشفتگی و اختلاف، زیرک و کاردان می‌دانستند و آنان را صاحب‌نظر می‌شناختند: معاویه بن ابی سفیان، عمرو بن عاص، قیس بن سعد، مغیره بن شعبه و عبدالله بن بدیل خزاعی. قیس و ابن‌بدیل، با علی علیه السلام همراه بودند. مغیره، در طائف، گوشه‌نشینی اختیار کرده بود تا آنکه داورها، به اتفاق نظر رسیدند. قیس علیه السلام می‌گفت: اگر اسلام (و منع دینی) نبود، آن‌چنان مکر و فریبی به کار می‌بردیم که عرب‌ها، تاب آن را نیاورند».^۱

۱- ابن ماجرا، در تاریخ دمشق (۲۹۳، ۲۹۴/۵۲) نقل شده است. [از آنجا که ذکر چنین روایتی، ضرورت چندانی ندارد، و مؤلف به‌قصد رفع برخی از اتهامات واردشده بر قیس علیه السلام، به ذکر این روایت پرداخته، از نقل روایت دیگری که نویسنده‌ی کتاب، در این زمینه آورده است، صرف نظر می‌کنیم و به بیان دیدگاه ابوعمر بن عبدالبر اندلسی رحمه الله می‌پردازیم که مؤلف، در نقد این روایت، بدان اشاره نموده است. (مترجم)]

۲- نگا: الإستیعاب (۱۲۹۳/۳).

۱- تاریخ دمشق (۲۸۷/۵۲).

۱۱- دوست داریم با پولمان، برای قیس رضی الله عنه، ریشی خریداری کنیم:

زبیر بن بکار گوید: صورت قیس بن سعد، عبدالله بن زبیر و شریح قاضی، بی موی بود و ریش نداشتند. شخصی غیر از زبیر بکار می گوید: انصار می گفتند: «دوست داریم با پولمان، برای قیس رضی الله عنه، ریشی خریداری کنیم». البته با این حال، نکوروی و زیبا بود.^۱

۱۲- چرا عده‌ی اندکی به عیادت آمدند؟

قیس بن سعد رضی الله عنه معامله‌ای به ارزش نود هزار با معاویه رضی الله عنه انجام داد. شخصی در مدینه بانگ برآورد: هر کس، وام می خواهد، به خانه‌ی سعد برود. وی، به هر کس که قرض می داد، سندی، تنظیم می نمود که مؤید بستانکاری اش از آن شخص باشد. پس از چندی، قیس رضی الله عنه بیمار شد و عده‌ی اندکی، به دیدنش رفتند. از این رو به همسرش قریبه بنت ابی قحافه، خواهر ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «چرا عده‌ی اندکی به عیادت آمدند؟» پاسخ داد: «بدین خاطر که تو، از آنان بستانکاری». قیس رضی الله عنه سند بستانکاری خود را برای بدهکارانش فرستاد^۲ و بدین ترتیب بدهی آنان را بخشید. در روایتی آمده است: ... بیمار شد و عده‌ی اندکی، به عیادتش رفتند. به او گفته شد: بدهکارانت، به خاطر بدهیشان به تو، خجالت می کشند. از این رو به شخصی دستور داد تا جار بزند که قیس بن سعد، بدهی بدهکارانش را بخشیده است. بدین سان عده‌ی زیادی به عیادتش آمدند، آن چنانکه از انبوه جمعیت عیادت کنندگان، پله‌ی خانه اش، خراب شد.^۱

۱۳- پذیرایی قیس بن سعد رضی الله عنه از همراهانش در سفر:

قیس بن سعد رضی الله عنه در سفرهایش با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، به مردم غذا می داد. او ظرف غذایی داشت که در میان مردم می گرداند و از همراهانش پذیرایی می کرد و چون توشه اش تمام می شد، قرض می کرد. وی، هر روز با صدای بلند می گفت: بفرمایید گوشت و آبگوشت.

۱- الإستیعاب (۱۲۹۲/۳).

۲- تاریخ دمشق (۲۸۴/۵۲).

۱- الإستیعاب (۱۲۹۳/۳).

۱۴- تیرگی روابط قیس و معاویه رضی الله عنهما با یکدیگر، اساسی ندارد:

در روایتی آمده است: معاویه، به قیس گفت: تو، یکی از علمای یهود هستی؛ اگر ما، بر تو پیروز شویم، تو را می کشیم و اگر تو، بر ما غالب شوی، با تو ستیز می کنیم. قیس گفت: همانا تو و پدرت، دو بت از بت های دوران جاهلیت هستید که به اجبار اسلام آوردید و به میل خود، از اسلام، خارج شدید.^۱

ذهبی می گوید: این روایت، منقطع است و روایت منقطع، در شمار روایات ضعیف قرار دارد.

۱۵- وفات قیس بن سعد علیه السلام :

قیس علیه السلام در اواخر حکمرانی معاویه علیه السلام در گذشت. و این، نظر خلیفه بن خیاط^۲ و ذهبی^۳ است. ابن حبان رحمه الله می گوید: قیس علیه السلام در سال ۸۵ هجری در زمان خلافت عبدالملک، دیده از جهان فرو بست.^۴ ابن حجر رحمه الله، دیدگاه خلیفه بن خیاط و ذهبی را دارد.^۱ ابن عبدالبر می گوید: قیس علیه السلام در مدینه سکونت گزید و به عبادت روی آورد تا آنکه در سال ۶۰ هجری وفات نمود و نیز گفته شده: در سال ۵۹ هجری در اواخر خلافت معاویه علیه السلام در گذشت. او، شخصی بلندقامت و بی ریش بود.

۲- ابومحمد، عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب هاشمی

او، عبیدالله فرزند عباس بن عبدالمطلب هاشمی، پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله است.^۲ مادرش، ام فضل لبابهی کبری بنت حارث بن حزن بن بجیر الهزم بن رویبه بن عبدالله بن هلال بن عامر

۱- سیر أعلام النبلاء (۱۱۱/۳).

۲- الإصابة (۳۶۱/۵).

۳- سیر أعلام النبلاء (۱۱۲/۳).

۴- الإصابة (۳۶۱/۵).

۱- الإصابة (۳۶۱/۵).

۲- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۴/۱). سیر أعلام النبلاء (۵۱۲/۳).

بن صعصعه می‌باشد.^۱ او، چند برادر داشت که عبارتند از: عبدالله، کثیر، فضل، قثم، معبد، و تمام.^۲

۱- زنان و فرزندان عیدالله

عیدالله بن عباس، فرزندی به نام محمد داشت و کنیه‌اش ابومحمد، برگرفته از نام همین فرزندش بود. مادر محمد، فرعه^۳ بنت قطن بن حارث بن حزن بن بجیر بن هزم بن هلال بن عامر بود. عباس،^۴ نام یکی دیگر از فرزندان عیدالله بن عباس است. عالیه، نام یکی از دختران عیدالله می‌باشد که در ازدواج علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب درآمد و از علی بن عبدالله، صاحب فرزندی به نام محمد شد و در نسل وی، خلافت بنی‌عباس شکل گرفت. میمونه، دختر دیگر عیدالله می‌باشد. و مادر اینها، بانویی به نام عائشه بنت عبدالله از قبیله‌ی مذحج بود.^۵

لبابه و ام‌محمد از خانمی به نام عمره بنت عرب حمیری زاده شدند.^۶ عبدالرحمن و قثم نیز از ام‌حکیم بنت قارظ بن خالد کنانی به دنیا آمدند.^۷ از دیگر فرزندان عیدالله، می‌توان عبدالله، جعفر، ام‌کلثوم، ام‌عباس و عمره را نام برد که از یکی از کنیزان عیدالله، زاده شدند.^۱

۲- سن و سال عیدالله و دیدارش با رسول‌خدا

عیدالله بن عباس، یک سال از برادرش عبدالله بن عباس کوچک‌تر بود.^۲ وی، هنگام رحلت رسول‌خدا، دوازده سال داشت. بنابراین رسول‌خدا را دید و از ایشان، حدیث

۱- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۲/۱).

۲- سیر أعلام النبلاء (۵۱۳/۳).

۳- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۲/۱).

۴- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۲/۱).

۵- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۲/۱).

۶- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۳/۱).

۷- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۳/۱).

۱- نسب قریش، ص ۳۱؛ طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۴/۱).

۲- الإستیعاب (۱۰۰۹/۳).

شنید.^۱ در سنن نسائی رحمه الله، حدیثی آمده که عیدالله بن عباس علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، روایت نموده است. در این روایت آمده است: غمیصاء یا رمیصاء نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و از شوهرش شکایت کرد که نمی تواند با او نزدیکی نماید. دیری نگذشت که شوهرش آمد و گفت: ای رسول خدا! او دروغ می گوید. من، توان این کار را دارم، اما او، خواهان شوهر اولش می باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (لیسَ ذلکَ تَذوْقِی عُسَیْلَتَهُ) ^۲ یعنی: «تا زمانی که از او لذت نبرده ای (با یکدیگر همبستر نشده اید) این کار، ممکن نیست».

امام احمد رحمه الله نیز روایتی از طریق هشیم با همان اسناد روایت پیشین، نقل نموده که راویان آن، ثقه و مورد اعتمادند. البته در این روایت، تصریح نشده که عیدالله علیه السلام شخصاً آنجا حضور داشته است.^۳ هیشمی نیز در المجمع،^۴ به طور مختصر از عیدالله و فضل بن عباس، روایت نموده و گفته است: این روایت را ابویعلی، نقل نموده و صحیح است.^۵ ذهبی، روایت نسائی را مرسل دانسته است.^۶

کسانی که از عیدالله علیه السلام، روایت کرده اند، عبارتند از: پسرش عبدالله، عطاء، ابن سیرین، و سلیمان بن یسار و... وی، شخص شریف، بزرگوار، بخشنده و قابل ستایشی بود.^۷

رسول خدا صلی الله علیه و آله، میان عبدالله، عیدالله و کثیر فرزندان عباس علیه السلام، مسابقه می گذاشت: عبدالله بن حارث علیه السلام می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله، عبدالله، عیدالله و کثیر، فرزندان عباس علیه السلام را در یک ردیف قرار می داد و سپس می فرمود: هر کس، زودتر به من برسد، فلان جایزه را خواهد داشت. بچه ها، به سمت رسول خدا صلی الله علیه و آله با یکدیگر مسابقه می دادند و در آغوش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بر پشت ایشان، قرار می گرفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را می بوسید و آنها را در آغوش می گرفت.^۱

۱- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۴/۱).

۲- سنن نسائی (۱۴۸/۶)؛ البته در چاپ، نام راوی از عیدالله به عبدالله تغییر نموده است.

۳- مسند احمد (۲۱۴/۱).

۴- المجمع (۳۴۰/۴).

۵- سیر أعلام النبلاء (۵۱۳/۳).

۶- سیر أعلام النبلاء (۵۱۳/۳).

۷- سیر أعلام النبلاء (۵۱۳/۳).

۱- مسند احمد (۴۵۹/۱)، شماره ۱۸۳۶.

عباس رضی الله عنه، عیدالله را بیش از قثم دوست داشت:

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه می گوید: من، قثم و عیدالله بن عباس در دوران کودکی، مشغول بازی بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله، سوار بر مرکب، از آنجا گذشت و فرمود: «این را برایم بالا بگذارید» و آن گاه مرا جلوی خویش سوار کرد. درباره‌ی قثم نیز فرمود: این را برایم بالا بگیرید و سپس او را پشت سر خویش نشانید.

گوید: عیدالله، برای عباس از قثم محبوب تر بود، اما شرم رسول خدا صلی الله علیه و آله از عمویش، مانع از آن نشد که قثم را سوار کند و عیدالله را بگذارد و سوارش نکند.^۱

عیدالله رضی الله عنه، کارگزار امیر مؤمنان علی رضی الله عنه در یمن:

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب رضی الله عنه، عیدالله بن عباس رضی الله عنه را بر یمن گماشت و او را امیر حج قرار داد. چنانچه سال‌های سی و شش و سی و هفت هجری، عیدالله رضی الله عنه، امیر حج بود و در سال بعد، یعنی سال سی و هشت هجری نیز از سوی علی رضی الله عنه به عنوان امیر حج، تعیین شد؛ در آن سال، معاویه رضی الله عنه یزید بن شجره‌ی رهاوی را برای اقامه‌ی حج، فرستاده بود. بدین ترتیب عیدالله و یزید بن شجره، هر دو، به عنوان امیر تعیین شدند و چون با هم دیدار کردند، هر یک از آنان، از دیگری خواستار پذیرش امارت خویش بود. بنابراین در این زمینه به توافق نرسیدند و قرار بر آن شد که شیبه بن عثمان، برای مردم امامت دهد. البته درباره‌ی این گزارش تاریخی، میان سیرت‌نگاران، اختلاف نظر وجود دارد. چنانچه برخی، این گزارش را مربوط به قثم بن عباس دانسته‌اند. خلیفه بن خیاط می گوید: معاویه رضی الله عنه در سال ۴۰ هجری، بسر بن ارطأة عامری رضی الله عنه را به یمن فرستاد، در حالی که عیدالله بن عباس رضی الله عنه از سوی علی رضی الله عنه، به عنوان کاردار یمن، گماشته شده بود. وی، تا شهادت علی رضی الله عنه در یمن، به عنوان والی، انجام وظیفه کرد.^۱

۱- تاریخ دمشق (۳۹/۳۵۳)؛ الطبقات، تحقیق سلمی (۱۴/۲)، سند این روایت، حسن است.

۱- الإستیعاب (۳/۱۰۰).

تحلیلی بر روایت مربوط به کشته شدن دو تن از فرزندان عبیدالله علیه السلام به دست بسر بن ارطأة بن ابی ارطأة:

برخی از تاریخ‌نگاران، نوشته‌اند که بسر بن ارطأة بن ابی ارطأة، عبدالرحمن و قثم، فرزندان عبیدالله بن عباس علیه السلام و نیز تعدادی از یاران علی علیه السلام را در یمن به قتل رساند و سپس به شام بازگشت. و چون این خبر به امیر مؤمنان علی علیه السلام رسید، جاریه بن قدامه‌ی سعدی را گسیل داشت و جاریه نیز همان کاری را کرد که بسر کرده بود؛ البته با این تفاوت که جاریه، هواداران عثمان را در یمن کشت.^۱

ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: این گزارش تاریخی، نزد سیرت‌نگاران دارای شهرت است، ولی بنده، در مورد صحت و درستی این خبر، دیدگاه دیگری دارم.^۲

بدون تردید در آن دوران هیچ‌یک از افراد بی‌طرف، حتی در درگیری‌های بصره و جنگ صفین، کشته نشد. از این رو کشته شدن کودکان و افراد بی‌طرف در زمان صلح، به هیچ عنوان قابل قبول و باورکردنی نیست؛ چراکه چنین رویکردی، با آیین مسلمانان و ارزش‌های اخلاقی و دینی آنان، هم‌خوانی ندارد.^۳

البته این روایت را ابن سعد از طریق واقدی که متروک است، روایت نموده و طبری، آن را در تاریخ خود از زیاد بکائی از عوانه نقل نموده است.^۴ سند این روایت، منقطع می‌باشد؛ چراکه در جرح عوانه بن حکم، سخنانی گفته شده و ابن عبدالبر در الإستیعاب^۱ این داستان را از طریق هشام کلبی از ابی مخنف، آورده است و هر دو، متروک‌اند. چنانچه به اتفاق علمای جرح و تعدیل، هشام بن محمد سائب کلبی، جزو شیعیان غالی و گزافکار بوده است. امام احمد رحمه الله می‌گوید: چه کسی از او روایت می‌کند؟! من، گمان نمی‌کنم کسی، از او روایت نماید. دارقطنی رحمه الله می‌گوید: متروک است.^۲ ابن حبان رحمه الله می‌گوید:

۱- تاریخ طبری (۵۵/۶).

۲- البدایة و النهایة (۳۴۴/۷).

۳- الإنصاف، دکتر حامد، ص ۵۷۵.

۴- نگا: تاریخ طبری (۱۳۹/۵)؛ طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۳/۱).

۱- الإستیعاب (۸۹/۱).

۲- المجروحین، از ابن حبان (۹۱/۳)؛ تذکرة الحفاظ (۳۴۳/۱).

جزو شیعیان غالی و گزافکار است.^۱ ابن عساکر رحمه الله می گوید: رافضی است و ثقه و قابل اعتماد نمی باشد.^۲ ذهبی رحمه الله می گوید: رافضی نسب شناسی است.^۳ اما ابومخنف لوط بن یحیی، شخص گمراهی بوده که ابن عدی رحمه الله، او را یکی از راویان اصلی شیعه برشمرده^۴ و ابن تیمیه رحمه الله نیز، او را شیعه دانسته و درباره اش گفته است: متروک دروغ گو و کذاب است.^۵ تاریخ نگار معتبر و قابل اعتماد، خلیفه بن خیاط، ماجرای کشتار هواداران علی علیه السلام در یمن یا حجاز به دست بُسر را نه در تاریخش^۶ آورده و نه در طبقاتش؛^۷ بلکه فقط به ذکر گسیل وی از سوی معاویه رضی الله عنه به یمن و حجاز پرداخته است. چنانچه بخاری رحمه الله در التاریخ الکبیر^۸ و حاکم رحمه الله، در المستدرک،^۹ چنین کرده اند. بنابراین روایت مربوط به کشته شدن دو تن از فرزندان عیدالله رضی الله عنه به دست بسر بن ارطأة بن ابی ارطأة، بی اساس است و هیچ صحتی ندارد. اهل شام، بُسر را جزو کسانی می دانند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، حدیث شنیده و او، یکی از کسانی است که عمر بن خطاب رضی الله عنه، وی را در جریان فتح مصر، به عنوان نیروی کمکی، برای لشکر عمرو بن عاص رضی الله عنه گسیل نمود. البته در این زمینه، میان سیرت نگاران، اختلاف نظر وجود دارد؛ چنانچه برخی، زبیر، عمیر بن وهب، خارجه بن حدافه و بسر بن ارطأة رضی الله عنه را به عنوان نیروی پشتیبانی عمر فاروق رضی الله عنه برای عمرو رضی الله عنه برشمرده اند؛ ولی بیشتر سیرت نگاران، زبیر، مقداد، عمیر بن وهب و خارجه بن حدافه رضی الله عنه را به عنوان نیروی کمکی عمر رضی الله عنه به عمرو بن عاص رضی الله عنه، نام برده اند. و همین، صحیح تر است. بُسر، دو حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده است:

۱- المجروحین (۹۱/۳).

۲- سیر أعلام النبلاء (۱۰۲/۱۰).

۳- تذکرة الحفاظ (۳۴۳/۱).

۴- الكامل فی ضعفاء الرجال (۲۱۱۰/۶).

۵- منهاج السنة (۸۲/۵).

۶- تاریخ خلیفه، ص ۱۹۸.

۷- طبقات ابن خیاط، ص ۲۷.

۸- التاریخ الکبیر (۱۲۳/۲).

۹- المستدرک (۵۹۱/۳).

۱- (لا تقطع الأیدی فی المغازی)^۱ یعنی: «دستها (یعنی دست دزد) در جنگها قطع نمی شود».

۲- روایتی در زمینه‌ی دعاست که رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت: (اللهم أحسن عاقبتنا فی الأمور كلها و أجرنا من خزی الدنيا و عذاب الآخرة)^۲ یعنی: «بارخدا یا! فرجام ما را در تمام امور، نیک بگردان و ما را از رسوایی دنیا و عذاب آخرت، پناه بده».

با یک پژوهش سالم و بدور از غرض، می توان به بی اساس بودن ماجرای کشته شدن دو تن از فرزندان عیدالله علیه السلام به دست بسر بن ارطأة بن عامری علیه السلام، پی برد. شعری که در برخی از کتاب های تاریخ و ادبیات، به عائشه بنت عبدالله، مادر دو پسر بچه‌ی مذکور نسبت داده شده، هیچ پایه و اساسی ندارد؛ در این شعر آمده است:

ها من أحسن بابنی اللذین هما	کالدرتین تشظی عنهما الصدف
ها من أحسن بابنی اللذین هما	سمعی و عقلی فقلبی الیوم مختطف
حدثت بسرا و ما صدقت ما زعموا	من میلهم و من الإثم الذی اقترفوا
أنحی علی ودجی ابنی مرهفة	مشحوذة و کذاک الإثم یقترف

یعنی: «آی! چه کسی، از دو پسر بچه‌ام خبر دارد که همچون مروارید از صدف جدا شدند؟ آی! چه کسی، از دو کودکم که مایه‌ی شنوایی و عقل من بودند، با خبر است؟ به من از بسر و اینکه آنان را کشته است، خبر دادند، اما من، ارتکاب چنین گناهی را باور نکردم. او، بر رگ گردن پسرانم، شمشیر تیز و بُرنده کشید؛ چنین است که گناه، انجام می شود».

در قالب همین روایت بی اساس، نقل شده که عائشه دختر عبدالله، از غم و اندوه کشته شدن پسرانش، دیوانه شد و هر سال، در موسم حج، این شعر را می خواند.^۱ به هر حال، کشته شدن دو تن از پسران عیدالله علیه السلام به دست بسر، صحت ندارد.

سخنی از عیدالله علیه السلام درباره‌ی سخاوت و بخشندگی یکی از بادیه نشینان:

باری عیدالله بن عباس علیه السلام به همراه یکی از غلامانش، به سفر رفت؛ در بین راه، خانه‌ی بادیه نشینی را دیدند. عیدالله علیه السلام به غلامش فرمود: ای کاش، امشب را مهمان این خانه

۱- مسند احمد (۱۸۱/۴)؛ این حدیث، حسن است.

۲- مسند احمد (۱۸۱/۴)؛ این حدیث، حسن است.

۱- الإستیعاب (۸۹/۱).

می شدیم. عیدالله ﷺ، مردی خوش روی و زیبا بود. همین که بادیه نشین، او را دید، دانست که آدم بزرگی است. از این رو به همسرش گفت: شخص بزرگواری، مهمان ما شده است. و آن گاه عیدالله را به خانه اش دعوت کرد و از همسرش پرسید: آیا چیزی برای شام میهمانمان داریم؟ پاسخ داد: خیر؛ فقط همین چارپا را داریم که شیرش، مایه‌ی زندگانی دخترت هست. گفت: چاره‌ای جز این نداریم که آن را سر ببریم. آن زن، پرسید: آیا می‌خواهی با این کار، دخترت، بمیرد؟ آن مرد، در پاسخ همسرش، چنین سرود:

یا جارتی لا توقظی البنية إن توقظها تنتحب علیّه

و تنزع الشفرة من یدیه

یعنی: «ای همسر! دخترکم را بیدار نکن که اگر بیدار شود، زارزار می‌گرید و دلم می‌سوزد و باعث می‌شود که چاقو را کنار بگذارم و از ذبح این حیوان، منصرف شوم». آن گاه گوسفند را ذبح کرد و از گوشت آن، غذایی آماده نمود و آن را برای شام، نزد عیدالله و هم سفرش آورد. عیدالله، سخنانی را که میان آن بادیه نشین و همسرش، رد و بدل شد، شنید. از این رو صبح که شد، به غلامش فرمود: آیا چیزی با تو هست؟ پاسخ داد: آری، پانصد دینار از توشه‌مان، مانده است. فرمود: آن را به این بنده‌ی خدا بده. گفت: سبحان الله! او، برای شما گوسفندی به ارزش پنج درهم ذبح کرد و شما، می‌خواهید پانصد دینار به او بدهید؟! فرمود: وای بر تو! به خدا سوگند که او، از ما بخشنده‌تر است؛ چرا که ما، فقط بخشی از دارایی خود را به او می‌بخشیم، حال آنکه او، در بذل و بخشش، ما را بر جگر گوشه‌اش ترجیح داد. این خبر، به معاویه ﷺ رسید؛ فرمود: آفرین بر عیدالله! از چه پُشت نیک و از چه مادر خوبی زاده شده است!^۱

در روایتی آمده است: عیدالله، معلم جود و بخشندگی است.^۲

میهمانان ناخوانده‌ی عیدالله ﷺ :

شخصی، قصد اذیت کردن و بدنام نمودن عیدالله بن عباس ﷺ را داشت؛ از این رو نزد بزرگان مدینه رفت و گفت: عیدالله بن عباس ﷺ، شما را برای صرف غذا به خانه‌ی خویش دعوت نموده است. بدین ترتیب در خانه‌ی عیدالله ﷺ، انبوهی از میهمانان، جمع شدند؛

۱- أسد الغابة (۳/۵۴۳)

۲- نگا: تاریخ دمشق (۲۹/۳۶۰).

عیدالله علیه السلام از موضوع بی خبر بود. از این رو علت آن همه شلوغی را جویا شد. گفتند: فرستاده‌ات، پیغامت را به ایشان رسانده که برای صرف غذا، نزدت بیایند. عیدالله علیه السلام به اصل ماجرا پی برد. بنابراین دستور داد درب خانه‌اش را ببندند و آن گاه کسی را برای خرید میوه از جمله ترنج و موز و نیز عسل به بازار فرستاد؛ همچنین دستور داد که غذای خوبی آماده کنند. میهمانان، هنوز از خوردن میوه، فارغ نشده بودند که غذا را آوردند.

عیدالله علیه السلام فرمود: آیا هر آنچه خواستم، موجود است؟ گفتند: آری. فرمود: دیگر نگران آمدن میهمان، نیستم.^۱

نیکی عیدالله علیه السلام به زنی مصیبت‌زده:

زنی به همراه دو کودکش، در سالی خشک، وارد بصره شد. سالی بر او نگذشت که پسرانش، مردند. وی، از اندوه آن دو، و دوری از زادگاهش می‌نالید. به او گفتند: نزد عیدالله بن عباس علیه السلام برو و مشکلات را با او در میان بگذار. وی، نزد عیدالله علیه السلام رفت و گفت: ای پسر عموی رسول خدا! من، هیچ خویشاوندی ندارم که از من، حمایت کند و مرا جای دهد؛ من، در جستجوی کسی بودم که بتوانم به کمکش امیدوار باشم و خواسته‌ام را با او در میان بگذارم. به من گفته شد: نزد تو بیایم. یکی از این کارها را برایم انجام بده: یا به من جایی بده و بار گران غم و اندوه را از من دور کن، یا به من بخشش و احسان نما و یا مرا نزد خانواده‌ام، باز گردان. عیدالله علیه السلام فرمود: همه‌ی این کارها، برایت انجام می‌شود.^۱

زیبایی، دانش و بخشندگی در خانه‌ی عباس علیه السلام است:

ابوالعباس احمد طبری مکی می‌نویسد: گفته می‌شد: هر کس سراغ زیبایی، فقه و بخشندگی را می‌گیرد، باید به خانه‌ی عباس علیه السلام برود؛ زیبایی را در فضل علیه السلام می‌یابد؛ فقه و دانش را در عبدالله علیه السلام و سخاوت و بخشندگی را در عیدالله علیه السلام.^۲

خیر دنیا و آخرت، در خانه‌ی عباس علیه السلام است:

«کسی که خواهان خیر دنیا و آخرت است، باید به خانه‌ی عباس علیه السلام برود».

۱- تاریخ دمشق (۳۹/۳۵۷).

۱- تاریخ دمشق (۳۹/۳۵۸).

۲- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص ۳۹۴.

بادیه‌نشینی، وارد خانه‌ی عباس رضی الله عنه شد. در یک گوشه‌ی خانه، عبدالله بن عباس رضی الله عنه بود که در پاسخ هیچ سؤال‌ی نمی‌ماند و در سوی دیگر خانه، عیدالله بن عباس رضی الله عنه حضور داشت و از هر کس که وارد می‌شد، پذیرایی می‌نمود. بادیه‌نشین، گفت: «کسی که خیر دنیا و آخرت را می‌خواهد، باید به خانه‌ی عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه بیاید؛ این یکی، فتوا می‌دهد و به مردم، فقه و دانش، می‌آموزد. و آن یکی، به مردم غذا می‌دهد (و از آنان پذیرایی می‌کند).»^۱ مصعب بن عبدالله می‌گوید: یکی از علما گفته است: عبدالله رضی الله عنه، خوان علم و دانش را برای مردم، می‌گستراند و عیدالله رضی الله عنه، سفره‌ی غذا را.^۲ و عیدالله رضی الله عنه تجارت می‌کرد.^۳

روزه گرفتن عیدالله رضی الله عنه در روز عرفه:

از عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت شده که وی، روز عرفه، برادرش عیدالله رضی الله عنه را به خوردن غذا دعوت کرد. گفت: من، روزه دارم. فرمود: شما، پیشوایانی هستید که دیگران، به شما اقتدا می‌کنند. من، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که در چنین روزی، ظرف شیری خواست و از آن نوشید.^۴

کسب علم و دانش:

به عیدالله بن عباس رضی الله عنه گفته شد: چرا علم و دانش، کسب می‌کنی؟ فرمود: «برای آنکه وقتی نشاط و نیرو دارم، مایه‌ی لذت و خوشی من باشد و چون خسته و اندوهگین گردم، مایه‌ی آرامش خاطر من باشد.»^۱

نیکی عیدالله رضی الله عنه به یک پیرزن و فرزندانش:

عیدالله بن عباس رضی الله عنه از نزدیکی پیرزنی که فرزندانی داشت، عبور نمود. آن پیرزن، عیدالله و همراهانش را گرامی داشت. عیدالله رضی الله عنه تصمیم گرفت به آنان، نیکی نماید و به وضعیتشان رسیدگی کند. از این‌رو زمانی که نزد عیدالله رضی الله عنه جمع شدند، عیدالله رضی الله عنه، آنان را به خود، نزدیک کرد و گفت: من، به سوی شما و مادرتان، با مقصدی فرستاده نشده‌ام که

۱- تاریخ دمشق (۳۹/۳۵۶).

۲- تاریخ دمشق (۳۹/۳۵۶).

۳- الإصابة (۴/۳۳۱).

۴- الإصابة (۴/۳۳۱)؛ سندش، صحیح است.

۱- الإصابة (۴/۳۳۲).

برایتان ناخوشایند باشد. گفتند: خُب، پس چه؟ فرمود: می‌خواهم وضعیبتان را بهبود بخشم و شما را از آشفتگی درآورم. گفتند: چنین کاری کم‌تر صورت گرفته مگر اینکه درخواستی در کار بوده و یا به دلیل دادن پاداش بوده است. عیدالله علیه السلام فرمود: این کار به خاطر هیچ‌یک از اینها که گفتید، نیست؛ بلکه امشب را در کنار شما گذراندم و به ذهنم رسید که بخشی از مالم را در راهی صرف کنم که خداوند تعالی دوست دارد. گفتند: اگر ما، زندگی خوش و فراخی داشته و از روزی کفاف برخوردار باشیم، در این صورت، سزاوار چنین بخششی نیستیم. البته اگر به خاطر دوستی خدا، این کار را می‌کنی، آن را برای کسی بفرست که از ما، مستحق‌تر است و چنانچه می‌خواهی پیش از مطرح شدن درخواستی، چنین کنی، پس این عمل نیکت، درخور سپاس است و نیکی‌ات، پذیرفته. عیدالله علیه السلام دستور داد ده‌هزار درهم و بیست شتر به آنان بدهند و بارهایش را روی تعدادی قاطر و چارپای بارکش دیگر، منتقل نمود و سپس فرمود: در عرب‌ها و غیرعرب‌ها کسی سراغ ندارم که مانند این پیرزن و این جوانان باشد. پیرزن، به جوانانش گفت: هر یک از شما، شعری در تعریف این مرد شریف بسراید؛ شاید من هم کمکتان کنم؛ فرزند بزرگش، چنین سرود:

شهدت علیک بطیب الکلام و طیب الفعال و طیب الخبر

یعنی: «گواهی می‌دهم که تو، از لحاظ سخن، عمل و آگاهی، بهترینی».

پسر میانی، چنین سرود:

تبرعت بالجود قبل السؤال فعال کریم عظیم الخطر

یعنی: «پیش از آنکه از تو درخواست شود، بذل و بخشش نمودی؛ به‌راستی که بخشنده، سخاوتمند و الوامقام هستی».

کوچک‌ترین فرزند آن پیرزن، این بیت را سرود:

و حق لمن کان ذا فعله بأن یسترق رقاب البشر

یعنی: «کسی که دارای چنین خلق و خوئی باشد، حتماً همه را هوادار خویش می‌گرداند».

پیرزن، چنین سرود:

فعمرك الله من ماجد و وقیت الردی و الحدر^۱

۱- الإصابة (۳۳۲/۴)؛ تاریخ دمشق (۳۶۴/۳۹).

یعنی: «خداوند، به تو عمر باعزتی عنایت کند و تو را از خفت و خواری، حفظ نماید».

وفات عیدالله علیه السلام

در مورد سال وفات عیدالله علیه السلام، اختلاف نظر وجود دارد؛ بخاری^۱ و الفسوی^۲ وفات عیدالله علیه السلام را در زمان حکومت معاویه رضی الله عنه دانسته‌اند.^۳ خلیفه بن خیاط^۴ و برخی دیگر، بر این باورند که عیدالله علیه السلام در سال ۵۸ هجری وفات نموده است. ابو عبید و ابوحسان زیادی گفته‌اند: در سال ۸۷ هجری درگذشت.^۵ همچنین گفته شده که در دوران یزید، چشم از جهان فرو بست و بیشتر، همین را گفته‌اند. وفاتش، در مدینه بود. و نیز گفته شده: در یمن؛ ولی قول نخست، صحیح‌تر است.^۶ در وفات برادران عیدالله علیه السلام برای همه‌ی ما، نکته‌ی آموزنده و درخور توجهی وجود دارد و آن، اینکه: عبدالله بن عباس رضی الله عنه در طائف دفن شد و معبد رضی الله عنه در آفریقا، به شهادت رسید و قثم رضی الله عنه در سمرقند، به فیض شهادت نایل گردید و عیدالله علیه السلام در مدینه، به خاک سپرده شد؛ حال آنکه همه‌ی اینها از یک پدر و مادر بودند. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا ۖ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ

تَمُوتُ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿۳۴﴾

«و هیچ کس، نمی‌داند فردا چه چیزی فراچنگ می‌آورد و هیچ کس نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد. همانا خداوند، آگاه و باخبر است».

۳- عبدالله بن جعفر بن ابی طالب هاشمی

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم، ابو جعفر قرشی هاشمی، دانشمندی بزرگوار بود که در حبشه ولادت یافت و در مدینه سکونت نمود. وی، جوانمردی

۱- التاریخ الصغیر، ص ۷۳

۲- المعرفة و التاریخ (۳/۳۲۲).

۳- تاریخ الإسلام، ص ۱۴۷.

۴- تاریخ خلیفه، ص ۲۲۵

۵- تاریخ الإسلام، ص ۱۴۷

۶- أسد الغابة (۳/۵۴۴).

جوانمردزاده بود که پدرش را ذوالجناحین^۱ می خواندند. مادرش اسماء بنت عمیس خثعمیه، خواهرِ مادریِ میمونه دختر حارث بود. و نحستین فرزندی که از شوهر مسلمان، به دنیا آورد، عبدالله بن جعفر بود.^۲ محمد و عون دیگر فرزندان بودند که از وی ولادت یافتند.^۳ لازم به ذکر است این فرزندان، همه، در حبشه دیده به جهان گشودند. نجاشی علیه السلام پس از به دنیا آمدن فرزند جعفر علیه السلام، صاحب فرزندی شد؛ او، کسی را نزد اسماء (همسر جعفر) فرستاد تا زمینه‌ی نامگذاری فرزندش، از او نظر بخواهد. اسماء رضی الله عنها گفت: «من، فرزندم را عبدالله نامیده‌ام». نجاشی علیه السلام نیز فرزندش را عبدالله نامید و اسماء بنت عمیس رضی الله عنها، فرزند نجاشی را با فرزند خویش یعنی عبدالله بن جعفر علیه السلام شیر می داد تا اینکه دوره‌ی شیرخواری عبدالله علیه السلام به پایان رسید. بدین ترتیب اسماء رضی الله عنها، از جایگاه و منزلت والایی نزد حبشیان، برخوردار گردید.^۴

پس از شهادت جعفر علیه السلام اسماء با ابوبکر صدیق رضی الله عنه ازدواج کرد و از وی صاحب فرزندی به نام محمد گردید. اسماء رضی الله عنها پس از وفات ابوبکر صدیق، با علی رضی الله عنه ازدواج نمود و از او نیز صاحب فرزندی به نام یحیی گردید.^۱ بنابراین عبدالله بن جعفر و محمد بن ابوبکر صدیق و یحیی بن علی رضی الله عنه از جانب مادر، با هم برادرند.^۲

عبدالله بن جعفر علیه السلام آخرین صحابی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از تیره‌ی بنی هاشم بود که دیده از جهان فرو بست.^۳

۱- یعنی صاحب دو بال. اشاره به روایتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به جعفر در بهشت دو بال داده می شود تا با آن پرواز کند. (مترجم).

۲- الاصابة (۳۶/۴).

۳- الطبقات، ابن سعد (۷/۲).

۴- همان (۷/۲).

۱- الاصابة (۳۷/۴).

۲- اسدالغایة (۱۹۹/۳).

۳- البدایة والنهایة (۳۰۰/۱۲).

همسران و فرزندان عبدالله

فرزندان عبدالله بن جعفر رضی الله عنه عبارتند از:

* جعفر اکبر که کنیه‌ی عبدالله رضی الله عنه، برگرفته از نام همین فرزندش بود. مادر جعفر اکبر، امیه بنت خراش عبسیه نام داشت و کنیه‌اش، ام عمر بود.

* علی، عون اکبر، محمد، عباس و ام کلثوم؛ اینها از نوه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی زینب دختر علی بن ابی طالب رضی الله عنه و فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله زاده شدند.^۱

* حسین که هیچ فرزندی از او نماند.

* عون و عون اصغر که همراه حسین بن علی رضی الله عنه به شهادت رسید و نسلی از وی باقی نماند.^۲ مادرشان، جمانه بنت مسیب بن نخبه بن ربیع بن عوف از قبیله‌ی بنی فزاره بود.

* ابوبکر، عبیدالله و محمد که مادرشان، خوصاء بنت حفصه بن ثقف بن عابدین بن عدی بن حارث بن تیم الله بن ثعلبه بن بکر بن وائل بود.

* صالح، موسی، و یحیی و هارون که از آنان نیز نسلی به جا نماند.

* جعفر، ام ایها و ام محمد که مادرشان، لیلی دختر مسعود بن خالد بود.

* حمید و حسن که از یکی از کنیزان عبدالله رضی الله عنه زاده شدند.

* جعفر و ابوسعید که مادرشان، ام حسن بنت کعب بن عبدالله بن ابی بکر بن کلاب بن ربیع بن عامر بن صعصعه نام داشت.

* معاویه و اسحاق و قثم که نسلی از وی به جا نمانده است و نیز ام عون.^۱

بازگشت جعفر بن ابی طالب به همراه خانواده‌اش از حبشه و عزیمت به مدینه

جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه به همراه همسرش اسماء و فرزندان عبدالله، عون و محمد و همچنین آن دسته از مسلمانانی که با او به حبشه هجرت کرده بودند، روز فتح خیبر به حضور رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله رسیدند و آن حضرت صلی الله علیه و آله از دیدن آنها بسیار خرسند گردید. رسول خدا صلی الله علیه و آله عمرو بن امیه ضمیری را نزد نجاشی فرستاده بود تا از وی تقاضا کند که مسلمانان را به دیار خودشان بازگرداند. نجاشی نیز آنان را سوار دو کشتی کرد و به دیارشان

۱- الطبقات الكبرى (۶/۲) با تحقیق سلمی.

۲- همان (۶/۲).

۱- همان (۶/۲).

فرستاد؛ از قضا، این بزرگواران، روز فتح خیبر به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند. ابوموسی اشعری رضی الله عنه و تعدادی از افراد قبیله اش جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه را در این سفر همراهی می کردند.

کشتی سوارانی که افتخار دو هجرت نصیبشان شد

ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: «در یمن بودیم که خبر ظهور نبی اکرم صلی الله علیه و آله به ما رسید. پس من و دو برادرم که یکی ابوبرده و دیگری ابورهم نام داشت و من از آنها کوچکتر بودم، همراه پنجاه و سه تن از افراد قبیله ام به قصد هجرت به سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به راه افتادیم. پس سوار کشتی شدیم. اما کشتی ما را نزد نجاشی در حبشه برد. همزمان با ما، جعفر بن ابی طالب نیز بدانجا آمد. ما نزد او ماندیم تا زمانی که همه به مدینه رفتیم. و رفتن ما مصادف با فتح خیبر بود. تعدادی از مردم به ما که اهل کشتی بودیم، می گفتند: ما در هجرت از شما پیشی گرفته ایم. روزی، اسماء دختر عمیس رضی الله عنها که قبلاً به حبشه هجرت کرده بود و همراه ما از حبشه آمد، به دیدار حفصه رضی الله عنها همسر نبی اکرم صلی الله علیه و آله رفت. در آن اثناء، عمر رضی الله عنه نزد حفصه آمد و چون اسماء را دید، پرسید: این کیست؟ حفصه گفت: اسماء دختر عمیس است. عمر رضی الله عنه گفت: همان حبشی که از راه دریا آمده است؟ اسماء گفت: بلی. عمر رضی الله عنه گفت: ما در هجرت، از شما پیشی گرفته ایم. از اینرو، به (قرب و دوستی) رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوارتریم. اسماء خشمگین شد و گفت: سوگند به خدا، هرگز چنین نیست. شما همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودید، گرسنگان شما را غذا می داد و افراد ناآگاه را نصیحت می کرد. ولی ما به خاطر خدا و رسولش در سرزمینی دور و بدآب و هوا، در غربت و بیم و هراس، به سر می بردیم. به خدا سوگند تا سخنانت را به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه و آله نرسانم، هیچ آب و غذایی نمی خورم. سخنانت را برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله بازگو خواهم کرد. سوگند به خدا که نه دروغ بگویم، نه تحریف کنم و نه چیزی بر آنها بیفزایم. هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد، اسماء گفت: ای رسول خدا! عمر چنین و چنان گفت؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تو به او چه جوابی دادی؟» گفت: به او چنین و چنان گفتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آنها از شما نسبت به من استحقاق بیشتری ندارند. او و همراهانش، یک هجرت دارند و شما اهل کشتی، دو هجرت دارید.»^۱

۱- بخاری، کتاب المغازی (۴۲۳۱).

مادر عبدالله بن جعفر (اسماء) از فرط خوشحالی، این فرموده‌ی رسول خدا ﷺ را به ذهن سپرد و نزد همسفران خویش رفت تا آنان را از این سخن (که برایشان، بهترین مژده بود)، باخبر گرداند.^۱ نقل شده اسماء رضی الله عنها در همین مورد گفته است: «مردم، دسته دسته نزد من می آمدند و در مورد این فرموده‌ی رسول خدا ﷺ از من سؤال می نمودند. به راستی که هیچ چیزی در دنیا به اندازه‌ی این سخن آن حضرت ﷺ، آنان را خوشحال نمی کرد و انگار این، بزرگترین هدیه‌ای بود که رسول اکرم ﷺ به آنها تقدیم نموده بود».^۲ پیامبر اکرم ﷺ ضمن کسب اجازه از اصحابی که در فتح خیبر حضور داشتند، مهاجرانی که تازه از راه رسیده بودند را نیز در غنایم خیبر شریک نمود.^۳

شهادت جعفر بن ابی طالب در مؤته

یحیی بن ابی یعلی می گوید: از عبدالله بن جعفر رضی الله عنه شنیدم که گفت: زمانی را که رسول خدا ﷺ به خانه‌ی ما آمد و مادرم را از شهادت پدرم باخبر فرمود، به یاد دارم. در آن هنگام، رسول اکرم ﷺ دست (مبارکش) را بر سر من و برادرم می کشید؛ من، به چهره‌ی مبارک او نگاه کردم و دیدم که قطرات اشک، از چشمان وی سرازیر است؛ به نحوی که محاسن آن بزرگوار، خیس شده بود. سپس رسول خدا ﷺ دعا نمود: (اللهم! إن جعفرًا قد قدم الی أحسن الثواب فاخلفه فی ذریته بأحسن ما خلقت من عبادک فی ذریته) یعنی: «بارخدا! جعفر در راستای بهترین (نیکی و) ثواب گام برداشت و به دیار باقی شتافت؛ پس (تو نیز) بهترین خیر و نعمتی را که به نسل و ذریه‌ی یکی از بندگان خویش ارزانی داشته‌ای به فرزندان جعفر نیز ارزانی کن و پس از جعفر، خود، سرپرستی آنان را بر عهده گیر». آنگاه آن حضرت ﷺ خطاب به اسماء فرمود: (یا اسماء: ألا ابشرک؟) یعنی: «ای اسماء! آیا نمی خواهی تو را به چیزی بشارت دهم؟» گفت: «ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما؛ بشارت شما چیست؟» فرمود: (إن الله جعل لجعفر جناحین یطیر بهما فی الجنة) یعنی: «همانا خداوند در بهشت دو بال به جعفر ارزانی نموده تا با آنها در بهشت پرواز کند». اسماء رضی الله عنها گفت: «ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما؛ مردم را از این موضوع باخبر نمایید.

۱- فقه السیره از منیر غضبان، ص ۵۳۵.

۲- مسلم (۲۵۰۲ و ۲۵۰۳).

۳- الصراع مع اليهود از ابی فارس (۹۶/۳).

عبدالله علیه السلام می گوید: سپس آن حضرت علیه السلام دست مرا گرفت و در حالی که دست مبارکش را بر سرم می کشید، بالای منبر رفت و من را نیز در پایین ترین پله ی منبر نشانید. آنگاه در حالی که حزن و اندوه فراوانی در چهره اش نمایان بود، فرمود: (الا إن جعفرأ قد استشهد و قد جعل له جناحان يطير بهما في الجنة) یعنی: «هان! همانا جعفر علیه السلام به شهادت رسید و به او دو بال داده شد تا با آنها در بهشت پرواز کند». سپس رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خانه ی خویش رفت و من را نیز با خود برد و دستور داد تا برای خانواده ی جعفر علیه السلام غذایی آماده کنند. خادم آن حضرت علیه السلام، مقداری جو پاک نمود و سپس جوهای پاک شده را آسیاب کرد؛ آنگاه آرد جو را پخت و از آن غذایی تهیه نمود. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، برادرم را نیز فرا خواند و بدین ترتیب من و برادرم، با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غذا خوردیم.^۱

از امروز به بعد، به خاطر برادرم گریه نکنید

عبدالله بن جعفر علیه السلام می گوید: پس از آنکه سه روز از شهادت پدرم گذشت، رسول اکرم صلی الله علیه و آله باری دیگر نزد خانواده ی ما آمد و فرمود: (لا تبکوا لأخی بعد الیوم..). یعنی: «از امروز به بعد برای برادرم گریه نکنید». سپس فرمود: «پسران برادرم را نزد من بیاورید». عبدالله علیه السلام نقل می گوید: من و برادرم را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند؛ در حالی که چندان مرتب نبودیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آرایشگری فرا بخوانید» تا اینکه آرایشگری آمد و به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله موهای سرمان را تراشید. آنگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (أما محمد فشبّه عمّنا ابي طالب و أما عبدالله فشبّه خلقی و خلقی) یعنی: «محمد به عمویمان ابوطالب شباهت دارد، اما عبدالله در اخلاق و ویژگیهای ظاهری، شبیه من است».

عبدالله علیه السلام می افزاید: آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مرا بالا گرفت و دعا کرد: (اللهم اخلف جعفرأ فی أهله و بارک لعبدالله فی صفقته) یعنی: «بار خدایا! در نبود جعفر خودت (سرپرستی و صیانت) خانواده ی وی را بر عهده بگیر و در بیعت عبدالله برکت عنایت فرما». در همین بحبوحه مادرم، اسماء از راه رسید و از اینکه من و برادرم یتیم شده ایم، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکوه و اظهار ناراحتی نمود. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: (العيلة تخافین علیهم و أنا ولیهم فی

۱- الطبقات، به تحقیق سلمی (۸/۲). سند این روایت بسیار ضعیف است و البته شواهدی نیز در تأیید آن وجود دارد.

الدنيا والآخرة؟) «آیا در حالی که من، در دنیا و آخرت، سرپرست آنها هستم، از فقر (و مخارج آنها) ناراحتی (و بیم داری؟)»^۱.

پیامبر ﷺ عبدالله را بر مرکب خویش سوار می‌کند

عبدالله بن جعفر می‌گوید: هرگاه رسول گرامی اسلام ﷺ از سفر برمی‌گشت فرزندان از اهل بیتش را به پیشواز آن حضرت ﷺ می‌بردند اما باری قبل از هر کس من را نزد آن بزرگوار ﷺ بردند. وی، مرا جلوی خود، بر مرکبش سوار نمود. آنگاه حسن یا حسین را آوردند. رسول خدا ﷺ او را پشت سرش سوار نمود و بدین ترتیب در حالی که هر سه نفر ما سوار مرکب بودیم، وارد مدینه شدیم.^۲

دعای پیامبر ﷺ برای فرزندان جعفر

عمرو بن حریش روایت می‌کند: روزی رسول خدا ﷺ از جایی عبور می‌کرد و عبدالله بن جعفر ﷺ را دید که با تعدادی از بچه‌ها مشغول بازی بود. آن حضرت ﷺ دعا نمود: (اللهم بارک لعبدالله فی بیعته أو فی صفتته)^۳ یعنی: «بارخدایا! در بیعت عبدالله برکت عنایت کن». عبدالله بن جعفر ﷺ می‌گوید: باری رسول خدا ﷺ سه مرتبه بر سرم دست کشید و هر بار این دعا را خواند که: (اللهم أخلص جعفرأ فی ولده)^۱ «بارخدایا! در نبود جعفر، خودت (سرپرستی و حمایت از) فرزندانش را بر عهده بگیر».

بیعت عبدالله ﷺ با پیامبر اکرم ﷺ

هشام بن عروه از پدرش روایت می‌کند که: عبدالله بن زبیر و عبدالله بن جعفر در حالی که فقط هفت سال داشتند، با رسول خدا ﷺ بیعت نمودند. وقتی چشم مبارک رسول خدا ﷺ به

۱- مسند احمد (۱/۲۴) این روایت را وهب بن جریر از پدرش روایت کرده است.

۲- مسلم، شماره‌ی ۲۴۲۸؛ سیر أعلام النبلاء (۳/۴۵۸).

۳- سیر أعلام النبلاء (۳/۴۵۸) و مجمع الزوائد (۹/۲۸۶). رجال این روایت همه تقه‌اند.

۱- مسند احمد (۱/۲۰۴). این روایت را وهب بن جریر از پدرش نقل کرده و سندش، قوی است.

آنها افتاد، لبخندی زد و دستانش را باز فرمود تا با آنان بیعت کند.^۱ البته بنا به روایت صحیح عبدالله بن زبیر رضی الله عنه در همان سال هجرت، دیده به جهان گشود.^۲

نگرانی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فرزندان جعفر رضی الله عنه

جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت می کند: روزی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نزد اسماء بنت عمیس آمد و فرمود: «چه شده که برادرزاده هایم، این گونه لاغر و نحیف شده اند؟ آیا مشکلی برایشان پیش آمده است؟» اسماء گفت: «خیر، ای رسول خدا! اما به نظر می رسد دچار زخم چشم شده باشند؛ آیا اجازه می دهید برای رهایی آنها از زخم چشم، از تعویذهای شرعی، کار بگیرم؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آخر چرا این گونه پیش آمده است؟» اسماء رضی الله عنهما، قضیه را با آن حضرت صلی الله علیه و آله در میان گذاشت و آن بزرگوار نیز اجازه فرمود که اسماء، از تعویذ شرعی برای درمان آنها کار بگیرد.

چگونگی رویارویی با مشکلات

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به مادرم اسماء دستور داده بود که هنگام مواجه شدن با سختی ها و مصائب، این دعا را بخواند: (الله الله ربی؛ لا أشرك به شیئاً)^۳ یعنی: «هر آینه خداوند، پروردگار من است و هیچ چیز و هیچ کس را شریکش قرار نخواهم داد».

شکایت شتر به نبی اکرم صلی الله علیه و آله

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا پشت سر خویش بر مرکبی سوار نمود؛ سپس رازی را به من گفت که هیچ گاه آن را برملا نخواهم ساخت. پشت دیوارها یا ساختمان ها و یا نخلستان های انبوه، بهترین جاهایی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله ترجیح می داد برای قضای حاجت بدان جا برود (تا از دید افراد پنهان بماند). یزید بن هارون، ادامه ی این حدیث را با همین اسناد، این گونه بیان می کند که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد محوطه ای شد که متعلق به یک انصاری بود. آنجا شتری دید که ناله می کرد و چشمانش، پر از اشک شده بود و صدایی بلند از وی به گوش می رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بر سر و پشت آن شتر کشید تا

۱- المستدرک (۳/۵۶۶ - ۵۶۷) در سند این روایت اسماعیل بن عباس وجود دارد که ضعیف است.

۲- الاصابة (۴/۳۸).

۳- الطبقات، به تحقیق سلمی (۲/۱۱)؛ سند این روایت، ضعیف است.

اینکه آرام گرفت. سپس فرمود: «صاحب این شتر کیست؟» جوانی انصاری، خدمت آن حضرت علیه السلام آمد و عرض کرد: «ای رسول خدا! این شتر، مال من است». فرمود: (أما تتقی الله فی هذه البهیمة التي ملکها الله؟ إنه شکى إلیّ أنک تجیعه و تدئیه) ^۱ یعنی: «آیا در مورد این حیوان که خداوند، تو را مالک آن گردانیده، از خدا نمی ترسی؟ این شتر، به من شکایت کرد که تو، او را گرسنه نگه می داری و کارهای سخت و طاقت فرسایی از او می کشی».

زمانی که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله جهان فانی را وداع گفت، عبدالله بن جعفر رضی الله عنه ده سال داشت. ^۲ و ثابت شده که وی، به افتخار هم صحبتی با رسول اکرم صلی الله علیه و آله نایل گشته و احادیثی از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت نموده است. دیگر کسانی که عبدالله بن جعفر رضی الله عنه از آنها حدیث روایت کرده، عبارتند از: مادرش اسماء بنت عمیس، و عمویش علی بن ابی طالب رضی الله عنهما. کسانی که از عبدالله بن جعفر رضی الله عنه روایت نموده اند، عبارتند از: فرزندانش: اسماعیل و اسحاق؛ معاویه، محمد بن علی بن حسین، قاسم بن محمد، عروه بن زبیر، سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن ملیکه، عبدالله بن شداد بن هاد، شعبی، عباس بن سهل بن سعد، موریق العجلی، خالد بن ساره، و محمد بن عبدالرحمن بن ابی رافع الفهمی. ^۳

سلام کردن ابن عمر رضی الله عنهما به عبدالله بن جعفر رضی الله عنه

شعبی می گوید: هرگاه ابن عمر رضی الله عنهما می خواست به عبدالله بن جعفر رضی الله عنه سلام کند، این گونه سلام می کرد: (السلام علیک یا ابن ذی الجناحین) ^۱ یعنی: سلام بر تو ای فرزند صاحب دو بال!

اشتیاق وافر امیر مؤمنان علی رضی الله عنه به تعلیم عبدالله بن جعفر رضی الله عنه

عبدالله بن شداد روایت می کند: باری علی رضی الله عنه خطاب به عبدالله بن جعفر رضی الله عنه فرمود: «آیا می خواهی عبارات و کلماتی را به تو بیاموزم که هرگز به حسن و حسین نیاموخته ام؟ هرگاه عزم خواستن چیزی از خداوند را نمودی و خواهان بر آورده شدن خواسته ات بودی، این

۱- طبقات (۱۳/۲)؛ سند این روایت، صحیح است.

۲- الإصابة (۳۷/۴).

۳- تاریخ دمشق (۱۶۹/۲۹).

۱- سیر أعلام النبلاء (۴۵۹/۳)؛ بخاری (۶۲/۷).

کلمات را بگو: (لا اله الا الله وحده لا شریک له العلی العظیم؛ لا اله الا هو وحده لا شریک له الحلیم الکریم)^۱
 عبدالله بن جعفر علیه السلام از یاران عمویش علی علیه السلام بود و در جنگ صفین یکی از فرماندهان سپاه وی به شمار می‌رفت.^۲

جوانمردی و سخاوت و بخشندگی عبدالله بن جعفر علیه السلام

عبدالله بن جعفر علیه السلام شخصی دانا، بردبار، پاک دامن و سخاوتمند بود که مردم، وی را دریای سخاوت،^۳ یا قطب سخاوت می‌نامیدند.^۴ گفته شده: هیچ‌یک از مسلمانان دورانش، بخشنده‌تر از وی نبوده است.

نقل شده که بخشنده‌ترین مسلمانان عرب، ده تن بوده‌اند؛ در حجاز: عبدالله بن جعفر، عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب، سعید بن عاص. در کوفه: عتاب بن ورقاء از تبار بنی‌ریاح بن یربوع، اسماء بن خارجه بن حصن فزاری، اکرم بن ربیع الفیاض از تیره‌ی تیم‌الله بن ثعلبه. در بصره: عمرو بن عبید بن معمر، طلحه بن عبدالله بن خلف خزاعی، از بنی‌ملیح که وی را طلحه الطلحات گویند و عبیدالله بن ابی‌بکره. در شام: خالد بن عبدالله بن خالد بن اسد بن ابی‌العاص بن امیه بن عبدشمس. شایان ذکر است عبدالله بن جعفر علیه السلام در میان اینها، از همه بخشنده‌تر بوده است.

باری عبدالله علیه السلام به خاطر سخاوت فراوانش، مورد اعتراض قرار گرفت. اما او در پاسخ این اعتراض فرمود: خداوند، مرا به این کار عادت داده و و خودم نیز مردم را به بخشندگی خویش، عادت داده‌ام. لذا می‌ترسم اگر این عادت را ترک کنم و بخشش و عطایم را از مردم دریغ بدارم، روزی خودم نیز قطع گردد.^۱

علی بن حسین از حسین علیه السلام روایت نموده که فرموده است: عبدالله بن جعفر علیه السلام، سخاوت و بخشندگی را به ما آموخت.^۲ بدیهی است این، از تواضع و فروتنی حسین علیه السلام می‌باشد. و

۱- الطبقات (۱۶/۲)؛ سند این روایت، صحیح است.

۲- الإصابه (۳۷/۴).

۳- الإستیعاب (۸۸/۳).

۴- الإصابه (۳۷/۴).

۱- الإستیعاب (۲۸۸/۳).

۲- تاریخ دمشق (۱۸۷/۲۹).

گر نه او و بردارش حسن علیه السلام، نمونه‌ی بارز سخاوت، جوانمردی و انفاق در راه خدا بودند و سرآمد روزگار خویش به شمار می‌رفتند.

اینک به حکایتی چند پیرامون سخاوت و بخشندگی عبدالله بن جعفر علیه السلام می‌پردازیم:

مروان، گدایی را به خانه‌ی عبدالله بن جعفر علیه السلام راهنمایی می‌کند:

نقل شده: روزی یک بادیه‌نشین، در مدینه نزد مروان رفت و از وی درخواست کمک نمود. مروان که در میان جمع زیادی از مردم، حضور داشت، خطاب به وی گفت: «ما، چیزی نداریم که برایت کافی باشد؛ پس اگر می‌خواهی چیزی به دست آوری، باید نزد عبدالله بن جعفر علیه السلام بروی». آن شخص، رهسپار خانه‌ی عبدالله علیه السلام شد. و چون بدان جا رسید، مشاهده کرد که مرکبی با بارش، بر دروازه‌ی خانه‌ی عبدالله علیه السلام ایستاده و شمشیری نیز بر آن آویزان است. آن بادیه‌نشین، به محض رسیدن به خانه‌ی عبدالله علیه السلام شروع به خواندن شعر ذیل نمود:

أبو جعفر من أهل بيت نبوة	صلاتهم للمسلمين طهور
أبا جعفر ظن الأمير بما له	و أنت علي ما في يدك أمير
أبا جعفر يا ابن الشهيد الذي له	جناحان في أعلى الجنان يطير
أبا جعفر ما مثلك اليوم أرتجى	فلا تتركني بالغلاة أدور

یعنی: «ابو جعفر، از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است که درود فرستادن بر آنان، سبب پاکی و آمرزش مسلمانان می‌شود.

ای ابو جعفر! تو، همان شخصیتی هستی که امیر، بر سخاوت و بخشندگی ات اطمینان داشت و می‌دانست که تو، مال و ثروتت را در اختیار خویش داری.

ای ابو جعفر! تو، فرزند شهیدی هستی که با دو بالش، بر فراز بهشت، پرواز می‌کند. امروز کسی جز تو نیست که بدو امید بندم؛ پس از من روی مگردان تا ناگزیر به پناه بردن به افراطی‌ها نشوم».

عبدالله بن جعفر علیه السلام خطاب به وی گفت: «کالاها و اموالم را قبل از آمدنت، به جایی فرستادم؛ اما اکنون فقط همین مرکب، به جا مانده است؛ برو و هر چه می‌خواهی، برای خود بردار، ولی شمشیر را بر ندارد؛ زیرا آن را به هزار دینار خریده‌ام».^۱

۱- سیر اعلام النبلاء (۳/۴۵۹).

مبادله‌ی کالای فانی و زودگذر با ذکر و نام ماندگار:

یکی از شاعران عرب به نام نصیب، اشعاری در مدح عبدالله بن جعفر علیه السلام سرود و عبدالله علیه السلام یک شتر و یک اسب، و مقداری پارچه و درهم و دینار، به عنوان پاداش به وی داد. از این رو بر او اعتراض شد که چرا این همه پاداش را بر سیاه‌پوستی این چنین عرضه می‌داری؟ فرمود: «اگر او، خود سیاه است، اما شعرش، سفید است و سزاوار پاداشی فراتر از این می‌باشد. مگر نه اینست که آنچه به او داده‌ام، فانی است و دیر یا زود از بین خواهد رفت؛ اما مدح و ثنایی که درباره‌ام سروده، ماندگار است و همواره باقی خواهد ماند؟»

گفته شده: ماجرای مزبور، میان عبدالله بن جعفر علیه السلام و عیدالله بن قیس رخ داده است.^۱ مصعب بن عبدالله می‌گوید: عبدالملک بن مروان، به ابن قیس گفت: «وای بر تو ای ابن قیس! آیا از خدا نترسیدی، بدان گاه که خدا را بر بخشدگی ابن جعفر علیه السلام گواه گرفتی؟ آیا بهتر نبود، به جای گفتن «خدا می‌داند»، می‌گفتی: «مردم می‌دانند؟» ابن قیس گفت: به خدا سوگند که هم خداوند تعالی و هم تو، و هم همه‌ی مردم، این را می‌دانند (که عبدالله بن جعفر علیه السلام، خیلی بخشنده و سخاوتمند است).^۲

شماخ بن ضرار در مدح عبدالله بن جعفر علیه السلام، چنین سروده است:

إنک یا ابن جعفر نعم الفتی و نعم مأوی طارق إذا أتی
و رب ضیف طرق الحی سری صادف زاداً و حدیثاً ما اشتھی^۱

یعنی: «ای ابن جعفر! تو، چه نیکو جوانمردی هستی و چه نیکو پناهگاهی برای افرادی که درب خانه‌ات را می‌کوبند. چه بسیار میهمانانی که شب‌هنگام درب خانه‌ات را می‌کوبند و با استقبال و سخنانی مواجه می‌شوند که مطلوب آنهاست».

باری عبدالله بن جعفر علیه السلام، بیمار بود؛ در این اثنا، یک بادیه‌نشین، نزدش آمد و ابیات ذیل

را سرود:

۱- الإستیعاب (۸۸۲/۳) و نیز گفته شده: نامش، عبدالله بوده است.

۲- تاریخ دمشق (۱۸۵/۲۹).

۱- الإصابه (۳۹/۴).

کم لوعة للندی و کم قلق للجود و المکرّمات من قلقک
 ألبسک اللّٰه منه عافیة فی نومک المعتری و فی أرقک
 أخرج من جسمک السقام کما أخرج ذمّ الفعّال من عنقک

یعنی: «چون تو، ناراحت و بیمار گشتی، بخشندگی و سخاوت و کرم نیز آشفته و مضطرب گردید.

خداوند، تو را در خواب و بیداری‌ات، از این بیماری شفا دهد، همچنانکه وجودت را از افعال زشت و خساست، عاری ساخته است».

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه هزار دینار به شاعر مزبور، پاداش داد.^۱

گذر عبدالله بن جعفر رضی الله عنه در یکی از سفرهایش، به دو جوان افتاد که مشغول برافروختن آتش در زیر دیگی بودند. یکی از آنها، رو به عبدالله رضی الله عنه کرد و گفت:

أقول له حین ألفیته علیک السلام أبا جعفر

یعنی: «آن گاه که او را دریابم، با وی انس می گیرم و به او می گویم: ای ابوجعفر! سلام بر تو».

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه با شنیدن این سخن، ایستاد و گفت: علیک السلام و رحمة الله.

آن جوان گفت:

و هدی ثیابی قد أخلقت و قد عفنی زمن منکر

یعنی: «لباس هایم، کهنه شده و روزگار، به کامم تلخ و ناگوار است».

عبدالله رضی الله عنه فرمود: «لباس هایم را بگیر و بپوش تا روزگار، به کامت گردد». گفتنی است: در آن هنگام عبدالله رضی الله عنه لباسی فاخر بر تن داشت.

آن جوان گفت:

فأنت کریم بنی هاشم و فی البیت منها الذی یذکر

یعنی: «تو، جوانمرد و بخشنده‌ی بنی هاشم هستی و همان گونه ای که تو را (به سخاوت و بخشندگی) توصیف می کنند».

عبدالله رضی الله عنه گفت: برادرزاده‌ام! آنچه تو می گویی، صفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. (نه من).^۱

۱- تاریخ دمشق (۱۹۴/۲۹).

۱- تاریخ دمشق (۱۹۹/۲۹).

باری مردی، نامه ای برای عبدالله بن جعفر علیه السلام نوشت و آن را زیر بالشی گذاشت که عبدالله علیه السلام بر آن تکیه می داد. وقتی عبدالله علیه السلام آن بالش را برگرداند، مشاهده کرد که نامه ای آنجاست. و سپس تمام مطالب نامه را خواند. آن گاه نامه را سر جایش نهاد. در ضمن، کیسه ای حاوی پنج هزار دینار نیز آنجا گذاشت تا صاحب نامه، آن را بردارد. زمانی که نویسنده ی نامه، نزد عبدالله علیه السلام آمد، عبدالله علیه السلام فرمود: بالش را برگردان و آنچه را که زیر آنست، برای خود بردار. او نیز چنین کرد.

گفتگوی میان عبدالله بن زبیر و عبدالله بن جعفر علیه السلام پیرامون بدهی زبیر علیه السلام:

عبدالله بن جعفر علیه السلام مبلغی معادل یک میلیون درهم به عنوان وام، به زبیر علیه السلام داده بود. پس از اینکه زبیر علیه السلام وفات نمود، عبدالله بن زبیر علیه السلام نزد ابن جعفر علیه السلام رفت و گفت: ای عبدالله! در وصیت نامه ی پدرم نوشته شده که وی، یک میلیون درهم از تو، بستانکار بوده است. آیا تو، این را قبول داری؟ پاسخ داد: زبیر علیه السلام، آدم راستگویی بود. از این رو هر زمان که بخواهی، می توانی طلبش را بگیری. پس از مدتی، عبدالله بن زبیر علیه السلام نزد عبدالله بن جعفر علیه السلام آمد و گفت: من، اشتباه کرده بودم؛ پدرم، در وصیت نامه اش نوشته است که تو، از او بستانکاری. ابن جعفر علیه السلام فرمود: باشد؛ همه را بخشیدم. ابن زبیر علیه السلام گفت: نه؛ من، این را نمی پذیرم.^۱

ذهبی رحمه الله می گوید: این حکایت، حاکی از نهایت جود و سخاوتی است که تاکنون سراغ داریم.^۱

کمک ابن جعفر علیه السلام به ابن عمار برای ازدواج:

محمد بن عبیدالله ابی ملیکه از پدرش از جدش روایت می کند که: باری فقیه حجاز، ابن عمار، نزد نخاس رفت تا از وی کنیزی بخرد. نخاس، کنیزی بر وی عرضه داشت و قیمتی برایش تعیین نمود که خیلی فراتر از پولی بود که ابن عمار با خود داشت. کنیز مذکور، بسیار خوش سیما و زیباروی بود و چون ابن عمار، او را دید، دل بسته اش شد. دل بستگی ابن عمار به آن کنیز، افزایش یافت و سبب بروز مشکلاتی برای او گردید. نخاس که از این موضوع باخبر شد، تا توانست بر قیمت کنیز افزود. از این رو وقتی ذکر این کنیز نزد ابن عمار به میان

۱- تاریخ الإسلام (۸۰/۶۱).

۱- همان ص ۴۳۱.

می آمد، از خود بی خود می شد. به همین سبب عطاء، طاووس و مجاهد رحمهم الله، نزدش رفتند و او را سرزنش کردند. ابن عمار، چنین سرود:

یلومنی فیک اقوام اجالسهم فما أبالی أطار اللوم أو وقعا

یعنی: «ای کنیز! همنشینانم، مرا به خاطر تو سرزنش می کنند، اما من از این ملامت‌ها باکی ندارم و بدان اهمیت نمی دهم».

سرانجام خبر دلباختگی ابن عمار به آن کنیز، به عبدالله بن جعفر رضی الله عنه نیز رسید. وی، شخصی را نزد صاحب آن کنیز فرستاد تا کنیز را به چهل هزار درهم خریداری نماید و آن گاه به سرپرست کنیزانش دستور داد که آن کنیز را خوب بیاراید و لباس‌های زیبایی بر تنش نماید و او نیز چنین کرد. آن گاه ابن جعفر رضی الله عنه وارد مدینه شد و مردم از گوشه و کنار نزدش می آمدند و به سلام می کردند؛ خلاصه اینکه همه‌ی اهل حجاز، به استقبال ابن جعفر رضی الله عنه آمدند، اما خبری از ابن عمار نبود. عبدالله بن جعفر رضی الله عنه پرسید: «چه شده؟ چرا ابن عمار را نمی بینم؟» این خبر، به ابن عمار رسید؛ از این رو نزد ابن جعفر رضی الله عنه آمد. عبدالله رضی الله عنه می خواست به احترام ابن عمار برخیزد، اما ابن عمار نگذاشت. ابن جعفر رضی الله عنه پرسید: «دلباختگی ات به فلانی، با تو چه کرده است؟» پاسخ داد: «محببتش در گوشت و خون و مغز و استخوانم جای گرفته است». فرمود: «آیا اگر او را ببینی، می شناسی؟» گفت: «فدایت شوم؛ او، هر لحظه پیش روی من است و ذهنم، همواره بدو مشغول می باشد». ابن جعفر رضی الله عنه فرمود: «به خدا سوگند از زمانی که این کنیز را خریده‌ام، حتی لحظه‌ای به او نگاه نکرده‌ام». ابن جعفر رضی الله عنه دستور داد آن کنیز را بیاورند. آن کنیز، خرامان و با لباسی فاخر و زیبا بیرون آمد. ابن جعفر رضی الله عنه پرسید: «آیا دلربایت همین است؟» ابن عمار، گفت:

هی الّتی هام قلبی من تذکرها و النفس مشغولة أيضاً بذکراها

یعنی: «آری؛ این، همان دلربایی است که دلباخته و شیدایش شده‌ام».

ابن جعفر رضی الله عنه گفت: «اینک این کنیز از تو باشد. خداوند، او را برایت مبارک بگرداند». ابن عمار گفت: «فدایت شوم؛ تو، امروز لطفی در حق من نمودی که تنها از خداوند انتظار چنین لطف و احسانی می رود». پس از آنکه ابن عمار، با کنیزش، راهی خانه‌اش گردید، ابن جعفر رضی الله عنه، به غلامش دستور داد که یکصد هزار درهم به عنوان هدیه، به خانه‌ی ابن عمار ببرد تا آن دو، بدون هیچ دغدغه‌ای در کنار هم زندگی کنند. ابن عمار از فرط خوشحالی گریست و گفت: «به راستی خداوند می داند رسالت خویش را به چه کسی واگذار کند. ای

ابن جعفر! فدایت شوم؛ قسم می خورم که هر چند خداوند عز و جل به ما وعده‌ی نعمت‌های جاودانه‌ی بهشت را داده است، اما تو، همین دنیا را برایمان بهشت گردانیدی.^۱

در سخاوت، هیچ کس جز پیرمردی از بنی‌عذره، از ما سبقت نگرفت:

بدیح، آزادشده‌ی عبدالله بن جعفر علیه السلام می‌گوید: در یکی از سفرها با عبدالله بن جعفر علیه السلام همراه بودم؛ در کنار خیمه‌ای اتراق نمودیم و متوجه شدیم که صاحب خیمه، پیرمردی از تیره‌ی بنی‌عذره است. در این اثنا بادیه‌نشینی دیدیم که شتری را به سوی ما می‌آورد. او، شتر را نزدمان آورد و از ما چاقو خواست. ما، چاقویی در اختیارش گذاشتیم و او، در دم، شتر را نحر کرد و گفت: «این، از آن شماست». روز دوم نیز همان پیرمرد، شتری به سوی ما آورد و از ما خواست که چاقویی در اختیارش بگذاریم تا شتر را برایمان نحر کرد. گفتیم: ما، هنوز گوشت داریم. گفت: «چطور ممکن است بگذارم در حضور من، گوشت مانده بخورید؟» سرانجام شتر را نحر نمود و تمام گوشت‌هایش را به ما داد. روز سوم نیز همان‌جا اتراق داشتیم که آن پیرمرد، شتری دیگر نزدمان آورد؛ هرچه گفتیم هنوز گوشت داریم، باز هم دست‌بردار نشد و آن را ذبح کرد و گفت: «چطور ممکن است من حضور داشته باشم و بگذارم که در حضور من، گوشت مانده بخورید؟ من، گمان می‌کنم شما آدم‌های خسیسی باشید. بدیح می‌گوید: سرانجام آن‌جا را ترک نمودیم و عزم سفر نمودیم. قبل از حرکت، ابن جعفر علیه السلام خادمش را فرا خواند و گفت: «از مال و منال، چه با خود داری؟» پاسخ داد: «بقچه‌ای از لباس و چهارصد دینار». ابن جعفر علیه السلام دستور داد که آن بقچه‌ی لباس را به همراه چهارصد دینار، برای آن پیرمرد ببرد. زمانی که کنیز ابن جعفر علیه السلام وارد خیمه شد، زنی را در آنجا دید و هدیه‌ی ابن جعفر علیه السلام را به او سپرد. آن زن، از قبول هدیه، امتناع ورزید و گفت: «ما، از تیره‌ای هستیم که در قبال ضیافت و میهمانی، مزدی نمی‌گیریم». کنیز ابن جعفر علیه السلام باز گشت و ماجرا را برای وی بازگو نمود. ابن جعفر علیه السلام گفت: «دوباره به خیمه‌اش برو و این هدیه را تقدیمش کن، اما اگر قبول نکرد، این بار، آن را کنار خیمه بگذار و خودت، بازگرد». وقتی کنیز ابن جعفر علیه السلام به درب خیمه رفت، آن زن، هدیه را نپذیرفت و گفت: «برو؛ خداوند، تو را برکت دهد؛ ما، طایفه‌ای هستیم که در قبال ضیافت و پذیرایی از میهمان، اجرت نمی‌گیریم. تو را به خدا اگر سماجت کنی و پیرمرد، بیاید و تو را در این حال ببیند،

۱- تاریخ دمشق (۱۹۵/۲۹)؛ سیر أعلام النبلاء (۴۶۱/۳).

حتماً تنبیهت خواهد کرد». کنیز، بقچه و کیسه‌ی پول را کنار خیمه گذاشت و به ما پیوست. پس از آنکه مسافتی را پیمودیم، شخصی را دیدیم که به سوی ما می‌آمد. از دور معلوم نبود که کیست، اما وقتی خوب نزدیک شد، دیدیم که همان پیرمرد است. وی، به ما نزدیک شد و هدایای ابن جعفر^ع را به سویمان پرتاب نمود و به سرعت دور شد و حتی لحظه‌ای هم درنگ نکرد. ابن جعفر^ع فرمود: «در سخاوت، هیچ کس جز این پیرمرد عذری، از ما سبقت نگرفت»^۱.

خداوند، اسراف کاران را دوست ندارد:

زنی، مرغی بریان نزد عبدالله بن جعفر^ع آورد و گفت: «پدر و مادرم، فدایت؛ این مرغ، برایم به اندازه‌ی دخترم، عزیز بود و من، با او انس داشتم و از تخم‌هایش استفاده می‌کردم. با خود عهد بسته بودم که آن را در بهترین مکان ممکن، دفن کنم، اما هر چه اندیشیدم، در روی زمین، هیچ جایی بهتر از شکم تو برای دفن این مرغ نیافتم؛ از این رو تصمیم گرفتم آن را بریان کنم و به تو بدهم. ابن جعفر^ع دستور داد تا آن مرغ را از او تحویل بگیرند و در قبال آن، مقداری گندم و قدری خرما و مبلغی پول، به وی بدهند. وقتی زن، هدایای ابن جعفر^ع را دید، گفت: «پدرم، فدایت؛ (چرا در هدیه دادن زیاده‌روی و اسراف کردی؟! خداوند، اسراف کاران را دوست ندارد»^۱.

داستانی دیگر از بخشندگی ابن جعفر^ع:

یکی از اهالی بصره، مقداری شکر برای فروش به بازار مدینه آورد، اما کسی، شکرش را خریداری نکرد و بازارش، کساد و بی‌رونق شد. عبدالله بن جعفر^ع به خزانه‌دارش دستور داد تا تمامی کالایش را از او خریداری نماید و به رایگان در اختیار مردم بگذارد.^۲ در روایتی آمده است که وقتی بازار بازرگان مذکور، بی‌رونق شد، عده‌ای، او را راهنمایی کردند که نزد عبدالله بن جعفر^ع برود. او نیز نزد ابن جعفر^ع رفت و ابن جعفر^ع تمام کالایش را به قیمت خوبی خریداری نمود و آن‌گاه همه را به‌طور رایگان در اختیار مردم نهاد. فروشنده، با

۱- تاریخ دمشق (۱۹۰/۲۹).

۱- تاریخ الإسلام (۸۰/۶۱)، ص ۴۳۰-۴۳۲.

۲- طبقات (۱۹/۲).

مشاهده‌ی این وضعیت، پرسید: «آیا من هم می‌توانم چیزی از اینها بردارم؟» عبدالله علیه السلام فرمود: «آری».^۱

انفاق هدیه‌ای که از جانب یزید بن معاویه برای ابن جعفر علیه السلام ارسال شده بود: یزید بن معاویه، هدیه‌ی ارزنده‌ای برای ابن جعفر علیه السلام ارسال کرد، اما ابن جعفر علیه السلام تمام آن را میان مردم مدینه تقسیم نمود و هیچ چیزی از آن را برای خود، نگه نداشت.^۲ زمانی که عبدالله بن جعفر علیه السلام با یارانش، نزد یزید بن معاویه رفت، یزید دستور داد که دو میلیون دینار به عنوان هدیه به وی بدهند.^۳ ذهبی می‌گوید: چنین هدیه‌ای از کسی همچون یزید به ابن جعفر علیه السلام هدیه‌ی چشمگیری نیست؛ زیرا یزید می‌دانست که ابن جعفر علیه السلام از او به خلافت سزاوارتر است.^۴

دعای یک بادیه‌نشین برای عبدالله بن جعفر علیه السلام:

بادیه‌نشینی، برای عبدالله بن جعفر علیه السلام این گونه دعا کرد: «خداوند، آن چنان نعمتی به تو ارزانی بدارد که از عهده‌ی شکرش برنیایی و تو را از بلاهایی که از تاب و توانت، خارج است، محافظت فرماید».^۱

حساب به دینار، بخشش به خروار:

باری عده‌ای، عبدالله بن جعفر علیه السلام را دیدند که به خاطر یک درهم با شخصی، چانه می‌زد. به او گفتند: تو، از اموال خویش، بی‌حساب و کتاب، بذل و بخشش می‌کنی و اینک به خاطر یک درهم، چانه می‌زنی؟! پاسخ داد: «آن، مال من است و آن را انفاق می‌کنم، اما (اینجا مسأله‌ی تجارت در میان می‌باشد و) این، عقل من است که آن را برای تجارت به کار می‌گیرم. پس بر آن بخل می‌ورزم (تا در تجارت سود ببرم)».^۲

۱- تاریخ دمشق (۱۹۳/۲۹).

۲- الإصابة (۳۸/۴).

۳- سیر أعلام النبلاء (۴۵۷/۳).

۴- نگا: سیر أعلام النبلاء (۴۵۷/۳).

۱- تاریخ دمشق (۱۹۳/۲۹).

۲- تاریخ دمشق (۲۰۱/۲۹).

بخشنده، آنست که قبل از درخواست سائل، به وی کمک نماید:
 عبدالله بن جعفر^۱ می گوید: «سخاوتمند، کسی نیست که پس از درخواست نیازمندان، به آنان کمک می کند؛ بلکه سخاوتمند، کسی است که چهره و طرز سخن گفتن طرف مقابلش به نیاز وی پی برد و به او کمک نماید. همانا سخاوتمند، کسی است که خود، آغازگر بذل و بخشش باشد (نه آنکه پس از درخواست نیازمندان، بذل و بخشش کند)».^۱

ما، نیکی هایمان را نمی فروشیم:

یکی از بازرگانان سواد، از ابن جعفر^۲ درخواست نمود که خواسته اش را با امیر مؤمنان علی^۳ در میان بگذارد. ابن جعفر^۴ نیاز آن شخص را با علی^۵ در میان نهاد. و به دستور امیر مؤمنان، به نیاز وی، رسیدگی شد. بازرگان مذکور، چهل هزار درهم به عنوان تشکر برای عبدالله بن جعفر^۶ فرستاد. اما عبدالله^۷ از پذیرش آن امتناع ورزید و گفت: «ما، نیکی هایمان را نمی فروشیم».^۲

در روایتی آمده است: «ما، در قبال نیکی و احسانی که به دیگران می کنیم، پولی نمی گیریم».^۱

همگان، در مال و ثروت ابن جعفر^۸ سهم داشتند!

از معاویه بن عبدالله بن جعفر^۹ پرسیدند: پدرت، در سخاوت و بخشندگی به چه مقامی رسید؟ پاسخ داد: «انگار تمام مال و ثروت پدرم، از مردم بود و همگان را در مال و ثروت خویش، شریک و سهیم می دانست؛ هر آن کس که از وی چیزی درخواست می کرد، به خواسته اش می رسید و هر کس، از او تقاضایی می نمود، تقاضایش را برآورده می ساخت. هیچ گاه از بذل و بخشش، دریغ نمی کرد و هنگام نیاز، به ذخیره ی مال نمی پرداخت».^۲

۱- تاریخ دمشق (۲۹/۲۰۰).

۲- تاریخ دمشق (۲۹/۱۸۶).

۱- تاریخ دمشق (۲۹/۱۸۷).

۲- تاریخ دمشق (۲۹/۱۹۸).

رابطه‌ی عبدالله بن جعفر علیه السلام با معاویه رضی الله عنه :

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه همواره نزد معاویه و عبدالملک، رفت و آمد می‌کرد و نزد آن دو از جایگاه والا و ویژه‌ای برخوردار بود. وی، شایستگی آن را داشت که پیشوا و امیر مؤمنان شود.^۱

رابطه‌ی ابن جعفر رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه آن قدر استوار و صمیمانه بود که یکی از فرزندانش را معاویه نامید. ابان بن تغلب می‌گوید: نقل شده که عبدالله بن جعفر رضی الله عنه هر سال یک بار نزد معاویه رضی الله عنه می‌رفت و او نیز هر بار یک میلیون درهم به او می‌داد و به خواسته‌هایش رسیدگی می‌کرد.^۲

روایات زیادی در کتاب‌های ادبی و تاریخی، پیرامون روابط ابن جعفر و معاویه رضی الله عنه نقل گردیده که بی‌اساس و غیر معتبرند؛ اینک به ذکر نمونه‌ای از این روایات می‌پردازیم:

۱- روایت یحیی بن سعید بن دینار:

شبی عبدالله بن جعفر رضی الله عنه در کاخ خضراء (سبز) میهمان معاویه رضی الله عنه بود که ناگهان نامه‌ای به معاویه رضی الله عنه رسید و در آن، در مورد حسین بن علی رضی الله عنه ملامت شده بود. معاویه رضی الله عنه از فرط ناراحتی نامه را بر زمین کوبید و گفت: چه کسی مرا در مورد حسین بن ابی تراب سرزنش می‌کند، به خدا سوگند که من تصمیم گرفته‌ام که با وی چنین کنم و حتماً این کار را خواهم کرد. عبدالله بن جعفر رضی الله عنه با مدارا و نرمی به گفتگو با وی پرداخت و سرانجام برخاست و قصر را ترک گفت. به نظر می‌رسد (این رفتار معاویه) میان آن دو رخنه افکند و روابط آن دو را تیره کرد. وقتی عبدالله رضی الله عنه به خانه رسید، دستور داد مرکبش را آماده کنند و همان شب رهسپار مدینه شد. معاویه رضی الله عنه نیز در حالی که ناراحتی در چهره‌اش هویدا بود، به خانه رفت. همسرش، بنت قرظ ^۱ با مشاهده‌ی وی پرسید: بر ابن جعفر رضی الله عنه چه روا داشته‌ای؟ آیا به او دشنام داده و سخنانی در مورد پسر عمویش بر زبان رانده‌ای که وی را ناراحت کرده است؟ به خدا سوگند که کار بدی کرده‌ای؛ تو با این کار، رابطه‌ی میان ما و عبدالله رضی الله عنه را خدشه‌دار نموده‌ای. معاویه رضی الله عنه نتوانست آن شب بخوابد و مدام به کرده‌ی خویش فکر می‌نمود. صبحگاهان از جای برخاست و گفت: به خدا سوگند که امروز خودم باید عبدالله رضی الله عنه را از

۱- سیر أعلام النبلاء (۳/۴۵۸).

۲- سیر أعلام النبلاء (۳/۴۵۹).

۱- فاخته بنت قرظ بنت عمرو بن نوفل بن عبد مناف.

خواب بیدار کنم. و بالاخره عازم خانه‌ی وی گردید. در آن جا هیچکس را نیافت و به پرس و جو در مورد عبدالله بن جعفر[ؑ] پرداخت. به او گفتند: همان لحظه‌ای که از قصرت بیرون آمد، عازم مدینه شد. معاویه[ؓ] عده‌ای را به دنبال وی فرستاد و خطاب به آن‌ها گفت: هر جا او را یافتید، حتی اگر به خانه‌ی خویش در مدینه رسیده بود، او را بازگردانید و نزد من بیاورید. آنها خود را به عبدالله بن جعفر[ؑ] رساندند و او را نزد معاویه[ؓ] بازگرداندند. معاویه[ؓ] به خاطر سخنانی که آن شب زده بود، از وی عذرخواهی کرد و گفت: من تو را آزردم و تمام آنچه را که با خود بردی، به تو بخشیدم. گفته شده: زمانی که عبدالله بن جعفر[ؑ] عازم مدینه شد، یک شتر و تعداد فراوانی گوسفند (که از سوی معاویه[ؓ] به او هدیه شده بود) با خود برد و بدین ترتیب ناراحتی او برطرف گردید^۱.

این روایت، صحیح نیست و ضمن منقطع بودن اسنادش، ضعیف است. یحیی بن سعید بن دینار سعدی که در سند این روایت وجود دارد، مجهول و ناشناخته است. این روایت را تنها به عنوان مثال ذکر نمودیم، اما در کتابهای ادبیات (شعر) و تاریخ، اشعاری نقل گردیده که ادعا شده این اشعار میان عبدالله بن جعفر[ؑ] و معاویه[ؓ] رد و بدل گردیده است.

به عنوان نمونه یونس بن میسره بن حلبس نقل می‌کند: باری به معاویه خبر رسید که عبدالله بن جعفر[ؑ] دچار مشکلات و تنگنهایی در زندگی شده (و مضطرب گشته است). به همین خاطر طی نامه‌ای دو بیت زیر را برای او نوشت و برای او ارسال کرد.

لمال المرء یصلحه فیغنی	مفاقره أعم من القنوع
یسد به نوائب تعتریه	من الايام كالنهر الشروع

یعنی: «اگر اموال و دارایی کسی موجب رفع نیازهای وی شود (و او را بی‌نیاز سازد)، این، از قناعت بهتر است؛ زیرا دارایی‌اش، او را از مصائب و مشکلاتی که همچون سیلاب خروشان، در گذر ایام، او را در بر می‌گیرد، رهایی می‌بخشد».

در ضمن معاویه، عبدالله[ؑ] را به میان‌روی توصیه کرد و به او سفارش کرد که دیگر مسافرت نرود و به خاطر این کار بر او خرده گرفت. اما عبدالله بن جعفر[ؑ] در قالب شعری، پاسخ معاویه[ؓ] را داد و از بخشندگی خود و نیز از اینکه با سخاوت و بخشندگی، آبروی

۱- الطبقات (۱۹/۲ و ۲۰۰). اسناد این روایت ضعیف و منقطع است.

خویش را می خرد، سخن گفت. از اینرو معاویه رضی الله عنه چهل هزار دینار برایش فرستاد تا بدهی‌های خود را بپردازد.^۱

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه و گوش دادن موسیقی:

بسیاری از کتاب‌های ادبی و تاریخی به عبدالله بن جعفر رضی الله عنه نسبت داده‌اند که وی، کنیزکانی داشته و همواره به موسیقی و زن‌بارگی مشغول بوده است. بدیهی است این روایات، صحت ندارد و درستی آنها ثابت نشده است. روایات ضعیف تاریخی در مورد عبدالله بن جعفر رضی الله عنه فراوان است؛ از جمله ابن عساکر، طی روایتی مفصل و طولانی آورده است: عبدالله بن جعفر رضی الله عنه از زنی آوازخوان (خواننده) بسیار خوشش می‌آمد و با خواندن وی به وجد می‌آمد.^۲ ابن کثیر نیز با صیغه ای که بیانگر ضعف روایت است، روایتی به همین مضمون، نقل کرده است.

ابوعمر بن عبدالبر نیز در کتاب خویش آورده است: «گفته شده: (ابن جعفر رضی الله عنه) اشکالی بر گوش دادن موسیقی نمی‌دانست.^۱» ذهبی در توضیح این روایت، هیچ سندی که قابل اعتماد باشد، ذکر نموده است.^۲

این گونه روایات، هیچ اعتباری ندارد و برخی از آنها، از اصل و پایه مورد تردید است. از اینرو بنده، این روایات را نمی‌پذیرم و معتقدم به هیچ وجه عبدالله بن جعفر رضی الله عنه موسیقی را مجاز نمی‌دانسته، و به زن‌بارگی و غنا نمی‌پرداخته است.

وفات ابن جعفر رضی الله عنه:

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه در سال هشتاد هجری یعنی همان سالی که سیل جحاف در مکه به وقوع پیوست، دار فانی را وداع گفت. از آن جهت این سیل را جحاف نامیده‌اند که هر آنچه را که بر سر راهش قرار داشت، نابود کرد و حجاجی را که در مسیر آن بودند، با خود برد؛ به نحوی که هیچ مرد و یا زنی، توان نجات دادن حجاج را نداشت. این سیل، آن‌چنان بزرگ

۱- تاریخ دمشق (۲۹/۲۰۰).

۲- تاریخ دمشق (۲۹/۱۹۵).

۱- الاستیعاب (۳/۸۸۱).

۲- سیر اعلام النبلاء (۳/۴۶۳).

(و خروشان) بود که آب‌های آن از کوه حجون در مکه^۱ گذشت و افراد زیادی را غرق نمود.

گفته شده: آب، آن‌قدر شهر مکه را فرا گرفت که نزدیک بود ارتفاع آن، از خانه‌ی کعبه هم بگذرد.^۲ نقل شده: ابن جعفر^۳ در سن ۸۰ سالگی و در سال ۸۴ یا ۸۵ هجری جان به جان آفرین تسلیم کرده است. اما ابن عبدالبر معتقد است او در همان سال ۸۰ هجری وفات کرد و ابان بن عثمان که در زمان عبدالملک بن مروان، امیر مدینه بود، بر وی نماز جنازه خواند.^۳

۱- معجم البلدان (۲/۲۱۵).

۲- البداية و النهاية (۱۲/۲۹۶).

۳- الاستيعاب (۲/۸۸۱).

مبحث چهارم صلح حسن بن علی با معاویه

پس از شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام، به صورت عمومی با حسن علیه السلام بیعت شد و فرمانداران و فرماندهان دوران خلافت علی علیه السلام و همچنین تمامی مردمانی که پیش از این با امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیعت کرده بودند، با حسن علیه السلام نیز بیعت نمودند و بدین ترتیب حسن بن علی علیه السلام خلیفه‌ی مسلمانان گشت و زمام امور را به دست گرفت. وی، کارگزاران و فرمانداران خویش را به نواحی مختلف فرستاد و به تقسیم عطایا پرداخت و برای راضی کردن مجاهدانی که در جنگ‌ها شرکت داشته‌اند، بر سهم آنان افزود و توانست رضایت آنان را جلب کند.^۱

حسن بن علی علیه السلام به مرحله‌ای رسیده بود که توان رویارویی با معاویه علیه السلام را به دست آورده بود؛ زیرا شخصیت یگانه و استوار او به لحاظ سیاسی، نظامی، اخلاقی و دینی از یک سو، و وجود شخصیت‌هایی چون قیس بن سعد بن عباد، حاکم بن عدی طائی و چندی دیگر از فرماندهانی که توانایی نظامی و تاکتیکی زیادی داشتند، از سوی دیگر، موقعیت بسیار خوبی برای وی فراهم آورده بود. با این حال حسن علیه السلام ترجیح داد به منظور جلوگیری از خونریزی و کشته شدن مسلمانان، به صلح و سازش روی بیاورد و بدین سان وحدت و یکپارچگی امت اسلامی را حفظ نماید. او، هیچ علاقه‌ای به دنیا و جاه و مقام دنیوی نداشت.^۲

حسن بن علی علیه السلام تلاش برای وحدت امت اسلامی را سرلوحه‌ی کار خویش قرار داد. آن هم درحالی که نیروی نظامی قدرتمندی داشت و همچنان زمام امور، در دست او و یارانش بود. امام بخاری روایتی نقل نموده که بر اقتدار نظامی حسن علیه السلام دلالت می‌کند. عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌گوید: «گردانها و لشکریان (حسن علیه السلام) را به گونه‌ای یافتیم که تا بر رقبای خویش پیروز نشوند، دست‌بردار نیستند».^۳ حسن بن علی علیه السلام می‌فرمود: «مهتران عرب تحت فرمان و در اختیارم بودند و اگر به آنها دستور جنگ می‌دادم، در کنار من می‌جنگیدند و اگر صلح می‌کردم، آنها نیز صلح می‌نمودند».^۱

۱- تاریخ العراق فی ظل الحکم الاموی، ص ۶۷ و مقاتل الطالبیین، ص ۵۵.

۲- در مباحث آینده به تفصیل به این موارد خواهیم پرداخت.

۳- بخاری (۲۷۰۴).

۱- المستدرک (۱۷۰/۳) این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است.

اگر حسن علیه السلام از نیروی نظامی مقتدری برخوردار نبود، دیگر ضرورتی نداشت که معاویه رضی الله عنه با او به گفتگو پردازد و به شروط و ضوابطی که توسط وی مقرر شده بود، تن دهد؛ زیرا اگر معاویه رضی الله عنه می دانست که حسن علیه السلام به لحاظ نظامی (و سیاسی) ضعیف است و قدرت چندانی ندارد، بدون هیچ دغدغه‌ای وارد کوفه می شد و زحمت مذاکره با حسن علیه السلام را متحمل نمی گشت و به شروط وی تن نمی داد و به راحتی بر حسن علیه السلام ظفر می یافت. راستی آیا دلیل صلح حسن علیه السلام با معاویه رضی الله عنه ضعف نظامی و سیاسی حسن بن علی رضی الله عنه بوده است؟^۱

ابن تیمیه رحمه الله در کتاب منهاج السنة در پاسخ این سؤال می گوید: حسن علیه السلام قدرت داشت به همراهی یارانش هر چند کمتر از یاران و لشکریان معاویه رضی الله عنه بودند، بر وی پیروز شود؛ همچنان که در بسیاری از موارد تعدادی اندک، بر لشکری بسیار بزرگ ظفر یافته‌اند، اما حسن بن علی رضی الله عنه اخلاقی سترگ داشت و با آشوب و تفرقه، به شدت مخالف بود و به وحدت و یکپارچگی امت اسلامی، اهمیت زیادی می داد. بدین ترتیب خداوند تعالی به وسیله‌ی حسن بن علی رضی الله عنه شکاف‌های میان امت اسلامی را برداشت و مسلمانان را متحد و یکپارچه ساخت.^۲

حسن علیه السلام شخص همیشه بیدار و آگاهی بود که به اصلاح امت و ایجاد وحدت و یکپارچگی می اندیشید و برای رسیدن به این هدف، در برابر موانع و تنگناها ایستادگی می کرد و گاهی نیز برای مصلحت امت، در برابر ناملایمات، برخلاف میل قلبی، سر تسلیم فرود می آورد. در صلحی که میان معاویه رضی الله عنه و حسن علیه السلام صورت گرفت، شروط و تعهداتی مقرر گردید و این صلح، به نتایجی انجامید که در عصرهای مختلف و در گذر زمان، همواره افتخاری برای امام حسن علیه السلام به حساب آمده و خواهد آمد. دکتر خالد الغیث می گوید: صلح حسن مجتبی رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه که موجب جلوگیری از خونریزی و هدر رفتن خون مسلمانان شد، در واقع از اهمیتی چون جمع آوری قرآن توسط عثمان بن عفان رضی الله عنه و جهاد علیه مرتدان، توسط ابوبکر صدیق رضی الله عنه برخوردار بود.^۱ و می توان این صلح را یکی از معجزات نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برشمرد. دلیل این ادعا، روایتی است که امام بخاری نقل کرده است؛ ابوبکر رضی الله عنه می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که بر فراز منبر می فرمود: (ابنای هذا سید و لعل الله أن

۱- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین، بطاینه، ص ۶۱، ۶۰.

۲- منهاج السنة (۵۳۶/۴) و دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص ۶۱.

۱- مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری، خالد الغیث، ص ۱۳۴.

یصلح به بین فئتين من المسلمین) یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست؛ چه بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ مسلمان بگرداند». ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید: در آن هنگام، حسن رضی الله عنه کنار رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله ضمن بیان این فرموده، گاهی به حسن نگاه می‌کرد و گاهی به مردم.^۱

صلح حسن رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه، در تاریخ اسلام از اهمیت شایانی برخوردار است؛ بدین دلیل که:

- ۱- این صلح، یکی از نشانه‌های حقانیت رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بود.
- ۲- این صلح، موجب جلوگیری از قتال و خونریزی میان مسلمانان شد و در نهایت، به وحدت و یکپارچگی آنان انجامید.
- ۳- امام حسن رضی الله عنه نخستین خلیفه‌ای بود که هرچند در اوج قدرت قرار داشت و هیچ فشاری سیاسی و نظامی، او را تهدید نمی‌کرد، اما از پست و منصب خلافت روی گرداند تا با این کار، میان امت اسلامی، صلح و آرامش برقرار کند.
- ۴- حسن رضی الله عنه آخرین خلیفه از خلفای راشدین پس از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بود و به همین خاطر کتب عقاید، حدیث، تاریخ، ادبیات و غیره مملو از روایاتی است که به صلح حسن بن علی رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه پرداخته است. کسانی که این کتابها را مطالعه می‌کنند، در بسیاری از آنها بویژه در تاریخ طبری، روایاتی را در این باره می‌یابند که برخی، با برخی دیگر متناقض می‌باشد و صحیح و ضعیف آنها، با هم خلط شده است. در این میان، گزارشهای تاریخی، بدون در نظر گرفتن زمان وقوع آن، نقل گردیده و همین، مطالعه‌کننده را در فهم و نتیجه‌گیری با مشکل، مواجه نموده است. در حالی که رعایت تسلسل زمانی در نقل وقایع و جریانهای صلح از اهمیت شایانی برخوردار است و کمک وافر به فهم موضوع کمک می‌کند.^۲

دکتر خالد الغیث، تلاش فراوانی کرده تا این مصادر و کتابها را مورد بررسی قرار دهد و روایات صحیح و غیرصحیح را از هم جدا نماید و آنها را به ترتیب زمان وقوع، گرد آورد. وی، روایات ضعیفی را که به نحوی، با روایات صحیح تطابق دارند، از سایر روایات، جدا نموده و به روشی خاص، از آنها در نتیجه‌گیری موضوع، استفاده کرده است. وی، در مورد

۱- بخاری، شماره‌ی ۳۷۴۶.

۲- مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری، ص ۱۲۵.

روایاتی که پیرامون خلافت معاویه رضی الله عنه در تاریخ طبری آمده نیز به همین روش عمل نموده است.^۱ بنده، در نقل و بازنویسی گزارشهای مربوط به صلح امام حسن رضی الله عنه از این تلاشهای زیبا و تقسیم‌بندی ابتکاری دکتر خالد الغیث بهره‌ی وافر بردم.

مهمترین مراحل صلح

مرحله‌ی اول:

فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر اینکه خدای متعال، حسن رضی الله عنه را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان قرار می‌دهد. این سخن رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خودی خود، انگیزه‌ای برای حسن رضی الله عنه ایجاد کرد که با اطمینان خاطر، اقدام به صلح کند و در انجام این کار مصمم باشد.^۲ رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی وی فرموده بود: «این فرزندم، آقا و سرور است و چه بسا خداوند، به بین فئتين عظیمتين من المسلمین»^۳ یعنی: «این فرزندم، آقا و سرور است و چه بسا خداوند، به وسیله‌ی او، میان دو گروه عظیم از مسلمانان، صلح و سازش برقرار سازد». این گفته‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله، یک خبر یا سخن معمولی نبود که حسن رضی الله عنه و دیگر مسلمانان، آن را فقط بشنوند و دیگر هیچ مسئولیتی نداشته باشند؛ بلکه این سخن، تمام دیدگاهها، افعال و روش زندگی حسن رضی الله عنه را تحت تأثیر قرار داد و با گوشت و خون وی عجین گشت و وی، چاره‌ای جز این نداشت که فرموده‌ی جد بزرگوارش، رسول خدا صلی الله علیه و آله را سرلوحه‌ی تمام افعال و اندیشه‌های خویش قرار دهد. حسن بن علی رضی الله عنه این سخن را وصیت و سفارشی از جانب رسول گرامی اسلام تلقی می‌کرد و چون این رهنمود نبوی را بر زبان می‌آورد، چشمانش برق می‌زد و آثار سرور و شادی در چهره‌اش نمودار می‌گشت. این وصیت و سفارش نبوی، حسن رضی الله عنه را بکلی تحت تأثیر قرار داد و آرمانی برای وی گردید؛ از اینرو بدان تمسک جست و آنرا هدف زندگی خویش قرار داد.

علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه فرزندش حسن رضی الله عنه را از جان و دل دوست می‌داشت؛ چراکه خداوند عز و جل به او مناقب و موهبت‌های خاصی ارزانی داشته بود و علی رضی الله عنه خوب می‌دانست که

۱- همان ص ۱۲۵.

۲- همان ص ۱۶۲۵.

۳- بخاری (۷۱۰۹).

حسن علیه السلام از چه فضایل و مناقبی برخوردار است. به همین خاطر او را گرامی می‌داشت. حسن بن علی علیه السلام حتی هنگام سخن گفتن با پدر گرامیش، این سفارش جدش را سرلوحه‌ی خویش قرار داد. چنانچه پس از شهادت عثمان رضی الله عنه از پدرش خواست که عزلت اختیار کند و از دیده‌ها نپنهان شود تا زبان‌ها و آسیب‌های فتنه‌ای که به وجود آمده بود، متوجه او نگردد و تنها کارگردانان این فتنه از آن متضرر گردند. وی، به پدرش گفت: «پدرم! اگر شما در لانه‌ی سوسمار هم پنهان شوید، باز هم مردم به دنبال شما خواهند آمد و بدون اینکه خودتان بخواهید، با شما بیعت خواهند کرد».

زمانی که علی بن ابی‌طالب علیه السلام عزم نبرد با اهل شام را نمود و سپاه خویش را آماده‌ی حرکت کرد، حسن علیه السلام نزد پدرش رفت و گفت: «پدر جان! از این کار دست بردار. این جنگ میان مسلمانان اختلاف می‌اندازد و موجب ریختن خون مسلمانان و اختلاف و چنددستگی آنان می‌گردد». علی علیه السلام به توصیه‌ی فرزندش عمل نکرد؛ زیرا او معتقد بود مردم دچار فتنه شده‌اند و باید آنها را امر به معروف و نهی از منکر کند. سرانجام علی علیه السلام به یاران خویش پیوست و تصمیم خویش را عملی نمود^۱. البته ناگفته پیداست که در جریان نبرد با اهل شام، حق، با علی علیه السلام بود.

یکی از معجزات رسول اکرم صلی الله علیه و آله همان پیشگویی و خبری بود که با تربیت اسلامی حسن بن علی علیه السلام نمایان گردید. حسن بن علی علیه السلام شخصیتی یگانه، مهتر و فرزانه بود و این مقام و سیادت را با جنگ و خونریزی و غارت و چپاول به دست نیاورد؛ بلکه با خویشنداری و پرهیز از خشونت و همچنین ممانعت از ریختن خون مسلمانان به این مقام والا دست یافت. بی‌تردید رسیدن به چنین مقامی بدون توفیق الهی مقدور نیست و با فکر و اندیشه‌ی شخصی و بشری نمی‌توان به چنین مقامی نایل آمد.

حسن علیه السلام در حالی با معاویه رضی الله عنه صلح نمود که هزاران سرباز وفادار، از او فرمانبرداری می‌کردند؛ هرچند در این میان سربازانی هم بودند که صرفاً برای منافع دنیوی و شخصی خود در سپاه آن بزرگوار جای گرفته بودند. بطور کلی حسن علیه السلام نمی‌خواست به خاطر وی، حتی یک قطره خون بر زمین بریزد یا مسلمانی آسیب ببیند. وقتی انسان ریاست قوم یا طایفه‌ای را بر عهده می‌گیرد، باید نهایت تلاش خویش را برای حفاظت، صیانت و مراقبت از افراد تحت سلطه‌ی خویش بکار گیرد و گرنه (سلطه و ریاستی که به غیر از این اهداف صورت گیرد)

نوعی خودکامگی و استبداد خواهد بود و پیامدی جز هلاکت و نابودی نخواهد داشت. چنین ریاستی، سرانجام، موجب خونریزی، غارت و ذلت و خواری خواهد شد و چنین رئیسی، مورد خشم خداوند ﷻ و نیز مورد حشم مردم و تاریخ قرار می گیرد. قدرت طلبی و حرص جاه و ثروت، همواره در طول تاریخ، عامل خونریزی و چپاول بوده و افرادی که امواجی از خون در کوجه و خیابان به راه انداخته‌اند، انگیزه‌ای جز برتری جویی نداشته‌اند.^۱

حسن ﷺ هیچ رغبتی به دنیا و زر و زیور دنیوی نداشت و خواهان قدرت و ریاست نبود. برای حسن ﷺ این امکان وجود داشت که با به راه انداختن جنگ و خونریزی، به مقاصد و امتیازهای دنیوی دست یابد، اما او، تنها به آخرت و نعمت‌های بهشتی می‌اندیشید و همواره تلاش می‌کرد تا امت جدش، محمد مصطفی ﷺ را از قتل و کشتار مصون بدارد.

حسن بصری می‌گوید: «زمانی که حسن بن علی ﷺ زمام امور را به دست گرفت، دیگر خونی بر زمین نریخت.^۲ شخص حسن ﷺ نیز به این امر، می‌بالید و افتخار می‌کرد که به وصیت جدش رسول خدا ﷺ جامه‌ی عمل پوشیده و دستور آن حضرت ﷺ را اجرا نموده و در زندگی خویش، روشی ایمانی در پیش گرفته است».^۳

خداوند متعال، به وسیله‌ی حسن ﷺ میان اهل عراق و سایر امت اسلامی، صلح و سازش برقرار نمود. رسول گرامی اسلام ﷺ برقرای صلح و سازش را جزو فضایل حسن ﷺ برشمرد؛ زیرا حسن ﷺ از امارت و خلافت دست کشید و آن را به معاویه ﷺ واگذار نمود. اگر حسن ﷺ مأمور بود که با معاویه بجنگد و دست از حکومت بردارد، رسول خدا ﷺ به هیچ عنوان، برقرای صلح و سازش را از فضایل حسن ﷺ بر نمی‌شمرد. زیرا در این صورت حسن ﷺ به خوبی انجام وظیفه نکرده بود.

در نتیجه آنچه حسن ﷺ انجام داد، یعنی، صلح وی با معاویه، نزد خدا و رسول اکرم ﷺ پسندیده و مطلوب بود، نه جنگ و نبرد با او.^۱

۱- الدوحة النبوية الشريفة ص ۹۴.

۲- دلائل النبوة، بیهقی (۴۴۳/۶) و الدوحة النبوية الشريفة، ص ۹۵.

۳- الدوحة النبوية الشريفة، ص ۹۵.

۱- الفتاوى (۳۰۰/۲۸).

مرحله‌ی دوم:

حسن علیه السلام برای بیعت با اهل عراق، شرطی تعیین نمود که طبق آن مقرر گردید، با هر کس که او صلح کند، آنان نیز صلح نمایند و با کسانی که او بجنگد، آنها بجنگند.^۱

میمون بن مهران می‌گوید: حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام پس از پدرش، دو بار با اهل عراق بیعت کرد. یکی، بیعت امارت؛ و دیگری پیمان بر سر اینکه آنها، هر آنچه را که حسن علیه السلام انجام دهد یا بپذیرد، قبول نمایند و خودسرانه کاری نکنند.^۲

خالد بن مصرب می‌گوید: شنیدم که حسن بن علی علیه السلام گفت: «به خدا سوگند که تنها با شرایطی که خودم دارم، از شما بیعت می‌گیرم». گفتند: چه شرایطی داری؟ فرمود: «بدین شرط با شما بیعت می‌کنم که با هر کس صلح کنم، شما نیز صلح کنید و با آن که بجنگم، شما نیز با وی بجنگید».^۳

از روایات مذکور، چنین برمی‌آید که امام حسن علیه السلام در همان ابتدای کار و قبل از اینکه به عنوان خلیفه برگزیده شود، اظهار نموده که قصد صلح دارد و این، حقانیت نبوت جدش را اثبات می‌کرد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سخنان گهربار خویش به این ویژگی حسن علیه السلام اشاره کرده بود.^۴ البته زمانی که حسن علیه السلام از اهل عراق بیعت گرفت، به گونه‌ای با آنها سخن گفت که در ذهن آنان، این نکته را جا بیندازد که پذیرفتن صلح (و پیروی از وی برای جنگ یا صلح) قابل مناقشه و اختیاری است و هر چند او، صلح را بیشتر می‌پسندد، اما قصد سازش ندارد. برخورد حسن علیه السلام با اهل عراق به گونه‌ای بود که هر چند با کنایه، به صلح و سازش اشاره نمود، اما از سخنش چنین برداشت نمی‌شد که او، حتماً قصد صلح دارد. و این، نشانه‌ی فراست و شایستگی وی در رهبری جامعه می‌باشد نشان می‌دهد که شناخت دقیقی از محیط سیاسی و نظامی پیرامون خویش داشته است. از اینرو با آنکه هیچ میل و رغبتی به حکومت و فرمانروایی نداشت، برای تأمین مصالح اسلام و مسلمانان، مسؤولیت خلافت را پذیرفت تا بتواند برنامه‌ی اصلاحی خود را به اجرا درآورد.

۱- مرویات خلافة معاوية فی تاریخ الطبری ص ۱۵۶.

۲- الطبقات (۳۱۶، ۳۱۷/۱). سند آن حسن است.

۳- همان (۳۸۶، ۳۸۷/۱). سند این روایت صحیح می‌باشد.

۴- مرویات خلیفة معاوية فی تاریخ الطبری، ص ۱۱۱.

مرحله‌ی سوم: تلاش برای ترور حسن علیه السلام

ابن سعد در کتابش «الطبقات» به نقل از ابی جمیله^۱ روایت می‌کند که: پس از شهادت علی علیه السلام، فرزندش حسن علیه السلام بر مسند خلافت نشست و در همان ابتدای خلافتش در حالی که در نماز ایستاده بود، شخصی، بر وی حمله‌ور شد و با خنجرى که در دست داشت، او را زخمی نمود. حصین بن عبدالرحمن سلمی می‌گوید: به من خبر رسیده که آن شخص، از طایفه‌ی بنی‌اسد بوده است. در این هنگام حسن علیه السلام در سجده بود. حصین گوید: عمویم نیز شاهد این قضیه بوده است.

راوی می‌گوید: عده‌ای گفته‌اند: وقتی فرد مزبور حمله برد، خنجر به ران حسن علیه السلام برخورد کرد و به همین خاطر حسن بن علی علیه السلام ماه‌ها در بستر بیماری به سر برد و سرانجام زخمش بهبود یافت. پس از مدتی، حسن بن علی علیه السلام بر بالای منبر رفت و فرمود: «از خدا بترسید؛ ما، رهبران و میهمانان شمایم. ما، همان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستیم که خداوند درباره‌ی آنان فرموده است:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾

(احزاب: ۳۳)



«خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.»

حسن علیه السلام به گلایه‌ها و شکوه‌های خویش از اهل عراق ادامه داد تا اینکه تمامی کسانی که در مسجد، حضور داشتند، گریستند و صدای گریه، فضای مسجد را در بر گرفت.^۲ هلال بن یساف^۱ گوید: «حسن علیه السلام بالای منبر رفت و به اهل کوفه، چنین فرمود: «ای کوفیان! از خدا بترسید و نسبت به ما، بدی روا مدارید. ما رهبران و میهمانان شما هستیم. ما همان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستیم که خداوند در مورد آنها فرموده است:

۱- میسرة بن یعقوب: ابوجميلة الطهوى الكوفى.

۲- الطبقات (۳۲۳/۱).

۱- هلال بن یساف الاشجعی، در سنن اربعة و صحیح مسلم از وی حدیث روایت شده و بخاری نیز حدیثی با سند معلق از وی روایت کرده است، نک: التقریب، ۵۷۶.

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾

(احزاب: ۳۳)



«خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد».

راوی می‌گوید: «تا آن روز، ندیده بودم که آن همه نفر، بگریند»^۱.

مرحله‌ی چهارم:

حسن علیه السلام با لشکری از اهل عراق، از کوفه عازم مدائن شد و قیس بن سعد بن عباد علیه السلام را به فرماندهی پیشاهنگان لشکرش گماشت.

ابن سعد در «الطبقات» روایت کرده که شعبی گفته است: «پس از شهادت علی علیه السلام مردم عراق با فرزندش حسن علیه السلام بیعت کردند و سپس به او گفتند: هرچه زودتر به سوی کسانی لشکرکشی کن که دستورات خدا و رسول او را نادیده گرفته و به زور، بر مردم سلطه یافته‌اند. ما، امیدواریم که بر آنان چیره شویم. حسن بن علی علیه السلام پیشنهادشان را پذیرفت و قیس بن سعد بن عباد علیه السلام را به عنوان فرماندهی لشکر دوازده هزار نفری خویش تعیین نمود و عازم شام گردید»^۲.

از روایات مذکور، این گونه برمی‌آید که حسن علیه السلام تمایلی به این لشکرکشی نداشته و فقط به تحریک و اصرار اهل عراق، رهسپار شام گردیده است. ابن کثیر رحمه الله نیز به این نکته اشاره نموده و گفته است: «حسن علیه السلام شخصاً انگیزه و قصد جنگیدن با هیچ کس را نداشت، اما مردم (عراق) او را قانع کردند که به این کار دست یازد. در آن هنگام آن چنان جمعیتی گرد هم آمدند که تا آن زمان، هیچکس نظیر آن را ندیده بود. سرانجام حسن علیه السلام لشکری ترتیب داد و قیس بن سعد بن عباد علیه السلام را به فرماندهی سپاه دوازده هزار نفری خویش گماشت و خودش با سایر سپاهیان، به دنبال قیس علیه السلام، عزم سرزمین شام نمود. و چون به مدائن رسیدند، آنجا اتراق نمود...^۱ حسن علیه السلام از همان ابتدا هیچ تمایلی به جنگ با معاویه علیه السلام نداشت و در اندیشه‌ی صلح با معاویه علیه السلام و واگذاری قدرت به او بود. و این تصمیم

۱- الطبقات (۳۸۱/۱) سند این روایت صحیح است.

۲- طبقات (۳۱۹/۱ - ۳۲۱) در اسناد این روایت اشکالی وجود ندارد.

۱- البداية و النهاية (۱۳۲/۱۱).

حسن علیه السلام، دلیل فراست و دوراندیشی اوست؛ زیرا تجربه ثابت کرده بود که اهل عراق، مردمانی سست‌عنصر و هر دم‌بیل‌مزاج و غیر قابل اعتمادند و هر لحظه ممکن است پیمان‌شکنی کنند. حسن علیه السلام با پیشنهاد اهل عراق مبنی بر جنگ با معاویه رضی الله عنه موافقت کرد تا در مسیر راهپیمایی به سوی شام، به آنها ثابت کند که پیشنهاد خودش، یعنی صلح، بهتر و درست‌تر است. حسن علیه السلام علاوه بر این می‌خواست بی‌ثباتی و بی‌وفایی آنان را به خودشان ثابت نماید.^۱ دکتر خالد الغیث معتقد است خروج حسن بن علی رضی الله عنه از کوفه به سوی مدائن در ماه صفر سال ۴۱ هجری قمری بوده است.^۲

مرحله ی پنجم:

وقتی خبر حرکت حسن بن علی رضی الله عنه با سپاهش از کوفه به سوی مدائن، به معاویه رضی الله عنه رسید، معاویه رضی الله عنه هم واکنش نشان داد و از شام رهسپار سرزمین عراق گردید.

ابن سعد روایت می‌کند: «معاویه رضی الله عنه با سپاه خویش که متشکل از مردم شام بود، به سوی سپاه حسن رضی الله عنه حرکت کرد تا اینکه به روستایی به نام «جسر منیح» رسید. معاویه رضی الله عنه در «جسر منیح» اردو زد و سپس طی پنج روز تمام، خود را به «مسکن» رسانید.^۳ شایان ذکر است خروج سپاه معاویه رضی الله عنه از شام، با تأخیر صورت گرفت. معاویه رضی الله عنه در پی تروری نافرجام که توسط شخصی به نام برک بن عبدالله تیمی انجام شد، به شدت زخمی گردید. روایات صحیح و مشهور، بیانگر این است که این اتفاق، صبحگاه روز جمعه، هفدهم رمضان سال ۴۰ هجری قمری روی داد؛ یعنی همان روزی که علی رضی الله عنه ضربت خورد. معاویه رضی الله عنه نیز به قصد نماز صبح، به مسجد می‌رفت که مورد سوء قصد قرار گرفت.^۴

شدت جراحات معاویه رضی الله عنه از روایت خلال به نقل از جندب نمایان می‌گردد که گوید: «در سفری با سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه همراه بودم؛ وی، در بین راه از مرکبش فرود آمد. من نیز فرصت را غنیمت شمردم و همان‌جا فرود آمدم. آن‌گاه در حالی که با سعد رضی الله عنه قدم می‌زدم، پس از حمد و ثنای الهی، به او گفتم: ای سعد! معاویه رضی الله عنه آن‌چنان ضربتی خورده که حتماً به سبب آن جان خواهد باخت و اصحاب شورا و سایر یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز توسط خوارج

۱- العالم الاسلامی فی العصر الاموی، عبد الشافی محمد ص ۱۰۱.

۲- مرویات خلافة معاوية فی تاریخ الطبری ص ۱۳۰.

۳- الطبقات (۳۲۱/۱). [مسکن، نام منطقه ای در انبار عراق است. (مترجم)]

۴- همان (۳۲۳/۱).

کشته شده‌اند. (ای سعد!) به خدا سوگندت می‌دهم که اگر زمام امور مسلمانان را به دست گرفتی، کاری نکنی که به تفرقه و جدایی آنان بینجامد و آنها را به کاری فرانخوانی که سبب هلاکتشان گردد. سعد علیه السلام نیز پس از حمد و ثنای الهی فرمود: به خدا سوگند کاری نخواهم کرد که به تفرقه و جدایی آنان بینجامد و حتماً از فراخواندن آنها به سوی اموری که سبب هلاکتشان می‌گردد، پرهیز خواهم نمود تا اینکه خود آنها شمشیری برایم بیاورند و بگویند: ای سعد! این، مسلمان است؛ پس از وی در گذر. و این، کافر است پس او را بکش.^۱

هنگامی که حسن علیه السلام با لشکریانش در مدائن اتراق نمود، فردی، بانگ برداشت که قیس بن سعد علیه السلام کشته شد. آنجا بود که سپاهیان، در هم آمیختند و هرج و مرج زیادی در لشکر افتاد و بدین سان هویت واقعی اهل عراق که به بی‌ثباتی و بی‌وفایی شهره بودند، برملا گشت. چنانچه به خیمه‌ی حسن علیه السلام یورش بردند و آن را غارت کردند؛ حتی بر سرِ زیرانداز امام حسن علیه السلام با هم به نزاع پرداختند و آن بزرگوار را زخمی نمودند. بدین ترتیب حادثه‌ای شگفت‌انگیز رخ داد که شاهد خوبی برای بیان هویت واقعی افراد مذکور بود. در آن زمان سعد بن مسعود ثقفی، والی مدائن بود که پیشتر توسط علی بن ابی‌طالب علیه السلام به این سمت گمارده شده بود. در همین گیرودار برادرزاده‌ی سعد بن مسعود، یعنی مختار بن ابوعبید بن مسعود که در سنین جوانی به سر می‌برد نزد سعد بن مسعود آمد و گفت: آیا می‌خواهی هم ثروتمند گردی و هم مهتر و بزرگ همه؟ ابن مسعود ثقفی گفت: آری. اما باید چه کاری انجام دهی؟ گفت: حسن بن علی علیه السلام را دستگیر کن و او را به معاویه تحویل بده! ابن مسعود ثقفی گفت: لعنت و نفرین خداوند بر تو باد. آیا می‌خواهی من به نوه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله یورش ببرم و او را دستگیر کنم؟ براستی که تو، آدم پست و فرومایه‌ای هستی!^۲

حسن علیه السلام با مشاهده‌ی عملکرد اهل عراق، دیگر هیچ شک و تردیدی به بی‌فایبی آنان نداشت و کاملاً مطمئن شد که او را در جنگ، تنها خواهند گذاشت.

آری! این، یکی از عواملی بود که باعث شد حسن علیه السلام از همان ابتدا به صلح بیندیشید و برای این کار مقدمه‌چینی نماید.^۱

۱- السنة، الخلال، تحقیق؛ زهرانی، ص ۴۷۴ - ۴۷۵. سند این روایت صحیح است.

۲- تاریخ طبری (۱۵۹/۵) به نقل از العالم الاسلامی فی العصر الاموی، ص ۱۰۱.

۱- العالم الاسلامی فی العصر الاموی، ص ۱۰۱.

مرحله‌ی ششم: گفتگوی نمایندگان حسن بن علی و معاویه رضی الله عنهما

امام بخاری در صحیح خود لحظه‌ی تاریخی و خطرناکی را که اهل شام و اهل عراق رویاروی هم قرار گرفتند، ثبت نموده است. در آن هنگام، هر لحظه امکان درگیری دو گروه بزرگ از مسلمانان با یکدیگر وجود داشت. روایت بخاری در انعکاس این واقعه به شرح ذیل است: حسن بصری می‌گوید: به خدا سوگند حسن بن علی رضی الله عنهما با گردان‌ها و لشکریانی که همچون کوه استوار و دلیر بودند، در مقابل معاویه رضی الله عنهما جبهه گرفت. عمرو بن عاص رضی الله عنهما با دیدن لشکریان حسن رضی الله عنهما خطاب به معاویه رضی الله عنهما گفت: این، سپاه سپاهی است که تا طرف مقابلش را از پای در نیاورد، عقب‌نشینی نخواهد کرد. معاویه رضی الله عنهما گفت: ای عمرو! اگر اینها و اینها و اینها کشته شوند، تکلیف من در قبال مردم و زنان و فرزندان و ضعفای آنان چه خواهد بود؟^۱ سپس معاویه رضی الله عنهما دو نفر قریشی از طایفه‌ی بنی عبد شمس به نامهای عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر بن کریر را نزد حسن بن علی رضی الله عنهما فرستاد تا با وی سخن گویند و از وی درخواست صلح نمایند. در ضمن معاویه رضی الله عنهما به آن دو دستور داد که اموالی را به حسن رضی الله عنهما پیشنهاد کنند و هر چه خواست به او بدهند. حسن رضی الله عنهما خطاب به نمایندگان معاویه رضی الله عنهما فرمود: ما فرزندان عبدالمطلب پیش از این نیز چنین مالهایی را تجربه کرده‌ایم. و اینک این امت، در معرض قتل و خونریزی قرار گرفته است.^۲ آن دو گفتند: معاویه از تو درخواست صلح کرده و در قبال آن، چنین و چنان خواهد کرد. حسن رضی الله عنهما گفت: چه کسی ضمانت خواهد کرد که معاویه رضی الله عنهما به پیمانش وفا کند؟^۳ گفتند: ما، ضمانت می‌کنیم.^۱ و سرانجام حسن بن علی رضی الله عنهما صلح را پذیرفت و از جنگ خودداری کرد. حسن بصری می‌گوید: از ابوبکره رضی الله عنهما شنیدم که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که بر فراز منبر می‌فرمود: (ابنی هذا سید و لعل الله أن یصلح به بین فئتين عظیمتين من المسلمین) یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست؛ چه بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ مسلمان بگرداند». ابوبکره رضی الله عنهما می‌گوید: در آن

۱- ابن حجر می‌گوید: مقصود معاویه رضی الله عنهما خیل عظیمی از لشکریان و مردم بود که در سپاه وی و سپاه حسن بن علی رضی الله عنهما برای نبرد آماده شده بودند.

۲- فتح الباری (۶۹/۱۳ - ۷۰).

۳- همان (۷۰/۱۳).

۱- همان (۷۰/۱۳).

هنگام، حسن علیه السلام کنار رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله ضمن بیان این فرموده، گاهی به حسن نگاه می کرد و گاهی به مردم.^۱

علامه ابن حجر عسقلانی می گوید: از روایت مذکور اینگونه نتیجه گیری می شود که:

۱- وقوع صلح میان حسن علیه السلام و معاویه رضی الله عنه دلیلی بر حقانیت نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می باشد.

۲- روایت مذکور بیانگر مناقب و مقام والای حسن بن علی علیه السلام است. زیرا آن بزرگوار، خلافت را تنها برای صیانت از جان مسلمانان رها کرد و این کارش، برآمده از ضعف و کمبود نیرو نبود؛ بلکه حسن علیه السلام زمانی با معاویه رضی الله عنه صلح نمود که در اوج عزت و اقتدار قرار داشت. از اینرو صرفاً به رضای خدای متعال و به قصد رسیدن به نعمت های جاویدان الهی و رعایت مصالح اسلام و امت اسلامی، از قدرت کناره گیری نمود.

۳- طبق این روایت، خوارج، یعنی همان کسانی که علی علیه السلام و یارانش را تکفیر می نمودند، گروهی مردود معرفی شده اند، در حالی که به گواهی رسول خدا صلی الله علیه و آله، معاویه و همراهانش، گروه عظیمی از مسلمانان قلمداد شده اند.

۴- در این روایت به فضایل برقراری صلح و آشتی و نیز صیانت از جان مسلمانان اشاراتی شده است.

۵- روایت مذکور، بیانگر این است که معاویه رضی الله عنه نسبت به مسلمانان، دلسوز و مهربان بوده و به فرجام آنان می اندیشیده است.

۶- از این روایت، چنین برداشت می شود که با وجود شخص اصلح، می توان تولیت را به فردی واگذار کرد که از لحاظ شایستگی در حد پایین تری قرار دارد؛ زیرا اگر چنین جوازی وجود نداشت، معاویه و حسن، با وجود سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید که هر دو از اصحاب بدرند، خلافت را بر عهده نمی گرفتند.

۷- طبق این روایت جایز است که خلیفه ی اسلامی برای مصالح اسلام و مسلمانان در قبال اموالی که از طرف مقابل می گیرد، از خلافت کناره گیری کند و وظایف دینی و دنیوی خویش در زمینه ی حکومت را به او واگذار کند. البته شرط لازم برای جواز چنین کاری، این است که شرایطی که میان خلیفه ی پیشین و کنونی، مقرر گردیده، اجرا شود و کسی که به خاطر او از خلافت کناره گیری می شود، دارای صلاحیت باشد. همچنین مال مزبور باید از

اموال شخصی فرد باشد و چنانچه ولایت عمومی، مطرح باشد و اموال پرداختی، از بیت المال پرداخت شود، حتماً باید مصلحتی که به خاطر آن، از بیت المال و اموال عمومی هزینه شده، عام‌المنفعه باشد و جنبه‌ی شخصی نداشته باشد.^۱ ابن سعد، پیرامون صلح معاویه و حسن، روایتی نقل نموده که مکمل روایت بخاری است و همچون روایت بخاری، حایز اهمیت می‌باشد. ابن سعد از عمرو بن دینار^۲ نقل کرده که: معاویه رضی الله عنه خوب می‌دانست که حسن رضی الله عنه بیش از همه از اینکه مردم دچار فتنه و آشوب شوند ناخرسند است و وقوع چنین حادثه‌ای را ناپسند و زشت می‌داند. بر همین اساس معاویه رضی الله عنه، پس از شهادت علی رضی الله عنه شخصی را نزد حسن بن علی رضی الله عنه فرستاد و مخفیانه پیشنهادهای خود را مطرح کرد و قول داد که اگر حسن رضی الله عنه به پیشنهادهایش عمل کند، حتماً او را به عنوان جانشین خود، معرفی می‌کند. سرانجام حسن رضی الله عنه به او اعتماد کرد^۳ و...

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه می‌گوید: پس از این ماجرا، نزد حسن بن علی رضی الله عنه نشسته بودم و چون خواستم برخیزم، حسن بن علی رضی الله عنه جامه‌ام را گرفت و فرمود: ای مرد! بنشین. من نشستم و آن‌گاه حسن رضی الله عنه فرمود: «تصمیمی گرفته‌ام که دوست دارم تو نیز در اجرای آن از من تبعیت نمایی». عرض کردم: چه تصمیمی گرفته‌ای؟ فرمود: «دیرزمانی است که مردم، گرفتار فتنه و آشوب شده‌اند و پیوند خویشاوندی آنها از هم گسسته، خون بسیاری بر زمین ریخته و راه‌ها ناامن گردیده و راهزنی، رونق یافته است. قصد آن کرده‌ام که رهسپار مدینه شوم و امور را به معاویه واگذارم». گفتم: خداوند تو را جزای خیر دهد. من نیز با تو موافقم. حسن رضی الله عنه فرمود: «حسین رضی الله عنه را به نزدم فراخوان (تا این موضوع را با وی در میان بگذارم)». سرانجام حسین رضی الله عنه نزد حسن رضی الله عنه آمد؛ حسن رضی الله عنه آنچه را که با ابن جعفر رضی الله عنه مطرح در میان گذاشته بود، با حسین رضی الله عنه نیز مطرح کرد و در رابطه با این موضوع از او نظرخواهی نمود. حسین رضی الله عنه فرمود: «از خدا بترس و کاری نکن که مبتنی بر تصدیق معاویه و تکذیب (و اعتراض بر) کارها و اقدامات پدرت علی رضی الله عنه باشد». حسن رضی الله عنه فرمود: «به خدا سوگند، اراده‌ی هر کاری که کردم،

۱- فتح الباری (۷۲/۱۳ - ۷۳).

۲- عمرو بن دینار مکی جمعی، وی از طبقه‌ی چهارم بوده، در سال ۱۲۶ هجری قمری درگذشته و در کتب سنی، حدیثی از وی حدیث روایت شده است. علمای رجال او را تقه دانسته‌اند. (التقریب، ص ۴۲۱).

۳- در مباحث آینده به حول و قوه‌ی الهی خواهیم گفت که قرار شد پس از معاویه رضی الله عنه منصب خلافت به شور گذارده شود تا مسلمانان با مشورت، کسی را به عنوان خلیفه برگزینند.

تو در انجام آن با من به مخالفت برخاستی و همیشه به اقداماتم اعتراض نمودی. به خدا قسم، عزم آن نمودم که تو را در خانه‌ای محبوس نمایم و دربش را گل کنم تا بتوانم با خیال آسوده به انجام کارها و اقدامات مورد نظرم پردازم». زمانی که حسین علیه السلام ناراحتی برادرش حسن علیه السلام را مشاهده کرد، فرمود: «تو برادر بزرگم هستی و به عنوان جانشین پدرمان برگزیده شده‌ای؛ بنابراین ما، تابع تو هستیم و هر کاری که صلاح می‌دانی، انجام بده»^۱.

مجموعاً از روایت بخاری و ابن سعد چنین برداشت می‌شود که معاویه رضی الله عنه به قصد برقراری صلح، با حسن علیه السلام تماس گرفته و به او پیشنهاد صلح داده است.^۲ اما در عین حال، این پرسش مطرح می‌باشد که آغازگر صلح، چه کسی است؟ معاویه یا حسن؟ چه کسی، برای ایجاد صلح پیش قدم شد؟ آیا حسن بن علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طی حدیثی به فضیلتش در زمینه‌ی برقراری صلح، اشاره کرده، برای این منظور، پیش قدم گردید یا معاویه؟ حسن بن علی علیه السلام هنگامی که برای بیعت با اهل عراق، شروطی تعیین کرد، توسط یک یا چند نفر، مورد سوء قصد قرار گرفت. البته از شروطی که حسن بن علی علیه السلام تعیین کرد، چنین برمی‌آید که وی، از همان ابتدا قصد صلح داشته است، ولی با این حال، آیا حسن بن علی علیه السلام توانست در این زمینه، پیشگام شود یا خیر؟

در جواب این سؤال باید گفت: هم معاویه و هم حسن بن علی علیه السلام تمایل وافرای به صلح داشتند. حسن بن علی علیه السلام از همان ابتدا برای صلح برنامه‌ریزی کرد و می‌کوشید تاج صلح و آرامش را بر سر امت اسلامی نهد. معاویه رضی الله عنه نیز کاری را که حسن بن علی علیه السلام آغاز کرده بود، ادامه داد و تکمیل نمود. بدین ترتیب اقدامات هر یک از این دو نفر مکمل اقدامات دیگری بود؛ هرچند حسن بن علی علیه السلام در استقرار و ایجاد صلح نقش بیشتری داشت. خداوند تعالی از تمامی این بزرگواران راضی و خوشنود باد.^۱

مرحله‌ی هفتم: اقدامی دیگر برای ترور حسن بن علی علیه السلام

پس از این که مذاکرات و گفتگوهای حسن بن علی و معاویه رضی الله عنه پیرامون صلح، به نتیجه رسید، حسن علیه السلام درصدد آن برآمد که ذهن پیروان خویش را برای مطرح کردن صلح آماده

۱- الطبقات (۱/۳۳۱، ۳۳۰).

۲- مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری، ص ۱۳۸.

۱- همان (ص ۱۴۱).

کند. از اینرو بالای منبر رفت و آنچه را میان وی و معاویه گذشته بود، با عموم مردم در میان نهاد. در همان حال که آن بزرگوار، مشغول سخنرانی بود، عده‌ای از همراهان نظامی او، به سویش یورش بردند تا وی را به قتل برسانند. اما خداوند متعال، این بار نیز را از این سوء قصد نجات داد. بلاذری، متن سخنرانی حسن بن علی علیه السلام را به شرح ذیل، نقل نموده است:

«همانا من امیدوارم که خیرخواه‌ترین مردم نسبت به مخلوقات خداوند باشم و در دل، ذره‌ای کینه به کسی ندارم. هیچ‌گاه بر کسی بدی روا نمی‌دارم و دوست ندارم که کسی را گرفتار سختی و مشقت نمایم. ای مردم! بدانید که اگر به خاطر اتحاد و انسجام مسلمانان، به امر ناگواری تن دهید، این، برایتان خیلی بهتر از آنست که به خاطر امیال و خواسته‌های شخصی، موجبات تفرقه و از هم گسیختگی امت اسلامی را فراهم کنید. ای مردم! تصمیمی که من برای شما گرفته‌ام، از تصمیمی که خودتان برای خویش گرفته‌اید، بهتر است؛ پس با من مخالفت نکنید و آنچه را که می‌گویم، بپذیرید. خداوند، من و شما را پیامرزد».

پس از آنکه سخنرانی حسن علیه السلام پایان یافت، برخی از حاضران، به یکدیگر نگریستند و گفتند: به خدا سوگند که حسن بن علی علیه السلام احساس ضعف و ناتوانی کرده و به صلح با معاویه تن داده است. دیری نپایید که عده‌ی زیادی به خیمه‌ی حسن بن علی علیه السلام حمله بردند و به تاراج آن پرداختند؛ چنانکه فرش زیر پای حسن علیه السلام را کشیدند و آن‌گاه، عبدالرحمن بن عبدالله بن ابوجعال از دی به سوی حسن بن علی علیه السلام رفت و ردای آن بزرگوار را که به دور گردنش پیچیده شده بود، به شدت گرفت و کشید... .

سرانجام یکی از خوارج از تیره‌ی بنی اسد بن خزیمه از طایفه‌ی بنی نضیر بن قعین الحارث بن ثعلبه بن دودان بن اسد، به نام جراح بن سنان^۱ در مکانی به نام «مظلم» در «ساباط» (که در کناره‌ی غربی دجله قرار دارد،^۲ منتظر حسن بن علی علیه السلام نشست؛ به محض این که حسن بن علی علیه السلام به آنجا رسید، شخص مذکور، از مرکبش فرود آمد و خطاب به حسن علیه السلام گفت: «ای حسن! آیا تو نیز همچون پدرت مشرک شده‌ای؟ و سپس خنجر را که در دست داشت، بر ران حسن بن علی علیه السلام فرو کرد و بدین سان زخمی کاری بر کفل حسن علیه السلام نهاد.

۱- جراح بن سنان، شخصیتی است که سابقه‌ی شرارت داشته و از جمله کسانی بوده که در زمان خلافت عمر بن خطاب علیه السلام به سعد بن ابی وقاص تهمت زده و در صدد عزل وی از امارت کوفه برآمده است. سعد علیه السلام این افراد را نفرین نمود و سرانجام آنان خاتمه‌ی به خیر نشد. طبری (۴/۱۴۱).

۲- معجم البلدان (۳/۱۶۶).

حسن بن علی علیه السلام در دفاع از خویش ضربه‌ای به صورت جراح بن سنان زد و سرانجام هر دو بر زمین افتادند. عبدالله بن الخضل الطائی^۱ بلافاصله خود را به جراح رسانید و خنجر را از او گرفت. ظبیان بن عماره‌ی تیمی^۲ نیز بینی وی را گرفت و قطع نمود و آن‌گاه تکه‌ی آجری را آن‌چنان بر فرق و صورتش کوبید که به مرگ وی انجامید. حسن بن علی علیه السلام را پس از این ماجرا به مدائن بردند... سپس سعد بن مسعود، طیبی برای مداوای حسن بن علی علیه السلام آورد تا از وی مراقبت کند و چون حسن علیه السلام بهبود یافت، او را به قصر البیض در مدائن بردند.

برخی به اینکه بلاذری و ابوحنیفه‌ی دینوری زمان سخنرانی حسن بن علی علیه السلام را قبل از برقراری صلح دانسته‌اند، خرده گرفته‌اند؛ در پاسخ این شبهه باید گفت: روایت بخاری در توصیف سپاه حسن علیه السلام بیانگر انسجام و اقتدار آن است و نشان می‌دهد سپاه عراق هنگام رویارویی با سپاه شام، بیشترین آمادگی مادی و معنوی را داشته است. از سوی دیگر به هم پاشیدن سپاه عراق پس از سخنرانی حسن علیه السلام، خود دلیلی است بر اینکه سپاه اهل عراق پس از سخنرانی حسن بن علی علیه السلام در مقابل سپاه شام صف‌آرایی نکرده است. از اینرو سخنرانی حسن بن علی علیه السلام در میان سپاهیان، پس از رویارویی سپاه شام و عراق با یکدیگر، و بعد از برقراری صلح میان معاویه و حسن بن علی علیه السلام صورت گرفته است.^۳ همچنین حسن بن علی علیه السلام از آن جهت به ایراد سخنرانی پرداخت که از طریق این مقدمه‌چینی، پیروان خویش را از صلحی که میان او و معاویه علیه السلام صورت گرفته بود، باخبر سازد. چنانچه از روایات ذیل برمی‌آید:

ابن سعد به نقل از ریاح بن حارث^۱ روایت می‌کند که: پس از شهادت علی بن ابی طالب علیه السلام، حسن بن علی علیه السلام برخاست و پس از حمد و ثنای الهی، خطاب به مردم فرمود: «آنچه قرار باشد اتفاق افتد، خیلی زود به وقوع خواهد پیوست و هرآنچه خداوند مقدر کرده، حتماً انجام خواهد پذیرفت. هرچند انجام آن نزد مردم ناخوشایند باشد. به خدا سوگند که اگر قرار باشد به خاطر امارت و زعامت من، قطره‌ای خون بر زمین بریزد، دوست ندارم که حتی به اندازه‌ی ارزنی از امور امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را سرپرستی کنم و زعامت آن را به دست

۱- وی، قاتل توایینی بود که در سال ۶۵ هـ ق به خونخواهی حسین علیه السلام برخاسته بودند.

۲- از تابعین مقیم کوفه بوده و از علی علیه السلام حدیث روایت نموده است.

۳- مرویات خلافة معاویه، ص ۱۴۲.

۱- ریاح بن حارث، ثقہ می باشد. (التقریب، ص ۲۱۱).

گیرم. من خوب می دانم چه چیزی به نفع من است و چه چیزی به ضرر من؛ بنابراین شما هر قصدی دارید، انجام دهید.^۱

ممکن است این شبهه به وجود آید که حسن بن علی علیه السلام سخنان مذکور را در کوفه ایراد نموده است نه در مدائن؛ در پاسخ این شبهه باید گفت: احمد بن حنبل رحمه الله همین روایت را به نقل از ریاح بن حارث و با سندی صحیح روایت کرده، با این تفاوت که در این روایت آمده است: مردم در مدائن پیرامون حسن بن علی علیه السلام گرد آمدند و سپس ادامه ی روایت با الفاظی نقل شده که ابن سعد، روایت کرده است. بدین ترتیب قول راجح، این است که سخنرانی مزبور در مدائن صورت گرفته و این، بدان معناست که این سخنرانی بر خلاف پندار بلاذری، پس از صلح حسن بن علی و معاویه رضی الله عنهما صورت گرفته است. به نظر می رسد آن چه از خطبه ی حسن بن علی علیه السلام در این بحث مطرح گردیده، تنها بخشی از سخنرانی اوست که بلاذری نیز قسمتی از آن را که حاکی از هرج و مرج و آشفتگی در سپاه حسن بن علی علیه السلام می باشد، ذکر نموده و از واکنش حسن بن علی علیه السلام در قبال این نابسامانی، هیچ سخنی به میان نیاورده است. ابن سعد به نقل از هلال بن خباب^۲ می گوید: حسن بن علی علیه السلام فرماندهان سپاه خویش را در قصر مدائن فرا خواند و خطاب به آنان فرمود: «ای اهل عراق! شما سه بدی (و خیانت) در حق من مرتکب شدید که هیچ گاه از ذهنم نمی رود و فراموشم نخواهد شد. ۱- اینکه پدرم را به قتل رساندید. ۲- اینکه مرکبم را زخمی کردید (و به من حمله ور شدید). ۳- اینکه آنچه داشتم، به تاراج بردید. یا فرمود: ردایم را کشیدید، حال آنکه با من بیعت کرده و متعهد شده بودید که با هر کس صلح نمایم، شما نیز صلح کنید و با هر کس بجنگم، شما نیز بجنگید. بدانید که من با معاویه رضی الله عنهما بیعت کرده ام؛ پس شما نیز از او اطاعت نمایید. سپس حسن بن علی علیه السلام از منبر پایین آمد و وارد قصر شد.^۱

۱- الطبقات (۱/۳۱۷).

۲- هلال بن خباب العبدی، صدوق است. (التقریب، ص ۵۷۵).

۱- الطبقات، (۱/۳۲۴).

واکنش سپاه حسن علیه السلام در قبال صلح

در رابطه با واکنش سپاه پیشاهنگ حسن علیه السلام که به سوی «مسکن» در حال حرکت بود، به نقل روایتی می پردازیم که حاکم در المستدرک از ابوغریف آورده است؛ ابوغریف^۱ گوید: ما در لشکر دوازده هزار نفری و پیشاهنگی بودیم که برای نبرد با اهل شام آماده شده بود. ابوالعمرطه^۲ فرماندهی این لشکر را بر عهده داشت. وقتی به ما خبر رسید که حسن بن علی علیه السلام با معاویه رضی الله عنه صلح نموده است، انگار پشتمان، از شدت ناراحتی شکست (و دیگر نای حرکت نداشتیم). هنگامی که حسن بن علی علیه السلام به کوفه آمد، شخصی از ما به نام ابو عامر سفیان بن لیل،^۳ نزدش رفت و خطاب به او گفت: سلام بر تو ای خوارکننده ی مؤمنان! حسن بن علی علیه السلام فرمود: «ای ابو عامر! این سخن را مگو؛ من، مؤمنان را خوار نکرده ام؛ بلکه نمی پسندیدم که به خاطر ریاست و امارت، میان مؤمنان، قتل و قتالی روی دهد».^۴

آن گونه که از شواهد برمی آید، احتمالاً ابوالعمرطه، فرماندهی جزئی از سپاه پیشاهنگ را بر عهده داشته که راوی مذکور، ابوغریف نیز زیرمجموعه ی آن یگان بوده است و گرنه روایات صحیح تاریخی، بیانگر آنست که فرماندهی کل این سپاه، قیس بن سعد رضی الله عنه بوده است. همچنین روایات صحیح دال بر آن است که عبيدالله بن عباس رضی الله عنه در این سپاه حضور نداشته و اساساً در مورد حضور وی در عراق در این برهه ی زمانی، شک و تردید وجود دارد.^۱ بر همین اساس روایات موضوع و بی اساسی که حکایت از آن دارد که عبيدالله بن عباس رضی الله عنه در قبال گرفتن رشوه از معاویه رضی الله عنه، به حسن بن علی رضی الله عنه خیانت کرده است، غیر قابل قبول می باشد.

لازم به ذکر است قیس بن سعد رضی الله عنه که فرماندهی کل این لشکر را بر عهده داشت، ابتدا صلح را نپذیرفت و با جمعی از سربازان خویش که از وی پیروی کردند، از لشکر حسن رضی الله عنه

۱- عبيدالله بن خلیفه الهمدانی المرادی، صدوق است و گفته شده، شیعه بوده است. (التقریب، ص ۳۷۰).

۲- نامش عمیر بن یزید کندی بوده که در جریان حجربن عدی در سال ۵۱ هجری شرکت داشته است. (تاریخ طبری، ۲۵۹/۵).

۳- جزو کسانی بود که همراه مختار ثقفی به خونخواهی حسین بن علی رضی الله عنه برخاستند.

۴- المستدرک (۱۷۵/۳).

۱- مرویات خلافة معاوية فی تاریخ الطبری، ص ۱۱۴.

جدا شد، اما دیری نپایید که خداوند ﷻ به او شرح صدر داد و ضمن پیروی از حسن بن علی ﷺ، با معاویه رضی الله عنه صلح نمود.

اینک روایات ذیل را در مورد واکنش قیس رضی الله عنه به هنگام شنیدن خبر صلح، مورد بررسی قرار می‌دهیم:

ابن حجر به نقل از حبیب بن ابوثابت^۱ نقل می‌کند که: ... وقتی حسن بن علی رضی الله عنه اقدام به بیعت با معاویه نمود، طی نامه‌ای قیس بن سعد رضی الله عنه را از این اقدام خویش آگاه کرد. قیس رضی الله عنه با شنیدن این خبر، به یاران و سربازان تحت فرمانش فرمود: «ای مردم! شما در موقعیتی قرار گرفته‌اید که ناچار، یا باید دچار فتنه شوید یا هم بدون امام (و رهبر دینی) به قتل و قتال پردازید». مردم پرسیدند: منظور از این سخنان چیست؟ گفت: «حسن بن علی رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه بیعت کرده است. از اینرو مردم، بازگشتند و (به پیروی از حسن رضی الله عنه) با معاویه رضی الله عنه بیعت نمودند.^۲

از روایت تاریخی مذکور، چنین برداشت می‌شود که بخش اعظم لشکر پیشاهنگ، به محض اینکه شنیدند حسن بن علی رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه صلح نموده، صلح را پذیرفتند؛ البته از این روایت نمی‌توان نتیجه گرفت که قیس بن سعد رضی الله عنه نیز بلافاصله به این صلح، تن داده است. ابن کثیر رحمه الله نیز به این موضوع اشاره کرده و گفته است: زمانی که حسن بن علی رضی الله عنه پیکی را نزد قیس رضی الله عنه فرستاد تا او را به اطاعت و پیروی از خویش فرا بخواند و او را به پذیرش صلح، قانع کند، قیس بن سعد رضی الله عنه از قبول پیمان صلح، امتناع کرد و با تعدادی از سپاهیان که با او هم عقیده بودند، از لشکر جدا شد، اما دیری نپایید که از تصمیم خویش صرف نظر کرد و با معاویه بیعت نمود.^۱

ابن ابی شیبه نیز پیرامون قیس رضی الله عنه و کسانی که با او از لشکر جدا شدند، می‌گوید: از هشام بن عروه شنیدم که به نقل از پدرش گفت: قیس بن سعد بن عباده رضی الله عنه از یاران حسن بن علی رضی الله عنه و جلودار لشکرش بود و ارتشی پنج هزار نفری را فرماندهی می‌کرد. گفتنی است: همه‌ی سربازان این لشکر، پس از شهادت علی بن ابی طالب رضی الله عنه سرهای خویش را تراشیده و عهد بسته بودند که تا پای جان ایستادگی کنند. زمانی که حسن بن علی رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه صلح

۱- حبیب بن ابی‌ثابت بن دینار اسدی، التقریب، ص ۱۵۰.

۲- المطالب العلیة (۳۱۷/۴ - ۳۱۹). سند این روایت صحیح است.

۱- البدایة والنهاية (۱۶/۸).

نمود، قیس علیه السلام از پذیرش صلح ابا ورزید و به سربازان و یاران خویش گفت: نظر شما در این مورد چیست؟ اگر بخواهید به همراه شما تا آخرین لحظه که ماهرترین رزمنده از پای درآید، ایستادگی می‌کنم و می‌جنگم و یا از جنگ دست برداشته، برای شما تقاضای امان می‌نمایم. همه، از او خواستند زمینه‌ی امنیت و امان آنها را فراهم کند. در این میان قیس بن سعد علیه السلام هیچ چیزی را به خود اختصاص نداد و خود را نیز سربازی به حساب آورد که در تمامی حقوق و مزایا با افراد خود برابر باشد. وقتی سپاه مزبور عازم مدینه گردید، قیس بن سعد علیه السلام در طول راه، تعدادی شتر برای سربازان ذبح نمود.^۱

در روایت مذکور، حوادث و وقایع، به صورت نامرتب و با تقدیم و تأخیر بیان گردیده و در این میان، سپاهیان و افراد تحت فرماندهی قیس علیه السلام نیز پنج هزار نفر ذکر شده‌اند؛ شایان ذکر است این رقم، با عددی که قبلاً متذکر شدیم، تناقضی ندارد. زیرا دوازده هزار نفر، شمار تمام سپاهیان حسن بن علی علیه السلام بود و سپاهیان که به عنوان جلودار، تحت فرمان قیس بن سعد علیه السلام قرار داشتند، پنج هزار نفر بودند.^۲

واکنش فرمانداران و فرماندهان دوران علی مرتضی علیه السلام در قبال صلح

فرماندهان و فرمانداران علی علیه السلام در قبال صلح حسن بن علی علیه السلام واکنشهای متفاوتی داشتند. به نحوی که برخی از آنها صلح را پذیرفتند و برخی، آنرا ناپسند دانستند. تفصیل این مطلب به شرح ذیل است:

۱- برخی ضمن تأیید و نیک شمردن صلح، آن را پذیرفتند که عبدالله بن جعفر علیه السلام در رأس این گروه قرار داشت.

۲- عده‌ای، ابتدا از پذیرفتن صلح استنکاف ورزیدند، اما پس از چندی، آنرا پذیرفتند. قیس بن سعد بن عباده علیه السلام و زیاد بن ابیه، این طیف را رهبری می‌کردند.

۳- گروه سوم کسانی بودند که هرچند صلح را نمی‌پسندیدند، اما به آن تن دادند. این گروه به دو طیف تقسیم می‌شدند:

الف: گروهی از آنان فقط تا زمانی که حسن بن علی علیه السلام در قید حیات بود، خود را پایبند پیمان صلح می‌دانستند. این گروه را حجر بن عدی رهبری می‌نمود.

۱- همان (۱۶/۸).

۲- مصنف ابن ابی شیبہ (۴۷۲/۷).

ب: گروه دوم، کسانی بودند که معتقد بودند تا زمانی که حسن یا معاویه زنده هستند، بایستی به این صلح تن دهند؛ حسین بن علی علیه السلام جزو این گروه بود.

مرحله‌ی هشتم: کناره‌گیری حسن بن علی علیه السلام از خلافت و واگذاری زمام امور به معاویه رضی الله عنه

حسن بن علی علیه السلام پس از آنکه خداوند متعال، او را از آشوب بوجود آمده در لشکرش نجات داد، مدائن را به سوی کوفه ترک گفت. بلاذری در توضیح مسیر سفر حسن بن علی علیه السلام به کوفه می‌گوید: وقتی حسن بن علی علیه السلام قصد عزیمت به کوفه را نمود، ابن عامر^۱ و ابن سمره^۲ نامه‌ای را نزد او آوردند که نشان می‌داد معاویه رضی الله عنه خواسته‌های او را در قبال صلح برآورده ساخته است. پس حسن بن علی علیه السلام در خطبه‌ای که ایراد فرمود، خطاب به یارانش گفت: «چه بسا شما چیزی را ناپسند و زشت بیندارید، اما خداوند، خیر فراوانی برای شما در آن نهاده باشد». و سپس عازم کوفه شد.^۳ پس از او معاویه رضی الله عنه نیز «مسکن» را به قصد «النخيله» ترک گفت.^۴ بلاذری گوید: معاویه رضی الله عنه از «مسکن» عازم کوفه شد و در محلی میان «النخيله» و «دارالرزق» فرود آمد.^۵ سپس حسن بن علی علیه السلام از کوفه عازم «النخيله» شد تا در آنجا با معاویه رضی الله عنه ملاقات کند و امور خلافت را به او واگذار نماید.

مجالد بن سعید همدانی از عامر شعبی^۱ نقل می‌کند که: چون حسن بن علی علیه السلام به نخيله آمد و با معاویه رضی الله عنه صلح نمود، من در آنجا حاضر بودم. پس از انعقاد صلح، معاویه رضی الله عنه از حسن بن علی علیه السلام خواست که پیرامون صلح با مردم سخن گوید و نزد آنان اعلام کند که وی، زمام امور را به معاویه سپرده است. حسن رضی الله عنه برخاست و بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «عاقلانه‌ترین کارها، تقوا و پرهیزگاری است و احمقانه‌ترین کارها، فسق و فجور و پرداختن به معاصی است. بدانید که من و معاویه رضی الله عنه پیرامون خلافت با هم اختلاف کردیم، اما چنانچه واقعاً خلافت و زمامداری امور مسلمانان، حق من باشد، پس من برای

۱- عبدالله بن عامر رضی الله عنه

۲- عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه

۳- انساب الاشراف، نسخه خطی، ص ۴۴۷ به نقل از مرویات خلافة معاویه، ص ۱۵۰.

۴- نخيلة، ناحیه‌ای در شام و نزدیک کوفه. معجم البلدان (۲۷۸/۵).

۵- انساب الاشراف، به نقل از مرویات خلافة معاویه، ص ۱۵۰.

۱- در مورد مجالد، سخنان متعارضی گفته شده و برخی، او را تصدیق نکرده‌اند، اما عامر بن شعبی ثقه است.

مصلحت امت اسلامی و جلوگیری از قتال و خونریزی میان مسلمانان، از این حق خویش گذشتم و آن را به معاویه سپردم و اگر خلافت، حق شخصی غیر از من باشد که صلاحیت بیشتری دارد، باز هم من از خلافت کناره گیری کردم و زمام امور را به معاویه رضی الله عنه سپردم. آنگاه این آیه را تلاوت کرد:

﴿وَإِنْ أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَنْعٌ إِلَيَّ حِينَ ۖ﴾ (انبیاء: ۱۱۱)

«من چه می دانم؟ شاید این، آزمونی برای شما باشد و (شاید خداوند می خواهد شما را از لذت این جهان) تا مدتی بهره مند سازد».^۱

روایت مذکور را ابن سعد،^۲ حاکم،^۳ ابونعیم اصفهانی،^۴ بیهقی^۵ و ابن عبدالبر^۶ نیز همچون طبرانی از شعبی نقل نموده اند. احمد بن حنبل رحمه الله هم روایت بیعت حسن رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه را از طریق انس بن سیرین روایت کرده که متنش به شرح ذیل است:

روزی که حسن بن علی رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه پیرامون صلح مذاکره نمود، فرمود: «میان شهر جابلص (که در شرق است) و جابلق (که در غرب است) هیچ شخصی وجود ندارد که چون من، پدر بزرگش رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد. همانا من، در حالی که بیش از هر کسی، سزاوار خلافت بودم، (از آن کناره گیری نمودم) و با معاویه رضی الله عنه بیعت کردم و نمی دانم که سرانجام این بیعت، موجب به وجود آمدن فتنه ای میان شما خواهد شد و یا تا مدتی برایتان سودمند خواهد بود».^۱

در روایت ابن سعد از عمرو بن دینار آمده است که: حسن بن علی رضی الله عنه برخاست و خطاب به مردم فرمود: «ای مردم! من، بیش از همه مسایلی را که برای مسلمانان پیش آمد، ناخوشایند می دانستم، اما در این اواخر، تدبیری اندیشیدم و تصمیم گرفتم خلافت را به کسی واگذار نمایم که از من بدان سزاوارتر است و اگر هم واقعاً بیش از هر کسی، سزاوار خلافت باشم،

۱- المعجم الكبير (۲۶/۳). سند این روایت حسن است.

۲- الطبقات (۳۲۹/۱).

۳- المستدرک (۱۷۵/۳).

۴- حلیة الاولیاء (۳۷/۲).

۵- دلائل النبوة (۴۴۴/۶).

۶- الاستیعاب (۳۸۸/۱ - ۳۸۹).

۱- فضائل الصحابة (۷۶۹/۲). سند این روایت صحیح است.

باز هم تصمیم گرفته‌ام به خاطر مصلحت امت جدم و برای آنکه میان مسلمانان، صلح و آرامش برقرار شود، از این حقم بگذرم». سپس فرمود: «ای معاویه! خداوند، زمام امور امت محمد ﷺ را به تو سپرد و نمی‌دانم واقعاً رسیدن به این مقام، به خاطر صفت خوبی بود که در تو وجود داشت و یا اینکه برعکس، به خاطر وجود شری در تو بود». آنگاه این آیه را تلاوت کرد که:

﴿وَإِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ (انبیاء: ۱۱۱)

«من نمی‌دانم، شاید این، آزمونی برای شما باشد و (شاید شما را) تا مدتی بهره‌مند سازد (و برایتان مفید باشد)»^۱.

و سپس از منبر پایین آمد.

در روایتی آمده است که عمرو بن عاص رضی الله عنه و ابوالاعور سلمی پس از بیعت حسن بن علی رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه نزد معاویه رضی الله عنه رفتند و به او پیشنهاد دادند که دستور دهد حسن بن علی رضی الله عنه برای مردم سخنرانی کند تا ناتوانی‌اش در گفتار برای مردم، نمایان گردد و بدین سان مردم، از او رانده شوند. معاویه رضی الله عنه در پاسخشان گفت: من، با چشمان خویش مشاهده نمودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان و لبهای حسن بن علی رضی الله عنه را می‌بوسید (و من مطمئنم زبانی که زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن را لمس کرده)، هرگز دچار لکنت نخواهد شد؛ آن دو چنان اصرار کردند که سرانجام معاویه رضی الله عنه از حسن رضی الله عنه خواست تا برای مردم سخنرانی کند... بدیهی است این روایت از لحاظ سند و متن، باطل و بی‌اساس است و سند آن ضعیف، و متنش، منکر و ناشایست می‌باشد.^۱ بدون تردید معاویه رضی الله عنه به هیچ عنوان از بلاغت و سخنوری حسن بن علی رضی الله عنه بی‌خبر نبوده است.

در روایتی که بلاذری نقل کرده، آمده است: حسن بن علی رضی الله عنه به همراه قیس رضی الله عنه نزد معاویه رضی الله عنه رفت تا با او بیعت کند. جریر بن حازم می‌گوید: از محمد بن سیرین شنیدم که گفت: وقتی حسن بن علی رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه بیعت نمود، حسن رضی الله عنه سوار مرکبش شد تا به اردوگاه لشکر معاویه رضی الله عنه برود. وی، قیس بن سعد بن عباده رضی الله عنه را نیز با خود برد و چون وارد اردوگاه معاویه رضی الله عنه شدند، مردم به یکدیگر می‌گفتند: قیس آمده؛ قیس آمده. هنگامی که آن دو نزد معاویه رضی الله عنه رفتند، حسن بن علی رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه بیعت کرد و سپس به قیس رضی الله عنه فرمود:

۱- المعجم الكبير (۲۶/۳). سند این روایت حسن است.

۱- الطبقات (۳۲۵/۱).

«بیعت کن». قیس علیه السلام ضمن آنکه دستانش را زیر بغل گرفت و آنها را به سوی معاویه رضی الله عنه دراز نکرد، گفت: «این طوری». معاویه رضی الله عنه که پیشتر بر تخت خویش نشسته بود، بر روی زانوانش ایستاد و دست خویش دراز کرد و دست قیس علیه السلام را گرفت. قیس علیه السلام فردی پرهیکل و تنومند بود.^۱

با کناره گیری حسن بن علی علیه السلام از خلافت و بیعت با معاویه رضی الله عنه، دوران خلافتی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آغاز شده بود، پایان یافت و بدین ترتیب مطابق فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوران سی ساله‌ی خلافت نبوت، به پایان رسید؛ چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است (خلافة النبوة ثلاثون سنة ثم یوتی الله الملك من یشاء أو ملکه من یشاء)^۲ یعنی: «خلافت (پس از) نبوت، سی سال است و پس از آن، خداوند، پادشاهی را به هر کس که بخواهد، می‌دهد». همچنین فرموده است: (الخلافة فی امتی ثلاثون سنة ثم ملک بعد ذلک)^۳ یعنی: «خلافت در امت من سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می‌باشد». ابن کثیر در شرح این حدیث می‌گوید: «سی سال با خلافت حسن بن علی رضی الله عنهما تکمیل می‌گردد. حسن رضی الله عنه در ربیع الاول سال ۴۱ هجری خلافت را به معاویه رضی الله عنه سپرد و این واقعه، دقیقاً سی سال پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاد. چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ربیع الاول سال ۱۱ هجری وفات نمود و این، یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد.^۱ از این رو حسن رضی الله عنه پنجمین خلیفه از خلفای راشدین است.^۲

مهمترین عوامل و انگیزه‌های صلح

اسباب و انگیزه‌های مختلفی، امیر مؤمنان حسن بن علی علیه السلام را بر آن داشت که با معاویه رضی الله عنه صلح نماید. این عوامل، عبارتند از:

۱- انساب الاشراف، به نقل از: مرویات خلافة معاویه، ص ۱۵۴. سند این روایت صحیح است.

۲- صحیح سنن ابی داود (۷۹۹/۳)؛ سنن ابی داود (۵۱۵/۲).

۳- تحفة الأحوذی (۳۹۵/۶-۳۹۷)؛ این حدیث، حسن است.

۱- البدایة و النهایة (۱۳۴/۱۱)

۲- مآثر الإنافة (۱۰۵/۱)؛ مرویات خلافة معاویه، خالد الغیث، ص ۱۵۵

۱- در نظر گرفتن مصلحت امت اسلامی و چشم‌دوختن به نعمت‌های جاویدان و همیشگی خداوند ﷻ

باری به حسن بن علی ﷺ گفته شد: ای حسن! مردم می‌گویند: تو دوست داری به خلافت برسی. حسن بن علی ﷺ فرمود: «مہتران عرب تحت فرمان و در اختیارم بودند و اگر به آنها دستور جنگ می‌دادم، در کنار من می‌جنگیدند و اگر صلح می‌کردم، آنها نیز صلح می‌نمودند، اما من، با وجود آنکه چنین موقعیتی داشتم، تنها برای رضای خداوند ﷻ از خلافت کناره‌گیری نمودم»^۱.

آن بزرگوار، پس از کناره‌گیری از خلافت، در خطبه‌ای دیگر چنین فرمود: «... اگر خلافت، واقعاً حق من است، پس من، حقم را به معاویه رضی اللہ عنہ واگذار نمودم و از این کار قصدی جز رعایت مصالح امت اسلامی نداشتم»^۲.

بدین ترتیب انتظار ثواب و اجر و پاداش بزرگ از خداوند ﷻ و جلب رضایت الله ﷻ و علاقه‌ی وافر به برقراری صلح و آشتی در میان مسلمانان، و همچنین ترجیح دادن نعمت‌های جاویدان الهی بر نعمت‌های زودگذر دنیوی، از عوامل و انگیزه‌هایی است که حسن بن علی رضی اللہ عنہ را به صلح با معاویه رضی اللہ عنہ واداشت. صلح، در دین مبین اسلام از جایگاه والایی برخوردار است. زیرا به وسیله‌ی صلح و سازش، اختلافات و کشمکش‌های مادی و اجتماعی افراد و اقشار مختلف جامعه از بین می‌رود و محبت و برادری، جایگزین آن می‌گردد. زمانی که میان دو نفر، صلح و آشتی برقرار می‌شود، خصومت و کشمکش میان آنها ریشه‌کن می‌شود و دو طرف، از هم راضی می‌گردند و بدین ترتیب اخلاق اجتماعی نیکی بر جامعه حاکم می‌گردد. بنابراین صلح و سازش، از مهمترین عواملی است که اخوت و برادری اسلامی را محقق می‌سازد و شریعت مقدس اسلام نیز بدان تأکید نموده است. خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ ﴾ (حجرات: ۱۰)

«فقط مؤمنان برادران همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید».

منظور از این برادری، همان برادری و اخوتی است که گاه بر اثر اختلافاتی که میان مسلمانان رخ می‌دهد، از میانشان رخت می‌بندد؛^۱ از اینرو قرآن کریم، عنایت ویژه‌ای به صلح

۱- البدایة و النہایة (۲۰۶/۱۱).

۲- المعجم الکبیر، طبرانی (۲۶/۳). سند این روایت حسن می‌باشد.

نموده و بدان تأکید کرده و مردم را به پرهیز از نزاع و کشمکش دستور داده است؛ اینک به برخی از دستورات و رهنمودهای قرآنی در زمینه‌ی اهمیت صلح و آشتی می‌پردازیم:

الف: دستوراتی مبنی بر اصلاح و برقراری صلح و سازش در میان مسلمانان:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا
ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱﴾﴾

(انفال: ۱)

«از تو درباره‌ی غنایم می‌پرسند (و می‌گویند که غنایم جنگ بدر چگونه تقسیم می‌گردد و به چه کسانی تعلق می‌گیرد؟) بگو: غنایم، از آن خدا و پیغمبر است (و پیغمبر به فرمان خدا تقسیم آن را به عهده می‌گیرد). پس از خدا بترسید و (اختلاف را کنار گذارید و) در میان خود صلح و صفا به برقرار نمایید؛ و اگر مسلمانید، از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کنید.»

همچنین می‌فرماید:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ
إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَتْ حَتَّىٰ تَبْغِيَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ
فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿۹﴾﴾
﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

(حجرات: ۹-۱۰)

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان، در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد (و پذیرای صلح نشود)، با آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد، بجنگید تا آنکه به اطاعت از فرمان خدا بازگردد و حکم او را بپذیرد. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را بپذیرد، در میان ایشان، دادگرانه صلح برقرار سازید و (در اجرای مواد و انجام شرایط آن) عدالت را رعایت نمایید؛ چراکه خداوند، عادلان را دوست دارد. فقط مؤمنان برادران همدیگرند؛

پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید، و تقوای الهی پیشه سازید تا به شما مورد رحم و مرحمت قرار بگیرد.

چنانچه پیداست خداوند متعال، به بندگان خویش دستور می‌دهد که میان یکدیگر، صلح و صفا برقرار سازند؛ زیرا مؤمنان، با همدیگر برادرند:

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ ﴾ (حجرات: ۱۰)

«فقط مؤمنان برادر همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید.»

در این آیه، صیغه‌ی حصر بکار رفته است؛ بنابراین اخوت و برادری مورد اشاره در آیه‌ی مذکور، منحصر به مؤمنان است و تنها مؤمنان، با انتساب به اصل ایمان که منشأ ماندگاریشان در بهشت است، با هم برادرند. عبارت ﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ ﴾، بیانگر وجوب برقراری صلح و صفا در میان مؤمنان می‌باشد. از این دستورات و اوامر قرآنی، چنین برمی‌آید که اصلاح ذات‌البین و ایجاد صلح و صفا در میان مسلمانان از مصادیق تعاون و همکاری با یکدیگر در راستای نیکی و تقوا و همچنین از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد که خداوند ﷻ مؤمنان را به این دو امر مهم در روابط اجتماعیشان با یکدیگر، دستور داده است. خلاصه اینکه هر مسلمانی، موظف است همواره به اصلاح و برقراری صلح و صفا میان مسلمانان و بلکه همه‌ی مردم بپردازد تا بدین سان زندگی اجتماعی مبتنی بر دوستی و برادری در جامعه تحقق یابد.^۱

آری! همین عوامل و انگیزه‌ها بود که حسن بن علی علیه السلام را به صلح و بیعت با معاویه رضی الله عنه واداشت.

ب: تشویق و ترغیب به تلاش برای اصلاح و برقراری صلح و صفا در میان مسلمانان:

خداوند متعال، برای کسانی که به اصلاح و برقراری صلح و صفا در میان مردم همت می‌گمارند، پاداش و فضل عظیمی در نظر گرفته و هر کس، برای رضای خداوند ﷻ، به ایجاد صلح و صفا در میان مسلمانان بپردازد، از این اجر و پاداش، برخوردار خواهد گردید.
خداوند ﷻ می‌فرماید:

۱- همان، (۹۷۱/۲).

﴿ لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴾ (نساء: ۱۱۴)

«در بسیاری از نجواها و پچ‌پچ‌هایشان خیر و خوبی نیست، مگر در نجواها و پچ‌پچ‌های آن کسی که به صدقه و احسانی یا به کار نیکو و پسندیده‌ای یا اصلاح بین مردم دستور دهد. هر کس، چنین کاری را به خاطر رضای خدا انجام دهد، خداوند، پاداش بزرگی به او عطا می‌کند.»

خداوند متعال، وعده داده کسانی را که به ایجاد صلح و صفا در میان مسلمانان پردازند، مغفرت نماید و رحمت خویش را بر آنان سرازیر فرماید. چنانچه می‌فرماید:

﴿ وَإِن تَصَلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴾ (نساء: ۱۲۹)

«و اگر میان خود، صفا و صمیمیت برقرار کنید و تقوا پیشه نمایید، (خداوند شما را می‌آمرزد)؛ همانا خداوند، آمرزنده و مهربان است.»

این آیه، با دو صفت غفور و رحیم خاتمه یافته و این، بدان معناست که خداوند متعال، مصلحان را مغفرت می‌نماید و آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد.^۱

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ فَمَنْ خَافَ مِن مُّوَصِّ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾ (بقره: ۱۸۲)

«کسی که از انحراف و صیت‌کننده (از جاده‌ی عدالت) یا از گناه او (به سبب ترک قانون شریعت) بترسد (و آن انحراف و گناه و نزاعی را که بدین علت میان ورثه در گرفته است، تغییر دهد) و صلح و صفا را میان آنان برقرار نماید، گناهی بر او نیست. بی‌گمان خدا آمرزنده و مهربان است (و مغفرت خود را شامل او می‌سازد و پاداش نیکوکاریش را می‌دهد).»

در این آیه نیز بدین نکته اشاره شده که خداوند متعال، اصلاح‌گران را می‌آمرزد و آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد و اینکه در آیه‌ی مذکور، دو صفت غفور و رحیم پشت سر هم آمده، به وضوح، این مطلب را می‌رساند. خداوند متعال، می‌فرماید:

(اعراف: ۱۷۰)

﴿ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ﴾

«ما، پاداش اصلاح‌گران را هدر نمی‌دهیم».

ج: در فضیلت صلح و اصلاح‌گری:

اینکه خداوند عَزَّ وَجَلَّ بارها در مورد صلح سخن گفته، بر این دلالت می‌کند که ایجاد صلح و صفا در میان مردم، اهمیت ویژه‌ای دارد و به همین خاطر نیز مصلحان و آنان که به اصلاح می‌پردازند، از اجر و پاداش عظیمی برخوردار می‌گردند. همچنین خداوند متعال، در تأیید و بلکه در فضیلت صلح می‌فرماید:

(نساء: ۱۲۸)

﴿ وَالصُّلْحُ خَيْرٌ ﴾

«و صلح و سازش بهتر است».

این فرموده‌ی خداوند متعال، نشان از اهمیت ویژه‌ای است که صلح و سازش، نزد اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ دارد و این، بدان سبب است که صلح و سازش، کدورت‌ها و اختلافات را از بین می‌برد؛ از اینرو خدای متعال، در تمام جوامع انسانی، مسأله‌ی اصلاح‌گری را مطرح نموده است. اصلاح‌گری، یکی از بارزترین ویژگی‌های اخلاقی انبیای الهی است، چنانکه خداوند متعال، از زبان شعیب بن یثرب می‌فرماید:

﴿ إِن أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ

(هود: ۸۸)

﴿ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴾

«من تا آنجا که می‌توانم، جز اصلاح (خویشتن و شما را) نمی‌خواهم، و توفیق من هم (در رسیدن به حق و نیکی و زدودن ناحق و بدی) جز با (یاری و پشتیبانی) خدا (انجام پذیر) نیست. تنها بر او توکل می‌کنم و (کارها و امورم) را بدو واگذار می‌نمایم و (با توبه و انابت) به سوی او برمی‌گردم».

همچنین خداوند سبحان از زبان موسی عَلَيْهِ السَّلَام خطاب به برادرش هارون عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

﴿ وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلِفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ

(اعراف: ۱۴۲)

﴿ الْمُفْسِدِينَ ﴾

«موسی (پیش از اینکه عازم عبادت و مناجات خدا شود)، به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشین من باش و اصلاح گری نما و از راه و روش تباهکاران پیروی مکن.»

چنین آیاتی، در قرآن کریم، فراوان آمده و اصلاحی که در این آیات بدان اشاره شده، عام است و هم جنبه دینی دارد و هم جنبه دنیوی. از اینرو زمانی که نزاعی میان گروهی (از مسلمانان) رخ دهد، باید میان آنان صلح و صفا برقرار نمود و اختلافاتشان را برطرف کرد؛ چنین مسایلی در جوامع بشری، به کثرت رخ می‌دهد.^۱ همین مفاهیم و آموزه‌های قرآنی، حسن بن علی علیه السلام را به سوی صلح و سازش، سوق داد و او نیز به پیروی از جد بزرگوارش همواره مشتاق برقراری صلح بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا آنجا که می‌توانست در پی اصلاح و برقراری صلح میان مردم برمی‌آمد. روزی میان گروهی^۲ واقعه‌ای رخ داد که به درگیری و نزاع میان آنان انجامید به نحوی که به سوی همدیگر سنگ پرتاب می‌کردند... زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این ماجرا باخبر شد، فرمود: «برویم تا میان آنان، صلح و آشتی برقرار کنیم».^۱ بنگر که چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ایجاد صلح و آشتی و برطرف کردن اختلاف و خصومتی که میان اهل قبا به وجود آمده بود، پیش قدم شد و قبل از آنکه دشمنی و کینه ریشه بدواند و کار از کار بگذرد، شعله‌ی خصومت را در نطفه خاموش کرد.^۲ به خاطر فضیلت و اهمیتی که برقراری صلح در میان مردم دارد، دین مبین اسلام، اجازه داده برای تحقق این امر، شخص مصلح، دروغ بگوید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این باره فرموده است: (لیس الکذاب الذی یصلح بین الناس فیمنی خیراً او یقول خیراً)^۳ یعنی: «کسی که برای ایجاد صلح و آشتی میان مردم، سخن مصلحت آمیزی را به مردم برساند یا سخن مصلحت آمیزی بر زبان آورد، دروغگو شمرده نمی‌شود».

۱- همان، (۹۷۱/۲).

۲- اهل قباء.

۱- نک؛ بخاری (۲۶۹۰).

۲- اخلاق النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی ضوء الكتاب و السنة (۹۷۲/۲).

۳- بخاری (۲۶۹۲).

همچنین فرموده است: (لا يحل الكذب إلا في ثلاث: الرجل يحدث امرأته ليرضيها و الكذب في الحرب و الكذب ليصلح بين الناس)^۱ یعنی: «دروغ گفتن جز در سه مورد جایز نیست: اینکه مردی برای خشنود کردن و رضایت همسرش دروغ گوید؛ دروغ گفتن در جنگ (به عنوان یک استراتژی جنگی) و دروغی که به منظور ایجاد صلح و آشتی در میان مردم صورت گیرد».

علت جایز بودن دروغ گفتن برای ایجاد صلح و آشتی در میان مردم، این است که وجود اختلاف و تفرقه در میان مسلمانان، خیلی خطرناک است و پیامدهای ناگواری به دنبال دارد. چنانچه رسول گرامی اسلام ﷺ فرموده است: (إياكم و سوء ذات البين فإنها الحالقة)^۲ یعنی: «از تفرقه و دشمنی پرهیزید که این امر، دین شما را از بین می برد».^۳ همچنین فرموده است: (ألا أخبركم بأفضل من درجة الصيام و الصلاة و الصدقة؟) یعنی: «آیا شما را به انجام عملی راهنمایی نکنم که از اجر و پاداشی فراتر از روزه، نماز و صدقه برخوردار است؟» عرض کردند: بلی ای رسول خدا! فرمود: (إصلاح ذات البين فإن فساد ذات البين هي الحالقة)^۱ یعنی: «ایجاد صلح و آشتی میان مردم؛ چرا که تفرقه و اختلاف، دینشان را از بین می برد».

بدین ترتیب از آن جا که خداوند متعال، رسول گرامیش را از وقوع اختلاف و کشمکش در میان امتش پس از وفات آن بزرگوار باخبر کرده بود، لذا یکی از مهمترین و بزرگترین آرزوهای پیامبر اکرم ﷺ این بود که خداوند ﷻ در نسل وی فردی را عامل ایجاد صلح و برطرف کردن نزاع و کشمکش امتش قرار دهد. چنانچه ابوبکره ﷺ می گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که بر فراز منبر می فرمود: (إن ابني هذا سيد و لعل الله أن يصلح به بين فئتين عظيمتين من المسلمين) یعنی: «این فرزندم، سید و آفاست؛ چه بسا خداوند، او را واسطه صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان بگرداند». ابوبکره ﷺ می گوید: در آن هنگام، حسن ﷺ کنار رسول اکرم ﷺ بود و آن حضرت ﷺ ضمن بیان این فرموده، گاهی به حسن نگاه می کرد و گاهی به مردم.^۲

۱- عون المعبود شرح سنن ابی داود (۲۶۳/۱۳) شماره ی ۴۹۰۰.

۲- سنن ترمذی (۲۵۰۸). ترمذی این حدیث را صحیح غریب دانسته است.

۳- جامع الاصول، ابن اثیر (۶/۶۶۸).

۱- سنن ترمذی (۲۵۰۹). ترمذی این حدیث را صحیح دانسته است.

۲- بخاری، شماره ی ۳۷۴۶.

آری! یکی از مهمترین انگیزه‌هایی که موجب شد حسن بن علی علیه السلام این صلح خجسته را بپذیرد، میل و رغبت وافر وی به اجر و پاداش عظیمی بود که در فضیلت ایجاد صلح و آشتی، بیان شده است.

۲- این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است: (إِن ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ) یعنی: «این فرزندم، سید و آقا است؛ چه بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان بگرداند».

این فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله در واقع فراخوان و رهنمودی بود که حسن بن علی علیه السلام را برای ایجاد صلح، آماده نمود و او را بر آن داشت در جهت تحقق آن، برنامه‌ریزی کند و در این راستا، موانع و تنگناهای فراوانی را پشت سر نهد.

این فرموده‌ی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بر تمامی دیدگاه‌ها و کردار حسن بن علی علیه السلام و حتی بر روش زندگی وی تأثیر گذاشت؛ به گونه‌ای که بر تمامی احساسات و برنامه‌های زندگانی وی چیره گردید و با گوشت و خونش عجین گشت. حسن بن علی علیه السلام برنامه‌ی اصلاحی خود را بر اساس این رهنمود جد بزرگوارش، بنا نهاد و با پشت سر گذاشتن مراحل مختلف آن، مطمئن بود که به نتیجه‌ی مطلوب خواهد رسید. بنابراین می‌توان گفت: این فرموده‌ی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، انگیزه‌ی اساسی و دلیل اصلی روی آوردن حسن بن علی علیه السلام به صلح بود.

۳- جلوگیری از پیمان شدن خون مسلمانان

باری حسن بن علی علیه السلام فرمود: «از این ترسیدم که روز قیامت هفتاد یا هشتاد هزار نفر یا کم‌تر و یا بیشتر، در حالی (در محضر الهی) حاضر شوند که از رگ‌هایشان خون، جاری است و هر یک از آنان، از خداوند خواستار رسیدگی به این باشد که خونش، برای چه، ریخته شده است؟»^۱

همچنین فرموده است: «هان (ای مردم!) همانا آن‌چه خداوند مقدر کند، همان روی می‌دهد و هیچ کس نمی‌تواند مانع آن گردد، هرچند برای مردم ناخوشایند باشد. ای مردم! من دوست ندارم به خاطر من، حتی یک قطره خون از امت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زمین ریخته

شود. من تصمیم خود را گرفته‌ام و نفع و زیان خویش را می‌دانم. بنابراین شما هر قصدی که دارید، انجام دهید.^۱

در خطبه‌ای که حسن بن علی علیه السلام طی آن بطور رسمی از خلافت کناره‌گیری نمود و زمام امور مسلمانان را به معاویه رضی الله عنه واگذار نمود، فرمود: «...اگر خلافت، حقم بود، پس من، از این حق خویش به خاطر مصالح این امت گذشتم تا خون مسلمانان، پایمال نگردد».^۲

بنگریم که حسن بن علی رضی الله عنه چگونه از ترس خداوند متعال، به صلح روی آورد؛ خداوند عز و جل می‌فرماید:

﴿ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا ^ط

وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ ﴿۹۰﴾ (انبیاء: ۹۰)

«آنان در انجام کارهای نیک بر یکدیگر سرعت می‌گرفتند، و در حالی که چیزی می‌خواستند یا از چیزی می‌ترسیدند، ما را به فریاد می‌خواندند، (و در وقت نیازمندی و بی‌نیازی، و بیماری و سلامت، و خوشی و ناخوشی، رو به آستانه‌ی ما می‌کردند و میان خوف و رجا می‌زیستند) و همواره خاشع و خاضع ما بودند».

همچنین می‌فرماید:

﴿ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ

سُوءَ الْحِسَابِ ﴿۲۱﴾ (رعد: ۲۱)

«و کسانی که برقرار می‌دارند پیوندهایی را که خدا به حفظ آنها دستور داده است. (از قبیل: رابطه‌ی انسان با آفریننده‌ی جهان، و نیز ارتباط با هم‌نوعانش بویژه خویشان و نزدیکان). و از پروردگارش می‌ترسند و از محاسبه‌ی بدی (که در قیامت به سبب گناهان داشته باشند) هراسناک می‌باشند».

تقوا و خوف الهی، امری است پسندیده که موجب می‌شود انسان به امیال شهوانی پشت‌پا بزند، به دنیا دل نبندد، از آن کناره‌گیری نماید و در جستجوی علم و دانش برآید.^۱

۱- تاریخ دمشق (۸۹/۱۴).

۲- المعجم، طبرانی (۲۶/۳). سند این روایت حسن است.

۱- جامع‌العلوم و الحکم، ص ۳۶۳. الايمان اولاً ص ۱۱۷.

حسن بن علی علیه السلام تصمیم گرفت جهت تقرب و نزدیکی به خداوند جل جلاله جلوی کارزار و خونریزی مسلمانان را بگیرد؛ زیرا وی، از اینکه در مورد خون مسلمانان در روز قیامت مؤاخذه شود، بسیار می ترسید. هرچند این امر، به معنای کناره گیری از خلافت و زمامداری امور مسلمانان بود. به هر حال مجموعه‌ی عواملی که ذکر شد، حسن بن علی علیه السلام را به پذیرش صلح واداشت.

حسن بن علی علیه السلام به خوبی می دانست که جنگ و درگیری مسلمانان با یکدیگر، امری بس خطرناک است و پیامدهای ناگواری را به دنبال دارد و کیان و هستی جامعه را تهدید می کند. به همین خاطر است که قتل و کشتار بناحق، حرام شده و وعید و تهدید سختی برای آن، بیان گردیده است. در بسیاری از نصوص قرآن و سنت، به عذاب و سزایی که برای قتل در نظر گرفته شده، اشاره شده است. نخستین چیزی که در روز قیامت، مورد قضاوت و حسابرسی قرار می گیرد، قتل است و این، نشان از اهمیت این امر دارد. چراکه قتل، بارزترین نمونه‌ی تعدی و تجاوز به حقوق و حرمت انسانیت است. امام بخاری رحمه الله به نقل از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: (أول ما يقضى بين الناس في الدماء).^۱ یعنی: «نخستین چیزی که میان مردم در مورد آن داوری می شود، درباره‌ی خون‌ها (قتل‌ها) است».

قتل و خونریزی، در روز قیامت گناه بسیار بزرگی محسوب می شود و شریعت، صیانت و حفاظت از جان مسلمانان در دنیا را از مقاصد و مهمترین احکام خویش قرار داده است. به همین خاطر حسن بن علی علیه السلام شیفته‌ی صلح و صیانت از جان مسلمانان بود. شریعت مقدس اسلام که حسن بن علی علیه السلام به خوبی آن را درک کرده و به مفاهیم آن پی برده بود، برای جان انسان‌ها اهمیت ویژه‌ای قائل شده و احکامی را تشریح نموده که در جهت مصالح انسان‌هاست و مفسد و زیان‌ها را از آنان دور می سازد و این، تنها به منظور حفظ و صیانت جان انسان‌ها و ریشه کن کردن کینه و دشمنی میان آنها صورت گرفته است؛ چراکه بدون تردید تعرض به جان افراد، موجب هلاکت آنان و در نتیجه کشته شدن مسلمانانی می گردد که سراپا خداوند جل جلاله را بندگی می کنند و چون مسلمانان از بین بروند، دین اسلام با زیان و مصیبت بزرگی روبرو خواهد شد. ناگفته نماند انسان‌هایی که شریعت مقدس برای جان آن‌ها

اهمیت قائل شده، مسلمانان و همچنین افرادی هستند که جزیه می‌دهند یا به نحوی از امان حکومت اسلامی برخوردار شده‌اند.^۱

با توجه به آنچه بیان شد، زمانی که عده‌ای بر صلح حسن بن علی علیه السلام اعتراض نمودند و از آن به عنوان ننگ و عاری برای مسلمانان یاد کردند، حسن بن علی علیه السلام خطاب به آنان فرمود: «من، این ننگ و عار را بر آتش جهنم ترجیح می‌دهم».^۲ ابن سعد نیز روایتی به همین مضمون نقل کرده است.^۳ چنانچه پیداست حسن بن علی علیه السلام همواره مسأله‌ی صلح و سازش را با پیروان خویش در میان می‌نهاد و برای آنان، انگیزه‌های خویش را از بستن پیمان صلح، متذکر می‌شده تا سطح فکری آنان را ارتقا دهد. بدین ترتیب حسن بن علی علیه السلام از زمره‌ی رهبران و حاکمانی نبود که زمام کارش را به توده‌ی مردم بسپارد و تمام هم و غمش، خواسته‌ها و سخنانِ موردی مردم باشد؛ بلکه وی تلاش می‌نمود همان اموری را که خود، به حقیقت آن‌ها پی برده بود، بکار بندد و در مسیر مورد نظرش، از فشار توده‌ی مردم متأثر نمی‌گردید. از اینرو هرگاه حسن بن علی علیه السلام اطمینان خاطر پیدا می‌کرد که کار یا اقدام مورد نظرش، موجب جلب رضایت خداوند تعالی و یا در راستای مصالح مسلمانان است، به هیچ عنوان از به ثمر رساندن چنین اقدامی، کوتاهی نمی‌کرد. چنین روشی در اداره‌ی امور، درسی بزرگ و الگویی نیک برای تمام زمامداران و رهبران کشورهای اسلامی است. حاکمان و رهبران کشورهای اسلامی، موظفند همچون حسن بن علی علیه السلام مردم را ارشاد و راهنمایی کنند و آنان را به سوی اهداف والا سوق دهند.

حاکمان و رهبران، از لحاظ چگونگی تعامل با شهروندان خویش، بر سه دسته‌اند:

- گروهی، تابع اکثریت مردمند و خواستِ جمهور را ملاک و معیار تصمیم‌گیری خویش، قرار می‌دهند.
- گروهی دیگر، هیچ اهمیتی برای دیگران و خواسته‌های آنان، قایل نیستند.
- گروه سوم، حاکمانی هستند که تلاش می‌کنند به انجام اقدامات و کارهایی پردازند که صحیح است و مردم را نیز برای انجام چنین اقداماتی، توجیه می‌کنند و ملاک و معیار تصمیم‌گیری آنان، صحت و درستی اقدام مورد نظرشان می‌باشد.

۱- روضة الطالبین (۱۴۸/۹) و مقاصد الشریعة، الیوبی، ص ۲۱۱.

۲- تاریخ دمشق (۸۸/۱۴).

۳- الطبقات (۳۲۹/۱). سند این روایت بسیار ضعیف است.

حسن بن علی علیه السلام شیوهی گروه سوم را برگزید و مردم را نیز به اهداف والای مورد نظرش رهنمون گردید. به همین خاطر حسن بن علی علیه السلام به صورت سنجیده و حساب شده، برنامه‌هایی روشن ارائه نمود و در راستای تصمیمش اقداماتی نیز انجام داد و ضمن مطرح نمودن پاره‌ای شروط، کوشید تا مخالفانش را برای قبول طرح‌های خویش قانع سازد؛ به همین سبب موانع و چالش‌های فراوانی پشت سر نهاد. و به راستی راه صحیحی در پیش گرفت و خداوند تعالی آگاه‌تر است.

۴- ایجاد وحدت و یکپارچگی در میان امت اسلامی

حسن بن علی علیه السلام در یکی از خطبه‌هایش در جریان صلح، فرمود: «ای مردم! هیچ کینه‌ای از برادران مسلمان خویش به دل ندارم و آنچه برای خویش می‌پسندم، برای شما نیز می‌پسندم. تصمیمی گرفته‌ام که امیدوارم با آن مخالفت نکنید. همانا اگر چیزی ناخوشایند را به خاطر ایجاد وحدت میان خویش تحمل کنید، بهتر از آن است که به خاطر خواسته‌ها و آنچه مورد پسند شماست، سبب تفرقه گردید.»^۱ به فضل و عنایت خداوند تعالی، این تصمیم حسن بن علی علیه السلام عملی گردید. حسن بن علی علیه السلام برای ایجاد وحدت که آرمان و هدفی بس عظیم بود و همچنین به منظور جلوگیری از قتال و خونریزی در میان مسلمانان و جلوگیری از به وجود آمدن مسایلی که پیامد تفرقه و کارزار بود، از منصب خلافت کناره‌گیری کرد و بر آنچه حق او بود، اصرار نورزید. زیرا چنانچه حسن بن علی علیه السلام بر حق خویش پافشاری می‌کرد و از خلافت کناره‌گیری نمی‌نمود، نه تنها فتنه، ادامه می‌یافت، بلکه میان مسلمانان خونریزی و قتال رخ می‌داد و راه‌ها، ناامن می‌شد و پیوندهای دوستی و خویشاوندی، از هم می‌گسیخت. اما بحمدالله وحدت امت اسلامی در پی کناره‌گیری حسن بن علی علیه السلام از منصب و مقامی دنیوی، تحقق یافت و این سال، سال وحدت و یکپارچگی (عام‌الجماعة) نامیده شد.^۱ بدین ترتیب پی می‌بریم که حسن بن علی علیه السلام شخصی آگاه، مدبر و آینده‌نگر بوده و همواره نتایج کارها و اقدامات را می‌سنجیده است. و این، درسی است که حسن بن علی علیه السلام از قرآن آموخته بود؛ چرا که گاهی خداوند متعال، برای صدور حکمی، آن را آشکارا بیان نمی‌کند؛

۱- الأخبار الطوال، ص ۲۰۰.

۱- اعتبار المآلات و مراعاة نتائج التصرفات، ص ۱۶۷.

بلکه شواهد یا نتایجی را ذکر می‌نماید و بر اساس آن احکامی را به بندگان خویش گوشزد می‌فرماید. به عنوان مثال چند نمونه ذکر می‌کنیم:

الف: نهی از ناسزاگفتن به مشرکان:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾

(انعام: ۱۰۸)

«ای مؤمنان! به معبودها و بت‌هایی که مشرکان بجز خدا می‌پرستند، دشنام ندهید تا آنان (مبادا خشمگین شوند و) تجاوز کارانه و جاهلانه، خدای را دشنام دهند.»

علی‌رغم آنکه ناسزاگفتن به بت‌های مشرکان به نحوی موجب یاری رساندن حق و اهانت به باطل می‌باشد و امری جایز نیز هست، اما شریعت آکنده از حکمت اسلام، پیامد احتمالی این ناسزاگفتن را مدنظر قرار داده و به عدم ناسزاگفتن به بت‌ها حکم نموده است. این حکم از آن جهت صادر شده که مانع از مقابله به مثل مشرکان گردد تا مبادا برای دفاع از بت‌های خویش به خداوند ﷻ ناسزا گویند. بی‌تردید مصلحتی که در دشنام بت‌ها وجود دارد، به مراتب کم‌تر از پیامد سوء و مفسده‌ای است که بر اثر ناسزاگویی به خداوند متعال، توسط مشرکان به وجود می‌آید. بنابراین دفع مفساد و یا جلوگیری از آن، بر جلب منافع اولویت دارد.^۱

ب: بیان چگونگی تلاوت قرآن:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾

(اسراء: ۱۱۰)

«ای پیغمبر! هنگامی که به نماز ایستادی نمازت را بلند یا آهسته مخوان، و بلکه میان آن دو راهی در پیش گیر (که میانه‌روی و اعتدال است).»

خداوند متعال، برای جلوگیری از ناسزاگفتن به دین و قرآن، توسط مشرکان، به رسول گرامی خویش دستور داد که از بلند خواندن آیات قرآن در نماز خودداری کند.^۲

۱- همان، (ص ۱۲۴).

۲- اعتبار المآلات، ص ۱۲۵.

ابن عباس علیه السلام در شأن نزول این آیه می گوید: «در آن زمان که دین اسلام، در مکه، علنی و آشکار نشده بود، کفار با شنیدن آیات قرآن، به قرآن، خداوند عز و جل و پیامبر صلی الله علیه و آله ناسزا می گفتند. از اینرو خداوند متعال، به پیامبرش دستور داد که از بلند خواندن قرآن، خودداری کند. چنانچه فرمود: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ﴾. همچنین فرمود: ﴿وَلَا تُخَافَتْهَا﴾ یعنی: ای پیامبر! آن قدر هم آهسته مخوان که اصحابت، آیات قرآن را نشنوند. ﴿وَأَبْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾^۱ بلکه حد میانه اختیار کن.

ج: شکستن کشتی توسط خضر:

خداوند متعال می فرماید:

﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ

وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ﴿٧٦﴾ (کهف: ۷۹)

«و اما آن کشتی متعلق به گروهی از مستمندان بود که (با آن) در دریا کار می کردند و من خواستم آن را معیوب کنم (تا موقتاً از کار بیفتد. چراکه) سر راه آنان، پادشاه ستمگری بود که همه ی کشتی ها (ی سالم) را غصب می کرد و می برد».

در شریعت مقدس اسلام، تجاوز به اموال دیگران ممنوع و حرام است، اما مشاهده می کنیم که خضر علیه السلام کشتی آسیب می رساند، به گونه ای که کشتی، معیوب می گردد و صاحبش نیز متحمل خساراتی می شود؛ اما هنگامی که موسی علیه السلام بر وی اعتراض می کند و احسان اهل کشتی به خود و او را یادآور می شود که آن دو را رایگان سوار کشتی نمودند، خضر علیه السلام می گوید که این خرابکاری برای جلوگیری از خرابی و تباهی بزرگ تری انجام گرفته است. دلیل خضر علیه السلام این بود که پادشاه، کشتی های سالم و بی عیب را غصب می کند و چنانچه این کشتی سالم باشد، پادشاه، آن را غصب خواهد کرد. بنابراین خضر علیه السلام به موسی علیه السلام یادآوری نمود که این نقص کوچک را در کشتی ایجاد کرده تا اصل کشتی به کلی از دست نرود. بی تردید تن دادن به نقص و زیانی اندک برای ممانعت از ضرری بزرگ تر، کاری درست و پسندیده است و شریعت مقدس اسلام نیز همواره دفع مفسد و نواقص بزرگ را مورد توجه قرار داده است؛ حتی اگر دفع مفسد بزرگ، هزینه ای همچون

۱- اسباب النزول، واحدی نیشابوری ص ۲۲۳-۲۲۴.

تن دادن به ارتکاب مفاسدی کوچک تر را به دنبال داشته باشد. این نکته در مثال مذکور، به خوبی بیان شده است؛ چنانچه ایجاد نقصی معمولی در کشتی، سبب شد که کشتی، بکلی از دست نرود؛ به عبارتی تن دادن به خسارت قابل جبران، از بروز خسارت غیر قابل جبران، جلوگیری کرد.^۱

اکنون به ذکر شواهد و مصادیقی در احادیث نبوی پیرامون موضوع مورد بحث می پردازیم:

خودداری از کشتن منافقان:

جابر رضی الله عنه می گوید: در یکی از غزوات، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم؛ در میان مهاجران، مردی شوخ طبع وجود داشت. او به شوخی، با دست یا پا به پشت پای یک انصاری زد. آن انصاری، به شدت خشمگین شد تا جایی که هر یک از آن دو، قبایل خود را به کمک طلبیدند. مرد انصاری گفت: ای انصار! به فریاد من برسید. و مهاجر، گفت: ای مهاجرین! به داد من برسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد و فرمود: «چرا بانگ جاهلیت، سر داده اید؟» سپس پرسید: «ماجرای آنها چیست؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله را از کاری که آن مهاجر کرده بود، باخبر ساختند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «این سخنان جاهلیت را رها کنید که خیلی زشت و ناپسند است.» عبد الله بن ابی بن سلول (رئیس منافقان) گفت: آیا یکدیگر را علیه ما فرا خواندند؟ هنگامی که به مدینه باز گردیم، افراد باعزت و قدرتمند، اشخاص خوار و زبون را بیرون خواهند کرد. عمر رضی الله عنه با اشاره به سوی عبد الله بن ابی گفت: «ای رسول خدا! آیا این خبیث را به قتل نرسانیم؟» نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر؛ در این صورت، مردم می گویند: محمد، یارانش را به قتل می رساند.»^۱

بدیهی است کشتن منافقان و ریشه کن کردن آنها، ظاهراً موجب پاکی و خالص شدن صفوف مسلمانان از وجود عناصر فسادانگیز و مخرب می گردد و به مصلحت مسلمانان می باشد، اما از آن جا که کشتن چنین افرادی، اعتماد میان مسلمانان را خدشه دار می کرد و این تصور را برای مردم ایجاد می نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله یاران و هم کیشان خویش را به قتل می رساند، لذا به خاطر حفظ مصلحت مسلمانان، از انجام چنین کاری چشم پوشی شد. بر کسی پوشیده نیست که وجود منافقان، مفاسد و زیان های زیادی برای جامعه اسلامی در

۱- نگا: اعتبار المآلات، ص ۱۲۶.

۱- بخاری: (۳۵۲۱).

پی داشت، اما از آنجا که کشتن منافقان و برخورد مستقیم با آنها با مفسد و زیان‌های بیشتری همراه بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین مصلحت دید که به قیمت تن دادن به مفسده‌ای کوچک‌تر، مانع از بروز مفسدی بزرگ‌تر گردد.^۱

از دیگر آینده‌نگری‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌توان به ترک تجدید بنای کعبه اشاره کرد. ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (لَوْلَا أَنَّ قَوْمَكَ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ، لَأَمَرْتُ بِالْبَيْتِ فَهْدَمَ، فَأَدْخَلْتُ فِيهِ مَا أُخْرِجَ مِنْهُ، وَأَلْزَمْتُهُ بِالْأَرْضِ، وَجَعَلْتُ لَهُ بَابَيْنِ بَابًا شَرْقِيًّا وَبَابًا غَرْبِيًّا، فَبَلَّغْتُ بِهِ أَسَاسَ إِبْرَاهِيمَ) ^۲ یعنی: «اگر قومت (قریش) تازه‌مسلمان نبودند، دستور می‌دادم تا خانه‌ی کعبه را منهدم کنند. آنگاه، حطیم را با کعبه، ملحق می‌کردم و برای آن، دو دروازه در نظر می‌گرفتم که یکی به سوی شرق و دیگری به سوی غرب، باز شود. و بدین ترتیب، خانه‌ی کعبه مانند بنای ابراهیم علیه السلام می‌شد».

از آنجا که کعبه، انیس قلوب مؤمنان و تجلی‌گاه تاریخ انبیای پیشین است، باید بر همان شکلی که انبیای الهی آن را به یادگار گذاشته بودند، باقی می‌ماند، اما در پی تجدید بنایی که توسط قریش در دوران جاهلیت صورت گرفت، اموال حلال، آن‌قدر نبود که کفایت بازسازی کعبه را به صورت کامل بنماید؛ از اینرو قریشیان، تا جایی که بودجه اقتضا می‌کرد، بازسازی کعبه را ادامه دادند تا این که به مرحله‌ای رسید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله شاهد آن بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله علاقه‌ی وافری به تدارک بودجه‌ای داشت که با آن، کار ناتمام قریش را به اتمام برساند، اما به سبب وجود این احتمال و نگرانی که عده‌ای، این کار را نوعی بی‌احترامی و اسائه‌ی ادب نسبت به کعبه تلقی کنند و یا حرمت و هیبت کعبه از قلوب برخی زایل گردد، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از بازسازی کعبه به همان شکلی که ابراهیم علیه السلام بنا نموده بود، صرف نظر کرد.^۱

حسن بن علی علیه السلام درس آینده‌نگری را از قرآن و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آموخته بود و از اینرو همواره به پیامد کارها و اقدامات خویش می‌اندیشید. او، به خوبی اهداف و آموزه‌های شریعت مقدس را درک می‌کرد و میان رهنمودهای دینی و پدیده‌های دوران خویش، تطبیق و ارتباط برقرار می‌ساخت و بدین ترتیب دیدگاه‌ها و اجتهادات منحصر به فردی ارائه می‌داد

۱- اعتبار المآلات، ص ۱۳۸-۱۳۹.

۲- بخاری، (۱۵۸۶).

۱- اعتبار المآلات، ص ۱۴۸-۱۴۹.

که سرانجام به وحدت و همبستگی مسلمانان و نقش آفرینی در عرصه‌ی تمدن انجامید و شوکت و عزت را به آنان بازگرداند. امروزه جامعه‌ی ما شدیداً نیازمند این اندیشه‌ها و قرائت‌های عمیق است و باید آنها را در عرصه‌های مختلف بکار گیرد.

حسن بن علی علیه السلام یکی از بزرگ‌ترین اصول اسلامی را که همان حفظ وحدت و یکپارچگی است، به ما آموزش داد. خداوند متعال، در قرآن کریم، به رعایت این اصل مهم، تأکید بسیار نموده و آن دسته از اهل کتاب را که به این مسأله بی‌توجهی کرده‌اند، مورد سرزنش قرار داده است. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز در موارد مختلف، این اصل را مورد تأکید قرار داده است.^۱

حسن بن علی علیه السلام در سایه‌ی عمل به رهنمودهای هدفمند قرآنی، با تفرقه و اختلاف به مبارزه پرداخت و در راستای وحدت امت اسلامی کوشید. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ۚ وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا ۗ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۳۰﴾ وَتَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ۗ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۳۱﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ ۗ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۳۲﴾ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿۱۳۳﴾﴾

(آل عمران: ۱۰۳-۱۰۶)

«و همگی به رشته‌ی (ناگسستی قرآن) خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود، به یاد آورید که چون (برای همدیگر) دشمنانی بودید، خدا، میان دل‌هایتان (انس و الفت برقرار کرد و آنها را به هم) پیوند داد؛ پس (در پرتو نعمت او، برای هم) برادرانی شدید، و (همچنین شما با بت پرستی و شرکی که داشتید) بر لبه‌ی گودالی از

آتش (دوزخ) بودید (و هر آن با فرا رسیدن مرگتان بیم فرو افتادنتان در آن می‌رفت،) ولی شما را از آن رهانید (و به ساحل ایمان رسانید). خداوند، این چنین برایتان آیات خود را آشکار می‌سازد، شاید که هدایت شوید. باید از میان شما گروهی باشند که به سوی نیکی فرا بخوانند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان، خود، رستگارانند. و مانند کسانی نشوید که (با ترک امر به معروف و نهی از منکر) پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند؛ (آن‌هم) پس از آن که نشانه‌های روشن (پروردگارشان) به آنان رسید، و ایشان را عذاب بزرگی است. (به یاد آورید) روزی (را که) برخی چهره‌ها، سفید و بعضی چهره‌ها، سیاه می‌گردند. و اما آنان که چهره‌هایشان، سیاه می‌گردد، (بدیشان گفته می‌شود:) آیا بعد از (اذعان به حق و) ایمان (فطری) خود کافر شده‌اید؟ پس به سبب کفری که ورزیده‌اید، عذاب بچشید!.

۵ - شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

یکی از عوامل و انگیزه‌هایی که موجب شد حسن بن علی علیه السلام به صلح روی آورد، هراس و اندوهی بود که پس از شهادت پدرش بر وی چیره گشت. این امر نه تنها موجب حزن و ناراحتی شدید حسن بن علی علیه السلام گردید، بلکه موجب نابسامانی در جبهه‌ی عراق نیز گشت. علی علیه السلام بناحق به قتل رسید و خوارج به هیچ‌وجه ملاحظه‌ی پیشینه و فضایل الای او در اسلام را نمودند. علی علیه السلام خدمات شایانی در جهت منافع اسلام انجام داده و در تمام زندگی‌اش به ارزش‌ها و کارهایی دست یازیده بود که موجب تحکیم و پی‌ریزی احکام شرعی در سطح دولت و ملت گردید.

آری! علی علیه السلام از نشانه‌ها و برهان‌های هدایت بود که میان حق و باطل جدایی افکند؛ از اینرو کاملاً طبیعی بود که فقدان چنین شخصیتی، مسلمانان را داغدار نماید. قتل علی علیه السلام، مصیبت بزرگی بود که بر مسلمانان وارد شد و دل‌هایشان را اندوهگین و چشمانشان را اشک‌آلود گردانید. حسن بن علی علیه السلام به دنبال به شهادت رسیدن پدرش، اعتماد خویش نسبت به اهل عراق را از دست داد؛ زیرا هرچند پیشتر از افتخار همنشینی با علی مرتضی علیه السلام بهره‌مند شده بودند، اما پس از چندی در پی طمع‌ورزی و فتنه‌هایی که به وجود آمد، گمراه شدند و از راه راست منحرف گشتند. البته در این میان، گروهی، همچون گذشته با صدق و اخلاص، به دین و خلیفه‌ی راحل و بزرگوار خویش وفادار ماندند. به قتل رسیدن علی علیه السلام ضربه‌ای شدید بود که بر پیکره‌ی خلافت راشده وارد آمد و پس از چندی موجب پایان یافتن آن دوران شکوهمند و پرافتخار گردید.

۶ - شخصیت معاویه رضی الله عنه

حسن بن علی رضی الله عنه در شرایطی خلافت را به معاویه رضی الله عنه واگذار نمود که بیش از چهل هزار نفر با او بیعت کرده بودند که تا پای جان، به وی وفادار بمانند و از او دفاع کنند؛ این امر، بیانگر آنست که معاویه رضی الله عنه شایستگی رهبری و زمامداری را داشته است و گرنه نوهی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، به هیچ عنوان خلافت را به او واگذار نمی کرد بلکه با وی می جنگید.^۱ سیرت نگاران، در فضیلت معاویه رضی الله عنه، این صحابی بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله فضائل زیادی را برشمرده اند که به ذکر چند مورد از آن می پردازیم:

۱- قرآن کریم:

معاویه رضی الله عنه در جنگ حنین حضور داشت؛ خداوند متعال درباره ی مجاهدان حنین می فرماید:

﴿ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ

تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦﴾ (توبه: ۲۶)

«آنگاه خداوند، آرامش خود را نصیب پیغمبرش و مؤمنان گردانید و لشکرهایی (از فرشتگان) را فرو فرستاد که شما، ایشان را نمی دیدید و (پیروز شدید و دشمنان شکست خوردند، و بدین وسیله خداوند صلی الله علیه و آله) کافران را مجازات کرد و این است کیفر کافران (در این جهان و عذاب آخرت نیز به جای خود باقی است)».

معاویه رضی الله عنه از جمله ی کسانی بود که در غزوه ی حنین حضور داشتند؛ از اینرو آن بزرگوار نیز مشمول فضیلت یادشده در این آیه می باشد.^۱

۲- احادیث نبوی:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای معاویه رضی الله عنه دعا کرد: (اللهم اجعله هادياً مهدياً و اهد به) ^۲ یعنی: «بارخدا! معاویه را هدایتگر و ره یاب بگردان و او را سبب هدایت قرار بده». همچنین دعا

۱- الناهية عن طعن امير المؤمنين معاوية، ص ۵۷.

۱- مرويات خلافة معاوية في تاريخ الطبري، خالد الغيث، ص ۲۳.

۲- صحيح سنن الترمذی، ألبانی (۲۳۶/۳).

نمود: (اللهم علم معاوية الكتاب و الحساب و قه العذاب)^۱ یعنی: «خداوندا! معاویه را علم قرآن و حساب بیاموز و وی را از عذاب در امان بدار». باری رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: (أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ الْبَحْرَ قَدْ أُوجِبُوا) یعنی: «نخستین لشکر امت من که در دریا می جنگد، بهشت را برای خویش واجب می گرداند». ام حرام رضی الله عنها می گوید: پرسیدم: آیا من هم جزو این لشکر خواهم بود؟ فرمود: «تو نیز در میان آنان خواهی بود». سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ مَدِينَةَ قَيْصَرَ مَغْفُورٌ لَهُمْ) یعنی: «نخستین لشکر امت من که به شهر (قسطنطنیه) حمله می کند، بخشیده می شود». ام حرام می گوید: پرسیدم: ای رسول خدا! آیا من هم در میان آنان خواهم بود؟ ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا من هم از جمله ای این گروه خواهم بود؟ فرمود: «خیر». ^۱ مهلب^۲ می گوید: «این حدیث، بیانگر فضیلت معاویه رضی الله عنه می باشد؛ چرا که معاویه رضی الله عنه نخستین کسی است که در دریا جنگید».^۳

۳- دیدگاه تنی چند از دانشمندان و علما در مورد معاویه رضی الله عنه:

الف: به ابن عباس رضی الله عنه گفتند: معاویه رضی الله عنه فقط یک رکعت وتر می گزارد. ابن عباس رضی الله عنه فرمود: «کار درستی می کند؛ او فقیه است»^۴

ب: عبدالله بن مبارک می گوید: «معاویه رضی الله عنه از نظر ما آزموده (و بزرگوار) است. پس هر کس، دیدگاه بدی نسبت به معاویه رضی الله عنه داشته باشد، او را به دشمنی با اصحاب رضی الله عنهم متهم خواهیم نمود».^۵

ج: به احمد بن حنبل رحمه الله گفته شد: خداوند تو را از رحمت کند! نظرت در مورد کسی که معاویه رضی الله عنه را کاتب وحی و خال المؤمنین (دایی مؤمنان) نمی داند و معتقد است که معاویه رضی الله عنه با زور شمشیر، زمام امور را به دست گرفته، چیست؟^۶ ابو عبدالله پاسخ گفت: «این،

۱- موارد الظمان (۲۴۹/۷). سند این روایت حسن است.

۱- بخاری (۲۹۲۴).

۲- مهلب بن احمد اندلسی، مصنف شرحی بر صحیح بخاری است و در سال ۴۳۵ هج درگذشت.

۳- فتح الباری (۱۲۰/۶).

۴- نگا: فتح الباری (۱۳۰/۷).

۵- مرویات خلافة معاویه، ص ۲۸.

۶- همان ص ۲۸.

سخنی گراف است. باید از کسانی که چنین پنداری دارند، اجتناب نمود و از همنشینی با آنها پرهیز کرد. البته ما، حقیقت کارشان را برای مردم روشن می‌سازیم.^۱

د: ابن العربی رحمه الله در مورد معاویه رضی الله عنه می‌گوید: معاویه رضی الله عنه شخصیتی بود که همواره مانع از نفوذ دشمنان می‌شد و بر دشمنان می‌تاخت و به حمایت از بزرگان برمی‌خاست و لشکریان و سربازان به رسیدگی می‌کرد و راهبرد درستی در جریان امور و در تعامل با بندگان خدا داشت.^۲ معاویه رضی الله عنه بلندهمت بود و توجه ویژه‌ای به مسایل و مصالح مسلمانان داشت؛ چنانچه در گیر و دار نبرد با علی رضی الله عنه در صفین، پادشاه روم را تهدید نمود. ماجرا از این قرار بود که چون به معاویه رضی الله عنه خبر رسید که پادشاه روم، با سپاهی عظیم به مرزهای سرزمین اسلامی نزدیک شده است،^۱ پیکی نزد وی فرستاد و او را تهدید کرد. ابن کثیر در این باره می‌گوید: «پس از آنکه معاویه رضی الله عنه سپاه روم را به وحشت انداخت و آنان را شکست داد، پس از چندی، پادشاه روم با مشاهده‌ی درگیری معاویه رضی الله عنه با علی رضی الله عنه، فرصت را غنیمت شمرد و قصد لشکرکشی به سرزمین‌های اسلامی را نمود. زمانی که معاویه رضی الله عنه از تصمیم پادشاه روم، باخبر گردید، نامه‌ای بدین مضمون برایش فرستاد که: «ای ملعون! به خدا سوگند، اگر عقب‌نشینی نکنی و به دیار خویش بازنگردی، با پسرعمویم (علی رضی الله عنه) صلح می‌کنم، تمام قلمروت را فتح می‌نمایم و زمین را با تمام وسعتش، بر تو تنگ می‌گردانم». بدین سان پادشاه روم ترسید و از معاویه رضی الله عنه درخواست آتش‌بس نمود.^۲

ه: ابن تیمیه رحمه الله درباره‌ی معاویه رضی الله عنه می‌گوید: بطور متواتر و در روایات فراوانی به ثبوت رسیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، معاویه رضی الله عنه را همچون بسیاری از اصحابش، به امارت و فرماندهی گماشته و معاویه رضی الله عنه همراه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ و جهاد شرکت نموده و کاتب وحی نیز بوده است؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ‌گاه بر دست‌نوشته‌های معاویه رضی الله عنه در زمینه‌ی وحی، ایراد نگرفت و همواره به او اعتماد داشت. عمر بن خطاب رضی الله عنه نیز شناخت دقیقی از افراد داشت، زمام برخی از سرزمین‌های اسلامی را به معاویه رضی الله عنه سپرد و هیچ‌گاه معاویه رضی الله عنه را

۱- السنة، خلال، تحقیق: عطیه زهرانی (۲/۴۳۴).

۲- العواصم من القواصم (۲۱۰-۲۱۱).

۱- مرویات خلافة معاویه ص ۳۱.

۲- البداية والنهاية (۸/۱۱۹).

در اداره‌ی امور، به کم‌کاری و خیانت متهم نکرد؛ حال آنکه به گواهی رسول خدا صلی الله علیه و آله، خداوند تعالی حق را بر قلب و زبان عمر رضی الله عنه جاری ساخته بود.^۱

و: ابن کثیر درباره‌ی معاویه رضی الله عنه می‌گوید: مردم در سال ۴۱ هجری با معاویه رضی الله عنه بیعت کردند؛ وی، همواره از آن پس به صورت رسمی، اداره‌ی امور مسلمانان را برعهده داشت تا اینکه جان به جان آفرین تسلیم کرد. در دوران حکومتش، جنگ و جهاد بر ضد کفار، برپا بود و مسلمانان به اعلائی کلمة الله می‌پرداختند. غنایم فراوانی از اطراف و اکناف، به مرکز حکومت اسلامی ارسال می‌شد و مسلمانان، تحت رهبری معاویه رضی الله عنه، با آرامش تمام در سایه‌ی عدل و عدالت و گذشت، زندگی می‌کردند.

و نیز می‌گوید: معاویه رضی الله عنه شخصی بردبار^۱، باوقار، عادل، باشهامت، بخشنده و بزرگوار بود و مهتر و سرآمد همگان به شمار می‌رفت.^۲

همچنین می‌گوید: رحمت خدا بر معاویه باد؛ او، فردی نیک‌سیرت و باگذشت بود عیوب دیگران را می‌پوشاند.^۳

۴- معاویه رضی الله عنه و روایت حدیث:

معاویه رضی الله عنه به افتخار روایت حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله نایل گشته است. البته این افتخار، از آن جهت، نصیب معاویه رضی الله عنه گردید که وی، پس از فتح مکه کاتب وحی بود و از آن‌جا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله داماد وی به‌شمار می‌رفت، همواره همراه آن حضرت صلی الله علیه و آله بود؛ از اینرو موفق به روایت ۱۶۳ حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله گردید. از این میان، چهل حدیث را بخاری و مسلم بصورت (متفق علیه) روایت کرده‌اند. چهار حدیث او را، بخاری، به تنهایی روایت کرده است و پنج حدیثش را هم مسلم به تنهایی روایت نموده است.^۴ رفتار و برخورد معاویه رضی الله عنه با شهروندان، بهترین روشی بود که یک حاکم یا رهبر، می‌تواند در برخورد با شهروندان در پیش بگیرد و همین ویژگی معاویه رضی الله عنه بود که سبب محبوبیت او در نزد مردم گردیده بود.

۱- الفتاوی (۴/۴۷۲) و سیر اعلام النبلاء (۳/۱۲۹).

۱- ابن ابی الدنیا و ابوبکر بن ابی عاصم اختصاصاً پیرامون حلم و بردباری معاویه رضی الله عنه کتاب نگاشته‌اند.

۲- البدیة والنهاية (۸/۱۱۸).

۳- همان (۸/۱۲۶).

۴- مرویات خلافة معاویه فی تاریخ الطبری، ص ۲۳.

رسول خدا ﷺ فرموده است: (خيار ائمتكم الذين تحبونهم و يحبونكم و يصلون عليهم و يصلون عليكم و شر ائمتكم الذين تبغضونهم و يبغضونكم و تلعنونهم و يلعنونكم)^۱ یعنی: «بهترین حکام شما، کسانی هستند که شما، آنها را دوست دارید و آنها، شما را دوست دارند و شما، برای آنها دعا می کنید و آنان، برای شما دعا می کنند و بدترین حکام شما، کسانی هستند که شما، آنها را (دوست ندارید) و به آنان بغض می ورزید و آنها نسبت به شما بغض می ورزند و شما، آنان را نفرین می کنید و ایشان هم شما را نفرین می کنند».

۵ - سخن امیرالمؤمنین علیؑ در مورد امارت معاویهؓ:

سفیان بن لیل می گوید: هنگامی که حسن بن علیؑ به کوفه آمد، به او گفتم: ای خوارکننده ی مؤمنان! وی در پاسخ گفت: این سخن را مگو؛ زیرا من، از پدرم شنیدم که فرمود: دیرزمانی نخواهد گذشت که امارت، به دست معاویهؓ خواهد افتاد. من نیز از این سخن پی بردم که آنچه خداوند مقدر کرده، حتماً روی خواهد داد؛ از اینرو برابم ناخوشایند بود که میان من و او، خون مسلمانان ریخته شود.^۱ در روایتی آمده که علیؑ فرمود: امارت معاویهؓ را ناپسند ندانید؛ به خدا سوگند که اگر او را از دست بدهید، سرهای مردم، هم چون حنظل^۲، بریده و افکنده خواهد شد.^۳ این سخن علیؑ بر توانمندی و شایستگی معاویهؓ در امارت دلالت دارد؛ چنانچه روشی که وی در گفتگو و مذاکره با حسن بن علیؑ اختیار کرد، سهم به سزایی در استقرار صلح و جلوگیری از جنگ و درگیری داشت. هرچند حسن بن علیؑ نقش اصلی را در ایجاد صلح ایفا نمود، اما بدون تردید شخصیت معاویهؓ و نیز بلنداندیشی، سعی صدر و جوانمردی اش، در ایجاد این صلح بی تأثیر نبود. معاویهؓ همواره نسبت به حسن بن علیؑ عرض ادب می نمود و ضمن آنکه او را گرامی می داشت، به ذکر فضایل اهل بیت می پراخت و این، نشانگر آن است که علی رغم نزاعی که رخ داده بود، معاویهؓ همچنان حق را بیان می کرد و بدان اذعان می نمود.^۴

۱- مسلم (۶۵).

۱- تاریخ دمشق (۱۰۵/۱۲).

۲- هندوانه وحشی و کوچک بیابانی را گویند که به راحتی از بوته اش جدا می شود.

۳- همان (۱۰۵/۱۲).

۴- النهایة عن طعن امیرالمؤمنین معاویهؓ، ص ۵۷.

احمد بن حنبل رحمه الله در مسند خویش روایت نموده که معاویه رضی الله عنه فرموده است: «رسول اکرم صلی الله علیه و آله زبان و لب‌های حسن بن علی رضی الله عنه را می‌مکید؛ همانا خداوند متعال، هیچ‌گاه زبان یا لبی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن را مکیده است، عذاب نمی‌کند.»^۱ معاویه رضی الله عنه با خود، روراست بود و به گناهان خویش، اعتراف می‌نمود و ضمن آنکه به رحمت و حلم خداوند صلی الله علیه و آله امید داشت، از وی طلب آمرزش می‌کرد. مسور بن مخرمه می‌گوید: باری نزد معاویه رضی الله عنه رفتم؛ معاویه رضی الله عنه پرسید: ای مسور! چرا بر ضد حکام خویش طعن و سرزنش نمودی؟ مسور پاسخ داد: این مسأله را مطرح مکن و در مورد آنچه نزد تو آمده‌ایم، به ما احسان نما. معاویه رضی الله عنه فرمود: «باید دلیل بدگویی مرا بگویی». مسور می‌گوید: آن قدر اصرار کرد که هر چه در مورد او در دل داشتم، بر زبان آوردم؛ معاویه رضی الله عنه فرمود: «من، خودم را از گناه بدور نمی‌دانم، اما آیا تو، آن خدمات و اصلاحاتی را که من در جهت منافع عمومی انجام داده‌ام، به فراموشی می‌سپاری و تنها به ذکر عیوب و گناهانم می‌پردازی؟ من، به گناهان خویش در پیشگاه خداوند، اعتراف می‌کنم، ولی آیا از خودت گناهی سر نمی‌زند که به خاطر آنها از خداوند (و عذاب او) ترس داشته باشی؟» مسور گوید: گفتم: آری. فرمود: «پس چه چیز باعث شده که تو، خویشتن را بیش از من سزاوار آمرزش و مغفرت الهی بدانی؟ به خدا سوگند که اصلاحات و اقدامات اصلاحی من، به مراتب بیش از اقدامات توست و چنانچه میان خدا و غیر خدا مختار می‌شدم، خداوند را بر غیر او برمی‌می‌گزیدم؛ وانگهی من، پیرو آیینی هستم که در آن، اعمال نیک پذیرفته می‌گردد و در قبال نیکی، به نیکوکار پاداش داده می‌شود. مسور می‌گوید: بدین سان متوجه شدم که معاویه رضی الله عنه، مرا مغلوب کرد. عروه می‌گوید: از آن پس، هرگاه نام معاویه رضی الله عنه به میان می‌آمد، مسور، برایش دعا می‌کرد^۱

اینک به ذکر حکایتی می‌پردازیم که بیانگر تقوا و خداترسی معاویه رضی الله عنه می‌باشد. هرگاه در مجلس معاویه رضی الله عنه حدیث ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌شد که: نخستین کسانی که از امت محمد صلی الله علیه و آله در روز قیامت توسط آتش گداخته، عذاب می‌شوند، قاریان،

۱- مسند احمد (۱۶۸۴۸). سند این روایت صحیح است.

۱- سیر اعلام النبلاء (۳/۳۹۲). این حدیث در مباحث بعدی، به تفصیل بیان خواهد شد.

انفاق کنندگان و مجاهدان ریاکار هستند،^۱ معاویه رضی الله عنه می گفت: وضعیت اینها، این چنین است، پس کسانی که هنوز زنده‌اند، چه وضعیتی خواهند داشت! راوی می گوید: آنگاه معاویه رضی الله عنه به قدری گریست که گمان کردیم هر لحظه ممکن است از شدت گریه، هلاک گردد. و سپس سرش را بالا گرفت و دستی بر صورتش کشید و گفت: چه راست گفته‌اند خداوند عز و جل و رسولش که:

﴿ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِيَ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿٥١﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحِطَّ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَنَدَّبُوا إِلَيْهَا كَانُورًا يَمْشُونَ ﴿٥٢﴾ ﴾

(هود: ۱۵-۱۶)

«کسانی که (تنها) خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند (و چشم‌داشتی به آخرت نداشته باشند)، برابر سنت موجود در پیکره‌ی هستی، پاداش دسترنج (و اعمالشان را در این جهان بدون هیچ‌گونه کم و کاستی، به تمام و کمال می‌دهیم و هیچ حقی از آنان ضایع نمی‌گردد. آنان کسانی‌اند که در آخرت بهره و نصیبی جز آتش دوزخ ندارند و آنچه در دنیا انجام می‌دهند، ضایع و هدر می‌رود (و بی‌اجر و پاداش می‌شود) و کارهایشان پوچ و بی‌سود می‌گردد. (هرچند که اعمالشان، به‌ظاهر انسانی و مردمی و عبادی باشد)»^۱.

شخصیت معاویه رضی الله عنه و خدمات ارزنده‌اش در تاریخ اسلام، یکی از مهم‌ترین عوامل در انعقاد پیمان صلح بود. البته ما ادعا نداریم که معاویه رضی الله عنه جزو خلفای راشدین به‌شمار می‌آید؛ خیر، بلکه او، پادشاهی عادل بوده است. معاویه رضی الله عنه در سیاست و علوم اداری، نظامی، اقتصادی و اجتماعی مهارت وافری داشت؛ برای اینکه به این صلاحیت‌ها و شایستگی‌های معاویه رضی الله عنه پی ببریم، باید با حوصله‌ی تمام، دوران وی را مورد بررسی قرار دهیم. بدان امید که خداوند متعال، این توفیق را به ما بدهد.

۱- عبارت عربی این حدیث این‌گونه است: (یا اباهریره! اولئك الثلاثة أول خلق الله تسعر بهم النار يوم القيامة).

ترمذی و حاکم، این حدیث را روایت کرده‌اند و آلبانی، این حدیث را صحیح دانسته است. (ش ۱۷۱۳).

۱- النهایة فی الفتن و الملاحم (۲/۵۲).

۷- آشفته‌گی سپاه عراق و اهل کوفه:

شورش خوارج، موجب تضعیف سپاه امیر مؤمنان علی علیه السلام گردید، همان‌گونه که جنگ‌های جمل، صفین و نهروان، نفرت شدیدی نسبت به جنگ، در دل عراقی‌ها ایجاد کرد و موجب رنجش و آزرده‌گی آنان گردید. این وضعیت، در جنگ صفین، شدیدتر بود؛ چراکه در این جنگ، بسیاری از کودکان، یتیم شدند و عده‌ی زیادی از زنان، بیوه گشتند، اما شرکت‌کنندگان در جنگ، به مقصود خویش نرسیدند. از اینرو همواره واقعه‌ی صفین، در ذهن و خیال مردم بود و اگر این جنگ، با تدبیر امیر مؤمنان علی علیه السلام و بسیاری از اصحاب علیهم السلام به صلح یا حکمیت خاتمه نمی‌یافت، دایره‌ی مصیبتش بر جهان اسلام به‌اندازه‌ی زیاد می‌شد که در اذهان نمی‌گنجید. از اینرو عده‌ای، با آن که می‌دانستند حق با علی علیه السلام است و از دل و جان، با او بودند، اما از همراهی‌اش در عزیمت به شام، خودداری کردند.^۱

از دیگر مشکلاتی که سپاه علی علیه السلام را با چالش و آشفته‌گی روبرو نمود، ظهور فرقه‌ای بود که در مورد علی علیه السلام آن‌قدر غلو می‌کردند که او را تا مقام الوهیت بالا می‌بردند. در آن‌گیر و دار به نظر می‌رسید که این جریان فکری، واکنشی به رویکرد خوارج در مورد علی علیه السلام بود که او را تکفیر می‌کردند و از او بیزاری می‌جستند.^۲ اما ناگفته پیداست که این گروه، از این کار خویش، قصد بدی داشتند و در پی آن بودند که اعتقادات و باورهای فاسد و باطلی را در میان مسلمانان رواج دهند تا رفته‌رفته این اعتقادات، دین آنان را نابود نماید و نه تنها سپاه علی علیه السلام، بلکه تمام مسلمانان را تضعیف و سپس نابود کند.^۳ علی علیه السلام با تمام توان و قدرت، در برابر خوارج ایستادگی کرد؛ البته بخش قابل توجهی از توان سپاهیان علی علیه السلام صرف رویارویی با خوارج شد. از آن پس جریان‌هایی بر ضد علی علیه السلام به راه افتاد؛ چنانچه خریث بن راشد و به قولی حارث بن راشد که از کارگزاران علی علیه السلام در اهواز بود، عده‌ای از بنی‌ناجیه را با خویش همراه کرد و خواهان کناره‌گیری علی علیه السلام از خلافت گردید؛ در این شورش، تعداد زیادی، ابن راشد را همراهی کردند. علی علیه السلام سپاهی به فرماندهی معقل بن قیس ریاحی به جنگ وی فرستاد. این سپاه، توانست لشکر ابن راشد را شکست دهد و او را به قتل

۱- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید علی، ص ۳۴۵.

۲- نظام الخلافة فی الفكر الاسلامی، ص ۱۵-۱۶ مصطفی حلمی.

۳- خلافة علی بن ابی طالب، ص ۳۵۰.

برساند.^۱ شعبی می گوید: پس از جنگ نهروان، اطراف و اکناف علی علیه السلام را شورش فرا گرفت؛ بنی ناجیه به مخالفت با وی برخاستند؛ ابن حضرمی خود را به بصره رسانید و اهل اهواز، شورش کردند؛ زنهاریان و کسانی که در قبال پرداخت مالیات، تحت حمایت حکومت اسلامی قرار داشتند، به طمع کاهش مالیات، شورش نمودند و کارگزار علی علیه السلام، سهل بن حنیف را از فارس بیرون راندند.^۲ خلاصه اینکه زمانی که حسن بن علی علیه السلام زمام امور را به دست گرفت، سپاه عراق، سراسیمه و آشفته بود و اهل کوفه نیز در اقدامات و سیاست‌های خویش، مردد و دودل بودند. ابن درید در المجتبی می گوید: حسن بن علی علیه السلام پس از شهادت پدرش برخاست و فرمود: «به خدا سوگند که تردید یا پشیمانی، ما را از اهل شام منصرف نکرد؛ بلکه ما، با صبر و سلامت نفس، با آنها می جنگیدیم، اما ناگهان دشمنی، جای دوستی را گرفت و بی تابی و بی صبوری، جایگزین بردباری گردید. شما در صفین، دینتان را در قبال دنیا فروختید و دنیا، جلودار دینتان گشت و جای آن را گرفت. هان! آگاه باشید که ما برای شما همان گونه‌ایم که پیش از این بودیم (و همچنان دلسوز شما هستیم)، البته شما، دیگر آن جایگاه گذشته را نزد ما ندارید. ای مردم! شما، با دو کشتار مواجه گشتید: کشته شدگانی که در صفین جان باختند و شما بر آنان گریستید، و کشته شدگان جنگ نهروان که شما، به خونخواهی آنان برخاستید. بدین ترتیب عده‌ای از بازماندگان، شکست خورده و در مانده بودند و عده‌ای هم می گریستند و در اندیشه‌ی تلافی و قصاص به سر می بردند. ای مردم! معاویه رضی الله عنه پیشنهادی را مطرح کرده که نه در آن عزت است و نه پیشنهادی عادلانه می باشد، اما اگر دوست دارید کشته شوید، این پیشنهاد را رد می کنیم؛ ولی اگر زندگی را دوست دارید و می خواهید زنده بمانید، این پیشنهاد را می پذیریم». و چون مردم، این پیشنهاد را پذیرفتند، صلح برقرار گردید.^۱ هر چند بنده، در صحت انتساب این خطبه به حسن بن علی علیه السلام شک دارم، اما این حکایت، بیانگر ویژگی و حالات روحی و روانی حسن بن علی علیه السلام و یاران اوست که باعث شد هر چه زودتر پیمان صلح، منعقد گردد.^۲

۱- تاریخ طبری (۴۷-۲۷/۶).

۲- همان (۵۳/۶).

۱- سیر اعلام النبلاء (۲۶۹/۳).

۲- الدوحة النبوية الشريفة، ص ۹۳.

حسن بن علی علیه السلام در شکایت از اهل عراق و گلایه از بی‌مهری‌ها و اهانت‌هایی که بر وی روا داشته‌اند، با صدای بلند می‌فرمود: به خدا سوگند که معاویه رضی الله عنه برای من، از این افراد که مدعی‌اند از پیروان و شیعیان من هستند، بهتر است. آنها (اهل عراق) در صدد قتل برآمدند و اموال مرا به غارت بردند. به خدا سوگند، اگر با معاویه رضی الله عنه پیمان و یا عهدنامه‌ای منعقد کنم که به موجب آن، جان و خانواده‌ام در امان بمانند، برایم بهتر از آنست که به چنین کسانی دل بیندم (که) مرا بکشند و خانواده‌ام را سرگردان و آواره نمایند و حقوقشان را ضایع کنند. به خدا قسم، اگر با معاویه رضی الله عنه به نبرد می‌پرداختم، همین‌ها، گریبانم را می‌گرفتند و مرا مجبور می‌کردند که با وی صلح کنم. به خدا سوگند، اگر در اوج قدرت با معاویه رضی الله عنه صلح کنم، بهتر از آن است که کشته یا اسیر شوم یا بر من منت بگذارد و این منت، تا ابد بر بنی‌هاشم باقی بماند. اگر با معاویه رضی الله عنه صلح کنم، بهتر از آن است که چون بر من چیره گردد، همواره بر مردگان و زندگان بنی‌هاشم منت نهد^۱ اهل کوفه را بارها آزموده و شناخته‌ام؛ من، آنها را قومی یافتم که نمی‌توان روی گفتار یا کردارشان، حساب باز کرد؛ چراکه آنان، قومی بی‌وفایند، هر چند به ظاهر می‌گویند که دل‌هایشان با ماست، اما شمشیرهایشان، بر ضد ما از نیام کشیده می‌شود.^۲

پس از این که اهل کوفه، پدر بزرگوار حسن بن علی علیه السلام را به شهادت رساندند، به شخص حسن رضی الله عنه نیز حمله‌ور شدند و اموال او را به غارت بردند؛ واقعاً حسن رضی الله عنه حق داشت که دیگر به اهل کوفه اعتماد نداشته باشد؛ چنانچه فرمود: «ای اهل عراق! شما سه جنایت علیه من مرتکب شده‌اید که هیچ‌گاه آن‌را از یاد نخواهم برد. شما، پدرم را کشتید و به من حمله‌ور شدید و اموال مرا تاراج کردید» یا فرمود: «ردایم را کشیدید و ربودید».^۳ به حسن بن علی رضی الله عنه گفتند: چرا صلح نمودی؟ فرمود: «از دنیا بیزار شدم و اهل کوفه را نیز مردمی (غیر قابل اعتماد) یافتم که هر کس به آنها اعتماد کرده، شکست خورده است. کوفیان، مردمی هستند که نه در خیر و نیکی، و نه در شر و بدی، اراده‌ای قاطع ندارند و آن‌قدر میان آنان تفرقه و پراکنندگی وجود دارد که هیچ‌یک از آنان با دیگری در رأی یا خواسته‌ای موافقت

۱- الشیعه و اهل البیت ص ۳۷۹ به نقل از الاحتجاج طبرسی ص ۱۴۸.

۲- همان ص ۳۷۶ به نقل از الاحتجاج ص ۱۴۸.

۳- الطبقات (۳۲۴/۱) سند روایت حسن می‌باشد.

نمی‌کند. پدرم، با مشکلات شدیدی، از ناحیه‌ی این مردم مواجه شد؛ ای کاش می‌دانستم که این قوم، کی اصلاح خواهند شد؟^۱

البته این گفته‌ها، عمومیت ندارد؛ چراکه فضایی پیرامون آمادگی سپاه حسن بن علی علیه السلام و در رأی آنها، قیس بن سعد خزر جی علیه السلام و دیگر فرماندهان لشکر حسن بن علی علیه السلام ذکر شده که نشان می‌دهد حسن بن علی علیه السلام توانایی تقویت سپاهش را داشته است.

۸ - میزان توانایی و اقتدار سپاه معاویه علیه السلام:

معاویه علیه السلام از همان دوران علی علیه السلام در نهان و آشکار و با بکارگیری اسباب و عوامل مختلف، درصدد تضعیف سپاه عراق بود. وی، اختلافات و تنش‌های به‌وجودآمده در سپاه علی علیه السلام را غنیمت شمرد و از آن، بهره‌برداری نمود. و آنگاه سپاهی را به فرماندهی عمرو بن عاص رضی الله عنه به مصر، گسیل نمود؛ این سپاه، بر مصر چیره گشت و آن‌را به سرزمین‌های تحت تصرف معاویه علیه السلام ملحق کرد.

می‌توان عوامل موفقیت این سپاه را در موارد ذیل برشمرد:

- ۱- درگیر بودن امیرالمؤمنین علی علیه السلام با خوارج
- ۲- کارگزاران پیشین مصر همچون قیس بن سعد بن عبادی ساعدی انصاری رضی الله عنه را نداشت. وی، با کسانی که به خونخواهی عثمان رضی الله عنه برخاسته بودند، به نبرد پرداخت و از تدبیر و توان سیاسی والایی برخوردار نبود که بتواند همانند والیان گذشته، آنان را شکست دهد.
- ۳- معاویه علیه السلام با آنان که به خونخواهی عثمان رضی الله عنه برخاسته بودند، هم‌رأی بود و همین، کمک شایانی به وی در زمینه‌ی تسلط بر مصر نمود.^۱
- ۴- دور بودن مصر از مرکز خلافت علی علیه السلام و نزدیک بودن آن به شام.
- ۵- موقعیت طبیعی و جغرافیایی مصر که از طریق صحرای سیناء به شام متصل می‌شد، موقعیتی استراتژیکی به‌شمار می‌رفت که چون به قلمرو معاویه علیه السلام اضافه گردید، نیروهای انسانی و اقتصادی ارزشمندی را در اختیار معاویه علیه السلام نهاد؛ هرچند امیر مؤمنان علی علیه السلام عده‌ای

۱- الکامل فی التاریخ (۴۴۸/۲).

۱- الطبقات (۸۳۹/۳) و خلافة علی بن ابی‌طالب، عبدالحمید ص ۳۵۱. سند این روایت صحیح است.

را فرستاد که مانع اقدامات معاویه رضی الله عنه شوند.^۱ معاویه رضی الله عنه کوشید کارگزاران علی رضی الله عنه و بزرگان قبایل را به سوی خویش، جذب کند؛ چنانچه تلاش کرد قیس بن سعد رضی الله عنه - یکی از کارگزاران توانمند امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه در مصر - را به سوی خویش بکشد، اما موفق نشد. البته معاویه رضی الله عنه توانست با ایجاد شبهه و تردید در میان طرفداران و مستشاران علی رضی الله عنه، کاری کند که به عزل قیس بن سعد رضی الله عنه انجامید.^۲ عزل قیس رضی الله عنه، برای معاویه خیلی سودمند و کارآمد بود. همچنین معاویه رضی الله عنه کوشید تا زیاد بن ابیه را که عامل و نماینده‌ی علی رضی الله عنه در فارس بود، عزل نماید، اما موفق نشد.^۳

معاویه رضی الله عنه توانست بر برخی از بزرگان قبایل و والیان تأثیر بگذارد و آنان را به سوی خویش جذب کند. از سوی دیگر، زمانی که این افراد، تفرقه و اختلاف سپاهیان علی رضی الله عنه را مشاهده نمودند و دیدند که معاویه رضی الله عنه، امیری قاطع و سیاستمدار است، بیشتر به سوی او جذب شدند. علی رضی الله عنه طی خطابه‌ای به مردم فرمود: «ای مردم! بدانید که بس، از جانب معاویه رضی الله عنه آمده است؛ البته من، مطمئنم که آنها به علت اتحادی که بر باطل خویش دارند و نیز بدان سبب که از امیرشان اطاعت می‌کنند و امانتدارند، و نیز از آن جهت که شما، بر خلاف آنان، هر چند حق، با شماست، متفرق شده و اختلاف کرده‌اید و همچنین از آنجا که در امانت خیانت می‌کنید و از امیرتان نافرمانی می‌نمایید، بر شما پیروز خواهند شد. فلانی را برای فلان کار فرستادم، اما دیری نپایید که به قتل و سرکشی پرداخت و با اموالی فراوان به معاویه پیوست. فلانی را نیز (نماینده‌ی خویش در فلان جا نمودم و) به کاری به او گماشتم، اما او نیز به قتل و سرکشی پرداخت و با اموالی به معاویه پیوست. این مردم آن قدر بی‌اعتماد شده‌ام که اگر کاسه‌ای به یکی از آنها به امانت بسپارم، می‌ترسم آن را تصاحب کند و در امانت خیانت نماید. بارخدا یا! من، آنها را (با پند و اندرز فراوان) به خشم آوردم و آنان نیز (با بی‌توجهی) مرا به خشم آوردند؛ پس مرا از شر ایشان و آنان را از دست من، راحت کن».^۱

۱- تاریخ خلیفه، ص ۱۹۸. سندی برای آن ذکر نشده است.

۲- الاستیعاب (۵۲۵/۲-۵۲۶).

۳- ولایة مصر ص ۴۵-۴۶.

۱- التاریخ الصغیر، بخاری (۱/۱۲۵). این روایت با سندی منقطع نقل گردیده، اما شواهدی آن را تأیید می‌کند.

معاویه رضی الله عنه پس از شهادت امیر مؤمنان نیز همچنان روابط خویش را با اعیان و سرآمدان عراقی ادامه داد. بدین ترتیب عوامل مختلفی، سبب قوت و اقتدار سپاه معاویه رضی الله عنه گردید که از آن جمله می‌توان موارد ذیل را برشمرد:

- اطاعت و فرمانبرداری سپاهیان معاویه رضی الله عنه از امیرشان.
- اتحاد و یکپارچگی اهل شام بر محوریت و رهبری معاویه رضی الله عنه.
- مهارت و خبرگی معاویه رضی الله عنه در اداره‌ی امور شام.
- دسترسی به منابع مالی فراوان.
- هزینه کردن اموال در جهت تحقق اهدافی که معاویه رضی الله عنه آنها را به مصلحت امت می‌دانست.

شرایط صلح

در کتاب‌های تاریخی و منابع معاصر، به شرایطی که هر یک از دو طرف، در پیمان صلح مطرح نمودند، اشاراتی شده است، اما از آنجا که این شرایط، در منابع مختلف، به صورت پراکنده آمده، برخی تلاش کرده اند به جمع و ترتیب این موارد پردازند. بنده نیز در این راستا کوشیده‌ام داده‌های پراکنده‌ای را که پیرامون صلح و شرایط آن در کتاب‌ها و منابع تاریخی ذکر گردیده، گردآوری و جمع‌بندی نمایم و به شرح آنها پردازم:

اول: عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سیرت خلفای راشدین رضی الله عنهم در روایت امام بخاری آمده است که چون حسن بن علی رضی الله عنه از نمایندگان معاویه رضی الله عنه (یعنی عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر) در قبال پیمان معاویه رضی الله عنه ضمانت می‌خواست، آنها پاسخ می‌دادند: ما ضمانت می‌کنیم.

یادآوری این نکته در زمان برقراری صلح که معاویه رضی الله عنه باید به کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سیرت خلفای راشدین رضی الله عنهم عمل کند، امری کاملاً طبیعی بود که با اوضاع و احوال آن دوران، هم‌خوانی و سازگاری داشت؛ به عبارتی در آن دوران، یادآوری چنین نکاتی کاملاً عادی بود. بنابراین بنده، با آن دسته از مورخان - از جمله استادم دکتر محمد بطاینه - که شرط پایبندی به کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خلفای راشدین رضی الله عنهم را دستاویزی برای ایراد اتهام به معاویه رضی الله عنه می‌دانند، موافق نیستم؛ چراکه این برداشت، با اینکه این شرط در

شرایط صلح گنجانده شده باشد، منافات دارد.^۱ گروهی از دانشمندان علوم اسلامی همچون ابن حجر هیتمی، این شرط را جزو شرایط صلح معاویه و حسن رضی الله عنهما دانسته‌اند. چنانچه روایت شده که: ... شایستگی زمامداری امور مسلمانان را دارد و می‌تواند در اداره‌ی امور، مطابق کتاب خدا، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و روش خلفای راشدین علیهم السلام عمل کند.^۲ برخی از کتاب‌های شیعه نیز، این شرط را آورده‌اند و این، بیانگر آنست که حسن بن علی علیه السلام احترام فراوانی به ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیهم السلام می‌گذاشته و آنان را بزرگ و پیشوا می‌دانسته است؛ چنانچه عمل به سنت و روش خلفای راشدین علیهم السلام را یکی از شرایط صلح با معاویه رضی الله عنه قرار داد.^۱ در نسخه‌ای به جای عبارت «خلفای راشدین»، عبارت «خلفای صالحین» آمده است.^۲

وجود این شرط در پیمان صلح، در واقع، مهر تأییدی بر مرجعیت حکومت معاویه رضی الله عنه و روشی است که آن بزرگوار، در حاکمیت خویش اختیار نمود. با مقرر شدن شرط فوق در پیمان صلح معاویه و حسن بن علی علیهم السلام، می‌توان مصادر و منابع قانون‌گذاری در دوران خلفای راشدین علیهم السلام را در موارد ذیل برشمرد:

قرآن کریم:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرْنَاكَ اللَّهُ وَلَا

تَكُنَ لِلْخَائِبِينَ خَصِيمًا ﴿١٠٥﴾

«ما کتاب (قرآن) را به حق بر تو نازل کرده‌ایم تا (مشعل راه هدایت باشد و با آن) میان مردمان، طبق آنچه خدا، به تو نشان داده است، داوری کن و مدافع خائنان مباش.»

قرآن کریم، نخستین مصدر قانون‌گذاری است که تمام احکام شرعی مربوط به شئون مختلف زندگی را در برمی‌گیرد. همچنین این کتاب الهی، شامل مبادی و زیرساخت‌های اساسی و احکام قاطعی است که برای اصلاح تمام مراحل و ابعاد زندگی، کارآیی دارد. قرآن کریم، همه‌ی نیازمندی‌های اساسی مسلمانان را بیان نموده است.

۱- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین، ص ۶۸.

۲- الصواعق المحرقة (۲/۳۹۹).

۱- الشیعة و اهل البیت ص ۵۴.

۲- منتهی الآمال (ج ۲/۲۱۲) به نقل از الشیعة و اهل البیت، ص ۵۴.

سنت رسول اکرم ﷺ :

دومین مصدر قانون‌گذاری که اصول قوانین اسلامی، از آن گرفته شده و از طریق آن می‌توان به ساختارهای اجرایی احکام قرآن پی برد، سنت نبی اکرم ﷺ است.^۱ خداوند متعال، به پیروی از پیامبرش دستور داده و فرموده است:

﴿ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴾

(آل عمران: ۳۲)

«بگو: از خدا و از پیغمبر (ﷺ) اطاعت و فرمانبرداری کنید، و اگر سرپیچی کنید، (ایشان به خدا و پیامبر ﷺ ایمان ندارند و کافرند؛ و) خداوند، کافران را دوست نمی‌دارد».

خداوند ﷻ مخالفت با دستورات نبی اکرم ﷺ را خطرناک دانسته و فرموده است:

﴿ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ

(نور: ۶۳)

أَلِيمٌ ﴾

«آنان که با دستور پیامبر، مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلائی، گریبان‌گیرشان گردد یا عذابی دردناک، به ایشان برسد».

خداوند متعال، از مؤمنان در برابر دستورات و قضاوت‌های پیامبر خویش سلب اختیار

نموده است؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ

(احزاب: ۳۶)

الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ﴾

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده (و آن را مقرر نموده) باشند، اختیاری از خود، در آن ندارند (و اراده‌ی ایشان باید تابع اراده‌ی خدا و رسول ﷺ باشد)».

اللَّهُ ﷻ به مؤمنان دستور داده که هنگام نزاع و اختلاف، به سنت رسول خدا ﷺ مراجعه

کنند؛ چنانچه می‌فرماید:

(نساء: ۵۹)

﴿ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ﴾

۱- فقه التمكنين في القرآن الكريم، صلابي، ص ۴۳۲.

«و اگر در چیزی اختلاف داشتید، آن را به خدا (با عرضی به قرآن) و پیغمبرش (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید».

خدای متعال، مراجعه به سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در موارد اختلافی، جزو لوازم ایمان برشمرده و فرموده است:

﴿ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ﴾
(نساء: ۵۹)

«و اگر در چیزی اختلاف داشتید، آن را به خدا (با عرضی به قرآن) و پیغمبرش (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چراکه خدا قرآن را نازل کرده و پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را بیان و روشن نموده است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید».

سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله، از مهمترین مصادر تشریح در دوران خلفای راشدین رضی الله عنهم بود. در دوران خلفای راشدین رضی الله عنهم، حکومت به طور کامل در خدمت شریعت قرار داشت و سیادت و رهبری، از آن شریعت مقدس بود. در این عصر، قانون و احکام اسلامی، فراتر از هر قانون و حکمی بود و حکومت در چارچوب شریعت اسلام قرار داشت؛ چراکه تمامی ارگانها و نهادهای حکومتی، در خدمت اسلام بود و حاکم نیز آنچنان به احکام اسلامی پایبندی می کرد که نه در اجرای احکام شرعی کوتاهی می نمود و نه می توانست حکمی بر خلاف احکام دینی صادر نماید.^۱ در دوران خلفای راشدین و به طور کلی در جامعه‌ی صحابه رضی الله عنهم، دین و شریعت الهی، فراتر از همه بود؛ چنانچه همگان، اعم از حاکم و رعیت، بی چون و چرا در برابر دین و احکام دینی، تسلیم بودند. بر همین اساس بود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در میان مردم اعلان نمود: «اگر نیک و درست عمل کردم، یاریم دهید و اگر بد و نادرست رفتار نمودم، اصلاح کنید».^۲

اهمیت سنت و روش خلفای راشدین رضی الله عنهم

چنانچه در صفحات قبل، متذکر شدیم حسن بن علی رضی الله عنه درس‌ها، آموزه‌ها و تجربه‌های زیادی از ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذی النورین و نیز از پدر بزرگوارش علی

۱- نظام الحکم فی الاسلام، ص ۲۲۷.

۲- البدایة و النهایة (۳۰۶/۶).

مرتضی علیه السلام آموخت و دوران این بزرگواران را سرلوحه‌ی کار خویش قرار داده. از آنجا که دوران خلفای راشدین علیهم السلام متصل به دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، از اهمیت شایانی برخوردار است.

رویکرد خلفای راشدین علیهم السلام در پایبندی به دستورات قرآن و رهنمودهای نبوی و همچنین اجرای نصوص و مفاهیم تبیین شده توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و التزام به آن، دوران خلافت را در امتداد عصر نبوی قرار داد. البته در دوره‌ی خلفای راشدین علیهم السلام بر پایه‌ی شورا و مشورت، اجتهادهای نوینی پیرامون مسایل مختلف صورت گرفت که دولت و امت اسلامی، در ابعاد گوناگون از آن بهره جستند. برای اهمیت این دوران، همین بس که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (علیکم بسنتی و سنة خلفاء الراشدين المهديين من بعدی).^۱ یعنی: «بر شماست که به سنت من و سنت خلفای راشدین پس از من چنگ بزنید».

همچنین فرموده است: (اقتدوا بالذین من بعدی: ابوبکر و عمر).^۲ یعنی: «به دو نفری که پس از من هستند، اقتدا کنید: ابوبکر و عمر».

نشانه‌ها و ویژگی‌های خلافت راشد

الف: خلفای راشدین علیهم السلام در تمامی احکامی که صادر می‌کردند و همچنین در امور دولتی و پرداختن به مسایل نوپدیدار و رفع مشکلات مربوط به آن، اصول و آموزه‌های اسلام و شورای مسلمانان را مدنظر قرار می‌دادند.

ب: هیچ‌یک از خلفای راشدین علیهم السلام از ابوبکر رضی الله عنه گرفته تا علی رضی الله عنه، خود و خلیفه‌ی پس از خویش را بر مردم تحمیل نکرده است؛ بلکه خلیفه و زمامدار امور مسلمانان، توسط شورای مسلمانان انتخاب می‌شد. البته این شورا، راهکارها و اشکال متعددی را برای انتخاب خلیفه، در پیش می‌گرفت. و این، بیانگر آن است که دین مبین اسلام، راهکار و روش مشخصی برای تعیین خلیفه معین نکرده، بلکه این اختیار را به مسلمانان داده که با پایبندی به اصل شورا، خلیفه‌ی مورد نظر خود را تعیین کنند.

ج: پس از انتخاب خلیفه توسط شورای مسلمانان، دیگر هیچ اعتراض یا مخالفتی توجیه‌پذیر نیست و باید با خلیفه و کاردار مسلمانان، به صورت عمومی، بیعت شود. بدین سان

۱- ابوداود (۲۰۱/۴) و ترمذی (۴۴/۵). ترمذی این حدیث را حسن صحیح دانسته است.

۲- صحیح سنن الترمذی از آلبنی رحمه الله (۲۰۰/۳)

رای اکثریت مردم، مورد توجه می‌گردد. پس از بیعت عمومی با خلیفه‌ی مورد انتخاب شورای مسلمانان، تنها در صورتی امکان نقض بیعت، وجود دارد که خلیفه، از دین برگردد و یا مرتکب کفر آشکاری شود.

د: امت اسلامی، باید در تمام امور اقتصادی، سیاسی، حکومتی، نظامی و... بر خلیفه نظارت نماید و خلیفه نیز باید پاسخگو باشد. البته نظارت باید در چارچوب و محدوده‌ی مورد تأیید اسلام انجام شود، و این امر تنها از طریق صاحب‌نظران و خبرگان و سرآمدان جامعه‌ی اسلامی، قابل اجرا می‌باشد. از اینرو به راه انداختن آشوب عمومی، جایز نیست؛ زیرا این کار، به بروز فتنه و انتشار شایعاتی می‌انجامد که جامعه‌ی اسلامی را با مشکلات و چالش‌هایی جدی، روبرو می‌نماید؛ چنانچه مسلمانان، در فتنه‌ی قتل عثمان علیه السلام این رویه‌ی نادرست را تجربه کردند.^۱ حق نظارت همگانی بر عملکرد حاکم، برگرفته از سخنان و رویکرد خلفای راشدین علیهم السلام است؛ به عبارتی بر اساس شیوه‌ی حکمرانی خلفای راشدین علیهم السلام می‌توان به وجود اصل نظارت همگانی بر عملکرد حکومت، پی برد. و اینک فرازی از سخنان خلفای راشدین علیهم السلام در این باره:

- ابوبکر صدیق رضی الله عنه: «اگر نیک و درست عمل کردم، مرا یاری کنید و اگر بد و نادرست رفتار نمودم، اصلاحم نمایید».^۲
- عمر فاروق رضی الله عنه: «محبوب‌ترین مردم، نزد من کسی است که عیوب مرا به من متذکر شود».^۳ و نیز فرموده است: «از آن می‌ترسم که خطایی از من سرزند، اما هیچ‌یک از شما جرأت نکند به من تذکر دهد».^۴
- عثمان رضی الله عنه: «اگر در کتاب خدا آیه‌ای یافتید که بر اساس آن، باید مرا در قید و بند نمایید، پس حتماً این کار را انجام دهید».^۵ (کنایه از این است که عثمان رضی الله عنه خود را در برابر احکام قرآن تسلیم محض می‌دانست).

۱- الخلفاء الراشدون أعمال و أحداث، امین القضاة ص ۱۳.

۲- البدایة و النهایة (۳۰۶/۶).

۳- البدایة و النهایة (۳۰۵/۶).

۴- الشیخان ابوبکر و عمر، ص ۲۳۱.

۵- همان ص ۲۳۱ و نظام الحکم فی عهد الخلفاء الراشدین ص ۱۹۸.

□ علی علیه السلام: «این، حق شماست (که خود، زمام امورتان را به هر کس که بخواهید، بسپارید) و هیچ کس در آن حقی ندارد مگر اینکه خودتان، او را زمامدار خویش قرار دهید. من نیز بدون (خواست و پشتوانه‌ی) شما هیچ ولایتی بر شما ندارم»^۱.

در دوران خلفای راشدین علیهم السلام همه، اتفاق نظر داشتند که نظارت بر حاکم، حق امت اسلامی است و شهروندان، می‌توانند عملکرد رییس حکومت را نقد کنند و هیچ کس، این موضوع را رد نکرده است.^۲ این اتفاق نظر، بیانگر آن است که آنها فهم و قرائت صحیحی از کتاب خدا داشتند و روش صحیح و درستی در تعامل با سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پیش گرفته بودند.^۱

ه: خلیفه و زمامدار امور مسلمانان، باید اقدامات لازم را برای حل مسایلی که نصی پیرامون آن نیامده، بر اساس مصالح مرسله و در چارچوب شورا انجام دهد تا حکمی که صادر می‌کند در جهت مصالح عمومی امت اسلامی و مناسب حال آنان باشد. چنانچه ابوبکر صدیق رضی الله عنه درباره‌ی جمع‌آوری قرآن، و عمر فاروق رضی الله عنه در مورد زمینهای سواد^۲ و همچنین پیرامون نهادهای اجرایی و اداری مانند ایجاد دیوان مالیات و دیوان مربوط به سربازان و امور نظامی، چنین رویکردی داشتند و عثمان رضی الله عنه نیز در مورد جمع‌آوری مصاحف قرآنی و ارسال یک نسخه‌ی هماهنگ و واحد به بلاد اسلامی، به همین شکل، عمل کرد.

و: وجود اختلاف، میان علما و دانشمندان امت اسلامی، امری طبیعی است. به‌طور قطع اختلاف اندیشه، به اختلاف نظرات و دیدگاه‌ها می‌انجامد؛ چنانچه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده پیرامون انتخاب جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله، و پس از تعیین خلیفه، در مورد جمع‌آوری قرآن و رویارویی با مرتدان، چنین اختلافاتی بروز کرد، اما امت اسلامی و در رأس آنان دانشمندان امت، موظفند در اوج اختلافاتی که با هم دارند، برادری، خیرخواهی و مصالح جامعه‌ی اسلامی را مدنظر قرار دهند؛ زیرا در غیر این صورت، امت اسلامی با چالش‌ها و مشکلاتی

۱- مسند احمد (۵۲۴). سند این روایت به عثمان رضی الله عنه می‌رسد.

۲- تاریخ طبری (۴۴۴/۵ و ۴۵۷).

۱- الدولة و السیادة فی الفقه الاسلامی، فتحی عبدالکریم ص ۳۷۸.

۲- سواد، ناحیه‌ای از عراق است که مسلمانان در دوران عمر فاروق رضی الله عنه فتح کردند؛ این ناحیه سرسبز و حاصلخیز، از نخل و گیاهان دیگر پوشیده شده بود و از شدت سبز بودن سیاه به‌نظر می‌رسید. (مترجم)

جدی روبرو می‌گردد. بدیهی است در چنین مواقعی باید برای حل و فصل اختلافات، به کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رجوع نمود.^۱

ز: خلاصه اینکه در نظام سیاسی و اداری خلافت راشد، مرجع و منبع اصلی (که فراتر از هر شخص یا قانونی است)، کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد و احکام و قوانینی که در آن به تصویب می‌رسد، منطبق با احکام شرعی است که ریشه‌ای آسمانی دارد. حاکم در نظام سیاسی خلافت راشد، تحمیلی نیست و باید منتخب مردم و شورای مسلمانان باشد و هر کس، به عنوان حاکم انتخاب گردد، همچون سایر کارمندان دولت و شهروندان است و برایش از بیت‌المال، مستمری و حقوقی همسان حقوق دیگران تعیین می‌شود و نمی‌تواند در بیت‌المال برای منافع شخصی، دخل و تصرفی نماید. همچنین در این سیستم سیاسی، نظام شورا، فراگیر و همه‌جانبه است تا به وسیله‌ی آن، میان آحاد جامعه‌ی اسلامی، هماهنگی و انسجام صورت گیرد. امت اسلامی در این نظام در تمامی صحنه‌ها حضور فعال و حق مشارکت دارند. از لحاظ اجتماعی نیز نظام مزبور از ویژگی‌های خاصی برخوردار است؛ چنانچه نظام اجتماعی خلفای راشدین علیهم السلام مبتنی بر ایمان بود و مانع انجام برخی امور در حیطه‌ی تحت سلطه‌ی خویش می‌شد و با نژادپرستی مبارزه می‌کرد. این نظام در خدمت یکایک مسلمانان، و مدافع حقوق بشر بود و ضمن حمایت از حدود و موازی حکومت اسلامی، توجه ویژه‌ای به حفظ وحدت داشت. در نظام اسلامی، همه اعم از حاکم و توده‌ی مردم، در قبال فرهنگ و تمدن اسلامی مسئولند. آنچه بیان شد، مهم‌ترین مفاهیم و زیرساخت‌های خلافت اسلامی است که سرلوحه و الگوی نیکی برای همه‌ی حکومتها در تمام ادوار می‌باشد. مسلمانان از این نظام حکومتی با عنوان «خلافت راشد» یاد می‌کنند؛ زیرا این دوره‌ی حکومتی کاملاً متفاوت و متمایز از سایر سیستمهای حکومتی است.^۱ به همین سبب حسن بن علی علیه السلام در پیمان صلح، این شرط را مطرح کرد که معاویه رضی الله عنه در ساختار حکومتی خویش، مطابق کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سیرت و روش خلفای راشدین علیهم السلام عمل نماید.

۱- علی بن ابی طالب، صلابی (۱/۳۴۵).

۱- الذکرة التاريخية للأمة، قاسم محمد ص ۷۰.

دوم: پرداختن میزان مشخصی مال (پول)

معاویه رضی الله عنه، عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر بن کریز را برای گفتگوهای صلح، نزد حسن بن علی رضی الله عنه فرستاد و به آن دو دستور داد که اموالی را به حسن رضی الله عنه پیشنهاد کنند و هر چه خواست به او بدهند. حسن رضی الله عنه خطاب به فرستادگان معاویه رضی الله عنه فرمود: ما فرزندان عبدالمطلب پیش از این نیز چنین مالهایی را تجربه کرده‌ایم. و اینک این امت، در معرض قتل و خونریزی قرار گرفته است.^۱ آن دو گفتند: معاویه از تو درخواست صلح کرده و در قبال آن، چنین و چنان خواهد کرد. حسن رضی الله عنه گفت: چه کسی ضمانت خواهد کرد که معاویه رضی الله عنه به پیمانش وفا کند؟^۱ گفتند: ما، ضمانت می‌کنیم.^۲

حسن رضی الله عنه درباره‌ی اموالی سخن می‌گفت که معاویه رضی الله عنه پیش از آن به تعدادی از بنی عبدالمطلب - غیر از حسن رضی الله عنه - داده بود؛ قصد حسن رضی الله عنه، این بود که معاویه رضی الله عنه این اموال را مطالبه نکند.^۳ ابن اعثم می‌گوید: حسن رضی الله عنه گفت: این اموال، جزو دارایی‌های شخصی معاویه نیست و حق ندارد فیء مسلمانان را برای من، شرط قرار دهد.^۴ ابوجعفر طبری به روایت ابوعوانه بن حکم آورده است: مردم بصره، مانع تسلیم مالیات داراب گرد به حسن رضی الله عنه شدند و گفتند: فیء (و درآمد و منافع آن سرزمین) از آن ماست.^۵

جمع آوری مالیات، جزو مهمترین اقدامات هر دولتی می‌باشد و چنانچه پیداست میان حسن رضی الله عنه و مردم بصره، هیچ رابطه‌ای در این زمینه وجود نداشته است، اما روایت مذکور، بیانگر این است که مالیات داراب گرد، جزو اموالی که به حسن رضی الله عنه تقدیم شد، نبوده است.^۶ روایت شده که حسن بن علی به معاویه رضی الله عنه فرمود: «من بدهکارم». معاویه رضی الله عنه نیز از بیت‌المال، چهارصد هزار درهم یا بیشتر، برای حسن رضی الله عنه ارسال کرد.^۷ ابن عساکر روایت نموده که معاویه رضی الله عنه از بیت‌المال اموالی را برای حسن بن علی رضی الله عنه می‌فرستاد تا بدهی‌های خویش را

۱- فتح‌الباری (۶۹/۱۳ - ۷۰).

۱- همان (۷۰/۱۳).

۲- همان (۷۰/۱۳).

۳- دراسة فی تاریخ الخلفاء الأمویین (۶۴).

۴- الفتوح (۲۹۳/۳).

۵- تاریخ طبری (۱۶۵/۵).

۶- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص ۶۴

۷- تاریخ الاسلام، عهد معاویه ص ۷.

پردازد و به وعده‌هایی که به مردم داده بود، وفا نماید و نیازهای خانواده‌ی خود و پدرش را برآورده سازد.^۱

برخی از مورخان نقل کرده‌اند که حسن بن علی علیه السلام پنج میلیون درهم از بیت‌المال را نزد خویش نگه می‌داشت تا آنها را میان سربازان و رزمندگانی که همراهش بودند، تقسیم نماید و از این پول، مقداری هم برای خانواده و یارانش نیز باقی می‌ماند.^۱ بدون تردید توزیع اموال در میان سربازان و رزمندگان حسن علیه السلام آنان را آرام می‌کرد و کمک شایانی به رفع بحران می‌نمود.

بنده، در میان روایات مذکور، روایت بخاری را ترجیح می‌دهم، اما روایاتی که حکایت از آن دارند که معاویه رضی الله عنه سالانه یک میلیون درهم برای حسن رضی الله عنه و دو میلیون درهم برای حسین رضی الله عنه مقرر کرده و همچنین بنی‌هاشم را در مستمری و حقوق بر بنی‌عبدشمس ترجیح می‌داده است،^۲ با تمام تأویلات و تفسیرهایی که پیرامون این روایات ارائه شده، غیرقابل اعتماد و غیرقابل قبول است؛ زیرا از این روایات، چنین به نظر می‌رسد که گویا حسن رضی الله عنه، خلافت را به معاویه رضی الله عنه فروخته و مصالح شخصی خویش را بر مصالح امت اسلامی ترجیح داده است!^۳ البته برقرار شدن مستمری برای حسن رضی الله عنه امری کاملاً عادی و بلکه حق وی بوده تا همچون سایر مسلمانان از حقوق و مزایای اعطایی از سوی حکومت، برخوردار گردد؛ یادآوری این نکته نیز ضروری که اگر حقوق و مستمری حسن رضی الله عنه از حقوق سایر مسلمانان بیشتر بوده، باز هم اشکالی بر آن، وارد نیست، اما بدون شک این مقدار، به ۰/۰۱ مبلغی که در روایات بدان اشاره شده، هم نمی‌رسیده است.^۴

سوم: تضمین امنیت جانی مسلمانان

صلحی که میان دوطرف منعقد شد، حاوی این شرط بود که بایستی همه‌ی مردم، از امنیت کامل برخوردار باشند. در روایت بخاری بدین نکته اشاره شده که نمایندگان معاویه رضی الله عنه در جریان مذاکرات صلح با حسن مجتبی رضی الله عنه ضمانت کردند که امت اسلامی به خاطر قتال و

۱- تاریخ دمشق (۹۰/۱۴).

۱- فی‌التاریخ الاسلامی، شوقی ابوخلیل ص ۲۶۸.

۲- الأخبار الطوال ص ۲۱۸.

۳- دراسته فی تاریخ الخلفاء الامویین ص ۶۳.

۴- همان.

خونریزی‌هایی که بدان دچار شده بودند، مورد بخشش قرار گیرند.^۱ روایتی از زهری حاکی از آن است که عبیدالله بن عباس رضی الله عنه که فرماندهی لشکر حسن رضی الله عنه را بر عهده داشت، پس از آنکه به تصمیم حسن رضی الله عنه برای صلح با معاویه رضی الله عنه پی برد، یکی را نزد معاویه رضی الله عنه فرستاد و از وی امان خواست و درخواست نمود که اموالی را که پیشتر تصرف کرده، از او بازپس نگیرند؛ سپس شب هنگام به سوی گروه معاویه رضی الله عنه رفت و به آنان پیوست. آنگاه قیس بن سعد رضی الله عنه فرماندهی لشکر را برعهده گرفت و با سپاهیان، پیمان بست که تا گرفتن ضمانت جانی و مالی برای هواداران علی رضی الله عنه، با معاویه رضی الله عنه بجنگد.^۱

یکی از خاورشناسان به نام «فلهوزن» کوشیده است تا این تهمت باطل را به عبدالله بن عباس رضی الله عنه نسبت دهد. وی گوید: فرماندهی لشکر مزبور عبدالله بن عباس بوده است؛ زیرا در برخی نسخه‌های خطی تاریخ طبری، به جای «عبیدالله»، «عبدالله» آمده و این اختلاف، اشتباه چاپی یا نگارشی نیست؛ بلکه از آنجا که برخی از روایان، خواسته‌اند این ننگ و عار به جدّ عباسیان یعنی عبدالله بن عباس رضی الله عنه، نسبت داده نشود، واژه‌ی «عبیدالله» را جایگزین واژه‌ی «عبدالله» نمودند. زیرا این روایان هیچ انگیزه‌ای برای دفاع از عبیدالله بن عباس که برادر عبدالله رضی الله عنه است، نداشتند.^۲ اما واقعیت، این است که فرماندهی لشکر، شخص حسن بن علی رضی الله عنه بوده و قیس بن سعد رضی الله عنه به عنوان جلودار لشکر، سپاه پشاهنگ را فرماندهی می‌کرده است. بنابراین عبدالله بن عباس یا عبیدالله بن عباس رضی الله عنه در این زمینه نقشی نداشته‌اند.^۳ البته در پاره‌ای از روایات ضعیف و غیرقابل اعتماد، به نام آن دو اشاره شده است. مورخانی چون دینوری،^۴ ابن حجر^۵ و ابن اعثم،^۶ معتقدند که دو رکن اصلی لشکر حسن رضی الله عنه، شخص وی و قیس بن سعد بوده‌اند. اینها، نامی از عبدالله بن عباس و عبیدالله بن عباس رضی الله عنه به عنوان فرماندهان لشکر حسن رضی الله عنه به میان نیاورده‌اند.^۷

۱- نگا: بخاری، کتاب الصلح، (۹۶۳/۲).

۱- تاریخ طبری (۱۶۳/۵-۱۶۴).

۲- تاریخ الدولة العربية ص ۱۰۳-۱۰۶.

۳- تاریخ طبری (۱۵۹/۵-۱۶۰).

۴- أخبار الطوال ص ۲۱۷.

۵- المطالب العلیة (۳۱۸/۴-۳۱۹).

۶- الفتوح (۲۸۹/۳).

۷- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص ۶۶.

ادعای «فلهوزن» با روایتی که زیاد بن عبدالله بکائی از عوانة بن حکم که به حمایت از عباسیان متهم نیست، در تعارض است؛ چنانچه عوانة گوید: عبیدالله بن عباس علیه السلام، والی (کارگزار) علی علیه السلام در یمن بود و چون به او خبر رسید که بسر بن ارطاة به سوی یمن حرکت کرده، عبیدالله بن عبدالمدائن حارثی را به نمایندگی از خویش بر یمن گماشت و خود به کوفه، نزد علی علیه السلام گریخت. این واقعه در سال ۴۰ هجری قمری به وقوع پیوست و علی علیه السلام لشکری را در پی لشکر بسر بن ارطاة گسیل داشت و در همین سال هم، آن بزرگوار (علی علیه السلام) به شهادت رسید. بدین ترتیب در واقعه‌ی مذکور هیچ اشاره‌ای به این نشده که عبیدالله بن عباس علیه السلام کوفه را به قصد یمن ترک گفته باشد.^۱ به هر حال به فرض اینکه فرماندهی لشکر حسن علیه السلام، عبیدالله یا عبدالله بن عباس علیه السلام بوده، باز هم این ادعا که لشکر حسن بن علی علیه السلام به معاویه پیوسته و از وی امان خواسته است، صحت ندارد؛ چرا که لشکر حسن علیه السلام، لشکری قوی و توانمند بوده است. در روایت بخاری نیز به این ویژگی‌های سپاه حسن علیه السلام اشاره شده است. حسن بن علی علیه السلام خود، فرماندهی لشکر بود و میان او و نمایندگان معاویه علیه السلام گفتگوهای صورت گرفت و سرانجام حسن علیه السلام توانست برای پیروان و طرفداران خویش و نیز برای بنی عباس و بنی عبدالمطلب امان بگیرد. حسن علیه السلام شخصاً به فرماندهان خویش خبر داد که از خلافت کناره‌گیری کرده و آن را به معاویه علیه السلام سپرده است؛ آنگاه از فرماندهان لشکرش خواست که آنان نیز به پیروی از او و جماعت مسلمانان، با معاویه علیه السلام بیعت کنند. قیس بن سعد علیه السلام نیز با افراد تحت فرمانش، از جنگ و کارزار دست کشید و همگام با جماعت مسلمانان، با معاویه علیه السلام بیعت کرد.^۲ شایان ذکر است در روایت زهری تنها از قیس علیه السلام یاد شده و از حسن علیه السلام و فرزندان عباس یعنی عبدالله و عبیدالله نامی به میان نیامده است.^۳

حسن بن علی علیه السلام، انعقاد صلح با معاویه علیه السلام را مشروط به این کرد که هیچ‌یک از مردم مدینه، حجاز و عراق مورد بازجویی و تحت تعقیب قرار نگیرد.^۴ بر اساس همین شرط بود

۱- تاریخ طبری (۱۳۹/۵-۱۴۰) و دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص ۶۶.

۲- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص ۶۷.

۳- همان.

۴- التبيين فی انساب القرشيين ص ۱۲۷.

که معاویه از خونخواهی عثمان رضی الله عنه دست برداشت.^۱ بر اساس این توافق، دیگر معاویه رضی الله عنه هیچ کس را به خاطر آنچه در دوران علی رضی الله عنه به وقوع پیوسته بود، مورد مؤاخذه و بازخواست قرار نمی داد؛ این توافقنامه، از آن جهت حایز اهمیت بود که به موجب آن، تمامی پرونده‌های قبلی، مختومه اعلام گردید.^۱

به موجب قرارداد صلح، عفو عمومی اعلام شد و بدین ترتیب، با صلحی که حسن بن علی رضی الله عنه برنامه‌ریزی کرد، مسلمانان، باری دیگر با هم الفت گرفتند و در سایه‌ی عفو و احسان، آرامش یافتند. این صلح که حسن بن علی رضی الله عنه با رضایت و اطمینان خاطر، آن را پذیرفت، اقدام بزرگی بود که به وحدت و همبستگی امت اسلامی انجامید و امنیت جانی و مالی مسلمانان را در دوران معاویه رضی الله عنه تأمین کرد.

چهارم: چگونگی انتخاب جانشین معاویه رضی الله عنه

گفته شده یکی از شرایط صلح حسن بن علی با معاویه رضی الله عنه، این بود که پس از معاویه رضی الله عنه، حسن بن علی رضی الله عنه زمام امور را به دست گیرد^۲ و معاویه رضی الله عنه نیز قول داد که چنانچه زمانی توان رهبری مسلمانان را نداشته باشد، زمام امور را به حسن رضی الله عنه بسپارد.^۳ ابن اعثم، از حسن بن علی رضی الله عنه روایت کرده که فرموده است: «من، هیچ علاقه‌ای به این ندارم که زمام امور را به دست گیرم و گرنه هرگز با معاویه رضی الله عنه صلح نمی کردم».^۴

ابن حجر هیتمی می گوید: در پیمان صلح، قرار بر آن شد که جانشین معاویه رضی الله عنه، توسط شورای مسلمانان تعیین گردد.^۵

با اندکی تأمل و درنگ در روایاتی که نشان می‌دهد حسن بن علی رضی الله عنه، خواهان جانشینی و خلافت پس از معاویه رضی الله عنه بوده، پی می‌بریم که این روایات، با جوانمردی و عزت نفس حسن بن علی رضی الله عنه در تعارض قرار دارد. چگونه ممکن است شخصیتی که خود، به منظور جلوگیری از کشتار مسلمانان و به خاطر رضای خداوند متعال، از خلافت کناره‌گیری

۱- الخلفاء الراشدون، نجار ص ۴۸۲.

۱- الدور السياسي للصفوة في صدر الاسلام ص ۳۴۱.

۲- فتح الباری (۷۰/۱۳).

۳- سیر اعلام النبلاء (۲۶۴/۳).

۴- الفتوح (۲۹۳/۳، ۴).

۵- الصواعق المحرقة (۲۹۹/۲).

می کند، به دنیاطلبی روی آورد و برای به دست گرفتن زمام امور تلاش نماید؟! نادرستی این پندار، از این روایت جبیر بن نفیر نمایان تر می گردد که گوید: به حسن بن علی علیه السلام گفتم: ای حسن! مردم گمان می کنند که تو دوست داری به خلافت برسی. حسن بن علی علیه السلام فرمود: «مہتران عرب تحت فرمان و در اختیارم بودند و اگر به آنها دستور جنگ می دادم، در کنار من می جنگیدند و اگر صلح می کردم، آنها نیز صلح می نمودند، اما من، با وجود آنکه چنین موقعیتی داشتم، تنها برای رضای خداوند تعالی از خلافت کناره گیری نمودم»^۱.

باید توجه داشت که هیچ یک از اصحاب یا فرزندان صحابه رضی اللہ عنہم هنگام بیعت با یزید، به چنین چیزی استناد نکرده است؛ حال آنکه اگر در قرارداد صلح، چنین شرطی مقرر می گردید، حداقل حسین بن علی علیه السلام در توجیه عدم بیعتش با یزید، به این شرط استناد می کرد، اما چنانچه پیداست در آن زمان، حسین علیه السلام از چنین شرطی، هیچ ذکری به میان نیاورد؛ و این، بیانگر آن است که روایات مزبور صحت ندارد. همچنین اگر در قرارداد صلح، این شرط وجود داشت که حسن بن علی علیه السلام ولی عهد معاویه رضی اللہ عنہ می باشد، بایستی حسن علیه السلام از نزدیکان معاویه رضی اللہ عنہ می بود و یا حداقل، اداره ی یکی از مناطق را در دوران معاویه رضی اللہ عنہ برعهده می گرفت، نه اینکه به مدینه برود و از کارهای حکومتی کناره گیری نماید. البته این نکته نیز درخور توجه است که در فضای اجتماعی و سیاسی آن دوران، حاکم اسلامی، توسط شورای مسلمانان انتخاب می شده است.

در برخی از کتابهای تاریخی آمده است که یکی از شرایط حسن بن علی علیه السلام در پیمان صلح، این بود که معاویه اجازه ندهد که کسی به علی علیه السلام دشنام دهد. دکتر محمد بطاینه می گوید: «میان حسن و معاویه رضی اللہ عنہما چنین بحثی صورت نگرفته است»^۲.

شیعیان، معاویه رضی اللہ عنہ را متهم کرده اند که وی، مردم را به دشنام و نفرین علی علیه السلام وادار می کرد و در زمان او، بر منبرها، علی علیه السلام را مورد نفرین و دشنام قرار می دادند. این ادعا، هیچ پایه و اساسی ندارد، ولی متأسفانه بسیاری از محققان علوم اسلامی، بدون هیچ نقد یا تحلیلی، این بهتان را پذیرفته و آن را جزو مسایل بدیهی پنداشته اند؛ به گونه ای که گویا این مسأله، جای نقد و مناقشه ندارد! این، در حالی است که نه تنها پیرامون این موضوع، هیچ روایت صحیحی وجود ندارد، بلکه از تبیین و تفسیر آنچه در کتاب های دمیری، یعقوبی و ابوالفرج

۱- البدایة و النہایة (۲۰۶/۱۱).

۲- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص ۶۸.

اصفهان‌ی آمده است نیز چنین برداشتی نمی‌شود؛ بعلاوه روایات صحیح تاریخی که در سایر کتاب‌ها ذکر گردیده، خلاف این موضوع را به اثبات می‌رساند^۱ و بیانگر آن است که معاویه رضی الله عنه بی‌نهایت به امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و خاندانش، احترام می‌گذاشته است. همچنین منطق حوادثی که در عصر آن دو بزرگوار به وقوع پیوست و نیز سرشت و ویژگی‌های اخلاقی آنها با چنین بهتان‌ها و افتراهایی هم‌خوانی ندارد. به‌رحال اگر کتاب‌های تاریخی نگاشته‌شده در دوران بنی‌امیه را مطالعه کنیم، متوجه خواهیم شد که در این کتاب‌ها، ذکری از چنین مواردی به‌میان نیامده است؛ بلکه این مسایل، در بعدی از جمله در دوران بنی‌عباس مطرح شد تا سیمایی زشت و کریه از بنی‌امیه ترسیم گردد. چنانچه این دروغ تاریخی، ابتدا توسط مسعودی در مروج‌الذهب و نیز توسط سایر شیعیان در دیگر کتب تاریخی نگاشته شد و به تدریج به کتابهای تاریخی اهل سنت نیز رسوخ کرد و این، در حالی بود که هیچ روایت صریح یا صحیحی در این مورد وجود نداشت. روایاتی که در زمینه‌ی ناسزاگویی به علی رضی الله عنه در دوران معاویه رضی الله عنه نقل شده، از لحاظ سند و متن، غیرقابل اعتماد است و از دیدگاه محققان و پژوهشگران، هیچ ارزش و اعتباری ندارد.

با توجه به فضایل دینی معاویه رضی الله عنه و با عنایت به سیرت و سلوک پسندیده‌اش، می‌توان پی برد که این روایات، ساخته و پرداخته‌ی برخی از کسانی است که کینه‌ی معاویه رضی الله عنه را در دل داشتند.

برخی از صحابه و تابعین رضی الله عنهم در مدح معاویه سخن گفته و به دینداری، علم، عدالت، بردباری و سایر ویژگی‌های پسندیده‌اش گواهی داده‌اند.^۱ و اینک فرازی از سخنان اصحاب و تابعین رضی الله عنهم در مورد معاویه رضی الله عنه:

□ عمر بن خطاب رضی الله عنه هنگام انتصاب معاویه رضی الله عنه به عنوان والی شام، فرمود: «از معاویه جز به نیکی یاد نکنید».^۲

□ علی رضی الله عنه هنگام بازگشت از جنگ صفین فرمود: «امارت معاویه رضی الله عنه را ناپسند ندانید؛ به خدا سوگند که اگر او را از دست بدهید، سرهای مردم، هم‌چون حنظل،^۳ بریده و افکنده خواهد شد».^۴

۱- الحسن والحسین، محمدرضا ص ۱۸.

۱- الانتصار للصحب و الآل، رحیلی ص ۳۶۷.

۲- البداية و النهاية (۲۵/۸).

□ باری ابن عمر رضی الله عنهما فرمود: «پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، کسی را ندیدم که در سیادت و فرمانروایی به معاویه رضی الله عنه برسد». گفته شد: حتی پدرت؟ پاسخ داد: «پدرم که رحمت خدا بر او باد، از لحاظ مقام و منزلت بهتر و والاتر از معاویه رضی الله عنه بود، اما معاویه رضی الله عنه در سیادت و رهبری، از او خیره تر بود»^۱.

□ ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «کسی سزاوارتر از معاویه رضی الله عنه برای حکمرانی (پادشاهی) نیافتم»^۲. به ابن عباس رضی الله عنهما گفتند: معاویه رضی الله عنه فقط یک رکعت وتر می گزارد. فرمود: «او، فقیه است»^۳.

بسیاری از پژوهشگران تاریخ و سیرت، و نیز دانشمندان علم رجال، درباره‌ی معاویه رضی الله عنه، سخن گفته‌اند؛ از جمله:

۱- ابن تیمیه می گوید: «علما، اتفاق نظر دارند که معاویه رضی الله عنه، بهترین پادشاه این امت است؛ چراکه پیش از او، خلفای راشدین رضی الله عنهم زمام امور را به دست داشتند و او، نخستین پادشاه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که حکومتش، از نوع نظام سلطنتی و آکنده از رحمت بود»^۴.

همچنین می گوید: «هیچ یک از پادشاهان مسلمان، به خوبی معاویه رضی الله عنه نیست و شهروندان و توده‌ی هیچ یک از نظام‌های پادشاهی، بر مردمان دوران معاویه رضی الله عنه برتری ندارند»^۵.

۲- ابن کثیر می گوید: مردم در سال ۴۱ هجری با معاویه رضی الله عنه بیعت کردند؛ وی، از آن پس تا پایان حیاتش، اداره‌ی امور مسلمانان را به صورت رسمی برعهده داشت. در دوران حکومت معاویه رضی الله عنه، جنگ و جهاد بر ضد کفار، برپا بود و مسلمانان به اعلای کلمة الله می پرداختند. و غنایم فراوانی از اطراف و اکناف، به مرکز حکومت اسلامی ارسال می شد و مسلمانان، تحت رهبری معاویه رضی الله عنه، با آرامش تمام در سایه‌ی عدل و عدالت و گذشت، زندگی می کردند»^۶.

۱- هندوانه وحشی و کوچک بیابانی را گویند که به راحتی از بوته اش جدا می شود.

۲- همان (۱۰۵/۱۲).

۱- السنة، از خلال (۴۳۳/۱)؛ سیر أعلام النبلاء (۱۵۲/۲).

۲- البداية و النهاية (۱۳۷/۸).

۳- نگا: فتح الباری (۱۳۰/۷).

۴- مجموع الفتاوی (۴۷۸/۴).

۵- منهاج السنة (۲۳۲/۶).

۶- البداية و النهاية (۱۲۲/۸).

۳- ابن ابی العز حنفی می گوید: اولین پادشاه مسلمانان که بهترین پادشاهان آنان نیز به شمار می رود، معاویه رضی الله عنه می باشد.^۱

۴- ذهبی می گوید: معاویه رضی الله عنه، امیر مؤمنان و پادشاه اسلام بود.^۲ معاویه رضی الله عنه فرموده است: بهترین پادشاهان، پادشاهی است که عدلش بر ظلمش فائق آید.^۳ بدین ترتیب با ثبوت چنین بینش و منشی در مورد معاویه رضی الله عنه بعید است که چنین شخصیتی، مردم را به لعن و نفرین علی رضی الله عنه بر روی منابر تحریک کرده باشد. اگر بپذیریم که واقعاً معاویه رضی الله عنه چنین اقدامی نموده، این، بدان معناست که سلف صالح و دانشمندی که پس از وی، به مدح و بزرگداشت او پرداخته اند، او را در ظلم و سرکشی یاری رسانده و همگی به انحراف و گمراهی رفته اند.^۴ و این، بهتان بزرگی به دانشمندان صحابه، تابعین رضی الله عنهم و پیروان آنان می باشد. کسی که با سیرت و منش معاویه رضی الله عنه در مدت پادشاهی اش آشنا باشد و به شهرت آن بزرگوار در زمینه ی بردباری، گذشت، حسن تدبیر و نیز رفتار درستش با زیردستان پی ببرد، متوجه خواهد شد که بهتان های مزبور، جزو بزرگ ترین دروغ هایی است که در مورد او ساخته و پرداخته شده است. معاویه رضی الله عنه در حلم و بردباری، زبان زد بود و از این رو الگویی برای همه ی نسل ها به شمار می رود.^۵ اینک به ذکر چند سخن یا نمونه درباره ی حلم و بردباری معاویه رضی الله عنه می پردازیم:

- ۱- باری نزد عبدالملک بن مروان، یادی از معاویه رضی الله عنه به میان آمد؛ عبدالملک گفت: «کسی سراغ ندارم که به اندازه ی معاویه رضی الله عنه، بردبار، بخشنده و سخاوتمند باشد».^۶
- ۲- قبیصه بن جابر می گوید: «هیچ کس را ندیدم که به اندازه ی معاویه رضی الله عنه، بردبار، باوقار، آقا و بخشنده باشد و همچون او، دست گشاده ای در زمینه ی خیر و نیکی داشته باشد».^۷

۱- شرح العقیده الطحاویة ص ۷۲۲.

۲- سیر أعلام النبلاء (۳/۱۲۰).

۳- همان ص ۳۷۱.

۴- البدایة و النهایة (۸/۱۳۸).

۵- همان ص ۳۷۱.

۶- همان ص ۱۳۸/۸.

۷- همان.

۳- ابن کثیر می گوید: باری شخصی، به معاویه رضی الله عنه ناسزا گفت. به معاویه رضی الله عنه گفتند: آیا او را تنبیه نمی کنی؟ فرمود: «از خداوند شرم می کنم که به خاطر یک لغزش رعیت، حلم و بردباری خویش را زیر پا بگذارم (و او را نبخشم)».^۱

۴- شخصی به معاویه رضی الله عنه گفت: «ای معاویه! فرومایه تر و بزدل تر از تو کسی را ندیده‌ام». معاویه رضی الله عنه فرمود: «آری، کسی که با مردم، این گونه برخورد کند (و چنین گذشته داشته باشد، باید هم چنین تصویری نسبت به او به وجود آید)».^۲

آیا با این همه صبر و خویشتن داری معاویه رضی الله عنه در برابر عده‌ای نادان، آن هم در زمانی که امیر مؤمنان بود، عاقلانه است که بپذیریم معاویه رضی الله عنه دستور دهد که بر منبرها و در شهرها و مناطق مختلف، به لعن و نفرین خلیفه‌ی راشد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، علی بن ابی طالب رضی الله عنه پردازند، آن چنانکه این ناسزاگویی در زمان امویان ادامه یابد و سرانجام عمر بن عبدالعزیز، آن را ممنوع نماید؟! هر انسان عاقل و خردمندی خود می تواند در این زمینه قضاوت کند.^۳

روافض، برای بستن افترا به معاویه رضی الله عنه در زمینه‌ی ناسزاگویی به علی رضی الله عنه، به روایتی استناد کرده‌اند که در صحیح مسلم آمده است؛ حال آنکه روایت مسلم رحمه الله، به هیچ وجه ادعا و بهتان‌شان در مورد معاویه رضی الله عنه را به اثبات نمی‌رساند. روایت مذکور، از این قرار است: عامر بن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه از پدرش روایت می‌کند که معاویه از وی پرسید: ای سعد! چه چیزی باعث شد که ابوتراب (علی رضی الله عنه) را دشنام ندهی؟ سعد رضی الله عنه پاسخ داد: «به یاد دارم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه ویژگی و خصوصیت را برای علی رضی الله عنه بیان نمود و اگر من یکی از این ویژگی‌ها را داشته باشم، برایم از شتران سرخ‌رنگ بهتر است».^۴ امام نووی در شرح این روایت می‌گوید: در این روایت هیچ تصریحی بدین نکته نشده که معاویه رضی الله عنه به سعد رضی الله عنه دستور داده باشد که به علی رضی الله عنه دشنام دهد؛ بلکه متن روایت، حاکی از آن است که معاویه رضی الله عنه از سعد رضی الله عنه می‌پرسد که چه چیزی، تو را از دشنام دادن علی بن ابی طالب رضی الله عنه باز داشته است؟ آیا از روی تقوا و پرهیزگاری است که به علی رضی الله عنه دشنام نمی‌دهی یا ترس، مانع تو از این کار می‌گردد و یا دلیل دیگری داری؟ اگر از روی تقوا و به احترام علی رضی الله عنه، به او دشنام

۱- همان (۱۳۸/۸).

۲- همان.

۳- الانتصار للصحب و الآل ص ۳۷۲.

۴- مسلم (۱۸۷۱/۴).

نمی‌دهی، پس کار درستی می‌کنی، اما اگر دلیل دیگری برای این کار داری، پس این، بحثی دیگر است. احتمال دارد سعد رضی الله عنه در طایفه‌ای بوده که همگان به علی رضی الله عنه دشنام می‌داده‌اند و تنها سعد رضی الله عنه از این کار خودداری می‌کرده است. لذا این سؤال برای معاویه رضی الله عنه پیش آمد که چه چیزی، سعد رضی الله عنه را از ناسزاگویی به علی رضی الله عنه باز داشته است؟ برخی، این روایت را چنین توجیه کرده‌اند که منظور معاویه رضی الله عنه این بوده که ای سعد! چرا با اجتهادات و دیدگاه‌های علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه مخالفت نمی‌ورزی و به تبلیغ آرا و دیدگاه‌های ما در میان مردم نمی‌پردازی؟^۱

ضرار صدائی، نزد معاویه رضی الله عنه در مدح علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه سخنانی بر زبان آورد؛ معاویه رضی الله عنه سخنان ضرار صدائی را تصدیق نمود و گریست. ابوالعباس قرطبی صاحب کتاب المفهم، ضمن یادآوری سخنان ضرار، می‌گوید: این روایت، بیانگر آن است که معاویه رضی الله عنه به‌خوبی با منزلت، جایگاه و فضائل علی رضی الله عنه آشنا بود؛ از این رو خیلی بعید است که به دشنام یا نفرین امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه پرداخته باشد.^۲ معاویه رضی الله عنه به خردمندی، دیانت و بردباری و مکارم اخلاق آراسته بود؛ بنابراین تمام روایاتی که در زمینه‌ی ناسزاگویی به علی رضی الله عنه از سوی معاویه رضی الله عنه یا عوامل وی، نقل شده، روایاتی دروغین و ساختگی است و تنها روایتی صحیحی که در این زمینه در دست می‌باشد، همان روایت مسلم است که پیشتر بیان شد.^۳

دکتر ابراهیم الرحیلی نویسنده‌ی کتاب ارزشمند الانتصار للصحب و الآل من افتراءات السماوی الضال می‌گوید: آنچه از سخن معاویه رضی الله عنه خطاب به سعد رضی الله عنه به‌نظر می‌رسد، این است که معاویه رضی الله عنه از بر زبان آوردن این سخن، قصد شوخی داشته تا بدین وسیله برخی از فضایل علی رضی الله عنه را برای اطرافیانش اظهار نماید و از آنجا که معاویه رضی الله عنه خیلی زیرک و باهوش بود، می‌خواست از طریق این پرسش، به دیدگاه سعد رضی الله عنه در مورد علی رضی الله عنه پی ببرد و به‌همین خاطر نیز چنین سؤالی را مطرح نمود. معاویه رضی الله عنه پیشتر، این سیاست را در مورد ابن عباس رضی الله عنه نیز به کار برده و از وی پرسیده بود: آیا تو بر ملت علی رضی الله عنه هستی؟ ابن عباس رضی الله عنه در پاسخش گفته بود: «من، نه بر ملت علی رضی الله عنه هستم و نه بر ملت عثمان رضی الله عنه؛ بلکه از رسول

۱- شرح صحیح مسلم، نووی (۱۷۵/۱۵).

۲- المفهم، قرطبی (۲۷۸/۶).

۳- ر.ک: المفهم، قرطبی (۲۷۸/۶).

خدا ﷻ پیروی می‌کنم و از ملت آن بزرگوارم.^۱ بدیهی است این سخن معاویه رضی الله عنه به ابن عباس رضی الله عنه، تنها یک شوخی بود؛ چنانچه با سعد رضی الله عنه نیز به همین شکل، شوخی کرد. اینکه روافض مدعی شده‌اند که معاویه رضی الله عنه دستور داده بود، بر منبرها، به دشنام نفرین علی رضی الله عنه پردازند، افترا بی‌بسیار نیست و امکان ندارد چنین دستوری از سوی معاویه رضی الله عنه صادر شده باشد.^۲ چرا که:

۱- هیچ‌گاه معاویه رضی الله عنه شخصاً، علی رضی الله عنه را دشنام نمی‌داد؛ از این‌رو امکان ندارد که به دیگران دستور دهد تا علی رضی الله عنه را دشنام دهند؛ معاویه رضی الله عنه همواره اذعان داشت که علی رضی الله عنه از او برتر است و از پیشگامان مسلمان می‌باشد. چنانچه سخنان زیادی از معاویه رضی الله عنه در فضایل علی رضی الله عنه نقل شده است:

□ ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: در روایات بسیاری آمده است: ابومسلم خولانی و جمعی دیگر از مردم، نزد معاویه رفتند و از او پرسیدند: آیا تو، از علی رضی الله عنه بهتری یا از مقامی چون مقام او برخورداری؟ فرمود: «به خدا سوگند که خود، می‌دانم علی رضی الله عنه از من بهتر و برتر است و بیش از من سزاوار امارت می‌باشد».^۳

□ ابن کثیر از جریر بن عبدالحمید از مغیره روایت نموده که وقتی خبر شهادت علی رضی الله عنه به معاویه رسید، معاویه رضی الله عنه، گریست. همسرش گفت: آیا به خاطر کشته شدن کسی می‌گریی که خود، با او جنگیده‌ای؟ پاسخ داد: «وای بر تو! تو، نمی‌دانی که مردم چه شخصیت عالم، فاضل و فقیهی را از دست داده‌اند!»^۴

بنابراین کدامین انسان عاقل و دیندار، باور می‌کند که معاویه رضی الله عنه به علی رضی الله عنه دشنام می‌داد و یا عوامل خویش را بدین کار تحریک می‌کرده است؟!

۲- هیچ روایت صحیحی وجود ندارد که بیانگر دشنام دادن معاویه به علی رضی الله عنه در اثنای جنگ با وی باشد. از این‌رو آیا عقل سلیم، این را می‌پذیرد که معاویه رضی الله عنه بعد از جنگ یا پس از وفات علی رضی الله عنه به دشنام و نفرین او پرداخته باشد؟! هیچ انسان عاقل و خردمندی، باور

۱- الابانة، از ابن بطة (۳۵۵/۱)، شرح اصول اعتقاد لالکائی (۹۴/۱).

۲- الانتصار للصحب و الآل ص ۳۷۴.

۳- البدایة و النهایة (۱۳۳/۸).

۴- همان.

نمی‌کند که معاویه به دشنام و نفرین علی علیه السلام پرداخته و یا دیگران را به چنین کاری دستور داده باشد.

۳- معاویه رضی الله عنه خیلی زیرک و باهوش بود و اصلاً امکان ندارد که با آن همه فراست و زیرکی، مردم را به دشنام دادن علی علیه السلام وادار کرده باشد. چگونه امکان دارد معاویه رضی الله عنه از کسی همچون سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که در عین شجاعت و پرهیزگاری، از فتنه و جنگ‌های داخلی کناره‌گیری کرد، بخواهد که علی علیه السلام را دشنام دهد. انسان، هرچقدر هم که کم‌عقل و سبک‌سر باشد، چنین رویه‌ای را در پیش نمی‌گیرد تا چه رسد به شخصی چون معاویه رضی الله عنه که بیش از تصور ما، عاقل و خردمند بود.

۴- پس از کناره‌گیری حسن بن علی از خلافت، معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه زمام امور را به دست گرفت؛ اینک از کسانی که معاویه رضی الله عنه را به سب و لعن علی علیه السلام، متهم می‌کنند، باید پرسید که این کار، چه فایده‌ای برای معاویه رضی الله عنه داشت؟! آیا غیر از این است که حکمت و حسن تدبیر، چنین اقتضا می‌کرد که در آن موقعیت، به امیرالمؤمنین علی علیه السلام دشنام داده نشود تا اوضاع، آرام گردد؟!

آری! در آن موقعیت، انتظار می‌رفت که معاویه رضی الله عنه با آن همه فراست و حسن تدبیرش، از دشنام دادن علی علیه السلام پرهیزد. شخص معاویه رضی الله عنه نیز به خوبی اهمیت این نکته را می‌دانست و محال بود که چنین مسأله‌ی مهمی، از دید معاویه رضی الله عنه پنهان بماند.

۵- پس از اینکه معاویه رضی الله عنه زمام امور را به دست گرفت، میان او و فرزندان علی علیه السلام الفت و رابطه‌ی نزدیکی برقرار بود؛ چنانکه در کتاب‌های سیرت و تاریخ،^۱ نمونه‌های زیادی از روابط عمیق و نزدیک آنان آمده است؛ از جمله اینکه باری حسن و حسین رضی الله عنهما به همراه عده‌ای نزد معاویه رضی الله عنه رفتند؛ معاویه رضی الله عنه دوهزار درهم تقدیمشان نمود و گفت: «هیچ کس به اندازه‌ی من به این دو کمک مالی نکرده است». حسین رضی الله عنه فرمود: «و تو نیز به بهتر از ما، چیزی نداده‌ای». ^۲ باری حسن بن علی علیه السلام نزد معاویه رضی الله عنه رفت؛ معاویه رضی الله عنه به گرمی از حسن رضی الله عنه استقبال کرد و گفت: «خوش آمدی ای پسر دختر رسول خدا!» و سپس سیصد هزار درهم تقدیمش نمود.^۳

۱- همان ص ۳۷۲.

۲- البدایة و النهایة (۱۳۹/۸). یعنی: ما، بهترین کسانی هستیم که تو، بدانها بذل و بخشش نموده‌ای.

۳- همان (۱۴۰/۸).

این روایات تاریخی، بیانگر آنست که ناسزاگویی معاویه رضی الله عنه و عواملش به امیر مؤمنان علی رضی الله عنه، دروغی است که دشمنان صحابه رضی الله عنهم، آن را ساخته و پرداخته‌اند؛ اصلاً چگونگی امکان دارد که با وجود رابطه‌ای این چنین نزدیک و صمیمی میان معاویه و فرزندان علی رضی الله عنه، معاویه، مردم را به دشنام دادن علی رضی الله عنه تحریک نموده باشد. بدین سان می‌توان به حقیقت مطلب پی برد.^۱ مردمان دوران معاویه رضی الله عنه به احکام شریعت پایبند بودند و با شوق و اشتیاق وافر دستورات و احکام اسلامی را اجرا می‌کردند. از این رو خیلی بعید است که چنین مردمانی، زبان به طعن و لعن و ناسزاگفتن بگشایند و کسی چون علی مرتضی رضی الله عنه را دشنام دهند.

ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: (ليس المؤمن بالطعان و لا بالعنان و لا بالفاحش و لا بالبذی)^۲ یعنی: «مؤمن، طعنه‌زننده، لعنت‌کننده، دشنام‌دهنده و بیهوده‌گوی نیست».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، مسلمانان را از دشنام دادن مردگان مشرک، منع نموده است؛ از این رو کسی که به اولیا و بندگان نیک خداوند دشنام دهد، چه حکمی دارد؟ عایشه صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: (لا تسبوا الأموات فإنهم قد أفضوا الی ما قدموا)^۳ «مردگان را دشنام ندهید؛ زیرا آنها به نتیجه‌ی اعمال خویش رسیده‌اند».

پس از کناره‌گیری حسن بن علی رضی الله عنه از خلافت، اختلافات و تنش‌ها، فروکش کرد و مسلمانان، معاویه رضی الله عنه را به‌عنوان زمامدارشان پذیرفتند. گفته شده معاویه رضی الله عنه در سال چهل هجری زمام امور را به‌دست گرفت،^۴ اما ابن اسحاق،^۵ و اقلدی^۶ و خلیفه بن خیاط^۷ معتقدند که معاویه رضی الله عنه در سال چهل و یک هجری خلافت را به‌دست گرفته است. در مورد ماهی که پیمان صلح منعقد گردید نیز اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی گفته‌اند: این صلح، در ماه

۱- الانتصار للصحب و الآل، ص ۳۷۷.

۲- صحیح ابن حبان (شماره‌ی ۴۷). آلبانی در صحیح خویش این حدیث را ذیل شماره‌ی (۳۲۰) آورده و صحیح دانسته است.

۳- بخاری: (۱۳۹۳).

۴- المعجم الکبیر، طبرانی (۲۶/۳) و دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص ۶۹.

۵- تهذیب التهذیب (۲/۲۹۹).

۶- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص ۶۹.

۷- تاریخ خلیفه ص ۶۹.

ربیع الاول به وقوع پیوست. بعضی هم ماه ربیع الآخر، یا جمادی الاول و یا جمادی الآخر را ماه برقراری صلح، میان معاویه و حسن رضی الله عنهما دانسته‌اند.^۱

در دوران حکومت معاویه رضی الله عنه، جنگ و جهاد بر ضد کفار، برپا بود و مسلمانان به اعلای کلمة الله می‌پرداختند و تحت رهبری معاویه رضی الله عنه، با آرامش تمام در سایه عدل و عدالت و گذشت، زندگی می‌کردند.^۲

موضع معاویه رضی الله عنه در مورد قاتلان عثمان رضی الله عنه

شاید برای برخی این سؤال مطرح شود که معاویه رضی الله عنه پس از به دست گرفتن زمام امور، چه اقداماتی در برابر قاتلان عثمان رضی الله عنه انجام داد؟ ابن قتیبه در کتاب عیون الاخبار به این پرسش پاسخ داده است؛ وی، می‌گوید: «پس از عام الجماعة، معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه به خانه عثمان بن عفان رضی الله عنه رفت. عایشه دختر عثمان رضی الله عنهما با دیدن معاویه رضی الله عنه شروع به گریستن نمود و از پدر بزرگوارش، یاد کرد. معاویه رضی الله عنه فرمود: ای دختر برادرم! مردم با ما بیعت کرده و پیمان اطاعت بسته‌اند و ما نیز به آنان قول امنیت داده‌ایم؛ آنها در حالی که نسبت به ما کینه داشتند، ظاهراً به ما پیوستند و ما نیز در حالی که به شدت از ایشان خشمگین بودیم، با آنان، مدارا کردیم. ای دختر برادرم! اکنون هر کس را شمشیری است و با آن از یاران و اطرافیان خویش حمایت می‌کند؛ اگر ما پیمان‌شکنی کنیم، آنها نیز پیمان‌شکنی خواهند کرد. نمی‌دانیم این کار، به نفع ما تمام خواهد شد یا به ضرر ما. بنابراین اگر تو، دختر عموی امیرالمؤمنین (و از خواصش) باشی، بهتر از آن است که از عامه‌ی مردم باشی».^۳

از سخن ابن قتیبه، چنین برداشت می‌شود که پس از انعقاد پیمان‌ها و عهدنامه‌هایی میان معاویه و حسن رضی الله عنهما، میان این دو جبهه صلح، برقرار گردید و جنگ پایان یافت و دیگر، مردم، علیه یکدیگر تحریک نمی‌شدند. بعلاوه در دوران پنج ساله‌ای که آبستن حوادثی چون جیگ جمل، صفین، نهروان و رخدادهای مصر و امثال آن گردید، کسانی که به قتل عثمان رضی الله عنه متهم بودند، از میان رفتند؛ البته هنوز جنایت قتل عثمان رضی الله عنه از اذهان بنی‌امیه نرفته بود و بیشتر خلفای اموی، فاجعه‌ی شهادت عثمان رضی الله عنه را به یاد داشتند و به آن، فکر

۱- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص ۶۹.

۲- همان.

۳- همان ص ۷۰.

می کردند. از این رو بنی امیه، همچنان در صدد خون خواهی عثمان علیه السلام بودند و این، حقیقتی غیر قابل انکار است.^۱ به هیچ عنوان امکان ندارد که آن دسته از صحابه علیهم السلام که با معاویه رضی الله عنه بیعت کردند، شاهد ناسزاگفتن بنی امیه به علی علیه السلام باشند و هیچ اعتراضی نکنند و به وظیفه‌ی خویش در زمینه‌ی امر به معروف و نهی از منکر عمل ننمایند. تعدادی از صحابه علیهم السلام خلافت معاویه رضی الله عنه را پذیرفتند؛ از جمله: سعد، اسامه، جابر، ابن عمر، زید بن ثابت، مسلم بن مخلد، ابوسعید خدری، رافع بن خدیج، ابوامامه، انس بن مالک و عده‌ای دیگر که همه‌ی آنها، مشعل‌های فروزان هدایت و دریاهایی از علم و دانش بودند و هنگام نزول قرآن، در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضور داشته و مفاهیم قرآنی را به‌طور مستقیم از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آموخته بودند. تابعین نیز خلافت معاویه رضی الله عنه را پذیرفتند و همواره با جماعت مسلمانان، همگام بودند و دست از همراهی با امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نکشیدند؛ از جمله: عبدالرحمن بن اسود بن عبدیغوث، سعید بن مسیب و عروه بن زبیر و عبدالله بن محیریز و ...^۲

نتایج صلح

۱- وحدت و انسجام امت اسلامی تحت رهبری یک نفر

عام‌الجماعة، یادگار ماندگاری از آشتی عمومی مسلمانان در نتیجه‌ی صلح حسن و معاویه رضی الله عنهماست که همواره در خاطره‌ی امت اسلامی مانده و مایه‌ی افتخار و بالندگی مسلمانان بوده است.. در این سال، امت اسلامی، معاویه رضی الله عنه را به‌عنوان رهبر خویش برگزیدند و پس از سال‌ها تفرقه و تنش، پیرامون رهبری واحد، گرد آمدند. این وحدت و انسجام، فضل و عنایتی الهی بود که نشان افتخارش، برای همیشه‌ی تاریخ، نصیب بزرگ‌مرد اصلاح‌گری، یعنی حسن بن علی علیه السلام گردید که نقش اساسی را در ایجاد این صلح داشت؛ عام‌الجماعة، نشانه‌ی حقانیت و صداقت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و فضیلتی ماندگار برای حسن بن علی علیه السلام به‌شمار می‌رود.

۱- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص ۷۰.

۲- البداية و النهایة (۳۳/۸) به نقل از «اثر العلماء فی الحیاة السیاسیة فی الدولة الامویة»، اثر عبدالله خرغان

آقای مصطفی عقاد، به شدت بر مورخانی که این سال را عام الجماعة نامیده‌اند، تاخته و آنان را مورد اعتراض قرار داده است؛ عقاد، در این هجوم ادبی و البته گستاخانه‌ی خویش، راهی غیرعلمی را پیموده و به خطا رفته است. وی می‌گوید: «جاهل‌تر و گمراه‌تر از مورخانی که سال ۴۱ هجری را عام الجماعة نامیده‌اند، وجود ندارد؛ زیرا سال ۴۱ هجری، همان سالی است که معاویه، خلافت را به انحصار خویش درآورد و زمام امور را به دست گرفت. حال آنکه امت اسلامی تا آن زمان، چنان تفرقه و تششی را به خود ندیده بود که در سال ۴۱ هجری، دامنگیر مسلمانان گردید. در همین سال بود که میان گروه‌های مختلف اسلامی، آشوب و اختلاف به وجود آمد.»^۱ ناگفته نماند این طرز تفکر، ابتکار یا نوآوری فکری عقاد نیست؛ بلکه پیش از او نیز عده‌ی زیادی از مورخان شیعه، این شبهه را مطرح کرده‌اند. همین یک افتخار برای معاویه رضی الله عنه بس که همه‌ی اصحابی که در قید حیات بودند، با وی بیعت کردند و بدین سان تعداد فراوانی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به خلافت معاویه رضی الله عنه مشروعیت بخشیدند.^۲

ابن حزم می‌گوید: پس از اینکه مردم با حسن رضی الله عنه بیعت کردند، آن بزرگوار از خلافت کناره‌گیری کرد و زمام امور را به معاویه رضی الله عنه سپرد؛ در آن زمان، برخی از پیشگامان صحابه رضی الله عنهم، هنوز زنده بودند؛ این دسته از اصحاب که بر آن دو، فضیلت داشتند، با معاویه رضی الله عنه بیعت کردند و حکومتش را تأیید نمودند.^۳

از درایت و ژرف اندیشی حسن بن علی رضی الله عنهما و موضع اصحاب رضی الله عنهم در قبال بیعت با معاویه رضی الله عنه بدین نتیجه می‌رسیم که آنها، به ژرفا و کنه قرآنی پی برده بودند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ

عَنْ سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَلَّيْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٥٣﴾ (انعام: ۱۵۳)

«این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم)، راه مستقیم من است و (به سعادت هر دو جهان منتهی می‌گردد. پس) از آن پیروی نمایید و از راه‌های (باطلی که شما را از

۱- معاویه بن ابی سفیان، عقاد ص ۱۲۵.

۲- مرویات خلافة معاوية في تاريخ الطبري ص ۱۶۷.

۳- الفصل (۶/۵).

آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌نماید. اینها، چیزهایی است که خداوند، شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها پرهیزید)».

با توجه به این آیه، صراط مستقیم یا راه راست، عبارتست از قرآن، اسلام و فطرتی که خداوند تعالی، تمام انسانها را با آن سرشته است؛ منظور از ﴿السُّبُلُ﴾ در این آیه، هواهای نفسانی، تفرقه، بدعت و نوآوری در دین می‌باشد. مجاهد رحمه الله می‌گوید: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾، بدین معناست که از بدعت‌ها، شبهات و گمراهی‌ها پیروی نکنید.^۱ خداوند متعال، در قرآن کریم، با ارائه‌ی راهکارها و رهنمودهای ارزشمندی، به امت اسلامی هشدار داده که همچون امت‌های پیشین، دچار اختلاف و تفرقه نشوند؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ ۗ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (آل عمران: ۱۰۵)

«و مانند کسانی نشوید که (با ترک امر به معروف و نهی از منکر) پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند؛ (آن هم) پس از آنکه نشانه‌های روشن (پروردگارشان) به آنان رسید و ایشان را عذاب بزرگی است».

همچنین می‌فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ۚ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ۗ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ ﴿ن﴾ ﴿مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ ﴿ن﴾ ﴿مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا ۗ كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ ﴿ن﴾ (روم: ۳۰-۳۲)

«روی خود را خالصانه متوجه آیین (حقیقی خدا، اسلام) کن. این، سرشتی است که خداوند، مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از

خداگرایی به کفرگرایی و از دینداری به بی‌دینی کشاند. این است دین و آیین محکم و استوار، و لیکن اکثر مردم (چنین چیزی را) نمی‌دانند. (ای مردم! رو به خدا کنید و با توبه و اخلاص در عمل) به سوی خدا برگشته و از (خشم و عذاب) او بپرهیزید و نماز را چنانکه باید، برپا دارید و از زمره‌ی مشرکان نگردید؛ از کسانی که آیین خود را پراکنده و بخش‌بخش کرده و به دسته‌ها و گروه‌های گوناگونی تقسیم شده‌اند. هر گروهی، از روش و آیینی که دارد، خرسند و خوشحال است (و مکتب و مذهب خودساخته‌اش را حق می‌پندارد).

خداوند متعال، به پیامبرش محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هشدار می‌دهد که مبدا از جمله‌ی کسانی باشد که در دین خویش، دچار اختلاف و تفرقه شده و به گروه‌ها و دسته‌های مختلف تبدیل گشته‌اند.^۱ چنانچه می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى

اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۱۵۹﴾ (انعام: ۱۵۹)

«بی‌گمان کسانی (چون یهود و نصاری) که آیین (یکتاپرستی راستین) خود را پراکنده نمودند (و آن را با عقائد منحرف و اعتقادات باطل به هم آمیختند) و دسته‌دسته و گروه‌گروه شدند، تو به هیچ‌وجه از آنان نیستی و (حساب تو از آنان جداست و) سر و کارشان، با خدا می‌باشد و خداوند، ایشان را از آنچه می‌کنند، باخبر می‌سازد (و سزای آنان را خواهد داد)».

خداوند عَلَيْهِ السَّلَام به مسلمانان دستور داده که به ریسمان محکم الهی چنگ بزنند؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾

«و همگی به ریسمان (ناگسستی قرآن) خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید».

با فضل و عنایت خداوند متعال، پس از موفقیت حسن بن علی عَلَيْهِ السَّلَام برای برقراری صلح با معاویه عَلَيْهِ السَّلَام، یکی از مهم‌ترین اهداف شریعت اسلامی، یعنی اتحاد و انسجام مسلمانان، تحقق یافت و همین امر، موجب شد تا باری دیگر امت اسلامی، اقتدار از دست رفته‌ی خویش را به دست آورد.

ما موظفیم دیگران را به صبر و حق طلبی سفارش کنیم و در این راستا، چاره‌ای جز این نیست که دعوت‌گران و رهبران احزاب و جنبش‌های اسلامی و همچنین دانشمندان و دانش پژوهان، با هم متحد و هماهنگ باشند؛ البته این همبستگی و هماهنگی، باید واقعی، بی‌آلایش و مبتنی بر حقیقت باشد و نه تلفیقی و نمایشی؛ زیرا همبستگی ظاهری و تلفیقی، بیش از آنکه با پیامدهای مثبتی همراه باشد، فرآیندی منفی به دنبال دارد و به فساد و تباهی و همچنین تفرقه و چنددستگی می‌انجامد.

استاد عبدالرحمن سعدی رحمه الله، پس از ذکر تعدادی آیه و حدیث درباره‌ی وجوب تعاون و همبستگی مسلمانان با یکدیگر، از جهادی سخن به میان آورده که به پیدایش و گسترش الفت و وحدت کلمه در میان امت اسلامی منتهی می‌شود؛ وی، می‌گوید: یکی از بزرگ‌ترین جهادها، تلاش و کوشش برای ایجاد الفت و همبستگی در میان مسلمانان است تا بدین سان، همه‌ی امت اسلامی، به صورت یکپارچه، به دین خداوند متعال چنگ بزنند و به مصالح دینی و دنیوی خویش دست یابند.^۱ از آنجا که هر اقدامی در جهت وحدت و همدلی مسلمانان، سبب عزت و اقتدار آنان می‌گردد، بنابراین استفاده از هر طرح یا وسیله‌ای در راستای تحقق این هدف، جزو بزرگ‌ترین جهادهاست و به حاکمیت شریعت مقدس منتهی می‌شود و ایجاد دولت و حکومت اسلامی را به دنبال دارد؛ چنانچه این نمایه، در رویکرد و فقه سیاسی خلفای راشدین علیهم السلام نمایان است و کناره‌گیری حسن بن علی علیه السلام از خلافت، و واگذاری آن به معاویه رضی الله عنه، به منظور تحقق وحدت اسلامی و جلوگیری از ریختن خون مسلمانان و دستیابی به اجر و پاداش الهی، خود، جلوه‌ای از این طرح باشکوه و جهاد بزرگ، به‌شمار می‌رود.

۲- تداوم فتوحات مسلمانان

یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین اهداف اسلام، گرایش همه‌ی مردم جهان، به این دین راستین و نجات‌بخش است؛ چنانچه یکی از اسبابی که در دوران خلفای راشدین علیهم السلام جهت تحقق این هدف مهم، مورد استفاده قرار گرفت، اعزام سپاهیان و رزمندگان دلاور، به اطراف و اکناف گیتی بود تا با گشودن سرزمین‌ها و گستراندن عدل و عدالت اسلام، دل‌ها را فتح کنند و زمینه‌ی گسترش آیین نجات‌بخش اسلام را فراهم سازند. با شهادت مظلومانه‌ی عثمان بن

۱- وجوب التعاون بین المسلمین ص ۵.

عفان رضی الله عنه، فتنه‌ای بزرگ، جهان اسلام را فراگرفت و همچون واقعه‌ی ارتداد که در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه به وقوع پیوست، چالش و مانعی جدی در برابر فتوحات اسلامی به وجود آمد. هنگامی که عثمان بن عفان رضی الله عنه به شهادت رسید، جهاد و فتوحات اسلامی، دچار توقف شد و جنگ‌های داخلی مسلمانان، آن‌چنان شدت گرفت که اگر رحمت و عنایت الهی، متوجه مسلمانان نمی‌شد و حسن بن علی رضی الله عنه با معاویه صلح نمی‌کرد، هر لحظه ممکن بود موج فتنه، سراسر جهان اسلام را در هم نوردد و به نابودی کیان اسلامی، بینجامد.

منابع و کتاب‌های تاریخی، آکنده از متونی است که بیانگر تأثیر منفی فتنه‌ی مزبور بر روند جهاد اسلامی در آن دوران می‌باشد؛^۱ اینک به ذکر چند نمونه از اقوال و روایات، در این زمینه می‌پردازیم:

۱- باری حسن بن علی رضی الله عنه فرمود: «دیرزمانی است که مردم، گرفتار فتنه و آشوب شده‌اند و پیوند خویشاوندی آنها از هم گسسته، خون بسیاری بر زمین ریخته و راه‌ها ناامن گردیده، راهزنی، رونق یافته و مرزها بدون نگهبان و مرزبان، رها گشته است. لذا قصد آن کرده‌ام که رهسپار مدینه شوم و امور را به معاویه واگذار نمایم».^۲

۲- ابوزرعی دمشقی می‌گوید: «زمانی که عثمان رضی الله عنه به شهادت رسید و مردم دچار اختلاف و تفرقه گردیدند، دیگر کسی نبود که به جهاد پردازد یا اوضاع مردم را سامان بخشد تا اینکه سرانجام امت، بر فرمانروایی معاویه اجماع نمودند».^۳

۳- ابوبکر مالکی می‌گوید: «فتنه و آشوب، رخ داد و عثمان بن عفان رضی الله عنه به شهادت رسید. پس از عثمان رضی الله عنه، علی رضی الله عنه زمام امور را به دست گرفت، اما آفریقا همچنان نابسامان بود تا آنکه معاویه رضی الله عنه به حکومت رسید».^۴

یکی از نتایج صلح حسن رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه، از سرگیری و گسترش فتوحات اسلامی بود؛ به طوری که در دوران معاویه رضی الله عنه، سه جبهه‌ی اصلی تشکیل گردید که عبارتند از:

جبهه‌ی روم:

۱- مرویات خلافة معاویة ص ۳۰۹.

۲- الطبقات (۳۳۱/۱).

۳- مرویات خلافة معاویة ص ۳۰۹.

۴- ریاض النفوس (۲۷/۱).

توانایی نظامی رومیان و هم‌جواری جغرافیایی آنان با بلاد اسلامی، باعث شده بود که جبهه‌ی روم، مهم‌ترین و دشوارترین جبهه‌ی فراروی مسلمانان باشد؛ رومیان، ضمن برخورداری از نیروهای نظامی در دریا و خشکی، دارای مهارت‌ها و تکنیک‌های نظامی والایی بودند و همین امر، باعث شد تا مسلمانان، برای رویارویی با رومیان، دو جبهه‌ی خشکی و دریایی را به‌صورت هم‌زمان تجربه کنند.

جبهه‌ی مغرب:

این جبهه، رابطه‌ی تنگاتنگی با جبهه‌ی روم داشت؛ زیرا رومیان، مستعمره‌های زیادی در مغرب داشتند و همین امر، مانعی جدی در برابر فتوحات اسلامی به‌شمار می‌رفت و روند فتوحات را با مشکل، مواجه می‌نمود.

جبهه‌ی سجستان، خراسان و ماوراءالنهر:^۱

سجستان و خراسان، نخستین سرزمین‌هایی بودند که مردمان آن دیار، پس از شهادت عثمان بن عفان علیه السلام بر ضد مسلمانان شوریدند.^۲

معاویه علیه السلام در استراتژی جهادی خویش، خیلی توانمند و ماهر، نمایان شد؛ چنانچه خلیفه بن‌خیاط، یکی از بارزترین سیاست‌های جهادی معاویه علیه السلام را در کتاب خویش آورده است. وی، می‌گوید: آخرین سفارش معاویه علیه السلام به فرماندهان لشکر اسلام، این بود که سپاه روم را به‌شدت، تحت فشار قرار دهند تا بدین سان از گزند سایر دشمنان، در امان بمانند.^۳ معاویه علیه السلام برای تحقق این استراتژی، اقدامات ذیل را در دوران حکومتش، انجام داد:

۱- سامان‌دهی عملیات منظم و مستمر نظامی در تابستان و زمستان جهت تحقق اهداف

ذیل:

- در هم شکستن توان نظامی رومیان.
- پیش‌دستی کردن بر رومیان در حملات نظامی و در دست گرفتن ابتکار عمل، به‌گونه‌ای که سپاه روم، از حالت تهاجمی درآمد و در وضعیت دفاعی قرار گرفت.

۱- ماوراءالنهر سرزمینهای واقع در پشت رود جیحون را گویند.

۲- مرویات خلافة معاویة ص ۳۱۴.

۳- تاریخ خلیفة، ص ۲۳۰.

□ ناگزیر کردن سپاه روم به تقسیم نیروها از طریق گشودن چندین جبهه تا بدین سان رومیان، از سامان‌دهی حملات سهمگین بر ضد مسلمانان و حکومت اسلامی باز بمانند.

۲- حمله‌ی همه‌جانبه به رومیان و لشکرکشی به مناطق مرکزی روم و محاصره‌ی پایتخت آنها به منظور در هم شکستن روحیه‌ی جنگی ایشان و ایجاد رعب و وحشت در دل‌هایشان.
 ۳- فتح جزایر دریای شام (مدیترانه) به منظور جلوگیری از نفوذ رومیان به سرزمین اسلامی از طریق دریا؛ بدین ترتیب کشتی‌های رومیان، لنگرگاه‌های خود را از دست دادند.
 و اما اقدامات معاویه رضی الله عنه در مورد جبهه‌ی مغرب:

۱- معاویه رضی الله عنه توجه ویژه‌ای به این جبهه داشت، به طوری که تا سال ۴۷ هجری، شخصاً و به صورت مستقیم با فرماندهان این جبهه ارتباط داشت و بر عملکرد آنان، نظارت می‌کرد؛ جبهه‌ی مغرب در سال ۴۷ هجری به والی مصر واگذار شد.

۲- معاویه رضی الله عنه در صدد ایجاد پادگانی نظامی و جهادی در مرکز بلاد مغرب بود تا مایه‌ی عزت اسلام و مسلمانان باشد؛ وی، برای این منظور، شهر قیروان را بنا نهاد.^۱
 سیاست‌ها و اقدامات معاویه رضی الله عنه در قبال جبهه‌ی سجستان، خراسان و ماوراءالنهر به شرح ذیل بود:

۱- کمک گرفتن از عبدالله بن عامر که در دوران عثمان بن عفان رضی الله عنه، سجستان و خراسان را فتح نموده بود. معاویه رضی الله عنه از وی خواست تا باری دیگر به این دیار هجوم برد و آن را فتح نماید.

۲- اسکان پنجاه هزار تن از عربها با خانواده‌هایشان در خراسان به منظور تثبیت احکام اسلامی و نشر دعوت اسلامی در این منطقه.^۲

به‌راستی اگر فضل و عنایت خداوند نبود و حسن بن علی رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه صلح نمی‌کرد، امکان نداشت که باری دیگر فتوحات اسلامی گسترش یابد یا مسلمانان در چارچوب قرآن و سنت، با هم متحد و یکپارچه گردند. آری! تحقق این هدف شرعی، یکی از نتایج صلح حسن رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه بود؛ اتحاد و یکپارچگی مسلمانان با یکدیگر بر اساس کتاب خدا و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، نتایج نیکی در دنیای امت اسلام به دنبال دارد. از این رو اگر عموم

۱- مرویات خلافة معاویة ص ۳۶۳.

۲- همان ص ۳۶۴-۳۶۵.

مسلمانان و به‌ویژه رهبران، به این هدف بزرگ بیندیشند و آن را در زندگانی خویش، به‌اجرا درآورند، اوضاعشان، رو به بهبود و پیشرفت خواهد نهاد.

۳- زمین‌گیر شدن خوارج

یکی از نتایج صلح حسن علیه السلام با معاویه رضی الله عنه رویارویی جوی و همه‌جانبه با خوارج بود. معاویه رضی الله عنه توانست تا حد زیادی از توان و شوکت خوارج بکاهد؛ چنانچه با آشوب‌ها و جنبش‌هایی که امثال فروة بن نوفل اشجعی و مستورد بن علف تیمی و حیان بن ظبیان سلمی در کوفه رهبری می‌کردند، به مبارزه برخاست و مانع کار آنان شد.^۱ همچنین با شورش‌هایی که در بصره به سرکردگی یزید باهلی، سهم هجیمی، قریب ازدی و زحاف طائی و... به‌راه افتاد، مبارزه نمود.^۲ اینک قصد آن ندارم که به تفصیل درگیری‌های حکومت اسلامی و خوارج را در آن دوران، مورد پردازش قرار دهم، اما از آنجا که نتایج صلح حسن علیه السلام با معاویه رضی الله عنه را مورد بررسی قرار می‌دهیم، یادآوری این نکته ضروری است که پس از انعقاد صلح مزبور، خوارج، سازماندهی و شوکت خویش را از دست دادند؛ از آن پس، اقداماتی که توسط خوارج انجام می‌شد، بیشتر به عملیات انتحاری دسته‌جمعی شبیه بود. زیرا گاه گروهک‌هایی از خوارج در برابر حکومت اسلامی، سر بلند می‌کردند، اما خیلی زود متلاشی و نابود می‌شدند. این گروهک‌ها، از داشتن رهبر یا فرماندهی که تشکل آنها را رهبری کند و از توان جسمی و فکری ایشان در جهت تحقق اهدافشان استفاده کند، محروم بودند و به‌همین خاطر از تجربه‌ی گروهک‌های پیشین، بهره نمی‌بردند و همان اشتباهی را تکرار می‌کردند که گذشتگان انجام داده بودند. آنان به جای گفتگو و مذاکره با مخالفان برای رفع اختلافات، سعی می‌کردند افکار و پندارهای خویش را بر دیگران تحمیل کنند. سرانجام، تعصب جاهلی جنبش‌های خوارج و افکار و انگیزه‌های افراطی آنها، دست به دست هم داد و آنان را به قیام و شورش بر ضد حکومت اسلامی واداشت؛ ایشان به تلافی و قصاص کشتگان خویش، به قتل عده‌ای از مسلمانان پرداختند. خوارج، آن قدر دچار افراط شده بودند که در

۱- همان ص ۱۷۹ و ۱۹۶.

۲- همان ص ۱۹۷-۲۰۸.

جامعه‌ی اسلامی احساس غربت می‌کردند و از سایر مسلمانان، نفرت داشتند؛ کار به جایی رسید که خوارج، جنگ با سایر مسلمانان را از جهاد با کفار، برتر می‌دانستند. آنان حوزه‌ی دعوتی و تبلیغی خویش را به برخی از شهرهای عراق همچون کوفه و بصره محدود کرده بودند و در اندیشه‌ی گسترش حوزه‌ی دعوتی خود نبودند.^۱ به هر حال، یکی از نتایج صلح، در تنگنا قرار گرفتن خوارج بود.

پایان دوران خلافت راشد

با کناره‌گیری حسن بن علی علیه السلام از خلافت و واگذاری زمام امور به معاویه رضی الله عنه، خلافت راشد به پایان رسید. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (خِلَافَةُ النَّبِيِّ ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُلْكَ أَوْ مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ)^۲ یعنی: «خلافت نبوت، سی سال است و پس از آن، خداوند، پادشاهی را به هر کس که بخواهد، می‌دهد».

همچنین فرموده است: (الْخِلاَفَةُ فِي أُمَّتِي ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ مَلِكٌ بَعْدَ ذَلِكَ)^۳ یعنی: «خلافت در امت من سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می‌باشد». ابن کثیر در شرح این حدیث می‌گوید: «سی سال با خلافت حسن بن علی رضی الله عنهما تکمیل می‌گردد. حسن رضی الله عنه در ربیع الاول سال ۴۱ هجری خلافت را به معاویه رضی الله عنه سپرد و این واقعه، دقیقاً سی سال پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد. چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در ربیع الاول سال ۱۱ هجری وفات نمود و این، یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌باشد».^۴

احادیث نبوی، حاکی از آن است که امت اسلامی در سیر تاریخی خود، مراحل ذیل را پشت سر می‌نهد:

- دوران نبوت
- دوران خلافت راشد
- دوران پادشاهی و سلطنتی که باخشونت، توأم بوده است.
- دوران پادشاهی و سلطنت توأم با استبداد و خودکامگی.

۱- همان ص ۲۰۹-۲۱۰.

۲- سنن ابی داود، شرح عون المعبود (۲۵۹/۱۲) و صحیح سنن (۸۷۹/۳).

۳- تحفة الأحوذی (۳۹۵/۶-۳۹۷)؛ حدیث، حسن است.

۴- البدایة و النهایة (۱۳۴/۱۱)

□ دورانی که در آن، مطابق منهج و روش دوران پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می شود.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله از دوران خلافت راشده، به دوره‌ی رحمت یاد نموده و این نکته را بیان فرموده که پس از آن، نظامی پادشاهی بر مسلمانان حاکم می گردد که آن دوران هم برای امت اسلام، رحمت است.^۱

شایان ذکر است می توان پادشاهان پس از خلفای راشدین رضی الله عنهم را نیز خلیفه یا خلفا بنامیم؛ هر چند آنان، خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار نمی روند. بخاری و مسلم به نقل از ابوهریره رضی الله عنه در روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَسَيَكُونُ خُلَفَاءُ فَيَكْتُمُونَ) یعنی: «بنی اسرائیل را پیامبران، رهبری می کردند. هر گاه، پیامبری فوت می نمود، پیامبری دیگر، جانشین او می شد. ولی بعد از من، پیامبری نخواهد آمد. البته جانشینانی می آیند که کارهای زیادی (که از اسلام نیست) انجام می دهند». صحابه گفتند: پس دستور شما به ما چیست؟ فرمود: (فُوا بَبَيْعَةِ الْأَوَّلِ فَالْأَوَّلِ أَعْطَوْهُمْ حَقَّهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ سَأَلَهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ)^۲ یعنی: «شما به ترتیب، با هر کس که بیعت کردید، به عهد خود، وفا کنید و حقوق آنها را ادا نمایید. زیرا خداوند در مورد حقوق زیردستان، آنها را بازخواست خواهد کرد».

این حدیث، بیانگر آن است که علاوه بر خلفای راشدین رضی الله عنهم، خلفای دیگری نیز بر این امت حکمرانی خواهند کرد. عبارت (فُوا بَبَيْعَةِ الْأَوَّلِ فَالْأَوَّلِ)، این نکته را می رساند که زمامداران و حکامی که پس از خلفای راشدین رضی الله عنهم روی کار می آیند، با هم اختلاف خواهند داشت، اما خلفای راشدین رضی الله عنهم هیچ اختلافی با هم نداشتند. (أَعْطَوْهُمْ حَقَّهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ سَأَلَهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ) نیز تأییدی بر این عقیده‌ی اهل سنت است که باید حق حکام از غنایم و اموال پرداخت گردد.^۳

معاویه رضی الله عنه بهترین پادشاه این امت به شمار می رود و کسانی که پیش از وی، زمام امور را به دست گرفتند، خلفا و جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله محسوب می شوند. هر چند معاویه رضی الله عنه در چارچوب نظامی سلطنتی و به عنوان پادشاه، بر مسلمانان حکم راند، اما پادشاهی اش، برای

۱- سنن دارمی (۱۱۴/۲) و الفتاوی (۱۴/۳۵).

۲- بخاری، (۳۴۵۵).

۳- الفتاوی (۳۵/۱۵)

مسلمانان، رحمت و مایه‌ی خیر و برکت بود و منافع بسیاری برای مسلمانان، در پی داشت؛ از این رو معاویه رضی الله عنه را بهترین پادشاه امت اسلامی می‌دانیم.^۱ البته معاویه رضی الله عنه با تمام دانش، عدالت و تقوایی که داشت، اما از لحاظ علم، تقوا و عدالت، هم‌پایه‌ی خلفای راشدین رضی الله عنهم به‌شمار نمی‌رود. بنابراین جانشینان نبی اکرم صلی الله علیه و آله بر معاویه رضی الله عنه برتری داشتند. همچنان‌که میان اولیای الهی و همچنین میان فرشتگان و پیامبران نیز این تفاوت به لحاظ مقام وجود دارد. معاویه رضی الله عنه پس از کناره‌گیری حسن بن علی رضی الله عنه از خلافت، زمام امور را به دست گرفت و صحابه رضی الله عنهم به‌اجماع، حکومتش را تأیید کردند، اما رویکرد آن بزرگوار در امور مباح، بر خلاف خلفای پیش از وی بود؛ چنانچه در این زمینه، تساهل بیشتری به خرج داد. به هر حال، شکی نیست که خلفای اربعه رضی الله عنهم در عبادات و معاملات بر معاویه رضی الله عنه برتری داشتند.^۲

ابن خلدون، معتقد است هرچند نظام خلافت به نظامی پادشاهی تغییر یافت، اما این تحول، محدود بود و بسیاری از موازین و زیرساخت‌های خلافت اسلامی همچنان در نظام پادشاهی اجرا می‌شد. وی می‌گوید: مردم، مدتی در تعیین حاکم نقش داشتند و خلیفه، توسط شورای مسلمانان تعیین می‌گردید، اما پس از چندی، تعیین حاکم، موروثی شد و هر کس، قدرت بیشتری داشت، زمام امور را به دست می‌گرفت و در واقع، نظام خلافت، به نظامی پادشاهی تبدیل شد. ابن خلدون ادامه می‌دهد: هرچند نظام خلافت، به نظامی پادشاهی تبدیل گردید، اما همچنان مفاهیم، اهداف و مقاصد نظام خلافت، اصول و زیرساخت‌های نظام پادشاهی بود و نظام سلطنتی، همان اصول را در سیاست‌های خویش دنبال می‌نمود؛ به عبارت بهتر، در نظام پادشاهی نیز تمام اقدامات در جهت تحقق مقاصد و احکام شریعت بود تا احکام اسلامی، اجرا گردد.^۳

ابن خلدون که از مورخان مشهور می‌باشد، خلافت و حکومت‌های گذشته‌ی اسلامی را به چند دوره‌ی مختلف تقسیم نموده است؛ وی، می‌گوید: امت اسلامی به لحاظ نظام حکومتی، سه دوره‌ی متفاوت را پشت سر نهاده که از این قرار است:

□ دوره‌ی خلافت ناب و خالصی که هیچ‌یک از ویژگی‌های نظام پادشاهی، در

آن دخیل نبود؛ یعنی همان دوران خلفای راشدین رضی الله عنهم.

۱- همان (۲۹۲/۴)

۲- التاهیة عن طعن امیر المؤمنین معاویه رضی الله عنه، ص ۷۸

۳- النظریات السیاسیة، اثر ریس، ص ۱۹۴ به نقل از: المقدمة از ابن خلدون.

□ دوره‌ای که طی آن، مفاهیم نظام خلافت و نظام پادشاهی در هم آمیخت و در واقع، هر چند ساختار حکومت، پادشاهی بود، اما در آن، مقاصد و اهداف دینی و اسلامی دنبال می‌شد که به عنوان نمونه می‌توان به دوران خلفای اموی و عباسی و - حتی خلافت عثمانی - اشاره کرد.

□ دوره‌ای که ساختار حکومتی، صرفاً پادشاهی بود و همچون دو دوره‌ی گذشته، مقاصد و اهداف و احکام دینی، معیار حکومت نبود و تنها در جهت منافع و اهداف دنیوی تلاش می‌شد. در این دوره، حقیقت نظام خلافت و مفاهیم دینی آن، به فراموشی سپرده شد و تفاوتی بنیادین با نظام خلافت پیدا کرد.^۱

خلافت کامل و حقیقی که همان خلافت راشده نامیده می‌شود، سی سال به طول انجامید، اما سرانجام به نظامی پادشاهی تبدیل شد و در عین حال، به کلی از بین نرفت و مفاهیم و مقاصدی که در خلافت راشده دنبال می‌شد، به نظام پادشاهی نیز منتقل گشت و بدین سان نظام پادشاهی، مقاصد و اهداف نظام خلافت را دنبال می‌نمود. بنابراین تغییری که در نظام خلافت، صورت گرفت، تغییری جزئی بود که ضمن باقی ماندن حقیقت نظام مزبور تغییراتی در ارکان و پایه‌های حکومتی به وجود آمد و در نتیجه، نظام خلافت که در ابتدا ساختار حکومتی کامل و نمونه‌ای بود که به مرور زمان تغییراتی در آن صورت گرفت و دچار نواقصی گردید که از بعضی جهات، کمال و نمونه بودن خود را از دست داد، اما با این حال، عناصر و مفاهیم اصلی خلافت، باقی ماند و نظامی پادشاهی به وجود آمد.^۲

در جامعه‌ی اسلامی، عموم مردم، ساختار حکومتی خلافت را می‌پذیرند و کسی را که شایسته‌ی رهبری خویش بدانند، به عنوان خلیفه یا حاکم انتخاب می‌نمایند. در نظام اسلامی به شورای مسلمانان، عنایت ویژه‌ای می‌شود و امت اسلامی در انتخاب رهبر، اختیار تام دارد. از این رو چنانچه اسباب و عواملی، سبب ایجاد تغییری اساسی در ساختار حکومت گردد، تحمل یا قبول نظام تغییر یافته، موقتی خواهد بود و مردم، تنها از روی ناچاری، آن را تحمل خواهند کرد. بنابراین عموم امت اسلامی، همواره باید در صدد تحقق نظامی کامل و نمونه همچون نظام خلافت راشده باشند؛ از این رو در اصول اسلامی، عنایت ویژه‌ای به ویژگی‌های ضروری یک رهبر اسلامی شده و خلافت حقیقی و خلافت واقعی، از هم تفکیک گشته

۱- مقدمه ابن خلدون، النظریات السیاسیة، ص ۱۹۵.

۲- مقدمه ابن خلدون، النظریات السیاسیة، ص ۱۹۵.

است؛ منظور از خلافت حقیقی، خلافتی همچون خلافت راشدین است که در آن، تمام اصول اسلامی رعایت می‌شود و خلافت واقعی، خلافتی است که در نتیجه‌ی تغییراتی اندک یا فراوان در خلافت حقیقی، شکل می‌گیرد. ابن تیمیه می‌گوید: دلیل اینکه نظام حکومتی در امت اسلامی، از خلافت به پادشاهی تغییر کرد، تنها در نقایصی که در حکام ایجاد شد، خلاصه نمی‌شود، بلکه به مرور زمان، مردم و عموم امت اسلامی نیز دچار کاستی‌ها و معایبی شدند که تسلط و چیرگی چنین نظام‌هایی را به دنبال داشت. خداوند متعال، می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ﴾^۱ (انعام: ۱۲۹)

«و این چنین برخی از ستمگران را زمامدار و ولی برخی دیگر از ایشان می‌گردانیم.»

پس از به پایان رسیدن دوره‌ی خلافت راشدین، نقایص و کاستی‌هایی در حکام و اهل علم به وجود آمد؛ در آن زمان بیشتر صحابه رضی الله عنهم از دنیا رحلت کرده بودند؛ به گونه‌ای که تنها تعداد انگشت‌شماری از اصحاب بدری، در قید حیات بودند. بیشتر تابعین نیز در دوران امارت زبیر و عبدالملک از دنیا رفتند و در اواخر دولت اموی و اوایل دولت عباسی، از تبع تابعین نیز تعداد اندکی زنده بودند.^۲

آیا معاویه رضی الله عنه یکی از خلفای دوازده‌گانه به‌شمار می‌رود؟

جابر بن سمره رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «يَكُونُ إِثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا» یعنی: «دوازده نفر به امامت (امارت) خواهند رسید». آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخنی گفت که من، آن را نشنیدم؛ پدرم می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «همگی آنان، از قریش هستند».^۳

در روایت دیگری از مسلم رحمه الله آمده که جابر رضی الله عنه می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «لا يزال الإسلام عزيزاً إلى إثني عشرة خليفة» یعنی: «اسلام، همچنان تا (روی کار آمدن) دوازده خلیفه، غالب و پابرجا خواهد بود». جابر رضی الله عنه می‌گوید: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخنی گفت که من، آن را نفهمیدم؛ از پدرم پرسیدم که چه فرمود؟ گفت: فرمود: «همگی آنان از قریش هستند».^۴ در روایت دیگری آمده که فرمود: «لا يزال هذا الدين عزيزاً منيعاً إلى

۱- الفتاوی (۱۵/۳۵).

۲- الفتاوی (۲۷۰/۱۰).

۳- بخاری، کتاب الأحکام، باب الإستخلاف، (۱۲۷/۸).

۴- مسلم: کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش (۱۴۵۳/۲).

إثني عشر خليفة^۱ این حدیث نیز به معنای روایت پیشین می‌باشد. در روایت دیگری آمده است: (لا يزال أمر الناس ماضياً ما وليهم إثنا عشر رجلاً)^۲ یعنی: «وضعیت مردم، همچنان رو به راه و سامان یافته است تا آن زمان که دوازده تن، زمام امورشان را به دست گیرند».

امام ابو داود رحمه الله از طریق اسود بن سعید از جابر رضی الله عنه روایتی همچون روایت پیشین نقل کرده و افزوده است: «زمانی که به منزلش بازگشت، قریشیان، نزدش رفتند و گفتند: پس از آن، چه می‌شود؟ فرمود: «هرج و مرج و نابسامانی، به وجود می‌آید».^۳

ابن کثیر در شرح این حدیث می‌گوید: این حدیث، بشارتی است به اینکه دوازده خلیفه‌ی نیک، صالح و عادل و دادگر، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهند آمد و برای اقامه‌ی حق و برپایی عدل و داد در میان امت اسلامی تلاش خواهند نمود؛ البته در این حدیث اشاره‌ی ای بدین نکته نشده که این خلفا، حتماً به صورت متوالی و پشت سر هم خواهند آمد. بدون تردید خلفای چهارگانه‌ای که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، یعنی خلفای راشدین که عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنه، در جرگه‌ی دوازده خلیفه‌ی مذکور قرار دارند. پیشوایان دینی، عمر بن عبدالعزیز رحمه الله و برخی از عباسیان را نیز جزو این دوازده خلیفه دانسته‌اند. آنچه مسلم است، اینکه این دوازده خلیفه، قبل از برپایی قیامت، به امارت خواهند رسید؛ چنین به نظر می‌رسد که مهدی موعود نیز جزو همین دوازده خلیفه باشد؛ البته منظور از این مهدی، آن کسی نیست که شیعیان، معتقدند از سرداب سامراء ظهور می‌کند. زیرا چنین شخصی به نام مهدی که از سامراء ظهور خواهد کرد، وجود خارجی ندارد و تصوراتی که در مورد او مطرح شده، زاده‌ی تخیلات و اوهامی است که از عقل‌هایی تهی و پلید، برآمده است. همچنین باید توجه داشت که منظور از این دوازده خلیفه، به هیچ وجه دوازده امام مورد ادعای دوازده‌امامی‌ها نیست.^۴

علاوه بر شخصیت‌هایی که ابن کثیر نام برد، می‌توان پنجمین خلیفه‌ی راشد یعنی حسن بن علی رضی الله عنه را نیز در شمار این دوازده خلیفه دانست. برخی از خلفای دوازده‌گانه، به صورت متوالی و پشت سر هم و برخی نیز با فاصله‌ی زمانی با سایر خلفا، روی کار آمده و خواهند

۱- همان.

۲- مرجع پیشین

۳- سنن أبي داود (۴/۴۷۲)؛ فتح الباری (۱۳/۲۱۱).

۴- التفسیر (۲/۳۴)

آمد و این، رحمت و عنایتی از سوی خداوند متعال، بر مسلمانان می‌باشد. ظهور این خلفا، پس از رحلت رسول اکرم ﷺ و با خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آغاز گردید و با ظهور دوازدهمین آنها در آخر زمان خاتمه می‌یابد و پس از آن، هرج و مرج و فتنه، امت را در بر خواهد گرفت.^۱

ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: عمر بن عبدالعزیز، در شمار دوازده خلیفه قرار دارد و فضیلت و برتری معاویه رضی الله عنه بر عمر بن عبدالعزیز رحمه الله، بدین معناست که معاویه رضی الله عنه جزو خلفای مذکور به‌شمار می‌رود. و خداوند، به حقیقت هر چیز آگاه‌تر است.

آیا کناره‌گیری حسن بن علی رضی الله عنه از خلافت، به علت ضعف و ناتوانی بود؟

کناره‌گیری حسن بن علی رضی الله عنه از خلافت به نفع معاویه رضی الله عنه، از موضع قدرت بود، نه از موضع ضعف و ناتوانی؛ چراکه:

۱- حکومت حسن رضی الله عنه مشروعیت داشت و مردم، پس از شهادت امیر مؤمنان علی رضی الله عنه در رمضان سال ۴۰ هجری، با حسن رضی الله عنه بیعت کردند و به‌انتخاب شورای مسلمانان، حسن رضی الله عنه به عنوان خلیفه‌ی شرعی و قانونی سرزمین حجاز، عراق و یمن تعیین گردید. این سرزمین‌ها که پیشتر تحت سلطه و تصرف علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه بود، پس از شهادت آن بزرگوار به مدت شش ماه در تصرف حسن رضی الله عنه باقی ماند؛ به‌راستی که دوران خلافت حسن بن علی رضی الله عنه، امتداد دوران خلافت راشدین بود؛ چراکه مدت خلافتش، مکمل مدت زمانی است که رسول خدا ﷺ از آن، به خلافت راشدین یاد نموده است. چنانچه در حدیث پیامبر اکرم ﷺ بدین نکته تصریح شده که مدت خلافت راشدین، سی سال می‌باشد و پس از آن، سلطنت و پادشاهی خواهد بود.^۲ امام ترمذی رحمه الله از سفینه غلام آزادشده‌ی پیامبر اکرم ﷺ روایت نموده که آن حضرت ﷺ فرموده است: (الخلافة فی أمتی ثلاثون سنة ثم ملک بعد ذلك)^۳ یعنی: «خلافت در امت من سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می‌باشد».

ابن کثیر در شرح این حدیث می‌گوید: «سی سال، با خلافت حسن بن علی رضی الله عنه عنهما تکمیل می‌گردد. حسن رضی الله عنه در ربیع الاول سال ۴۱ هجری خلافت را به معاویه رضی الله عنه سپرد

۱- مرویات خلافة معاویة (ص ۱۶۵)

۲- عقیده أهل السنة و الجماعة فی الصحابة (۲/۷۴۳).

۳- تحفة الأحوذی (۶/۳۹۵-۳۹۷)؛ حدیث، حسن است.

و این واقعه، دقیقاً سی سال پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد. چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در ربیع الاول سال ۱۱ هجری وفات نمود و این، یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌باشد.^۱ از این رو حسن علیه السلام پنجمین خلیفه از خلفای راشدین است.^۲

بسیاری از علمای اهل سنت، درباره‌ی مشروعیت خلافت حسن علیه السلام سخن گفته و او را جزو خلفای راشدین علیهم السلام دانسته‌اند؛ از جمله: ابوبکر بن العربی، قاضی عیاض، ابن کثیر، ابن ابی العز حنفی، مناوی و ابن حجر هیتمی.^۳

از این رو این امکان برای حسن بن علی علیه السلام وجود داشت که به مشروعیت و قانونی بودن خلافت خود استناد کند و یا جنگ تبلیغاتی سازمان‌یافته‌ای در میان مردم اهل شام، به راه اندازد و اعتماد آنان را به سوی خویش جلب کند و یا حداقل در اعتماد و جایگاهی که معاویه رضی الله عنه نزد آنان برخوردار شده بود، رخنه افکند و بر وی، چیره شود. بنابراین حسن بن علی علیه السلام از نیروی معنوی و نفوذ روحی بسیاری برخوردار بود و از آنجا که نوه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می‌رفت و نفوذ زیادی در جامعه‌ی اسلامی داشت، کسی، مشروعیت وی را زیر سؤال نمی‌برد.

۲- حسن بن علی علیه السلام دارای قدرت و برتری نظامی و سیاسی فراوانی بود و از فرماندهان شایسته و توانمند به شمار می‌رفت. باری نفیر بن حضر می، به حسن علیه السلام گفت: ای حسن! مردم می‌گویند: تو دوست داری به خلافت برسی. حسن بن علی علیه السلام فرمود: «مہتران عرب تحت فرمان و در اختیارم بودند و اگر به آنها دستور جنگ می‌دادم، در کنار من می‌جنگیدند و اگر صلح می‌کردم، آنها نیز صلح می‌نمودند، اما من، با وجود آنکه چنین موقعیتی داشتم، تنها برای رضای خداوند عزوجل از خلافت کناره‌گیری نمودم».^۴

این سخن حسن علیه السلام بیانگر آن است که آن بزرگوار، در موقعیت توانمندی قرار داشت که پیروانش، چه در جنگ، و چه در صلح، از او اطاعت می‌کردند. سخنوری حسن بن علی علیه السلام و زبان و بیان گیرایش، در کنار قرابت و خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله، این امکان را برایش فراهم می‌آورد که در جلب عواطف مردم، موفق باشد و بتواند آنان را تحت تأثیر

۱- البدایة و النہایة (۱۳۴/۱۱)

۲- مآثر الإنافقة (۱۰۵/۱)؛ مرویات خلافة معاوية، خالد الغیث، ص ۱۵۵

۳- در صفحات گذشته، سخنان این دسته از علما، در موضوع مورد بحث آمده است.

۴- البدایة و النہایة (۲۰۶/۱۱).

قرار دهد. دلیل این ادعا اینکه حسن علیه السلام توانست مردم کوفه را قانع نماید که به دفاع از پدرش برخیزند.

قضیه از این قرار بود که والی کوفه، ابوموسی اشعری رضی الله عنه، همواره مردم را از مشارکت در فتنه باز می‌داشت و آنان را نسبت به حضور در جنگ‌های داخلی بی‌ رغبت می‌نمود. ابوموسی رضی الله عنه ضمن یادآوری احادیث نبی اکرم صلی الله علیه و آله، مردم کوفه را از دخالت و مشارکت در این فتنه، برحذر می‌داشت.^۱ از این رو علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه، محمد بن ابی‌بکر و محمد بن جعفر را به کوفه فرستاد؛ آن دو، پس از ابلاغ فرمان علی رضی الله عنه به ابوموسی رضی الله عنه در میان مردم، برخاستند و دستور علی رضی الله عنه را ابلاغ نمودند، اما پاسخی نشنیدند و ناکام ماندند. سپس علی رضی الله عنه هاشم بن عتبه بن ابی وقاص^۲ را به کوفه فرستاد و چون هاشم نیز نتوانست به سبب تأثیر ابوموسی رضی الله عنه بر مردم، آنان را برای یاری علی رضی الله عنه و حضور در جنگ، قانع سازد، علی رضی الله عنه عبدالله بن عباس رضی الله عنه را به کوفه فرستاد؛ و چون عبدالله بن عباس رضی الله عنه نیز موفق به قانع ساختن کوفیان نشد، علی رضی الله عنه، عمار بن یاسر و حسن رضی الله عنه را به کوفه گسیل داشت.^۳ از آنجا که حسن بن علی رضی الله عنه شخصیتی اثرگذار بود، در میان مردم برخاست و فرمود: «ای مردم! فراخوان امیرتان را اجابت کنید و به سوی برادرانتان حرکت نمایید؛ به هر حال کسانی، برای این کار، پیدا خواهند شد. به خدا سوگند، اگر خردمندان، به این کار، دست یازند، برای حال و آینده، بهتر است و فرجام بهتری در پی دارد؛ پس دعوت ما را بپذیرید و ما را در این گرفتاری که در میان ما و شما، مشترک است، یاری نمایید.»^۴ حدود شش تا هفت هزار تن از مردم کوفه، درخواست حسن رضی الله عنه را پاسخ گفتند و همراه حسن و عمار رضی الله عنهما به یاری علی رضی الله عنه شتافتند.^۵ ابوموسی اشعری رضی الله عنه والی کوفه و از فرمانروایان محبوب عراق بود که در دوران عمر بن خطاب رضی الله عنه به آن دیار فرستاده شد و در علم و زهد نیز شهره‌ی خاص و عام بود، اما با این حال، حسن بن علی رضی الله عنه توانست مردم کوفه را به سوی خویش جلب کند تا از فرمان ابوموسی رضی الله عنه سرپیچی نمایند و به یاری علی رضی الله عنه بشتابند.

۱- تاریخ طبری (۵۱۴/۵) و مصنف ابن ابی شیبه (۱۲/۱۵). سند این حدیث، حسن است.

۲- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۱۴۴ و سیر أعلام النبلاء (۴۸۶/۳).

۳- فتح الباری (۵۳/۱۳) و علی بن ابی طالب، صلابی (۶۰/۲)

۴- تاریخ طبری (۵۱۶/۵)

۵- همان

۳- در سپاه حسن علیه السلام فرماندهان توانمندی همچون برادرش حسین، و پسرعمویش عبدالله بن جعفر، و قیس بن سعد بن عباد و عدی بن حاتم علیهم السلام و... حضور داشتند؛ بنابراین اگر حسن بن علی علیه السلام خواستار خلافت بود، می توانست به فرماندهان خویش دستور دهد تا با مردم را به جنگ با معاویه رضی الله عنه بسیج نمایند و بدین سان تا مدتی، زمام امور را در بسیاری از مناطق حکومتش، به دست گیرد.

۴- حسن بن علی علیه السلام از توانایی های ویژه ای در تعامل با مردم عراق و جلب توجه آنها، برخوردار بود و از آنجا که به خوبی، روحیات اهل عراق را می شناخت، از همان ابتدای خلافتش، بر عطایا و بخشش های خویش به آنها افزود. پروژه های اصلاحی و برنامه ای که حسن بن علی علیه السلام برای تحقق صلحی فراگیر دنبال می کرد، بسی سخت تر و دشوارتر از جنگیدن با معاویه رضی الله عنه بود، اما با این حال، حسن علیه السلام موانع و تنگناهای بسیاری مانند: مخالفت برخی از مردم با صلح و نیز توطئه های نافرجام ترورش را پشت سر نهاد و بر مشکلات فرارویش، فایق آمد. وی، به اهداف مورد نظرش دست یافت؛ چنانچه وحدت و یک پارچگی امت اسلامی را تحقق بخشید، مانع از ریختن خون مسلمانان شد، امنیت راه ها و جاده های مواصلاتی را تأمین نمود و زمینه ی گسترش فتوحات اسلامی را فراهم آورد. چنین عملکردی، بیانگر توانمندی والای حسن علیه السلام در عرصه ی رهبری، فرماندهی و اداره ی امور می باشد.

۵- عمرو بن عاص و معاویه رضی الله عنهما، به قدرت نظامی و سیاسی حسن بن علی علیه السلام اذعان داشتند؛ در روایت بخاری رحمه الله آمده است: به خدا سوگند، حسن بن علی علیه السلام با لشکریانی که همچون کوه (استوار) بودند، رویاروی معاویه رضی الله عنه قرار گرفت. عمرو بن عاص رضی الله عنه با دیدن لشکریان حسن علیه السلام خطاب به معاویه رضی الله عنه گفت: این، سپاه سپاهی است که تا طرف مقابلش را از پای در نیاورد، عقب نشینی نخواهد کرد. معاویه رضی الله عنه گفت: ای عمرو! اگر اینها و اینها کشته شوند، تکلیف من در قبال مردم و زنان و فرزندان و ضعفای آنان چه خواهد بود؟^۱ سپس معاویه رضی الله عنه دو نفر قریشی از طایفه ی بنی عبد شمس به نامهای عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر بن کریر را نزد حسن بن علی علیه السلام فرستاد تا با وی سخن گویند و از

۱- ابن حجر می گوید: مقصود معاویه خیل عظیمی از لشکریان و مردم بود که در سپاه وی و سپاه حسن بن علی علیه السلام برای نبرد آماده شده بودند.

وی درخواست صلح نمایند. در ضمن معاویه رضی الله عنه به آن دو دستور داد که اموالی را به حسن رضی الله عنه پیشنهاد کنند و هر چه خواست به او بدهند.^۱

الف: عمرو بن عاص رضی الله عنه، یکی از فرماندهان نظامی برجسته و سیاستمداران کارآزموده بود و چون سپاهیان حسن رضی الله عنه را مشاهده کرد، فرمود: «گردان‌ها و لشکریان (حسن رضی الله عنه) را به گونه‌ای یافتم که تا بر رقبای خویش پیروز نشوند، دست بردار نیستند».^۲

ب: معاویه رضی الله عنه به خوبی می‌دانست که در صورت بروز جنگ، افراد زیادی از دوطرف، کشته خواهند شد. وی، این نکته را خوب درک می‌کرد که حتی اگر در میدان نبرد پیروز شود، باز هم نمی‌تواند نسبت به پیامدهای ناگوار جنگ، از قبیل: بیوه شدن زنان و یتیم گشتن کودکان، بی‌خیال باشد و این همه مصیبت را تحمل نماید. معاویه رضی الله عنه، یکی از سرآمدان سیاسی دوران خویش به‌شمار می‌رفت و از این رو خیلی خوب می‌دانست که اگر جنگی، روی دهد و به فرض اینکه پیروز شود، جبران پیامدهای سوء جنگ در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اخلاقی و...، برایش مشکل خواهد بود.

ج: معاویه رضی الله عنه، دو تن از شخصیت‌های برجسته به نام‌های عبدالرحمن بن سمرة و عبدالله بن عامر بن کریر را برای مذاکرات صلح، نزد حسن رضی الله عنه فرستاد؛ شایان ذکر است این دو، قریشی و از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و احترام خاصی، نزد حسن بن علی رضی الله عنه داشتند.

عبدالرحمن بن سمرة بن حبيب بن ربيعة بن عبدشمس بن عبدمناف، ابوسعید القرشی العبشمی:

وی، یکی از بزرگان و سرآمدان عرب بود و در فتح مکه، اسلام آورد و در بصره، اقامت گزید. عبدالرحمن رضی الله عنه در لشکر اعزامی به سجستان، حضور داشت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به عبدالرحمن رضی الله عنه فرمود: (يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ، لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنِ أُوْتِيْتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وَكَلْتِ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوْتِيْتَهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا)^۳ یعنی: «ای عبدالرحمن بن

۱- بخاری، شماره: ۲۷۰۴.

۲- بخاری (۲۷۰۴).

۳- بخاری، شماره‌ی ۶۶۲۲.

سمره! امارت را درخواست مکن؛ زیرا اگر پس از درخواست، به امارت برسی، به آن، واگذار می‌شوی^۱ و اگر بدون درخواست، به امارت برسی، بر آن، یاری خواهی شد.^۲

در مسند بقی بن مخلد، چهارده حدیث از عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه روایت شده و ابن عباس، سعید بن مسیب، عبدالرحمن بن ابی لیلی، حیان بن عمیر، ابن سیرین، حسن و برادرش سعید بن ابی الحسن و حمید بن هلال، از وی، حدیث، روایت کرده اند. گویند: ابتدا اسم عبدالرحمن بن سمره، عبدکلال بود و چون اسلام آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله نامش را تغییر داد و او را عبدالرحمن، نامید.^۳ عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ وی، گذشته از آنکه در بسیاری از فتوحات اسلامی، حضور داشت، در دوران عثمان بن عفان رضی الله عنه، یکی از فرماندهان لشکر اسلام بود. عبدالرحمن رضی الله عنه بدن هیچ خونریزی و جنگی، سجستان را فتح نمود و سپس عازم بَست شد و پس از فتح آن دیار، رهسپار کابل و زابلستان گردید و غنایم به دست آمده از فتح کابل و زابلستان را نزد عبدالله بن عامر رضی الله عنه فرستاد.^۴ عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه، به روایتی در سال ۵۰ هجری و به روایتی دیگر، در سال ۵۱ هجری، چشم از جهان فرو بست.^۵

عبدالله بن عامر بن کریم بن ربیع بن عبدشمس بن عبدمناف بن قصی القرشی
العشمی:

عبدالله بن عامر رضی الله عنه، در سال ۴ هجری، دیده به جهان گشود^۶ و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال ۷ هجری، به قصد ادای عمره [عمره القضاء] وارد مکه شد، او را نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله بردند. ابن حجر رحمه الله می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از آب دهان خویش در دهان وی گذاشت و فرمود: «آیا این، پسر یکی از زنان بنی سلیم است؟» گفتند: «آری». فرمود: «این، شبیه ماست». رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای حفظ او، دعا خواند و عبدالله بن عامر رضی الله عنه نیز آب دهان

۱- ابن حجر رحمه الله می گوید: معنای حدیث از این قرار است که: هر کس، درخواست امارت نماید و امارت، به او داده شود، با آن تنها می ماند و به خاطر حرصی که برای رسیدن به امارت داشته، یاری نمی گردد. [مترجم]

۲- یعنی خداوند، تو را در جریان امارت، یاری خواهد کرد. [مترجم]

۳- سیر أعلام النبلاء (۵۷۲/۲).

۴- تاریخ دمشق (۲۸۹/۲۶)

۵- سیر أعلام النبلاء (۵۷۲/۲).

۶- تهذیب التهذیب (۲۷۲/۵).

رسول خدا ﷺ را می‌مکید. نبی اکرم ﷺ فرمود: «او، مسقی است». یعنی: خودش، همواره سیراب است و مایه‌ی سیرابی دیگران خواهد بود. عبدالله بن عامر رضی الله عنه، هر جای زمین را که حفر می‌کرد، از آن، آب، بیرون می‌آمد.^۱

همان‌طور که ابن تیمیه رحمه الله گفته است، عبدالله بن عامر رضی الله عنه، فردی نیک و دوست‌داشتنی بود که محبتش، در دل مردم، جای گرفته بود و این، غیر قابل انکار است.^۲ ذهبی رحمه الله می‌گوید: عبدالله بن عامر رضی الله عنه، یکی از امیران نامدار، شجاع و بخشنده‌ی عرب بود که با مردم، با نرمی و شکیبایی، برخورد می‌کرد.^۳ وی، از ترس فتنه، در جنگ جمل و صفین حاضر نشد.

خلاصه اینکه نمایندگان معاویه رضی الله عنه برای گفتگوهای صلح، (یعنی عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر رضی الله عنهما)، افراد سرآمد و قابل احترامی بودند، و این، بیانگر آن است که معاویه رضی الله عنه مصمم بوده تا به هر قیمتی که شده، با حسن رضی الله عنه صلح نماید. مدتی حسن رضی الله عنه و یارانش، کنترل اوضاع را در دست داشتند؛ چنانچه روایت بخاری رحمه الله و سایر روایات نشان می‌دهد، سپاه حسن رضی الله عنه، سپاهی قوی و توانمند بود. ترور نافرجام حسن رضی الله عنه، نتیجه‌ی شرایط زمانی دوران جنگ و صلح با معاویه رضی الله عنه بود؛ البته دیری نپایید که شایعه‌پراکن‌ها، شکست خوردند و شخصی که اقدام به ترور حسن رضی الله عنه نموده بود، کشته شد. لذا دسیسه‌ی ترور حسن رضی الله عنه، به معنای ضعف قدرت نظامی آن بزرگوار نیست. پیشتر چگونگی صلح حسن با معاویه رضی الله عنهما را مورد بررسی قرار دادیم؛ چنانچه از نحوه‌ی صلح برمی‌آید، اگر حسن رضی الله عنه دارای قدرت نظامی نبود، دیگر هیچ لزومی نداشت که معاویه رضی الله عنه با حسن رضی الله عنه وارد مذاکره شود و شرایط مورد نظر آن بزرگوار را بپذیرد؛ بلکه در صورت ضعف نظامی حسن رضی الله عنه، معاویه رضی الله عنه بدون هیچ دغدغه‌ای وارد کوفه می‌شد و زمام امور را به‌دست می‌گرفت و به هیچ‌یک از شروط حسن رضی الله عنه تن نمی‌داد.

آری! این امکان، برای حسن رضی الله عنه فراهم بود که با همکاری یارانش، جنگی تمام‌عیار بر ضد معاویه رضی الله عنه ترتیب دهد و زمام امور را به کلی به‌دست گیرد، اما از آنجا که حسن رضی الله عنه، به اخلاق اسلامی آراسته بود و همواره به صلح و اتحاد مسلمانان می‌اندیشید، از این رو گزینه‌ی

۱- طبقات (۳۱/۵)؛ تهذیب التهذیب (۷۲/۵).

۲- نگا: منهاج السنة (۱۸۹/۳).

۳- سیر أعلام النبلاء (۲۱/۳).

صلح را انتخاب کرد و از جنگ، پرهیز نمود و بدین سان امت اسلامی را از فتنه و تفرقه، رهانید.

خداوند متعال، حسن بن علی علیه السلام را واسطه‌ی ایجاد صلح و آشتی در میان مسلمانان قرار داد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله، پیشتر از این رویداد مهم خیر داده و فرموده بود: (إِن ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، وَ لَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يَصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئْتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ)^۱ یعنی: «این فرزندم، آقا و سرور است و چه بسا خداوند، به وسیله‌ی او، میان دو گروه عظیم از مسلمانان، صلح و سازش برقرار سازد».

بی‌رغبتی حسن علیه السلام به ریاست و فرمانروایی

حسن بن علی علیه السلام، اسوه و الگوی نیکی برای مسلمانان در زمینه‌ی بی‌رغبتی به ریاست و فرمانروایی است؛ او، به دنیا و مقام‌های دنیوی پشت کرد تا به نعمت‌های جاویدان خداوند دست یابد و هیچ چشم‌داشتی جز رضای خدای متعال، نداشت. زهد و بی‌رغبتی به جاه و مقام دنیوی، بر نفس، خیلی دشوار و ناگوار است و چه بسیار برادران، دوستان و خویشاوندانی که به خاطر پست و مقام دنیا، خون یکدیگر را ریخته‌اند! اگر صفحات تاریخ را ورق بزنیم، با رخدادها و ماجراهای شگفت‌انگیزی در این زمینه، مواجه خواهیم شد. افرادی که نسبت به مال و منال دنیا و لذت‌های جنسی و آمیزشی، بی‌رغبت باشند، بسیارند، اما کسانی که نسبت به جاه و مقام دنیا، اظهار بی‌رغبتی نمایند، به مراتب، خیلی کم‌ترند. جاه‌طلبی و محبت جاه و مقام، آخرین صفت ناپسندی است که از قلوب نیکان، بیرون می‌رود. سفیان ثوری رحمه‌الله می‌گوید: بی‌رغبتی به جاه و مقام را خیلی کم‌تر از بی‌میلی به خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها، مال و ثروت و لباس‌های فاخر، یافتیم؛ اگر فرد جاه‌طلب، به خواسته‌اش نرسد، آشفته می‌گردد و برای دستیابی به خواسته‌اش با تب و تاب تمام، تلاش و تکاپو و حتی جنگ و ستیز، می‌نماید. از این رو از جاه‌طلبی و محبت ریاست، پرهیز که محبت جاه و مقام در میان مردم، خیلی بیشتر از محبت مال و منال است و این، نکته‌ی پوشیده‌ای است که تنها علمای بابصیرت و حاذق، آن را درک می‌کنند و در ورطه‌ی آن، گرفتار نمی‌شوند. بنابراین مراقب خویشتن

باش و مخلصانه، عمل نما که به زودی، مردم، گرفتار اموری خواهند شد که آرزوی مرگ، خواهند نمود.^۱

بدین سان حسن بن علی علیه السلام به ما آموخت که باید برای حفظ مصالح امت اسلامی و وحدت و یک پارچگی مسلمانان، از منافع شخصی و پست و مقام دنیا گذشت و خون و جان مسلمانان را پاس داشت. آری! کوتاه کردن آرزوها و دست کشیدن از آرزوهای دور و دراز، یاد مرگ و زیارت قبور، کمک شایانی به انسان، برای رسیدن به مقام زهد و بی رغبتی به دنیا، می نماید. حسن علیه السلام یکی از طلایه داران زهد و تقوا، در دوران خویش بود و تمامی پله های ترقی در زمینه بی رغبتی به مال و مقام دنیا را پیمود. بر انگشتری آن بزرگوار، نوشته شده بود:

قدم لفسک ما استطعت من التقی إن المنیة نازل بک یا فتی!
أصبحت ذافرح كأنک لا تری أحباب قلبک فی المقابر و البلی^۲

یعنی: «ای جوان! تا می توانی راه تقوا و پرهیزگاری در پیش بگیر و اعمال نیک و شایسته، برای خویش، ذخیره کن که هر آن، مرگت می رسد. تو، آن گونه بی خیالی که گویا دوستان و عزیزانت را نمی بینی که طعمه ی مرگ و مصیبت ها گشته و در گورستان ها مدفون شده اند».

آری! حسن علیه السلام یکی از زهدپیشگان دوران خویش به شمار می رفت؛ چنانچه دست از دنیا و جاه و مقام دنیا کشید و با تمام وجود در راستای دستیابی به رضایت و خشنودی پروردگارش، کوشید. هر چند حسن علیه السلام به هیچ عنوان به دنبال این نبود که در چشم مردم، عزیز شود، اما خدای متعال، محبتش را در دل مردم انداخت و او را از عزت و شرافت فراوانی در نگاه مسلمانان، برخوردار گردانید. حسن علیه السلام، به شدت از اینکه خود را در چشم و دل مردم جای دهد، پرهیز می نمود؛ زیرا از این می ترسید که این امر، میان او و آفریننده اش، فاصله بیندازد؛ خدای متعال، می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾

(مریم: ۹۶)

۱- حلیة الأولیاء (۳۷۶/۶)؛ فقه الفتن، عبدالله شعبان، ص ۱۴۲.

۲- تاریخ دمشق (۸۶/۱۴).

«بی گمان کسانی که ایمان می آورند و کارهای شایسته انجام می دهند، خداوند مهربان، آنان را دوست می دارد و محبتشان را به دلها می اندازد».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (إذا أحب الله العبد قال لجبريل: قد أحببت فلاناً فأحبه، فيحبه جبريل عليه السلام ثم ينادي في أهل السماء: إن الله قد أحب فلاناً فأحبه، فيحبه أهل السماء ثم يوضع له القبول في الأرض) ^۱ یعنی: «هرگاه خداوند، بنده ای را دوست بدارد، به جبرئیل علیه السلام می گوید: من، فلانی را دوست دارم؛ تو نیز او را دوست مدار. بدین ترتیب جبرئیل علیه السلام نیز آن بنده را دوست می دارد و سپس در میان اهل آسمان، بانگ برمی آورد: خداوند، فلانی را دوست دارد؛ شما هم او را دوست بدارید و بدین ترتیب اهل آسمان نیز آن بنده را دوست می دارند و آنگاه مقبولیت و محبت وی، در (قلب اهل) زمین، نهاده می شود».

به هر حال، کسی که در پی شرافت اخروی باشد، به عزت و شرافت دنیا نیز دست می یابد؛ هرچند در پی عزت و شرافت دنیا نباشد. جاه طلبی، و تلاش و تکاپو برای دستیابی به جاه و مقام دنیا، با عزت و شرافت اخروی، قابل جمع نیست و نمی توان آن را با عزت و شرف آخرت، یک جا نمود. البته خوشبخت، کسی است که نعمت های جاوید و ماندگار آخرت را بر کالای فناپذیر و گذرای دنیا، ترجیح دهد.

ابوالفتح ستی، چنین سروده است:

أمران مفترقان لست تراهما يتشوقان لخلطة و تلاقى
طلب المعاد مع الرياسة و العلى فدع الذى يفنى لما هو باقى^۲

یعنی: «ریاست طلبی (و محبت جاه و مقام) و نیز طلب آخرت، دو امر متضاد و متناقض اند که هیچ گاه قابل جمع، نیستند و یک جا نمی شوند؛ بنابراین نعمت ها و خوشی های فانی و زودگذر دنیا را به خاطر عزت و سعادت جاویدان و همیشگی آخرت، رها کن و آخرت را بر دنیا، ترجیح بده».

حسن بن علی علیه السلام با کناره گیری از خلافت، به ما آموخت که چگونه به جاه و مقام دنیا، بی رغبت باشیم و به خاطر رضایت و خشنودی الله جل جلاله و در راستای مصالح مسلمانان، از موقعیت های دنیوی دست بکشیم. آری! بدین سان، عزت و منزلت حسن علیه السلام، افزایش یافت؛

۱- مسلم، کتاب البر و الصلة، شماره ۶۹۳۷.

۲- أمراض النفس، دکتر انس کرزون، ص ۷۷.

حسن علیه السلام، راز و ارستگی و رهایی از خویشتن خویش را نمایان نمود. او، ایثار را معنا کرد و معلم و آموزگار از خود گذشته گشت؛ وی، برای همه ی نسل ها، مدرسه ی ایثار را بنا نهاد تا در آن، درس گذشتن از خود و منافع شخصی، تدریس شود و همه، این را بیاموزند که باید حفظ جان و خون مسلمانان و نیز وحدت و یک پارچگی آنان را بر منافع شخصی خویش، ترجیح دهند. خلاصه اینکه حسن علیه السلام، معلم و بلکه مدرسه ی ایثار شد و مایه ی عزت و افتخار امت اسلامی در طول تاریخ گردید و تحسین همگان را برانگیخت.

حب جاه و مقام، آن قدر در دل برخی از مردم، جای گرفته که بسیاری از آنان، برای رسیدن به پست و مقام دنیوی، با هم رقابت می نمایند و در این راستا، هر نیرنگ و حيله ای را به کار می بندند و مال و ثروت فراوانی برای نیل به جاه و مقام مورد نظر خویش، هزینه می کنند و بدین سان جاه و مقام را بر مال و منال، ترجیح می دهند! راستی چرا این طور است؟ هر یک از موارد ذیل، می تواند خاستگاه چنین رویکردی باشد:

۱- رسیدن به مال و ثروت از طریق جاه و مقام، آسان تر از دستیابی به پست و مقام از طریق مال و ثروت می باشد. به عنوان مثال: عالم یا دانشمندی که شهرت و یا جاه و مقامی دارد، به راحتی می تواند هر چقدر مال و ثروت که بخواهد، از دوستانش، مطالبه نماید و به طور قطع، طرفدارانش نیز از بذل و بخشش مال و ثروت به او و یا برآورده ساختن نیازهایش، دریغ نخواهند کرد.

۲- مال و ثروت دنیا، فناپذیر است و در معرض زوال قرار دارد و هر آن، ممکن است از بین برود. در صورتی که برخورداری از نفوذ اجتماعی، این امکان را برای شخص، فراهم می سازد که از حمایت دیگران، برخوردار شود.

۳- دستیابی به محبت و اقبال عمومی، و به تعبیری برخورداری از موقعیت اجتماعی، بسی آسان است و چون مردم، کسی را دوست بدانند، همواره از او، به نیکی یاد می کنند و بدین سان نام و آوازه اش بر سر زبان ها می افتد و محبوبیتش، در میان مردم، گسترش می یابد.^۱ خودخواهی و جاه طلبی، نسبت مستقیمی با هم دارند و خاستگاه بسیاری از بیماری های روحی و روانی هستند؛ مانند: ریا، تکبر، برتری جویی بر دیگران، خودبزرگ بینی، بخل، حسادت و میل و رغبت وافر به اینکه از سوی دیگران، مورد تعریف و تمجید قرار بگیرد و... شخص جاه طلب، به هر خواری و ذلتی، تن می دهد؛ جاه طلبی، نوعی بیماری درونی و

روانی است و شخص مبتلا، باید از طریق آموزه‌های کتاب و سنت، به درمان این بیماری خطرناک، همت گمارد و سلوک و رفتار تربیتی اسلام را در پیش بگیرد. آدم جاه‌طلب، تمام هم و غمش را برای نیل به هدفش، به کار می‌بندد و دین و کرامتش را فدای این خواسته‌ی نابخردانه می‌کند و به هر خواری و خفتی، تن می‌دهد تا رضایت مردم را جلب نماید!^۱

ابن تیمیه رحمه الله در این باره می‌گوید: «افراد جاه‌طلبی که در پی برتری بر دیگران هستند، افراد ضعیف‌النفس و سست‌عنصری می‌باشند که هرچند به‌ظاهر در رأس قرار دارند و مردم، از آنان حساب می‌برند، اما در حقیقت، تحت تأثیر طرفداران خویش هستند و همواره (برای حفظ منافع خویش) ناگزیرند بندگانی گوش به فرمان برای مردم باشند و از آنان اطاعت نمایند».^۲

این سخن ابن تیمیه، هشدار واضحی برای تمام کسانی است که زمام امور مردم را به‌دست دارند و باید آن را آویزه‌ی گوش خویش نمایند تا در برابر خواسته‌ها و مطالبات نامشروع مردم، تسلیم نشوند و در برابر جمهور مردم، عزت نفس خویش را حفظ کنند.

حسن بن علی علیه السلام، این درس ارزنده را به ما آموخت که برتری، در ترجیح مبادی و ارزش‌های دینی بر خواسته‌ها و هواهای نفسانی است. چنانچه حسن علیه السلام در برابر کسانی که صلح با معاویه رضی الله عنه را ننگ و عار می‌دانستند، واکنشی بس زیبا و نیک داشت؛ آن بزرگوار، انگیزه‌اش از انعقاد صلح با معاویه رضی الله عنه را حفظ و وحدت مسلمانان و جلوگیری از قتال و خونریزی در جهت رضایت و خشنودی خداوند متعال، بیان نمود و سرانجام، توانست با وجود آن‌همه فشار از سوی کسانی که خواهان جنگ بودند، پروژه‌ی اصلاحی خویش را به‌ثمر برساند و صلح و آرامش را به جامعه‌ی اسلامی، هدیه نماید. آری! از رهبران ربانی، انتظاری جز این نیست.

حسن علیه السلام از اینکه با معاویه رضی الله عنه صلح نمود، خیلی خرسند بود و هیچ‌گاه احساس پشیمانی نکرد و خودش را برای این کار، ملامت و سرزنش ننمود؛ بلکه اقدامات حسن علیه السلام برای برقراری صلح، تحسین افراد آگاه و فهمیده را برانگیخت و سبب خرسندی و رضایت خاطر وی گردید؛ چراکه از زبان پیامبر صادق صلی الله علیه و آله، به انجام چنین کار مهمی، بشارت داده شده بود.

۱- أمراض النفس، دکتر انس کرزون، ص ۷۷.

۲- العبودية از ابن تیمیه رحمه الله، ص ۴۸-۴۹.

حسن علیه السلام واکنش نیک و شایسته‌ای با منتقدان خویش داشت؛ چنانچه زمانی که ابو عامر، سفیان بن لیل، به حسن علیه السلام گفت: «سلام بر تو ای خوارکننده‌ی مؤمنان!»، حسن بن علی علیه السلام فرمود: «ای ابو عامر! این سخن را مگو؛ من، مؤمنان را خوار نکرده‌ام؛ بلکه نمی‌پسندیدم که به خاطر ریاست و امارت، میان مؤمنان، قتل و قتالی روی دهد».^۱

این سخن حسن بن علی علیه السلام، افقی وسیع و روشن، فراروی رهروان راه حق می‌گشاید و مسیری هموار، پیش روی کسانی می‌نهد که به سوی خداوند متعال، روی آورده‌اند. حسن علیه السلام در تمام ابعاد زندگانی‌اش، چنین رویکردی داشت و در نظر داشتن رضایت خداوند تعالی، در تمام حرکات و سکناتش، نمایان بود.

استقرار حسن بن علی علیه السلام در مدینه، پس از صلح

حسن بن علی علیه السلام پس از کناره‌گیری از خلافت، به‌همراه بنی‌هاشم و یاران خویش، رهسپار مدینه گردید و همان‌جا اقامت گزید. بنی‌هاشم، از احترام خاصی نزد معاویه رضی الله عنه برخوردار بودند و حسن بن علی علیه السلام در رأس آنان قرار داشت. در آن زمان، تعداد زیادی از صحابه رضی الله عنهم اعم از مهاجران و انصار و سایر اصحاب در مدینه زندگی می‌کردند. البته مدینه، جمع کثیری از تابعین را نیز در خود جای داده بود. ساکنان مدینه اعم از صحابه و تابعین که در واقع، شاگردان مکتب صحابه رضی الله عنهم به‌شمار می‌رفتند، برای عبادت خداوند متعال و روایت احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، یک‌سویی اختیار کرده بودند و همواره در راستای حفظ وحدت و یک‌پارچگی امت، تلاش می‌کردند و خود، در عرصه‌ی علم و دانش، همراه و همگام با مسلمانان، به مسؤولیت‌های خویش، عمل می‌نمودند؛ از جمله: عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس، ابوهریره، ابوسعید خدری و جابر بن عبدالله رضی الله عنهم.^۲

فضای مدینه، فضای علمی بسیار خوبی بود؛ به‌گونه‌ای که دانش‌پژوهان و جویندگان علم قرآن و حدیث، از هر سو و کرانه‌ای، رهسپار مدینه می‌شدند. حضور صحابه و تابعین رضی الله عنهم در شهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از یک‌سو، و برخورداری مدینه از امنیت فراوان، از سوی دیگر،

۱- المستدرک (۱۷۵/۳).

۲- تاریخ طبری (۸۰/۶)؛ المدینه فی العصر الأموی، ص ۸۴.

مجال علم و پژوهش را در آن شهر، فراهم آورده و مدینه را به مرکزی علمی، تبدیل کرده بود.^۱

رابطه‌ی حسن علیه السلام با معاویه رضی الله عنه، پس از برقراری صلح

باری حسن بن علی علیه السلام پس از واگذاری خلافت به معاویه رضی الله عنه، نزد وی رفت. معاویه رضی الله عنه به حسن رضی الله عنه گفت: «اینک به تو، پاداشی می‌دهم که پیشتر به هیچ کس نداده‌ام و پس از این نیز به هیچ کس نخواهم داد». آن‌گاه چهارصد هزار (درهم) تقدیم حسن رضی الله عنه نمود و آن بزرگوار نیز هدیه‌ی معاویه رضی الله عنه را پذیرفت.^۲

در روایتی آمده است: حسن بن علی علیه السلام، هر سال، نزد معاویه رضی الله عنه می‌رفت و مبلغ یکصد هزار درهم از وی، دریافت می‌کرد. یک‌سال حسن رضی الله عنه نزد معاویه رضی الله عنه نرفت و معاویه رضی الله عنه هم چیزی برای حسن رضی الله عنه نفرستاد. حسن بن علی علیه السلام تصمیم گرفت طی نامه‌ای، مستمری خویش را درخواست نماید، اما در خواب، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دید که به او فرمود: «ای حسن! آیا به مخلوقی نامه می‌نویسی و نیازت را با او در میان می‌نهی و نیازت را از خدای خویش، درخواست نمی‌کنی؟!». حسن رضی الله عنه می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! پس چه کار کنم؟ بدهی‌هایم، زیاد شده است. فرمود: «بگو: (اللهم إني أسألك من كل أمر ضعفته عنه قوتي و حيلتي و لم تنته إليه رغبتی و لم يخطر ببالي و لم يبلغه أملی و لم يجر علی لسانی من اليقين الذي أعطيته أحدا من المخلوقين الأولين و الآخرين إلا خصصني يا أرحم الراحمين) یعنی: «بارخدا یا! از تو می‌خواهم بالاترین یقینی را به من عنایت کنی که به یکی از مخلوقات خویش از ابتدا تا انتها، ارزانی داشته‌ای؛ آن‌چنان یقینی که از توان و تدبیر من، خارج است، و از میل و رغبتم، فراتر می‌باشد و در ذهنم نمی‌گنجد و بر زبانم نمی‌آید و بسی دورتر از تمنّا و آرزوی من است؛ ای مهربان‌ترین مهربانان! مرا به چنین یقینی، گرامی بدار».

حسن رضی الله عنه می‌گوید: «از خواب برخاستم و این دعا را حفظ کرده بودم؛ من، همواره این دعا را می‌خواندم. دیری نپایید که معاویه رضی الله عنه، مرا نزد اطرافیان‌ش، یاد نموده، علت غیابم را

۱- نگا: المدینة فی العصر الأموی، ص ۶۲.

۲- سیر أعلام النبلاء (۳/۲۶۹).

پرسید. به او گفتند: حسن علیه السلام امسال نخواهد آمد. از این رو معاویه رضی الله عنه دویست هزار درهم برایم فرستاد.^۱

در روایتی، دعایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله، در خواب، به حسن رضی الله عنه آموخت، با این الفاظ آمده است: (اللهم اذف فی قلبی رجاک و اقطع رجائی عن سواک حتی لا أرجو أحداً غیرک؛ اللهم و ما ضعف عن قوتی و قصر عنه عملی و لم تنته إلیه رغبتی و لم تبلغه مسألتی و لم یجر علی لسانی مما أعطیت أحدا من الأولین و الآخیرین من الیقین فخصنی به یا رب العالمین) یعنی: «بارخدا! امید به خودت را در قلبم بیفکن و امیدم را از غیر خویش، قطع بگردان تا به غیر تو، امید مندم. بارخدا! بالاترین یقینی را به من، عنایت کن که به یکی از مخلوقات خویش از ابتدا تا انتها، ارزانی داشته‌ای؛ آن چنان یقینی که از توان من، خارج می‌باشد؛ یقینی که نه بر زبان من آمده و نه عمل و آمال و آرزوهایم، گنجایش آن را داشته است. ای پروردگار جهانیان! مرا به چنین یقینی، مختص بگردان».

حسن رضی الله عنه می‌گوید: به خدا سوگند هنوز یک هفته از آغاز پابندی من بر این دعا نگذشته بود که معاویه رضی الله عنه یک میلیون و پانصد هزار درهم برایم فرستاد. از این رو گفتیم: (الحمد لله الذی لا ینسی من ذکره و لا یخیب من دعاه) یعنی: «سپاس و ستایش خدایی را که یادکننده‌ی خویش را از یاد نمی‌برد و آن کس را که او را بخواند، ناامید نمی‌گرداند». حسن رضی الله عنه می‌افزاید: دوباره رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم؛ از من پرسید: ای حسن! چطور می‌باشی؟ در عالم خواب، ماجرا را برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله بازگو کردم. فرمود: «ای پسرکم! کسی که دل به مخلوق نبندد و به خالق و آفریننده، امیدوار باشد، چنین وضعیتی خواهد داشت».^۲

رابطه‌ی معاویه با حسن، حسین و ابن جعفر رضی الله عنهم

معاویه رضی الله عنه، یکصد هزار درهم برای حسن بن علی رضی الله عنهما ارسال نمود. زمانی که این پول، به حسن رضی الله عنه رسید، به اطرافیانش فرمود: «هر کس، هر چه می‌خواهد، از این پول بردارد». معاویه رضی الله عنه یکصد هزار درهم برای حسین رضی الله عنه نیز فرستاد. زمانی که این پول به حسین رضی الله عنه رسید،

۱- تاریخ دمشق (۸/۱۴).

۲- تاریخ دمشق (۸/۱۴).

ده نفر، اطراف او نشسته بودند؛ وی، این پول را میان آنان، تقسیم کرد و به هر یک از ایشان، ده هزار درهم رسید. معاویه رضی الله عنه برای عبدالله بن جعفر رضی الله عنه نیز یکصد هزار درهم ارسال کرد.^۱ هر بار که حسن رضی الله عنه نزد معاویه رضی الله عنه می رفت، معاویه رضی الله عنه به گرمی از وی استقبال می کرد و می گفت: «ای پسر رسول خدا! خوش آمدی». و چون از عبدالله بن زبیر رضی الله عنه استقبال می نمود، می فرمود: «ای پسر عمه ی رسول خدا! خوش آمدی». معاویه رضی الله عنه دستور داد سیصد هزار درهم به حسن، و یکصد هزار درهم به عبدالله بن زبیر رضی الله عنه بدهند.^۲

در برخی از روایات، با سند حسن آمده است: معاویه رضی الله عنه همواره با حسین رضی الله عنه ارتباط داشت و خیلی زود، مطالبات و خواسته های او را برآورده می ساخت و بذل و بخشش فراوانی به وی، می نمود.^۳ شیعیان، خود، به این نکته اذعان نموده اند که معاویه رضی الله عنه، بذل و بخشش فراوانی به حسن، حسین و عبدالله بن جعفر رضی الله عنه می کرده است.^۴

پس از آنکه حسن و حسین رضی الله عنهما، کوفه را ترک کردند و در مدینه اقامت نمودند، همچنان نامه هایی میان آنان و مردم کوفه، رد و بدل می شد. کوفیان در این نامه ها، بر این نکته تأکید داشتند که خلافت، حق حسن و حسین رضی الله عنهما می باشد و هیچ کس به اندازه ی ایشان، سزاوار و شایسته ی خلافت نیست و از این رو حسن و حسین رضی الله عنهما را به قیام و شورش بر ضد حکومت معاویه رضی الله عنه تحریک می نمودند. نامه های اهل کوفه، هیچ تأثیری بر حسن رضی الله عنه نگذاشت؛ بلکه سیمایی واضح تر از شیعیان کوفه در اختیار حسن رضی الله عنه نهاد و این حقیقت را برایش نمایان ساخت که شیعیان کوفه، اهل شرارت و فتنه اند و اصلاً نمی خواهند امت اسلامی، متحد و یک پارچه باشند.^۵

یزید بن اصم می گوید: روزی بسته ای نامه برای حسن بن علی رضی الله عنه آوردند؛ وی، به کنیزش دستور داد تا ظرف آبی بیاورد و آن گاه تمام نامه ها را در آن ظرف نهاد و رویش، آب ریخت. از او پرسیدم: ای ابو محمد! این نامه ها را چه کسی، فرستاده است؟ فرمود: «این

۱- تاریخ دمشق (۱۳۳/۶۲).

۲- تاریخ دمشق (۱۳۳/۶۲).

۳- مصنف ابن ابی شیبہ (۹۴/۱۱).

۴- رک: جلاء العیون از مجلسی، ص ۳۷۶؛ الکافی فی الفروع، کتاب الحقیقة باب الأسماء و الکنی (۱۹/۶)؛ الأمالی از طوسی (۳۳۴/۲۲)؛ شرح ابن ابی الحدید (۸۲۳/۲). دکتر محمد شبیبانی در کتاب مواقف المعارضة فی خلافة یزید، ص ۱۷۷، به تفصیل درباره ی حسین رضی الله عنه سخن گفته است.

۵- مواقف المعارضة فی خلافة یزید، ص ۱۷۷

نامه‌ها، از سوی مردم عراق آمده است که نه باطل را رها می‌کنند و نه به حق می‌گرایند. البته من، از بابت اینها برای خودم نگران نیستم؛ بلکه من از ناحیه‌ی ایشان برای حسین، نگران هستم»^۱.

پس از آنکه حسن بن علی علیه السلام، دار فانی را وداع گفت، شیعیان، در خانه‌ی سلیمان بن سرد جمع شدند و نامه‌ای برای حسین علیه السلام نوشتند تا وفات حسن علیه السلام را به او تسلیت بگویند؛ در این نامه آمده بود: «خداوند، تو را پس از خلیفه‌ی پیشین، بر بزرگ‌ترین منصب گماشت؛ ما، شیعیان تو هستیم و خود را در غمت شریک می‌دانیم. از غم و اندوه تو، غمناکیم و از شادی و سرورت، شادمان؛ ما، منتظر فرمانت هستیم».

حسین علیه السلام در پاسخشان، چنین مرقوم فرمود: «من، امیدوارم که دیدگاه برادرم - رحمه الله - در زمینه‌ی صلح و جنگ، درست و به‌جا بوده باشد؛ از این‌رو همچنان سر جای‌تان بنشینید و مقصدتان را پوشیده بدارید و تا پسر همد، زنده است، هیچ اقدامی نکنید، و چون بمیرد و من، زنده باشم، آن‌گاه به‌خواست خدا، دست‌ورم به شما خواهد رسید»^۲.

حسین علیه السلام پس از وفات برادرش حسن علیه السلام، از دیدگاه مسلمانان، در موقعیتی قرار داشت که همه، او را تنها نامزد امارت، پس از وفات معاویه رضی الله عنه می‌دانستند و شکی نداشتند که حسین علیه السلام، پس از معاویه رضی الله عنه زمام امور را به‌دست خواهد گرفت.^۳

کوفیان، تنها به تحریک حسین علیه السلام بسنده نکردند؛ بلکه محمد بن حنفیه را نیز به کوفه فراخواندند تا همراه وی، قیام نمایند! اما محمد بن حنفیه، به خطر بزرگی که از سوی مردم کوفه، او و خاندان علی علیه السلام را تهدید می‌کرد، پی برد؛ از این‌رو حسین علیه السلام را از پذیرش دعوت کوفیان برحذر داشت و هشدار لازم را به او داد. وی، به حسین علیه السلام چنین فرمود: «اینها، قصد آن دارند که ما را تباه کنند و خون ما را بریزند». نامه‌هایی که میان مردم کوفه و حسین علیه السلام رد و بدل شد، نگرانی امویان ساکن مدینه را برانگیخت تا اینکه نامه‌ای به معاویه رضی الله عنه نوشتند و از

۱- المعرفة و التاريخ (۷۵۶/۲) با سند حسن؛ معجم طبرانی، در المجمع (۲۴۳/۶) آمده است: رجال این روایت، همه، صحیح‌اند جز عبدالله بن حکم بن ابی‌زیاد که تقه می‌باشد.

۲- أنساب الأشراف (۱۵۲/۳)؛ الأخبار الطوال، ص ۲۲۱؛ مواقف المعارضة فی خلافة یزید، ص ۱۷۷

۳- أنساب الأشراف (۱۵۲/۳)؛ مواقف المعارضة فی خلافة یزید، ص ۱۷۷

او خواستند تا درباره‌ی حسین علیه السلام تدبیری بیندیشد. معاویه رضی الله عنه در نامه‌ای به آنان دستور داد که هیچ گونه تعرضی به حسین علیه السلام نکنند.^۱

به طور قطع معاویه رضی الله عنه از نامه‌نگاری‌های مردم کوفه و حسین علیه السلام به یکدیگر و نیز از روابطی که با هم داشتند، آگاه بوده است؛ زیرا از حسین علیه السلام خواست که از خداوند جل جلاله بترسد و سبب تفرقه و چنددستگی مسلمانان نگردد.^۲

به هر حال حسن و حسین رضی الله عنهما، پایبند بیعتشان با معاویه رضی الله عنه بودند. حسین علیه السلام خود را در زمان حیات برادرش و پس از آن، به رعایت پیمان صلح ملزم می‌دانست.

بررسی اتهام وارد شده بر معاویه رضی الله عنه، در زمینه‌ی مسموم کردن حسن علیه السلام

در پاره‌ای از روایات آمده است که حسن علیه السلام، به دنبال سمی که به او داده شد، درگذشت. البته انگشت اتهام در این زمینه، به سوی همسرش جعده دختر اشعث بن قیس (امیر کنده) دراز شده است. چنانچه ابن سعد روایتی نقل کرده که بر اساس آن، حسن علیه السلام آن چنان مسموم شد که به مدت چهل روز، برایش لگن می‌گذاشتند.^۳ البته این روایت، ضعیف است. برخی، کوشیده‌اند تا چنین وانمود کنند که مسموم شدن حسن علیه السلام با جریان بیعت گرفتن معاویه رضی الله عنه برای یزید، بی‌ارتباط نبوده است؛ آنان، ادعا کرده‌اند: یزید بن معاویه، به جعده بنت قیس، پیغام داد که اگر حسن را مسموم کنی، با تو ازدواج خواهم کرد. بدین ترتیب جعده، حسن علیه السلام را مسموم کرد و سپس از یزید خواست تا به وعده‌اش وفا نماید. یزید در پاسخ جعده، چنین گفت: «به خدا سوگند، من، تو را وصله‌ی حسن نمی‌دانستم؛ چه رسد به اینکه بخوام با تو ازدواج کنم».^۴ در کتاب مقاتل الطالبیین، روایتی شبیه این روایت نقل شده که در سند آن، شخصی به نام احمد بن عبدالله بن عمار وجود دارد؛ وی، شیعه و از سران این فرقه بوده است.^۵ رافضی دروغگویی به نام عیسی بن مهران نیز جزو راویان این گزارش

۱- أنساب الأشراف (۱۵۲/۳)؛ مواقف المعارضة في خلافة يزيد، ص ۱۷۹.

۲- أنساب الأشراف (۱۵۲/۳)؛ مواقف المعارضة في خلافة يزيد، ص ۱۸۰.

۳- نگا: طبقات، به تحقیق: سلمی، با سند ضعیف.

۴- تهذیب الکمال (۴۵۳/۶)؛ در سند این روایت، شخصی به نام یزید بن عیاض وجود دارد که مالک و تتی چند از محدثان، او را کذاب (دروغگو) دانسته‌اند. نگا: تقریب التهذیب (۶۰۴).

۵- نگا: میزان الاعتدال (۱۱۸/۱).

ساختگی و دروغین می‌باشد که خطیب بغدادی، او را در شمار شیاطین شیعه دانسته است.^۱ بلاذری، به نقل از هیثم بن عدی آورده است: زنی که معاویه، یکصد هزار درهم برایش فرستاد (تا حسن علیه السلام را مسموم نماید)، همسر حسن علیه السلام به نام هند دختر سهیل بن عمرو بوده است.^۲ هیثم بن عدی، جزو راویان کذاب و دروغگوست.^۳

هرچند ضعف این روایات، بر کسی پوشیده نبوده، اما متأسفانه باز هم این روایات، بدون هیچ پیرایش و دقتی، در برخی از کتاب‌های اهل سنت، نقل شده است.^۴ کتاب‌های شیعه، آکنده از چنین روایاتی است؛ البته از آنان، انتظاری جز این نیست؛ چراکه آنها، متخصص جعل روایت و ایراد اتهامات باطل و بی‌اساس به صحابه علیهم السلام و به‌ویژه معاویه علیه السلام، هستند و هیچ پروایی در این زمینه ندارند.

بسیاری از علمای محقق، پیرامون این تهمت باطل و بی‌اساس، سخن گفته‌اند؛ از جمله:

۱- ابن‌العربی می‌گوید: این ادعا که حسن علیه السلام در پی دسیسه‌ای مسموم شد، به دو دلیل، محال است: اول اینکه پس از کناره‌گیری حسن علیه السلام از خلافت، هیچ نگرانی و خطری از سوی وی، متوجه معاویه علیه السلام نبود و با تحقق صلح، هیچ انگیزه‌ای برای حذف حسن علیه السلام وجود نداشت. دلیل دیگر اینکه این جریان، یک مسأله‌ی پنهانی به‌شمار می‌رود و کسی جز خداوند متعال، از غیب خبر ندارد؛ بنابراین نمی‌توان درباره‌ی قضیه‌ای که مربوط به قرن‌ها پیش می‌شود، بدون هیچ دلیل یا گواهی، بدین شکل قضاوت کرد و انگشت اتهام را به سوی عده‌ای دراز نمود. بدیهی است نباید در این زمینه به اقوال و یا روایات کسانی اعتماد کرد که به گونه‌ای درگیر فتنه و تعصب بوده و یا اهل هوا و هوس به‌شمار می‌رفته‌اند. زیرا در در چنین موقعیتی، هر کسی می‌کوشد تا طرف مقابلش را به چیزهایی متهم نماید که شایسته‌اش نیست. لذا فقط می‌توان به روایات صحیحی استناد کرد که عادلانه و بدون غرض و یا تعصب، نقل شده است.^۵

۱- رک: لسان المیزان (۴/۴۰۶).

۲- نگا: أنساب الأشراف (۳/۵۹).

۳- مواقف المعارضة، ص ۱۲۲.

۴- مرویات خلافة معاوية في تاريخ الطبري، ص ۳۹۳.

۵- نگا: العواصم من القواصم، ص ۲۲۰.

۲- ابن تیمیه می گوید: این ادعا که معاویه رضی الله عنه، حسن رضی الله عنه را مسموم نموده، دروغ و بهتانی است که عده‌ای، آن را مطرح نموده‌اند، اما هیچ دلیل شرعی یا گزارش و اقرار معتبری در این زمینه وجود ندارد؛ حال آنکه این مسأله، از آن دست مسایل غیبی و پنهانی است که نمی‌توان از آن، آگاه بود (و یا ادعای آگاهی از آن را نمود). بنابراین چنین گفتاری، بدور از علم و آگاهی است.^۱ گاهی اتهام مزبور، بدین صورت مطرح می‌شود که معاویه رضی الله عنه، پدرزن حسن رضی الله عنه یعنی اشعث بن قیس را تحریک کرد تا حسن رضی الله عنه را به واسطه‌ی دختر خویش، مسموم نماید. ابن تیمیه رحمه‌الله، به گونه‌ای این اتهام را رد کرده که بیانگر توانمندی وی در زمینه‌ی نقد علمی روایات تاریخی است. ابن تیمیه در این باره می‌گوید: این ادعا، ظن و گمان بی‌اساسی است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: (إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ)^۲ یعنی: «از گمان بد، اجتناب کنید. زیرا گمان بد، بدترین نوع دروغ است».

وی، می‌افزاید: اشعث بن قیس، در سال ۴۰ و گفته شده در سال ۴۱ هجری، چشم از جهان فرو بست. از این رو هیچ نامی از اشعث در جریان صلح حسن با معاویه رضی‌الله‌عنهما در عام الجماعة (سال ۴۱ هجری) به میان نیامده است؛ حال آنکه اشعث بن قیس، یکی از یاران خاص حسن رضی الله عنه به‌شمار می‌رفت و اگر در زمان انعقاد صلح، زنده بود، به‌طور حتم، نامی از وی در این زمینه به میان می‌آمد و اگر هم ده سال زودتر از حسن رضی الله عنه در گذشته، پس چگونه امکان دارد که دخترش یعنی همسر حسن رضی الله عنه را به انجام چنین جنایتی واداشته باشد؟!^۳

۳- ذهبی می‌گوید: این سخن (که معاویه رضی الله عنه، حسن رضی الله عنه را مسموم کرد)، نادرست است؛ چه کسی، شاهد این واقعه بوده و از آن اطلاع یافته است؟^۴

۴- ابن کثیر می‌گوید: برخی، روایت کرده‌اند: یزید بن معاویه، به جعه بنت قیس، پیغام داد که اگر حسن را مسموم کنی، با تو ازدواج خواهم کرد. بدین ترتیب جعه، حسن رضی الله عنه را مسموم کرد و سپس از یزید خواست تا به وعده‌اش وفا نماید. یزید در پاسخ جعه، چنین گفت: «به‌خدا سوگند، من، تو را وصله‌ی حسن نمی‌دانستم؛ چه رسد به اینکه با تو ازدواج

۱- منهاج السنة النبویة (۴/۴۶۹).

۲- بخاری: ۵۱۴۳؛ مسلم، شماره‌ی ۲۵۶۳.

۳- المنتقی من منهاج الاعتدال، ص ۲۶۶.

۴- تاریخ الإسلام، عهد معاویة رضی الله عنه، ص ۴۰.

کنم». ابن کثیر می‌افزاید: این روایت، از دیدگاه من، صحیح نیست؛ بنابراین به طریق اولی، نسبت دادن این اتهام به معاویه رضی الله عنه به هیچ عنوان درست نمی‌باشد.^۱

۵ - ابن خلدون، ایراد چنین اتهامی به معاویه رضی الله عنه را جزو بهتان‌ها و دروغ‌هایی دانسته است که شیعیان، آن را ساخته و پرداخته‌اند. وی، انجام چنین کاری را به تحریک معاویه رضی الله عنه، بعید و غیرممکن دانسته است.^۲

۶ - دکتر جمیل المصری می‌گوید: آن‌گاه این بهتان مطرح گردید که حسن رضی الله عنه، به تحریک معاویه یا پسرش یزید، مسموم شد. البته این طور به نظر می‌رسد که چنین مسأله‌ای در آن دوران، به هیچ عنوان مطرح نبوده و بعدها، ساخته و پرداخته شده است. چراکه در قیام حسین رضی الله عنه هیچ اشاره‌ای به این موضوع نشده و اصلاً ثابت نیست که حسین رضی الله عنه به خاطر چنین واقعه‌ای، معاویه رضی الله عنه را مورد عتاب و سرزنش قرار دهد و یا چنین مسأله‌ای را مطرح نماید.^۳

دکتر خالد الغیث در کتاب مرویات خلافة معاوية فی تاریخ الطبری، جنبه‌ی پزشکی روایاتی را که درباره‌ی وفات حسن رضی الله عنه نقل شده، مورد بررسی قرار داده است؛ از جمله روایاتی که ابن سعد، نقل کرده است:

۱- باری حسن رضی الله عنه به دستشویی رفت و چون بیرون آمد، فرمود: «به خدا سوگند اینک پاره‌ای از جگرم، بیرون افتاد؛ و من، با چوبی که همراهم بود، آن را زیر و رو کردم. بارها به من زهر خوراندند، اما هیچ‌گاه همانند این بار نبود».^۴

۲- حسن رضی الله عنه فرمود: «چندین بار به من زهر خوراندند، اما هیچ‌گاه همانند این بار نبود که پاره‌های جگرم را بیرون افکندم».^۵

۳- ابن سعد، در روایت دیگری آورده است: حسن رضی الله عنه، چندین بار مسموم گردید، و هر بار جان سالم بدر برد تا اینکه سرانجام به او زهری خوراندند که بر اثر آن، کبدش، پاره‌پاره شد و پاره‌های جگرش، از او خارج می‌گشت و بدین سبب جان باخت.^۶

۱- البدایة و النهایة (۴۳/۰۸).

۲- نگا: تاریخ ابن خلدون (۵۲۷/۲).

۳- أثر أهل الكتاب فی الفتن و الحروب الأهلیة، ص ۴۸۲؛ مرویات خلافة معاوية، ص ۳۹۵.

۴- طبقات (۳۳۵/۱)، با سند ضعیف.

۵- طبقات (۳۳۸/۱)، با سند ضعیف.

۶- طبقات (۳۳۹/۱)، با سند ضعیف.

دکتر کمال‌الدین حسین طاهر، در تحلیل پزشکی این روایات می‌گوید: بیمار، دچار عارضه‌ی خونریزی نبوده و این، نشان می‌دهد که ماده‌ای شیمیایی یا زهر آگین، سبب بروز اختلال در عوامل یا فاکتورهای انعقاد خونش نشده است. برخی از مواد شیمیایی یا سم‌ها، باعث ایجاد اختلال در کبد، و در نتیجه بروز عوارضی در فاکتورهای انعقاد خون می‌شود. از این رو استعمال چنین موادی، سبب خونریزی در بخش‌های مختلف بدن همچون چشم، بینی، دهان، دستگاه گوارش و روده‌ها می‌گردد؛ البته خونی که در اثر چنین مسمومیتی از بدن بیمار خارج می‌شود، به صورت مایع می‌باشد و گاهی به شکل زرداب یا خونابه است و امکان ندارد که خون به صورت جامد، لخته و یا حتی اسفنجی، دفع گردد. بنابراین، بعید به نظر می‌رسد که عاملی شیمیایی یا نوعی سم، عامل بیماری حسن علیه السلام بوده باشد.^۱

دکتر کمال‌الدین حسین طاهر می‌افزاید: برخی از انواع سرطان‌ها و نیز آماس دستگاه گوارشی و سرطان‌های مخاطی، با عوارضی همچون دفع خون به صورت لخته و یا اسفنجی همراهند. یعنی شبیه همان چیزی که در روایات، از آن به پاره‌های کبد، یاد شده است. از این رو بنده بر این باورم که آن بیمار، دچار نوعی سرطان یا بیماری گوارشی بوده است.^۲ شایان ذکر است در این تحلیل پزشکی، به روایات ضعیف، استناد شده و از این رو دستیابی به یک نتیجه‌ی قابل قبول در این زمینه، مشکل است. البته ما، مسمومیت حسن علیه السلام را از اساس، رد نمی‌کنیم و بر این باوریم که در صورت اثبات این قضیه، افتخار شهادت نصیبش شده است.

چنانچه پیشتر بیان شد، ایراد اتهام به معاویه رضی الله عنه و پسرش یزید در زمینه‌ی مسموم کردن حسن علیه السلام، از لحاظ سند، صحیح نیست؛ روایاتی که در این زمینه نقل شده، از نظر متن نیز مخدوش می‌باشد؛ زیرا جعده بنت اشعث - همسر حسن علیه السلام - هیچ کسر و کمبودی از لحاظ مال و موقعیت نداشت که بدین راحتی، به چنین دسیسه‌ای تن دهد و به تحریک یزید، شوهرش را به قتل برساند. مگر نه اینکه جعده، دختر امیر کنده (اشعث بن قیس) و همسرِ بهترین و شریف‌ترین مرد آن زمان بود؟ همین افتخار برای جعده بس که همسر مردی از سلاله‌ی پاک نبی بود؛ همسر پسر فاطمه و علی مرتضی رضی الله عنهما.^۳

۱- مرویات خلافة معاویة، ص ۳۹۶.

۲- این مطالب را آقای خالد خیث در کتاب مرویات خلافة معاویة، ص ۳۹۶ آورده است.

۳- نگا: مواقف المعارضة فی خلافة یزید بن معاویة، ص ۱۲۳.

گفتنی است کسانی که از اقدامات صلح جویانه و حکیمانه‌ی حسن علیه السلام خشمگین بودند، تاب دیدن حسن علیه السلام را نداشتند و نمی‌توانستند او را ببینند که بر روی زمین راه می‌رود. آنان، خیلی خوب می‌دانستند که تا حسن علیه السلام زنده است، مسلمانان، متحد و یک‌پارچه خواهند بود. از این‌رو برای ضربه زدن به اسلام و مسلمانان، دسیسه‌چینند و درصدد کشتن حسن علیه السلام برآمدند. بنده، بر این باورم که متهم ردیف اول در این جنایت، پیروان عبدالله بن سبا یهودی (سبئیه) بودند که سیلی محکمی از بابت صلح حسن علیه السلام با معاویه رضی الله عنه خوردند و خود را در معرض نابودی دیدند؛ پس از پیروان عبدالله بن سبا، خوارج را می‌توان عاملان دیگر این جنایت دانست. سابقه‌ی خوارج، بر کسی پوشیده نیست؛ آنان، بیشتر، پدر حسن علیه السلام را به قتل رسانده و خود آن بزرگوار را نیز از ناحیه‌ی ران، زخمی کرده بودند. خوارج، هنوز جنگ نهروان را به یاد داشتند و منتظر فرصتی بودند که باری دیگر، انتقام کشتگان خود را بگیرند.^۱ عمران بن عبدالله بن طلحه می‌گوید: حسن علیه السلام در خواب دید که بر پیشانی‌اش، نوشته شده است: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾. وی، خوابش را برای خانواده‌اش تعریف کرد. این خواب را برای سعید بن مسیب رحمه‌الله بازگو کردند. سعید رحمه‌الله، خواب حسن علیه السلام را بدین شکل تعبیر کرد که اگر این، رؤیایی صادق باشد، مدت زیادی از عمر حسن علیه السلام باقی نمانده و به زودی از میان ما خواهد رفت.. دیری نپایید که حسن علیه السلام جان به جان آفرین تسلیم کرد و چشم از جهان، فرو بست.^۲

واپسین روزهای زندگانی حسن علیه السلام

عمیر بن اسحاق می‌گوید: به همراه یکی از قریشیان، نزد حسن بن علی رضی الله عنه رفتیم. ناگهان حسن علیه السلام برخاست و به دستشویی رفت و چون بیرون آمد، فرمود: «به خدا سوگند اینک پاره‌ای از جگرم، بیرون افتاد؛ و من، با چوبی که همراهم بود، آن را زیر و رو کردم. بارها به من زهر خوراندند، اما هیچ‌گاه همانند این بار نبود». آن‌گاه به شخصی که همراهم بود، فرمود: «هر چه می‌خواهی از من درخواست کن که دیگر چنین فرصتی، پیش نخواهد آمد». پاسخ داد: «هیچ نمی‌خواهم جز اینکه خداوند، تو را شفا دهد». گوید: ... فردای آن روز، به عیادت حسن علیه السلام رفتیم و دیدیم که واپسین لحظات حیاتش را سپری می‌کند. در این اثنا

۱- رک: مواقف المعارضة فی خلافة یزید بن معاوية، ص ۱۲۴.

۲- طبقات (۳۳۴/۱)؛ با سند منقطع. زیرا عمران، حسن علیه السلام را ندیده است.

برادرش حسین علیه السلام آمد و بالای سرش نشست و پرسید: «ای برادر! چه کسی، تو را زهر خوراند؟» حسن علیه السلام فرمود: «آیا می خواهی او را بگویی؟» گفت: «آری». فرمود: «اگر قاتلم، همان کسی باشد که من، می پندارم، پس خداوند، او را به شدت عذاب خواهد کرد (و انتقام مرا خواهد گرفت)، اما اگر گمان من، درست نباشد، دوست ندارم که انسانی بی گناه، به خاطر من کشته شود».^۱

وصیت حسن به حسین رضی الله عنهما

ابن عبدالبر روایت نموده که چون، وفات حسن علیه السلام فرا رسید، به برادرش حسین علیه السلام فرمود: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات نمود، پدرمان - که رحمت خدا بر او باد - امیدوار بود که جانشین نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شود، اما تقدیر خدا، این بود که ابوبکر رضی الله عنه، زمام امور را به دست گیرد، و هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه در گذشت، باز هم پدرمان امیدوار بود که به خلافت برسد، اما عمر رضی الله عنه، خلیفه شد و زمانی که مرگش، نزدیک شد، تعیین خلیفه را به شورایی شش نفره واگذار کرد که پدرمان، یکی از ایشان بود و شکی نداشت که به خلافت می رسد، ولی این بار هم پدرمان، به خلافت نرسید و عثمان رضی الله عنه، به عنوان خلیفه تعیین شد. و چون عثمان رضی الله عنه به شهادت رسید و با پدرمان بیعت شد، به نزاع با وی برخاستند تا آنکه شمشیر کشید و در طلب حق خویش برآمد؛ با این حال، چیزی از امارت، برایش صاف و پاکیزه، جلوه نکرد (و اوضاع، آن گونه که می خواست، بر وفق مرادش نبود). به خدا سوگند، چنین می بینم (و بر این باورم) که خداوند، خلافت و نبوت را در ما اهل بیت، جمع نمی فرماید؛ مبادا سبک سران کوفه، رأی تو را بزنند و تو را (به قیام) فرا بخوانند».^۲

ابن عبدالبر، سند این روایت را ذکر نکرده است؛ چنانچه پیداست متن این روایت نیز مخدوش و ناشایست می باشد؛ زیرا با رویکرد علی مرتضی علیه السلام در امر خلافت و نیز روایت هایی که از او در زمینه تقدیم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نقل شده، در تعارض قرار دارد. بنده، در تحلیل وقایع زندگی ابوبکر^۱ و عمر^۲ رضی الله عنهما، این موضوع را به تفصیل، مورد بررسی قرار داده ام.

۱- طبقات (۳۳۵/۱۱)، با سند ضعیف.

۲- الإستیعاب (۳۹۱/۱).

۱- این کتاب، به قلم اینجانب به فارسی ترجمه شده است. (مترجم)

تفکر و تدبیر حسن علیه السلام در نشانه‌های قدرت خداوند

حسن علیه السلام در واپسین لحظات زندگی اش، به اطرافیان خویش فرمود: «مرا به صحن خانه ببرید تا به ملکوت آسمان‌ها بنگرم (و در نشانه‌های قدرت خداوند، تدبیر نمایم)». بدین ترتیب آن بزرگوار را با بسترش به بیرون خانه منتقل کردند؛ وی، سرش را بلند کرد و گفت: «بارخدا یا! من، خویشتن را نزد تو می‌بینم^۲ و جان و هستی من، برایم از تمام جان‌ها، عزیزتر است». بدین سان از عنایات خاص خداوند جل جلاله به حسن علیه السلام، این بود که وی، خویشتن را تسلیم رضای خداوند متعال نموده و به اجر و پاداش الهی، امیدوار بود.^۳

در روایتی آمده است که گفت: «بارخدا یا! من، خویشتن را نزد تو می‌بینم و هیچ مصیبتی مانند این، به من نرسیده جز مصیبت (رحلت) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم». ^۴

آری! بدین ترتیب در آن موقعیت حساسی که جان به لب می‌رسد و انسان، واپسین لحظات حیاتش را سپری می‌کند، حسن علیه السلام با تمام وجود، به سوی خدا روی آورد و با زبان قال و بیان حال، به یگانگی، کبریایی، و عظمت و جبروت الله جل جلاله اقرار نمود. در عباراتی که حسن علیه السلام به کار برد، مفاهیم خضوع و خشوع به درگاه پروردگار بزرگ و بلندمرتبه، فوران کرد و کمال امیدواری به مهربان‌ترین مهربانان، و دل بستگی به خداوند یکتا، نمایان گشت. حسن علیه السلام، هنگام وداع با دنیا، عبادت بزرگی چون اندیشیدن در ملکوت آسمان‌ها و تدبیر در نشانه‌های قدرت خداوند را از یاد نبرد و این درس ارزشمند را به ما آموخت که باید همیشه دل به خداوند جل جلاله بست و هیچ‌گاه او را از یاد نبرد. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَآخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي

الْأَلْبَابِ ﴿۱۹۰﴾ (آل عمران: ۱۹۰)

«همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و دگرگونی شب و روز، نشانه‌هایی (روشن) برای خردمندان (در زمینه‌ی شناخت آفریدگار) وجود دارد».

۱- برادر گرامی، آقای عبدالله ریگی احمدی، این کتاب را به فارسی، ترجمه کرده است. (مترجم)

۲- یعنی چنین گمان می‌کنم که باید دنیا را ترک نمایم، اما با این حال، به رضای تو، راضی‌ام و به اجر و پاداشت، امیدوار. (مترجم).

۳- نگا: البداية و النهاية (۲۰۹/۱۱).

۴- صفة الصفوة (۷۶۲/۱).

حسن علیه السلام نگاهی به خویشتن انداخت که برایش از تمام جان‌ها - جز رسول خدا صلی الله علیه و آله - عزیزتر بود و سپس به درگاه الهی اذعان و اعتراف نمود که خویشتن را نزد خدا می‌بیند و خود را به او سپرده و به رضای او راضی است. خداوند متعال، می‌فرماید:

﴿ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴾ (ذاریات: ۲۱)

«و در وجود خود شما (نشانه‌های آشکاری برای اهل یقین وجود دارد) آیا نمی‌بینید؟»

بدیهی است تفکر و تدبیر در آفاق و انفس، و به عبارتی: اندیشیدن در نظام گیتی و نیز تدبیر در جهان کوچک و پیچیده‌ی وجود انسان، یکی از عوامل تقویت ایمان است؛ چراکه در جهان هستی و در وجود انسان، نشانه‌ها و دلایل آشکار و واضحی وجود دارد که بیانگر قدرت و عظمت آفریدگار می‌باشد. زیبایی و نظم شگفت‌آور گیتی، حیرت و تعجب دانشمندان و خردمندان را برمی‌انگیزد و جلوه‌ای از گستره‌ی بی‌پایان قدرت الهی و نمودی از علم و دانش نامحدود و گسترده‌ی پروردگار هستی است. گوناگونی و فراوانی موجودات و نعمت‌های جهان آفرینش، بیانگر رحمت بیکران خدای متعال و فضل و احسان بی‌پایانش، نسبت به مخلوقات می‌باشد. اینها، همه، زمینه‌ساز تعظیم و بزرگداشت خداوند متعال است؛ یعنی با وجود این همه نعمتی که خداوند متعال، به ما ارزانی داشته، باید سپاس گزارش باشیم، همواره او را یاد کنیم و همه‌تن به سوی او روی بیاوریم و با تمام وجود، تسلیم دستوراتش شویم. و این، روح و سرّ ایمان است.^۱ اگر در مخلوقات و آفریده‌های خداوند متعال، بیندیشیم، به‌خوبی پی خواهیم برد که همه‌ی مخلوقات، از هر جهت، به خالق و آفریدگار هستی نیازمندند و حتی به‌اندازه‌ی یک چشم به‌هم زدن نیز از او، بی‌نیاز نیستند. در وجود خود ما نیز نشانه‌ها و دلایل آشکاری وجود دارد که بیانگر نیاز همیشگی و گریزناپذیر یکایک ما به خدای متعال است؛ چنین تفکری، انسان را به فروتنی و تواضع وا می‌دارد و سبب می‌شود که انسان مسلمان، با احساس نیاز به پروردگارش، دست دعا و زاری و تضرع، بلند نماید و خداوند را به‌فریاد بخواند و به درگاهش، عرض نیاز کند و از پروردگار مهربان بخواهد که او را زیان‌های دینی و دنیوی، مصون بدارد. بدین ترتیب توکل و اعتماد مسلمان به خدایش، بیشتر می‌شود و بیش از هر زمانی، به فضل و احسان پروردگار چشم می‌دوزد و

۱- رک: شجرة الإیمان، از علامه سعدی رحمه‌الله، ص ۴۹؛ الوسطیة فی القرآن الکریم، اثر صلابی، ص ۲۳۹.

این چنین، ایمان، تحقق می‌یابد و عبادت و بندگی، قوت می‌گیرد؛ چرا که دعا، اصل و مغز عبادت است.^۱

حسن بن علی علیه السلام در واپسین لحظه‌های زندگی‌اش، از عبادت بزرگی چون تدبر و تفکر در نشانه‌های قدرت خداوند جل جلاله غافل نشد و به‌خوبی، به انجام چنین عبادتی پرداخت و بدین سان به ما آموخت که عبادت، دارای مفاهیم گسترده و بزرگی است؛ چنانچه خود را به خداوند سپرد و اذعان نمود که خود را نزد خدا می‌پندارد و به اجر و پاداش الهی، امیدوار، و به رضای او، راضی است. صحابه رضی الله عنهم مفهوم احتساب را دریافته بودند و از تمام اعمالشان، امید اجر و ثواب داشتند؛ چنانچه ابوموسی رضی الله عنه از معاذ رضی الله عنه پرسید: «ای معاذ! چگونه قرآن می‌خوانی؟» پاسخ داد: «اول شب می‌خوابم و پس از اینکه مقداری خوابیدم، بر می‌خیزم و هر اندازه که خداوند، برایم مقدر کرده باشد، قرآن می‌خوانم و همان‌طور که از بیداری‌ام، امید اجر و ثواب دارم، از خوابم نیز امید اجر و ثواب دارم»^۲

خورد و نوش و حتی هم‌بستری مرد با همسرش، در صورتی که بر اساس دستورات الهی و به امید اجر و پاداش باشد، اجر و پاداش الهی را به دنبال دارد. حسن بن علی رضی الله عنه در حالی دار فانی را وداع گفت که خودش را نزد خدا می‌پنداشت و در عبادت تفکر و تدبر و نیز در عبادت احتساب به سر می‌برد و به اجر و پاداش الهی در ازای مصایب، امیدوار بود. حسن رضی الله عنه، زبان حال این آیه‌ی کریمه بود که:

﴿ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٢٧﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ ۗ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٢٨﴾ ﴾ (انعام: ۱۶۳، ۱۶۲)

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من، از آن خداست که پروردگار جهانیان می‌باشد (و) هیچ شریکی ندارد؛ و به همین دستور داده شده‌ام. و من، نخستین مسلمانم.»

آخرین سخنان حسن رضی الله عنه

ابونعیم^۱ می‌گوید: زمانی که بیماری حسن رضی الله عنه شدت یافت، آن بزرگوار آه و ناله می‌کرد. شخصی، نزدش آمد و گفت: «ای ابومحمد! چرا آه و ناله سر می‌دهی؟ مگر نه اینکه با جدا

۱- التوضیح و البیان لشجرة الإيمان، ص ۵۱؛ الوسطية، اثر صلابی، ص ۲۳۹.

۲- بخاری، شماره‌ی ۴۳۴۲.

۱- نامش، فضل بن دکین است.

شدن روح از کالبدت، نزد پدر و مادرت علی و فاطمه، و نیز نزد پدر بزرگ و مادر بزرگت نبی (اکرم صلی الله علیه و آله) و خدیجه می‌روی و به عموهایت حمزه و جعفر، و به دایی‌هایت قاسم و طیب و ابراهیم، و به خاله‌هایت رقیه و ام کلثوم و زینب می‌پیوندی؟» راوی می‌گوید: غم و ناله‌ی حسن علیه السلام پس از شنیدن این سخن، برطرف شد.^۱

در روایتی آمده است که گوینده‌ی این سخن به حسن علیه السلام، برادرش حسین علیه السلام بود. حسن علیه السلام در پاسخش فرمود: «ای برادرم! من، به امر و خواست خدای متعال، به جایی می‌روم که هرگز نرفته‌ام و تعدادی از مخلوقات خدا را می‌بینم که هیچ‌گاه امثال آنان را ندیده‌ام». آن‌گاه حسین علیه السلام گریست.^۲

در روایتی آمده است که حسن علیه السلام فرمود: «من، با آن‌چنان امر بزرگ و مسأله‌ی هولناکی مواجه شده‌ام که پیشتر تجربه‌اش را نداشته‌ام».^۳

در کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مسیر و سرنوشت انسان، از آغاز خروج روح از کالبد وی تا استقرارش در بهشت یا جهنم، به تفصیل بیان شده است. از این‌رو سلف صالح و پیشینیان نیک امت، به شدت از سوء خاتمه و فرجام بد می‌ترسیدند؛ هیچ‌کس از عاقبت خویش خبر ندارد و فرجام هر کس، به قدری مهم است که ملاک و معیار پذیرش یا عدم پذیرش اعمال، به‌شمار می‌رود. بنابراین مؤمنان، در هر قدمی که برمی‌دارند و در هر حرکتی که می‌کنند، از سوء خاتمه و فرجام بد، می‌ترسند؛ چنانچه خدای متعال، در توصیف مؤمنان می‌فرماید:

﴿وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ﴾ (مؤمنون: ۶۰)

«و دل‌هایشان، ترسان و هراسان است».

اهل ایمان، همواره سختی‌های مرگ و مشکلات قبض روح و جان دادن را به‌یاد دارند و مسیری را که فراروی همگان است، خیلی خوب می‌شناسند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: (اللهم هون علی سكرات الموت)^۱ یعنی: «بارخدا! سختی‌های مرگ را بر من، آسان بگردان».

۱- البدایة و النهایة (۲۱۰/۱۱).

۲- نگا: تاریخ دمشق (۱۰۹/۱۴).

۳- تهذیب الکمال (۲۵۴/۶)؛ سبک العبرات (۱/۱۴۸).

۱- ترمذی، کتاب الجنائز، شماره‌ی ۹۷۸.

وقتی انسان، از سختی‌های مرگ می‌ترسد، مواجه شدن با ملک الموت (فرشته‌ی مرگ) نیز برایش هولناک است و از دیدن او، می‌هراسد و ترس و وحشت، او را فرا می‌گیرد.^۱

قرطبی می‌گوید: مشاهده‌ی ملک الموت (فرشته‌ی مرگ) الْمَلَائِكَةُ، آن‌چنان ترس و وحشتی در دل ایجاد می‌کند که غیر قابل توصیف است و تنها کسی، به حقیقت آن پی می‌برد که با آن مواجه شده و آن را با چشم خود دیده است.^۲ گذشته از یاد مرگ و ترس از دیدن فرشته‌ی مرگ، باید وقایع هولناک پس از مرگ را نیز به یاد داشت؛ چراکه انسان، پس از مردن، نتیجه‌ی آزمون دنیا را می‌بیند. از این‌رو باید بدین نکته بیندیشیم که آیا ما، جزو کسانی خواهیم بود که فرشتگان، به آنان می‌گویند:

﴿أَلَا تَحْأَفُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾

(فصلت: ۳۰)

«ترسید و غمگین نباشید، و مژده باد شما را به بهشتی که نویدش به شما داده می‌شد.»

یا در جرگه‌ی کسانی خواهیم بود که خدای متعال، درباره‌ی آنان می‌فرماید:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةَ يَصْرُبُونَ وُجُوهُهُمْ

(انفال: ۵۰)

وَأَدْبَرَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾

«ای پیغمبر! اگر (آن هول و هراسی را) ببینی (که هنگام مرگ به کافران دست می‌دهد)، بدانگاه که فرشتگان، جان کافران را می‌گیرند و سر و صورت و پشت و روی آنها را می‌زنند (و به ایشان می‌گویند): عذاب سوزان را بچشید، (از مشاهده‌ی این همه رنج و ترس، به حال آنان تأسف خواهی خورد)».

رسول خدا ﷺ فرموده است: (مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ، أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ، كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ) یعنی: «هرکس، ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست دارد. و هرکس که ملاقات خدا را دوست نداشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست ندارد». عایشه رضی الله عنها گفت: ما مرگ را دوست نداریم. فرمود: (لَيْسَ ذَاكَ، وَلَكِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَضَرَ الْمَوْتَ بُشِّرَ بِرِضْوَانِ اللَّهِ وَكَرَامَتِهِ. فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ، فَأَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ وَأَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ. وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا حَضَرَ بُشِّرَ بِعَذَابِ اللَّهِ وَعُقُوبَتِهِ،

۱- رک: الإيمان أولاً، ص ۹۴.

۲- نکا: التذكرة (۱/۱۱۳).

فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهُ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ فِكْرَهُ لِقَاءَ اللَّهِ وَكَرَهُ اللَّهُ لِقَاءَهُ^۱ یعنی: «هدف، این نیست. بلکه هنگامی که مرگ به سراغ مؤمن بیاید، او را به خشنودی و بخشش الهی، بشارت می دهند. در این هنگام، هیچ چیزی برایش از آنچه که در انتظارش هست، محبوب تر نیست. پس او، ملاقات خدا را دوست دارد و خدا هم ملاقات او را دوست دارد. اما هنگامی که مرگ کافر فرارسد، او را به عذاب الهی، بشارت می دهند. لذا هیچ چیزی برایش از آنچه که در انتظارش می باشد، ناگوارتر نیست. اینجاست که او، ملاقات خدا را دوست ندارد و خدا هم ملاقات او را دوست ندارد.»

فشار قبر نیز جزو مسایلی است که همه، آن را تجربه خواهند نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (إِنَّ لِلْقَبْرِ ضَعْفَةً، لَوْ نَجَا أَحَدٌ مِنْهَا نَجَا مِنْهَا سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ^۲ یعنی: «قبر، فشاری دارد که اگر کسی، از آن نجات یابد، آن شخص، سعد بن معاذ خواهد بود.» نبی اکرم صلی الله علیه و آله در توصیف قبر فرموده است: (رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ^۳ یعنی: «قبر، باغی از باغ های بهشت یا گودالی از گودال های جهنم است.» ما، رستاخیز و برپایی قیامت را پیش رو داریم. خدای متعال، می فرماید:

﴿يَتَأَيَّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾﴾

(حج: ۱)

«ای مردم! از پروردگارتان بترسید (و به یاد روز قیامت باشید). همانا زلزله ی قیامت، واقعه ی بزرگ (و هراس انگیزی) است.»

روز قیامت، روزی بس دشوار است؛ خدای متعال، می فرماید:

﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾﴾ (مطففین: ۶)

«روزی که مردمان، در پیشگاه پروردگار جهانیان، (برای حساب و کتاب) برپا می ایستند.»

در روز قیامت، تمام انسان ها اعم از نخستین انسانی که پا به عرصه ی گیتی نهاده (یعنی آدم علیه السلام) تا آخرین فردی که به دنیا می آید، حشر خواهند شد؛ خدای متعال، می فرماید:

۱- بخاری، شماره ی ۶۵۰۷.

۲- نگا: مسند احمد (۵۵/۶)، رجال این حدیث، صحیح اند.

۳- سنن ترمذی، شماره ی ۲۵۷۸.

﴿ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ﴾ (هود: ۱۰۳)

«آن، روزی است که مردمان را (برای حساب و کتاب) گرد می‌آورند و روزی است که (از سوی همگان)، مشاهده می‌گردد».

خدای متعال و رسول اکرم ﷺ صحنه‌های هراس‌انگیز قیامت را توصیف کرده‌اند؛ چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ۝ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ۝ وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ يُؤْمِنُ بِهِمْ ۝ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى ۝ يَقُولُ يَلَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾ (فجر: ۲۱-۲۴)

«هرگز! (چنین نیست که می‌پندارید). زمانی که زمین، سخت در هم کوبیده می‌شود و صاف و مسطح می‌گردد، و پروردگارت بیاید و فرشتگان، صف در صف حاضر شوند؛ در آن روز، دوزخ را بیاورند؛ در آن روز، انسان، به خود آید، و چنین به خود آمدنی، چه سودی به حالش خواهد داشت؟ (بنابراین) خواهد گفت: ای کاش برای زندگی خویش، (نیکی‌ها و حسناتی) پیشاپیش می‌فرستادم».

رسول خدا ﷺ فرموده است: (يُؤْتَىٰ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ زِمَامٍ مَعَ كُلِّ زِمَامٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَجْرُؤْنَهَا)¹ یعنی: «روز قیامت جهنم را در حالی می‌آورند که هفتاد هزار مهار دارد و با هر مهاری، هفتاد هزار فرشته، همراهند و آن را می‌کشند». به‌راستی چه صحنه‌ی وحشتناکی است! آن چنانکه دل‌ها را پاره‌پاره می‌کند. از ترس آن روز هولناک بود که حسن بن علی رضی الله عنه فرمود: «من، این ننگ و عار را بر آتش جهنم ترجیح می‌دهم».^۲

حسن رضی الله عنه از این ترسید که در پیشگاه الهی درباره‌ی خون مسلمانان، مورد بازخواست قرار گیرد. چرا که رسول خدا ﷺ فرموده است: (أول ما يقضى بين الناس في الدماء)¹ یعنی: «نخستین چیزی که میان مردم در مورد آن داوری می‌شود، درباره‌ی خون‌ها (قتل‌ها) است».

رسول خدا ﷺ در بیان یکی از صحنه‌های هولناک قیامت فرموده است: (يَجِيءُ الْمُقْتُولُ بِالْقَاتِلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَاصِيَتَهُ وَرَأْسُهُ بِيَدِهِ وَأُودَاجُهُ تَشَخَّبُ دَمًا يَقُولُ يَا رَبِّ هَذَا قَتَلْتَنِي حَتَّى

۱- مسلم، کتاب صفة النار؛ صحيح الجامع، شماره‌ی ۸۰۰۱.

۲- تاریخ دمشق (۸۸/۱۴).

۱- بخاری (۶۸۶۴).

يُدْبِيهِ مِنَ الْعَرْشِ^۱ یعنی: «روز قیامت، مقتول، در حالی که موی پیشانی و سر قاتل را گرفته و از رگ گردن وی، خون، جاری است، قاتل را می آورد و می گوید: ای پروردگام! این، مرا کشت؛ آن چنانکه او را به عرش نزدیک می کند»^۲.

آری! چه روز سخت و وحشتناکی، پیش روی ما قرار دارد! وقتی سردار جوانان بهشت، از آن روز هولناک، هراس دارد، حال ما و امثال ما چگونه خواهد بود؟! همه‌ی ما باید عبرت بگیریم و برای آن چنان روزی، تلاش نماییم و عمل نیک انجام دهیم و از خدای متعال بخواهیم که ما را مشمول عفو و مهربانی خویش قرار دهد که او، بس مهربان، بردبار و بخشاینده است.

خاکسپاری حسن علیه السلام در قبرستان بقیع

حسن علیه السلام در واپسین لحظات زندگی اش به برادرش حسین علیه السلام فرمود: «مرا در کنار پدرم (یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) دفن نمایید، مگر اینکه بیم درگیری و خونریزی وجود داشته باشد؛ در این صورت به خاطر من، هیچ خونی به زمین نریزید و مرا در قبرستان (عمومی) مسلمانان دفن کنید». زمانی که حسن علیه السلام وفات نمود، حسین علیه السلام و همراهانش، مسلح شدند. ابوهریره رضی الله عنه، حسین علیه السلام را سوگند داد و فرمود: «وصیت برادرت را یادآوری می کنم که دستور داد اگر بیم خونریزی وجود داشت، مرا در گورستان عمومی مسلمانان، دفن کنید». گفتنی است: مروان بن حکم، از خاکسپاری حسن علیه السلام در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جلوگیری کرد. البته ابوهریره، جابر بن عبدالله، ابن عمر، عبدالله بن جعفر و مسور بن مخرمه و عده ای دیگر، میانجیگری کردند و سرانجام با موافقت حسین علیه السلام، پیکر حسن علیه السلام را به بقیع الغرقد منتقل نمودند و در کنار مادرش، زهرای بتول رضی الله عنها به خاک سپردند.^۱

در مورد چگونگی خاکسپاری حسن بن علی علیه السلام، روایات ضعیفی نقل شده و این فرصت را در اختیار غرض ورزان قرار داده است که با سوءاستفاده از این روایات ضعیف، در جهت

۱- روایت ترمذی، نسائی و ابن ماجه؛ آلبانی رحمه الله، این حدیث را صحیح دانسته است، نگا: صحیح الجامع، شماره (۸۰۳۱).

۲- کنایه از آن دارد که مقتول، خواهان تلافی و اعاده ی حق خویش می شود و حاکی از آنست که خداوند متعال، به عدل خویش، به داد وی می رسد.

۱- نگا: الدوحة النبوية الشريفة. ص ۹۸.

اهداف شوم خویش، دسیسه نمایند و به طرح مسایلی بی‌اساس و دروغین پردازند. چنانچه ادعا کرده‌اند که ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی‌الله‌عنها، از خاکسپاری حسن علیه‌السلام در کنار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما جلوگیری کرده و گفته است: «نفر چهارمی، اینجا دفن نخواهد شد؛ زیرا اینجا خانه‌ی من است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در دوران حیاتش، آن را به من داد». این روایت، صحیح نیست و سندش، مجهول می‌باشد.^۱

ابن تیمیه رحمه‌الله، بر اساس روایات صحیح ثابت نموده که عایشه رضی‌الله‌عنها، به درخواست حسن علیه‌السلام برای خاکسپاری جنازه‌اش در کنار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، پاسخ مثبت داده بود. چراکه حسن علیه‌السلام پیش از وفاتش، این درخواست را با عایشه رضی‌الله‌عنها در میان نهاد و عایشه رضی‌الله‌عنها نیز موافقت کرد که حسن علیه‌السلام را در خانه‌اش دفن نمایند. اما عده‌ای دیگر، مانع از خاکسپاری حسن علیه‌السلام در کنار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شدند و گفتند: چون عثمان رضی‌الله‌عنه، در آنجا دفن نشده، پس هیچ کس دیگر هم نباید آنجا دفن شود. از این رو چیزی نمانده بود که آشوب به پا شود.^۲ در این باره نیز روایات بی‌اساسی نقل شده است. چنانچه در برخی از کتاب‌های تاریخ آمده است که ابان بن عثمان بن عفان گفت: خیلی عجیب است که پسر قاتل عثمان در جوار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ابوبکر و عمر، دفن شود، حال آنکه امیرمؤمنان، شهید مظلوم در بقیع الغرقده، به خاک سپرده شد!^۳ سند این روایت، واقعاً ضعیف است و متن ناشایستی دارد. در کتاب‌های تاریخ، روایاتی وجود دارد که بیانگر جلوگیری مروان بن حکم از خاکسپاری حسن علیه‌السلام در جوار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشد؛ گفتنی است: تمامی این روایات، ضعیف است. دکتر محمد صامل سلمی، ضمن تحقیق خویش بر کتاب طبقات، بدین موضوع پرداخته و ضعف روایات مورد اشاره را، بیان نموده است.^۱

اینک به بیان روایت صحیحی می‌پردازیم که درباره‌ی خاکسپاری حسن علیه‌السلام نقل شده است:

ابوحازم روایت نموده که حسن علیه‌السلام در واپسین لحظات زندگی‌اش به برادرش حسین علیه‌السلام فرمود: «مرا در کنار پدرم (یعنی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دفن نمایید، مگر اینکه بیم درگیری و

۱- رک: سیر أعلام النبلاء (۳/۲۷۶).

۲- رک: الفتاوی (۲۷/۲۲۲).

۳- طبقات (۱/۳۵۵)، سند این روایت، به شدت ضعیف است.

۱- رک: طبقات (۱/۳۵۶، ۳۶۴، ۲۵۷).

خونریزی وجود داشته باشد؛ در این صورت به خاطر من، هیچ خونی به زمین نریزد و مرا در قبرستان (عمومی) مسلمانان دفن کنید». زمانی که حسن علیه السلام وفات نمود، حسین علیه السلام و همراهانش، مسلح شدند. ابوهریره رضی الله عنه، حسین علیه السلام را سوگند داد و فرمود: «وصیت برادرت را یادآوری می‌کنم که دستور داد اگر بیم خونریزی وجود داشت، مرا در گورستان عمومی مسلمانان، دفن کنید». راوی می‌گوید: ابوهریره رضی الله عنه آن قدر پافشاری کرد که حسین علیه السلام موافقت نمود و آن‌گاه حسن علیه السلام را در بقیع‌الغرقه به خاک سپردند. ابوهریره رضی الله عنه فرمود: «اگر پسر موسی علیه السلام را می‌آوردند تا در کنار پدرش، به خاک بسپارند و عده‌ای، مانع خاکسپاری وی در کنار پدرش، می‌شدند، آیا چنین کاری، ظلم و ستم نبود؟» گفتند: آری. فرمود: «این، پسر پیامبر خداست که پیکرش را آورده‌اند تا در کنار پدرش دفن نمایند». ^۱ بیماری حسن علیه السلام، چهل روز طول کشید ^۲ و چون دار فانی را وداع گفت، سعید بن عاص رضی الله عنه، به درخواست حسین علیه السلام جلو شد و نماز جنازه‌ی حسن علیه السلام را امامت داد. سعید بن عاص، در آن زمان، والی مدینه بود و در هیچ‌یک از فتنه‌ها و جنگ‌هایی که میان مسلمانان روی داد، حاضر نشد و با معاویه رضی الله عنه نجنگید. وی، در زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه، امارت کوفه را بر عهده داشت. سعید بن عاص، شخصی سخنور بود و شیوه‌ی سخن گفتنش، به شیوه‌ی سخن گفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شباهت داشت؛ از این رو از سوی عثمان بن عفان رضی الله عنه مأموریت یافت که با مأموران کتابت قرآن، همکاری کند. ^۳ زمانی که حسن علیه السلام وفات نمود، ابوهریره رضی الله عنه کنار درب ورودی مسجد النبی ایستاد و در حالی که می‌گریست، با صدای بلند، فریاد برآورد: «ای مردم! بگریید که امروز، جگر گوشه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در گذشت». ^۱ آن‌چنان جمعیتی در تشییع جنازه‌ی حسن علیه السلام شرکت کردند که بقیع، از کثرت ازدحام، دیگر گنجایش هیچ کس را نداشت؛ ^۲ حتی جای سوزن انداختن هم نبود. ^۳ حسن علیه السلام، شخصیتی بردبار، فاضل و پرهیزگار بود و هیچ

۱- طبقات (۳۴۰/۱) با سند صحیح.

۲- نگا: المستدرک علی الصحیحین (۱۹۰/۳).

۳- نگا: سیر أعلام النبلاء (۴۴۸/۳).

۱- البدایة و النهایة (۲۱۱/۱۲)؛ الدوحة النبویة الشریفة، ص ۹۸.

۲- البدایة و النهایة (۲۱۱/۱۲)؛

۳- نگا: طبقات (۳۵۱/۱).

رغبتی به دنیا و مقام‌های دنیوی نداشت؛ از این رو دنیا و پست و مقامش را به امید دستیابی به نعمت‌های ماندگار و جاوید خداوندی، رها کرد.

ذهبی رحمه الله درباره‌ی حسن علیه السلام می‌گوید: این امام، آقا و زیباروی، خردمند، باوقار، بخشنده، پرهیزگار، دین‌دار، ستوده و بزرگوار بود.^۱ رحمت و رضوان خداوند، بر حسن مجتبی باد؛ خدای متعال، ما را در کنار آن بزرگوار، با بهترین بندگان خویش اعم از پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحان، یک‌جا بگرداند. به راستی که سیرت حسن مجتبی علیه السلام، آکنده از درس‌ها و آموزه‌های فراوانی است باید سرمشق اهل خرد و مسلمانان قرار بگیرد.

درآمدی بر سال وفات حسن مجتبی علیه السلام

بیشتر تاریخ‌نگاران و علمای سیرت، سال ۴۹ هجری را سال وفات حسن علیه السلام دانسته‌اند.^۲ البته سال ۵۰^۳ و ۵۱^۴ هم گفته شده است. دکتر خالد الغیث، سال ۵۱ هجری را سال وفات حسن علیه السلام دانسته، و قول بخاری رحمه الله نیز همین است.^۵

بنده نیز همین قول را ترجیح می‌دهم و معتقدم که حسن علیه السلام در سال ۵۱ هجری، در گذشته است. جعفر صادق رحمه الله می‌گوید: حسن علیه السلام ۴۷ سال، عمر نمود.^۶ ذهبی می‌گوید: روایت منسوب به جعفر صادق مبنی بر اینکه حسن علیه السلام ۵۸ سال، عمر کرده است، نادرست می‌باشد.^۱ دکتر خالد الغیث، عمر حسن علیه السلام را ۴۸ سال دانسته و در تأیید گفتارش، به سخن ابن عبدالبر، استناد نموده که گفته است: حسن بن علی علیه السلام، نیمه‌ی ماه رمضان سال سوم هجری، چشم به جهان گشود. و این، صحیح‌ترین روایت در این زمینه می‌باشد.^۲

۱- سیر أعلام النبلاء (۲۵۳/۳).

۲- تاریخ خلیفه، ص ۲۰۹؛ أنساب الأشراف (۶۴/۳)؛ تهذیب الکمال (۲۵۶/۶).

۳- الأبناء بأبناء و تواریخ الخلفاء، فتح الباری (۱۲۰/۷)

۴- مرویات خلافة معاوية فی تاریخ الطبری، ص ۴۰۲.

۵- نگا: مرویات خلافة معاوية فی تاریخ الطبری، ص ۴۰۲؛ سیر أعلام النبلاء (۲۷۷/۳).

۶- نگا: سیر أعلام النبلاء (۲۷۷/۳).

۱- همان.

۲- الإستیعاب (۳۸۴/۱).

ابن حجر رحمه الله نیز همین تاریخ را به عنوان زادروز حسن علیه السلام تأیید نموده است.^۱ از این رو حسن علیه السلام هنگام وفاتش، ۴۸ سال داشت.^۲

به هر حال حسن بن علی علیه السلام توسط عده‌ای خیانتکار، به شهادت رسید و این افتخار بزرگ، نصیبش گشت که با عملی ساختن برنامه‌ی اصلاحی بی‌نظیرش، تأثیر به‌سزایی در وحدت و یک‌پارچگی امت اسلامی و بازگشت نقش‌آفرینی مسلمانان در کاروان تمدن و نشر و گسترش دین خدا در سراسر گیتی داشته باشد. بنابراین امت اسلامی، مدیون این آقای بزرگوار است که پرچمدار اتحاد و همبستگی امت اسلام بود و به فتنه‌های داخلی جامعه، پایان داد و با جهاد و تلاش زیبا و صبر و شکیبایی باشکوهش، اسوه و زبانزد همگان در طول تاریخ قرار گرفت و آن‌چنان رویکردی از خود، به یادگار گذاشت که تاریخ، آن را برای ما حفظ نموده است و گذشت شب و روز، و بلکه سپری شدن سال‌ها و قرن‌ها، آن را از یاد مردم و مسلمانان آگاه و روشن‌ضمیر، محو نخواهد کرد.

بنده، این کتاب را در تاریخ ۲۱ صفر سال ۱۴۲۵ هجری برابر با ۲۰۰۴/۴/۱۱ میلادی، ساعت ۲۱:۴۵ به پایان رساندم. فضل و دهش الهی همواره، بنده‌نوازی کرده است. از خدای متعال می‌خواهم که این عمل را بپذیرد و ما را به رفاقت و همراهی پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحان مکرم بفرماید. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ

لَهُ مِنْ بَعْدِهِ ۗ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۲﴾ (فاطر: ۲)

«خداوند، هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند از آن جلوگیری کند و از هر چیزی که خداوند، جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را روانه سازد و خداوند، توانا و حکیم است (که توانایی هر کاری را دارد و هر کاری را با حکمت انجام می‌دهد)».

در پایان، با قلبی خاشع و توبه‌کار به درگاه الله متعال، می‌ایستم و به فضل و بخشش او بر خود، اعتراف می‌کنم که او، همواره فضل و کرم فرموده و مرا یاری رسانده است. به خاطر آن همه منتی که همواره بر من نهاده، او را می‌ستایم و با توسل به صفات والا و نامهای

۱- الإصابة (۲/۶۸).

۲- مرویات خلافة معاوية، ص ۴۰۲.

نیکش، از او می‌خواهم که این عمل را خالص به رضای خویش بگرداند و برای بندگانش، سودمند قرار دهد؛ از او می‌خواهم که به هر حرفی که در این موضوع نوشته‌ام، مرا مستحق ثواب بگرداند و آن را بر ترازوی نیکی‌هایم بیفزاید. از همه‌ی مسلمانانی که این کتاب را می‌خوانند، می‌خواهم که این بنده‌ی نیازمند به عفو و غفران الهی را از یاد نبرند و در دعاهایشان، رحمت و رضوان خداوند را برای این بنده مسألت کنند.

﴿ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ

أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴾

«پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاس‌گزار نعمت‌هایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای و توفیقم ده تا کارهای نیکی انجام دهم که تو، از آنها راضی باشی و مرا در پرتو مرحمت خود، از زمره‌ی بندگان نیک و شایسته‌ات بگردان.»

سبحانک اللهم و بحمدک أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرک و أتوب إليك

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

كتاب نامہی مؤلف

- ١- سير أعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، چاپ دوم، مؤسسهی الرسالة، بيروت، ١٤٠٢هـ.
- ٢- نسب قريش: ابو عبدالله مصعب بن عبدالله زبيري، دارالمعارف، قاهره.
- ٣- الدوحة النبوية الشريفة: دكتور فاروق حمادة، دارالقلم، دمشق، چاپ اول، ١٤٢٠هـ.
- ٤- الذرية الطاهرة النبوية: محمد بن احمد بن حماد دولابي؛ تخريج احاديث: سعد المبارك الحسن، انتشارات دارالسلفية، كويت، چاپ اول، ١٤٠٧هـ.
- ٥- الطبقات الكبرى: محمد سعد بن منيع زهري، دار صادر، بيروت، بي تا.
- ٦- مسند احمد، المكتب الإسلامي، بيروت، لبنان.
- ٧- صحيح ابن حبان: ابو حاتم بن حبان بسني، تحقيق: شعيب ارناؤوط و حسين الأسد، مؤسسهی الرسالة، چاپ اول، ١٤٠٤هـ.
- ٨- المستدرک علي الصحيحين: ابو عبدالله محمد بن عبدالله نيشابوري، دارالکتب العلمية، بيروت، لبنان، چاپ اول، ١٤١١هـ.
- ٩- معجم الطبراني الكبير: ابوالقاسم سليمان بن احمد طبراني، چاپ دوم، مكتبة العلوم و الحكم، ١٤٠٦هـ.
- ١٠- منهج التربية النبوية للطفل: محمد نور بن عبدالحفيظ سويد، مؤسسهی الريان، بيروت لبنان، المنار الإسلامية، چاپ پنجم، ١٤١٤هـ.
- ١١- الحسن بن علي و دوره السياسي: فتبخان كردي، چاپ نشده.
- ١٢- صحيح البخاري: ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخاري، دار الفكر، چاپ اول، ١٤١١هـ.
- ١٣- تسمية المولود: بكر عبدالله ابوزيد، دار العاصمة، چاپ سوم، ١٤١٦هـ.
- ١٤- موسوعة تربية الأجيال: نصر صنقري، دار الإيمان، اسكندرية، چاپ اول.
- ١٥- صحيح مسلم: تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ دوم، ١٩٧٢م.
- ١٦- سنن الترمذي: ابو عيسى محمد بن عيسى ترمذي، دارالفكر، ١٩٣٨م.
- ١٧- ذخائر العقبي في مناقب ذوي القربي: ابوالعباس احمد بن محمد طبري مكي، مكتبة الصحابة، شارجه، امارات.
- ١٨- المعجم الطبراني الصغير: ابوالقاسم سليمان بن احمد طبراني.
- ١٩- موسوعة عظماء حول الرسول: خالد العك.
- ٢٠- سيرة آل بيت النبي الأطهار: مجدي فتحي السيد، انتشارات توفيقية.

- ٢١- الإصابة في تمييز الصحابة: احمد بن علي بن حجر، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، ١٤١٥هـ.
- ٢٢- الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ابو عمر يوسف بن عبدالله بن عبدالير، دار الجيل، بيروت، چاپ اول، ١٤١٢هـ.
- ٢٣- ميزان الإعتدال في نقد الرجال: محمد بن عثمان ذهبي، تحقيق: علي البحراوي، دار إحياء الكتب العربية، چاپ اول، قاهره.
- ٢٤- لسان الميزان: احمد بن علي بن حجر، حيدارآباد دكن، چاپ دائرة المعارف العثمانية، ١٤١٣هـ.
- ٢٥- البداية و النهاية: ابوالفداء حافظ ابن كثير دمشقي، دار الريان، چاپ اول، ١٤٠٨هـ.
- ٢٦- تقريب التهذيب: ابن حجر.
- ٢٧- دائرة المعارف البريطانية.
- ٢٨- جمهرة أنساب العرب: علي بن احمد بن حزم اندلسي، تحقيق: عبدالسلام هارون، قاهره، ١٣٨٢هـ.
- ٢٩- فضائل الصحابة: ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل، دار ابن الجوزي، عربستان سعودية، چاپ دوم، ١٤٢٠هـ.
- ٣٠- تحفة الأحوذني لشرح سنن الترمذي: محمد عبدالرحمن مباركپوري، تصحيح: عبدالرحمن محمد عثمان، چاپ اعتماد، نشر محمد عبدالحسن.
- ٣١- منهاج السنة: ابن تيميه، تحقيق: محمد رشاد سالم، مؤسسه قرطبه.
- ٣٢- التبيين في أنساب القرشيين: موفق الدين ابو محمد عبدالله بن احمد بن محمد ابن قدامة المقدسي، تحقيق: محمد نايف الدليمي، عالم الكتب، چاپ دوم.
- ٣٣- الشيعة و أهل البيت: احسان الهي ظهير، چاپ دهم.
- ٣٤- نساء أهل البيت: منصور عبدالحكيم، التوفيقية.
- ٣٥- المرتضى ابوالحسن علي بن أبي طالب: ابوالحسن ندوي، دارالقلم.
- ٣٦- السيرة النبوية: ابن هشام، دار إحياء التراث، چاپ دوم، ١٤١٧هـ.
- ٣٧- تاريخ الإسلام: محمد احمد بن عثمان ذهبي، دار الكتاب العربي، چاپ اول، ١٤٠٧هـ.
- ٣٨- دلائل النبوة: بيهقي.
- ٣٩- مجمع الزوائد و منبع الفوائد: نورالدين علي بن ابي الهيثمي، دار الكتاب العربي، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٢هـ.
- ٤٠- سنن ابن ماجة: حافظ ابو عبدالله محمد بن زيد قزويني، دار الفكر.
- ٤١- أسد الغابة في معرفة الصحابة: عزالدين ابن اثير، ابوالحسن بن علي بن محمد جزري، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ اول، ١٤١٧هـ.

- ۴۲- حلیۃ الأولیاء و طبقات الأصفياء: ابونعیم احمد بن عبداللہ اصفہانی، دار الکتب العلمیۃ، بیروت.
- ۴۳- صحیح السیرۃ النبویۃ: ابراہیم العلی، دارالفنایس، چاپ سوم، ۱۴۰۸ھ.
- ۴۴- صفۃ الصفوة: امام ابوالفرج ابن الجوزی، دار المعرفۃ، بیروت.
- ۴۵- التاریخ الإسلامی مواقف و عبر: دکتر عبدالعزیز عبداللہ الحمیدی، دار الدعوة، اسکندریہ، دارالأندلس الخضراء، جدۃ، چاپ اول، ۱۴۰۸ھ.
- ۴۶- من معین السیرۃ: صالح احمد الشامی، المکتب الإسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۲ھ.
- ۴۷- السیرۃ النبویۃ: علی محمد صلابی، دار الإیمان، اسکندریہ.
- ۴۸- صحیح سنن أبي داود: محمد ناصر الدین آلبانی، مکتب التریبۃ العربی، ریاض، چاپ اول، ۱۴۰۵ھ.
- ۴۹- أسمى المطالب فی سیرۃ أميرالمؤمنین علی بن أبي طالب: علی محمد صلابی، دار الفجر، قاهرہ.
- ۵۰- العقیدۃ فی أهل البيت بین الإفراط و التفریط: دکتر سلیمان بن سالم بن رجاء السحیمی، مکتبۃ الإمام البخاری، چاپ اول، ۱۴۲۰ھ.
- ۵۱- السنن الکبری: حافظ احمد بن حسین بیهقی، چاپ دارالمعارف، بیروت، توزیع: مکتبۃ المعارف ریاض.
- ۵۲- الإنتصار للصحب و الآل من إفتراءات السماوي الضال: دکتر ابراہیم الرحیلي، مکتبۃ الغرباء الأثریۃ، چاپ اول، ۱۴۱۸ھ.
- ۵۳- دیوان محمد اقبال.
- ۵۴- أحادیث بشأن السبطين: عثمان الخمیس. بی جا.
- ۵۵- الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان: ابوالحسین الأمير علاءالدین علی بن بلبان، دارالکتب العلمیۃ، بیروت، چاپ اول، ۱۹۸۷م.
- ۵۶- الشریعۃ: آجری، تحقیق: عبداللہ الدمیجی، دارالوطن، چاپ اول، ۱۴۱۸ھ.
- ۵۷- النهایۃ فی غریب الحدیث: ابن اثیر، تحقیق: طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطناحی.
- ۵۸- فتح الباری: ابن حجر عسقلانی، دارالمعرفۃ، بیروت.
- ۵۹- تحفة الأشراف بمعرفۃ الأطراف: جمال الدین ابوالحجاج یوسف بن زکی عبدالرحمن المسزنی، دارالقیمۃ.
- ۶۰- شرح النووي علی صحیح مسلم: ابوزکریا محی الدین یحیی بن شرف نووی، درگذشتہ سال ۶۷۶ھ / ۱۳۴۰م.
- ۶۱- شرح فتح القدير: کمال الدین محمد بن عبدالواحد معروف به ابن ہمام، چاپ دارالفکر، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۷ھ.

- ٦٢ - الإنصاف في معرفة الراجح من الخلاف علي مذهب الإمام احمد: علاءالدين ابوالحسن علي بن سليمان مرداوي.
- ٦٣ - معالم السنن، ابوسليمان محمد خطابي، المكتبة العلمية، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠١هـ.
- ٦٤ - الأم: محمد بن ادريس شافعي، تصحيح: محمد زهري النجار، نشر دارالمعرفة، بيروت.
- ٦٥ - المجموع شرح المهذب: نووي، نشر دارالفكر.
- ٦٦ - حاشية رد المختار علي الدر المختار معروف به حاشية ابن عابدين: محمد يمان عمر دمشقي، مشهور به ابن عابدين، چاپ دوم، چاپ الباي الحلبي، مصر.
- ٦٧ - بلغة السالك لأقرب المسالك إلي مذهب الإمام مالك: احمد بن محمد صاوي مالكي، دارالمعرفة، بيروت، ١٣٩٨هـ.
- ٦٨ - حاشية الدسوقي علي الشرح الكبير: محمد احمد بن عرفة الدسوقي، نشر دارالفكر.
- ٦٩ - شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ابوالفلاح عبدالحى بن عماد حنبلي، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
- ٧٠ - المتقني شرح موطأ: ابوالوليد سليمان بن خلف باحي، دار الكتاب العربي، چاپ چهارم، ١٤٠٤هـ.
- ٧١ - الإختيارات الفقهية من فتاوي شيخ الإسلام ابن تيمية: علاءالدين ابوالحسن بن علي بن محمد بعلي، تحقيق: محمد حامد الفقي، دار المعرفة، بيروت.
- ٧٢ - إعلام الموقعين: ابن القيم، دار الجليل، بيروت.
- ٧٣ - مختارات من أدب العرب: ندوي، دار ابن كثير، دمشق.
- ٧٤ - حقبة من التاريخ: عثمان خميس، دارالإيمان، اسكندريه.
- ٧٥ - ثم أبصرت الحقيقة: محمد سالم الحضرمي، دارالإيمان، اسكندريه، چاپ ٢٠٠٣م.
- ٧٦ - دراسات في الفرق: دكتور احمد جلي، چاپ اول، ١٤٠٦هـ.
- ٧٧ - الإمامة و النص، فيصل نور، بي جا.
- ٧٨ - وسطية أهل السنة بين الفرق: دكتور محمد باكر محمد با عبدالله، دارالراية، رياض، چاپ اول، ١٤١٥هـ.
- ٧٩ - زاد المعاد في هدي خير العباد: ابو عبدالله محمد بن ابي بكر معروف به ابن قسيم، چاپ اول، ١٣٩٩هـ.
- ٨٠ - السيرة النبويه في ضوء القرآن و السنة: محمد ابوشهبة، دارالقلم، دمشق، چاپ سوم، ١٤١٧هـ.
- ٨١ - مقدمة ابن خلدون.
- ٨٢ - الإمام الزهري: محمد شراب، دارالقلم، دمشق.

- ۸۳ - استخلاف أبوبكر الصديق: جمال عبدالهادي، دكتور محمد رفعت جمعه، دارالوفاء، المنصورة، چاپ اول.
- ۸۴ - أبوبكر رجل الدولة: مجدي حمدي، دارطبية، رياض، چاپ اول.
- ۸۵ - عصر الخلافة الراشدة: دكتور اكرم ضياء العمري، چاپ اول، مكتبة العلوم و الحكم، مدينه ي منوره.
- ۸۶ - الأنصار في العصر الراشدي: حامد محمد الخليفة، دار الصحابة.
- ۸۷ - الإنشراح و رفع الضيق بسيرة أبي بكر الصديق: علي محمد صلاي، دارالإيمان، اسكندريه.
- ۸۸ - الإسلام و أصول الحكم: محمد عمارة.
- ۸۹ - عقيدة أهل السنة في الصحابة الكرام: ناصر بن علي بن عائض حسن الشيخ، مكتبة الرشد، رياض، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.
- ۹۰ - أباطيل يجب أن تمحي من التاريخ: دكتور ابراهيم علي شعوط، المكتب الإسلامي، چاپ ششم، ۱۴۰۸هـ.
- ۹۱ - تاريخ بغداد، خطيب بغدادي: دار الغرب الإسلامي، بيروت.
- ۹۲ - الإبانة عن أصول الديانة: ابوالحسن علي بن اسماعيل اشعري، چاپ دوم، دانشگاه اسلامي مدينه.
- ۹۳ - الإنصاف فيما يجوز اعتقاده و لايجوز الجهل به: ابوبكر بن طيب باقلائي، تحقيق: عماد الدين احمد حيدر، نشر عالم الكتب، بيروت، چاپ اول.
- ۹۴ - دراسات في عهد النبوة و الخلافة الراشدة: دكتور عبدالرحمن الشجاع، دارالفكر المعاصر، چاپ اول، ۱۴۱۹هـ.
- ۹۵ - صحيح سنن ابن ماجه: محمد ناصرالدين آلبياني، منشورات المكتب الإسلامي.
- ۹۶ - تاريخ الأمم و الملوك: ابوجعفر طبري، دارالفكر، بيروت، چاپ اول، ۱۴۰۷هـ.
- ۹۷ - معجم الطبراني الأوسط: ابوالقاسم سليمان بن احمد طبراني.
- ۹۸ - أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية: دكتور ناصر القفازي، دارالرضا، مصر، چاپ سوم.
- ۹۹ - الإرشاد إلي قواطع الأدلة في أصول الاعتقاد: ابوالمعالي جويني، تحقيق: محمد يوسف موسي و علي عبدالمنعم، مكتبة الخانجي، مصر.
- ۱۰۰ - خلافة علي بن أبي طالب و ترتيب و تهذيب كتاب البداية و النهاية: محمد صامل سلمي، دارالوطن، چاپ اول، ۱۴۲۲هـ.
- ۱۰۱ - تاريخ اليعقوبي: داربيروت، چاپ ۱۴۰۰هـ.
- ۱۰۲ - الكامل في التاريخ: ابن اثير، تحقيق: علي شيري، دارإحياء التراث العربي، بيروت، چاپ اول.
- ۱۰۳ - الشوري بين الإصالة و المعاصرة: عزالدين تميمي، دارالبشير، چاپ اول، ۱۴۰۵هـ.

- ١٠٤- تاريخ خليفة بن خياط: ابو عمر خليفة بن خياط بن أبي هبيرة اللثي، تحقيق: اكرم ضياء العمري، چاپ دوم، مؤسسه الرسالة و دار القلم، چاپ ١٣٩٧ هـ.
- ١٠٥- قصة بعث أبي بكر جيش أسامة: دكتور فضل الهي، دار ابن حزم، بيروت، چاپ سوم، ١٤٢٠ هـ.
- ١٠٦- تاريخ الدعوة إلى الإسلام في زمن الرسول ﷺ و الخلفاء الراشدين: دكتور جميل عبدالله مصري، مكتبة الدار، مدينه منوره، چاپ اول، ١٤٠٧ هـ.
- ١٠٧- عبقرية الصديق: عباس محمود عقاد، المكتبة العصرية، بيروت.
- ١٠٨- الصديق أبوبكر: محمد حسين هيكل، دار المعارف مصر، چاپ ١٩٧١.
- ١٠٩- حركة الردة: دكتور علي العتوم، مكتبة الرسالة، عمان، چاپ دوم، ١٩٩٧ م.
- ١١٠- مشكاة المصابيح: تحقيق: محمد ناصر الدين آل باني، المكتب الإسلامي.
- ١١١- تحفة المودود بأحكام المولود: المكتبة العصرية، بيروت، چاپ اول، ١٤٢٢ هـ.
- ١١٢- الخلافة و الخلفاء الراشدون بين الشوري و الديمقراطية: سالم بنسواوي، مكتبة المنار الإسلامية، كويت، چاپ دوم، ١٩٨٦ م.
- ١١٣- فقه التمكين في القرآن و السنة: دكتور علي محمد صلابي، دارالوفاء، المنصنورة، چاپ اول، ١٤٢١ هـ.
- ١١٤- تفسير الطبري.
- ١١٥- تاريخ دمشق الكبير: ابوالقاسم علي بن حسن بن هبة الله شافعي، دار إحياء التراث العربي، چاپ اول، ١٤٢١ هـ.
- ١١٦- الخراج: امام ابويوسف، منشورات مكتبة الرياض الحديثة، بي جا.
- ١١٧- مصنف في الأحاديث و الآثار، ابن ابي شيبة، دارالتاج، بيروت.
- ١١٨- عقائد الثلاثة و السبعين فرقة: ابو محمد يمني، تحقيق: محمد عبدالله زربان غامدي، مكتبة دار العلوم، چاپ اول، ١٤١٤ هـ.
- ١١٩- تهذيب التهذيب: احمد بن علي بن حجر، دار صادر، بيروت.
- ١٢٠- مختصر التحفة الإثني عشرية: محمود شكري آلوسي، تحقيق: محب الدين خطيب، قاهره ١٣٧٣ هـ.
- ١٢١- علي بن أبي طالب مستشار أمين للخلفاء الراشدين: دكتور محمد عمر الحاجي، دار الحافظ دمشق، چاپ اول، ١٩٩٨ م.
- ١٢٢- فقه السيرة: محمد سعيد رمضان بوطي، چاپ يازدهم، ١٩٩١ م، دارالفكر دمشق.
- ١٢٣- المختصر من كتاب الموافقة بين أهل البيت و الصحابة: زنجشيري، تحقيق: سيد ابراهيم صادق، دارالحديث.

- ۱۲۴- النهي عن سب الأصحاب و ما فيه من الإثم و العقاب: محمد عبدالواحد مقدسي، تحقيق: عبدالرحمن تركي، مؤسسه ي الرسالة، چاپ اول.
- ۱۲۵- النضرة في مناقب العشرة: ابوجعفر احمد، مكتبة القيمة، قاهره.
- ۱۲۶- أضواء البيان في تاريخ القرآن: صابر حسن محمد ابوسليمان، عالم الكتب، چاپ اول، ۱۴۲۱هـ.
- ۱۲۷- تيسير الكريم المنان في سيرة عثمان بن عفان، دكتور علي محمد صلابي، دار ابن كثير، چاپ اول، ۱۴۲۴هـ.
- ۱۲۸- الخليفة الفاروق عمر بن الخطاب: عبدالرحمن عبدالكريم العاني و دكتور حسن فاضل زعين، دارالشؤون الثقافية العامة، بغداد، چاپ ۱۹۸۹م.
- ۱۲۹- أوليات الفاروق: دكتور عبدالكافي القرشي، المكتب الإسلامي، بيروت، مكتبة الحرمین رياض، چاپ اول، ۱۴۰۳هـ.
- ۱۳۰- الخلفاء الراشدون: خالدی، دارالقلم، دمشق.
- ۱۳۱- أشهر مشاهير الإسلام في الحرب و السياسة: رفيق العظم، دارالرائد العربي، بيروت، چاپ ششم، ۱۴۰۲هـ.
- ۱۳۲- مرويات أبي مخنف في تاريخ الطبري: يحيى ابراهيم اليحيى، دار العاصمة، رياض، چاپ اول، ۱۴۱۰هـ.
- ۱۳۳- المدينة النبوية فجر الإسلام و العصر الراشدي: محمد حسن شراب، دار القلم، دمشق، دار الشامية، بيروت، چاپ اول، ۱۳۱۵هـ.
- ۱۳۴- نظام الحكم في الشريعة و التاريخ الإسلامي: ضافر القاسمي، دار النفائس، بيروت، چاپ سوم.
- ۱۳۵- عثمان بن عفان: صادق عرجون، چاپ سوم، ۱۴۱۰هـ.
- ۱۳۶- شهيد الدار عثمان بن عفان: احمد الخروف، دار البيارق، دار عمار، چاپ اول، ۱۴۱۸هـ.
- ۱۳۷- التمهيد و البيان في مقتل الشهيد عثمان: محمد بن يحيى بن ابي بكر الماقي الأندلسي، دكتور محمد يوسف زايد، دار الدوحة، چاپ اول، ۱۴۰۵هـ.
- ۱۳۸- مجله ي البحوث الإسلامية: شماره ي. ۱۰.
- ۱۳۹- أثر التشيع علي الروايات التاريخية: دكتور عبدالعزيز نور ولي، دار الخصري، مدينه، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.
- ۱۴۰- عقيدة السلف و أصحاب الحديث: بهيج اسماعيل صابوني، نشر محمد امين رمح، ۱۹۷۰م.
- ۱۴۱- رياض النفوس: ابوبكر عبدالله بن محمد مالكي، دار الغرب الإسلامي، چاپ ۱۴۰۳هـ.
- ۱۴۲- الجهاد و القتال في السياسة الشرعية: محمد هيكل، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ.

- ١٤٣- ليبيا من الفتح العربي حتي انتقال الخلافة الفاطمية: دكتور صالح مصطفى مفتاح المزيني، انتشارات دانشگاه قاريونس، بنغازي، چاپ سوم، ١٩٩٤م.
- ١٤٤- الشرف و التسامي بحركة الفتح الإسلامي: دكتور علي محمد صلابي، مكتبة الصحابة، شارجه، چاپ اول، ١٤٢٢هـ.
- ١٤٥- فتنة مقتل عثمان: دكتور محمد عبدالله غبان، مكتبة العبيكان، چاپ اول، ١٤١٩هـ.
- ١٤٦- تحقيق مواقف الصحابة في الفتنة من روايات الطبري و المحدثين: دكتور محمد أمزون، دار طيبة، مكتبة الكوثر، رياض، چاپ اول، ١٤١٥هـ.
- ١٤٧- عثمان بن عفان الخليفة الشاكر الصابر: عبد الشيخ، چاپ اول، ١٤١٢هـ.
- ١٤٨- تاريخ المدينة: ابوزيد عمر بن شبه نميري بصري، تحقيق: محمود شلتوت، نشر سيد حبيب محمود احمد، مدينه، ١٣٩٣هـ.
- ١٤٩- منهاج القاصدين في فضل الخلفاء الراشدين: نسخه ي خطي، كتابخانه عارف حكمت، مدينه ي منوره، شماره ي ٢٥٢.
- ١٥٠- مقالات الإسلاميين و اختلاف المصلين: ابوالحسن اشعري.
- ١٥١- لوامع الأنوار البهية: سفاريني، المكتب الإسلامي.
- ١٥٢- الوصية الكبرى: شيخ الاسلام ابن تيمية، چاپ دار المطبعة السلفية، چاپ سوم، ١٤٠١هـ.
- ١٥٣- الثقات: ابن حبان، مكتبة العلم، مكه ي مكرمه، چاپ اول، ١٣٩٣هـ.
- ١٥٤- استشهاد عثمان و وقعة الجمل في مرويات سيف بن عمر في تاريخ الطبري دراسة نقدية: دكتور خالد الغيث.
- ١٥٥- أحكام القرآن: ابن العربي، دار المعرفة، بيروت.
- ١٥٦- شرح الطحاوية: علامه محمد بن علي بن محمد أذرعوي، المكتب الإسلامي، بيروت.
- ١٥٧- التاريخ الصغير: بخاري.
- ١٥٨- عبدالله بن سبأ و أثره في أحداث الفتنة في صدر الإسلام: سلمان بن حمد العودة، دار طيبة، رياض، چاپ سوم، ١٤١٢هـ.
- ١٥٩- العواصم من القواصم: قاضي ابوبكر بن العربي، تحقيق: محب الدين الخطيب، دارالثقافة، دوحه، چاپ دوم، ١٩٨٩هـ.
- ١٦٠- تثبيت دلائل النبوة: همداني.
- ١٦١- الفصل في الملل و النحل: ابو محمد بن حزم ظاهري، مكتبة الخانجي، مصر.
- ١٦٢- دول الإسلام: ذهبي.
- ١٦٣- الوافي بالوفيات: صدي.
- ١٦٤- مروج الذهب و معادن الجواهر: ابوالحسن علي بن حسين بن علي مسعودي، دار الكتاب، بيروت، چاپ اول، ١٤٢٠هـ.

- ۱۶۵- سنن سعید بن منصور: دار الصمیعی، چاپ دوم، ۱۴۲۰هـ.
- ۱۶۶- کتاب أهل البغی من الحاوی الکبیر: ماوردی.
- ۱۶۷- المنتقی من منهج الاعتدال: حافظ ابو عبدالله محمد بن عثمان ذهی، دار البیان، تحقیق و شرح: محب الدین الخطیب.
- ۱۶۸- الفتن: نعیم بن حماد.
- ۱۶۹- أحداث و أحادیث فتنه المهرج: دکتر عبدالعزیز دخان، مكتبة الصحابة، چاپ اول، ۱۴۲۴هـ.
- ۱۷۰- تهذیب ابن عساکر: دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۷هـ.
- ۱۷۱- عقیده الإمام ابن القتیبة: علی العلیانی، مكتبة الصدیق، چاپ اول، ۱۴۱۲هـ.
- ۱۷۲- الإمامة و السياسة: منسوب به ابن قتیبة، مؤسسه ی حلبي، قاهره.
- ۱۷۳- الصواعق المحرقة علی أهل الرفض و الضلال و الزندقة: ابوالعباس احمد بن محمد بن علی بن حجر هیثمی، مؤسسه ی الرسالة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.
- ۱۷۴- تفسیر القرطبی: ابو عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی، دار إحياء التراث العربی، بیروت.
- ۱۷۵- وقعة صفین: ابن مزاحم، تحقیق: عبدالسلام هارون، چاپ دوم، قاهره، ۱۳۸۲هـ.
- ۱۷۶- تزیه حال المؤمنین معاویة بن أبی سفیان من الظلم و الفسق فی مطالبته بدم أمير المؤمنین عثمان: ابوعلی محمد الفراء، چاپ اول، ۱۴۲۲هـ.
- ۱۷۷- دراسة فی تاریخ الخلفاء الأمویین: دکتر محمد ضیف الله بطاینة، دار الفرقان، اردن.
- ۱۷۸- الأخبار الطوال: ابوحنیفة احمد بن داود، تحقیق: عبدالمنعم عامر، مراجعه: دکتر جمال الدین الشیال، مكتبة المنتبی، بغداد.
- ۱۷۹- نهج البلاغة: شرح محمد عبده، دار البلاغة، بیروت.
- ۱۸۰- معاویة بن أبی سفیان، صحابی کبیر و ملک مجاهد: منیر محمد الغضبان، دار القلم، دمشق، چاپ سوم، ۱۴۱۷هـ.
- ۱۸۱- مجموع الفتاوی: ابن تیمیة، جمع و ترتیب: عبدالرحمن بن محمد قاسم، چاپ اول، ۱۳۹۸هـ.
- ۱۸۲- الأساس فی السنة: سعید حوی، دار السلام، قاهره.
- ۱۸۳- الاعتقاد علی مذهب سلف أهل السنة و الجماعة: ابوبکر احمد بن حسین بیهقی.
- ۱۸۴- المحن: ابن ابی العرب.
- ۱۸۵- بذل المجهود فی إثبات مشاهمة الرافضة لليهود: عبدالله الجمیلی، مكتبة الغرباء الأثرية، مدینه ی منوره، چاپ سوم، ۱۴۱۴هـ.
- ۱۸۶- الإمامة و الرد علی الرافضة: تحقیق: علی ناصر فقیهی.
- ۱۸۷- تطور الفكر السياسي الشيعي من الشوري إلی ولاية الفقيه: احمد الکاتب.
- ۱۸۸- حکومت اسلامی: روح الله موسوی خمینی.

- ١٨٩- مقاتل الطالبین: ابوالفرج الصفهانی.
- ١٩٠- الأغاني: ابوالفرج الصفهانی.
- ١٩١- المنتظم في تاريخ الملوك و الأمم: ابوالفرج عبدالرحمن علي الجوزي، دارالكتب العلمية، بيروت.
- ١٩٢- كتب حذر منها العلماء: ابو عبيده مشهور بن حسن آل سلمان، دار الهيعي، عربستان سعودی، چاپ اول، ١٤١٥هـ.
- ١٩٣- السيف اليماني في نحر الإصفهاني: وليد اعظمي، چاپ دوم، ١٤١٠هـ.
- ١٩٤- معجم الأدباء: ياقوت حموي، دار صادر.
- ١٩٥- الأدب في الإسلام: نايف معروف، دار النفائس، چاپ اول، ١٤١٠هـ.
- ١٩٦- وفيات الأعيان و أنباء الزمان: ابن خلكان ابوالعباس شمس الدين احمد، تحقيق: احسان عباس، دار صادر.
- ١٩٧- منهج الرسول ﷺ في غرس الروح الجهادية في نفوس الصحابة: سيد محمد نوح، چاپ اول، ١٤١١هـ.
- ١٩٨- التفسير المنير: دكتور وهبة الزحيلي، دار الفكر المعاصر، بيروت، چاپ اول، ١٤١١هـ.
- ١٩٩- الإيمان أولاً كيف نبداً به: مجدي الهلالي، دار التوزيع و النشر الإسلامية، مصر.
- ٢٠٠- عيون الأخبار: ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٠٦هـ.
- ٢٠١- تهذيب مدارج السالكين ابن القيم: عبدالمنعم صالح العلي العزي، مؤسسه الرسالة، چاپ سوم، ١٤٠٩هـ.
- ٢٠٢- الرقائق: محمد احمد راشد، دار البشير، مصر.
- ٢٠٣- صحيح الجامع الصغير: محمد ناصر الدين آل باني، چاپ سوم، ١٤٠٨هـ.
- ٢٠٤- السلسلة الصحيحة: آل باني، المكتب الإسلامي.
- ٢٠٥- رهبان الليل: دكتور سيد بن حسين العفاني، مكتبة معاذ بن جبل، مصر.
- ٢٠٦- ما ذئبان جئعان: ابن رجب، تحقيق: محمد صبحي حلاق، مؤسسه الريان، چاپ اول، ١٤١٣هـ.
- ٢٠٧- جواهر الأدب: سيد احمد هاشمي، مؤسسه المعارف، بيروت.
- ٢٠٨- صحيح الترغيب و الترهيب: منذري.
- ٢٠٩- الأخلاق بين الطبع و التطبع: ابو عبدالله فيصل بن عبده الحاشدي، دار الإيمان، اسكندريه.
- ٢١٠- صلاح الأمة في علو الهمة: دكتور سيد بن حسين العفاني، مؤسسه الرسالة، چاپ اول، ١٤٢٤هـ.
- ٢١١- جهاد النفس: علي بن محمد الدهامي، دار طيبة، رياض، چاپ اول، ١٤٢٤هـ.

- ۲۱۲- جامع العلوم و الحكم: ابن رجب.
- ۲۱۳- الحسن و الحسين سيدا شباب أهل الجنة: محمد رضا، المكتبة العصرية، لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۲ھ.
- ۲۱۴- علموا أولادكم حب آل بيت النبي ﷺ: محمد عبده يماني، دار القبلة، جدہ، چاپ دوم، ۱۴۱۸ھ.
- ۲۱۵- منهج الإسلام في تزكية النفس: دكتور محمد خير فاطمه، دار الخير، چاپ اول، ۱۴۲۴ھ.
- ۲۱۶- مدارج السالكين: ابن قيم، تحقيق: محمد حامد فقي، دار الكتاب العربي، بيروت.
- ۲۱۷- أمراض النفس دراسة تربوية لأمراض النفوس و معوقات تزكيتها و علاج ذلك: دكتور انس احمد كرزون، دار ابن حزم، چاپ سوم، ۱۴۲۴ھ.
- ۲۱۸- الجواب الكافي: ابن قيم.
- ۲۱۹- جامع بيان العلم و فضله: ابن عبدالبر، چاپ چهارم، ۱۴۱۹ھ.
- ۲۲۰- المحدث الفاضل: رامهرمزي.
- ۲۲۱- قواعد في التعامل مع العلماء: عبدالرحمن بن معلا اللويحق، دار السوراق، چاپ اول، ۱۴۱۵ھ.
- ۲۲۲- الداء و الدواء: ابن قيم.
- ۲۲۳- التعريفات: جرجاني.
- ۲۲۴- سنن نسائي: احمد بن شعيب بن علي نسائي، دار الفكر، بيروت.
- ۲۲۵- الزواجر: ابن حجر هيثمي.
- ۲۲۶- الشهب اللامعة في السياسة النافعة: عبدالله بن يوسف بن رضوان المالقي، دار المدار الإسلامي، لبنان، چاپ اول.
- ۲۲۷- أحكام القرآن: احمد بن علي رازي معروف به حصاص، دار الكتاب العربي، بيروت.
- ۲۲۸- المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز: ابن عطية ابو محمد عبدالحق بن غالب اندلسي، مغرب.
- ۲۲۹- التحرير و التنوير: شيخ محمد طاهر بن عاشور، دار الكتب الشرقية، تونس.
- ۲۳۰- الفوائد: محمد بن ابوبكر بن قيم الجوزية، دار الريان للتراث، قاهره.
- ۲۳۱- تفسير ابن كثير: دار الفكر و دار القلم، بيروت، چاپ دوم.
- ۲۳۲- تيسير الكريم الرحمن في تفسير الكريم المنان: عبدالرحمن ناصر السعدي، مؤسسہ السعدية، رياض.
- ۲۳۳- معني الزهد و المقالات و صفة الزاهدين: امام ابوسعيد احمد بن محمد، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، ۱۴۲۴ھ.
- ۲۳۴- محاسن التأويل: محمد جمال الدين قاسمي، دار الفكر، بيروت.
- ۲۳۵- نهاية الأرب في فنون الأدب: شهاب الدين احمد بن عبد الوهاب نويري، قاهره.

- ٢٣٦- صور و عبر من الجهاد النبوي في المدينة: دكتور فوزي فيض الله، دار القلم، دمشق، چاپ اول، ١٤١٦هـ.
- ٢٣٧- قيادة الرسول ﷺ السياسية و العسكرية: احمد راتب عرموش، دار النفائس، چاپ اول، ١٤٠١هـ.
- ٢٣٨- ولاة مصر: ابويوسف محمد يوسف الكندي، تحقيق: دكتور حسين نصار، دار صادر، بيروت، بي.تا.
- ٢٣٩- النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة: جمال الدين ابوالحسن يوسف بن تغري بردي، قاهره، بي.تا.
- ٢٤٠- المجروحين من المحدثين: ابوحاتم محمد بن حبان بن احمد، تحقيق: ابراهيم محمود زايد، حلب، دار الوعي.
- ٢٤١- تذكرة الحفاظ: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، بيروت، دار إحياء التراث.
- ٢٤٢- الكامل في ضعفاء الرجال: امام حافظ بن ابي احمد عبدالله بن عدي جرجاني، دار الفكر، بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٥هـ.
- ٢٤٣- المعرفة و التاريخ: يعقوب بن سفيان فسوي، تحقيق: اكرم ضياء العمري، مؤسسه الرسالة، چاپ سوم، ١٤٠١هـ.
- ٢٤٤- فقه السيرة: منبر الغضبان.
- ٢٤٥- الصراع مع اليهود: ابوفارس، دار الفرقان، چاپ اول، ١٤١١هـ.
- ٢٤٦- مرويات خلافة معاوية في تاريخ الطبري: خالد محمد الغيث، دار الأندلس، چاپ اول، ١٤١٠هـ.
- ٢٤٧- مجموعة الفتاوي: تقي الدين احمد بن تيمية الحراني، دار الوفاء، چاپ اول، ١٤١١هـ.
- ٢٤٨- السنة: ابوبكر خلال، تحقيق: عطية الزهراني، دار الراية، چاپ اول، ١٤١٠هـ.
- ٢٤٩- المطالب العلية بزوائد المسانيد الثمانية: چاپخانه العصرية، ١٣٩٠هـ.
- ٢٥٠- أخلاق النبي في القرآن و السنة: دكتور احمد بن عبدالعزيز قاسم حداد، دار الغرب الإسلامي، لبنان، چاپ دوم، ١٩٩٩م.
- ٢٥١- جامع الأصول من أحاديث الرسول: امام مبارك بن جزري، تحقيق: حامد فقي، رياض، ١٣٧٠هـ.
- ٢٥٢- مقاصد الشريعة الإسلامية و علاقتها بالأدلة الشرعية: محمد سعيد الیوبي، دار الهجرة.
- ٢٥٣- اعتبار المآلات و مراعاة نتائج التصرفات: دكتور عبدالرحمن بن معمر السنوسي، دار ابن الجوزي، چاپ اول، عربستان سعودی، ١٤٢٤هـ.
- ٢٥٤- أسباب النزول: علي بن احمد واحدي، دار الفكر، بيروت.
- ٢٥٥- رسالة الألفة بين المسلمين: ابن تيمية.

- ٢٥٦- الناهية عن طعن أمير المؤمنين معاوية: عبدالعزيز بن احمد حامد، كويت، چاپ اول.
- ٢٥٧- نظام الخلافة في الفكر الإسلامي: مصطفى حلمي: دار الدعوة، اسكندريه.
- ٢٥٨- الشيخان أبوبكر و عمر رواية البلاذري في أنساب الأشراف: تحقيق: دكتور احسان صدقي العمد، چاپ سوم، ١٤١٨هـ.
- ٢٥٩- الدولة و السيادة في الفقه الإسلامي: فتحي عبدالكريم، مكتبة وهبة، چاپ دوم، ١٤٠٤هـ.
- ٢٦٠- الذاكرة التاريخية للأمة: دكتور قاسم محمد.
- ٢٦١- الدور السياسي للصفوة في صدر الإسلام: السيد عمر، چاپ اول، ١٤١٧هـ.
- ٢٦٢- أثر العلماء في الحياة السياسية في الدولة الأموية: دكتور عبدالله عبدالرحمن الخرعان، مكتبة الرشد، چاپ اول، ١٤٢٤هـ.
- ٢٦٣- دراسات في الأهواء و الفرق و البدع و موقف السلف منها: دكتور ناصر بن عبدالكريم العقل، چاپ اول، ١٤١٨هـ.
- ٢٦٤- وجوب التعاون بين المسلمين: عبدالرحمن السعدي، دار المعارف، رياض، ١٤٠٢هـ.
- ٢٦٥- سنن دارمي: ابو عبدالله بن عبدالرحمن بن فضل بن بهرام دارمي، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ٢٦٦- النظريات السياسية: محمد ضياء الرئيس.
- ٢٦٧- قضاء الحوائج: ابوبكر بن ابي الدنيا، دار ابن حزم، تحقيق: محمد خير رمضان يوسف.
- ٢٦٨- فيض التقدير شرح الجامع الصغير: عبدالرؤوف مناوي، دار الفكر، چاپ دوم، ١٣٩١هـ.
- ٢٦٩- مآثر الإنافة في معالم الخلافة: فلقشندي، تحقيق: عبدالستار احمد الفرج، عالم الكتب، بيروت.
- ٢٧٠- العبودية: ابن تيمية.
- ٢٧١- المدينة في العصر الأموي: محمد محمد شراب، مؤسسه علوم القرآن دمشق.
- ٢٧٢- مواقف المعارضة في خلافة يزيد: محمد شيباني، دار البيارق، عمان اردن.
- ٢٧٣- تهذيب الكمال في أسماء الرجال: المزي، تحقيق: دكتور بشار عواد معروف، مؤسسه الرسالة، بيروت.
- ٢٧٤- أثر أهل الكتاب في الفتن و الحروب الأهلية في القرن الأول الهجري: چاپ ١٤١٠هـ.
- ٢٧٥- الوسطية في القرآن الكريم: علي صلابي، دار الصحابة، امارات، چاپ اول، ١٤٢٢هـ.
- ٢٧٦- التوضيح و البيان لشجرة الإيمان: عبدالرحمن السعدي.
- ٢٧٧- المرتضي سيرة أمير المؤمنين أبي الحسن علي بن أبي طالب: ابوالحسن ندوي، دار القلم، دمشق، چاپ دوم، ١٤١٩هـ.
- ٢٧٨- تاريخ العراق في ظل الحكم الأموي: دكتور علي حسن الخربوطلي، دار المعارف، مصر.
- ٢٧٩- المفهم لما أشكل من تلخيص مسلم: ابوالعباس احمد عمر قرطبي، تحقيق: محيي الدين مستو، يوسف بدوي؛ دار ابن كثير، چاپ اول، ١٤١٧هـ.